تفسیر

انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر

فتح القدیر امام شوکانی ، ابن کثیر دمشقی

و تفسیر المنیر وهبة الزحیلی

ترتیب و ترجمه :

عبدالرؤف مخلص

جلد اول

تفسیر

انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر
فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی
و تفسیر المنیر و هبة الزحیلی
(جلد اول)

ترتیب و ترجمه:
عبدالروف مخلص

مخلص، عبدالروف، گردآورنده و مترجم
تفسیر انوار القرآن: گزیده ای از سه تفسیر فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی/ ترتیب و ترجمه عبدالروف مخلص. - تربت جام: احمد جام، ۱۳۹۲.
۶ج.
ISBN: 978- 964-6765-36-5 (دوره)
ISBN: 978-964-6765-27-6 (ج.1) ISBN: 978-964-6765-28-3 (ج.2)
ISBN: 978-964-6765-31-9 (ج.5) ISBN: 978-964-6765-29-0 (ج.3)
ISBN: 978-964-6765-37-7 (ج.6) ISBN: 978-964-6765-30-6 (ج.4)
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. تفاسیر اهل سنت - - قرن ۱۴. الف. شوکانی، محمد بن علی، ۱۱۷۳ - ۱۲۵۰ ق. فتح القدیر، برگزیده. ب. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، ۷۰۰ - ۷۷۴ق. فتح القدیر. برگزیده. ج. زحیلی، وهبه Zuhayli, Wahbah د. تفسیر المنیر، برگزیده. ه ـ عنوان. و. عنوان: فتح القدیر. برگزیده. ز. عنوان: تفسیر المنیر. برگزیده.
BP ۹۸/م ۳۶ ت ۷ ۲۹۷/۱۷۹
کتابخانه ملی ایران م ۸۰ - ۲۵۰۵۸



تفسیر انوار القرآن

گزیده ای از سه تفسیر فتح القدیر امام شوکانی، ابن کثیر دمشقی و تفسیر المنیر وهبه الزحیلی

(جلد اول)

ترتیب و ترجمه: عبدالروف مخلص

ناشر: شیخ الاسلام احمد جام تلفن: ۲۲۲۵۲۳۸ - ۰۵۲۸
تیراژ: ۱۵۰۰ دوره
نوبت چاپ: ششم - ۱۳۹۲
چاپخانه: دقت (۶خط) ۳۱۲۵۰۵۲ - ۰۵۱۱
قیمت دوره شش جلدی: ۹۰۰۰۰ تومان
شابک: ۶ - ۲۷ - ۶۷۶۵ - ۹۶۴-۹۷۸
شابک دوره: ۵ - ۳۶ - ۶۷۶۵ - ۹۶۴-۹۷۸

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدّمه

الحمدللّه حمد الشّاکرین، و الصّلاة و السّلام علی محمّدٍ خاتم المرسلین و علی آله و اصحابه الهداة المهدیّین.

امّا بعد!

قرآن کریم سرچشمهٔ اصلی دین خدا ﷻ قانون اساسی و برنامهٔ جاودانی امّت محمّد ﷺ است. از این رو، اهمیّت قرآن کریم و نقش منحصر به فرد آن در بنای هویّت و حیات دو جهانی انسان مسلمان و اعمار کاخ سعادت جاودانی‌او، بر کسی پوشیده نیست.

طبیعی است که میدان بزرگ و وسیع سعادت دو جهانی را فقط در صورتی می‌توان پیمود که از چشمه سار زلال معارف و مفاهیم قرآن کریم بهره گرفت و در پرتو فهم آیات بیّنات، شناخت اسرار، عمل به احکام، پایبندی به فرامین و نهایتاً قرارگرفتن در محیط انوار تابناک آن، پلکان عروج به‌سوی کمالات انسانی را درنوردید.

شکّی نیست که تنها دریچهٔ ورود به این میدان و کاراترین ابزار کسب این شناخت، تفسیر قرآن کریم است. نیاز هر فرد مسلمان به فهم و فراگیری تفسیر، از آنجا ناشی می‌شود که هر کمال دینی و دنیوی‌ای ناگزیر باید با شرع الهی موافق باشد و این موافقت، یقیناً بر علم به کتاب الهی متوقّف است.

تفسیر در حقیقت، عبارت است از: بیان معانی، احکام، فواید و دیگر راز و رمزهای کتاب خدا ﷻ بنابراین، علم تفسیر از بزرگترین علوم شریعت اسلامی، برترین آنها از روی قدر و منزلت و شریف‌ترین آنها از نظر موضوع است؛ زیرا موضوع آن کلام خدای ذوالجلال می‌باشد

که معدن هر حکمت و منشأ هر فضیلتی است.

و از آنجاکه پروردگار عزّوجلّ خود حفظ و تبیین کتاب عزیزش را ضمانت نموده است؛ در طول تاریخ، علما و دانشمندانی از این امّت را به این توفیق مفتخر گردانیده تا با بهره‌گیری از اوقیانوس بیکران آیات محکمات قرآن که تفسیر کنندهٔ یک‌دیگرند و نیز اقتباس از انوار زلال سنّت پیامبرﷺ، تفاسیری از قرآن کریم را در هر عصر و زمانی به سلک تحریر کشیده و تقدیم أمّت اسلامی نمایند و در راه توضیح معانی، بیان اسرار، کشف دقایق و استخراج فواید آن، از هیچ تلاشی فروگذار نکنند.

در این میان؛ برخی از تفسیرها در مجموعهٔ تفاسیر قرآنی، آنچنان بر معراج تجلّی تکیه زده‌اند که جایگاه آنها در فرهنگ و معارف قرآن کریم هر روز از روز قبل برجسته‌تر گردیده و جلوه‌های پر درخشش آنها در دلها و روانهای امّت اسلامی، پیوسته ابعاد و اعماق وسیع‌تری پیدا می‌کند، که بدون شک «تفسیر القرآن العظیم» امام علاّمه، حافظ ثقه، ابوالفداء اسماعیل بن عمر قرشی ابن کثیر بصری دمشقی عمادالدّین (۷۰۵ ـ ۷۷۴هـ) و تفسیر «فتح القدیر، الجامع بین فنّی الدّرایة و الرّوایة من علم التّفسیر» امام مجتهد، ناصر السّنّة و قامع البدعة، شیخ الاسلام محمّد بن علی بن عبدالله شوکانی صنعانی (۱۱۷۳ـ ۱۲۵۰هـ)، در مقدمّهٔ این تفاسیر قرار دارند.

حافظ ابن کثیر که فقیهی متقن، محدّثی بزرگ، مورّخی ماهر، مفسّری قرآن شناس و امامی با تقوی بود، در مقدمهٔ ائمّهٔ اعلام تفسیر قرآن قرار دارد، تفسیر او که به «تفسیر ابن کثیر» معروف است، از مشهورترین کتب تفسیر، صدرنشین تفاسیر باالمأثور، از موثّق‌ترین آنها و تفسیر جامع بین «روایت» و «درایت» است.

شیوهٔ او در تفسیر این است که اوّلاً قرآن را به قرآن تفسیر می‌کند، سپس با احادیث مشهور، آن‌گاه با آثار صحابه و تابعین. امام حافظ جلال الدّین سیوطی رحمه الله (متوفّی ۹۱۱هـ) در بارهٔ تفسیر او می‌گوید: «هرگز تفسیری به مانند تفسیر او تألیف نشده است». و شیخ محمّد رشید رضا رحمه الله از معاصران، در بارهٔ تفسیر او می‌گوید: «تفسیر ابن کثیر از مشهورترین کتب در توجّه به نقل آراء مفسّران سلف و بیان معانی و احکام آیات قرآن می‌باشد، از مهمترین مزایای تفسیر او این است که از تکیه بر روایات مُنکَر اسرائیلی اجتناب ورزیده است».

همچنین تفسیر «فتح القدیر» علاّمه شوکانی، از بهترین تفاسیر قرآنی و از موفّق ترین آنها در بیان معانی کتاب خدا جلّ جلاله است. امام شوکانی که در عصر خود سرآمد مجتهدّان یمن بود، در علم کتاب مبین الهی، آگاهی از سنّت مطهّر نبوی، فقاهت در شریعت و احکام دین به پایهٔ صدارت رسیده بود تا بدانجاکه صیت شهرت او در علم و اجتهاد و زهد و ورع، به همهٔ اطراف

و اکناف عالم اسلام رسید. شیخ منّاع القطان در بارهٔ تفسیر او می‌گوید: «فتح القدیر شوکانی، تفسیری است که میان روایت، استنباط و فقه نصوص آیات، جمع کرده است تفسیر او در مناطق بسیاری از عالم اسلام متداول است». دکتر محمّد سلیمان عبدالله الأشقر دانشمند معروف اسلامی که تفسیر امام شوکانی را در یک مجلّد به‌نام «زبدةالتّفسیر» اختصار کرده است، می‌گوید: «تفسیر علّامه شوکانی را از بهترین تفاسیری یافتم که توان یک نابغه می‌تواند در بیان معانی کتاب عظیم الهی به نمایش بگذارد» او می‌افزاید: «یکی از امتیازات بزرگ تفسیر او این است که در بیان معانی قرآن کریم، حاصل معنی روایات را می‌گنجاند، در عین حالی که خودِ روایات و احادیث را نیز در آخر بحث نقل می‌کند».

پس با توجّه به اهمّیّت و عظمت دو تفسیر یاد شده، و با در نظرداشت این‌که نیاز جامعهٔ فارسی زبان ما به تفاسیر موجز و جامع قرآنی به طور آشکاری محسوس بود و در میان تفاسیر معاصر ترجمه شده به زبان فارسی، چنان تفسیری که در عین ایجاز، از جامعیّت برخوردار بوده و مفاهیم قرآنی را به طوری ژرف و روشن تبیین کند، سراغ نداشتم لذا بر آن شدم که تفسیر گزیده‌ای را با بهره گیری از این دو تفسیر بزرگ عالم اسلام، ترجمه و ترتیب نموده و تقدیم جامعهٔ اسلامی نمایم.

و برای این‌که این تفسیر جامع موجز بتواند روح زمان را نیز دریابد، به این نتیجه رسیدم که تفسیر «المنیر فی‌العقیدة و الشّریعة و المنهج» استاد شیخ و هبة الزّحیلی، و تفسیر «الأساس» علامهٔ دعوتگر، مرحوم شیخ سعید حوّی را نیز به آن دو تفسیر اضافه نمایم. بنابراین، می‌توان گفت که این تفسیر شریف، گزیده‌ای جامع و موجز از چهار تفسیر یاد شده است.

روشم در گزینش، ترتیب و ترجمهٔ این تفسیر شریف، قرار ذیل بوده است:

۱ ــ در شیرازهٔ متن اصلی، خلاصهٔ تفسیر «فتح القدیر» امام شوکانی به نام «زبدة التّفسیر» را که توسّط استاد دکتر محمّد سلیمان عبدالله الأشقر اختصار گردیده است، اساس کار خویش قرار داده‌ام. استاد موصوف به‌حق در تلخیص تفسیر امام شوکانی، توفیقی سترگ داشته است.

۲ ــ در زمینهٔ نقل آراء و اقوال تفسیری، بیان اقوال راجح، بیان بخشی از فواید، نقل بخش بزرگی از احادیث شریف و توضیح معانی آیات، مرجع اصلی‌ام مختصر «تفسیر القرآن العظیم» ابن کثیر که توسّط استاد محمّد علی صابونی در سه مجلد اختصار و ترتیب گردیده، بوده است.

۳ ــ در بخش بیان احکام فقهی، بیان فواید، توضیح مفردات، تفسیر عصری، بیان اسباب نزول، نقل بخشی دیگر از احادیث شریف، مرجع اصلی‌ام تفسیر «المنیر» و تفسیر یک جلدی «الوجیز» بوده است که هر دو تفسیر، از تصانیف شیخ وهبةالزّحیلی می‌باشد.

۴ ــ در تفسیر حرفی قرآن کریم و بیان مناسبات، مرجع اصلی‌ام تفسیر «الأساس» مرحوم

شیخ سعید حوّی بوده است، همچنان در مراجعهٔ نهایی و ویراستاری مفاهیم، از این تفسیر شریف به نحو شایانی بهره برده‌ام.

۵ ــ در بیان معانی و تفسیر آیات، آمیزه‌ای از روش تفاسیر یاد شده راکه روش تفسیر به مأثور، روح غالب در آنهاست، اساس کار خود قرارداده‌ام.

در اینجا لازم می‌دانم تا دربارهٔ تفسیر به مأثور و تفسیر به رأی، اندک توضیحی ارائه نمایم: مراد از تفسیر به مأثور این است که در تفسیر آیات، بر متون صحیح منقول تکیه شود. ترتیب تفسیر به مأثور چنین است که اوّلاً: قرآن با خود قرآن تفسیر می‌شود زیرا آنچه در یک‌جا از قرآن به اجمال و اختصار ذکر گردیده، در جایی دیگر به تفصیل آمده است. سپس در مرحلهٔ دوم: تفسیر قرآن از سنّت خواسته می‌شود زیرا سنّت شارح قرآن و توضیح دهندهٔ آن می‌باشد به همین جهت، رسول اکرم ﷺ فرمودند: «آگاه باشید که به من قرآن و مانند آن [یعنی سنّت] نیز همراه آن داده شده است». و چنان‌که امام شافعی رحمه‌الله گفته است، هر آنچه که رسول خدا ﷺ بدان حکم کرده‌اند، آن را از قرآن فهمیده‌اند. سپس در مرحلهٔ سوم: اگر تفسیر قرآن از سنّت به دست نیامد، به قول صحابه رضی‌الله‌عنهم رجوع می‌شود زیرا نظر به این‌که ایشان در عصر نزول قرآن به‌سر می‌برده و از علم صحیح و عمل صالح برخوردار بوده‌اند، طبیعتاً به فهم معانی قرآن نیز داناتر بوده‌اند. گفتنی است که مشهورترین اصحاب در علم تفسیر، عبارت بوده‌اند از: خلفای اربعه، ابن مسعود، ابن عبّاس، ابی‌بن‌کعب، زیدبن‌ثابت، أبوموسی‌اشعری، عبدالله بن زبیر، أنس بن مالک، عبدالله‌بن‌عمر، جابر بن عبدالله، عائشه و عبدالله بن عمروبن‌عاص رضی‌الله‌عنهم که شما نامهای ایشان را در این تفسیر شریف بسیار می‌یابید.

در مرحلهٔ چهارم: هرگاه تفسیر قرآن از قرآن، سنّت و اقوال صحابه رضی‌الله‌عنهم به دست نیامد، بسیاری از ائمّه به اقوال تابعین رجوع می‌کنند، یعنی به اقوال مفسّرانی چون مجاهدبن جبر، سعید بن جبیر، عکرمه، عطاء بن ابی‌رباح، حسن بصری، مسروق بن اجدع، سعید بن مسیّب، ربیع بن انس، قتاده، ضحّاک بن مزاحم و دیگرانی که از شاگردان اعلام صحابه رضی‌الله‌عنهم بوده اند و شما نامهای بسیاری از ایشان را نیز در این تفسیر شریف فراوان می‌یابید.

علمای اصول تفسیر بر آنند که: این تفسیر به مأثور است که پیروی از آن واجب می‌باشد زیرا راه شناخت صحیح قرآن کریم، همین راه و ایمن‌ترین شیوه برای مصون ماندن از کجروی و اشتباه در کتاب خدا جلّ‌جلاله همین شیوه است.

ابن عبّاس رضی‌الله‌عنهما که به‌حق «ترجمان‌القرآن» لقب یافته‌است، در بارهٔ وجوه تفسیر بیان جامعی دارد که حاصل آن این است:

«تفسیر بر چهار وجه است: وجهی است که اعراب آن را از لغت وگویش خود می‌شناسند و

از آنجاکه فهم این نوع از تفسیر، به لغت و گویش ایشان بر می‌گردد، پس همین که معنای مفردات یک آیه روشن شد، مفادّ آن نیز بی هیچ ابهامی برای ایشان روشن می‌شود. وجه دوم از این وجوه، تفسیری است که معنای آن از نصوصِ احکام و دلایل توحید به‌طور واضح و روشن و بی هیچ ابهام و التباسی دانسته می‌شود و این تفسیری است که هیچ کس در ندانستن آن معذور شناخته نمی‌شود. وجه سوم، تفسیری است که فقط علما آن را می‌دانند زیرا فهم آن به اجتهاد ایشان بر می‌گردد، اجتهادی که متّکی به شواهد و دلایل است نه به صِرف رأی ایشان: مانند بیان مجملی، یا خاص ساختن عامی، یا مانند آن. وجه چهارم، تفسیر غیبیّات است که کسی جز خدا ﷻ حقیقت آن را نمی‌داند، مانند وقت برپایی قیامت، حقیقت روح و امثال آن».

این بود خلاصه‌ای در بارهٔ تفسیر بالمأثور.

امّا تفسیر به رأی، تفسیری است که مفسّر در بیان معنای آن فقط به فهم و استنباط مجرّد خود تکیه کند، فهمی که لزوماً با روح شریعت سازگار نبوده و به نصوص آن استناد نداشته باشد بنابراین، رأی مجرّدی که هیچ شاهد و سند شرعی و لغوی‌ای ندارد، ورطه گاهی برای کجروی در کتاب خدا ﷻ است و بیشتر کسانی که با این روش تفسیر نوشته‌اند، از اهل بدعت بوده‌اند.

از این روی، تفسیر نمودن قرآن کریم به صرف رأی و اجتهاد و بدون اتّکا به اصل و نصّی حرام است. چنان‌که حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ ✿ و چیزی راکه بدان علم نداری دنبال نکن﴾ [اسراء/۳۶]. و رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند: «مَنْ قَالَ فِي الْقُرْآنِ بِرَأْيِهِ أَوْ بِمَا لَا يَعْلَمُ، فَلْيَتَبَوَّأْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ ✿ هر کس در قرآن به رأی خود یا به آنچه که نمی‌داند سخن بگوید، باید به جایگاهش از دوزخ جای گیرد». حدیث شریف ناظر بر کسی است که رأی خود را اصل، و قرآن را پیرو آن قرار می‌دهد و بی‌هیچ تکیه‌ای بر علوم شرعی و قوانین زبان عربی، برداشت شخصی خود را مبنی می‌گرداند. امّا چنانچه آیه با بیانی تفسیر شود که مبنای شرعی و لغوی دارد، در این صورت مانعی از این نوع تفسیر وجود ندارد، پس شرط صحّت تفسیر این است که باکتاب، سنّت، مقاصد شریعت و قواعد لغت موافق باشد.

گفتنی است که صاحبان تفاسیر سرچشمهٔ این تفسیر شریف، به روش تفسیر بالمأثور پایبند بوده‌اند و هرچند صاحبان دو تفسیر «المنیر» و «الأساس»، از برخی تفاسیر بالرّأی، مانند تفسیر امام رازی، تفسیر قُرطبی، تفسیر زمخشری و تفسیر نسفی نیز نقل قول کرده‌اند، امّا به قواعد تفسیر به مأثور عملاً پایبند بوده‌اند.

یاد آور می‌شوم؛ با توجّه به این امر که بنده توانایی و شایستگی تفسیر قرآن کریم را ندارم و شأن من بسی دون‌تر از آن است که به خود جرأت ورود به این عرصه را بدهم بنابراین، حتّی یک کلمه از این تفسیر شریف را بدون استناد به مرجعی از تفاسیر یاد شده، از نزد خود ننوشته‌ام

و هرگز برداشت خود را در این عرصه اساس قرار نداده‌ام و اگر به منظور توضیح کلام مفسّران، ندرتاً جمله‌ای از خودم را افزوده باشم، غالباً آن را میان پرانتز [ ]گذاشته‌ام، یا در پاورقی آورده‌ام تا با اصل کلام مفسّران اشتباه گرفته نشود ــ که این موارد هم نادر بوده است.

۶ ــ در نقل مطالب از تفاسیر یادشده، عمدتاً خود را به ذکر مرجع مقیّد ندانسته‌ام امّا اگر در جایی اشاره به نظر یک مفسّر ضروری بوده است، از او با ذکر نام نقل قول کرده‌ام.

۷ ــ در بیان روایات تفسیری، غالباً قول قوی‌تر را در اوّل آورده‌ام، سپس برخی از اقوال مشهور دیگر تفسیری را تحت عناوین «به قولی»، «به قولی دیگر»، «یا معنی این است» نقل کرده‌ام، بی آن‌که مرجع آن قول را بیان کرده باشم زیرا نقل مراجع، سبب تطویل مملّ می‌گردید. ولی اگر قولی قوی‌تر یا راجح بوده است، غالباً با ذکر منبع به آن اشاره کرده‌ام.

علّت این‌که در بیان مفاهیم و وجوه تفسیری غالباً به نقل یک قول اکتفا نکرده‌ام، دو امر ذیل بوده است:

اوّل این که: اقوال نقل شده در این تفسیر شریف عموماً ــ به پیروی از قواعد تفسیر بالمأثور ــ منبع روایی داشته و بر قرآن، یا حدیث، یا قول صحابی و تابعی متّکی است بنابراین، نمی‌توان از آنها صرف نظر کرد.

دوم این که: اختلاف در میان اقوال و معانی تفسیری به معنای وجود تضاد در میان آنها نیست و می‌توان گفت که در بسا از موارد اختلافی، حمل آیه بر همه اقوال ممکن است چه در بیشتر موارد، این اختلاف، فقط اختلاف تنوّع در تعبیر می‌باشد و اگر دقّت کنیم، به این حقیقت پی می‌بریم که معنای همهٔ اقوال یکی است. گاهی هم به این دلیل در میان اقوال تفسیری، اختلاف صوری به‌نظر می‌رسد که برخی از آنها، عام را ــ به شیوهٔ تمثیل ــ به بعضی از افراد آن تفسیر کرده‌اند لذا ممکن است خواننده چنین استنباط کند که این قول ــ مثلاً ــ با آن قول دیگر اختلاف دارد در حالی‌که واقع امر چنین نیست. در مواردی نیز، اختلاف در تفسیر به این امر بر می‌گردد که لفظ، احتمال دو امر یا بیشتر از آن را دارد.

لذا با توجّه به همهٔ این دلایل و با عنایت به این امر که گسترهٔ بیان معانی، فواید و احکام، در نقل اقوال مختلف تفسیری بیشتر و نفع آن عام‌تر است و اگر از نقل قولی صرف نظر شود، گویی بخشی از تفسیر آیه حذف شده است، لذا به نقل اقوال متعدّد پرداخته‌ام.

۸ ــ یکی از امتیازات این تفسیر شریف، نقل بیش از هزار و پنجصد حدیث از احادیث گهربار رسول اکرم ﷺ در آن می‌باشد که آنها را از تفاسیر منبع، نقل و ترجمه کرده‌ام البتّه این احادیث، غیر از آن احادیثی است که تفاسیر منبع از معانی آنها در تفسیر آیات بهره گرفته‌اند بی‌آن‌که به الفاظ آنها اشاره کرده‌باشند. پس این احادیث، گنج شایگانی از سخنان و تقاریر

رسول اکرم ﷺ است که در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد.

در نقل احادیث شریف، شیوه‌ام بر اختصار بوده است به همین جهت، یا به نقل احادیث کوتاه‌تر پرداخته‌ام، یا در مواردی فقط آن بخش از حدیث شریف را که ناظر بر تفسیر آیه است، نقل کرده‌ام. همچنین به خاطر رعایت اختصار و با اتّکا به مراجع اصلی، عمدتاً اسناد احادیث شریف را نقل نکرده‌ام پس اگر محقّقی در پی کاوش در این زمینه است، می‌تواند به مراجع اصلی که تفاسیر منبع و صحاح و مسانید است، رجوع نماید. ولی آنچه را شایان یادآوری می‌دانم، تأکید صاحبان تفاسیر منبع، بر نقل احادیث صحیح و پرهیز از آوردن احادیث ضعیف است. در عین حال، اگر صاحبان تفاسیر منبع، در مواردی حدیثی را مشهور یا متواتر ... معرّفی کرده‌اند، بدان اشاره کرده‌ام.

۹ ـ از آنجا که علمای اصول تفسیر، فواید بسیاری را برای شناخت اسباب نزول ذکر کرده‌اند بنابراین، غالباً به نقل اسباب نزول آیات و سور نیز پرداخته‌ام و این امتیاز مهمّ دیگری از امتیازات این تفسیر شریف است که تفاسیر فارسی دیگر، بدان ـ چنان‌که باید و شاید ـ نپرداخته‌اند.

گفتنی است، از مهمترین فوایدی که علمای اصول تفسیر برای فهم سبب نزول ذکر کرده‌اند، عبارت است از:

الف: با فهم سبب نزول، حکمت مشروعیّت حکم نیز دانسته شده و این حقیقت که شریعت مطهّر اسلام در تشریع احکام، مصالح عامّه را مورد لحاظ قرار داده است، بیشتر روشن می‌گردد.

ب: فهم برخی از معانی و احکام آیات و کشف غموض آنها به شناخت سبب نزول بستگی دارد به‌طوری‌که اگر سبب نزول آنها شناخته نشود، آن غموض و ابهام اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

ج: جهور علما برآنند که اگر سبب نزول خاص بود ولی آیه به صیغهٔ عام نازل شده بود، اعتبار به عام بودن لفظ است نه به خاص بودن سبب؛ و حکمی که از لفظ عام برگرفته می‌شود، از صورت سبب خاص به نظایر آن نیز تسرّی می‌کند. این همان رأی راجح در مورد سبب نزول است که با اصل عام بودن احکام شرعی نیز سازگار می‌باشد و از سویی، صحابه و مجتهدان این امّت نیز بدان عمل کرده و حکم آیات دارای اسباب خاص را غالباً به غیر آنها از موارد تعمیم داده‌اند. امّا گاهی هم بر خاص بودن حکم آیه به سبب مربوطهٔ آن، دلیل دیگری وارد می‌شود؛ در چنین مواردی، فهم سبب نزول کمک می‌کند تا مخصوص بودن حکم را دریابیم و آن را عام تصوّر نکنیم.

د: فهم سبب نزول سبب می‌شود تا بدانیم که آیهٔ مربوطه، وصف الحال چه کسانی است تا به انگیزهٔ دفاع یا خصومت، آن را بر دیگران حمل نکنیم.

۱۰ ــ از آنجاکه گاهی روایات وارده در مورد سبب نزول یک آیه متعدّد است و بعضاً این روایات در صحّت خود نیز متساوی است بنابراین، در نقل روایات سبب نزول، شیوهٔ اختصار و عمدتاً نقل یکی از روایات مربوطه را در پیش گرفته‌ام. گاهی هم که نقل روایات متعدّد را در فهم معنای آیه ضروری تشخیص داده‌ام، روایات متعدّد در آن رابطه را نقل کرده‌ام.

۱۱ ــ در ترتیب مطالب متن، جایگاه سبب نزول را گاهی در اوّل، گاهی در وسط و غالباً در اخیر آیه قرارداده‌ام و در انتخاب این امر، در پی تبیین بیشتر مفاهیم بوده‌ام؛ یعنی هر جاکه سبب نزول با معنای مراد آیه بیشتر رابطه داشت، آن را در همانجا نقل کرده‌ام.

۱۲ ــ امتیاز دیگر این تفسیر شریف، بیان مختصر احکام فقهی در آن است. بیان احکام فقهی در تفسیر، فواید عظیمی دارد که از اهمّ آنها شناخت وجه عملی خطاب آیات الهی و پیوند تنگاتنگ مخاطب با برنامهٔ عملی قرآن کریم است. در نقل احکام فقهی نیز، جنبه اختصار را رعایت کرده‌ام و سعیم عمدتاً بر آن بوده است که آرای هر چهار مذهب اهل سنّت و جماعت نقل شود و هرگاه رأی یک مذهب با رأی سه مذهب دیگر مختلف بوده است، از رأی سه مذهب به نام رأی «جمهور فقها» نام برده‌ام و غالباً نام آنها را نیز در میان پرانتز آورده‌ام تا دانسته شود که مراد از جمهور کیست در غیر آن، رأی هر یک از مذاهب را جداگانه نقل کرده‌ام.

۱۳ ــ در بیان آراء فقهی، غالباً به جهت رعایت اختصار، دلایل مذاهب را نقل نکرده‌ام امّا در برخی از موارد، به دلایل نیز مختصراً اشاره شده است.

۱۴ ــ با توجّه به این‌که این تفسیر شریف، بیشتر تفسیر حرفی و آموزشی قرآن کریم است بنابراین، در تفسیر آیات، شیوهٔ مختصر تفسیر «فتح القدیر» علاّمه شوکانی؛ یعنی «زبدة التّفسیر» را اساس قرارداده و تفسیر آیه به آیه را برگزیده‌ام زیرا تفسیر آیه به آیه، در امر دریافت بهتر معانی و فهم ژرف‌تر دلالات حرفی قرآن کریم کاراتر و مفیدتر است و به خواننده امکان می‌دهد تا با مفاهیم آیات ارتباط استوارتری برقرار نموده و در امر فراگیری مفاهیم قرآن، نگران فرار معانی از ذهن خود نباشد و پشت‌سرهم به سراغ مفاهیم آن برود.

امّا در مواردی که ارتباط معنایی و مبنایی دو یا سه آیه با یک‌دیگر زیادتر بوده است، به گونه‌ای که تصوّر می‌کردم ایجاد فاصله میان آنها موجب انقطاع ذهنی خواننده از پی گرفتن مفاهیم می‌شود در آن صورت، دو یا سه آیه را به هم وصل کرده‌ام.

۱۵ ــ شیوه‌ام در بیان معانی مفردات آیات، بیشتر این گونه بوده است که بلافاصله بعد از

ترجمهٔ یک عبارت، به بیان معانی مفردات آن پرداخته‌ام، ولی اگر تصوّر می‌کردم که این امر، موجب گسست ذهنی خواننده از درک مفاهیم می‌شود، توضیح لغوی مفردات را در اخیر جمله آورده‌ام و در هر حال، تکیه و تمرکزم بر روی توضیح بیشتر معانی و مفاهیم آیات بوده است.

۱۶ ـ فواید، اشارات و حکمت‌های آیات را با رعایت اختصار نقل کرده و جهت پرهیز از اطاله، آنها را به عناوین مجزّا تفکیک نکرده‌ام.

۱۷ ـ در بیان معجزات علمی قرآن کریم و برخی دیگر از وجوه اعجازی، به اشارات گذرایی بسنده کرده‌ام زیرا هدف این بوده است تا به نوعی، ذهن خواننده به این بعد مهم معطوف گردد.

۱۸ ـ از بیان وجه مناسبت و ارتباط میان یک جمله با جملهٔ دیگر در یک آیه، یا میان یک آیه با آیهٔ دیگر در آیات متعدّد، نیز غافل نبوده‌ام زیرا شناخت مناسبت میان آیات، به فهم معنی و تأمین ارتباط میان آیات و سُوَر، کمک شایانی می‌کند و غالباً مناسبت را در اخیر یا اوّل آیه ذکر کرده‌ام. گفتنی است که بیان مناسبات و ربط میان آیات، امری توقیفی نیست بلکه بیشتر متّکی به اجتهاد، ذوق و فهم تفسیری مفسّر می‌باشد. البتّه این بدان معنی نیست که مفسّر برای هر آیه مناسبتی را با آیهٔ قبل جست‌وجو کند زیرا قرآن کریم بر حسب وقایع ورخدادها به‌طور تدریجی نازل شده است پس مفسّر گاهی ارتباط میان آیات آن را درک می‌کند و گاهی هم ممکن است آن را درک نکند لذا نباید در این امر، تکلّف به خرج داد.

شایان ذکر است که در میان تفاسیر سرچشمهٔ این تفسیرشریف، تفسیر «المنیر» و تفسیر «الاساس» به وجوه ارتباط و مناسبت توجّه بیشتری نشان داده‌اند و صاحب تفسیر «الاساس»، مبتکر شیوهٔ نوینی در بیان مناسبات میان سوره‌ها نیز می‌باشد.

۱۹ ـ در آغاز اغلب سوره‌ها، طیّ مقدّمهٔ کوتاهی به بیان وجه تسمیهٔ سوره، بیان فضیلت آن سوره ـ در صورت وجود روایتی در این رابطه ـ و بیان مختصر محور و موضوع سوره نیز پرداخته‌ام.

۲۰ ـ هر جا مناسبتی در خلال آیات وجود داشته، از نقل ادعیهٔ مأثوره از رسول اکرم ﷺ نیز غفلت نکرده‌ام تا خوانندگان و آموزندگان این تفسیرشریف، بتوانند از این منبع فیض نیز، توشه‌ای برگیرند.

۲۱ ـ در ترجمهٔ آیات از ترجمه‌های معاصر استفاده کرده‌ام ولی در عین حال، غالباً به ترجمهٔ حضرت شاه ولیّ‌الله دهلوی رحمه‌الله نیز نظر داشته‌ام همچنین برخی توضیحات تفسیری وی را نیز با ذکر منبع نقل کرده‌ام. به هرحال، نگاهم به ترجمه‌های قرآنی به گونه‌ای با دغدغه همراه بوده است که می‌توان گفت؛ ترجمه‌ای که در این تفسیر شریف می‌یابید، در عین حالی که برگرفته

از دیگر ترجمه‌ها می‌باشد ولی در کلّ هیچ‌یک از آنها هم نیست.

۲۲ ــ صاحبان تفاسیر سرچشمهٔ این تفسیر شریف، از تکیه بر آراء و روایات اسرائیلی پرهیز کرده‌اند. در اینجا لازم است تا پیرامون مفهوم «روایات اسرائیلی» اندک توضیحی ارائه شود.

می‌دانیم که یهودیّت فرهنگ دینی توراتی خود را دارد و نصرانیّت فرهنگ دینی انجیلی خود را امّا با تأسّف که این فرهنگ از تورات و انجیل تحریف شده برگرفته شده است. قرآن کریم نیز بر بسیاری از آنچه که در تورات و انجیل آمده است ــ به‌ویژه آنچه که به داستانهای انبیا و أخیار امّت‌ها تعلّق می‌گیرد ــ پرداخته است ولی داستانهای قرآنی بیشتر بر مواضع پند و عبرت آنها متمرکز اند، بی‌آن‌که به تفاصیل جزئی‌ای چون تاریخ وقایع و اسماء اماکن و اشخاص بپردازند در حالی‌که تورات و انجیل ــ مخصوصاً متون تحریف شدهٔ آنها ــ به شرح و تفصیل این جزئیّات پرداخته‌اند.

بعد از آن‌که اهل کتاب به اسلام در آمدند، فرهنگ دینی خود را نیز همراه با آن اخبار و داستانها به میان مسلمانان آوردند که بر این اخبار ــ از باب تغلیب بعد یهودی بر بعد مسیحی آنها ــ اسرائیلیّات اطلاق می‌شود چرا که نقل اخبار از یهود ــ نظر به معاشرت و آمیزش بیشتری که با مسلمانان در ابتدای ظهور اسلام داشته‌اند ــ بیشتر بود از آن روی که مسلمانان به مدینه ــ یعنی جایی که یهودیان نیز در آن زندگی می‌کردند ــ هجرت کرده بودند. ولی روش اصحاب کرام ﷺ این بود که در برابر شنیده‌های اهل کتاب توقّف می‌کردند؛ زیرا رسول اکرم ﷺ به ایشان چنین دستور داده بودند که: «اهل کتاب را [در اخبارشان] نه تصدیق کنید و نه تکذیب بلکه بگویید: به خداوند و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده و به آنچه به موسی و عیسی داده شده و بُه آنچه به همهٔ پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، ایمان آورده‌ایم میان هیچ یک از ایشان فرق نمی‌گذاریم و در برابر او تسلیم هستیم»[1]. امّا گاهی نیز اتّفاق می‌افتاد که صحابه ﷺ با اهل کتاب در پاره‌ای از جزئیّات اخبار و داستانهایشان گفت‌وگو می‌کردند و برخی از آن جزئیّات را ــ مادامی که به عقیده و احکام تعلّق نمی‌گرفت ــ می‌پذیرفتند و آن را نقل می‌کردند زیرا از فرمودهٔ دیگر رسول اکرم ﷺ در این رابطه، اباحت را فهمیده بودند: «از من برسانید و ابلاغ کنید، هر چند یک آیه را و از بنی‌اسرائیل نقل قول کنید و در این کار حرجی نیست و هر کس عامدانه بر من دروغ بربندد، باید در جایگاه خود از آتش قرار گیرد»[2]. یعنی از بنی‌اسرائیل آن اخباری را که

---

۱ ــ حدیث شریف به روایت بخاری و در برگیرندهٔ مضمون آیهٔ (۱۳۶) از سورهٔ بقره است.

۲ ــ به روایت بخاری.

می‌دانید دروغ نیست، نقل قول کنید. پس حدیث اوّل، محمول بر مواردی است که اخبار آنان، احتمال صدق و کذب هر دو را داشته باشد.

با این حال، صحابه ﷺ چیزی از جزئیّات اخبار اهل کتاب را ــ بجز نادری از آن ــ نگرفتند امّا چون دورهٔ تابعین آمد و کسانی از اهل کتاب که به اسلام مشرّف شدند بسیار گردیدند، لذا اخبار بیشتری از آنان از سوی تابعین نقل شد و سپس، اشتیاق دوره‌های بعدی به نقل اخبار اهل کتاب فزونی گرفت تا بدانجا که برخی از تفاسیر، از منقولات آنان پر شد.

البتّه بیشترین روایات اسرائیلی، از چهار شخص نقل شده است که عبارت‌اند از: عبدالله‌بن سلام، کعب أحبار، وهب بن منبّه و عبدالملک بن عزیز بن جریج؛ که نظرات علما در مورد جرح و تعدیلشان متفاوت است و بیشترین خلاف، بر محور کعب احبار دور می‌زند. در این میان، عبدالله‌بن‌سلام از همهٔ آنها داناتر و از جایگاه و منزلت برتری برخوردار بود به طوری‌که بخاری و غیر وی از اهل حدیث او را معتمد شناخته‌اند و ضعفی که به کعب احبار و وهب بن منبّه نسبت داده شده، به او نسبت داده نشده است.

شایان ذکر است که صاحبان چهار تفسیر مرجع، با آن‌که شدیداً نسبت به نقل روایات اسرائیلی محتاط بوده‌اند ولی در موارد اندکی از عبدالملک بن عزیز بن جریج، عبدالله‌بن سلام و ندرتاً از وهب بن منبّه نقل قول هایی کرده‌اند و بعید است که نسبت به استیثاق روایات وارده، بی‌توجّه بوده باشند بنابراین، تفسیر حاضر به لحاظ دور بودن از روایات بی‌پایهٔ اهل کتاب نیز از امتیاز برخوردار است.

۲۳ ــ در حروفچینی این تفسیر شریف، خوانایی و گیرایی متن مورد نظر بنده و ناشر محترم بوده است لذا هم در نوع قلم آیات، و هم در قلم های به‌کار گرفته شده در متن، از خطوط روشن و زیبای برنامهٔ (زرنگار) استفاده شده است.

یادآور می‌شوم که این تفسیر شریف بر روی [cd] نیز تکثیر گردیده و علاقه‌مندان می‌توانند آن را از ناشر محترم دریافت بدارند.

اقلام و علائمی که عموماً در این تفسیر شریف به‌کار گرفته شده، عبارت است از:

- عبارت اصلی آیات، با قلم نسخ به خطّ عثمان طَه.
- ترجمهٔ آیات متن، با خطّ **(میترا سیاه، پوینت ۱۳)**.
- متن تفسیر شریف با خطّ (زر نازک، پوینت ١٦).
- کلمات و جملات عربی اعراب‌گذاری‌شده با خطّ ترکیبی (بدر نازک، پوینت ١٦).
- پاورقی‌ها با قلم (لوتوس سیاه، پوینت ۱۱).
- در شماره گذاری آیات، به همان شماره‌ای که در آخر آیه آمده است، اکتفا شده است.

▣ آیاتی را که در خلال تفسیر برای استشهاد آمده است، همراه با ترجمه در بین علامت دو هلال ( ) گذاشته‌ام. همچنین معانی مرادف و معادل را در میان دو هلال قرارداده‌ام.

▣ ترجمهٔ آیات وارده در خلال متن تفسیر شریف را در بین دو علامت ﴿ ﴾ گذاشته‌ام.

▣ شمارهٔ آیات نقل شده در تفسیر شریف را، در بین دو علامت قلّاب [ ] گذاشته‌ام. همین طور جملات افزودهٔ خود بر متن را.

▣ اَعلام، اصطلاحات، اسمای خاص، احادیث شریف و نقل قول‌ها را در بین دو گیومه « » قرارداده‌ام.

▣ برای این که توجّه خواننده به این امر بیشتر معطوف شود که در برابر حدیثی از احادیث رسول اکرم ﷺ، یا در برابر سبب نزول قراردارد، دو عنوان **حدیث‌شریف** و **سبب‌نزول** را با قلم **(یاسمین سیاه، پوینت ۱۴)** برجسته ساخته‌ام.

▣ جمله یا عبارت معترضه را، عموماً در بین دو خطّ تیره ــ ــ قرارداده‌ام.

▣ علامت سه نقطهٔ تعلیق (...) را به جای جمله، یا کلمهٔ محذوفی گذاشته‌ام که یا نقل آن به بحث مطروحه ارتباط نداشته است و یا ضرورت اختصار، حذف آن را ایجاب می‌کرده است.

▣ برای جداکردن شمارهٔ آیه از اسم سوره، از علامت خطّ مایل در بین دو قلاب [/] استفاده کرده‌ام.

▣ در میان عبارت عربی و ترجمهٔ فارسی آن، علامت (✿) را به عنوان فاصل قرارداده‌ام.

۲۴ ــ با توجّه به این‌که این تفسیر شریف، برآمده از چندین تفسیر معتبر دنیای اسلام است و ترجمهٔ یک تفسیر مشخّص نیست بنابراین، نیاز به انتخاب نامی جدید برای آن محسوس بود لذا با توجّه به این‌که انوار معانی قرآن در آن به وضاحت تمام متجلّی گردیده است، به‌نام تفسیر «انوار القرآن» نامگذاری گردید.

تفسیر «انوار القرآن» که در شش مجلّد ترتیب گردیده، قبل از آن که تفسیری برای علما وقرآن‌پژوهان باشد، تفسیری برای عامّهٔ اُمّت است؛ برای معلّمان، دانشجویان، فرهنگیان و همهٔ کسانی که بهره‌ای از سواد و دانش دارند امّا در عین حال، علما و اندیشمندان نیز می‌توانند گم‌شدهٔ خود را در آن بیابند.

این تفسیر شریف تفسیری است جامع که در عین ایجاز، کمتر مطلب مهمّی را در کتب امّهات تفسیر می‌توان یافت که در این تفسیر از آن غفلت شده باشد و تا جایی که به توان و تلاش این عبد ضعیف مربوط بوده است، همّت قاصر خود را در این راه به کار برده‌ام امّا با این حال، تردیدی ندارم که خوانندگان نقّاد، با خطاها و اشتباهات املائی یا محتوایی‌ای که اثر نقص و

نارسایی بنده می‌باشد، روبرو خواهند شد پس انتظار این است که به من گوشزد نمایند و از این لطف و عنایت برادرانه دریغ نورزند.

از بارگاه الهی استدعا دارم که این تفسیر شریف را شفابخش دل و جان مؤمنان و مشعل تابناکی فراراه زندگی دنیوی و اخروی آنان گرداند و زحمات این بندهٔ ضعیف خود را در عرصهٔ ترجمه، تحقیق، گزینش، ترتیب، تلخیص و ویراستاری آن، برای رضای خود پذیرفته و به همهٔ کسانی که در راه نشر آن بذل جهد مخلصانه نموده و یا به نوعی در آن سهم گرفته‌اند. پاداش بیکران عنایت فرماید و در مقدّمهٔ آنها لازم می‌بینم تا از برادر ارجمند جناب مولوی غلام سرور سربوزی مدیر محترم انتشارات شیخ الاسلام احمد جام نام ببرم؛ کسی که اگر تشویق‌ها و مساعدت‌های معنوی و مادّی او نبود، چه بسا همّت قاصر این عبد بینوا به سوی این اوجگاه ره نمی‌گشود. خدای عزّوجلّ این عمل را در زمرهٔ باقی‌الصّالحات من و ایشان قرار دهد.

و ما ذالك علی الله بعزیز

جمعه ۲۸ ربیع الثّانی ۱۴۲۲ه ق
مطابق ۲۹ تیر ۱۳۸۰ه ش
عبدالرّءوف مخلص

أَعُــوْذُ بِــا اللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْم

معنای آن: از شرّ شیطان رانده شده از رحمتهای الهی به خداوند یکتا پناه می‌برم؛ از این که به من در دین یا دنیایم آسیبی برساند، یا این که مرا از انجام تکالیفم باز دارد زیرا جز خداوند متعال هیچ نیروی دیگری نمی‌تواند شیطان را از انسان باز دارد.

باید دانست که مسلمانان از آن روی مأمور شده‌اند تا از شرّ برنامه‌های شیطان به خداوند یکتا پناه ببرند که دشمن انسی را با احسان و نیکی به وی می‌توان از خود دفع کرد، امّا دشمن شیطانی، نیکی و احسان را نپذیرفته و جز نابود ساختن فرزند آدم در وادی عصیان، چیز دیگری را نمی‌طلبد زیرا میان او و فرزند آدم دشمنیِ سخت و آشکاری وجود دارد. چنان‌که خداوند متعال فرموده است: (اِنَّ الشَّیْطٰانَ لَکُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوْهُ عَدُوّا ✿ بی‌گمان شیطان دشمن شماست، بنابراین شما نیز او را دشمن گیرید» [۳۵/۶].

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ هنگامی که شب برای نماز تهجّد بر می‌خاستند، نماز خویش را با تکبیر و ثنا: (سُبْحٰانَکَ اللّٰهُمَّ...) آغاز نموده و سپس می‌گفتند: «أَعُوْذُ بِاللهِ السَّمِیْعِ الْعَلِیْمِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ مِنْ هَمْزِهِ وَ نَفْخِهِ وَ نَفْثِهْ ✿ از شیطان رانده شده و از شرّ وسوسه‌ها، دمیدن و افسونَ وی، به خداوند بسیار شنوا و بسیار دانا پناه می‌برم».

جمهور علما برآنند که: (اَعُوْذُ بِاللّٰه...) باید قبل از تلاوت قرآن ــ برای دفع شیطان وسوسه گر از خواننده ــ قرائت شود.

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ فاتحه

مکی است و دارای هفت آیه است.

وجه تسمیه: با توجّه به این که فاتحه به معنای آغاز هرچیز است، این سوره را نیز «فاتحةُ الکتاب» نامیدند زیرا قرآن با آن افتتاح شده است، از طرفی این اوّلین سوره از مصحف شریف است که کاتبان قرآن آن را می‌نویسند و اوّلین سوره از کتاب مجید الهی است که خواننده آن را تلاوت می‌کند؛ هر چند از نظر ترتیب نزول آیات، این سوره اوّلین آیات نازل شدهٔ قرآن نیست.

سورهٔ فاتحه دوازده نام دارد که مشهورترین آنها سه نام زیر است. «فاتحةالکتاب»، «اُمُّالکتاب» و «سبع المَثانی»[1]. از دیگر نامهای مشهور آن «حمد»، «صلاة» و «واقیه[2]» می‌باشد.

فضیلت آن: در فضیلت این سوره احادیثی روایت شده است، از آن جمله **حدیث‌شریف** ذیل به روایت بخاری و احمد از ابی‌سعیدِبن‌المُعلّی ﷺ است که گفت: رسول خدا ﷺ به من فرمودند: «بدان، قبل از آن که از مسجد خارج شوی، تو را از بزرگترین سورهٔ قرآن آگاه خواهم ساخت! ابوسعید می‌گوید: رسول خدا ﷺ دستم را گرفتند و همین‌که خواستند از مسجد خارج شوند، گفتم: ای رسول خدا! مگر شما نگفتید که تورا از بزرگترین سورهٔ قرآن آگاه خواهم ساخت؟ فرمودند: آری! بزرگترین سورهٔ قرآن: (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْن) است؛ این همان سبع‌المثانی (هفت آیت تکرارشونده) و قرآن عظیمی است که به من داده شده است».

---

۱ ــ یعنی: هفت آیه‌ای که قرائت آنها در نمازها تکرار می‌شود.

۲ ــ یعنی: نگاه دارنده.

همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت مسلم در صحیحش و نسائی در سننش از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما، آمده است که فرمود: «جبرئیل علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بود که بناگاه آن حضرت صلی الله علیه وسلم از بالای سرخویش صدایی را شنیدند. جبرئیل علیه السلام نگاهش را به‌سوی آسمان دوخت و گفت: این دری است که هم‌اکنون در آسمان گشوده شد و قبل از این هرگز گشوده نشده بود. راوی ادامه می‌دهد: سپس، ازآن در فرشته‌ای نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرود آمد و گفت: «أَبْشِرْ بِنُوْرَيْنِ قَدْ أُوْتِيْتَهُمَا لَمْ يُؤْتِهِمَا نَبِيٌّ قَبْلَكَ: فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَ خَوَاتِيْمَ سُوْرَةِ الْبَقَرَةِ، لَنْ تَقْرَأَ حَرْفاً مِّنْهُمَا إِلاَّ أُوْتِيْتَهُ» ✿ مژده باد تو را به دو نوری که برایت داده شده و قبل از تو به هیچ پیامبری داده نشده است؛ [آنها عبارتند از] فاتحة الکتاب و آیات پایانی سورهٔ بقره. [این را بدان که] هرگز هیچ حرفی از آنهارا قرائت نمی‌کنی، مگر آن‌که همان را داده می‌شوی».

سورهٔ فاتحه متضمّن معانی قرآن کریم، مشتمل بر اصول و فروع دین، در بردارندهٔ اصول عقیده و عبادت و شریعت، راهنمایی به سوی درخواست هدایت از ربّ‌العالمین و درخواست برکنار ماندن از راه منحرفان است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ﴿١﴾

از ابن عبّاس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم نمی‌دانستند که چگونه میان سوره‌ها فاصله قرار داده و آنها را از هم جدا کنند تا آن‌که: بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ بر ایشان نازل شد». در **حدیث‌شریف** آمده است: «كُلُّ أَمْرٍ ذِيْ بَالٍ لَمْ يُبْدَأْ بِبِسْمِ اللهِ فَهُوَ أَبْتَرُ» ✿ هرکار مهمّی که به‌نام خدای عزّوجلّ آغاز نشود، آن کار ابتر [بی‌خیر و برکت] است». همچنین صحابه رضی الله عنهم تلاوت کتاب خدا جل جلاله را با: (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ) آغاز می‌کردند، لذا تلاوت آن در آغاز هرسخن و عمل نیکی، مستحبّ است. خواندن آن در آغاز وضوء نیز مستحبّ می‌باشد زیرا در **حدیث‌شریف** آمده است: «برای کسی که نام خداوند جل جلاله را بر وضوء نبرد، وضوئی

نیست » . همچنین خواندن آن در هنگام ذبح ـ نزد امام شافعی ـ مستحبّ است ، ولی ائمهٔ دیگر آنرا واجب شمرده‌اند . در هنگام غذا خوردن نیز خواندن آن مستحبّ است زیرا در **حدیث‌شریف** آمده است : «قُلْ بِسْمِ اللهِ وَكُلْ بِيَمِيْنِكَ وَكُلْ مِمَّا يَلِيْكَ ✿ وقتی می‌خواهی غذا بخوری ، در آغاز آن بسم الله بگو ، آن‌گاه با دست راستت بخور و از آنچه در جلوی تو است بخور » . چنان‌که خواندن آن در هنگام مقاربت جنسی نیز مستحبّ می‌باشد زیرا در **حدیث‌شریف** آمده است : « لَوْ أَنَّ اَحَدَكُمْ اِذَا اَرَادَ أَنْ يَأْتِيَ اَهْلَهُ قَالَ: بِسْمِ اللّٰهِ، اَللّٰهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ وَ جَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا، فَإِنَّهُ إِنْ يُقَدَّرْ بَيْنَهُمَا وَلَدٌ لَمْ يَضُرُّهُ الشَّيْطَانُ اَبَداً ✿ اگر یکی از شما آن‌گاه که می‌خواهد با همسرش همبستر شود ، بگوید : به‌نام خدا ، بار خدایا ! ما را از شیطان دور بدار و شیطان را از آنچه روزی مان نموده‌ای (از فرزند) بر کنار بدار ؛ در این صورت اگر در میان آن دو فرزندی مقدّر شود ، شیطان هرگز نمی‌تواند به او آسیبی برساند » .

﴿**به‌نام الله بسیار بخشاینده و بسیار مهربان**﴾ الله : یعنی معبود بر حقّ ؛ نام مقدّس ذات خداوند ﷻ است که بر غیر وی اطلاق نگردیده . اصل آن «اِلٰه» است که بر هر معبودی ـ به حق یا به باطل ـ اطلاق می‌گردید و سرانجام اطلاق آن بر معبود برحق غالب گشت . به قولی : «الله» اسم اعظم الهی است زیرا به تمام صفات قدسی موصوف می‌شود ؛ چنان‌که خداوند متعال فرموده است : «هُوَ اللهُ الَّذِيْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ، عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ... ✿ الله کسی است که معبودی جز او نیست ، دانای نهان و آشکار است ، رحمان و رحیم است ... » [حشر/ ۲۲ـ ۲۴] . ملاحظه می‌کنیم که در این دو آیه ، تمام اسماء دیگر ، صفات «الله» قرارگرفته اند .

و از آنجا که جز خدای تبارک و تعالی کسی دیگر به نام «الله» نامیده نشده ، لذا طبق قاعده برای «الله» در سخن عرب اشتقاقی سراغ نداریم بنابراین ،اسم الله « جامد » است نه « مشتقّ » و این رأی اکثر اصولیان و فقها می‌باشد .

«رَحْمٰن» و «رَحِيْم» ، دو اسم مشتقّ از رحمت ـ بر وجه مبالغه ـ اند ، البتّه مبالغهٔ

« رحمان » از « رحیم » در معنای رحمت بیشتر است . چنان‌که ابن‌جریرطبری در تفسیر آنها می‌گوید : « خداوند متعال بر تمام خلق رحمان و به مؤمنان رحیم است » . اسم «رَحْمٰن» نیز ویژهٔ خداوند متعال می‌باشد که دیگران نباید بدان نامیده شوند .

بنابراین ، معنای اجمالی «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْم» این است : قبل از هر چیز ، به نام خدای عزّوجلّ و به یاد و تسبیح او آغاز می‌کنم در حالی که از او در تمام امور خویش یاری می‌جویم زیرا او پروردگار و معبود برحقّی است که رحمتش بر همه چیز گسترده است ، نعمت دهندهٔ نعمتهای بزرگ و کوچک تنها اوست و تنها بخشش و مهربانی و احسانِ اوست که فراوان ، مدام و مستمرّ است .

حکم آن: مالکی‌ها و حنفی‌ها برآنند که : «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْم» آیه‌ای از سورهٔ فاتحه و سایر سوره‌ها نیست ، بلکه تنها آغازگر سوره‌هاست که فقط برای قرار دادن فاصله میان سوره‌ها در ابتدای آنها نوشته شده است . امّا شافعی‌ها و حنبلی‌ها برآنند که : «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْم» آیه‌ای از سورهٔ فاتحه است ، لذا خواندن آن در نماز واجب می‌باشد . از اختلاف فقهی یادشده که بگذریم، اُمّت اسلام اتّفاق نظر دارند بر این که : «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْم» بخشی از یک آیه در سورهٔ « نمل » است : «اِنَّهُ مِنْ سُلَیْمٰانَ وَ اِنَّهُ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْم ۞ این نامه‌ای از جانب سلیمان است و این نامه به نام خداوند بخشایشگر مهربان است ». [نمل/۳۰] .

ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٢﴾

﴿**جمله ستایش‌ها شایستهٔ خداوند است**﴾ حَمْد: ثنا و سپاس زبانی است که جهت تفضیل و برتری دادن گفته می‌شود. فرق در میان «حَمْد» و «شکر» یکی در این است که حَمْد فقط به زبان است ، امّا شکر هم به‌زبان ، هم به قلب و هم به سایر اعضا می‌باشد . دیگر این که شکر فقط در برابر نعمت است ، ولی حَمْد به جهت کمال

محمود می‌باشد؛ هر چند در برابر نعمتی نباشد. و از آنجا که هیچ موجودی در ذات، صفات و اسماء از خدای عزّوجلّ کاملتر نیست و هیچ نعمتی نیست مگر این که مستقیماً یا به واسطه، به آن ذات متعال برتر برمی‌گردد، پس در حقیقت تمامی حمدها و شکرها سزاوار اوست و تنها او مالک هر حمد و شکری است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَفْضَلُ الذِّکْرِ لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ، وَ اَفْضَلُ الدُّعٰاءِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ ✿ بهترین ذکرها لاٰ اِلٰهَ اِلاَّ اللّٰهُ و بهترین دعاها اَلْحَمْدُ لِلّٰه است». آری! همه ستایشها از آنِ خداوندی است: ﴿**که ربّ عالمیان است**﴾ رَبّ: به معنی پروردگار، مالک، سرور، سالار، مُصلح، مدبّر و معبود؛ اسمی از اسمای خداوند متعال است و برغیر وی ــ جز با قید و اضافت ــ اطلاق نمی‌شود؛ مثل این که بگویی: «هَذَا الرَّجُلُ رَبُّ الْمَنْزِلِ ✿ این مرد ربّ (صاحب) منزل است». «عالَمِین» جمع عالَم؛ عبارت از هرموجودی غیر از خداوند متعال است. بعضی برآنند که عالَم مجموعهٔ موجودات عاقل است که شامل چهار نوع اِنس، جنّ، فرشتگان و شیاطین می‌شوند. بر اساس این تعریف؛ به حیوانات و چهارپایان، عالَم گفته نمی‌شود.

اَلرَّحۡمَٰنِ اَلرَّحِيمِ ﴿٣﴾

﴿**بسیار بخشنده و بسیار مهربان است**﴾ تفسیر این آیه در توضیح معنای: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْم» بیان شد. و از آنجا که در اتّصاف خداوند متعال به (رَبِّ الْعٰالَمِیْن) معنای تخویف و هیبت وجود داشت، پروردگار مهربان، آن آیه را به: (اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِیْم) که متضمّن ترغیب و تشویق است، متصّل ساخت تا به این ترتیب، در بیان صفات خویش، معنای بیم و هراس را با رغبت و امید همراه و یک‌جا گرداند زیرا این دو معنی در کنار یک‌دیگر، انگیزهٔ بهتری برای بندگان در اطاعت و فرمانبرداری از او پدید می‌آورند.

مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ﴿٤﴾

﴿مالِكِ روز جزاست﴾ در قرائت دیگری، «مَلِك» نیز خوانده شده و هر دو قرائت: «مَلِك وَ مالِك» صحیح و متواترند. امّا بعضی گفته‌اند: «مَلِك» عامتر و بلیغ‌تر از «مالِك» است زیرا فرمان مَلِك بر مالك در مُلك وی نافذ می‌باشد و او نمی‌تواند جز با نظر و رأی مَلِك در مُلك خویش تصرّف کند. برخی‌دیگر گفته‌اند که: «مالِك» بلیغ‌تر است زیرا خداوند متعال مالك مردم و همهٔ جهانیان می‌باشد. ولی صحیح‌تر این است که تفاوت در میان دو صفت نسبت به پروردگار سبحان این است که: مَلِك وصفی برای ذات او تعالی است، درحالی‌که مالِك وصفی برای فعل او می‌باشد.

يَوْمِ‌الدِّيْنِ: روز محاسبه و جزاست از سوی پروردگارِ سبحان برای بندگانش. قتاده می‌گوید: «يَوْمِ‌الدِّيْنِ: روزی است که خداوند ﷻ درآن بندگان خویش را دربرابر اعمالشان کیفر یا پاداش می‌دهد». ابن عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «يَوْمِ‌الدِّيْنِ: روز حساب خلایق است که پروردگار متعال آنان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد؛ اگر اعمالشان خیر بود، پاداش خیر و اگر شرّ بود، به آنها کیفر شرّ می‌دهد، مگر آنان که مورد بخشش حق تعالی قرار گیرند». در **حدیث‌شریف** آمده است: «زیرک و هوشیار کسی است که نفس خویش را موردمحاسبه قرار داده و برای بعد از مرگش تلاش و کوشش نماید».

إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ﴿٥﴾

﴿تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌خواهیم﴾ یعنی: فقط تو را به عبادت و استعانت مخصوص می‌گردانیم، نه غیر از تو را نمی‌پرستیم و نه از غیر تو یاری می‌خواهیم. عبادت: در لغت، به معنای نهایت فروتنی و تذلّل است. و در

اصطلاح شریعت: عبارت از عملی است که جمع کنندۀ هر دو معنای محبّت و فروتنی کامل، و خوف و بیم باشد.

به کاربردن دو فعل «نَعْبُدُ» و «نَسْتَعِيْنُ» به صیغۀ جمع، به قصد نشان دادن تواضع و فروتنی از سوی بندگان است، نه به این معنی که آنان خود را تعظیم کرده و بزرگ داشته اند. گویی که بنده به قصور و کوتاهی خویش از ایستادن به تنهایی در پیشگاه خداوند بزرگ اعتراف نموده و می‌گوید: بار خدایا! ایستادن به تنهایی در آستانِ مناجات تو سزاوارِ شأن من نیست، بدین خاطر، به سایر مؤمنان پیوسته و قطره‌ای از اقیانوس ایشان می‌شوم، پس دعایم را با ایشان بپذیر! و مقدّم ساختن عبادت بر استعانت، به این سبب است که اوّلی وسیله‌ای برای درخواست دوّمی می‌باشد.

ابن عبّاس رضی الله عنهما در تفسیر: (اِيَّاكَ نَعْبُدُ) می‌گوید: «پروردگارا! فقط تو را به یگانگی می‌خوانیم و فقط از تو می‌ترسیم نه از غیر تو و بر طاعتت و بر کلیّۀ امور خویش، فقط از تو یاری می‌خواهیم». قتاده می‌گوید: «خداوند جلّ جلاله در این آیه به بندگانش دستور می‌دهد تا عبادت را فقط برای او خالص گردانیده و در امور خویش فقط از او یاری بخواهند».

اَهْدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلْمُسْتَقِيمَ ﴿٦﴾

﴿ما را به راه راست هدایت فرما﴾ راهی که ما را به سرمنزل انس و قُرب تو می‌رساند. هدایت: عبارت است از: ارشاد، یا توفیق، یا دلالت و راهنمایی. امّا شخص راهیافته و هدایت شده‌ای که از پروردگار متعال طلب هدایت می‌کند، این درخواستش به معنای طلب افزودن بر هدایت وی است، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: (وَالَّذِيْنَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى ۞ و کسانی که هدایت یافته‌اند، خداوند بر هدایتشان افزود) [۴۷/۱۷].

صراط مستقیم: راه روشن اسلام است که هیچ کجی‌ای در آن نیست، همان راهی است که پیامبران علیهم السلام بدان برانگیخته شدند تا سرانجام خداوند متعال رسالتِ خاتم صلی الله علیه وسلم را پایان‌بخش رسالتهایشان گردانید. گفتنی است که صراط مستقیم دربرگیرندهٔ همه اموری است که انسان را به سعادت دنیا و آخرت نایل می‌گرداند؛ اعم از عقاید، احکام، آداب و غیره. در **حدیث‌شریف** به‌روایت نواس بن سمعان رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوند برای صراط مستقیم مَثَلی را آورده است. بدین گونه که بر دو پهلوی صراط دو دیوار است که در آنها دروازه‌هایی گشوده شده و برآن درها پرده‌هایی آویخته شده و بر سَرِ دَرِ صراط، دعوتگری است که می‌گوید: هان ای مردم! همگی در صراط داخل شوید و کج نروید. و دعوتگر دیگری است که در بلندای صراط قرارگرفته، و چون انسان بخواهد تا قسمتی از این درها را بگشاید، به او می‌گوید: وای بر تو! آن را باز نکن، که اگر باز کنی قطعاً به آن وارد می‌شوی. بنابراین، صراط اسلام است، دو دیوار، حدود الهی و درهای بازشده محرّمات وی‌اند، دعوتگری که بر سرِ صراط است، کتاب خدا جل جلاله است و دعوتگری که بر بلندای صراط است، واعظ و اندرزگوی الهی در قلب هر مسلمانی است».

علما گفته‌اند: «خداوند متعال برای انسان پنج محور هدایت عنایت فرموده که او می‌تواند با توسّل به این محورها، به قلّهٔ سعادت جاودانی نایل آید:

۱ ـ هدایت الهام فطری: که انسان از ابتدای تولّد از آن برخوردار می‌باشد، چون احساس نیاز به غذا و نوشیدنی.

۲ ـ هدایت حواس: که متمّم و مکمّل هدایت اوّل است. گفتنی است که انسان و حیوان هر دو در این دو نوع هدایت مشترکند.

۳ ـ هدایت عقل: که بر تر از دو هدایت قبلی است.

۴ ـ هدایت دین: که هدایتی خطا ناپذیر است.

۵ ـ هدایت یاری و توفیق الهی: که مخصوص تر از هدایت دینی است.

و همین نوع اخیر از هدایت است که خداوند متعال در این آیه ما را به خواستن دائمی آن فرمان داده است ».

صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ 

﴿راه کسانی که به آنان نعمت ارزانی داشته‌ای ﴾ این نعمت‌یافتگان گرامی، همان کسانی هستند که در سورهٔ « نساء » از آنان یاد شده است ، جایی که خداوند متعال می‌فرماید : «وَمَن يُّطِعِ اللهَ وَالرَّسُوْلَ فَأُولٰٓئِكَ مَعَ الَّذِيْنَ اَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّيْنَ وَالصِّدِّيْقِيْنَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصّٰلِحِيْنَ وَ حَسُنَ اُولٰٓئِكَ رَفِيْقًا. ذٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللهِ وَ كَفٰى بِاللهِ عَلِيْمًا ۞ و هرکس از خدا و پیامبر اطاعت کند ، در زمرهٔ کسانی است که خداوند به ایشان نعمت داده است ؛ اعم از پیامبران ، صِدّیقان ، شهیدان و صالحان وه ! آنها چه همراهان و دوستان نیکویی هستند . این فضلی است از جانب خدا و خدا دانایی بسنده است » [۶۹/۴].

﴿نه ﴾ راه ﴿کسانی که مورد خشم قرار گرفته‌اند ﴾ یعنی : ما را با گروهی قرار نده که از راه مستقیم منحرف شده‌اند ، گروهی که از رحمت تو دورند و به‌سبب آن که با وجود شناخت حق از آن روی برتافته اند ، به سخت‌ترین عذاب و شکنجه مبتلا می‌گردند . این مغضوبان به قول جمهور علما و طبق فرمودهٔ رسول خدا ﷺ ، یهودیانند .

﴿ و نه ﴾ راه ﴿گمراهان ﴾. این گروه بر اساس فرمودهٔ رسول خدا ﷺ ـ و به قول جمهور علما ـ نصاری (مسیحیان) می‌باشند . یعنی از آنجایی‌که یهودیان حق را شناختند ولی آگاهانه آن را فروگذاشته و از آن روی برتافتند ، سزاوار خشم و غضب الهی گردیدند و از آنجا که نصاری (مسیحیان) نیز از روی جهل و

ناآگاهی، از راه حق منحرف شده و در مورد مقام و منزلت عیسی علیه السلام غلوّ و زیاده‌روی کردند، در گمراهی آشکاری قرار گرفتند.

﴿آمِین﴾ یعنی: خداوندا! دعایمان را اجابت کن. در **حدیث‌شریف** به روایت عایشه رضی‌الله‌عنها آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مٰا حَسَدَتْکُمُ الْیَهُودُ عَلٰی شَیْءٍ مٰا حَسَدَتْکُمْ عَلَی السَّلامِ وَالتَّأْمِیْنِ ✿ یهود بر هیچ چیز دیگر، به‌اندازهٔ سلام گفتن و آمین‌گفتن بر شما حسد نورزیده اند».

باید دانست که «آمین» دعا بوده و از کلمات و آیات قرآن نیست. البتّه آمین گفتن بعد از خواندن سورهٔ فاتحه سنّت است، به دلیل این **حدیث‌شریف:** «هنگامی که امام آمین می‌گوید، شما نیز آمین بگویید زیرا هر کس آمین گفتنش با آمین گفتن فرشتگان همراه گردد، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود».

نظر احناف و مالکی‌ها این است که: آهسته خواندن آمین از بلند خواندن آن بهتر است. امّا شافعی‌ها و حنبلی‌ها برآنند که: آمین در نمازهای سرّی آهسته و در نمازهای جهری بلند خوانده شود و مقتدی نیز در گفتن آمین با امامش همراهی کند.

علمای اسلام در بارهٔ حکم خواندن سورهٔ فاتحه در نماز، بر دو نظرند. نظر احناف این است که مطلق قرائت قرآن در نماز ـ چه سوره فاتحه و چه غیر آن ـ به مقدار سه آیهٔ کوتاه یا یک آیهٔ بلند فرض است بنابراین، خواندن سورهٔ فاتحه در نماز فرض نبوده بلکه واجب می‌باشد. رأی دوم: رأی جمهور علما (مالکی‌ها، شافعی‌ها، حنبلی‌ها) است که خواندن سورهٔ فاتحه را در نماز فرض می‌دانند.

بسم الله الرّحمن الرّحیم

سورهٔ بقره

مدنی است و دارای (۲۸۶) آیه است.

وجه تسمیهٔ آن: این سوره به سبب در برداشتن داستان «بقره»، یعنی گاوی که خداوند متعال بنی اسرائیل را به ذبح آن مأمور گردانید، «بقره» نامیده شد. به قولی: این سوره اوّلین سوره‌ای است که در مدینه نازل گردید.

فضیلت آن: در بارهٔ فضیلت آن احادیث بسیاری روایت شده است. از آن جمله؛ مسلم، ترمذی و احمد از نواس بن سمعان رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمودند: «يُؤْتَى بِالْقُرْآنِ وَ أَهْلُهُ الَّذِيْنَ كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ بِهِ فِي الدُّنْيَا، تَقْدُمُهُمْ سُوْرَةُ الْبَقَرَةِ وَ آلَ عِمْرَان ✿ در روز قیامت، قرآن و اهل آن که در دنیا به آن عمل می‌کردند، آورده می‌شوند، درحالی‌که در پیشاپیش آنها سورهٔ بقره و آل عمران قرار دارند». همچنین در **حدیث‌شریف** دیگری به روایت ابی‌امامه رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِقْرَءُوالْقُرْآنَ فَإِنَّهُ شَافِعٌ لِأَهْلِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، اِقْرَءُوالزَّهْرَاوَيْنَ فَإِنَّهُمَا يَأْتِيَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَأَنَّهُمَا غَمَامَتَانِ أَوْ غَيَابَتَانِ، أَوْ كَأَنَّهُمَا فَرَقَانِ مِنْ طَيْرٍ صَوَافٍّ يُحَاجَّانِ عَنْ أَهْلِهِمَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ قَالَ: اِقْرَءُوا الْبَقَرَةَ، فَإِنَّ أَخْذَهَا بَرَكَةٌ وَ تَرْكُهَا حَسْرَةٌ، وَ لاتَسْتَطِيْعُهَا الْبَطَلَةُ ✿ قرآن را بخوانید زیرا قرآن شفاعت‌کنندهٔ اهل خویش در روز قیامت است. زهراوین (بقره و آل عمران) را نیز بخوانید زیرا آن دو در روز قیامت می‌آیند؛ گویی دو پارهٔ ابر سفید و نورانی، یا دو چتر، یا دو دسته از پرندگان بال‌گشاده‌اند، آن‌گاه از اهل خود در روز قیامت محاجّه (پشتیبانی و دفاع) می‌کنند و بر آنها سایه می‌افگنند. سپس فرمودند: بقره را بخوانید زیرا خواندن آن برکت و ترک آن حسرت است و ساحران نمی‌توانند بر خوانندهٔ آن

تسلّط و سیطره و نفوذ یابند ـ یا ساحران نمی توانند آن را حفظ کنند». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابی‌هریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لاتَجْعَلُوْا بُیُوْتَکُمْ قُبُوْراً فَاِنَّ الْبَیْتَ الَّذِیْ تُقْرَأُ فِیْهِ سُوْرَةُ الْبَقَرَةِ لایَدْخُلُهُ الشَّیْطَانُ ✿ خانه‌هایتان را گورستان نگردانید زیرا شیطان به خانه‌ای که در آن سورهٔ بقره خوانده شود، وارد نمی‌شود». در **حدیث‌شریف** دیگری از سهل‌بن سعد رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِنَّ لِکُلِّ شَیْءٍ سَناماً، وَ اِنَّ سَنامَ الْقُرْآنِ اَلْبَقَرَةُ، وَ اِنَّ مَنْ قَرَأَها فِیْ بَیْتِهِ لَیْلَةً لَمْ یَدْخُلَهَا الشَّیْطانُ ثَلاثَ لَیالٍ ✿ همانا برای هرچیز اوجگاهی است و قطعاً اوجگاه و قلّهٔ قرآن، سورهٔ بقره است، بدانید که هر کس شبانگاه آن را در خانه‌اش تلاوت کند، شیطان سه شب به آن خانه وارد نمی‌شود».

سورهٔ بقره طولانی ترین سورهٔ قرآن کریم است و همانند سایر سوره‌های مدنی به بنای ساختار زندگی منظّم مسلمانان در جامعهٔ مدنی و تبیین ابعاد آن توجّه و عنایت دارد، جامعه‌ای که در آن دین و دولت با هم بوده و از یک‌دیگر جدا نیستند زیرا این دو در نظام اسلامی همچون جسم و روح لازم و ملزوم یک‌دیگر می‌باشند. لذا بنیاد برنامه‌های شریعت اسلامی در مدینه، بر نهادینه ساختن عقیدهٔ اسلامی و بر پا داشتن کاخِ عملِ صالح که ترجمان این ایمان و عقیده است استوار می‌باشد.

الٓمٓ ﴿۱﴾

خوانده می‌شود: «الف، لاَم، میَم». قُرطبی می‌نویسد: «حروف مقطّعه‌ای که در اوایل بعضی از سوره‌های قرآن آمده است، سِرّ الهی در قرآن است و جز خداوند متعال کسی دیگر این سرّ را نمی‌داند. سپس می‌افزاید: امّا جمع بسیاری از علما گفته‌اند: ما دوست داریم تا دربارهٔ آنها سخن گفته و فوایدی را که در

حروف مقطّعه نهان است ، جویا شویم و از معانی‌ای که می‌توان از آنها دریافت کرد ، آگاه گردیم . پس ایشان دراین‌باره به تأویلاتی پرداخته و نظریّاتی ارائه کرده اند که در اینجا به مشهورترین آن بسنده می‌کنیم و آن این نظر است که : خداوند ﷻ عربها را با این حروف مقطّعه به مبارزه با قرآن فرامی‌خواند ، بدین معنا که این حروف به حروف هجای زبان عربی اشاره دارد تا به اعراب إعلام کند که قرآن مرکّب از همان حروفی است که خودشان با آن سخن می‌گویند ، پس اگر مدّعی هستند که قرآن کلام خداوند ﷻ نیست ، نظیر آن را بیاورند ! و چون عجز و ناتوانی آنان در این مبارزه و هماوردطلبی آشکار است بنابراین ، حجّت بر آنان بلیغ‌تر و رساتر می‌گردد زیرا با وجود آن که قرآن از حروف مورد تکلّمشان خارج نیست ، نفس این واقعیّت که نمی‌توانند همانند آن را ساخته و برای مبارزه با آن به میدان آورند ، خود برهانی روشن بر حقّانیّت قرآن کریم و الهی بودن آن می‌باشد » .

زمخشری می‌گوید : « حروف مقطّعه همه جمعاً در اوّل قرآن کریم وارد نگردید تا مبارزه طلبی و هماوردخواهی قرآن بلیغ‌تر و جدّی‌تر باشد ، همان‌گونه که هدف از تکرار داستانهای قرآن نیز ، تکرار اندرزها و هشدارهای الهی به بندگان است » . ابن‌کثیر می‌گوید : « از این رو ، هر سوره‌ای که با این حروف آغاز شده است ، حتماً ذکر برتری قرآن و بیان اعجاز و عظمت آن نیز در آن سوره وجود دارد » . گفتنی است؛ حقیقتی که ابن کثیر در اینجا به آن پرداخته ، با پژوهش استقرائی در بیست‌ونه سورهٔ قرآن روشن شده است ، همچون این سوره و سوره‌های : «الٓمٓ. اَللهُ لا اِلٰهَ اِلاّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ. نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتٰابَ بِالْحَقِّ...» [۳/۲] ، «الٓمٓ. تَنْزِيْلُ الْكِتٰابِ لارَيْبَ فِيْه...» [۷/۲] ، «الٓمٓ. كِتٰابٌ اَنْزَلْنٰاهُ اِلَيْك...» [۱۴/۱] ، «الٓمٓ. تَنْزِيْلُ الْكِتٰابِ لارَيْبَ فِيْه...» [۳۲/۲] ، «حمٓ. تَنْزِيْلٌ مِّنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ.» [۴۱/۲] ، و دیگر سوره‌هایی که با حروف مقطّعه آغاز شده‌اند .

﴿ذَٰلِكَ ٱلۡكِتَٰبُ لَا رَيۡبَۛ فِيهِۛ هُدٗى لِّلۡمُتَّقِينَ ٢﴾

﴿**این کتاب**﴾ یعنی: این قرآن عظیم ﴿**هیچ شبهه‌ای در آن نیست**﴾ یعنی: در این حقیقت هیچ شکّ و شبهه‌ای نیست که این کتاب از جانب خداوند متعال نازل شده است ﴿**هدایتی برای متقین است**﴾ هدایت: راهنمائی است برای رسیدن به مطلوب. متّقین: کسانی هستند که خود را از آنچه که به زیانشان است نگاه داشته اند، به همین خاطر به اوامر الهی پایبند گشته و از نواهی و محرّمات او پرهیز کرده اند. ابن عبّاس رضی الله عنهما در تفسیر: (هُدًى لِلْمُتَّقِيْن) می‌گوید: «متّقین کسانی هستند که از مجازات خداوند جل جلاله پرهیز کرده و هدایتی را که می‌شناسند، فرونمی‌گذارند، و در تصدیق به آنچه که از سوی وی آمده است، به رحمتش امید دارند». در **حدیث شریف** آمده است: «لاَيَبْلُغُ الْعَبْدُ أَنْ يَكُوْنَ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ حَتَّى يَدَعَ مَا لاَبَأْسَ بِهِ حَذَراً مِمَّا بِهِ بَأْسٌ ❁ بنده به جایگاه متقیان و پرهیزگاران نمی‌رسد تا آن‌گاه که آنچه را در آن مانع و ایرادی نیست، به‌خاطر پرهیز از ارتکاب آنچه که در آن مانع و ایرادی هست، ترک نکند». از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که مردی به وی گفت: «تقوی چیست؟ ابوهریره رضی الله عنه از وی پرسید: آیا تاکنون با مسیر پر از خاری مواجه شده‌ای؟ آن مرد گفت: آری! ابوهریره رضی الله عنه فرمود: در آن هنگام چه کرده‌ای؟ مرد گفت: چون خار را دیدم، از آن برجسته، یا از رفتن به آن راه منصرف گشته‌ام. ابوهریره رضی الله عنه فرمود: تقوی یعنی همین!».

شکّی نیست که تقوی کانون تمام خوبی‌ها، سفارش الهی به گذشتگان و آیندگان و بهترین صفتی است که انسان مؤمن می‌تواند به آن آراسته گردد. چنان‌که ابودرداء رضی الله عنه نیز چنین گفته است.

آن‌گاه خداوند متعال چهار صفت را برای متّقین ذکر می‌کند، نخستین صفت این است:

ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡغَيۡبِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَـٰهُمۡ يُنفِقُونَ ﴿٣﴾

﴿**آنان‌که به غیب ایمان می‌آورند**﴾ ایمان: در لغت، تصدیق و باور محض است، ولی آن‌گاه که به طور مطلق به کار برده شود؛ مراد از آن همان ایمانی است که شامل هر سه اصل اعتقاد، قول و عمل باشد. که بیشتر ائمّه براین نظرند. احمدبن‌حنبل و شافعی گفته اند: «اجماع بر آن است که ایمان عبارت از: قول و عمل هر دو می‌باشد». گفتنی است که ایمان به آنچه خدای عزّوجلّ نازل فرموده، تجزیه پذیر نمی‌باشد. امّا «غیب»: هرآن چیزی است که عقلها به آن راه نمی‌یابد و رسول خدا ﷺ از وجود آن خبر داده‌اند، مانند نشانه‌های قیامت، عذاب قبر، نشر و حشر، صراط، میزان، بهشت و دوزخ. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اَلْایْمَانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللهِ وَ مَلائِکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَالْیَوْمِ الْآخِرِ، وَ تُؤْمِنَ بِالْقَدْرِ خَیْرِهِ وَ شَرِّهِ ۞ ایمان آن است که خدا، فرشتگان، کتابها، پیامبرانش و روز آخرت را باور کنی و همچنین قدر را در خیر و شرّ آن تصدیق نمایی». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که ابوعبیدهٔ جرّاح ﷺ گفت: یارسول‌الله! آیا کسی از ما اصحاب بهتر هم هست؛ با توجّه به این‌که ما به شما ایمان آورده و همراه شما جهاد کرده‌ایم؟ فرمودند: «آری! بعد از شما کسانی خواهند آمد که به من در حالی‌که مرا ندیده‌اند ایمان می‌آورند، آنها از شما بهترند».

دومین صفت متّقیان این است: ﴿**و نماز را برپا می‌دارند**﴾ برپاداشتن نماز: ادای آن، با رعایت ارکان، سنن و آداب آن در اوقات تعیین شدهٔ آن است.

ابن عبّاس ﷺ در تفسیر (یُقِیْمُوْنَ‌الصَّلاٰةَ) می‌گوید: «یعنی نمازهای پنج‌گانه را بر پا می‌دارند». همچنین او می‌گوید: «بر پاداشتن نماز؛ یعنی بجا آوردنِ کاملِ

رکوع، سجده، تلاوت و خشوع در آن». قتاده می‌گوید: «بر پاداشتن نماز؛ یعنی نگاه داشتن وقت، وضوء، رکوع و سجدهٔ آن». خلاصه این که: تقواپیشه‌گان نماز را بر وجه کامل ـ با رعایت شروط، ارکان، آداب و خشوع آن ـ برپا می‌دارند. بنابراین، نماز بی حضور همانند پیکر بی روح است.

سومین صفت متّقیان این است: ﴿**و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند**﴾ ابن عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «یعنی زکات اموالشان رامی‌پردازند». امّا ابن‌جریر طبری می‌گوید: «آیهٔ کریمه عام است و شامل زکات فرض و صدقات نفل ـ همه ـ می‌شود، بی هیچ گونه تفاوتی میان صدقهٔ فرض و صدقهٔ نفل و میان انفاق بر نزدیکان و غیر آنان». رأی صحیح‌تر نیز همین رأی است. ابن کثیر می‌گوید: «خداوند جلّ جلاله نماز و انفاق مال را در بسیاری از آیات باهم ذکر می‌کند زیرا نماز؛ حقّ خداوند متعال و انفاق مال؛ نیکی و احسان به مخلوقات وی است».

وَٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبۡلِكَ وَبِٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾

چهارمین صفت متّقیان این است: ﴿**و آنان‌که به آنچه به‌سوی تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده‌است، ایمان می‌آورند**﴾ یعنی: تو را در آنچه که از جانب خداوند جلّ جلاله به‌همراه آورده‌ای و نیز آنچه راکه پیامبران قبل از تو به‌همراه آورده‌اند، تصدیق می‌کنند و میان پیامبران الهی علیهم السلام هیچ گونه تفاوتی قایل نشده و آنچه راکه ایشان از بارگاه پروردگار خویش آورده‌اند، انکار نمی‌کنند. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «سه تن‌اند که پاداششان را دوبار دریافت می‌کنند:

۱ ــ شخصی از اهل کتاب که هم به پیامبر خویش و هم به من ایمان آورده. ۲ ــ برده‌ای که حقّ خدا و حقّ مالکانش را ادا کرده است. ۳ ــ شخصی که به کنیزک خویش آدابی نیکو آموخته سپس آزادش ساخته و باوی ازدواج کرده است». ﴿**و آنانند که به آخرت یقین دارند**﴾ مراد این است که آنان بی هیچ‌گونه شکّی به برانگیخته‌شدن پس از مرگ، حشر و نشر و دیگر امور آخرت باور دارند، نه آن گروهی که می‌پندارند به پیامبران و کتابهای آسمانی پیشین ایمان آورده‌اند، در حالی که به آنچه تو به همراه آورده‌ای، کفر می‌ورزند.

مجاهد می‌گوید: «در اوّل سورهٔ بقره چهار آیه در وصف مؤمنان، دو آیه در بیان صفات کافران و سیزده آیه در بیان صفات و ویژگی های منافقان است».

أُوْلَٰٓئِكَ عَلَىٰ هُدٗى مِّن رَّبِّهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ﴿٥﴾

﴿**آنان از هدایتی از جانب پروردگار خویش برخوردارند**﴾ یعنی: حال این گروهی که تقوی، ایمان به غیب و آخرت و انجام فرایض را با هم جمع و همراه کرده‌اند، چنین است که: از نور، برهان، صلاح، استواری و پایداریی از جانب پروردگار خویش برخوردار می‌باشند و این خداوند ﷻ است که به ایشان چنین توفیقی ارزانی داشته است ﴿**و تنها آنانند که رستگار و نجات یافته‌اند**﴾ در دنیا و آخرت زیرا آنچه را از خداوند ﷻ به‌وسیلهٔ ایمان به او و کتابها و پیامبرانش و به وسیلهٔ اعمال شایسته و صالح درخواست کرده‌اند، دریافت داشته و از شرّ آنچه که از آن گریزان بوده‌اند، نجات و رهایی می‌یابند.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ سَوَآءٌ عَلَيۡهِمۡ ءَأَنذَرۡتَهُمۡ أَمۡ لَمۡ تُنذِرۡهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ ﴿٦﴾

﴿**به راستی آنان که کافر شده اند، برایشان یکسان است؛ چه بیمشان بدهی، چه بیمشان ندهی، ایمان نمی‌آورند**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! آنان که بر انکار رسالتت و انکار آیات بیّناتی که به‌همراه آورده‌ای، اصرار ورزیده‌اند، با آن که حق برایشان واضح و روشن گشته، شکّ و شبهه‌هایشان کاملاً ازبین رفته و یقینشان به راستگویی‌ات فراهم آمده؛ آنان هرگز از هشدارهایت بهره‌مند نمی‌شوند، چراکه فقط از خواهش‌های نفس خویش پیروی می‌کنند. کفر: پوشیدن و پنهان کردن چیزی است و به کافر از آن رو کافر گفته می‌شود که او در واقع حقیقت را پوشانیده و نعمتهای الهی بر خود را پنهان کرده است. البتّه هر کس به قرآن ایمان نداشته باشد، کافر است. إنذار: آگاهی دادنِ همراه با بیم‌دهی است.

این آیه و آیهٔ بعدی، تسلّی بخش رسول اکرم ﷺ است تا نه از ایمان نیاوردن قوم خود دریغ و افسوس خورند و نه به ایمانشان طمع کرده و امیدوار شوند. **سبب‌نزول** دو آیهٔ (٦ ــ ٧) در صحیح‌ترین روایت این است که: این آیات دربارهٔ رؤسای یهود و از آن جمله؛ حییّ بن أخْطَب و کَعْب بن أشرف نازل شد.

خَتَمَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ وَعَلَىٰ سَمۡعِهِمۡۖ وَعَلَىٰٓ أَبۡصَٰرِهِمۡ غِشَٰوَةٞۖ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ﴿٧﴾

﴿**خداوند بر دلها و بر شنوایی‌هایشان مُهر نهاده است**﴾ مراد این است که بر دلهایشان قفل نهاده؛ در نتیجه ایمان و نوری به آنها راه نمی‌یابد ﴿**و بر بینایی‌هایشان پرده‌ای است**﴾ بنابراین، نور هدایت را نمی‌بینند و پیام هدایت را نمی‌شنوند و درک نمی‌کنند. ابن جریرطبری می‌گوید: «حقیقت این است که چون گناهان بر دلها پیاپی در آیند، دلها را قفل می‌کنند، در نتیجه نور هدایت به‌سوی دلهایی اینچنین، هیچ راه نفوذی ندارد و کفر قطعاً دامنگیر آنان است». در

حدیث‌شریف آمده است: «يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوْبِ ثَبِّتْ قُلُوْبَنَا عَلٰى دِيْنِكَ ✿ ای گردانندهٔ دلها! دلهایمان را بر دینت پایدار بدار». ﴿**و برای آنها عذابی بزرگ و هولناک است**﴾ به سبب آن که آیات الهی را تکذیب کردند. پس تعبیر مهر نهادن بر دلها و دیده‌ها و شنوایی‌ها، دالّ بر جای‌گرفتن و ریشه‌دار شدن کفر در دلهایشان است تا بدانجا که آنان اسباب و انگیزه‌هایی را که زمینه ساز رهنمونی‌شان به تأمّل و تفکّر در دلایل ایمان و ارزشهای آن است، گم کرده‌اند. بنابراین، از تعبیر «مُهر نهادن» این معنی بر نمی‌آید که آنان قهراً بر کفر مجبور گردیده باشند، بلکه این تمثیلی برای سنّت خداوند متعال است در تأثیر ممارست و تمرین کفر و إعمال آن بر دلهایشان تا بدانجا که کفر بر دلهایشان چیره شده و هیچ‌گونه استعداد و پذیرشی برای غیر آن در نهادشان باقی نمانده است. چنان‌که آیهٔ (۸۸) همین سوره نیز این معنا را به روشنی بیان می‌دارد: «وَقَالُوْا قُلُوْبُنَا غُلْفٌ ✿ و گفتند: دلهایمان غلف است».
همچنین این **حدیث‌شریف**: «اِنَّ الْمُؤْمِنَ اِذَا أَذْنَبَ ذَنْبًا كَانَتْ نُكْتَةً سَوْدَاءَ فِيْ قَلْبِهِ، فَاِنْ تَابَ وَ نَزَعَ وَ اسْتَعْتَبَ صُقِّلَ قَلْبُهُ، وَ اِنْ زَادَ زَادَتْ حَتّٰى تَعْلُوْ قَلْبَهُ، فَذٰلِكَ الرَّانُ الَّذِيْ قَالَ اللهُ تَعَالٰى: كَلَّا بَلْ رَانَ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ مَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ ✿ هر گاه مؤمن مرتکب گناهی گردد، نکته‌ای سیاه در قلبش می‌نشیند، پس اگر توبه کند و از آن گناه دست بکشد و از خدای عزّوجلّ طلب خشنودی کند، قلبش صیقل می‌یابد و اگر بر گناه بیفزاید، سیاهی قلبش نیز افزون می‌شود تا بدانجا که سیاهی بر قلبش غالب می‌گردد و این همان زنگاری است که خداوند متعال دربارهٔ آن فرموده است: چنین نیست، بلکه بر دلهایشان ــ به سبب آنچه می‌کردند ــ زنگار افتاده است»[1].

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ وَمَا هُم

---

۱ ــ قرآن کریم [۸۳/۱۴].

بِمُؤۡمِنِينَ ﴿٨﴾

﴿و از مردم کسانی هستند که می‌گویند: ما به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده‌ایم ولی آنان هرگز مؤمن نیستند﴾ خدای سبحان در این سوره ابتدا از مؤمنان حقیقی و بعد از آن از کفّار حقیقی یاد کرد و اینک از منافقان که از هیچ یک از دو گروه یادشده نبوده بلکه به گروه سومی تبدیل شده اند، سخن به میان می‌آورد. آری! آنان در ظاهر امر با گروه اوّل و در باطن با گروه دوم همراه شده‌اند. ولی با وجود تمام نیرنگ‌هایی که به کار برده‌اند، از ساکنان طبقهٔ زیرین جهنّم اند. نفاق: عبارت است از آشکارساختن خیر و پنهان داشتن شرّ، و بر دو نوع است: نفاق اعتقادی که صاحب خویش را در دوزخ جاودان می‌سازد و نفاق عملی که از بزرگترین گناهان کبیره است.

دلیل این که اوصاف منافقان در سوره‌های مدنی نازل شده این است که: در مکّه به سبب ضعف مسلمانان نفاقی وجود نداشته زیرا کسی در مکّه برای ایشان شأن و شوکتی قایل نبوده تا به دوستی و هم‌سویی با ایشان تظاهر نماید. و از آنجا که اهداف و برنامه‌های منافقان بر بسیاری از مردم پوشیده و مبهم می‌ماند، لذا خداوند متعال برای روشن ساختن احوال آنان صفات متعدّدی را مطرح می‌نماید که هر یک از آنها بازتابی از نفاق است و مشخّصه و مظهر اصلی نفاق، طمع بستن به قدرت، یا ترس و گریز از آن می‌باشد.

يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَمَا يَخۡدَعُونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمۡ وَمَا يَشۡعُرُونَ ﴿٩﴾

﴿آنان با خدا و کسانی که ایمان آورده‌اند نیرنگ می‌کنند، حال آن‌که فریب نمی‌دهند

مگر خودشان را ﴾ یعنی: هنگامی که منافقان خواستند، با ذاتی که فریب نمی‌خورد نیرنگ کنند، درحقیقت خود را فریب داده‌اند زیرا فریبکاری فقط با آن‌کسی ممکن است که از باطن امور آگاهی نداشته باشد ﴿**ولی**﴾ آنها این حقیقت را ﴿**درک نمی‌کنند**﴾ خِداع: برگردانیدن دیگران از مقصد و هدفشان با نیرنگ و فریب است که مراد از آن در اینجا آشکارساختن اسلام و پنهان داشتن کفر می‌باشد.

فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ ٱللَّهُ مَرَضًا ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌۢ بِمَا كَانُوا۟ يَكْذِبُونَ ﴿١٠﴾

﴿**در دلهایشان بیماریی است**﴾ مراد از این بیماری؛ فسادی است که یا با شکّ و نفاق، یا با انکار و تکذیب در عقایدشان رخنه کرده است ﴿**و خدا بیماریشان را افزایش بخشید**﴾ با تجدید و تداوم نعمتها و احسانهای دینی و دنیوی خویش بر پیامبر گرامیش، لذا آنان به شکّ و دودلی بیشتر و حسرت و اندوه مستمرّ و شدّت نفاق مبتلا شدند ﴿**و به کیفر دروغی که می‌گفتند**﴾ یعنی: به کیفر ادّعای دروغین پذیرفتن ایمان ﴿**عذابی دردناک و جانکاه در پیش دارند**﴾.

ابن کثیر می‌گوید: «حکمت در خودداری رسول اکرم ﷺ از کشتن منافقان ــ با وجود علم آن حضرت ﷺ به حقیقت حال برخی از آنان ــ در این فرمودۀ ایشان به عمر ﷺ بیان شده است: (دوست ندارم اعراب در میان خود چنین شایع کنند که محمّد اصحاب خویش را می‌کشد) زیرا اعراب فقط ظاهر قضیه را ملاک قضاوت خویش قرار می‌دادند و از حقیقت ماجرا که کفر منافقان است آگاهی نداشتند». امّا امام شافعی ﷺ در این باره می‌گوید: «دلیل خودداری رسول اکرم ﷺ از کشتن منافقان، نمایان کردن اسلام از سوی آنان بود». چنان‌که در این **حدیث‌شریف** که همه بر صحّت آن اجماع دارند، آمده است: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُوْلُوْا لا

اِلٰهَ اِلاَّ اللهُ، فَاِذَا قالُوْها عَصِمُوْا مِنِّیْ دِماءَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ اِلاَّ بِحَقِّها وَ حِسابُهُمْ عَلَی اللهِ عَزَّوَجَلَّ ۞ مأمور شده‌ام که با مردم تا آن زمان بجنگم که لا اِلٰهَ اِلاَّ الله بگویند، پس چون این کلمه را گفتند، خونها و اموالشان را از تعرّض من در پناه نگاه داشته‌اند مگر به حقّ آن و در نهایت حسابشان با خدای عزّوجلّ است». معنای این حدیث شریف این است که: هر کس کلمهٔ طیّبه را گفت، احکام اسلام در ظاهر بر او جاری می‌شود، حال اگر به این کلمه اعتقاد هم داشته باشد، ثواب آن را در آخرت می‌یابد و اگر اعتقاد نداشته باشد، جاری شدن حکم مسلمانی بر وی در دنیا، هیچ سودی برایش در آخرت نخواهد داشت.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ قَالُوٓا۟ إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ﴿١١﴾

﴿و چون به آنان گفته شود: در زمین فساد نکنید﴾ با نفاق، برقرارساختن پیوندِ دوستی با کفّار و متفرّق ساختن مردم از پیرامون محمّد ﷺ و قرآن و ایمان زیرا با این عمل فساد انگیزتان آنچه در زمین است ـ با هلاک شدن مردم و ویرانی دیارشان ـ تباه می‌شود ﴿می گویند: ما اصلاحگرایانی بیش نیستیم﴾ یعنی: کار ما فساد افروزی نیست بلکه ما فقط مردمانی مصلح هستیم که در جهت خیر و صلاح و اصلاح می‌کوشیم.

بدین‌سان است که چون خداوند ﷻ آنان را از فساد نهی می‌کند، مدّعی می‌شوند که صفت «صلاح» ویژهٔ آنان است. خاطرنشان می‌شود که این روش مفسدان در هر زمانی است که فسادشان را در قالب «صلاح» معرّفی می‌کنند.

امّا خداوند ﷻ این ادّعایشان را با رساترین بیان رد نموده و آنان را به وصف فسادگر که درحقیقت به آن موصوف هستند، محکوم نمود و فرمود:

أَلَآ إِنَّهُمْ هُمُ ٱلْمُفْسِدُونَ وَلَـٰكِن لَّا يَشْعُرُونَ ﴿١٢﴾

﴿**آگاه باشید که آنان یقیناً فسادگرانند، لیکن خود نمی‌دانند**﴾ یعنی: نمی‌دانند که خود حقیقتاً فسادکارند زیرا آنها با حقّ و اهل آن دشمنی کرده و راه خدا ﷻ را بر روی مردم می‌بندند و خدای عزّوجلّ را نافرمانی می‌کنند، پس هر کس خدا ﷻ را نافرمانی کند، بی‌گمان در زمین فساد نموده است زیرا صلاح کار آسمان و زمین با اطاعت و فرمان‌بردن از خداوند متعال می‌باشد.

ابن جریر طبری می‌گوید: «منافقان با نافرمانی پروردگارشان، ضایع ساختن فرایض وی، شکّ افگنی در دین وی و همکاری و هم پیمانی با دشمنان وی و رسولش، در روی زمین فسادگرند».

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا۟ كَمَآ ءَامَنَ ٱلنَّاسُ قَالُوٓا۟ أَنُؤْمِنُ كَمَآ ءَامَنَ ٱلسُّفَهَآءُ ۗ أَلَآ إِنَّهُمْ هُمُ ٱلسُّفَهَآءُ وَلَـٰكِن لَّا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾

﴿**و چون به آنان گفته شود: همان‌گونه که سایر مردم ایمان آورده‌اند، شما هم ایمان بیاورید، می‌گویند: آیا ما نیز همانند کم خردان و نادانان ایمان بیاوریم؟**﴾ این‌گونه است که از روی استهزا و تحقیر، به مؤمنان نسبت بی خردی را می‌دهند و همین وقاحت‌شان سبب شد تا خداوند ﷻ سفاهت و بی خردی را منحصراً به خودشان مربوط دانسته و بگوید: ﴿**آگاه باشید که آنان همان کم خردانند؛ ولی نمی‌دانند**﴾.

علّت این که خداوند متعال در بیان فسادکاریشان: «لَایَشْعُرُوْن» و در بیان ایمان نیاوردنشان: «لَایَعْلَمُوْن» فرمود، این است که: شعور؛ ادراک امور پنهانی و علم؛ یقین‌داشتن و مطابقت فهم با واقعیّت است و از آنجا که فسادانگیزی در زمین امری محسوس است و منافقان چنان حسّ بالایی ندارند که آن را درک کنند، پس نسبت دادن بی‌شعوری به آنان با این حالشان سازگار است، امّا از آنجا که ایمان یک امر قلبی است و آن را فقط کسی درک می‌کند که حقیقتش را بداند، لذا به

دلیل آن‌که آنها از چنین علمی بی‌بهره‌اند، پس حقیقت ایمان را نیز در نمی‌یابند، از این‌رو نسبت دادن بی علمی به آنان در اینجا نیز کاملاً با حالشان سازگار و هماهنگ است.

وَإِذَا لَقُوا۟ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ قَالُوٓا۟ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا۟ إِلَىٰ شَيَٰطِينِهِمْ قَالُوٓا۟ إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ ﴿١٤﴾

﴿ **و چون با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد می‌کنند، می‌گویند: ایمان آورده‌ایم** ﴾ این سخن را از روی نفاق و نیرنگ و ظاهر سازی می‌گویند تا در منافع و غنایم سهیم گردند ﴿ **و چون با شیطانهای خود خلوت می‌کنند** ﴾ شیطانهایشان: رؤسا و پیشوایانشان در کفر هستند، هم‌آنان که سازمان‌دهندگان شرّ و فساد می‌باشند. آری! به شیطانهایشان ﴿ **می‌گویند: درحقیقت ما با شماییم** ﴾ و در کفر خویش پایدار و ثابت‌قدم می‌باشیم ﴿ **ما هدفمان تنها ریشخند کردن و مسخره کردن است** ﴾ لذا در نهان و واقعیّت امر، نه با مؤمنان موافقیم و نه به آنان تمایلی داریم.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: این آیه در بارهٔ عبدالله‌بن‌اُبَیّ و یاران منافقش نازل شد، آن‌گاه که او ابوبکر و عمر و علی ﷺ را ستود در حالی‌که قبل از آن محرمانه به یاران خود گفت: ببینید که چگونه این بی‌خردان را نسبت به‌شما اغفال می‌کنم؟! لیکن سیوطی می‌گوید: «این إسناد، جدّاً بی‌اساس است».

ٱللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِى طُغْيَٰنِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٥﴾

﴿**این خداوند است که آنان را به باد تمسخر و ریشخند می‌گیرد**﴾ یعنی: حق تعالی به منظور دفاع و یاری بندگان مؤمن خویش، خواری و حقارت را بر آنان فرود آورده، از آنان انتقام می‌گیرد و مسخره‌شان می‌کند. نسبت‌دادن فعل استهزا به خداوند ﷻ، از باب هم شکل‌گویی (مشاکله[۱]) است، یعنی به آنان در برابر استهزایشان کیفر می‌دهد ﴿**و آنان را در سرکشی و طغیانشان فرو می‌گذارد**﴾ یعنی: مهلتشان می‌دهد ﴿**تا سرگردان شوند**﴾ یعنی: تا در کفر، لجاجت، باطل و سرکشیِ خودشان دست‌وپا زنند و همچنان حیران و سرگردان باقی بمانند.

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱشۡتَرَوُاْ ٱلضَّلَٰلَةَ بِٱلۡهُدَىٰ فَمَا رَبِحَت تِّجَٰرَتُهُمۡ وَمَا كَانُواْ مُهۡتَدِينَ ﴿١٦﴾

﴿**آنان کسانی هستند که گمراهی را به جای هدایت خریدند**﴾ یعنی: گمراهی را با هدایت مبادله کردند. اصل ضلالت: سردرگمی و انحراف از جادهٔ مستقیم و گم‌کردن راه و سرچشمهٔ هدایت است ﴿**و تجارتشان سودی نبخشید**﴾ یعنی: در تجارت پیروی از کفر به‌جای ایمان، هیچ سودی نبردند ﴿**و**﴾ به سبب خریدن کفر به‌جای ایمان، ترک هدایت به‌سوی گمراهی، ترک جماعت به‌سوی افتراق و جدایی، رهاکردن امنیّت به‌سوی بیم و هراس و نهایتاً ترک سنّت به‌سوی بدعت: ﴿**هدایت یافته نبودند**﴾.

خلاصه این که: خداوند متعال در آیات فوق چهار صفت از اوصاف زشت

---

۱ ـ مشاکله در علم بلاغت: به معنای هماهنگ بودن دو جمله درلفظ به همراه اختلاف آنها در معنی است؛ مانند این فرمودهٔ خداوند متعال در سورهٔ شوری: (وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا ۞ و پاداش بدی، بدیی همانند آن است) [۴۲/۴۰]، در حالی که پاداش بدی در حقیقت بدی نیست، بلکه مجازات بدکار نوعی عدالت و احسان است، لذا اسم بدی در اینجا به طریق مشاکله بر آن اطلاق گردیده است.

از این نعمتها برخوردار گشت ، بناگاه کافر می‌شود و حالش چنان واژگون می‌گردد که حلال را از حرام و خیر را از شرّ باز نمی‌شناسد » .

امام رازی می‌گوید : « تشبیه در اینجا در نهایت درستی و صحّت است زیرا منافقان در آغاز با ایمان خود نوری را کسب کردند ، ولی سرانجام این نور را با نفاق خود از بین برده و در سرگردانی و گمراهی بزرگی غوطه‌ور شدند چراکه هیچ سرگردانی‌ای بزرگتر از سرگردانی در دین نیست » .

صُمٌّۢ بُكۡمٌ عُمۡيٞ فَهُمۡ لَا يَرۡجِعُونَ ﴿١٨﴾

﴿**کرند ، لال‌اند ، کورند بنابراین ، به‌راه نمی‌آیند**﴾ یعنی : صاحبان این آتش برافروخته، پس از خاموش‌شدن آن کر شده‌اند ، به طوری که صدای هیچ آواز دهنده‌ای را که به‌سوی راه راست فراشان می‌خواند نمی‌شنوند ، گنگ شده‌اند ؛ زیرا نمی‌توانند از راه و مقصد خویش بپرسند ، کور شده‌اند ؛ زیرا راه را نمی‌بینند بنابراین ، قادر به بازگشت به راه خویش نیستند . و این گونه اند اهل نفاقی که اسلام آورده و سپس کافر شده‌اند .

أَوۡ كَصَيِّبٖ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فِيهِ ظُلُمَٰتٞ وَرَعۡدٞ وَبَرۡقٞ يَجۡعَلُونَ أَصَٰبِعَهُمۡ فِيٓ ءَاذَانِهِم مِّنَ ٱلصَّوَٰعِقِ حَذَرَ ٱلۡمَوۡتِۚ وَٱللَّهُ مُحِيطُۢ بِٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿١٩﴾

﴿**یا داستانشان چون**﴾ داستان کسانی است که در معرض ﴿**بارانی سخت از آسمان قرار گرفته اند**﴾ خداوند ﷻ در اینجا باران را برای قرآن مَثَل زده‌است زیرا

در قرآن آیاتی نازل شده که منافقان را مرعوب و بیمناک می‌گرداند ﴿**در آن باران تاریکی‌ها و رعدوبرقی است**﴾ تاریکی ها، عبارت است از: تاریکی شب تاریکی ابر و تاریکی خود باران. مراد از رعد: نداها و بانگ‌های تکان‌دهندهٔ قرآن است ﴿**از بیم مرگ ناشی از صاعقه‌ها، انگشتانشان را در گوشهایشان می‌کنند**﴾ یعنی: از خطر به‌وسیله‌ای می‌پرهیزند که هرگز پناهشان در آن نیست. و این گونه اند منافقان که هیچ راه دیگری جز این نیافتند که گوشهایشان را از شنیدن آیات قرآن ببندند ﴿**ولی خداوند بر کافران احاطه دارد**﴾ احاطه: فروگرفتن از تمامی جهات و جوانب است بدان‌سان که فرد احاطه شده به‌هیچ وجهی از وجوه، راه گریزی نداشته باشد.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت کرده‌اند: دو تن از منافقان مدینه از نزد رسول اکرم ﷺ گریخته جهت پیوستن به مشرکان به سوی مکّه می‌شتافتند، در میان راه، بارانی سخت که خداوند متعال در این آیه از آن یاد کرده است، آنان را فراگرفت، پس هرگاه صاعقه فرود می‌آمد، آنان از بیم آن که مبادا هلاکشان گرداند، انگشتان خود را به گوشهای خویش فرو می‌بردند و چون برق می‌درخشید، در روشنی آن اندک راهی می‌رفتند، در غیر آن در جای خود میخکوب باقی می‌ماندند. و چون در این ظلمات سخت گرفتار شدند، گفتند: ای کاش این ظلمت شب به پایان رسد که یک‌بار دیگر نزد محمّد ﷺ رفته دستهایمان را در دستان ایشان بگذاریم و با ایشان صادقانه بیعت نماییم! و این چنین نیز شد زیرا آن دو، از آن شب پرحادثه رهیده به مدینه برگشتند و اسلامی راستین آوردند. پس خداوند ﷻ آن دو تن را برای منافقانی که در مدینه بودند، مَثَلی گردانید.

آری! قرآن لبریز از خیر است و آیاتی که بر نزول آن از جانب پروردگار سبحان دلالت دارد همانند باران، آیات مشتمل بر بیم و وعید و عذاب همانند رعد و صاعقه و آیات در بردارندهٔ حجّتها و برهانهای روشنگر، همانند برق است.

يَكَادُ ٱلْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَـٰرَهُمْ ۖ كُلَّمَآ أَضَآءَ لَهُم مَّشَوْا۟ فِيهِ وَإِذَآ أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا۟ ۚ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَـٰرِهِمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾

﴿**نزدیک است که برق، چشمانشان را برباید**﴾ یعنی: نزدیک است که آیات قاطع و محکم قرآن، پنهان‌کاریهای منافقان را برملا سازد ﴿**هرگاه که بر آنان روشنی بخشد، پیش روند**﴾ یعنی: چون اموال و اولادشان بسیار می‌شود، یا به غنیمت و فتحی می‌رسند، به راه حق روان گشته و می‌گویند: بی‌شک که دین محمّد ﷺ راست و برحقّ است بنابراین، بر آن پایداری می‌ورزند ﴿**و چون راهشان را تاریک کند، بر جای خود بایستند**﴾ یعنی: چون اموال این منافقان نابود می‌گردد و بلا و مصیبتی به آنان می‌رسد، می‌گویند: این همه به سبب دین محمّد ﷺ است، آن‌گاه به کفر برمی‌گردند ﴿**و خداوند اگر می‌خواست شنوایی‌ها و بینایی‌های**﴾ ظاهر ﴿**آنان را**﴾ همچون شنوایی‌ها و بینایی‌های باطنِ‌شان ﴿**برمی‌گرفت زیرا خدا بر همه‌چیز تواناست**﴾ و از جمله بر نابود کردن شنوایی‌ها و بینایی‌هایشان.

خلاصه این‌که: ممکن است نفاق کوتاه مدّتی راه را بر صاحب خود روشن گرداند، امّا این امر همچون برقی جهنده زود گذر است و سپس چون آتش خاموش می‌شود و این خود نمایانگر آن است که نفاق دوام و پایداری ندارد.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱعْبُدُوا۟ رَبَّكُمُ ٱلَّذِى خَلَقَكُمْ وَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٢١﴾

﴿ای مردم! پروردگارتان را که شما و پیشینیانتان را آفریده است، بپرستید، باشد که به تقوا گرایید﴾ «یا» در «یَا اَیُّهَاالنَّاسُ» حرف نداست و کار برد آن در ندا دادن کسی است که از ندا دهنده دور باشد، یا فراموش کار، یا غافل باشد، امّا اگر کسی که نزدیک است با آن مورد ندا قرارگیرد، این به قصد بزرگداشت شخص ندا شونده، بیدار ساختن نهادها، جلب انظار و ترغیب دلهای غافل است. پس اقتضای حال این بود که مردم در اینجا به چنین ندایی بلیغ و مؤکّد مخاطب قرار داده شوند. «خَلْق»: ایجاد و اختراع بدون داشتن مثال و نمونهٔ سابقی است.

خدای عزّوجلّ نعمت آفرینش را از آن روی در این آیه به‌یادآوری مخصوص گردانید و با آن بر بندگان خویش منّت نهاد که تمام نعمتها مترتّب بر این نعمت است و این نعمت اصل و اساس همهٔ نعمتهاست زیرا بدون آن، هیچ نعمت دیگری وجود پیدا نمی‌کند. دلیل دیگر یاد آوری از نعمت آفرینش در این آیه این است که: مشرکان به آفرینشگری خداوند ﷻ معتقد بودند، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: (وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُوْلُنَّ اللهُ ۞ و اگر از آنان بپرسی که چه کسی آنان را آفریده است؟ قطعاً می‌گویند: الله) [۳۱/۲۵]. لذا خداوند متعال بر آنان به چیزی منّت نهاد که به آن معترفند و انکارش نمی‌کنند.

و از آنجاکه مؤمنان نیز شامل این خطابند، پس دستور دادن ایشان به عبادت و پرستش، به معنای این است که ایشان باید بر ایمان خویش بیفزایند و پیوسته به آن روی آورند و بر آن پایدار باشند. امّا عبادت کفّار، مشروط به اقرار آنان به شهادتین است زیرا این اقرار، تنها راه ورودشان به عرصهٔ عبادت حق تعالی می‌باشد. و هرچند این معنی صراحتاً در آیه ذکر نشده، ولی به طور ضمنی و تلویحی از آن دانسته می‌شود چه همان‌گونه که وضو، نیّت و فراهم آوردن دیگر مقدّمات نماز بر شخص مأمور به نماز شرط است، شرط اوّلیّهٔ صحّت عبادت کفّار نیز ایمان می‌باشد.

ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ فِرَٰشٗا وَٱلسَّمَآءَ بِنَآءٗ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَخۡرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزۡقٗا لَّكُمۡۖ فَلَا تَجۡعَلُواْ لِلَّهِ أَندَادٗا وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ﴿۲۲﴾

﴿**همان خدایی**﴾ را بپرستید ﴿**که زمین را برای شما فرشی**﴾ گسترده ساخت که بر آن قرار می‌گیرید ﴿**و آسمان را بنایی**﴾ استوار ﴿**قرار داد**﴾ که چون گنبدی بر فراز دنیایتان افراشته شده است ﴿**و از آسمان آبی فرود آورد؛ و بدان از میوه‌ها رزقی برای شما بیرون آورد**﴾ یعنی: از آن انواع رنگارنگی از میوه‌ها و نباتات را برای شما رویانید تا در زمان مقرّر از آنها بهره بگیرید ﴿**پس برای خدا همتایانی قرار ندهید**﴾ یعنی: برای او شریکانی نگیرید که آنها را همانند وی عبادت کنید ﴿**درحالی‌که خود می‌دانید**﴾ که این همتایان ادّعائی، نه شما را آفریده‌اند، نه زمین را برایتان فرشی گسترده ساخته اند و نه آسمان را برایتان به صورت سقفی برافراشته‌اند، چنان‌که برای شما میوه‌هایی نیز بیرون نیاورده‌اند. پس بدانید که فقط ذاتی سزاوار پرستش است که شما را آفریده و با پدیدآوردن این نعمتها، استمرار حیاتتان را بر روی زمین نسل اندر نسل، تضمین کرده است، لذا این کائنات بزرگ، دلیل و راهنمای روشنی بر یگانگی باری تعالی در الوهیّت، ربوبیّت و عبودیّت می‌باشد.

نقل است‌که ازیکی از بادیه‌نشینان عرب پرسیدند: از نظر تو دلیل وجودپروردگار متعال چیست؟ گفت: «یا سُبحانَ اللهِ، اِنَّ الْبَعْرَ یَدُلُّ عَلَی الْبَعِیرِ، وَ اِنَّ أثَرَ الْأَقْدامَ لَتَدُلُّ عَلَی الْمَسِیرِ، فَسَماءٌ ذاتَ اَبْراجٍ، وَ أرضٌ ذَاتَ فِجَاجٍ و بِحارٌ ذَاتَ اَمْواجٍ! ألَایَدُلُّ ذَلِك عَلَی وُجُودِاللَّطِیفِ الْخَبِیرِ؟ ✿ یا سبحانَ اللهِ! فضلهٔ شتر بر وجود شتر و اثر پاها بر وجود رهگذر دلالت می کند، پس آیا این آسمان دارای برج‌ها، این زمین دارای درّه‌ها و این دریاهای پر از امواج بر وجود خداوند لطیف خبیر دلالت نمی کنند؟!».

ابن كثير مى‌گويد : « امام رازى ﷺ از امام مالك ﷺ نقل كرده است كه او در پاسخ به سؤال هارون‌الرّشيد از اين آيه ، به اختلاف زبانها ، صداها و نغمه‌ها بر يگانگى بارى تعالى استدلال كرد » . همچنان نقل است كه برخى از زنديقان از امام ابو حنيفه ﷺ دربارهٔ وجود حق تعالى سؤال كردند ، او به آنان گفت : « اجازه بدهيد تا دربارهٔ كارى كه هم اكنون به من خبرش را داده‌اند بينديشم ، آن‌گاه پاسخ شما را مى‌دهم ... به من گفته‌اند : كشتى‌اى سنگين‌بار كه حامل انواع كالاهاى تجارتى است ، بى‌هيچ نگهبان و ناخدايى مى‌آيد و مى‌رود و امواج درياها را مى‌شكافد! » . آن گروه دهرى مشرب گفتند : « اين سخنى كه تو مى‌گويى ، از زبان هيچ عاقلى بيرون نمى‌آيد ! » امام گفت : « پس واى بر شما ! آيا يك كشتى به ناخدا نياز دارد ، امّا اين همه موجودات در عالم بالا و پايين، با اين نظام مُتْقَن و مستحكم خود ، هيچ آفريننده‌اى ندارند ؟! » همان بود كه آن گروه در ماندند و به حق برگشته به‌دست آن امام هُمام اسلام آوردند . همچنان نقل است كه از امام شافعى ﷺ در بارهٔ وجود آفريدگار سؤال كردند ، او در پاسخ گفت : « اين برگ توت را كه مى‌بينيد ؛ طعم آن يكى است ، ولى كِرم كه آن را مى‌خورد ، از آن ابريشم توليد مى‌شود ، زنبور كه آن را مى‌خورد ، از آن عسل توليد مى‌شود ، گوسفند و گاو و شتر كه از آن مى‌خورند ، از آنان سرگين و پشكل خارج مى‌شود و آهو كه از آن مى‌خورد ، از آن مُشك مى‌تراود . پس همين برگ توت ، بزرگترين برهان بر وجود آفريدگار سبحان است » . از امام احمد حنبل ﷺ نيز نقل است كه در پاسخ به سؤالى راجع به وجود آفريدگار گفت : « در اينجا قلعه‌اى است مستحكم ، صاف و برّاق ، نه درى دارد و نه منفذى ، بيرون آن چون نقرهٔ سپيد و درون آن چون طلاى سرخ است ، بنا گاه ديوار آن مى‌شكافد و از آن حيوانى شنوا و بينا ، زيبا و رعنا خارج مى‌شود . پس اين قلعه ، بزرگترين دليل بر وجود آفريدگار سبحان است » . منظور وى از آن قلعه ، تخم‌مرغ بود كه پرنده از آن پديد مى‌آيد .

وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن

مِّثْلِهِۦ وَٱدْعُوا۟ شُهَدَآءَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ ﴿٢٣﴾

بعد از اثبات وحدانیّت و نفی شرک، خداوند متعال به اثبات نبوّت پرداخته و می‌فرماید: ﴿و اگر در آنچه بر بندهٔ خود﴾ محمّد ﷺ ﴿نازل کرده‌ایم، در شکّ هستید﴾ یعنی: اگر در حقّانیّت قرآن کریم شک دارید؛ ﴿پس سوره‌ای مانند آن بیاورید﴾ و این‌گونه است که خداوند متعال، مخالفان را به آوردن سوره‌ای -هر چندکوچک- همانند قرآن، که از بلاغت بی مانند، سلامت بیان، خبردادن از غیب و دیگر خصوصیّات اعجازی قرآن برخوردار باشد، به مبارزه و تحدّی فرامی‌خواند ﴿و گواهان خود را - غیرخدا - فرا خوانید﴾ یعنی: کسانی را که برای شما بر این امر گواهی دهندکه آنچه را در مقابله باقرآن آورده‌اید، همانندقرآن است، حاضرنمایید. ابن عبّاس ﷺ در معنای آیه می‌گوید: «یعنی از خدایان باطل خود دراین امر یاری و پشتیبانی بخواهید» ﴿اگر راست می‌گویید﴾ در این که محمّد ﷺ قرآن را از نزد خود برساخته است زیرا شما نیز همانند او عرب و فصیح و بلیغ هستید. سوره: بخشی از قرآن است که دارای اوّل و آخر می‌باشد و حدّاقلّ آن سه آیه است.

فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا۟ وَلَن تَفْعَلُوا۟ فَٱتَّقُوا۟ ٱلنَّارَ ٱلَّتِى وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلْحِجَارَةُ ۖ أُعِدَّتْ لِلْكَـٰفِرِينَ ﴿٢٤﴾

﴿ولی اگر چنین نکردید﴾ یعنی: اگر عجزتان از آوردن نظیر قرآن بر خودتان آشکار گشت و نتوانستید این کار را بکنید ﴿و هرگز نمی‌توانید کرد﴾ لَنْ: برای تأکید نفی در آینده است. یعنی: هرگز نظیر قرآن را نمی‌توانید آورد. البتّه این معجزهٔ دیگری از اخبار غیبی قرآن است زیرا چنین معارضه‌ای از سوی کفّار درگذشته و حال تحقّق نیافته و در آینده نیز هرگز تحقّق نخواهد یافت. آری! اکنون که

عجزتان در این میدان آشکار است؛ بیایید با ایمان به خدا ﷻ و کتابها و پیامبرانش و انجام فرایض و اجتناب از نواهی‌اش: ﴿**از آن آتشی که سوخت آن مردمان و سنگها هستند و برای کافران آماده شده، بپرهیزید**﴾ و دست از عناد و لجاجت در برابر حق بردارید. بلی! آتش دوزخ با همان چیزهایی برافروخته شده که سوزاندن خود آنها موردنظر است. ابن کثیر می‌گوید: «مراد از سنگهای آتش افروز جهنّم در آیهٔ کریمه؛ سنگ کبریت سیاه است که حرارت آن بسیار بالا است ـ خداوند ﷻ ما را از آن پناه دهد». به قولی دیگر: مراد سنگهایی است که مشرکان از آنها بت تراشیده و آنها را می‌پرستند.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مٰا مِنْ نَبِيٍّ مِنَ الْأَنْبِيٰاءِ إِلّٰا وَ قَدْ أُعْطِيَ مِنَ الْآ يٰاتِ مٰا آمَنَ عَلٰى مِثْلِهِ الْبَشَرُ، وَ إِنَّمٰا كٰانَ الَّذِيْ أُوْتِيْتُهُ وَحْياً أَوْحٰاهُ اللهُ إِلَيَّ، فَأَرْجُوْ أَنْ أَكُوْنَ أَكْثَرُهُمْ تٰابِعاً يَوْمَ الْقِيٰامَةْ ✿ هیچ پیامبری از انبیا نیست، مگر این که معجزاتی به وی داده شده است که بشر به همانند آن ایمان می‌آورند، امّا آنچه که به من داده‌شده، وحیی است که حق تعالی آن را بر من نازل نموده است، پس امیدوارم که در روز قیامت نسبت به آنان بیشترین پیروان را داشته باشم». یعنی: از میان همهٔ انبیا علیهم السلام، فقط ایشان به این امر مخصوص گشته‌اند که کتابشان معجزه است، برخلاف دیگر کتب الهی که ـ نزد بسیاری از علما ـ معجزه نیست بنابراین، چون معجزهٔ ایشان بعد از وفاتشان نیز استمرار دارد، لذا امیدوار آن شدند که پیروانشان از پیروان دیگر پیامبران علیهم السلام بیشتر باشند. قُرطبی می‌گوید: «این آیه دلیل بر عقیدهٔ اهل حقّ است که: دوزخ هم اکنون وجود دارد و آفریده شده است، بر خلاف اهل بدعت که می‌گویند: دوزخ تاکنون آفریده نشده است».

وَبَشِّرِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّٰتٍ

تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۖ كُلَّمَا رُزِقُواْ مِنۡهَا مِن ثَمَرَةٖ رِّزۡقٗا قَالُواْ هَٰذَا ٱلَّذِي رُزِقۡنَا مِن قَبۡلُۖ وَأُتُواْ بِهِۦ مُتَشَٰبِهٗاۖ وَلَهُمۡ فِيهَآ أَزۡوَٰجٞ مُّطَهَّرَةٞۖ وَهُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٢٥﴾

﴿**و بشارت بده کسانی را**﴾ تَبْشِیْر: خبردادن از چیزی است که اثر مژده بخش و سرور انگیز آن بر پوست چهرهٔ انسان آشکار شود. آری! بشارت بده کسانی را: ﴿**که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند**﴾ یعنی: همان کارهای درست و صوابی را که از ایشان خواسته شده و بر ایشان فرض گردیده، انجام داده اند. یا کسانی که اعمالی را انجام داده‌اند که خداوند ﷻ انجام داوطلبانهٔ آنها را نیکو شمرده است زیرا بهشت با ایمان و عمل صالح قابل‌دسترسی است.

عبارت: (آمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتْ) نزدیک به شصت‌بار در قرآن کریم به‌کار رفته است؛ و این خود نشان دهندهٔ آن است که ایمان و عمل صالح لازم و ملزوم یک‌دیگرند.

آری! مژده بده به ایشان ﴿**که برایشان جَنّاتی است**﴾ جَنَّتْ: نام بهشت دارالخلد و سرای ثواب و پاداش است که مشتمل بر باغهای بسیاری است و آن را جنّت نامیده‌اند زیرا جنّت در لغت به معنی پوشانیدن است و بهشت ساکنان خود را در زیر درختهای انبوه خویش می‌پوشاند. آری! برایشان جنّاتی است: ﴿**که از فرودست آنها**﴾ یعنی: از زیر درختان و قصرهای آنها ﴿**جویها روان است، هرگاه میوه‌ای از آن روزی آنان شود**﴾ از هر نوعی از انواع میوه‌ها که باشد؛ ﴿**می‌گویند: این همان است که پیش از این نیز روزی ما بوده**﴾ یعنی: این میوه، شبیه و نظیر و از جنس همان میوه است. این سخن را بدان سبب می‌گویند که رنگ میوه‌های بهشتی شبیه هم‌اند، هرچند که حجم و طعم و بوی آنها مختلف است و چون از آن

می‌خورند، طعم آن را مخالف طعم میوهٔ اوّل می‌یابند ﴿**و به ایشان همانند آن**﴾ میوهٔ قبلی در خوبی و نیکویی ﴿**داده شود**﴾ زیرا هیچ یک از آنها پست و نامطبوع نیست و در شکل نیز مشابه همدیگرند ﴿**و در آنجا همسرانی پاکیزه دارند**﴾ که حوران بهشتی و غیر ایشانند ﴿**و هم در آنجا جاویدانند**﴾ نه می‌میرند و نه از آن بیرون برده می‌شوند. مراد از پاکیزه‌بودن جفتهای بهشتی این است که: آنچه به زنان دنیا از پلیدیِ حیض و نفاس و بُزاق و سایر پلیدیها می‌رسد، به همسران بهشتی نمی‌رسد.

در **حدیث‌شریف** آمده است که: هر مرد بهشتی دو همسر دارد. علما گفته‌اند: «یکی از آن دو، از زنان دنیاست و دیگری از زنان بهشت». خُلود: بقای دایم و همیشگی‌ای است که هرگز گسست و انقطاعی ندارد. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِنَّ اَهْلَ الْجَنَّةِ يَأْكُلُوْنَ فِيْهَا وَ يَشْرَبُوْنَ، وَ لاٰ يَتْفِلُوْنَ، وَ لاٰ يَبُوْلُوْنَ، وَ لاٰ يَتَغَوَّطُوْنَ وَلاٰ يَتَمَخَّطُوْنَ، قَالُوْا: فَمَا بَالُ الطَّعَامِ؟ قَالَ: جُشَاءٌ وَ رَشْحٌ كَرَشْحِ الْمِسْكِ، وَ يُلْهَمُوْنَ التَّسْبِيْحَ وَ التَّحْمِيْدَ كَمَا تُلْهَمُوْنَ النَّفَسَ ۞ همانا اهل بهشت در بهشت می‌خورند و می‌آشامند، نه آب دهان می‌اندازند، نه ادرار و مدفوع می‌کنند و نه آب بینی می‌اندازند. اصحاب گفتند: پس غذایی که می‌خورند چه می‌شود؟ فرمودند: به آروغی و ترشّح عرقی چون ترشّح مشک، دفع می‌شود. و خواندن «سُبْحَانَ الله»، و «اَلْحَمْدُلِلّٰه» برآنان چنان الهام می‌شود که نَفَس کشیدن برای شما».

۞ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَسْتَحْيِۦٓ أَن يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا ۚ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ ۖ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ فَيَقُولُونَ مَاذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلًا ۘ يُضِلُّ بِهِۦ كَثِيرًا وَيَهْدِى بِهِۦ كَثِيرًا ۚ وَمَا يُضِلُّ

بِهِۦٓ إِلَّا ٱلۡفَٰسِقِينَ ﴿٢٦﴾

﴿**خداوند از آن شرم ندارد که هر مَثَلی را بـزند**﴾ مـعنای: «لَايَسۡتَحۡيِۦٓ ✿ شـرم ندارد» در مورد خداوند متعال حقیقت شرم و حیا نیست، بلکه به این معنی است که او مَثَل زدن را فرو نمی‌گذارد زیرا حیا؛ دگرگونی و در هم شکستگی‌ای است که از بیم عیب و نکوهش، برانسان روی می‌دهد و این در حقّ خداوند متعال محال است. دلیل این که خدای سبحان از معنای «ترک نمی‌کند» به (شـرم نـمی‌کند) تعبیر کرد، ایـن است کـه هـر کس از چیزی شرم کـند، آن را فـرومی‌گذارد و فروگذاشتن آن چیز از آثار و ثمرات حیاء است، پس به کار گـرفتن ایـن تـعبیر، مجاز است و از باب اطلاق ملزوم و ارادهٔ لازم می‌باشد. بنابراین، هرگاه در مورد حق تعالی تعبیر «حیا» به کار رفت، مراد از آن بیمی که مبدأ و مقدّمهٔ حیا می‌باشد نیست، بلکه همان طور که گفتیم، مراد معنای لازم آن، یعنی فروگذاشتن یک کار است. مَثَل: در لغت به معنی شبیه و نظیر است. مَثَل زدن در گفتار این است که: برای یک حال چیزی بیان شود که مناسب آن حال باشد و با ذکر آن مَثَل، حسن و قبح پنهان آن حال، آشکار گردد.

ابن جریر طبری در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از گـروهی از صـحابه ﷺ روایت کرده است که فرمودند: «چون خدای عزّوجلّ با آیهٔ: (مَثَلُهُمۡ كَمَثَلِ ٱلَّذِي ٱسۡتَوۡقَدَ نَارٗا...)، و آیهٔ: (أَوۡ كَصَيِّبٖ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ...» دربارهٔ منافقان مَثَل زد، منافقان گفتند: خداوند ﷻ برتر و بزرگتر از آن است که چنین مَثَلهایی بزند. پس این آیهٔ کریمه تا: (أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ) نازل شد. همچنین کفّار می‌گفتند: در قرآن ذکر زنبور عسل و عنکبوت و مورچه آمده‌است و ذکر این اشیاء با کلام فصیحان سازگار نیست! خدای سبحان این سخن کفّار و منافقان را نیز ردّ نموده و فرمود: مـن هـر مَـثَلی می‌زنم؛ ﴿**پشه باشد یا فروتر از آن**﴾ یعنی: کوچکتر و فروتر از پشه؛ چون بال آن ـ که این قول بیشتر محقّقان است ـ یا بزرگتر و فراتر از آن ﴿**پس کسانی که ایـمان**

آورده‌اند، می‌دانند که آن مَثَل از جانب پروردگارشان حقّ است ﴾ و ثابت. حق: مقابل باطل است. ﴿**ولی کسانی که به کفر گراییده‌اند، می‌گویند: خدا از این مَثَل چه قصدی داشته است؟ خدا بسیاری را با آن گمراه و بسیاری را با آن هدایت می‌کند**﴾ یعنی: قصد و ارادهٔ خدا ﷻ این است تا با این مَثَل، بسیاری ـ چون منافقان ـ را گمراه سازد و بسیاری ـ چون مؤمنان ـ را هدایت نموده و بر هدایتشان بیفزاید، چراکه هر یک از دو گروه، این راه را با انتخاب خودشان برگزیده‌اند، پس خداوند ﷻ با موجودیّت سبب، بر مسبّب می‌افزاید ﴿**ولی جز فاسقان را با آن گمراه نمی‌کند**﴾ از آن روی که آنان، نافرمان شده و سخن پروردگار خود را سبک انگاشتند، پس خداوند ﷻ به‌سبب این فسق گمراهشان می‌کند. فسق: در لغت به معنی خارج شدن است، اَعراب می‌گویند: «فَسَقَتِ الرَّطبةُ عَنْ قِشْرِها ✿ خرمای رطب از پوست خود خارج شد». امّا فسق در عرف شرع: به معنای خروج از طاعت خدای عزّوجلّ می‌باشد و بر کسانی که به سبب کفر یا به سبب گناه از دایرهٔ طاعت حق تعالی بیرون می‌روند ـ هردو ـ اطلاق می‌شود بنابراین، اصطلاح «فاسق» شامل کافر و مؤمن گنهکار هر دو می‌شود، لیکن فسق کافر شدیدتر است. ولی با آن که صفت فسق بر کافر و مؤمن گنه‌کار هردو اطلاق می‌شود، امّا مراد این آیهٔ کریمه از «فاسِقُوْن»، کافرانند نه مؤمنان، به دلیل این که خداوند متعال در بیان اوصافشان می‌فرماید:

ٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعْدِ مِيثَٰقِهِۦ وَيَقْطَعُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِى ٱلْأَرْضِ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ ﴿٢٧﴾

﴿**همان کسانی که عهد خدا را پس از بستن آن نقض می‌کنند**﴾ یعنی آنان اوّلاً به عهد خداوند ﷻ اقرار کرده و متابعت آن را گردن نهادند، ولی بعداً کافر شده و عهد خویش را شکستند. نقض: درهم شکستن و از هم گسستن هر چیزی است که محکم و استوار گشته؛ اعم از بنا یا ریسمانی، یا عهد و پیمانی. عهد خداوند ﷻ: اوامر و نواهی‌ای است که پایبندی به آن در قرآن به بندگان سفارش شده است؛ چون طاعت حق تعالی و خودداری از نواهی وی. میثاق: آنچه که یک چیز به وسیلهٔ آن محکم ساخته می‌شود، به طوری که شکستن آن دشوار باشد. میثاق عهد: محکم ساختن پیمان با سوگند است.

مراد از عهد خدا ﷻ در این آیه، پیمانی است که خداوند متعال در کتابهای پیشین از بندگان خود در مورد ایمان آوردن به محمّد ﷺ در عصر رسالت ایشان گرفته است، همچنین عهد خدا ﷻ به معنای فهم سنن هستی پروردگار متعال با اندیشه و تفکّر و به کار گرفتن نعمت عقل و حواس در اموری است که به سوی این فهم راهبرند، پس شکستن پیمان به این معنی: بکار نگرفتن این موهبت‌ها در چیزی است که برای آن آفریده شده‌اند. ﴿و﴾ این فاسقان همان کسانی اند که: ﴿**آنچه را خدا به پیوستنش امر نموده، می‌گسلند**﴾ یعنی: صلهٔ رَحِم و پیوند قرابت و خویشاوندی و هر چیزی را که خدای عزّوجلّ به پیوستن و انجام دادن آن فرمان داده است ـ از قبیل بر پا داشتن احکام و رعایت حدودش ـ می‌گسلند و رعایت نمی‌کنند. پس صلهٔ رَحِم در اینجا دارای معنایی عام و گسترده است که هم پیوند رَحِم میان خویشان و اقوام و هم صلهٔ معنوی میان ایمان به تمام پیامبران ﷺ و پایبندی به احکام شریعت الهی و رعایت کلّیه اوامر وی را دربر می‌گیرد. و این قول جمهور علما است. ﴿و﴾ این فاسقان همان کسانی اند که: ﴿**در زمین به فساد می‌پردازند**﴾ یعنی: غیر خداوند متعال را پرستش کرده، در تعامل و برخورد خویش با دیگران به جور و جفا می‌پردازند، از شهوات پیروی می‌کنند، مرتکب معصیتها می‌شوند و میان مردم فتنه برمی‌افروزند، که این‌ها نهایتِ فساد انگیزی است

﴿آنانند که زیانکارانند﴾ یعنی: آنان اهل دوزخند و چنان نیست که می‌پندارند؛ با شکستن عهدالهی به مصالح و منافع مورد نظر خویش می‌رسند زیرا وفا به عهد خداوند ﷻ بزرگترین منفعتها است، درحالی‌که آنها این منفعت برتر را ازدست داده‌اند. بنابراین، فسق موجب زیان و خسارت است، چنان‌که طاعت موجب سود و راحت؛ چه خسارتی بزرگتر از محرومیّت از رحمت خداوند منّان! و چه سودی برتر از رضا و بهشت برین وی!.

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٨﴾

﴿چگونه به خداوند کفر می‌ورزید؟﴾ استفهام برای انکار و به شگفتی‌واداشتن از حال آنهاست که با وصف موجودیّت حجّت و برهان بر حقّانیّت ایمان، کفر و انکار می‌ورزند. آری! چگونه به خداوند سبحان کفر می‌ورزید، درحالی‌که از داستان آفرینش آگاهید و خوب می‌دانید که: ﴿با آن‌که بیجان بودید﴾ قبل از آفرینش ﴿او به شما جان بخشید﴾ یعنی: خداوند متعال شما را از عدم آفرید و در شما روح دمید ﴿سپس شما را می‌میراند﴾ در هنگام به‌سررسیدن اجلهایتان ﴿و باز زنده می‌کند﴾ شما را در روز قیامت ﴿آن‌گاه به سوی او بازگردانده می‌شوید﴾ در میدان محشر، پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

ابن عبّاس رضی الله عنهما در تفسیر آیهٔ کریمه می‌گوید: «شما قبل از آن‌که آفریده شوید، خاک بوده‌اید؛ و این خود، یک مرگ است، آن‌گاه شما را آفرید و زنده گردانید؛ و این حیات است، باز شما را می‌میراند و به گورهایتان می‌روید؛ و این مرگ دوم است، باز شما را در روز قیامت زنده می‌گرداند؛ پس این حیات دیگری است. بنابراین، در اینجا دو مرگ و دو زندگی است». آیهٔ کریمهٔ (۴۰)

از سورهٔ «غافر» نیز مؤیّد این معنی است: «قَالُوْا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ، وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْن ۞ گفتند: پروردگارا! ما را دوبار میرانده و دوبار زنده کرده‌ای ... ».

هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ ٱسْتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ فَسَوَّىٰهُنَّ سَبْعَ سَمَٰوَٰتٍۚ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٢٩﴾

﴿**اوست آن ذاتی که آنچه در زمین است**﴾ یعنی: زمین و آنچه را که در آن است ﴿**همه را برای شما آفرید**﴾ به عنوان گرامیداشت و تکریم و نعمت و توشه و منفعتی برای شما از سوی خویش تا زمانی معیّن ﴿**سپس**﴾ بعد از آفرینش زمین ﴿**به سوی آسمان قصد کرد**﴾ با ارادهٔ خویش، به قصدی درست و استوار که مخصوص به خود اوست ﴿**و هفت آسمان را استوار کرد**﴾ یعنی: آفرینش آنها را استوار کرد و سامان بخشید، به گونه‌ای که هیچ خلل و بی‌نظمی‌ای در آنها نیست ﴿**و او به هرچیزی داناست**﴾ یعنی: علم خداوند متعال به تمام مخلوقاتش محیط و فراگیر است.

این آیه: (ثُمَّ اسْتَوٰی ...) و آیهٔ: (اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰی) [طه/٢٠] از مشکلات تفسیر است، که علما دربارهٔ آن بر سه رأی اند:

رأی اوّل: مربوط به بسیاری از ائمّه است که می‌گویند: ما این آیه را می‌خوانیم و به آن ایمان داریم، ولی آن را تفسیر نمی‌کنیم. امام مالک؛ در این باره سخن مشهوری دارد که می‌گوید: «استوا معلوم است و کیفیّت آن با عقل قابل درک نیست، ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت است».

رأی دوم: رأی فرقهٔ «مشبّهه» است که می‌گویند: «استواء؛ ارتفاع و قرارگرفتن بر یک چیز است، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: (فَاِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَ مَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ ۞ و چون تو (ای نوح) و همراهانت بر بالای کشتی قرار گرفتید)

[۲۳/۲۸] ». که این رأی باطل است زیرا چنین استوائی از صفات اجسام می‌باشد و خداوند متعال از آن منزّه است.
رأی سوم: رأی برخی از علماء است که می‌گویند: مراد از «اِسْتَوٰی» ارتفاع و برتری امر خداوند متعال است.
امّا انتخاب ابن جریر طبری این است که: «اِسْتَوٰی: در اینجا به معنای قصد کردن و اراده نمودن خداوند متعال به سوی آفرینش آسمانهاست و ما کیفیّت این قصد و ارادهٔ وی را نمی‌دانیم».

همچنین این آیه و دیگر آیات قرآن در این باره، دالّ بر وجود هفت آسمان و هفت زمین اند، ولی در سنّت رسول اکرم ﷺ چنان خبری که حقیقت آسمانها و زمین را روشن سازد نیامده است بنابراین، فایده‌ای در بحث از طبیعت آنها نمی‌بینیم و فقط به ظاهر قرآن کریم در این باره ایمان داریم و به وسیلهٔ آن، بر عظمت آفریدگار بزرگ استدلال می‌کنیم.
بایستهٔ یادآوری است که امام رازی در تفسیر خویش نظریّات علمای علم نجوم عصر خویش در بارهٔ آفرینش آسمانها و زمین را نقل کرده، که این نظریّات با اکتشافات علمی عصر جدید چندان همخوانی ندارد. پژوهش‌ها و کاوشهای نجومی در عصر حاضر نیز فرضیّاتی را در این باره بیرون داده اند و هنوز هم سخت در تکاپوی این میدانند، ولی مهم این است که بدانیم؛ هرگونه کاوش و پژوهش بشری در این رابطه، اگر که نتیجه‌ای صحیح و منطقی به همراه داشته باشد، قطعاً در راستای فهم و تفسیر عینی آیات کَونی قرآن کریم است.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَـٰٓئِكَةِ إِنِّى جَاعِلٌ فِى ٱلْأَرْضِ خَلِيفَةً ۖ قَالُوٓا۟ أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ ٱلدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ

بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّيٓ أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾

﴿و یاد کن﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿که چون پروردگارت به فرشتگان گفت﴾ فرشتگان اجسام نورانی و موجودات صرفاً روحانی‌ای هستند که نمی‌خورند و نمی‌آشامند، به تسبیح حق تعالی و اطاعت اوامر او ـ از جمله تدبیر پاره‌ای از امور عالَم ـ اشتغال دارند، از ارتکاب گناه معصوم و فاقد شهوت می‌باشند. آری! خداوند متعال به فرشتگان گفت: ﴿من در زمین خلیفه‌ای خواهم گماشت﴾ ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی: قومی را در زمین مقیم خواهم ساخت که برخی از پی برخی دیگر، قرنی پس از قرنی و نسلی بعد از نسلی، در آن جایگزین می‌شوند». گفتنی است که خداوند ﷻ فرشتگان را نه از روی مشاوره، بلکه برای بیرون آوردن مافی‌الضّمیرشان با این خطاب مخاطب ساخت. خلیفه: در پی آیندهٔ کسی است که قبل از وی وجود داشته‌است. به قولی: مراد از خلیفه در اینجا آدم علیه السلام است ﴿فرشتگان گفتند: آیا در زمین کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد﴾ با شرک و ارتکاب معاصی و کشتار و آزار دیگران؟.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که فرشتگان با آن که غیب را نمی‌دانند، از کجا دانستند که خداوند ﷻ در زمین کسی را می‌گمارد که در آن فساد انگیخته و خونها بریزد؟ پاسخ این است که ایشان از جانب خدای سبحان نسبت به این موضوع به وجهی از وجوه، علم و آگاهی قبلی داشته‌اند؛ به این صورت که یا قبلاً خودِ حق تعالی به آنان از این امر خبر داده بود، یا این قضیه را در لوح محفوظ دیده بودند، یا می‌دانستند که فقط جنس خود آنان (یعنی فرشتگان) از گناه معصومند و بس، یا انسان را به جنّیان که قبلاً ساکن زمین بوده‌اند، قیاس کردند و یا می‌دانستند که طبیعت مادّه ترکیبی از خیر و شرّ است.

ابن کثیر می‌گوید: «ظاهراً مراد فرشتگان از این سخن، شخص حضرت آدم علیه السلام نبود، بلکه مرادشان برخی افراد از جنس بشر بود».

آری! فرشتگان این سخن را نه بر وجه اعتراض، بلکه به‌خاطر کسب آگاهی از حکمت گماشتن این جانشین در زمین مطرح کردند، گویی آنان گفتند: پروردگارا! حکمت در آفرینش این جانشینان جدید ـ با وجود آن‌که فساد انگیزند ـ چیست؟ ﴿**و حال آن‌که ما تسبیح می‌گوییم به حمد تو و به پاکی تو اقرار می‌کنیم**﴾ یعنی: ما همراه با ستایشت، تو را از هرگونه نقصی به تنزیه یاد کرده و می‌گوییم: «سُبْحَانَ‌اللهِ وَبِحَمْدِهِ»، و تو را تمجید و تعظیم می‌کنیم. در **حدیث‌شریف** آمده است که از رسول خدا ﷺ سؤال شد: یارسول الله! کدام سخن بهتر است؟ فرمودند: «آنچه راکه خدای عزّوجلّ برای فرشتگان خویش برگزید، یعنی: سُبْحَانَ اللّٰهِ وَ بِحَمْدِهِ». ﴿**و به تقدیست می‌پردازیم**﴾ تقدیس: تطهیر و به پاکی یادنمودن است. یعنی: ما تو را از آنچه که سزاوار شأن و عظمت و جلالت نیست و ملحدان به تو نسبت می‌دهند، یا منکران بر تو افترا می‌بندند؛ به تنزیه یاد کرده و تقدیست می‌کنیم، پس چرا به وجود ما (فرشتگان) اکتفا نشده است؟ ﴿**فرمود: هرآینه من می‌دانم آنچه که شما نمی‌دانید**﴾ از مصلحت در خلیفه ساختن آدم ﷺ.

قتاده در تفسیر آیهٔ کریمه می‌گوید: «در علم ازلی خداوند ﷻ رفته بود که از نسل بشر؛ پیامبران و نیکان و صدّیقان و عابدان و زُاهدان و اولیا و اتقیا و جملهٔ ساکنان بهشت به‌وجود خواهند آمد، از این رو آنان را خلیفه ساخت». قُرطبی و غیرآن، با این آیه بر وجوب نصب خلیفه و امام (رئیس دولت) در جامعهٔ اسلامی استدلال کرده‌اند تا آن امام، اختلافات میان مردم را حلّ و فصل نموده، داد مظلومانشان را از ظالمانشان بستاند، حدود را برپا دارد و سایر شئون مهمّی راکه جز با نصب حاکم، عملی نمی‌شود، به سامان آورد زیرا آنچه که واجب جز با آن تمام نشود؛ خود نیز واجب است. ابن کثیر می‌گوید: «واجب است که امام: مرد، آزاد، بالغ، عاقل، مسلمان، عادل، مجتهد، بینا به امور، سالم الأعضا، آگاه به آراء و اندیشه‌ها و امور جنگی و قریشی نسب باشد، امّا هاشمی بودن و معصوم بودن وی شرط نیست».

باید دانست که میان علمای اهل سنّت و جماعت، در وجوب امامت هیچ خلافی نیست.

وَعَلَّمَ ءَادَمَ ٱلۡأَسۡمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمۡ عَلَى ٱلۡمَلَـٰٓئِكَةِ فَقَالَ أَنۢبِـُٔونِي بِأَسۡمَآءِ هَـٰٓؤُلَآءِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ﴿۳۱﴾

﴿**و خدا همهٔ نامها را به آدم آموخت**﴾ یعنی: نامهای همهٔ اشیا و موجودات را با معانی و او صاف و افعال آنها. بعضی گفته‌اند: مراد نامهای فرشتگان و نامهای یکایک نسل آدم علیه السلام است ﴿**سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود**﴾ و از اسمای مسمّیات؛ یعنی اعیان و اشخاص موجودات که آدم آنها را آموخته بود، از ایشان سؤال کرد ﴿**و فرمود: اگر راست می‌گویید، از اسامی اینها به من خبر دهید**﴾ یعنی: اگر در این ادّعای خود که به خلافت زمین از غیر خویش سزاوارترید، راستگو می‌باشید، پس نامهای این اشیا را به من بگویید.

قَالُواْ سُبۡحَٰنَكَ لَا عِلۡمَ لَنَآ إِلَّا مَا عَلَّمۡتَنَآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡحَكِيمُ ﴿۳۲﴾

امّا فرشتگان درماندند و ﴿**گفتند: منزهی تو! ما را جز آنچه که خود به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نیست، تویی دانای حکیم**﴾ لذا به قصور و ناتوانی خویش اعتراف کردند. گفتنی است که این خود به برتری آدم و رمز گزینش وی بر فرشتگان ـ که آموختن چیزهایی به وی است که فرشتگان آنها را نمی‌دانند ـ اشاره دارد، پس نباید به برتری خویش بر آدم افتخار کنند.

قَالَ يَـٰٓـَٔادَمُ أَنۢبِئۡهُم بِأَسۡمَآئِهِمۡۖ فَلَمَّآ أَنۢبَأَهُم بِأَسۡمَآئِهِمۡ قَالَ أَلَمۡ أَقُل لَّكُمۡ إِنِّيٓ أَعۡلَمُ غَيۡبَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَأَعۡلَمُ مَا تُبۡدُونَ وَمَا كُنتُمۡ تَكۡتُمُونَ ﴿٣٣﴾

﴿**فرمود**﴾ خدای عزّوجلّ به آدمعليه السلام: ﴿**ای آدم! ایشان را از اسامی آنان خبر ده**﴾ آدمعليه السلام در اجابت این فرمان حق تعالی به آنان توضیح داد که: اسم آن چیز، این است ... و اسم آن چیز، این ... و همین‌طور تا به آخر ... ﴿**و چون آدم آنان را از اسماءشان خبر داد**﴾ در این هنگام خدای سبحان خطاب به فرشتگان ﴿**فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفتهٔ آسمانها و زمین را می‌دانم**﴾ یعنی: آنچه را که از میدان درک و دریافت مخلوقات نهان است ــ از جمله، به موضوع برتری آدم و نسل و تبار وی به وسیلهٔ علم و دانش ایشان ــ دانایم؛ ﴿**و می‌دانم آنچه را آشکار می‌کنید**﴾ ابن‌مسعود رضي الله عنه می‌گوید: «مراد از آن، این سخن فرشتگان خطاب به خداوند جل جلاله است که آیا در زمین کسی را قرار می‌دهی که در آن فساد می‌کند و خونها می‌ریزد؟» [آیهٔ /۳۰]. ﴿**و**﴾ نیز می‌دانم ﴿**آنچه را پنهان می‌داشتید**﴾ یعنی: آنچه را که ابلیس در درون خود از کبر پنهان می‌داشت. این تأویل ابن عبّاس رضي الله عنهما است ــ والله اعلم. یا مراد این است: می‌دانم آنچه را که فرشتگان به طور پنهانی در میان خود گفته بودند. چنان‌که از ابن عبّاس رضي الله عنهما روایت شده است که فرمود: فرشتگان در میان همدیگر گفتند: «خداوند جل جلاله هرگز موجودی گرامی تر از ما در نزد خود، نمی‌آفریند، پس ما به خلافت در زمین سزاوارتریم». لیکن ابن جریر طبری قول اوّل را ــ که آن هم از ابن عبّاس رضي الله عنهما نقل شده ــ ترجیح داده است.

امام رازی رحمه الله گفته است: «آیهٔ تعلیم نامهای اشیا و خواصّ و صفات آنها به آدم، دلیل بر فضیلت علم است زیرا خدای سبحان، کمال حکمت خویش در

آفرینش آدمؑ را جز با علم آشکار نساخت و اگر در عالَم امکان چیزی گرامی تر از علم وجود می‌داشت، باید حق تعالی فضیلت آدمؑ را با آن چیز آشکار می‌ساخت نه با علم».

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُوا۟ لِءَادَمَ فَسَجَدُوٓا۟ إِلَّآ إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَٱسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿۳۴﴾

﴿و چون فرشتگان را فرمودیم: برای آدم سجده کنید، پس همه به سجده درافتادند﴾ سجود: در سخن عرب به معنای فروتنی و تذلّل و خردی در برابر کسی است که برای وی سجده می‌شود. و در اصطلاح شرع: نهادن پیشانی بر زمین است. آری! نهادن چهره بر زمین، نمایانگر نهایت مرتبهٔ فروتنی و خاکساری است. این آیه بیانگر نوعی دیگر از تکریم و گرامی داشت الهی از آدمؑ و نشان‌دهندهٔ فضیلت اوست، از آن روی که خداوند ﷻ فرشتگانش را برای او به سجود واداشت.

علما در بیان احکام سجده گفته اند: سجده کردن برای خداوند متعال به شیوهٔ عبادت، و برای غیر وی به شیوهٔ گرامی‌داشت و تحیّت است، همچون سجدهٔ فرشتگان برای آدمؑ و سجدهٔ برادران یوسفؑ برای وی. امّا باید یادآور شد که سجده بردن برای غیر خدا ﷻ در شریعت اسلام حرام گردیده و این کار ــ به‌قول اکثر علما ــ تا عصر رسول خدا ﷺ مباح بود، ولی ایشان از آن نهی کردند. در **حدیث‌شریف** آمده است که چون درخت و شتر برای رسول خدا ﷺ سجده کردند، اصحاب ﷺ گفتند: یا رسول الله! ما به سجده کردن برای شما از درخت و شتررمنده سزاوارتریم! آن حضرت ﷺ فرمودند: «لَايَنْبَغِيْ أَنْ يُسْجَدَ لِأَحَدٍ اِلاَّ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ ۞ سزاوار نیست که برای احدی غیر از خداوند پروردگار جهانیان،

سجده شود ». و در عوض به مصافحه (دست دادن) دستور دادند.

خلاصه این که: امّت اسلام اتّفاق نظر دارند بر این که سجدهٔ فرشتگان برای آدمعلیه‌السلام، نه سجدهٔ عبادت و تعظیم، بلکه سجدهٔ تحیّت و گرامی‌داشت بود.

آری! همه سجده کردند ﴿**جز ابلیس**﴾ و هرچند او از جنّیان بود، ولی سجده کردن برای آدمعلیه‌السلام به این دلیل بر او واجب شده بود که در میان فرشتگان به‌سر می‌برد. ابن عبّاس‌رضی‌الله‌عنه می‌گوید: « نام ابلیس عَزازِیلْ بود و او در آغاز از اشراف فرشتگان بود، امّا بعداً تمرّد ورزید و ابلیس نامیده شد زیرا ابلیس به معنای نا امید است، چراکه خداوند جل‌جلاله او را از همهٔ خیرها ناامید گردانید ». ولی قول اوّل که ابلیس از جنّ بود، برتر است چراکه آیهٔ کریمهٔ [کهف/۵۰] به صراحت می‌گوید: (كَانَ مِنَ الْجِنِّ ۞ او از جنّیان بود). همچنین به این دلیل که ابلیس امر حق را عصیان کرد و فرشتگان از این عصیان برکنارند. آری! او همان بود ﴿**که سر باز زد**﴾ از سجده کردن برای آدمعلیه‌السلام ﴿**وکبر ورزید**﴾ و دچار آفت خود بزرگ بینی شد ﴿**و از کافران گشت**﴾ یا در علم خداوند جل‌جلاله از کافران بود. در **حدیث‌شریف** آمده است: «لَايَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ كَانَ فِيْ قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبْرٍ ۞ کسی که در قلبش به‌اندازهٔ دانهٔ ارزنی از کبر باشد، به بهشت وارد نمی‌شود». چنان‌که بر اثر همین تکبّر، ابلیس برای ابد از بهشت الهی محروم گردید.

وَقُلْنَا يَـٰٓـَٔادَمُ ٱسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ ٱلْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَـٰذِهِ ٱلشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿۳۵﴾

﴿**و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در بهشت سکونت گزینید و از هرکجای آن که خواهید، فراوان بخورید**﴾ عَیْش رَغَدْ: زندگی آسایشمند و گوارایی است که هیچ رنج و دردی در آن نیست و خوردن به رَغَد، خوردن به فراوانی و گوارایی بدون

رنج و درد و بی‌هیچ‌گونه منعی است ﴿**ولی به این درخت نزدیک نشوید**﴾ در نهی آدم و حوّا علیهما السلام از نزدیکی به درخت ــ با وجود آن‌که نزدیک شدن به آن حرام نیست، بلکه خوردن از آن حرام است ــ معنای سدّ ذریعه و قطع وسیله وجود دارد. یعنی: نزدیک شدن به آن، خود وسیله‌ای در جهت ارتکاب نهی است، از این جهت به‌جای نهی از خوردن، از نزدیک شدن نهی شدند. آری! به درخت ممنوعه نزدیک نشوید: ﴿**که**﴾ درصورت نزدیک شدن به درخت و تناول از آن ﴿**از ستمکاران خواهید بود**﴾ بر خود؛ با معصیت و نافرمانی پروردگار.

مفسّران در تفسیر: «هَٰذِهِ الشَّجَرَةَ ✿ این درخت»، اختلاف نظر دارند؛ برخی گفته اند: درخت ممنوعه؛ درخت انگور بود. برخی دیگر گفته‌اند: درخت ممنوعه، خوشهٔ گندم بود. برخی دیگر برآنند که: درخت ممنوعه، درخت انجیر بود. ابن جریر طبری می‌گوید: «درست آن است که گفته شود: خدای عزّوجلّ آدم و زنش را از خوردن درخت معیّنی از درختان بهشت نهی کرد، پس آن دو از آن درخت ممنوعه خوردند و ما دقیقاً نمی‌دانیم که این درخت چه درختی بود، دلیلی هم در این باره از قرآن و سنّت صحیح وجود ندارد و دانستن آن مفید فایده‌ای نیز نیست».

فَأَزَلَّهُمَا ٱلشَّيْطَٰنُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ ۖ وَقُلْنَا ٱهْبِطُوا۟ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ۖ وَلَكُمْ فِى ٱلْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَٰعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٣٦﴾

﴿**پس شیطان هردو را از آن لغزانید**﴾ یعنی: شیطان به‌سبب آن درخت، آن دو را به لغزش کشانید. بعضی گفته‌اند: ضمیر «عَنْهَا ✿ از آن» به جنّت برمی‌گردد،

یعنی: شیطان آن دو را از جنّت دور گردانید. زَلَّةٌ: اشتباه و لغزش است. ﴿**و از آنچه در آن بودند**﴾ از نعمتها و کرامتها، یا از بهشت ﴿**ایشان را به‌در برد**﴾ نسبت این به‌در بردن از آن روی به شیطان داده شد که او اغواگر آدم گشت، چراکه آدم و حوّا بر اثر این وسوسهٔ او که آن درخت؛ درخت جاودانگی و پادشاهی ابدی است، از آن خوردند.

آن‌گاه خداوند ﷻ آنان را به خروج از بهشت دستور داد: ﴿**وگفتیم: فرود آیید**﴾ این دستوری به آدم و حوّا و به‌تبع آن دو، نسل ایشان به بیرون آمدن از بهشت برین به سوی زمین است ﴿**بعضی از شما دشمن بعضی دیگرید**﴾ یعنی: نسل آدم در زمین با یک‌دیگر به دشمنی و ستیز می‌پردازند. عَدُوّ: دشمن و عدوان: ظلم صریح و آشکار است. ﴿**و برای شما در زمین قرارگاهی**﴾ یعنی: جای استقراری ﴿**و متاعی است تا وقت معیّن**﴾ یعنی: تا هنگام مرگ. بعضی گفته‌اند: تا هنگام برپایی قیامت. متاع: آنچه که مورد بهره‌برداری و برخورداری قرار می‌گیرد؛ اعم از خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها و مانند آنها.

فَتَلَقَّىٰٓ ءَادَمُ مِن رَّبِّهِۦ كَلِمَٰتٍ فَتَابَ عَلَيۡهِۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٣٧﴾

﴿**سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود**﴾ یعنی: گرفت و پذیرفت که عبارت از این دعای آدم و حوّا بود: (رَبَّنَا إِنَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخَاسِرِيْن ۞ پروردگارا! ما بر خود ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی، مسلّماً از زیانکاران خواهیم بود) [۷/۲۳]، و خداوند ﷻ کلمات فوق را به آن دو الهام کرد. ﴿**و خداوند از او درگذشت**﴾ یعنی: رحمت خویش را بر آدم ﷺ بازگرداند و توبه‌اش را پذیرفت ﴿**چراکه او توبه‌پذیر مهربان است**﴾ توبه: به

معنای بازگشت است، اگر با «عَنْ» متعدّی شود؛ معنای آن بازگشت از معصیت و اگر با «عَلٰی» متعدّی شود ــ چون این آیه ــ معنای آن پذیرفتن توبه است.

علما گفته اند: توبه از انسان پذیرفته نیست مگر به چهار شرط:

۱ ــ پشیمانی از گناهان گذشته.

۲ ــ ترک گناه در حال.

۳ ــ تصمیم به عدم بازگشت به آن در آینده.

۴ ــ ردّ حقوق و مظالم بندگان و راضی نمودن خصم با رساندن حقّش به او و عذر خواهی از وی به زبان.

قُلْنَا ٱهْبِطُواْ مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۳۸﴾

﴿گفتیم: جملگی از آن﴾ یعنی: از بهشت **﴿فرود آیید، پس اگر از جانب من به شما هدایتی رسد﴾** در زمین. مراد از هدایت: کتاب خدا ﷻ است **﴿آنان‌که از هدایتم پیروی کنند﴾** یعنی: کتاب من را بپذیرند و به آن عمل کنند **﴿برایشان خوفی نیست﴾** خوف: بیم از امری ناخوش آیند در آینده است **﴿و محزون نخواهند شد﴾** حُزن: ضدّ سرور و شادمانی است.

وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿۳۹﴾

﴿ولی کسانی که کفر ورزیدند﴾ به خدا ﷻ و هدایتش را نپذیرفتند و به کتابهای

نازل شدهٔ وی عمل نکردند ﴿**و آیات ما را دروغ انگاشتند، آنانند که اصحاب دوزخند**﴾ مصاحبت دوزخیان با دوزخ؛ به‌معنای اقتران و پیوستگی‌شان با آن است ﴿**آنان جاودانه در آنند**﴾ در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «أَمَّا أَهْلُ النَّارِ الَّذِیْنَ هُمْ أَهْلُهَا فَلا یَمُوْتُوْنَ فِیْهَا وَ لاٰ یَحْیَوْنَ، وَلٰکِنَّ أَقْوَاماً أَصَابَتْهُمُ النَّارُ بِخَطٰایٰاهُمْ فَأَمٰاتَتْهُمْ اِمٰاتَةً حَتّٰی اِذٰا صٰارُوْا فَحْماً أُذِنَ فِی‌الشَّفٰاعَةْ ✿ امّا اهل دوزخ ــ یعنی کسانی که خود اصحاب دوزخند ــ نه در آن می‌میرند و نه زنده می‌مانند، ولی مردمانی هستند که (از اهل دوزخ نیستند) بلکه آتش به‌وسیلهٔ گناهانشان به آنان رسیده‌است، پس آتش آنان را می‌میراند، میراندنی تا این‌که چون به ذغال تبدیل‌شدند، در خصوص آنان اذن شفاعت داده می‌شود».

اینک به پاره‌ای از نظریّات و احکام این آیات توجّه نمایید:

۱ ــ دربارهٔ کیفیّت آفرینش حوّا همسر آدم ؑ میان علما دو رأی است: رأی اوّل این است که: او از پهلوی چپ آدم ؑ آفریده شد، چنان‌که از آیات قرآنی و احادیث نبوی بر می‌آید. رأی دوم: رأی برخی از مفسّران است که می‌گویند: حوّا از جنس وجود آدم یعنی از خاک آفریده شد. استنباط این گروه از آیات وارده در این باب نیز همین معنی است. آنهادر تأویل: «وَخَلَقَ مِنْهٰا ✿ و آفرید از او ...» [نساء/۱]، می‌گویند: مراد از آن آفرینش حوّا از جنس آدم است، نه از وجود خود وی. از نظر این گروه، احادیث وارده در این باب و از جمله **حدیث‌شریف**: «اِنَّ الْمَرْأَةَ خُلِقَ مِنْ ضِلْعٍ ... ✿ زن از پهلو آفریده شده است»، نیز چنین تأویل می‌شود که: چون در رفتار و اخلاق زنان نوعی عدم اعتدال وجود دارد بنابراین ،به شیوهٔ تمثیل منش اخلاقی آنها به استخوان پهلو که کج است تشبیه شد.

۲ ــ اهل سنّت اجماع دارند بر این که بهشتی که آدم ؑ از آن فرود آورده شد، همان بهشت دارالخلد برین است.

۳ ــ جمهور علما (مالک، ابوحنیفه، شافعی) بر آنند که انبیا ؑ از گناهان صغیره و کبیره هر دو معصومند زیرا اگر ارتکاب گناه در حقّ ایشان جایز باشد، اقتدا به

ایشان ممکن نیست و بنابراین، خطای آدم﷣ گناهی صغیره بود که قبل از نبوّت وی صادر شد و عصمت انبیا ﷩ از گناه بعد از نبوّت است. یا آنچه از وی سر زد، نسیان بود نه عصیان و سهو و نسیان منافی با عصمت نیست. و همین معنی ترجیح دارد زیرا خدای عزّوجلّ خود می‌فرماید: ﴿فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً﴾ «آدم فراموش کرد و ما برای او عزمی نیافتیم» [طه/۱۵].

يَـٰبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱذْكُرُوا۟ نِعْمَتِىَ ٱلَّتِىٓ أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا۟ بِعَهْدِىٓ أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّـٰىَ فَٱرْهَبُونِ ﴿٤٠﴾

در آیاتی که پیش‌رو داریم، خدای عزّوجلّ امّتهایی را مورد خطاب قرار می‌دهد که رسالتهای آسمانی در میان آنان ظهور یافته است. در این میان رشتهٔ سخن را از یهود آغاز می‌کند زیرا از یک‌سو، یهود قدیمی ترین ملّت دارای کتاب آسمانی است، از دیگر سو، یهودیان دشمن‌ترین مردم با مؤمنانند. پس، از این آیه تا آیهٔ (۱۴۲) این سوره که نزدیک به یک جُزءِ کامل از قرآن کریم را دربر می‌گیرد، همه پیرامون بنی اسرائیل است تا حقیقت و ماهیّت کردار شان را با ابعاد منفی و زشت وجودی‌شان بر ملا گرداند.

بایستهٔ یادآوری است که شیوهٔ خطاب قرانی با یهودیان متنوّع است؛ گاهی با آنان از سر عطوفت و نرمش سخن می‌رود، گاهی با تهدید و توبیخ، وقتی با یادآوری از نعمتها ـ چون همین آیه ـ و زمانی با شمارش جرایم و جنایاتشان همراه با توبیخ و سرزنش.

﴿ای بنی‌اسرائیل﴾ اسرائیل: یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم ﷩ است، و فرزندان اسرائیل را که عبرانیان یا قوم یهودند، «بنی‌اسرائیل» می‌نامند و معنی لغوی اسرائیل؛ «بندهٔ خدا» است. پس بنی‌اسرائیل همان اَسباط دوازده گانه‌ای

هستند که زاد و تبار دوازده فرزند یعقوب علیه السلام می‌باشند. یادآور می‌شویم که عبارت «بنی‌اسرائیل» در قرآن کریم (۴۱) بار به‌کار رفته است. آری! ای بنی اسرائیل! ﴿**نعمتهایم را که بر شما ارزانی داشتم**﴾ چون فرستادن پیامبران علیهم السلام، نازل نمودن کتاب، نجات از چنگ فرعون و غیره ﴿**به‌یاد آرید**﴾ و این نعمتهایم را شکر گزارید ﴿**و به عهدم وفا کنید**﴾ همان عهدی که از شما در مورد پیروی از محمّد صلی الله علیه وسلم در تورات گرفته‌ام. بعضی گفته‌اند: مراد از عهد، ادای فرایض است ﴿**تا به پیمانتان وفا کنم**﴾ یعنی: تا به آنچه که به شما از پاداش و مزد و جای دادنتان در بیت المقدِس تضمین نموده‌ام، وفا کنم ﴿**و تنها از من بترسید**﴾ رَهْبَة: شدّت ترس است. یعنی: فقط بیم از من را در دلهایتان جای دهید و از احدی جز من نهراسید.

وَءَامِنُواْ بِمَآ أَنزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوٓاْ أَوَّلَ كَافِرٍۭ بِهِۦ ۖ وَلَا تَشْتَرُواْ بِـَٔايَٰتِى ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّٰىَ فَٱتَّقُونِ ﴿۴۱﴾

﴿**و بدانچه نازل کردم**﴾ یعنی: به قرآن عظیم ﴿**ایمان آرید، که مؤیّد همان چیزی است که با شماست**﴾ یعنی: قرآن موافق و همخوان با تورات و اخبار انبیا علیهم السلام است و با حقّی که نزد شماست، مطابقت دارد ﴿**ونخستین منکر آن نباشید**﴾ یعنی: اوّلین کسانی نباشید که منکر قرآن گشته‌اند، درحالی‌که شایسته این است که شما اوّلین تصدیق‌کنندگان آن باشید ﴿**و آیات مرا**﴾ یعنی: اوامر و نواهی مرا ﴿**به بهایی ناچیز**﴾ یعنی: به بهای زندگیِ ناچیز و ریاستی حقیر و بی‌ارزش که همانا دنیا و شهوات آن است ﴿**نفروشید**﴾. گاهی هر یک از کلمات «بیع» و «شراء» در سخن عرب، بجای یک‌دیگر به کار گرفته می‌شود، پس «شراء» در اینجا به معنی فروش است ﴿**و تنها از من پروا کنید**﴾ و عهد شکنی را فروگذارید.

وَلَا تَلْبِسُواْ ٱلْحَقَّ بِٱلْبَٰطِلِ وَتَكْتُمُواْ ٱلْحَقَّ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ 

﴿ و حق را به باطل درنیامیزید ﴾ با هدف آشفته ساختن اذهان و تباه‌ساختن ادیان ﴿ و حقیقت را کتمان نکنید ﴾ مراد از « حقیقت » در اینجا: حجّتهای الهی است که تبلیغ آنها برآنان واجب است و از آنان پیمان گرفته شده که آنها را بیان کنند، نه کتمان و از آن جمله بشارتهایی است که در مورد بعثت پیامبر آخرالزّمان حضرت محمّد ﷺ در کتابشان آمده است ﴿ درحالی‌که خود می‌دانید ﴾ حقیقت امر را که محمّد ﷺ رسول خداوند ﷻ است و از اخباری که دراین‌باره در کتابهایتان آمده است به‌خوبی آگاهید.

وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱرْكَعُواْ مَعَ ٱلرَّٰكِعِينَ 

﴿ و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید ﴾ یعنی: به اسلام در آیید، نماز را به همان شیوه‌ای که محمّد ﷺ بیان کرده، برپا دارید، زکات را نیز بپردازید و با مسلمانان باشید و به مساجد آنها رفته در جماعت آنها حضور یابید، چنان‌که می‌فرماید: ﴿ و با رکوع‌کنندگان رکوع کنید ﴾ از نماز به « رکوع » تعبیرشد تا یهود را از نماز قدیمشان دور گرداند زیرا یهود در نماز خویش رکوعی نداشتند.

جمهور فقها بر آنند که حضور در جماعت، سنّت مؤکّده است و واجب نیست، ولی شریعت مقدّس بر آن ترغیب بسیار کرده است.

﴿ أَتَأْمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنتُمْ تَتْلُونَ ٱلْكِتَٰبَ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٤٤﴾ ﴾

ای بنی اسرائیل! ﴿**آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید**﴾ یعنی: آیا مردم را به ایمان به خدای متعال و پیامبرانش و وفا به عهد الهی و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات و کلّیهٔ اعمال شایسته دستور می‌دهید ﴿**حال آن‌که خود را فراموش می‌کنید؟**﴾ یعنی: خود را فروگذاشته و به خودتان فرمان نیکی نمی‌دهید؟ این کار شما بسی زشت است ﴿**با این‌که شما کتاب خدا را می‌خوانید، آیا هیچ نمی‌اندیشید؟**﴾ به بدکرداری خویش تا از این کژراهه بازگردید؟ یعنی: اگر شما از آگاهانِ کتب الهی و حاملانِ حجّت حق هم نبودید، باید صِرف این امر که از عقلا هستید، شما را از در پیش گرفتن چنین شیوه‌ای باز می‌داشت، اکنون که کتاب الهی هم در دسترس شماست، چگونه آنچه را که مقتضای عقل است، بعد از فروگذاشتن آنچه که مقتضای علم است، فروگذاشته و از برابر آن بی پروا می‌گذرید؟

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن عبّاس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: این آیه دربارهٔ یهود مدینه نازل شد زیرا چنان بود که یکی از آنان به خویشان و نزدیکان مسلمان خویش و به کسی که میان او و میان یکی از مسلمانان پیوند شیر خوارگی بود، می‌گفت: بر دین اسلام و بر پیروی این مرد ـ یعنی حضرت محمّد ﷺ ـ پایدار باش زیرا او بر حقّ است. بدین‌گونه مردم را به پایبندی به اسلام دستور می‌دادند، امّا خود را فراموش می‌کردند.

علما گفته‌اند: خطاب در این آیه هرچند متوجّه یهود است، ولی مفادّ آن عام می‌باشد زیرا اعتبار به عام بودن لفظ است نه به خاص بودن سبب.

ابن کثیر می‌گوید: «بنابر صحیح‌ترین قول علما ـ اعم از سلف و خلف ـ امر به معروف و انجام دادن آن امر به‌وسیلهٔ خود امر کننده، هردو واجب است و یکی از

آنها با ترک دیگری ساقط نمی‌شود بنابراین ،صحیح این است که عـالم بـاید بـه معروف امر کند ؛ هرچند او خود آن را انـجام نـمی‌دهد و از مـنکر نـهی نـماید ؛ هرچند او خود مرتکب آن می‌گردد. سعید بن جبیر رحمه‌الله می‌گوید : « اگر کار چنان بود که شخص به سبب این که خود را به تمام خوبی‌ها آراسته نمی‌دید ؛ به معروف امر نمی‌کرد و از منکر نهی نمی‌نمود ، دیگر نهِ کسی دیگـری را بـه مـعروفی امـر می‌کرد و نه از منکری نهی می‌نمود » . ابن کثیر اضافه می‌کند : « ولی باید دانست که علم بی‌عمل نکوهیده است ، از این جهت در نکوهش عالِم بی عمل ، احادیث بسیاری آمده است ، از جمله این **حدیث‌شریف** : «مَثَلُ الْعَالِمِ الَّذِیْ یُعَلِّمُ النَّاسَ الْخَیْرَ وَ لاٰ یَعْمَلُ بِهِ کَمَثَلِ السِّرَاجِ یُضِیْءُ لِلنَّاسِ وَ یُحْرِقُ نَفْسَهُ ✿ عـالَمی کـه خیر را بـه مـردم می‌آموزد امّا خود بدان عمل نمی‌کند ، به چراغی می‌ماند که به مـردم روشـنایی می‌بخشد ، ولی خودش را می‌سوزاند » . در **حدیث‌شریف** دیگری آمده است : « در شب معراج بر قومی گذر کردم که زبان آنها با قیچی‌هایی از آتش بریده می‌شد ، گفتم : این گروه کیانند؟ گفتند : خطیبان و سخنرانان امّت از اهل دنیا؛ از آنان که مردم را به نیکی امر می‌کردند ولی خود را فراموش می‌نمودند ، در حالی که کتاب را می‌خوانند ، مگر آنان تعقّل نمی‌کنند؟ » .

آن‌گاه خداوند مـتعال راه درمـان و عـلاج ایـن آفت را بـر یـهود نـمایانده و می‌فرماید :

وَٱسْتَعِينُواْ بِٱلصَّبْرِ وَٱلصَّلَوٰةِۚ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى ٱلْخَٰشِعِينَ ﴿٤٥﴾

﴿**و یاری جویید**﴾ بر امور خویش ﴿**از صبر**﴾ با بازداشتن نفسهایتان از شهوات و بسنده کردن بـر طـاعات . بـه قـولی : مـراد از صـبر ؛ روزه گـرفتن است . قُـرطبی

می‌گوید: «از این جهت است که رمضان ماه صبر نامیده می‌شود». ﴿**و از**﴾ گرایشی که ﴿**نماز**﴾ در شما به سوی خدا ﷻ ایجاد می‌کند، بر واداشتن نفسهایتان به ایمان به محمّد ﷺ یاری بجویید، هرچند نفسهایتان این امر را برنتابند.

قُرطبی و برخی دیگر از مفسّران می‌گویند: «از میان سایر عبادات فقط نماز به یادآوری مخصوص شد تا بر اهمیّت آن تأکید گذاشته شود». در **حدیث شریف** آمده است که: «رسول خدا ﷺ چون از کاری در فشار قرار می گرفتند، به سوی نماز پناه می‌بردند». ﴿**و هرآینه نماز دشوار است**﴾ بر کسانی‌که به خداوند ﷻ ایمان نیاورده و از طاعت وی تکبّر می‌ورزند ﴿**مگر بر فروتنان**﴾ یعنی: آنان که نفسهایشان در پیشگاه عظمت خداوند ﷻ فروتن و رام است و در برابر این عظمت به آرامش رسیده‌اند.

ٱلَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَٰقُواْ رَبِّهِمۡ وَأَنَّهُمۡ إِلَيۡهِ رَٰجِعُونَ ﴿٤٦﴾

این فروتنان: ﴿**همان کسانی هستند که گمان می‌کنند**﴾ یعنی: یقین و باور دارند. اَعراب گاهی یقین را نیز گمان می‌نامند. مجاهد می‌گوید: «هر ظنّی در قرآن به معنای یقین است». آری! یقین دارند ﴿**که با پروردگار خود ملاقات خواهند کرد**﴾ در روز قیامت ﴿**و به سوی او باز خواهند گشت**﴾ و او پاداششان را به تمام و کمال خواهد پرداخت و از فضل خویش نیز بر آن خواهد افزود.

يَٰبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتِيَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ وَأَنِّي فَضَّلۡتُكُمۡ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٤٧﴾

﴿**ای بنی‌اسرائیل! نعمتهایم را که بر شما ارزانی داشتم، یاد کنید**﴾ با سپاسگزاری

در برابر آنها. بیان این نعمتها در آیهٔ (۴۰) گذشت. یعنی: چون این نعمتها را به‌یاد آوردید، حقّ آنها را برپا دارید و به رسول بر انگیختهٔ من ایمان آورید ﴿و این‌که من شما را بر جهانیان برتری دادم﴾ به قولی: مراد از جهانیان؛ جهانیان زمانشان هستند. به قولی دیگر: بنی اسرائیل بر تمام جهانیان برتری داده شده‌اند و دلیل این برتری ایشان، وجود انبیایی است که خداوند ﷻ در میانشان برانگیخت. البتّه این برتری و فضیلت در زمانی بوده که یهود به همهٔ پیامبران مرسل خدا ﷻ مؤمن بوده‌اند، امّا اکنون که آنها از ایمان به محمّد ﷺ سر باز زده‌اند؛ دیگر به‌طور قطع از امّت محمّد ﷺ برتر نیستند زیرا خداوند ﷻ در وصف امّت محمّد ﷺ می‌فرماید: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسْ ✿ شما بهترین امّتی هستید که برای مردم بیرون آورده شده‌اید) [۳/۱۱۰]. بنابراین، برتری و فضیلت بنی اسرائیل بر غیر آنان، نه عامّ است و نه همیشگی، بلکه از یک جهت محدود به جهانیان زمانشان می‌باشد و از سویی دیگر، وابسته به میزان پایبندی آنان به اوامر الهی است.

وَٱتَّقُواْ يَوْمًا لَّا تَجْزِي نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْـًٔا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَـٰعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿۴۸﴾

﴿و از روزی بترسید﴾ یعنی: از عذاب روزی بترسید. مراد روز قیامت است ﴿که هیچ‌کس چیزی را از کسی دفع نمی‌کند﴾ یعنی: در آن روز هیچ کس حقّی را به جای دیگری نمی‌پردازد ﴿و از کسی شفاعتی پذیرفته نمی‌شود﴾ اگر فرضاً انسان بتواند کسی را بیاورد که نزد خدا ﷻ برای وی شفاعت کند ﴿و نه بجای وی عوضی گرفته می‌شود﴾ از مال یا خانواده و فرزندان ﴿و یاری هم نخواهند شد﴾ یعنی: کسی را توان و امکان آن نیست که به آنان کمک کند و از عذاب خداوند ﷻ نجاتشان دهد.

مفسّران اجماع دارند بر این که: عدم سودبخشی شفاعت، فقط در حقّ کفّار است، امّا شفاعت به مؤمنان نفع می‌رساند، پس شفاعتی که مردود است؛ شفاعت در حقّ کافران می‌باشد.

وَإِذْ نَجَّيْنَاكُم مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ ۚ وَفِي ذَٰلِكُم بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٤٩﴾

﴿**و به یاد آرید**﴾ ای بنی اسرائیل! این نعمت ما را بر خویش ﴿**آن‌گاه که شما را از چنگ فرعونیان رهانیدیم**﴾ به قولی: «فرعون» مخصوصاً نام پادشاه زمان موسی علیه‌السلام بود، امّا به قولی دیگر: فرعون لقب هر پادشاهی بود از مصریانی که قبل از «بطالسه» بر مصر قدیم حکومت می‌کردند، چنان‌که «قیصر» لقب شاهان روم و «کسری» لقب شاهان فارس بود. ابن کثیر نقل می‌کند که: «نام فرعون زمان موسی علیه‌السلام، ولید بن مصعب بن ریّان بود و او اصالت فارسی داشت و از سرزمین اصطخر بود». ﴿**که آنان**﴾ یعنی فرعونیان ﴿**عذابی سخت را به شما می‌چشانیدند**﴾ تفسیر این عذاب سخت این است که: ﴿**پسران شما را سر می‌بریدند؛ و زنهایتان را زنده می‌گذاشتند**﴾ تا آنان را به کنیزی گرفته و ذلیلشان گردانند. دلیل این که فرعون به کشتن پسران بنی اسرائیل و زنده‌نگه‌داشتن دختران آنها فرمان داد، این بود که کاهنان به فرعون گفته بودند: از بنی‌اسرائیل مردی به‌دنیا می‌آید که نابودی و زوال فرمانروایی‌ات به‌دست اوست. ابن‌کثیر می‌گوید: «فرعون لعنه الله، خوابی دید که او را سخت تکان داد؛ در خواب دید که آتشی از بیت المقدِس خارج شد و فقط به خانه‌های قبطیان در آمد، نه به خانه‌های بنی اسرائیل. لذا از مضمون خواب

این‌گونه برداشت کرد که سقوط حکومتش به دست مردی از بنی اسرائیل خواهد بود، از این رو به إعمال این جنایت فجیع بر بنی اسرائیل فرمان داد». ﴿**و در این کار**﴾ یعنی: در عذاب و شکنجه شدنتان به دست فرعون و در نعمت رهایی‌تان از چنگ او ﴿**آزمایشی بزرگ از جانب پروردگارتان بود**﴾ تا میزان و مقدار ایستادگی‌تان در میدان فرمان‌برداری از خدا ﷻ، ایمان به پیامبرش و شکرگزاریتان از او تعالی، در عینیّت امر نمایان شود.

وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ ٱلْبَحْرَ فَأَنجَيْنَـٰكُمْ وَأَغْرَقْنَآ ءَالَ فِرْعَوْنَ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ ﴿٥٠﴾

﴿**و یاد کنید هنگامی را که دریا را برای شما شکافتیم**﴾ یعنی: بعد از این‌که شما را از چنگ فرعونیان رهانیدیم و شما با موسی علیه السلام از مصر خارج شدید، فرعون برای دنبال نمودنتان بیرون آمد، در آن هنگام دریا را برایتان شکافتیم و بستر آن را به‌گونه‌ای خشک و آماده کردیم که بر آن روان شدید. این دریا؛ دریای قلزم (دریای سرخ) بود ﴿**و شما را رهانیدیم**﴾ از غرق شدن ﴿**و آل فرعون**﴾ یعنی: فرعون و پیروانش ﴿**را غرق کردیم، درحالی‌که شما نظاره می‌کردید**﴾ به سوی خودتان که چسان نجات می‌یابید، و به سوی فرعونیان که درحال غرق‌شدن بودند.

نقل است که این روز، روز عاشورا بود، چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت ابن عبّاس رضی الله عنهما آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ چون به مدینه آمدند، دیدند که یهودیان روز عاشورا را روزه می‌گیرند، پس، از آنان پرسیدند: «این روزی که شما آن را روزه می‌گیرید چه‌روزی است؟»، یهودیان گفتند: این روز؛ روزی است نیک، این روزی است که خدای عزّوجلّ در آن بنی اسرائیل را از چنگ دشمنشان نجات داد و موسی علیه السلام آن را روزه گرفت. رسول خدا ﷺ فرمودند:

« من از شما به (موافقت با) موسی سزاوارترم » ، از آن پس، خودشان آن را روزه گرفتند و به مسلمانان نیز فرمودند : « روز نهم و دهم عاشورا ــ هر دو ــ را روزه بگیرید و با یهودیان مخالفت کنید » .

وَإِذْ وَٰعَدْنَا مُوسَىٰٓ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ ٱتَّخَذْتُمُ ٱلْعِجْلَ مِنۢ بَعْدِهِۦ وَأَنتُمْ ظَٰلِمُونَ ﴿٥١﴾

﴿و﴾ یاد کنید نعمتم را برخود ﴿آن‌گاه که با موسی چهل شب وعده گذاشتیم﴾ وَاعَدْنَا : از باب «مفاعله» است که معنای جانبینی دارد ، لذا از جانب خدای سبحان وعده گذاشتن و از جانب موسی علیه السلام قبول حضور در میعادگاه بود . آری ! خدای عزّوجلّ بعد از نجات دادن بنی‌اسرائیل از چنگ فرعون ، با موسی علیه السلام وعده گذاشت که به « طور » بیاید تا بعد از مدّت چهل شب با وی سخن بگوید و به او وحی کند . این چهل شب به قول اکثر مفسّران ؛ تمام ماه ذوالقعده و ده روز از ماه ذی الحجّه بود . ﴿آن‌گاه شما در غیاب او گوساله را به پرستش گرفتید﴾ و آن را معبود خویش قرار دادید ﴿درحالی‌که ستمکار بودید﴾ بر نفسهای خود ، با شرک آوردن به خدای سبحان .

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنكُم مِّنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥٢﴾

﴿پس از آن﴾ یعنی : پس از پرستش گوساله ﴿بر شما بخشودیم﴾ و از این گناه عظیمی که مرتکب شدید ، به فضل و منّت خویش درگذشتیم ﴿باشد که شکرگزاری کنید﴾ شکر گزاری برای خداوند جلّ جلاله ــ چنان‌که سهل بن عبدالله گفته است ــ تلاش و کوشش در جهت طاعت وی و پرهیز از معصیتش در آشکار و نهان است .

وَإِذْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿٥٣﴾

﴿و﴾ یاد کنید نعمتم را برخود ﴿آن‌گاه که به موسی کتاب آسمانی﴾ تورات ﴿و فرقان دادیم﴾ به قولی فرقان: حجّت و بیان است به وسیلهٔ معجزاتی چون عصا و ید بیضا که خداوند ﷻ به موسیؑ داد؛ و بدانها میان حقّ و باطل فرق نهاده می‌شد ﴿باشد که به راه آیید﴾.

دادن کتاب به موسیؑ بعد از بیرون آمدن بنی‌اسرائیل به سلامت از دریا بود، چنان‌که سیاق آیات سورهٔ «اعراف» بر این معنی دلالت دارد.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِۦ يَٰقَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنفُسَكُم بِٱتِّخَاذِكُمُ ٱلْعِجْلَ فَتُوبُوٓاْ إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَٱقْتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِندَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ ۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٥٤﴾

﴿و چون موسی به قوم خود گفت: ای قوم من﴾ خطاب وی متوجّه کسانی از مردان و زنان قومش می‌باشد که گوساله را پرستش کردند ﴿شما با گوساله‌پرستیتان بر خود ستم کرده‌اید، پس به درگاه آفریدگارتان توبه کنید﴾ یعنی: به درگاه ذاتی توبه کنید که شما را آفرید، درحالی‌که شما با او، دیگران را به پرستش گرفتید ﴿و خودتان را بکُشید که این نزد آفریدگارتان برای شما بهتر است﴾ از علیؓ روایت شده است که فرمود: «بنی‌اسرائیل به موسیؑ گفتند: توبهٔ گوساله‌پرستی‌مان چیست؟ موسیؑ گفت: این که برخی از شما برخی دیگر را بکُشید. آن‌گاه

خداوند متعال ابری سیاه را بر بالای سرشان فرستاد تا یک‌دیگر را در هنگام کشتن نبینند و مِهرشان بر همدیگر نجنبد. پس کاردها و خنجرها را برگرفته به‌هم درآویختند و چنان شد که شخص، برادر و پدر و فرزندش را می‌کشت و پروا نداشت که چه کسی را کشته است تا این که هفتاد هزار تن از آنان به قتل رسیدند. در این هنگام خداوند ﷻ به موسی وحی فرستاد که: فرمانشان ده تا دست نگه‌دارند، حقّا که بر کشتگان آمرزیده‌شد و توبهٔ باقی‌ماندگان نیز پذیرفته آمد».

﴿**پس خدا توبهٔ شما را پذیرفت**﴾ آن‌گاه که یک‌دیگر را کشتید و بر باقی‌ماندگانتان هم بخشود ﴿**که او توبه‌پذیر مهربان است**﴾ بر بندگان توبه‌کارش.

وَإِذْ قُلْتُمْ يَٰمُوسَىٰ لَن نُّؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَى ٱللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ ٱلصَّٰعِقَةُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ ﴿٥٥﴾

﴿**و یاد کنید چون گفتید: ای موسی! هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا خدارا آشکارا نبینیم**﴾ مراد از جَهْرَةً: دیدن به چشم سر است. گویندگان این سخن، هفتادتن نخبگانی بودند که موسی علیه‌السلام بعد از گوساله‌پرستی بنی‌اسرائیل، آنان را انتخاب کرد و با خود به کوه طور برد تا به درگاه خداوند متعال عذرخواهی کنند ﴿**پس صاعقه شما را فروگرفت**﴾ یعنی: آتشی از آسمان به شما زد و همه مُردید ﴿**درحالی‌که می‌نگریستید**﴾ یعنی: این رخداد را به چشم سر می‌دیدید. دلیل عذاب کردنشان این بود که آنان خواستار امری شدند که خداوند ﷻ به آن در دنیا اجازه نداده‌است، و آن درخواست رؤیت وی به چشم سر بود. امّا رؤیت حق تعالی در آخرت حقّ است و احادیث صحیح به تواتر خبر داده‌اند که بندگان پروردگارشان را در آخرت می‌بینند، و احادیث بر این امر دلالت قطعی دارند.

ثُمَّ بَعَثۡنَٰكُم مِّنۢ بَعۡدِ مَوۡتِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ ﴿٥٦﴾

﴿**آن‌گاه پس از مرگتان شما را دیگربار زنده کردیم؛ تا شکرگزار باشید**﴾ این نعمت و دیگر نعمتهای ما را.

وَظَلَّلۡنَا عَلَيۡكُمُ ٱلۡغَمَامَ وَأَنزَلۡنَا عَلَيۡكُمُ ٱلۡمَنَّ وَٱلسَّلۡوَىٰۖ كُلُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا رَزَقۡنَٰكُمۡۖ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ ﴿٥٧﴾

﴿**و ابر را سایبان شما گردانیدیم**﴾ خداوند متعال ابری سپید و رقیق را همانند چتری سایبان بنی اسرائیل گردانید، که هرجا می‌رفتند، با آنان حرکت می‌کرد تا آنان را از گرمای خورشید در دشت «تیه» که صحرایی میان مصر و شام است محافظت نماید، و این هنگامی بود که بنی اسرائیل از ورود به شهر ستمگران «عمالقه» و جهاد با آنان امتناع کردند ﴿**و برایتان منّ وسلوی فرو فرستادیم**﴾ مَنّ: شبنمی بود که از طلوع بامداد تا طلوع خورشید چون مه برآنان از آسمان فرود می‌آمد و شیرین گشته به عسل تبدیل می‌شد و همانند صمغ (انگم) خشک می‌شد و هر کس به اندازهٔ کفایت یکروزه‌اش از آن بر می‌گرفت. گفتنی است که در فارسی به آن «گزانگبین» می‌گویند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «**قارچ از مَنّی است که خدا** ﷻ **بر موسی** ؈ **نازل کرد و آب آن شفای چشم است**». سلوی: به قولی پرندهٔ «بلدرچین»، و به قولی دیگر عسل است.

و به آنان گفتیم: ﴿**از خوراکی‌های پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید**﴾ و شکر نعمت را بجا آرید. امّا آنها این همه نعمت پاکیزهٔ حق را ناسپاسی کردند ﴿و

آنان ﴾ با این ناسپاسی ﴿بر ما ستم نکردند ﴾ و زیان نزدند زیرا ما قویتر از آن هستیم که مورد ستم قرار گیریم ﴿بلکه بر خود ستم می‌کردند ﴾ چراکه با این کار، سبب قطع این نعمتها بر خودشان شدند. یعنی: به آنان فرمان دادیم که از روزی بی‌زحمت ما بخورند و با عبادت و اطاعت خالصانه و راستین خویش، شکرگزار ما باشند، امّا آنها مخالفت کرده و کفر ورزیدند و بدین‌گونه بر خود ستم کردند.

ابن کثیر می‌گوید: «فرود آوردن این نعمت، افزون بر آیات روشن و معجزات قاطعی بود که آنان مشاهده کردند، از همین جاست که فضیلت اصحاب محمّد ﷺ بر سایر اصحاب انبیا علیهم‌السلام در صبر و ثبات ایشان، آشکار می‌شود. آری! اصحاب محمّد ﷺ در سفرها و غزوات، رنج‌ها و بلاها را در راه خدا ﷻ به جان می‌خریدند، از آن جمله در غزوۀ تبوک، در آن گرمای سخت و جان فرسا، تن به تحمّل همه گونه سختی‌های جانکاه دادند، امّا نه نق می‌زدند و نه خواستار خرق عادت و معجزه می‌شدند، با وجود آن که آوردن معجزه و خرق عادت بر رسول خدا ﷺ بسیار آسان بود».

وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَّغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ ۚ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۵۸﴾

﴿و نیز به‌یاد آرید هنگامی را که گفتیم: بدین شهر درآیید ﴾ یعنی: به شهر بیت‌المقدِس ﴿و هرگونه که خواستید به خوشی و فراوانی از نعمتهای آن بخورید و سجده‌کنان از در درآیید ﴾ دری که به وارد شدن در آن مأمور شدند، دروازۀ شهر بیت‌المقدِس بود. سجود: در اینجا به‌معنای خم شدن است. بعضی گفته‌اند: به‌معنای تواضع و فروتنی است. دستور دادنشان به فروتنی و خم شدن در پیشگاه عظمت خدا ﷻ، برای آن بود تا این کار، اعترافی از سوی آنان بر فضل الهی در

آماده‌ساختن این فتح و نصرت باشد ﴿**و حِطَّةٌ بگویید**﴾ که این کلمه بر توبهٔ شما دلالت می‌کند. حِطَّةٌ: یعنی: خداوندا! گناهان مان را دور بریز. ﴿**تا خطاهای شما را ببخشاییم و پاداش نیکوکاران**﴾ از شما را ﴿**خواهیم افزود**﴾ به‌عنوان فضلی از سوی خویش در برابر نیکوکاری ایشان.

حاصل سخن این که: بنی‌اسرائیل مأمور شدند تا در هنگام فتح بیت المقدِس، با گفتار و کردار برای خداوند ﷻ خضوع نمایند و به گناهان خویش اعتراف کرده و از آنها آمرزش بخواهند زیرا در نعمت‌ها شکور و در نکبتها صبور باید بود. به همین دلیل آثار خضوع و فروتنی بر رسول خدا ﷺ در هنگام پیروزی آشکار می‌گشت، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «رسول خدا ﷺ در روز فتح مکّه ـ هنگامی که از (ثنیهٔ علیا) وارد آن می‌شدند ـ به عنوان شکرگزاری، چنان برای پروردگار خویش خم شدند و خضوع کردند که موی زیر چانهٔ ایشان به جلوی پالان مرکب شان رسید».

فَبَدَّلَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ قَوْلًا غَيْرَ ٱلَّذِى قِيلَ لَهُمْ فَأَنزَلْنَا عَلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ رِجْزًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ بِمَا كَانُوا۟ يَفْسُقُونَ ﴿٥٩﴾

﴿**امّا کسانی که ستم کرده بودند، آن سخن را به چیزی جز آنچه به آنان گفته شده‌بود، تبدیل کردند**﴾ در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «به بنی‌اسرائیل گفته شد: سجده کنان به دَر درآیید و حِطَّةٌ بگویید، پس سخن را عوض کردند و چون از در وارد شدند، درحالی‌که بر نشیمنگاه‌هایشان می‌خزیدند، می‌گفتند: حَبَّةٌ فِى شَعْرَةٍ ✿ گندم درجو» که این جمله‌ای تمسخرآمیز و بی‌معناست. بعضی برآنند که آنها: «حِنْطَةٌ ✿ گندم» می‌گفتند ﴿**پس بر سرِ ستمکاران به کیفر نافرمانیشان عذابی از آسمان فرو فرستادیم**﴾

رِجْز: عذاب است. ابن عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «هر رجزی در کتاب خداوند جل جلاله به معنای عذاب است». گفتنی است که این عذاب، در رأی گروهی از علما عذاب طاعون بود. نقل است که: در این طاعون هفتادهزارتن از بنی اسرائیل در یک روز هلاک شدند.

﴿ وَإِذِ ٱسۡتَسۡقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوۡمِهِۦ فَقُلۡنَا ٱضۡرِب بِّعَصَاكَ ٱلۡحَجَرَۖ فَٱنفَجَرَتۡ مِنۡهُ ٱثۡنَتَا عَشۡرَةَ عَيۡنٗاۖ قَدۡ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٖ مَّشۡرَبَهُمۡۖ كُلُواْ وَٱشۡرَبُواْ مِن رِّزۡقِ ٱللَّهِ وَلَا تَعۡثَوۡاْ فِي ٱلۡأَرۡضِ مُفۡسِدِينَ ﴿٦٠﴾

﴿و هنگامی که موسی برای قوم خود در طلب آب برآمد﴾ استسقاء: طلب باران در هنگامی است که آب نباشد و باران نیاید. آری! درحالی‌که آنان در دشت تیه بودند، موسی علیه السلام برایشان طلب آب کرد ﴿به او گفتیم: با عصایت بر آن سنگ بزن﴾ و موسی علیه السلام این کار را کرد ﴿آن‌گاه از آن، دوازده چشمه جاری شد﴾ به‌عنوان نشانه و معجزه‌ای از سوی خداوند جل جلاله. آری! در هنگامی که آنها آبی برای نوشیدن نداشتند، خداوند متعال به‌عنوان نعمتی بزرگ، آبی حیات‌بخش را برای آنان از سنگی جاری ساخت و این سنگ؛ سنگ مربّعی بود که از هر طرف آن سه چشمه می‌جوشید و هر وقت که به آب نیاز داشتند موسی علیه السلام با عصایش بر آن می‌زد و چشمه‌ها از آن روان می‌شدند و چون از آب بی‌نیاز می‌گشتند، چشمه‌ها خشک می‌شد ﴿به‌گونه‌ای که هر قبیله‌ای مشرَب خود را می‌دانست﴾ مشرَب: آبشخور، یعنی جای نوشیدن آب است. به قولی: هر سِبْطی از اسباط دوازده گانهٔ بنی

اسرائیل، چشمه‌ای معیّن از این چشمه‌ها داشتند که متعلّق به آنان بود و باید به غیرآن رجوع نمی‌کردند. اسباط: نسلهای دوازده‌گانه از فرزندان یعقوب علیه السلام اند. حسن بصری رحمه الله می‌گوید: «آن سنگ، سنگ معیّنی نبود و هر سنگی را که موسی علیه السلام با عصای خویش می‌زد، آب از آن می‌جوشید و بار دیگر که برآن می‌زد، آن سنگ خشک می‌شد. که این در ارائهٔ حجّت، نمایانتر و در نشان دادن قدرت خداوند متعال روشنگرتر است». آری! فوران و جاری شدن آب با عصای موسی علیه السلام، معجزهٔ آشکاری برای وی بود.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «معجزات همه از آفرینش خداوند بزرگ و سنّت جدیدی هستند که با عادات روزمرهٔ ما مغایرت دارند و میان معجزه و اختراعات علمی هیچ‌گونه سنخیّت و شباهتی وجود ندارد زیرا مبنای اختراعات علمی، قوانین و فن آوری های علمی از طریق به‌کارگیری نیروهای هستی ــ چون امواج فضا، هوا، انرژی، برق و غیره است، در حالی که مبنای معجزه، صنع الهی است که سنّتها و قوانین ساری و جاری بر طبیعت را درهم می‌شکنند». صاحب «المنیر» می‌افزاید: «گفتنی است که میان زدن عصا به سنگ و انفجار آب از آن، هیچ رابطهٔ علّی و ایجادی وجود ندارد زیرا خداوند بزرگ به انفجار آب از سنگ یا هر جای دیگری، چه با عصا، چه بی واسطهٔ عصا نیز قادر است ولی پای عصای موسی را به میان می‌کشد تا از یک‌سو به بندگانش اصل ارتباط میان اسباب با مسبّبات را تعلیم دهد و از سوی دیگر، آنان را متوجّه اسباب بسازد تا به قدر توان در بدست آوردن آن بکوشند».

﴿**از روزی خداوند بخورید و بیاشامید**﴾ یعنی: به آنان گفتیم؛ از منّ و سلوی بخورید و از آب برجوشیده از سنگ خارا بیاشامید ﴿**و در زمین فتنه و فساد برپا نکنید**﴾ در فساد افروزی پیشوای دیگران قرار نگیرید و نعمتها را با گردنکشی پاسخ ندهید، که در آن صورت نعمتها از شما بازپس گرفته می‌شود. «عُثُوّ»: سخت‌ترین نوع فساد است.

علما گفته اند: در شریعت ما نیز سنّت استسقاء (طلب باران) با اظهار عبودیّت و ذلّت همراه با توبهٔ نصوح، وجود دارد. جمهور علما برآنند که: بیرون رفتن به سوی مصلّی و خطبه و نماز جزء سنّت استسقاء است، امّا حنفی‌ها آن را از سنّت استسقاء نمی‌دانند زیرا استسقاء از نظر آنان، تنها دعاء است نه چیزی دیگر.

وَإِذْ قُلْتُمْ يَـٰمُوسَىٰ لَن نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَٰحِدٍ فَٱدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنۢبِتُ ٱلْأَرْضُ مِنۢ بَقْلِهَا وَقِثَّآئِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا ۖ قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ ٱلَّذِى هُوَ أَدْنَىٰ بِٱلَّذِى هُوَ خَيْرٌ ۚ ٱهْبِطُوا۟ مِصْرًا فَإِنَّ لَكُم مَّا سَأَلْتُمْ ۗ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ ٱلذِّلَّةُ وَٱلْمَسْكَنَةُ وَبَآءُو بِغَضَبٍ مِّنَ ٱللَّهِ ۗ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا۟ يَكْفُرُونَ بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ وَيَقْتُلُونَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ ۗ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوا۟ وَّكَانُوا۟ يَعْتَدُونَ ﴿٦١﴾

﴿و﴾ ای بنی‌اسرائیل! نعمتم را بر خود در فرودآوردن منّ و سلوی به یاد آورید؛ ﴿آن‌گاه که﴾ از آن دلتنگ شدید و ﴿**گفتید: ای موسی! هرگز تاب تحمّل تنها یک خوراک را نداریم**﴾ به‌سبب تکرار همه روزه و یکنواخت بودن آن و نبود غذای دیگری با آن. بدین‌سان از نعمت روزی پاکیزه و زندگی گوارایی که داشتید، ملول و دلتنگ شدید و مشتاق و آرزومند همان زندگی سخت و طاقت‌فرسایی

گشتید که قبلاً بدان خو کرده بودید ﴿**پس از پروردگارت بخواه که از آنچه زمین از سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز می‌رویاند، برای ما برآورد**﴾ مراد آنها سبزی‌های خوردنی؛ چون نعناع و کرفس و تره و امثال آن بود. بَقْل: هرگیاه بی‌ساقه، و شَجَر: رستنی‌های دارای ساقه است. فُوْم: سیر و به قولی گندم است. عدس و پیاز هم که معروفند. ﴿**موسی گفت: آیا به‌جای چیز بهتر خواهان چیز پست‌تر هستید؟**﴾ یعنی: چیزهایی را که از جهات متعدّدی ـ چون تغذّی، داشتن لذّت، رسیدن آنها از سوی خدا ﷻ بی‌واسطهٔ احدی از مخلوقاتش، حلال بودن آنها بی‌وجود هیچ شبهه‌ای و عدم رنج و سختی در به دست آوردن آنها ـ بر سایر خوراکی‌ها برتری و فضیلت دارند، جانشین چیزهایی می‌گردانید که این امتیازات را به‌همراه ندارند؟ ﴿**پس به‌شهری فرود آیید**﴾ از شهرهای زراعتی. این‌گونه بود که خداوند ﷻ به آنان اجازهٔ ورود به شهری را داد. ولی به قولی: امر در اینجا برای **تعجیز** است. ﴿**که آنچه را خواسته‌اید**﴾ از سبزی و سیر و پیاز و غیره ﴿**برای شما در آنجا مهیّا است**﴾ ولی همراه با بیم و خواری و حقارت و قتل و قتال ﴿**و**﴾ البتّه این وضع برای یهودیان دور از انتظار نیست، بدان جهت که: ﴿**بر پیشانی آنان داغ خواری و ناداری زده شد**﴾ و آنان پیوسته در روی زمین پراکنده و آشفته حالند و اگر در قلمرو دولت اسلامی به‌سر برند، هم باید جزیه بپردازند، که این نیز نشانهٔ ذلّت و خواری آنهاست ﴿**و به خشمی از سوی خدا بازگشتند**﴾ یعنی: سزاوار خشم وی شدند.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «باید دانست که فقر و ذلّت و تنگدستی ابدی یهود، احساسی درون جوش و ریشه‌دار در اعماق روان آنهاست، یعنی آنها همیشه احساس فقر و ذلّت می‌کنند، حتّی اگر مالك تمام گنجینه‌های روی زمین هم باشند، لذا حسّی ریشه‌دار از داشتن کم و کسر و فقدان وزن معنوی و مادّی، بر آنان مسلّط است تا بدانجا که آنان مال دنیا را تا سر حدّ پرستش دوست دارند و این امر جز احساس درونی فقر در نهاد آنها، عامل دیگری ندارد. بر پایی دولتی برای یهود به نام دولت «اسرائیل» نیز، هیچ تضادّی با این آیهٔ کریمه ندارد زیرا ارکان

اساسی یک دولت حقیقی، یعنی احساس ثبات و استقرار، برای یهود اصلاً فراهم نیست، چراکه یهودیان دائماً فکر می‌کنند که اسرائیل در خطر نابودی است».

﴿**این**﴾ داستان ننگین ذلّت در حیات ملّت یهود ﴿**بدان سبب بود که آنان به آیات الهی کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به‌ناحق می‌کشتند، این از آن روی بود که سرکشی نموده و از حدّ درمی‌گذشتند**﴾ یعنی: آنچه از داستان ننگین و ذلّت‌بار در حیات ملّت یهود گذشته است و آنچه که بعداً هم از روند بی‌پایان ذلّت و در بدری بر سرشان می‌آید؛ فقط به‌سبب کفرشان به خدا ﷻ و کشتن انبیای الهی چون شعیب و زکریّا و یحیی علیهم السلام است. آنان با علم و باور به این امر که کشتن ایشان ظالمانه است، مرتکب این جنایت هولناک شدند و توطئهٔ قتل عیسی علیه السلام را نیز چیدند که خداوند ﷻ او را به‌سوی خود برد و از نیرنگ آنان رهانید. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اَشَدُّ النّاسِ عَذَاباً یَوْمَ الْقِیامَةِ رَجُلٌ قَتَلَهُ نَبِیٌّ، اَوْ قَتَلَ نَبِیًّا، وَ اِمامُ ضَلالَةٍ، وَمُمَثِّلٌ مِّنَ الْمُمَثِّلِیْن ✿ سخت‌ترین مردم از روی عذاب در روز قیامت: مردی است که پیامبری او را کشته، یا او پیامبری را کشته باشد و پیشوای گمراهی و تصویرگری از تصویرگران است».

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَادُواْ وَٱلنَّصَٰرَىٰ وَٱلصَّٰبِـِٔينَ مَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾

﴿**درحقیقت کسانی که ایمان آوردند**﴾ یعنی: رسالت رسول خاتم ﷺ را تصدیق کرده و از جملهٔ پیروان ایشان شدند ﴿**وکسانی که یهودی شدند**﴾ بعضی گفته‌اند: معنای (هادُوْا)، «تابُوا» است، یعنی: کسانی‌که از پرستش گوساله توبه کردند ﴿و

نصاری ﴾ یعنی: مسیحیان. نصاری نسبتی به سوی «ناصره» است که قریه‌ای در فلسطین می‌باشد و مسیح علیه السلام از آن قریه بود. یا از آن رو نصاری نامیده شدند که مسیح علیه السلام را نصرت و یاری دادند ﴿ و صائبان ﴾ قومی‌اند که از دین یهود و نصاری خارج شده و فرشتگان را پرستش کردند و بقایایی از آنان هنوز در عراق وجود دارند. طبری می‌گوید: «هر کس از دینی به دین دیگری برگشت، صائبی نامیده می‌شود؛ همانند مرتدّان از اسلام». امّا ابن کثیر می‌گوید: «قوی‌ترین قول دراین باره ـ والله اعلم ـ قول مجاهد و موافقان وی و وهب بن منبّه است که می‌گویند: صائبین گروهی هستند که نه بردین یهودند و نه بردین نصاری و مجوس و مشرکان، بلکه گروهی اند که بر فطرت خویش باقی بوده و دین معیّن و مشخّصی ندارند».

﴿ **هر کس** ﴾ از گروه‌های چهارگانهٔ یاد شده ﴿ **که** ﴾ در زمان پیامبر ما صلی الله علیه وسلم ﴿ **به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و کار شایسته کرده‌باشد، پاداششان نزد خداوند محفوظ است و نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهناک می‌شوند** ﴾ از ابن عبّاس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: خداوند جل جلاله بعد از آن، این آیه را نازل فرمود: (وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ دِيْنًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِيْنَ ۞ و هرکه جز اسلام دینی (دیگر) بجوید، هرگز از وی پذیرفته نمی‌شود و در آخرتُ از زیانکاران است) [۸۵/۳].

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: این آیه دربارهٔ سلمان فارسی رضی الله عنه نازل شد زیرا هنگامی که او داستان یاران فارسی خود را به رسول خدا صلی الله علیه وسلم بیان کرد و گفت: آنان اهل نماز و نیایش بودند و انتظار بعثت شما را می‌کشیدند. رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «آنان در دوزخند». سلمان رضی الله عنه از این امر سخت اندوهگین گشت. و چون این آیه نازل شد، گفت: «گویی کوهی را از سرم برداشتند». ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه با روایت بالا که از ابن عبّاس رضی الله عنهما نقل شده، هیچ منافاتی ندارد زیرا روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما ناظر براین معنی است که بعد از بعثت رسول خدا صلی الله علیه وسلم از هیچ‌کس هیچ راه و روش و عملی جز آنچه که موافق با شریعت محمّدی صلی الله علیه وسلم باشد، پذیرفته نیست، امّا قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه وسلم حکم این است

که: هر کس در زمان خود از پیامبر زمانش پیروی کرده‌باشد، او از اهل هدایت و نجات است».

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَٰقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ ٱلطُّورَ خُذُوا۟ مَآ ءَاتَيْنَٰكُم بِقُوَّةٍ وَٱذْكُرُوا۟ مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾

﴿**و به‌یاد آرید**﴾ ای یهود ﴿**آن‌گاه که از شما پیمانی محکم گرفتیم**﴾ بر این که به آنچه در تورات بر شما مشروع کرده‌ایم عمل کنید و به پیامبران الهی که به رسالت مبعوث می‌گردند، ایمان آورید ﴿**و طور را بر فراز شما افراشتیم**﴾ طُور: نام کوهی است که خداوند ﷻ در آن با موسی علیه السلام سخن گفت. بسیاری از مفسّران نوشته‌اند که: چون موسی علیه السلام از میقات (وعده‌گاه) الهی در طور بازگشت و الواح تورات را با خود آورد، به بنی‌اسرائیل گفت: الواح را بگیرید و بدانها عمل کنید. امّا آنان گفتند: به آنها عمل نمی‌کنیم، مگر این که خداوند دربارۀ آنها با ما نیز همچون تو سخن بگوید. پس خداوند ﷻ به فرشتگان فرمان داد تا کوهی از کوههای فلسطین را که طول آن یک فرسنگ و به‌اندازۀ اردوگاه یهود بود، از جا برکنده و چون سایبانی بر بالای سرشان قرار دهند، آن‌گاه به آنان گفته شد: ﴿**آنچه را به شما داده‌ایم، به جِدّ و جهد**﴾ یعنی: با عزمی استوار و محکم ﴿**بگیرید**﴾ و تعهّد بسپارید که آن را به کناری نیفکنید، در غیر این صورت؛ کوه بر سر شما فرود می‌آید. در این هنگام، بنی اسرائیل از سر توبه، برای خدا ﷻ به سجده در افتادند و با تعهّد به این پیمان، تورات را گرفتند.

نقل است که سجدۀ آنان بر نیمۀ بدنشان بود زیرا از بیم آن که مبادا کوه بر سرشان بیفتد، طوری به سجده در افتادند که نیمی از بدنشان در سجده و نیم دیگر آن در حال نگریستن به‌سوی کوه بود و چون خدای عزّوجلّ آنان را از آن عذاب

رهانید، با خود گفتند: سجده‌ای بهتر از این سجده نیست زیرا خداوند ﷻ آن را پذیرفت! و بعد از آن نیز بر یک طرف بدن خویش سجده می‌کردند.

﴿**و آنچه را در آن است، به‌خاطر بسپارید**﴾ مراد این است که تورات را حفظ کنید تا آن را بدانید و بدان عمل کنید ﴿**باشد که به تقوا گرایید**﴾ و با عمل به تورات، از آتش دوزخ یا از گناهان وارهید. آری! هدف از فروفرستادن کتابهای الهی عمل بدانهاست بنابراین، صِرف ترتیل و ترنّم به الفاظ قرآن بدون اندیشیدن در اندرزها و عمل به احکام آن، مفید فایده‌ای نیست، چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت ابوسعید خدری ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِنَّ مِنْ شَرِّ النَّاسِ رَجُلاً فَاسِقاً يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، لاَيَرْعَوِیْ اِلَى شَیْءٍ مِّنْه ✿ بی‌گمان از بدترین مردم، فاسقی است که قرآن را می‌خواند و در برابر چیزی از آن باز نمی‌ایستد». یعنی: خواندن قرآن در او هیچ تکان و تأثیری ایجاد نمی‌کند.

ثُمَّ تَوَلَّيْتُم مِّنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ ۖ فَلَوْلَا فَضْلُ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُۥ لَكُنتُم مِّنَ ٱلْخَٰسِرِينَ ﴿٦٤﴾

﴿**سپس شما**﴾ ای یهودیان! ﴿**بعد از آن**﴾ دادن پیمان ﴿**اعراض کردید**﴾ یعنی: از پیمانی که از شما گرفته شد، روی گرداندید ﴿**و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود**﴾ به این که شما را مورد لطف و رحمت خویش قرار داد و توبه کردید ﴿**مسلماً از زیانکاران**﴾ یعنی: از بازندگان سعادت دنیا و آخرت ﴿**بودید**﴾.

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ ٱلَّذِينَ ٱعْتَدَوْا۟ مِنكُمْ فِى ٱلسَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا۟ قِرَدَةً خَٰسِـِٔينَ ﴿٦٥﴾

﴿**و کسانی از شما را که در روز شنبه تجاوز کردند، خوب شناختید**﴾ آنان یهودیان قریهٔ «أیله» بودند که حرمت روز شنبه را با نیرنگ شکستند زیرا یهودیان در روز شنبه به تعطیل نمودن کارها مأمور بودند، امّا برای گریز از این حکم، حیله‌ای طرّاحی کرده و در آن به شکار ماهی پرداختند، که داستانشان در سورهٔ اعراف (آیات ۱۶۶ ـ ۱۶۲) به تفصیل می‌آید. ﴿**پس به آنان گفتیم: بوزینگانی طردشده باشید**﴾ یعنی: به بوزینه مسخ شوید، در حالی‌که حقیر و ذلیل و بی‌ارزش هستید. بنابراین، جزای آنان این بود که به مرتبهٔ حیوانی محض تنزّل کرده، بدون عقل و اندیشه زندگی کنند و همچون بوزینگان در شهوات خویش فرو روند.

جمهور مفسّران بر آنند که: صورتهایشان مسخ شد و در شکل و صورت بوزینه شدند. گفتنی است؛ کسی که مسخ می‌شود، نمی‌تواند بیش از سه روز بخورد، بیاشامد و زندگی کند. ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح آن است که مسخ آنان هم صُوری و هم معنوی بود ـ والله اعلم».

فَجَعَلْنَـٰهَا نَكَـٰلًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٦٦﴾

﴿**و ما آن را**﴾ یعنی: قریهٔ «أیله» را که مردم آن از فرمان خدا ﷻ تجاوز کردند ﴿**نکالی گردانیدیم**﴾ نِکَالْ: هشدار و عبرت است ﴿**برای قومی که پیشاپیش آن قریه بودند**﴾ یعنی: برای مردمی که در آن زمان می‌زیستند ﴿**و آن قوم که پس از آنان آیند**﴾ در زمانهای آینده ﴿**و آن را پندی**﴾ و هشداری ﴿**برای پرهیزکاران**﴾ که پس از آنان تا روز قیامت می‌آیند ﴿**گردانیدیم**﴾. در **حدیث شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لاتَرْتَكِبُوْا مَا ارْتَكَبَتِ الْيَهُوْدُ فَتَسْتَحِلُّوْا مَحَارِمَ اللهِ بِأَدْنَى الْحِيَلْ ✿ مرتکب اعمال یهود نشوید، که محارم الهی را با کمترین

حیله‌ای حلال بشمارید».

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِۦٓ إِنَّ ٱللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تَذْبَحُوا۟ بَقَرَةً ۖ
قَالُوٓا۟ أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا ۖ قَالَ أَعُوذُ بِٱللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ ٱلْجَٰهِلِينَ ﴿٦٧﴾

﴿و﴾ ای بنی‌اسرائیل! این نعمت ما را بر خود به‌یاد آورید که در قضیهٔ قتل آن یهودی برای شما عادت را خرق کردیم؛ **﴿هنگامی که موسی به قومش گفت: خدا به شما فرمان می‌دهد که ماده‌گاوی را سر ببُرید﴾**.

در میان بنی‌اسرائیل مرد عقیمی بود که ثروت کلانی داشت و تنها وارثش برادرزاده‌اش بود، پس برادرزاده‌اش به اندیشهٔ تصاحب آن ثروت، شبانگاه او را کشت و جسدش را به محلّه‌ای انداخت و فردای آن علیه اهل آن محل ادّعا کرد که آنان قاتل اویند، کشمکش میانشان بالا گرفت و نزدیک بود کار به درگیری مسلّحانه بکشد، در این هنگام خردمندانشان گفتند: چرا بر یک‌دیگر اسلحه می‌کشید و خون یک‌دیگر را می‌ریزید، در حالی که پیامبر خدا در میان شماست؟ پس نزد موسی علیه السلام به داوری رفتند. و خداوند جلّ جلاله برای روشن‌شدن حقیقت فرمان داد که گاوی را ذبح کنند ... ولی آنان به موسی علیه السلام گفتند: **﴿آیا ما را ریشخند می‌کنی؟ گفت: پناه می‌برم به خدا که از جاهلان باشم﴾** یعنی: چگونه کاری را به خداوند متعال نسبت می‌دهم که او بدان فرمان نداده‌است؟ این کاری است که ممکن است فقط جاهلان آن را مرتکب شوند؟ این کار بیهوده چسان از کسی چون من که از عقلا هستم سر می‌زند؟.

قَالُوا۟ ٱدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِىَ ۚ قَالَ إِنَّهُۥ يَقُولُ إِنَّهَا

بَقَرَةٌ لَّا فَارِضٌ وَلَا بِكۡرٌ عَوَانُۢ بَيۡنَ ذَٰلِكَۖ فَٱفۡعَلُواْ مَا تُؤۡمَرُونَ ﴿٦٨﴾

﴿**گفتند: از پروردگارت برای ما بخواه که چگونگی آن گاو را بر ما روشن کند. گفت: می‌فرماید آن گاوی است نه پیر**﴾ فَارِضْ: مسنّ و پیر ﴿**و نه بکر**﴾ بِکْر: گاو خردسالی است که هنوز آبستن نشده‌باشد ﴿**میانسال بینابین**﴾ در میان پیری و جوانی است. و آن گاوی است که یک یا دو شکم زاییده‌باشد ﴿**پس آنچه دستور یافته‌اید، انجام دهید**﴾ این تکرار فرمان به ذبح گاو، توبیخی برایشان دربرابر سرسختی و لجاجتشان بود. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «اگر آنان در همان آغاز، فرمان را انجام می‌دادند و هر گاوی را ذبح می‌کردند، این کار از آنان پذیرفته می‌شد، ولی بر خود سخت گرفتند و خدای عزّوجلّ هم بر آنان سخت گرفت».

قَالُواْ ٱدۡعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا لَوۡنُهَاۚ قَالَ إِنَّهُۥ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفۡرَآءُ فَاقِعٌ لَّوۡنُهَا تَسُرُّ ٱلنَّٰظِرِينَ ﴿٦٩﴾

﴿**گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما روشن کند که رنگش چگونه است؟**﴾ این سؤال آنان بیانگر بازگشتشان به سختگیری عادتی و همیشگی‌شان می‌باشد. خداوند بزرگ هم در پاسخ آنان نگفت که طرح این سؤال ضرورتی ندارد، بلکه شرط دیگری را بر آنان إلزام کرد، که برآوردن آن، دست‌یابی به گاوی با آن صفت را مشکل می‌ساخت، و این شرط جدید، مجازاتی برای آنان در برابر تعنّت و سختگیری‌شان بود، پس موسی علیه السلام: ﴿**گفت**﴾؛ خداوند بزرگ ﴿**می‌فرماید: آن ماده‌گاوی است زرد، یک‌دست و روشن**﴾ که در آن هیچ آمیزه‌ای از رنگ دیگری

نیست ﴿که رنگش بینندگان را شاد می‌کند﴾ و شگفت‌زده می‌سازد.

قَالُواْ ٱدْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّن لَّنَا مَا هِيَ إِنَّ ٱلْبَقَرَ تَشَٰبَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّآ إِن شَآءَ ٱللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴿۷۰﴾

امّا آنان باز هم از گمراهی‌شان دست برنداشته، بلکه به سختگیری ذاتی خویش برگشتند و ﴿گفتند: از پروردگارت بخواه تا بر ما روشن کند که آن چگونه گاوی است؟ زیرا چند و چون این ماده‌گاو بر ما مشتبه شده﴾ یعنی: چون گاوهای دارای رنگ زرد خالص فراوانند، لذا خود آن گاو معیّن بر ما پوشیده مانده و نمی‌دانیم کدامین گاو، مورد نظر پروردگار ماست؟ ﴿و ما ان‌شاءالله حتماً هدایت خواهیم شد﴾ درصورتی‌که برای ما در این باره توضیح بیشتری داده شود.

قَالَ إِنَّهُۥ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَّا ذَلُولٌ تُثِيرُ ٱلْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي ٱلْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَّا شِيَةَ فِيهَا قَالُواْ ٱلْـَٰٔنَ جِئْتَ بِٱلْحَقِّ فَذَبَحُوهَا وَمَا كَادُواْ يَفْعَلُونَ ﴿۷۱﴾

﴿گفت﴾ موسی علیه السلام ﴿وی﴾ یعنی: خداوند متعال ﴿می‌فرماید: درحقیقت آن ماده‌گاوی است که نه ذلول است﴾ ذَلُول: گاوی است که کار، آن را ضعیف و رنجور نگردانیده ﴿تا زمین را شیار کند﴾ برای کشت ﴿و نه کشتزار را آبیاری کند﴾ یعنی: از حیوانات آبکش نیز نیست که در کشیدن آب کشاورزی به‌کار گرفته شود ﴿تندرست﴾ بی‌عیب و ﴿یکرنگ است﴾ که جز زرد خالص، هیچ لکّه و رگه‌ای از

رنگ دیگری بر پوست آن نیست. **﴿گفتند: اینک سخن درست آوردی﴾** یعنی: هم‌اکنون اوصاف آن را برای ما به خوبی روشن ساختی و حقیقتی را برای ما بیان کردی که می‌باید دربرابر آن درنگ کرد. **﴿پس آن را سر بُریدند﴾**. نقل است که گاو موصوف به این صفات را برابر با پرکردن پوست آن از زر خالص به‌دست آوردند و با ذبح آن، فرمانی را اجرا کردند که در اصل آسان و گشاده بود، امّا آنان خود نحوۀ اجرای آن را بر خویشتن تنگ و مشکل ساختند. این سخنشان که: (اینک سخن درست آوردی) نیز درواقع از روی تعنّت و سرکشی بود زیرا موسی‌ﷺ از همان اوّل، فرمان الهی را برایشان روشن ساخته بود و سخن درست آورده بود. **﴿و نزدیک بود که این کار را نکنند﴾** به‌دلیل نیافتن گاوی با آن اوصاف، یا بالابودنِ بهای آن، یا از ترس رسوایی و افشاشدن قاتل، آن همه بهانه‌های بنی اسرائیلی را تراشیدند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره‌ﷺ از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «اگر بنی‌اسرائیل نمی‌گفتند: ما ان‌شاءالله حتماً راهیاب خواهیم شد؛ هرگز به یافتن آن گاو موفّق نمی‌شدند و اگر در همان آغاز کار، گاوی از گاوها را می‌گرفتند و ذبح می‌کردند، یقیناً از آنان پذیرفته می‌شد، ولی بر خود سخت گرفتند و خداوند ﷻ هم بر آنان سخت گرفت».

از این آیات دانسته می‌شود که: سخت‌گیری در دین و اصرار و پافشاری بر سؤال‌کردن بسیار در امور دینی، کار پسندیده‌ای نیست، چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت مسلم از سعد بن ابی وقاص‌ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِنَّ اَعْظَمَ الْمُسْلِمِيْنَ فِي‌الْمُسْلِمِيْنَ جُرْماً مَنْ سَأَلَ عَنْ شَيْءٍ لَمْ يُحَرَّمْ عَلَى الْمُسْلِمِيْنَ، فَحُرِّمَ عَلَيْهِمْ مِنْ اَجْلِ مَسْأَلَتِه ✿ همانا بزرگترین مسلمانان از نظر جُرم بر مسلمانان، کسی است که از چیزی سؤال کند که آن چیز بر مسلمانان حرام نگردیده، ولی به سبب سؤال وی، بر آنان حرام شده است».

وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَءْتُمْ فِيهَا ۖ وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنتُمْ

تَكْتُمُونَ ﴿٧٢﴾

﴿و به‌یاد آرید﴾ ای یهودیان! ﴿که چون شخصی را کشتید و دربارۀ او به ستیزه﴾ و کشمکش با یک‌دیگر ﴿پرداختید﴾ به گونه‌ای که هریک از شما جنایت را از خود دفع و به دیگری نسبت می‌داد، که قاتل اوست نه من ﴿و خداوند آشکارکنندۀ چیزی است که پنهان می‌ساختید﴾ در میان خود از قضیۀ آن قتل ناحق.

فَقُلْنَا ٱضْرِبُوهُ بِبَعْضِهَا ۚ كَذَٰلِكَ يُحْيِ ٱللَّهُ ٱلْمَوْتَىٰ وَيُرِيكُمْ ءَايَٰتِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٧٣﴾

﴿پس گفتیم: بخشی از بدن گاو را به آن﴾ مقتول ﴿بزنید﴾ و زدند، آن‌گاه خداوند ﷻ او را زنده ساخت و او قاتل خود را معرّفی کرد ﴿خداوند این‌چنین﴾ یعنی: با زنده کردنی این‌چنین ﴿مردگان را زنده می‌کند﴾. در **حدیث‌شریف** آمده‌است که ابورزین عقیلی ؓ از رسول خدا ﷺ پرسید: خداوند ﷻ مردگان را چگونه زنده می‌کند؟ فرمودند: «أَمَا مَرَرْتَ بِوادٍ مُمَحَّلٍ ثُمَّ مَرَرْتَ بِهِ خُضْراً ✿ آیا تاکنون به وادیی خشک و بی‌علف نرفته‌ای که بار دیگر آن را در وقت سبزه‌زاربودنش دیده‌باشی؟» گفت: چرا، رفته‌ام! فرمودند: «كَذٰلِكَ يُحْيِي اللهُ الْمَوْتٰى ✿ خداوند مردگان را این‌چنین زنده می‌کند». ﴿و﴾ خداوند ﷻ این‌چنین ﴿معجزات خویش را﴾ یعنی: نشانه‌ها و دلایل دالّ بر کمال قدرت خویش را ﴿به شما می‌نمایاند تا بیندیشید﴾.

خداوند بزرگ در پنج جا از سورۀ «بقره» دربارۀ زنده ساختن مردگان و مطلق‌بودن قدرت خویش در این باره، سخن گفته است:

۱ ــ در این داستان.

۲ ـ در زنده ساختن نمایندگان بنی‌اسرائیل که با موسی علیه السلام به کوه طور رفتند ـ که داستانشان گذشت.
۳ ـ در داستان کسانی که از بیم مرگ از دیارشان بیرون رفتند، در حالی که هزاران تن بودند.
۴ ـ در داستان عُزیر نبی علیه السلام.
۵ ـ در داستان ابراهیم علیه السلام.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَهِيَ كَٱلْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً ۚ وَإِنَّ مِنَ ٱلْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ ٱلْأَنْهَٰرُ ۚ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ ٱلْمَآءُ ۚ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ ٱللَّهِ ۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٧٤﴾

﴿**سپس بعد از این واقعه**﴾ یعنی: بعد از زنده‌ساختن مقتول ﴿**دلهایتان سخت گردید**﴾ یعنی: دلهایتان از انابت و باورمندی و تسلیم در برابر معجزات الهی خالی شد، با وجود آن که شما زنده‌ساختن مقتول و سخن‌گفتن وی در معرّفی قاتل خویش را مشاهده کردید، امری که ایجاب می‌کرد تا شما موضعی خلاف این داشته باشید، امّا بر عکس آنچه باید می‌بود، دلهایتان سخت شد ﴿**همانند سنگ یا سخت‌تر از آن**﴾ یعنی: دلهای برخی از شما در سختی مانند سنگ و دلهای برخی دیگر سخت‌تر از سنگ است ﴿**چراکه بعضی از سنگها هستند که از آنها جویباران می‌شکافد**﴾ و آن جویباران، زمین را زنده گردانیده و گیاهان و درختان را می‌رویاند ﴿**و پاره‌ای از آنها می‌شکافد و آب از آنها بیرون می‌آید**﴾ و چشمه‌سارانی

سودمند از آنها سرازیر می‌شود ﴿**و برخی از آنها از بیم خدا فرو می‌ریزد**﴾ از سر کوه‌ها و صخرها. پس ای گمراهان بنی‌آدم! این سنگها با وجود همه صلابت خود، از دلهای شما نرم‌تر است.

امام رازی می‌گوید: «نیازی به این تأویل وجود ندارد که خشوع و فروتنی در سنگ را از باب مجاز بدانیم، بلکه باید گفت که خدای متعال این صفت را حقیقةً در سنگ می‌آفریند، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در وصف کوه احد فرمودند: هٰذا جَبَلٌ يُحِبُّنا وَنُحِبُّهُ ✿ این کوهی است که ما را دوست دارد و ما هم آن را دوست داریم». همچنان **حدیث‌شریف** ناله کردن ستون مسجدالنّبی ﷺ (حنّانه) از فراق رسول خدا ﷺ که بعد از نصب منبر، از کنار آن عبور کرده و به منبر بر نشستند؛ حدیثی است متواتر. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «من سنگی را که قبل از بعثتم در مکّه بر من سلام می‌گفت، هم‌اکنون می‌شناسم». ﴿**و خدا از آنچه می‌کنید، غافل نیست**﴾ بلکه تا زمانی معیّن مهلتتان می‌دهد، آن‌گاه شما را فرو خواهد گرفت. در **حدیث‌شریف** شریف آمده است: «لاتُكْثِرُوالْكَلامَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللهِ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْكَلامِ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللهِ قَسْوَةُ الْقَلْبِ، وَ إِنَّ اَبْعَدَ النّاسِ مِنَ اللهِ الْقَلْبُ الْقاسِيْ ✿ به غیر ذکر خدا ﷻ سخن بسیار نگویید زیرا سخن‌گفتن بسیار به غیر ذکر خدا ﷻ، قساوت قلب است و قطعاً شخص سنگدل، دورترین مردم از خدا ﷻ می‌باشد».

۞ أَفَتَطۡمَعُونَ أَن يُؤۡمِنُواْ لَكُمۡ وَقَدۡ كَانَ فَرِيقٞ مِّنۡهُمۡ يَسۡمَعُونَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُۥ مِنۢ بَعۡدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ﴿٧٥﴾

﴿**آیا طمع دارید**﴾ ای مؤمنان! ﴿**که یهودیان به شما ایمان بیاورند؟**﴾ یعنی: شما را تصدیق کرده و به دعوت شما لبّیک بگویند؟ ﴿**با آن‌که گروهی از آنان کلام خدا**﴾ یعنی: تورات ﴿**را می‌شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش**﴾ و دریافتن آیات و احکامش ﴿**تحریف می‌کردند**﴾ و از جملهٔ تحریف‌های آنها افزودن الفاظی در تورات، یا کاستن از آن، یا تبدیل‌کردن چیزی از آن به غیر آن، یا حلال نمودن حرام آن به این منظور بود که احکام آن با خواهشها و هوسهایشان مطابق گردد. و نیز از آن جمله بود: تغییر دادن اوصاف رسول خدا ﷺ در تورات و از آن جمله بود: ساقط کردن حدود الهی از اشراف خویش. ﴿**و خودشان هم می‌دانستند**﴾ یعنی: با آن‌که می‌دانستند که آنچه می‌کنند، تحریفی است که با دستور خدا ﷻ در تبلیغ احکامش به همان کیفیّت حقیقی آن، مخالف است، ولی بازهم مرتکب این عمل می‌شدند؛ پس چگونه در حال و وضعی این‌چنین، به مسلمان شدنشان طمع می‌ورزید؟

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما و مقاتل در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گویند: «این آیه دربارهٔ هفتاد تن یهودیانی نازل شد که موسی علیه السلام آنان را برگزید تا با خود به کوه طور ببرد و چون با وی بدانجا رفتند، کلام خدا ﷻ را در حال امر و نهیش خطاب به موسی علیه السلام شنیدند، امّا هنگامی‌که به میان قوم خویش برگشتند، دو گروه شدند: گروهی حقیقت را چنان‌که بود، به راستی باز گفتند و گروهی دیگر آن را تحریف کردند و گفتند: شنیدهٔ ما این است که خداوند ﷻ می‌گفت: اگر توانستید، این کارها را انجام دهید ولی اگر نتوانستید، باکی نیست، آنها را انجام ندهید». امّا بیشتر مفسّران برآنند که آیهٔ کریمه دربارهٔ یهودیانی نازل شد که آیهٔ رجم و اوصاف حضرت محمّد ﷺ در تورات را تغییر دادند.

وَإِذَا لَقُوا۟ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ قَالُوٓا۟ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَىٰ

بَعْضٍ قَالُوٓاْ أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ ٱللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَآجُّوكُم بِهِۦ عِندَ رَبِّكُمْۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٧٦﴾

﴿و چون﴾ منافقان یهود ﴿با مؤمنان روبرو شوند، می‌گویند: ما ایمان آورده‌ایم. و وقتی با همدیگر خلوت می‌کنند﴾ یعنی: چون این یهودیان نفاق پیشه با منافقانشان خلوت می‌کنند، ﴿می‌گویند﴾ به آنها با لحنی عتاب آمیز ﴿آیا آنچه خدا بر شما گشوده‌است، با آنان درمیان می‌گذارید؟﴾ یعنی: آیا در مورد عذابی که خداوند ﷻ بر شما حکم کرده، با مؤمنان سخن می‌گویید ﴿تا در پیشگاه خداوند با آن بر شما حجّت آورند؟﴾ محاجّه: ابراز حجّت است. یعنی: مسلمانان را از عذابی که خداوند ﷻ بر شما حکم کرده، آگاه نسازید که این خود حجّتی برایشان علیه شما می‌شود. امّا ابن‌کثیر در معنای آن می‌گوید: «آیا به این امر که محمّد پیامبر خداست، اقرار می‌کنید با آن که خود می‌دانید که در تورات بر پیروی از وی از شما پیمان گرفته شده است؟ این موضوع را انکار کنید و به آن اعتراف ننمایید» ﴿مگر نمی‌اندیشید؟﴾ که از این سخنان شما چه زیان‌هایی پدید می‌آید؟ آری! وضعیّت این گونه بود که گروهی از یهودیان مسلمان شده، سپس نفاق پیشه کردند و همینان بودند که سبب نزول مجازات الهی بر نیاکان خود را به مؤمنان عرب بازگو می‌کردند.

مجاهد در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: رسول خدا ﷺ در روز حمله به یهود بنی‌قریظه، درکنار قلعه‌هایشان ایستادند و خطاب به آنان گفتند: «ای برادران بوزینه‌ها! ای برادران خوکها! و ای پرستشگران طاغوت!» یهودیان که این اوصاف خود را از زبان رسول خدا ﷺ شنیدند، به یک‌دیگر گفتند: چه کسی اوصافمان را به محمّد ﷺ خبر داده است، این خبرها جز از میان خود ما به بیرون درز نکرده است! آیا آنچه را خداوند ﷻ بر شما از عذاب حکم کرده، با مؤمنان در میان

می‌گذارید تا حجّتی علیه خودتان گردد؟ همان بود که آیهٔ کریمه نازل شد.

أَ وَلَا يَعْلَمُونَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٧﴾

﴿**آیا نمی‌دانند که خداوند آنچه را پوشیده می‌دارند**﴾ از کفر خویش به محمّد ﷺ و تکذیب وی در هنگامی که با همدیگر خلوت می‌کنند ﴿**و آنچه را آشکار می‌کنند**﴾ از کار و سخنان خود در هنگام ملاقات با مؤمنان ﴿**می‌داند؟**﴾.

وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ ٱلْكِتَـٰبَ إِلَّآ أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٧٨﴾

﴿**و بعضی از آنان اُمّی‌هایی هستند**﴾ یعنی: از یهودیان گروه بی‌سوادی هستند که نوشتن و خواندن را نمی‌دانند، به همین جهت است ﴿**که کتاب آسمانی را جز آرزوهای باطلی نمی‌دانند**﴾ مانند این آرزوی خام و دروغین که آنان به‌سبب اعمال شایستهٔ ادّعایی خود، یا بدان سبب که ـ به باور خویش ـ پیشینیان صالحی داشتند، آمرزیده می‌شوند. بعضی گفته‌اند: «اَمَانِيَّ» به معنی خواندن است، یعنی: آنان جز لق‌لق‌زبان و خواندن طوطی‌وارِ بدون فهم، چیز دیگری از تورات نمی‌دانند ﴿**و فقط پندار می‌بافند**﴾ یعنی: این‌گونه باورهای کاذب، فقط بر گمان و پنداری متّکی است که آن را به تقلید دریافته‌اند و همین عامل است که به آنان اجازه نمی‌دهد تا چشمانشان به سوی حقایق باز شود. ابن‌جریر طبری می‌گوید: «اعراب کسانی از مردان را که خواندن و نوشتن نمی‌دانستند، از نظر جهل و نادانی به مادرانشان نسبت می‌دادند و از این‌روی به آنان امّی می‌گفتند».

این آیهٔ کریمه، دلیل بطلان تقلید در عقاید و اصول احکام است، چنان‌که

سلف صالح در صدر اسلام و در سه قرن اوّلیّه، بر بطلان تقلید در عقیده اجماع داشته‌اند. آری! در آن عصر، مردم بی‌دانش، عقیدهٔ خویش را همراه با دلیل و برهان آن از علما دریافت نموده و کورکورانه از ایشان تقلید نمی‌کردند.

فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ ٱلْكِتَٰبَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا مِنْ عِندِ ٱللَّهِ لِيَشْتَرُوا۟ بِهِۦ ثَمَنًا قَلِيلًا ۖ فَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا يَكْسِبُونَ ﴿٧٩﴾

﴿پس وای﴾ یعنی: هلاکت و نیستی ﴿بر کسانی باد که کتاب را﴾ مطابق آنچه که هواهای نفسانی‌شان به آنان القا می‌کند ﴿با دستهای خود می‌نویسند﴾ با آن که نیک می‌دانند که این کتاب، دست نوشته و دست‌ساز خودِ آنهاست ﴿**سپس می‌گویند: این از جانب خداست تا بدان بهای ناچیزی به‌دست آرند**﴾ یعنی: این نویسندگان، فقط به تحریف و تبدیل کتاب الهی اکتفا نکرده بلکه پا را از این حدّ هم فراتر می‌گذارند و در محافل و مجالسشان چنین ندا در می‌دهند که: «این از جانب خداست!!» تا با این جنایت بزرگ خویش، بهای ناچیز و بی‌ارزشی را به‌دست آورند ﴿**پس وای بر آنان از آنچه به دست خویش نوشته‌اند**﴾ از بر ساخته‌های دروغین به‌نام خدای سبحان ﴿**و وای بر آنان از آنچه به دست می‌آورند**﴾ از رشوت، در برابر فروش احکام دینی و تحریف حقایق.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته اند: «این آیهٔ کریمه دربارهٔ اهل کتاب نازل شد». عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «این آیه دربارهٔ یهودیانی نازل شد که اوصاف و شمایل پیامبراکرم ﷺ را در تورات تغییر دادند». شمایل رسول اکرم ﷺ در تورات چنین توصیف شده بود: «پیامبر خاتم چشمانی سیاه دارد، چهار شانه

است ، موهای مجعّد و صورتی زیبا دارد » ، امّا یهودیان از سر حسد و تجاوز ، این اوصاف را تغییر داده و گفتند : « اوصاف وی در تورات چنین است که : قدی بلند ، چشمانی آبی و موهای افتاده دارد » .

وَقَالُواْ لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامًا مَّعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِندَ ٱللَّهِ عَهْدًا فَلَن يُخْلِفَ ٱللَّهُ عَهْدَهُۥٓ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٠﴾

﴿ وگفتند: هرگز آتش دوزخ جز روزهایی چند، به ما نمی‌رسد ﴾.

ابن عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید : « یهودیان می‌گفتند : عمر دنیا هفت‌هزار سال است و ما دربرابر هر یک‌هزار سال از ایّام دنیا ، فقط یک روز در دوزخ عذاب می‌شویم ، پس عذاب ما فقط هفت روز است و سپس قطع می‌شود » . در روایت دیگری آمده است که آنها می‌گفتند : « ما فقط به‌مدّت چهل شبی که گوساله را پرستیده‌ایم ، عذاب می‌شویم » . **﴿ بگو: مگر ﴾** در این باره **﴿ پیمانی از خدا گرفته‌اید؟ که خدا پیمان خود را هرگز خلاف نخواهد کرد ﴾** امّا هرگز چنین نیست و شما هیچ پیمانی در این باره از خداوند جل جلاله ندارید، از این جهت در جملهٔ بعدی حرف «أَمْ» که به معنای «بَلْ» است ، به کار رفت: **﴿ بلکه ﴾** حقیقت قضیه این است که **﴿ آنچه را نمی‌دانید به دروغ به خدا نسبت می‌دهید؟ ﴾**.

بَلَىٰ مَن كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَٰطَتْ بِهِۦ خَطِيٓـَٔتُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٨١﴾

﴿**چنین نیست**﴾ که شما آرزو و خیال‌پردازی می‌کنید، بلکه ﴿**هرکه کار بد کرد**﴾ چون شرک و گناه کبیره و از آن توبه نکرد ﴿**و گناهان وی او را فراگرفت**﴾ یعنی: کسی که همانند اعمال شما عمل کرد و به‌مانند کفر شما کفرورزید تا بدانجا که کفر وی بر حسناتش احاطه نمود و هیچ حسنه‌ای برایش باقی نماند ﴿**پس چنین کسانی اهل آتشند و در آن جاودانه می‌مانند**﴾ که سبب جاودانگی‌شان در دوزخ، شرک آوردن به خداوند متعال است. در **حدیث شریف** به روایت عبدالله بن مسعود ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اِیّاکُمْ وَ مُحَقَّرَاتُ الذُّنُوْبِ، فَاِنَّهُنَّ یَجْتَمِعْنَ عَلَی الرَّجُلِ حَتّٰی یُهْلِکْنَهُ ✿ هان! از گناهان اندک و کوچک شمرده شده برحذر باشید زیرا این گناهان بر شخص جمع می‌شوند تا سرانجام او را نابود می‌کنند».

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أُوْلَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٨٢﴾

﴿**و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند**﴾ یعنی: کسانی که ایمان آورده‌اند به آنچه که شما یهودیان به آن کفر ورزیده‌اید و عمل کرده‌اند به آنچه شما آن را ترک کرده‌اید از دستورات دین خدا ﷻ؛ ﴿**آنان اهل بهشتند و در آن جاودانه می‌مانند**﴾ نه فنا می‌شوند و نه از بهشت خارج می‌گردند.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَٰقَ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا ٱللَّهَ وَبِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِى ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْيَتَٰمَىٰ وَٱلْمَسَٰكِينِ

وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنكُمْ وَأَنتُم مُّعْرِضُونَ ﴿٨٣﴾

﴿و به‌یاد آر﴾ ای پیامبر ﷺ! ﴿که چون از بنی‌اسرائیل میثاق گرفتیم﴾ مراد از میثاق؛ همان پیمانی است که خداوند ﷻ در حیاتشان بر زبان پیامبران خویش از آنان گرفت. با علم به این که عهد بر دو نوع است: عهد خلقت و فطرت که معروف به «عهد آلست» است و عهد نبوّت و رسالت، که در اینجا مراد همین عهد دوم است.

مضمون آن عهد این بود: ﴿که جز خداوند را نپرستید﴾ و به توحید وی در عبادت پایبند باشید. و این حقّ خداوند تبارك و تعالی است که برترین و بزرگترین حقوق است. بعد از آن مؤکّدترین و برترین حق؛ حقّ والدین است، از این جهت فرمود: ﴿و به پدر و مادر احسان کنید﴾ احسان و نیکی به پدر و مادر عبارت است از: رفتار و معاشرت با آنان به شیوهٔ پسندیده، فروتنی در برابر آنان و بجا آوردن امرشان در غیر نافرمانی و معصیت خدا ﷻ. در **حدیث شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: از رسول خدا ﷺ پرسیدم: کدامین عمل بهتر است؟ فرمودند: «نمازگزاردن در وقت آن». گفتم: بعد از آن کدامین عمل؟ فرمودند: «نیکی با والدین». گفتم: بعد از آن؟ فرمودند: «جهاد در راه خدا ﷻ». ﴿و﴾ نیکی کنید ﴿به خویشاوندان﴾ یعنی: نزدیکان و وابستگان. نیکی به آنان؛ نگه‌داشت صله و پیوند رَحِم با آنان و رفع نیازمندیهایشان به اندازهٔ توان است ﴿و﴾ نیکی کنید ﴿به یتیمان﴾ یتیم در میان انسانها: کسی است که پدرش را ازدست داده‌باشد و در میان حیوانات: حیوانی است که مادرش را ازدست داده‌باشد. ﴿و﴾ نیکی کنید ﴿به مساکین﴾ مِسْکِیْن: کسی است که فقر و نیازمندی او را خوار و زمین‌گیر کرده است. بیشتر اهل لغت و بسیاری از فقها بر آنند که

مسکین از فقیر بی‌چیزتر است. امّا از امام شافعی‌ﷺ روایت شده است که فرمود: فقیر از مسکین بی‌چیزتر و پریشان‌حالتر است **﴿و با مردم به زبان خوش سخن بگویید﴾** و هرآنچه که شرعاً سخن نیک شمرده شود، شامل این امر قرار می‌گیرد، از آن جمله امر به معروف و نهی از منکر.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابوذرﷺ از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «لاتُحَقِّرَنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ شَیْئًا وَاِنْ لَمْ تَجِدْ فَالْقِ اَخاكَ بِوَجْهٍ مُنْطَلِقٍ ✿ هیچ امر پسندیده‌ای را حقیر نشمار و اگر چیز دیگری نیافتی، با برادر مسلمانت با چهره‌ای گشاده روبرو شو». **﴿و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید﴾** ابن‌عطیّه می‌گوید: «ادای زکات یهودیان چنین بود که مال زکات را در میان می‌نهادند و آنچه که پذیرفته می‌شد، آتشی از آسمان برآن نازل می‌گشت و بر آنچه که پذیرفته نمی‌شد، آتش نازل نمی‌گشت». امّا صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «دربارهٔ نوع و چگونگی نماز و زکات اهل کتاب، روایت صحیحی در دست نیست». **﴿پس به حالت اعراض روی برتافتید﴾** از این عهد و میثاق و به آن عمل نکردید **﴿جز اندکی از شما﴾** که عبدالله‌بن سلام و یارانش از آن جمله بودند و به رسول خدا ﷺ ایمان آوردند.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَٰقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَآءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنفُسَكُم مِّن دِيَٰرِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿٨٤﴾

آن‌گاه خداوند متعال در مقام انکار بر یهودیانی که در زمان حضرت محمّد ﷺ در مدینه به‌سر می‌بردند و در جنگهای اوس و خزرج با هم‌پیمانان خود شرکت جسته و چه‌بسا خون یک‌دیگر را می‌ریختند، می‌فرماید: **﴿و به‌یاد آرید که چون از شما پیمان محکم گرفتیم که خون همدیگر را نریزید﴾** یعنی: برخی از شما برخی دیگر را نکشید **﴿و یک‌دیگر را از خانه و کاشانه‌تان بیرون نکنید، سپس اقرار کردید و خود**

گواهید ﴾ یعنی: شما خود گواهید که به این پیمان اقرار و اعتراف کرده‌اید. آری! خدای سبحان در تورات از بنی‌اسرائیل پیمان گرفته بود که همدیگر را نکشند، برده نسازند و تبعید نکنند.

ثُمَّ أَنتُمْ هَٰٓؤُلَآءِ تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِّنكُم مِّن دِيَٰرِهِمْ تَظَٰهَرُونَ عَلَيْهِم بِٱلْإِثْمِ وَٱلْعُدْوَٰنِ وَإِن يَأْتُوكُمْ أُسَٰرَىٰ تُفَٰدُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ ۚ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ ٱلْكِتَٰبِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ ۚ فَمَا جَزَآءُ مَن يَفْعَلُ ذَٰلِكَ مِنكُمْ إِلَّا خِزْىٌ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۖ وَيَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰٓ أَشَدِّ ٱلْعَذَابِ ۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٨٥﴾

﴿**ولی باز همین شما هستید** ﴾ یعنی: شما یهودیان معاصر عهد پیامبر ﷺ هستید ﴿**که** ﴾ در مخالفت با پیمانی که از شما در تورات گرفته شده ﴿ **یکدیگر را می‌کشید و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون می‌رانید و به گناه و تجاوز** ﴾ یعنی: بی‌هیچ سبب و دلیل درستی که این کار شما را توجیه کند؛ ﴿**برضدّ آنان باهم همدست می‌شوید، و** ﴾ امّا ﴿**اگر کسانی از شما اسیر گردند** ﴾ و نزد شما آمده خواهان پرداخت فدیهٔ آزادی خویش گردند، شما مطابق حکم تورات: ﴿**به دادن فدیه، آنان را آزاد می‌کنید، با آن‌که** ﴾ نه‌تنها کشتن، بلکه ﴿**بیرون‌کردنشان بر شما حرام شده‌است، آیا شما به پاره‌ای از کتاب** ﴾ تورات ﴿**ایمان می‌آورید و به پاره‌ای دیگر کفر می‌ورزید؟** ﴾.

این آیهٔ کریمه به وضعیّت دو قبیلهٔ اوس و خزرج ـ پیش از آن که مسلمان شوند ـ اشاره دارد زیرا قبل از اسلام، یهودیان بنی‌قینقاع با خزرج و یهودیان بنی‌نضیر و بنی‌قریظه با اوس، همدست و هم‌پیمان بودند و هرگاه میان اوس و خزرج جنگی درمی‌گرفت، هر یک از آن دو گروه، هم‌پیمانانشان را علیه برادران یهودی خویش یاری داده و در نتیجه، یهودی، یهودی دیگر را در گیرودار جنگ اوس و خزرج می‌کشت و آواره می‌کرد ولی بعد از آن که آتش جنگ فروکش می‌کرد، باز آنها اسیران خود را براساس حکم تورات بازخرید می‌کردند، درحالی‌که طبق بیان آیات سورهٔ «حشر»، خداوند ﷻ از بنی‌اسرائیل در تورات پیمان گرفته بود که:

۱ ـ از کشتن همدیگر بپرهیزند.
۲ ـ همدیگر را به ستم آواره نکنند.
۳ ـ در ظلم و تجاوز همدست و همسو نشوند.
۴ ـ اسیران خود را بازخرید و آزاد کنند.

امّا بنی‌اسرائیل از این چهار حکم، تنهابه بند چهارم عمل کردند و بس.

﴿**پس جزای هر کس از شما که چنین کند، جز خواری در زندگی دنیا**﴾ به‌وسیلهٔ عذاب خفّت‌بار الهی ﴿**چیزی نیست و روز رستاخیز به سخت‌ترین عذابها دچار شوند**﴾ به‌سزای این که آیات الهی را به بازی گرفته اند ﴿**و خداوند از آنچه می‌کنید، غافل نیست**﴾ بلکه شما را در برابر گناهانتان مجازات می‌کند.

باید دانست که شریعت مقدّس ما بر حکم فدیه‌دادن اسیران تأکید نموده است، از این رو، دادن فدیهٔ اسیران جنگی از بیت‌المال واجب است. علمای مالکی و غیر آنان می‌گویند: «فدیه‌دادن اسیران واجب است، هرچند در بیت‌المال یک درهم باقی نماند و علمای اسلام بر این حکم اجماع دارند. و اگر در بیت‌المال پولی موجود نبود، پرداختن فدیهٔ اسیران بر عامّهٔ مسلمانان فرض کفایه است».

أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱشۡتَرَوُاْ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا بِٱلۡأٓخِرَةِۖ فَلَا يُخَفَّفُ عَنۡهُمُ ٱلۡعَذَابُ وَلَا هُمۡ يُنصَرُونَ ﴿۸۶﴾

﴿**همین کسانند که زندگانی دنیا را به بهای آخرت خریدند**﴾ یعنی: کمِ دنیا را بر بیشِ آخرت ترجیح دادند ﴿**پس نه عذابشان کاسته می‌شود و نه آنان کمک و یاری می‌شوند**﴾ لذا پشتیبانی ندارند که از عذاب جاودان دوزخ نجاتشان دهد.

وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡكِتَـٰبَ وَقَفَّيۡنَا مِنۢ بَعۡدِهِۦ بِٱلرُّسُلِۖ وَءَاتَيۡنَا عِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ٱلۡبَيِّنَـٰتِ وَأَيَّدۡنَـٰهُ بِرُوحِ ٱلۡقُدُسِۗ أَفَكُلَّمَا جَآءَكُمۡ رَسُولُۢ بِمَا لَا تَهۡوَىٰٓ أَنفُسُكُمُ ٱسۡتَكۡبَرۡتُمۡ فَفَرِيقًا كَذَّبۡتُمۡ وَفَرِيقًا تَقۡتُلُونَ ﴿۸۷﴾

سپس، خداوند متعال بنی‌اسرائیل را به عناد و مخالفت و استکبار علیه انبیا علیهم‌السلام و پیروی از هوا و هوس‌های بیجا وصف نموده می‌فرماید: ﴿**و همانا به موسی کتاب**﴾ تورات ﴿**را دادیم و پس از او پیامبرانی را پشت سرهم فرستادیم**﴾ ایشان انبیای بنی‌اسرائیل بودند که بعد از موسی علیه‌السلام به نبوّت مبعوث شده و به شریعت وی عمل می‌کردند. مراد این است که این پیامبران علیهم‌السلام را پیرو موسی علیه‌السلام گردانیدیم ﴿**و به عیسی پسر مریم بیّنات بخشیدیم**﴾ مراد از بیّنات: معجزات آشکاری است که خداوند متعال در سوره‌های «آل عمران» و «مائده» از آنها یاد کرده و آنها را به دست عیسی علیه‌السلام آشکار ساخت؛ چون زنده کردن مردگان، آفریدن شکل پرنده

از گِل و دمیدن در آن و سپس تبدیل‌شدن آن به پرندۀ جاندار، بخشیدن بهبودی به نابینای مادرزاد و بیماران مبتلا به برص و جزام، خبردادن به مردم از بسیاری امور غیبی، فرودآوردن «مائده» برای آنان از آسمان و نزول انجیل بر وی. عیسی‌ﷺ را به زبان سریانی «یسوع» می‌نامند که به معنای سیّد یا مبارک است و «مریم» به زبان عبری به معنای خدمتکار است زیرا مادرش او را برای خدمت بیت‌المقدِس نذر کرده بود ﴿و او را با روح‌القدس تأیید کردیم﴾ یعنی: عیسی‌ﷺ را با روح مقدّس که جبرئیل‌ﷺ است، تأیید و تقویت نمودیم. گفتنی است؛ احادیثی نیز بر صحّت این رأی که «روح‌القدس» جبرئیل امین است، روایت شده؛ از آن جمله: **حدیث‌شریف** زیر به روایت عایشه رضی‌الله‌عنها از رسول‌خدا ﷺ است که آن حضرت ﷺ برای حسّان شاعر خویش منبری در مسجد نهادند و او بر آن منبر می‌ایستاد و از رسول خدا ﷺ دفاع می‌کرد، پس ایشان در حقّ وی چنین دعا کردند: «اَللّٰهُمَّ اَیِّدْ حَسَّانَ بِرُوْحِ الْقُدُسِ کَمَا نَافَحَ عَنْ نَبِیِّكَ ۞ خدایا! حسّان را به روح‌القدس تأیید و یاری کن، همان طوری که او از پیامبرت دفاع کرد». و چنان‌که در آیۀ (١٩٥) از سورۀ «شعراء» آمده است، به جبرئیل‌ﷺ «روح‌الأمین» نیز گفته می‌شود. بعضی گفته‌اند: مراد از «روح‌القدس»، روح دمیده شده در عیسی‌ﷺ است که خداوند ﷻ او را با آن روح نیرومند تأیید کرد ﴿پس چرا هرگاه که پیامبری احکامی برخلاف میل شما﴾ یعنی: برخلاف هواهای نفسی شما ﴿برایتان آورد، استکبار کردید؟﴾ و به منظور تحقیر پیامبران ﷺ و دور پنداشتن رسالت ایشان، از پذیرش آن سرباز زدید ﴿پس گروهی را دروغگو خواندید﴾ چون عیسی و محمّد علیهماالسّلام را ﴿وگروهی را می‌کشید؟﴾ مراد، بیان حال گذشته است؛ یعنی: گروهی را کشتید، چون یحیی و زکریّا علیهماالسّلام را. امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند ﷻ از کشتن انبیا توسّط یهود به صیغۀ ماضی تعبیر نکرد زیرا مراد حق تعالی این است که یهودیان عصر رسالت نیز در صدد کشتن پیامبر اسلام هستند، چنانچه آنان به وسیلۀ زهر و جادو در پی قتل آن حضرت ﷺ

بر آمدند. شاهد این مدّعا **حدیث‌شریف** رسول خدا ﷺ در بیماری وفاتشان است که گفتند: مٰا زالَتْ اَکْلَةَ خَیْبَرْ تَعٰادُّنِیْ فَهٰذَا اَوٰانَ اِنْقِطٰاعَ اَبْهَرِیْ ❁ پیوسته و هنوز هم، آن خوردن خیبر (از گوسفند آلوده به زهر) مرا آزار می‌دهد، پس این زمان؛ زمان قطع‌شدن ورید گردن من است».

وَقَالُواْ قُلُوبُنَا غُلْفُۢ بَل لَّعَنَهُمُ ٱللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ 

﴿و﴾ یهودیان ﴿**گفتند: دلهای ما غُلف است**﴾ غُلف: جمع اغلف، عبارت از چیزی است که روی آن پوششی قرار دارد. یعنی: کلام تو به دلهایمان نمی‌رسد. این سخن را گفتند تا چنین وانمود کنند که دعوت پیامبر ﷺ را نمی‌فهمند و لذا پیامبر ﷺ را از ایمان‌آوردن خود مأیوس کنند تا دیگر دست از دعوتشان بردارد ﴿**چنین نیست، بلکه خداوند به سزای کفرشان لعنتشان کرده‌است**﴾ یعنی: آنچه از پندار عدم فهم پیام پیامبر عنوان می‌کنند، درست نیست، بلکه خداوند ﷻ به‌سبب عدم گرویدنشان به سوی ایمان، آنان را از رحمت خویش دور نموده و در حقیقت، سبب کفرشان همین است. لَعْن: طرد و دورساختن است. بَلْ: برای إضراب یعنی انتقال از یک کلام به کلام دیگری به هدف نفی آن است. ﴿**از این رو، اندکی ایمان می‌آورند**﴾ آری! ایمان یهود که خداوند متعال از عناد و ناکسی و سرسختی و شدّت لجبازی و دوریشان از اجابت گفتن به پیامبران ﷺ، به ما داستانها بیان کرده، جدّاً اندک است زیرا آنان به بخشی از کتاب تورات ایمان آورده و عمل به بخشی دیگر را ترک کرده یا آن را تحریف نموده‌اند، پس حقّاً که این وصف شایستهٔ شأن آنان است. یا معنای: (فَقَلِیْلاً مَّا یُؤْمِنُوْن) این است: آنان اصلاً ایمان نمی‌آورند، چنان‌که اعراب می‌گویند: «قَلَّمٰا رَاَیْتُ مِثْلَ هٰذا قَطُّ»

یعنی: هرگز مانند این ندیدم.

وَلَمَّا جَآءَهُمْ كِتَٰبٌ مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا۟ مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ فَلَمَّا جَآءَهُم مَّا عَرَفُوا۟ كَفَرُوا۟ بِهِۦ ۚ فَلَعْنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٨٩﴾

﴿**و هنگامی که برای آنان**﴾ یعنی: برای یهودیان ﴿**کتابی**﴾ چون قرآن ﴿**از جانب خداوند آمد که مؤیّد آن چیزی است که نزدشان است**﴾ یعنی: قرآن مؤیّد تورات و انجیل است زیرا قرآن از آنچه در کتابهایشان است خبر می‌دهد و تأیید کنندهٔ آنهاست نه مخالف با آنها، ﴿**با آن‌که پیش از آن در برابر کافران پیروزی می‌جستند**﴾ با بعثت پیامبر آخرالزّمان و از خداوند ﷻ بر دشمنان خود به حقّ نبیّ مبعوث در آخرالزّمان، طلب نصرت می‌کردند همان نبیّی که اوصافش را در تورات می‌یافتند، ﴿**ولی همین که آنچه را می‌شناختند**﴾یعنی: پیامبر خاتم ﷺ ﴿**به نزدشان آمد، انکارش کردند**﴾.

ابن‌اسحاق از چند تن از بزرگان انصار در بارهٔ **سبب‌نزول** این آیه روایت کرده است که فرمودند: «هیچ طایفه‌ای از اعراب در مورد بعثت رسول خدا ﷺ چون طایفهٔ ما آگاهی نداشتند زیرا یهودیان در جوار ما در مدینه زندگی می‌کردند و آنان اهل کتاب بودند و ما بت‌پرست، و چون از سوی ما به آنان بدی و آزاری می‌رسید، می‌گفتند: قطعاً در این روزگار نزدیک پیامبری برانگیخته می‌شود و زمان بعثتش نزدیک است، در آن هنگام ما از او پیروی کرده و همراه با او، شما را چون کشتار عاد و ارم، یک‌سره می‌کُشیم و از میان برمی‌داریم! امّا چون رسول خدا ﷺ به رسالت مبعوث شدند، ما (انصار) از ایشان پیروی کردیم، ولی

آنان (یهود) به آن حضرت ﷺ کفر ورزیدند » . ﴿پس لعنت خدا بر کافران﴾ یعنی : بر یهودیان ﴿باد﴾.

بِئْسَمَا ٱشْتَرَوْا۟ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُوا۟ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بَغْيًا أَن يُنَزِّلَ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ ۖ فَبَآءُو بِغَضَبٍ عَلَىٰ غَضَبٍ ۚ وَلِلْكَٰفِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٩٠﴾

﴿وه که به چه بد بهایی خود را فروختند که به آنچه خدا نازل کرده بود کافر شوند﴾ یعنی : این خودفروشان، در قبال فروش خود هیچ عوضی جز کفر به کتاب منزّل خدا ﷻ نگرفته خود را مفت و مجّانی در آتش جهنّم افگندند ، وه! این چه بد معامله‌ای است که کردند ﴿از سر بغی﴾ یعنی : انگیزه‌شان در این کفر، بغی بود. بَغْی: حسد و رقابت و بخل و تجاوز است ﴿که چرا خداوند بر هر کس از بندگانش که بخواهد، از فضل خویش فرومی‌فرستد﴾ یعنی : بر اعراب حسد بردند که چرا خاتم‌النّبیّین ﷺ از میانشان مبعوث شده ، در حالی‌که آنان باید می‌دانستند که نبوّت فضلی از جانب خداوند ﷻ است که آن را بر هر کس که بخواهد می‌بخشد و این فضل در انحصار آنان نیست که همیشه به آنان اختصاص داشته باشد ﴿پس به خشمی بر خشم دیگر گرفتار آمدند﴾ خشم اوّل کفرشان به حضرت عیسی علیه السلام و خشم دوم کفرشان به حضرت محمّد ﷺ است . یا خشم اوّل، کفرشان به حضرت محمّد ﷺ و خشم دوم سرکشی و تجاوزشان علیه آن حضرت ﷺ است . یا خشم اوّل، به‌سبب پرستش گوساله از سوی آنان و خشم دوم به‌سبب کفرشان به حضرت محمّد ﷺ است ﴿و برای کافران عذابی خفت آور است﴾.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا۟ بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُوا۟ نُؤْمِنُ بِمَآ أُنزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَآءَهُۥ وَهُوَ ٱلْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ ۗ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنۢبِيَآءَ ٱللَّهِ مِن قَبْلُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿۹۱﴾

﴿**و چون به آنان**﴾ یعنی: به یهودیان و امثال آنان از اهل کتاب ﴿**گفته شود: به آنچه خدا نازل کرده ایمان آورید**﴾ یعنی: به قرآن یا هرآنچه که خداوند ﷻ از کتب آسمانی نازل کرده، ایمان آورید و آنها را تصدیق کنید ﴿**می‌گویند: ما به آنچه بر پیامبر خودمان نازل شده، ایمان می‌آوریم**﴾ و آن را تصدیق می‌کنیم و همین برای ما کافی است ﴿**و به آنچه جز آن است کافر می‌شوند**﴾ یعنی گفتند: ما به غیر آن کافریم ﴿**و حال آن‌که آن**﴾ کتاب نازل شده بر محمّد ﷺ ﴿**حق و مؤیّد همان چیزی است که نزد آنان است**﴾ یعنی: فرق‌نهادن در تصدیق میان دو چیز متساوی در حقّانیّت خود ــ درحالی‌که هریک از آن دو مصدّق دیگری است ــ هیچ توجیهی ندارد ﴿**بگو: اگر مؤمن بودید پس چرا پیش از این، پیامبران خدا را می‌کشتید؟**﴾ یعنی: اگر در این ادّعا که به آنچه بر شما نازل گشته مؤمن بودید، چرا پیامبران الهی را کشتید، درحالی‌که کتاب خودتان شما را از این کار نهی می‌کند؟

این خطاب هرچند متوجّه یهودیان معاصر زمان خاتم‌النّبیّین ﷺ است، امّا مراد از آن پیشینیانشان می‌باشند و از آنجاکه آنها به عملکرد پیشینیانشان راضی بودند و در تکذیب و دشمنی با انبیا ؊ از نقش قدم پیشینیانشان پیروی کردند، پس همانند آنان گردیدند، از این روی، فعل «قتل» به آنها نسبت داده شد.

۞ وَلَقَدْ جَآءَكُم مُّوسَىٰ بِٱلْبَيِّنَٰتِ ثُمَّ ٱتَّخَذْتُمُ ٱلْعِجْلَ مِنۢ

بَعْدِهِۦ وَأَنتُمْ ظَٰلِمُونَ ﴿۹۲﴾

﴿و قطعاً موسی برای شما **بیّنات را آورد**﴾ مراد از بیّنات: تورات، یا معجزات و نشانه‌های نُه‌گانه‌ای است که خداوند ﷻ در آیهٔ (۱۰۱) از سورهٔ «اسراء» به بیان آنها پرداخته است، که عبارت بودند از: عصا، ید بیضا، شکافتن دریا، سایبان‌ساختن ابر، منّ، سلوی، سنگی که از آن چشمه‌های دوازده‌گانه جوشید و فرود آوردن طوفان، ملخ، شپش، قورباغه و خون به عنوان عذاب بر تکذیب پیشه‌گان ﴿**سپس در غیاب او شما گوساله را**﴾ به پرستش ﴿**گرفتید و شما**﴾ با این گوساله‌پرستی‌تان ﴿**ستمکار بودید**﴾ بر خویشتن.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَٰقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ ٱلطُّورَ خُذُواْ مَآ ءَاتَيْنَٰكُم بِقُوَّةٍ وَٱسْمَعُواْ ۖ قَالُواْ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأُشْرِبُواْ فِى قُلُوبِهِمُ ٱلْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ ۚ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُم بِهِۦٓ إِيمَٰنُكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿۹۳﴾

﴿**و آن‌گاه که از شما پیمانتان را گرفتیم**﴾ که به آنچه در تورات است، عمل کنید ﴿**و طور را بر فراز شما برافراشتیم**﴾ داستان برافراشتن کوه طور بر بالای سرشان در آیهٔ (۶۳) گذشت ﴿**و گفتیم: آنچه را به شما داده‌ایم، به قوّت بگیرید و بشنوید**﴾ یعنی: آن اوامری را که می‌شنوید، اطاعت کنید و بپذیرید. ولی آنها در جواب گفتند: ﴿**شنیدیم**﴾ یعنی: سخن تو را با حسّ شنوایی‌مان شنیدیم، ولی ﴿**نافرمانی کردیم**﴾ امر تو را. یعنی: فرمان تو را نمی‌پذیریم ﴿**و مِهر گوساله در دلهایشان**

سرشته شد ﴾ یعنی: مِهر گوساله در دلهایشان چنان جای گرفت که گویی دلهایشان آن را می‌آشامید و با آن در می‌آمیخت، چنان‌که آب با نوشیدن، در اعضای وجود درهم می‌آمیزد تا بدانجا که به درون بافتهای وجود می‌رسد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «حُبُّكَ الشَّيْءَ يُعْمِيْ وَيُصِمّ ❁ مِهر و محبّت تو به چیزی، کور و کرت می‌سازد». این مهرورزیدن به گوساله ﴿**به‌سبب کفر آنان**﴾ بود، به‌مثابهٔ مجازات و فرود آوردن خفّت و خواری بر آنان ﴿**بگو: اگر از اهل ایمان هستید**﴾ پس بدانید که ﴿**ایمانتان شما را به بدچیزی فرمان می‌دهد**﴾ یعنی: دروغین بودن ایمان ادّعایی‌تان در این مورد که گفتید؛ فقط به کتاب خودتان مؤمن و به دیگر کتابها کافر هستید، با این سخنتان که: (شنیدیم و نافرمانی کردیم)! ثابت شد، چه این سخن، خود دلیل کذب شما در ادّعای ایمانتان می‌باشد، پس شما در واقع به هیچ‌چیز ایمان ندارید، نه به تورات و نه به قرآن.

قُلْ إِن كَانَتْ لَكُمُ ٱلدَّارُ ٱلْأَخِرَةُ عِندَ ٱللَّهِ خَالِصَةً مِّن دُونِ ٱلنَّاسِ فَتَمَنَّوُاْ ٱلْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَـٰدِقِينَ ﴿٩٤﴾

ابن‌جریر طبری در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه چنین نقل می‌کند: یهودیان گفتند؛ کسی دیگر جز ما هرگز وارد بهشت نمی‌شود. پس خداوند متعال نازل فرمود: ﴿**بگو**﴾ ای محمّد ﷺ! به یهودیان ﴿**اگر به حکم الهی سرای آخرت مختصّ شماست نه دیگر مردم**﴾ و فقط شما هستید که به بهشت وارد می‌شوید و دیگران با شما در این امر مشارکت ندارند؛ ﴿**پس اگر راست می‌گویید آرزوی مرگ کنید**﴾ زیرا کسی که به بهشتی‌بودن خود یقین داشته‌باشد، قطعاً مرگ برایش از زندگی پر رنج و گداز دنیا محبوب‌تر است، چراکه دنیا زندان مؤمن می‌باشد.

در بیان معنای مراد آیه از ابن‌عبّاس ﷺ روایت شده است که فرمود: «مراد این

است که بر هر یک از دو گروهی از ما یا شما که در ادّعای خود دروغگوست، دعای مرگ کنید. امّا یهودیان چنین دعایی نکردند، چراکه به دروغگو بودن خود یقین داشتند». ابن‌کثیر می‌گوید: «این تفسیر ابن‌عبّاس ﷺ از آیهٔ کریمه ـ یعنی دعا بر وجه مُباهله ـ تفسیری است صحیح زیرا میان وجود صلاح و آرزوکردن مرگ هیچ ارتباط منطقی‌ای وجود ندارد و چه بسیار افراد صالحی که مرگ را آرزو نمی‌کنند بلکه دوست دارند که عمری، طولانی داشته باشند تا بر اعمال خیرشان بیفزایند و مرتبه‌شان در بهشت برتر گردد، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: خَیْرُکُمْ مَنْ طَالَ عُمْرُهُ، وَ حَسُنَ عَمَلُهُ ✿ بهترین شما کسی است که عمرش دراز و عملش نیکو باشد». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و غیر وی از ابن‌عبّاس ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اگر یهودیان مرگ را آرزو می‌کردند، قطعاً می‌مردند و جایگاههای خود را در دوزخ می‌دیدند».

وَلَن يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ بِٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٩٥﴾

﴿**ولی هرگز آن را**﴾ یعنی: مرگ را ﴿**هیچ‌گاه آرزو نمی‌کنند، به سبب آنچه که دستهای آنان پیش فرستاده است**﴾ یعنی: به‌سبب گناهانی که انجام داده‌اند، گناهانی که مرتکب آنها نه فقط از عذاب ایمن نیست، بلکه اصلاً در رسیدن به بهشت هیچ امیدی ندارد، چه رسد به این‌که آن را خاص و مخصوص خویش بپندارد ﴿**و خدا به حال ستمگران داناست**﴾ این جمله، اعلام ثبت‌نامشان در پرونده و دیوان ستمگران است.

وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ ٱلنَّاسِ عَلَىٰ حَيَوٰةٍ وَمِنَ ٱلَّذِينَ أَشْرَكُوا۟ ۚ

يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِۦ مِنَ ٱلْعَذَابِ أَن يُعَمَّرَ وَٱللَّهُ بَصِيرُۢ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾

﴿و هر آینه آنان را حریص‌ترین مردم بر حقیرترین زندگانی﴾ یعنی: کمترین درنگی در دنیا ﴿می‌یابی﴾ چه رسد به زندگانی‌ای بسیار و درنگی طولانی و ماندگار ﴿و حریص‌تر از آنان‌که مشرکند﴾ و به رستاخیز بعد از مرگ و سرای آخرت ایمان ندارند. بنابراین، یهودیان بی‌تردید از حریص‌ترین مردم بر زندگانی دنیا هستند. دلیل حرص یهود بر زندگانی دنیا تا به این حدّ؛ جز این نیست که آنها از عذابی که در آخرت در انتظارشان است، به‌خوبی آگاهند ﴿یکی از آنان دوست می‌دارد؛ کاش عمر داده شود﴾ و زندگی کند ﴿هزار سال، با آن‌که اگر چنین عمری هم به او داده‌شود، دور دارندهٔ وی از عذاب نیست و خداوند به آنچه می‌کنند﴾ بندگانش از خیر و شرّ ﴿بیناست﴾ و آگاه است، پس قطعاً هر کس را برابر عمل و اندیشه‌اش جزای مناسب می‌دهد.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «این آیات، اُمتحانی برای آشکار ساختن حقیقت ادّعای یهود در میدان‌داری ایمان است و نتیجهٔ امتحان چیزی جز شکست قطعی و خفّت‌بار آنان نبوده و نیست».

قُلْ مَن كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ فَإِنَّهُۥ نَزَّلَهُۥ عَلَىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ ٱللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٩٧﴾

ابن‌کثیر به نقل از ابن‌جریرطبری می‌گوید: «دانایان به تأویل، جملگی اتّفاق نظر دارند بر این که این آیه در پاسخ به یهودیان نازل شد، هنگامی‌که پنداشتند جبرئیل

دشمن آنها و میکائیل دوستشان است». در بیان **سبب‌نزول** آیه، یعنی سببی که یهودیان این سخن را گفتند و باز این پاسخ در ردّشان نازل گردید؛ میان علما اختلاف است، امّا از مجموع روایات رسیده در این باب چنین بر می‌آید که سبب این اظهارنظرشان، مناظره‌ای بود که میان آنها و رسول خدا ﷺ دربارهٔ نبوّت آن حضرت ﷺ به‌وقوع پیوست. یهودیان در این مناظره به آن حضرت ﷺ گفتند: اگر دوست تو فرشتهٔ دیگری غیراز جبرئیل بود، حتماً ما از تو پیروی کرده و تأییدت می‌کردیم. رسول خدا ﷺ از آنان پرسیدند: چه چیز شما را از تصدیق جبرئیل باز می‌دارد؟ گفتند: جبرئیل دشمن ماست! ﴿**بگو: هر کس دشمن جبرئیل باشد، پس همانا جبرئیل به فرمان خدا قرآن را بر قلبت نازل کرده است**﴾ و این خود، دلیل شرف و حرمت جبرئیل علیه‌السلام و برتری منزلت وی نزد خداوند متعال است بنابراین، هیچ دلیل موجّهی بر دشمنی یهود با او وجود ندارد زیرا از او جز آنچه که موجب دوستی و محبّت است صدور نیافته، و این که جبرئیل علیه‌السلام، قرآن کتاب برحقّ خداوند بزرگ را بر قلب پیامبر آخرالزّمان فرودآورده، جرم نیست، از جهت دیگر، قرآن: ﴿**مؤیّد کتابهایی است که در دست آنان است و راهنما و مژده‌دهنده به مؤمنان است**﴾ پس کتابی که خود با تورات همخوان است، چرا این اندازه بغض و نفرت در آنان برانگیزد؟ مگر نه این است که تورات کتاب آنهاست؟

مَن كَانَ عَدُوًّا لِّلَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَجِبۡرِيلَ وَمِيكَىٰلَ فَإِنَّ ٱللَّهَ عَدُوٌّ لِّلۡكَٰفِرِينَ ﴿٩٨﴾

﴿**هرکه دشمن خدا و فرشتگان و پیامبران او و جبرئیل و میکائیل است، پس هرآینه، خداوند دشمن کافران است**﴾ زیرا هر کس با اولیای خدا ﷻ و سپاهیانش دشمنی کند، بی‌گمان با خدای سبحان دشمنی کرده و به او کفر ورزیده‌است و خداوند

متعال هم دشمن اوست و او را مورد بازپرسی و مجازات قرار می‌دهد، پس دشمنی با دوستان خدا ﷻ موجب کفر دشمنان است. مخصوص ساختن جبرئیل و میکائیل به یادآوری بعد از ذکر فرشتگان به طور عام؛ به قصد بزرگداشت و گرامی‌داشت آن دو و اشاره‌ای است به این حقیقت که آن دو هرچند از فرشتگانند، ولی به اعتبار امتیاز خاصّی که دارند، به منزلهٔ جنس دیگری گردیده‌اند که شریف‌تر و گرامی‌تر از جنس عامّهٔ فرشتگان است. در **حدیث‌شریف** قدسی آمده است: «مَنْ عَادَى لِيْ وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِيْ بِالْحَرْبِ ✿ هر کس با دوستی از دوستان من دشمنی کند؛ قطعاً با من اعلام جنگ داده است».

وَلَقَدۡ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ءَايَٰتِۭ بَيِّنَٰتٖۖ وَمَا يَكۡفُرُ بِهَآ إِلَّا ٱلۡفَٰسِقُونَ ﴿٩٩﴾

﴿ **و همانا بر تو آیاتی روشن** ﴾ و نشانه‌هایی واضح ﴿ **فرو فرستادیم** ﴾ که دلیل نبوّت تو اند، آیاتی که اصول اعتقادی را با برهانهای آنها و احکام عملی را با منافع و هدفمندیها و مصالح آنها کاملاً روشن ساخته‌اند و خود بسان نوری روشن در درخشش بوده و هیچ نیازی به دلیل روشنگر دیگری ندارند ﴿ **و جز فاسقان کسی آنها را انکار نمی‌کند** ﴾ یعنی: این نشانه‌ها به‌قدری روشن‌اند که فقط کسانی که از پذیرش فرمان خدا ﷻ سرباز زده و از هوای نفس خویش پیروی کرده باشند، به آنها کفر می‌ورزند، نه آنان که با هدف پیروی از حق، جویای آن هستند. پس این آیه به فسق و نافرمانی یهودیان اشاره دارد.

ابن عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: «ابن صوریای یهودی به رسول خدا ﷺ گفت: ای محمّد! چیزی به همراه نیاورده‌ای که ما آن را بشناسیم! و خداوند بر تو نشانه‌ای روشن نازل نکرده تا ما از تو پیروی کنیم! همان بود که

خداوند بزرگ نازل فرمود: (لَقَدْ اَنْزَلْنا اِلَيْكَ آياتٍ بَيِّنات...).

أَوَكُلَّمَا عَاهَدُواْ عَهْدًا نَّبَذَهُۥ فَرِيقٌ مِّنْهُم ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠٠﴾

ابن‌کثیر در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه چنین نقل می‌کند: رسول خدا ﷺ پیمانی را که در تورات در ارتباط با تصدیق پیامبر آخرالزّمان از یهودیان گرفته شده بود به یاد آنان آوردند، امّا مالک بن صیف یهودی گفت: به خدا سوگند که در ارتباط با محمّد ﷺ از ما هیچ پیمانی گرفته نشده است! پس خداوند ﷻ در ردّ این سخن آنان نازل فرمود: ﴿**چرا هرگاه پیمانی بستند، گروهی از آنان، آن را شکستند**﴾ یعنی: آن پیمان را دور افگنده و زیرپا نهادند؟ ﴿**آری، بیشتر آنان ایمان نمی‌آورند**﴾ حسن‌بصری رحمه‌الله می‌گوید: «قطعاً هیچ عهد و پیمانی را سراغ نداریم که یهودیان به آن متعهّد شده باشند و بعداً آن را نشکسته و پشت‌سر نینداخته باشند، امروز عهدی می‌بندند و فردا آن را می‌شکنند»[1].

وَلَمَّا جَآءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ كِتَٰبَ ٱللَّهِ وَرَآءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٠١﴾

---

۱ ـ معاهدات عصر کنونی یهود با فلسطینیان نیز از مصادیق روشن این‌مقوله است.

﴿و چون پیامبری﴾ یعنی: حضرت محمّد ﷺ **﴿از سوی خداوند به نزد آنان آمد که تصدیق‌کنندهٔ حقّانیّت کتابشان بود، گروهی از اهل کتاب﴾** یعنی: یهودیان که خداوند ﷻ به آنان کتاب داد و با آن گرامیشان داشت؛ **﴿کتاب الهی﴾** یعنی: تورات **﴿را پشت سر افگندند﴾** زیرا وقتی به رسول خدا ﷺ و قرآن نازل‌شده بر ایشان کفر ورزیدند ــ بعد از آن که خداوند ﷻ از آنان در تورات پیمان گرفت که آن حضرت ﷺ را تصدیق و پیروی نمایند و حتّی اوصافشان را نیز برایشان بیان داشت ــ دیگر این کفر و انکارشان، در واقع به معنای پشت سرافگندن تورات و ردّ و انکار آن نیز هست **﴿چنان‌که گویی﴾** حقیقت را **﴿نمی‌دانند﴾** یعنی: رفتارشان چون رفتار کسی است که گویی هیچ نمی‌داند که چه خبر است و چه می‌کند.

وَٱتَّبَعُواْ مَا تَتۡلُواْ ٱلشَّيَٰطِينُ عَلَىٰ مُلۡكِ سُلَيۡمَٰنَۖ وَمَا كَفَرَ سُلَيۡمَٰنُ وَلَٰكِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ كَفَرُواْ يُعَلِّمُونَ ٱلنَّاسَ ٱلسِّحۡرَ وَمَآ أُنزِلَ عَلَى ٱلۡمَلَكَيۡنِ بِبَابِلَ هَٰرُوتَ وَمَٰرُوتَۚ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنۡ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَآ إِنَّمَا نَحۡنُ فِتۡنَةٞ فَلَا تَكۡفُرۡۖ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنۡهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِۦ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَزَوۡجِهِۦۚ وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِۦ مِنۡ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمۡ وَلَا يَنفَعُهُمۡۚ وَلَقَدۡ عَلِمُواْ لَمَنِ ٱشۡتَرَىٰهُ مَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ

خَلَٰقٍۚ وَلَبِئۡسَ مَا شَرَوۡاْ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمۡۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ﴿١٠٢﴾

﴿و از آنچه شیاطین﴾ انس و جنّ ﴿در روزگار سلطنت سلیمان می‌خواندند﴾ یعنی: به‌هم می‌بافتند از سحر و مانند آن ﴿پیروی کردند﴾.

یهودیان بر این پندار بودند که دانش سلیمان همان سحر بوده است و او سحر و جادو را اجازه داده و با آن موافق بوده است. چنان‌که محمّدبن اسحاق در بیان **سبب‌نزول** آیه نقل می‌کند: برخی از دانشمندان یهود گفتند: آیا از محمّد ﷺ در شگفت نیستید که می‌پندارد سلیمان پیامبر بوده؟ به خدا سوگند که او جادوگری بیش نبوده است! پس خداوند ﷻ این پندارشان را ردّ کرد و فرمود. ﴿و سلیمان﴾ به سحر نپرداخت و ﴿کفر نورزید﴾. این اعلام صریح بیزاری و تبرئهٔ سلیمان؈ هم از سحر و هم از این اتّهام یهود است که او ـ العیاذ باالله ـ برای بتها سجده کرده است ﴿ولی شیاطین کفر ورزیدند که به مردم سِحر می‌آموختند﴾.

ابن‌کثیر نقل می‌کند: «سلیمان؈ کتابهای سحری را که به‌وسیلهٔ شیاطین میان مردم پراکنده شده بود، گردآورده و آنها را در صندوقی نهاد و در زیر تختش دفن نمود تا مردم گمراه نشوند و می‌فرمود: اگر از احدی بشنوم که بگوید: شیاطین غیب را می‌دانند، گردنش را می‌زنم! و کسی از شیاطین به تخت وی نزدیک نمی‌شد مگر این که دردم می‌سوخت. چون سلیمان؈ درگذشت و دانشمندانی که از جریان امر آگاه بودند، نیز درگذشتند، شیطان خود را به شکل انسانی درآورده و به‌صورت سخنرانی ظاهر شد و گفت: ای مردم! سلیمان؈ پیامبر نبود، بلکه ساحر بود، اگر باور ندارید، اینک با من بیایید که شما را بر گنجینهٔ سِحر وی راهنمایی کنم. آن‌گاه محلّ دفن آن صندوق را به مردم نشان داد... در این هنگام بود که جز مؤمنان، دیگران گمراه شده سلیمان؈ را ساحر پنداشتند، و سرزنش وی بر سر زبانها افتاد و پیوسته حال آنان چنین بود تا این که خدای عزّوجلّ حضرت محمّد ﷺ را به رسالت برانگیخت و برائت سلیمان؈ از این تهمت را بر

زبان ایشان نازل نمود.

﴿**نیز آنچه بر دو فرشتهٔ هاروت و ماروت در بابل نازل شده بود**﴾ یعنی: شیاطین آنچه را بر این دو فرشته نیز نازل شده بود، به مردم تعلیم می‌دادند. مردم بابل قومی صائبی بودند که ستارگان هفت‌گانه را پرستش کرده و آنها را «خدایان» می‌نامیدند و بر این باور بودند که حوادث جهان جملگی از افعال آنهاست و هم‌آنان بودند که خداوند متعال، ابراهیم خلیل ﷺ را به سویشان فرستاد که آنها را به سوی توحید فراخواند.

هاروت و ماروت ـ بنا بر آنچه که از برخی از سلف نقل شده ـ در اصل از فرشتگان بودند که خواستند تا به زمین فرود آورده‌شوند و این خواستهٔشان برآورده شد و خداوند ﷻ به آنها طبیعت آدمی و شهوانی داد، پس از آنان گناه سر زد و به کیفر این گناه، در چاهی در بابل عراق فروآویخته شدند: امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «آنچه انبوه مفسّران از متقدّمان و متأخّران، در ارتباط با داستان هاروت و ماروت نقل کرده‌اند، حاصل همهٔ آنها به اخبار بنی‌اسرائیلی بر می‌گردد و ما دربارهٔ داستان هاروت و ماروت، حدیث صحیحی که إسنادی پیوسته داشته باشد، نداریم و ظاهر سیاق قرآن هم به بیان اجمالی داستان آنها بسنده نموده، لذا به آنچه در قرآن آمده، ایمان داریم و به همین حدّ اکتفا می‌کنیم و خداوند ﷻ خود به حقیقت حالشان داناتر است».

﴿**با آن‌که آن‌دو فرشته به هیچ کس چیزی نمی‌آموختند، مگر این‌که می‌گفتند: ما وسیلهٔ آزمایشی**﴾ از جانب خداوند ﷻ ﴿**برای شما هستیم، پس زنهار کافر نشوی**﴾ بنابراین، شیوهٔ آموزش آنها با هشدار و بیم‌دهی از سحر همراه بود، نه با فراخوانی به سوی سحر ﴿**امّا**﴾ مردم ﴿**از آن دو فرشته چیزهایی می‌آموختند**﴾ یعنی: آن دو، چیزهایی از سحر را به مردم تعلیم می‌دادند و آنان نیز آن را می‌آموختند ﴿**که به وسیلهٔ آن میان مرد و همسرش جدایی افگنند**﴾ زیرا سحر، در افگندن حُبّ و بغض در دلها، یک‌جا کردن و پراکنده‌ساختن و نزدیک‌ساختن و دورگردانیدن، دارای

تأثیری است. ابن‌کثیر می‌گوید: «سبب تفرقه انداختن میان زن و شوهر به وسیلهٔ سحر؛ همانا تخیّلی است که بر اثر سحر در مرد یا زن نسبت به دیگری به وجود می‌آید، همچون زشت جلوه‌دادن سیما و قدّ و اندام او، یا زشت نشان‌دادن رفتار او، یا مانند این از اسباب برانگیزانندهٔ فرقت و جدایی».

در **حدیث‌شریف** آمده است: «شیطان تخت خویش را بر آب نهاده سپس لشکریان خود را به میان مردم می‌فرستد و نزدیک‌ترین آنان از نظر مقام و منزلت نزد وی، بزرگ‌ترین آنان در فتنه انگیزی است. یکی از آنها می‌آید و می‌گوید: پیوسته با فلان کس درآویختم تا او را در حالی ترک کردم که چنین و چنان می‌گفت ...! ابلیس می‌گوید: نه به خدا، تو کار مهمّی نکرده‌ای! آن‌گاه یکی دیگر از آنها می‌آید و می‌گوید: فلان شخص را ترک نکردم تا آن که میان او و همسرش جدایی افگندم! پس ابلیس او را به خود نزدیک ساخته و در آغوشش می‌گیرد و می‌گوید: آری! این تو هستی که واقعاً کاری کرده‌ای».

﴿هرچند نمی‌توانستند به‌وسیلهٔ آن بدون فرمان خدا به احدی زیان برسانند﴾ یعنی: هرچند سحر در حدّ خود دارای تأثیر است، ولی فقط بر کسی تأثیر زیان‌بخش می‌گذارد که خداوند ﷻ به تأثیر آن در وی فرمان داده‌باشد. علما بر این که سحر ذاتاً مؤثر است و دارای حقیقتی ذاتی است، اتّفاق نظر دارند و جز معتزله، ابوبکر رازی از حنفی‌ها و ابواسحاق اسفراینی از شافعی‌ها، کسی دیگر با این اجماع مخالفت نکرده‌است. **﴿و چیزی می‌آموختند که به آنان زیان می‌رساند و سودی برایشان نداشت﴾** این بخش از آیه بر این حقیقت صراحت دارد که سِحر برای صاحب خود سودی در بر ندارد و نفعی به وی نمی‌رساند، بلکه در واقع برای وی زیان محض است **﴿و به خوبی می‌دانستند که هرکس خریدار آن باشد﴾** یعنی: هر کس این برساخته‌های شیاطین را با کتاب خدا ﷻ عوض کند **﴿در آخرت بهره‌ای ندارد، وه! چه بد بود آنچه به جان خریدند اگر می‌دانستند﴾** که دانستند، ولی به علم خویش عمل نکردند، از این رو نادان خوانده شدند.

ابن‌کثیر به نقل از امام رازی می‌گوید: «سحر بر هشت نوع است:
۱ ــ سحر دروغ‌پردازانی که ستارگان سیّار هفت‌گانه را می‌پرستیدند و بر این باور بودند که این ستارگان، گردانندهٔ کار عالم و آورندهٔ خیر و شرّ هستند. همینان بودند که خداوند ﷻ برای إبطال عقیدهٔ فاسدشان، ابراهیم؈ را به میانشان فرستاد.
۲ ــ سحر کسانی‌که قدرت تلقین و القای نیرومندی دارند زیرا نفسها به اوهام گردن نهاده و از تلقین تأثیر می‌پذیرند.
۳ ــ نوع دیگری از سحر؛ یاری خواستن از ارواح زمینی، یعنی جنّیان است. جنّیان بر دو قسم‌اند: مؤمنان جنّ، و کفّار آنها که شیاطینشان هستند. برقرارکردن ارتباط با این ارواح زمینی، آسانتر از بر قرارکردن ارتباط با ارواح آسمانی است زیرا میان آنها مناسبت و نزدیکی وجود دارد.
۴ ــ نوع دیگری از سحر؛ تخیّلات و شعبده‌بازی و چشم بندی است. برخی از مفسّران برآنند که سحر ساحران فرعون از این نوع بود.
۵ ــ نوع دیگری از سحر؛ کارهای شگفت انگیزی است که از ترکیب آلات و ابزار بر نسبتهای هندسی پدیدار می‌شود، چون سواری که در دست آن بوقی است، هرگاه که ساعتی از روز بگذرد، بر آن بوق می‌دمد، بی‌آن‌که کسی به آن دست بزند. از آن جمله، تصاویری است که رومیان و هندیان صورت‌نگاری می‌کنند، به طوری که بیننده میان آنها و میان انسان فرقی نمی‌گذارد. برخی دیگر از مفسّران برآنند که سحر ساحران فرعون از این نوع بود.
۶ ــ نوع دیگر از سحر؛ یاری جستن از خواصّ ادویه در غذاها و رنگهاست. آری! تأثیر خاصّیّتهای اشیا انکار ناپذیر است، چنان‌که تأثیر نیروی مغناطیس و آهن‌ربا ملموس و غیر قابل انکار می‌باشد.
۷ ــ نوع دیگر از سحر؛ تأثیر گذاری روانی است، بدین‌گونه که ــ مثلاً ــ ساحر ادّعا می‌کند که اسم اعظم را می‌داند و جنّ به فرمان وی است، پس اگر شنونده کم‌خرد باشد، این سخن را باور کرده و قلبش بدان متمایل می‌شود، لذا در روان

وی نوعی از رعب و ترس پدیدار می‌گردد و چون خوف آمد، نیروی حواسّ ضعیف می‌شود، در این هنگام است که ساحر هر چه بخواهد می‌تواند به وی انجام دهد.

۸ــ نوع هشتم، سحر با سخن چینی و دو به‌هم‌زنی از راه‌های ظریف و نیرنگبازانه است، که این نوع سحر، میان مردم شایع می‌باشد».

ابن‌کثیر اضافه می‌کند: «دلیل این که بسیاری از این انواع در فنّ سحر برشمرده شده‌اند، این است که: درک و دریافت آنها بسیار ظریف است زیرا سحر از نظر لغوی عبارت از چیزی است که سبب آن پنهان باشد، از این جهت در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِنَّ مِنَ الْبِیٰانِ لَسِحْرٌ ۞ همانا بعضی از بیانها سحر است».

همچنین ابن‌کثیر در بارهٔ حکم آموختن و عمل به سحر می‌گوید: «فقها دربارهٔ کسی که سحر را آموخته و آن را به کار می‌گیرد، اختلاف نظر دارند، ابوحنیفه و مالک و احمد می‌گویند: چنین شخصی با این کار کافر می‌شود. یکی از یاران ابوحنیفه می‌گوید: آموختن سحر برای پرهیز از آن موجب کفر نیست، امّا کسی که به عقیدهٔ جایز بودن، یا منفعت سحر آن را می‌آموزد کافر می‌شود. همچنین اگر کسی بر این باور بود که شیاطین هر آنچه را بخواهد برای او انجام می‌دهند، کافر می‌شود. پس آموزش علم سحر ممنوع نیست، بلکه آنچه ممنوع است عمل به آن می‌باشد».

علما دربارهٔ مجازات ساحر بر دو رأی اند: جمهور علما (ابوحنیفه، مالک و احمد) بر آنند که ساحر کشته می‌شود زیرا در **حدیث‌شریف** آمده است: «حَدُّ السّٰاحِرِ ضَرْبُهُ بِا السَّیْفِ ۞ حدّ ساحر، زدن وی به شمشیر است». بنابراین، اگر مسلمانی عمل سحر را انجام داد، مرتدّ می‌شود و باید کشته شود. ولی رأی شافعی این است که سحر گناهی از گناهان است، پس اگر ساحر با سحر خود سبب کشتن کسی شد، به سبب آن کشته می‌شود و اگر موجب زیان شد، به همان مقدار، مورد تأدیب قرار می‌گیرد. امّا رأی اوّل صحیح‌تر است.

سعیدبن مسیّب و مزنی جایز دانسته‌اند که: از ساحر خواسته شود تا سحر را از شخص جادو شده دور کند.
علما اتّفاق نظر دارند بر این که چشم‌زخم حقّ است و این معنی در حدیث شریف نیز آمده است.

وَلَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوْاْ لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُواْ يَعْلَمُونَ ﴿١٠٣﴾

﴿**و اگر آنان ایمان می‌آوردند**﴾ به پیامبر ﷺ و قرآن ﴿**و پرهیزگاری می‌کردند**﴾ از سحر و کفری که در آن فرو رفته‌اند ﴿**هرآینه پاداشی که از نزد الله می‌یافتند، بهتر بود**﴾ برایشان از آنچه که از بهره‌های ناچیز دنیا به وسیلهٔ سحر به‌دست می‌آورند، امّا ﴿**اگر می‌دانستند**﴾ به علمی درست، که چنین نیست بلکه باورهایشان متّکی بر پندار و تقلید است.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقُولُواْ رَٰعِنَا وَقُولُواْ ٱنظُرْنَا وَٱسْمَعُواْ وَلِلْكَٰفِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٠٤﴾

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه می‌گوید: کلمهٔ (راعِنا) معمولاً در میان اعراب به معنای «رعایت حال مارا بکن!» کاربرد داشت، امّا این کلمه در زبان یهود، دشنامی زشت بود، پس یهودیان از کاربرد آن در سخن اعراب خوشحال شده با خود گفتند: چه بهتر! ما تاکنون پنهانی محمّد را دشنام می‌دادیم، اکنون می‌توانیم این کار را علنی انجام دهیم، لذا فرصت را مغتنم شمرده نزد

رسول خدا ﷺ می‌آمدند و ایشان را را با آن مورد خطاب قرار داده می‌گفتند: «راعِنا!» و می‌خندیدند، و چنین وانمود می‌کردند که گویی معنای عربی آن را مدّ نظر دارند، درحالی که حقیقت امر غیر از این بود. سعدبن معاذ رضی الله عنه که به زبان یهود آشنا بود، به این امر پی‌برد و به آنان تهدیدکنان گفت: ای ملعونان! اگر دیگر بار این کلمه را از شما بشنوم، گردنتان را می‌زنم! گفتند: آیا شما خود آن را به کار نمی‌برید؟ پس نازل شد: ﴿**ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نگویید راعنا**﴾ راعِنا: در عربی فعل امر از مادۀ رعایت است، یعنی: در کار ما بنگر و رعایت حال مارا بکن، امّا چنان‌که گفتیم؛ این کلمه در زبان یهود معنایی اهانت آمیز دارد و همریشه با «رعونت» است که به معنای جهل و حماقت می‌باشد. لذا خداوند جل جلاله مؤمنان را از بکاربردن آن نهی کرد تا راه را بر این نیرنگ یهودیان ببندد.

این خود دلیل بر نهی از تشبّه به کفّار در قول و فعل است، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ ✿ هرکس خود را به قومی شبیه کرد، پس او از آنهاست». ابن‌کثیر می‌گوید: «قول درست در این باره نزد ما این است: خدای متعال مؤمنان را از این‌که به پیامبرش ﷺ «راعِنا» بگویند نهی کرد زیرا این کلمه‌ای است که خداوند جل جلاله از گفتن آن به پیامبرش کراهت دارد».

﴿**و بگویید اُنظُرنا**﴾ یعنی: به سوی ما بنگر و مسائل را برای ما بیان کن. که البتّه این کلمه فاقد آن ایهام زشت بود ﴿**و بشنوید**﴾ این توصیه را و از خداوند جل جلاله اطاعت کنید و به آنچه پیامبر ﷺ می‌گوید، بدون طلب مراعات حال خویش گوش فرادهید. امّا بدانید که یهود نیز بی‌مجازات نمی‌مانند، چراکه: ﴿**برای کافران عذابی دردناک است**﴾ که همانا آتش جهنّم می‌باشد.

مَّا يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ وَلَا ٱلْمُشْرِكِينَ أَن يُنَزَّلَ عَلَيْكُم مِّنْ خَيْرٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَٱللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِۦ مَن

يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ ﴿١٠٥﴾

﴿**کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیده‌اند و همچنین مشرکان، دوست نمی‌دارند که از سوی پروردگارتان خیری بر شما نازل گردد** ﴾ هر خیری که باشد ؛ اعم از وحی یا غیرآن، به سبب شدّت دشمنی با شما ﴿**حال آن‌که خداوند هر کس را بخواهد، مشمول رحمت خویش می‌گرداند** ﴾ مراد از رحمت دراینجا ؛ نبوّت است . بعضی گفته‌اند : مراد؛ جنس رحمت است به طور عام ﴿**و خداوند دارای بخشش بیکران است** ﴾ پس چرا دوست ندارند که هر کس از بندگان خویش را که می‌خواهد ، به رحمت خویش اختصاص دهد .

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند : هرگاه برخی از مسلمانان به هم‌پیمانان یهودیشان می‌گفتند که به محمّد ﷺ ایمان آورید ، آنان در پاسخ می‌گفتند : این دینی که ما را به سوی آن فرا می‌خوانید ، بهتر از دین مانیست ، ای کاش بهتر بود ، که در آن صورت ما دعوت شمارا اجابت می‌کردیم ! پس خدای عزّوجلّ این آیه را در تکذیبشان نازل کرد .

۞ مَا نَنسَخۡ مِنۡ ءَايَةٍ أَوۡ نُنسِهَا نَأۡتِ بِخَيۡرٖ مِّنۡهَآ أَوۡ مِثۡلِهَآۗ أَلَمۡ تَعۡلَمۡ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ﴿١٠٦﴾

﴿**هر آیه‌ای را که نسخ کنیم** ﴾نَسْخ در لغت : به معنای إبطال و از بین بردن است و هرچیزی که جانشین چیز دیگری شود ، در حقیقت آن را نسخ کرده‌است ، چنان‌که اعراب می‌گویند : « خورشید سایه را نسخ کرد ... پیری جوانی را نسخ کرد » . نسخ در اصطلاح شرع ؛ عبارت است از : پایان‌یافتن تعبّد مؤمنان به قرائت یک آیه ، یا حکم مستفاد از آن ، یا هردو . بدین‌گونه که خداوند ﷻ حلال را حرام ، حرام را

حلال، مباح را ممنوع و ممنوع را مباح گرداند و این نمی‌شود مگر در باب حلال و حرام و منع و اباحت، امّا در اخبار ناسخ و منسوخی نیست. اصل نسخ؛ از نسخ کتاب، یعنی نقل آن از نسخه‌ای به نسخهٔ دیگر برگرفته شده، چرا که نسخ حکمی به حکم دیگر نیز درواقع متحوّل ساختن آن به غیر آن می‌باشد.

باید دانست که علمای اسلام از سَلَف و خَلَف بر ثبوت نسخ در کتاب الهی اتّفاق نظر دارند و جز کسی که نظرش فاقد اعتبار است، مخالف ثبوت نسخ نیست. البتّه انکار نسخ از سوی یهود نیز مشهور است تا بدین وسیله به انکار نبوّت محمّد ﷺ دست یابند، به همین جهت یهودیان گفتند: چون محمّد برخی از احکامی را که در تورات است نسخ نموده، لذا او پیامبر نیست، در حالی که خود در این حجّت خویش به آنچه که در کتاب خودشان ــ تورات ــ از نسخ وجود دارد، محکوم و مغلوبند؛ چون نسخ نکاح برادر با خواهرش، که این در شریعت آدم علیه السلام حلال بود و خداوند جلّ جلاله آن را بر موسی علیه السلام و قومش حرام گردانید. آری! هر آیه‌ای را که منسوخ کنیم **﴿یا آن﴾** آیه **﴿را به فراموشی بسپاریم﴾** یعنی: آن را فراموشتان گردانیم تا آن را نخوانید و به‌یاد نیاورید **﴿بهتر از آن یا همانندش را در میان می‌آوریم﴾** یعنی: حکمی را در میان می‌آوریم که برای مردم در دراز مدّت یا کوتاه مدّت سودمندتر، یا در منفعت و آسانی خود همانند حکم سابق است زیرا گاهی حکم ناسخ سبک‌تر می‌باشد، پس در کوتاه‌مدّت برایشان نافع‌تر است و گاهی سنگین‌تر است و ثواب آن بیشتر، لذا در درازمدّت به حالشان سودمندتر است. قتاده می‌گوید: «خدای عزّوجلّ هر چه را می‌خواست، از یاد پیامبرش می‌برد و هر چه را می‌خواست منسوخ می‌ساخت». قرائت دیگر (اَوْ نُنْسِئُها) است، که معنای آن این است: یا آن را به تأخیر می‌افکنیم. **﴿آیا نمی‌دانی که خداوند بر هرکاری تواناست﴾** و نسخ هم از جملهٔ توانایی‌های اوست؟

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه چنین نقل کرده اند: مشرکان مکّه گفتند؛ آیا می‌بینید که محمّد ﷺ یارانش را به کاری دستور می‌دهد و باز خلاف آن را

می‌گوید، امروز سخنی انشا می‌کند و فردا آن را نفی می‌نماید؟! پس این قرآن چیزی جز سخن محمّد نیست. همان بود که این آیه در ردّ سخنشان نازل شد.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ ٱللَّهَ لَهُۥ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۗ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١٠٧﴾

﴿**آیا نمی‌دانی که فرمانروایی آسمانها و زمین**﴾ یعنی: تصرّف در آنها با ایجاد و اختراع و اجرای فرامین ﴿**از آن خداوند است**﴾ زیرا او به مصالح بندگان خویش داناتر است، لذا نسخ احکام هم تابع این مصالح می‌باشد و گاهی این مصالح با اختلاف زمانها تغییر می‌یابد ﴿**و شما را جز خداوند ولیّ و نصیری نیست**﴾ ولیّ: دوست و نزدیک و نَصِیر: یاور و مددکار است.

أَمْ تُرِيدُونَ أَن تَسْـَٔلُوا۟ رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِن قَبْلُ ۗ وَمَن يَتَبَدَّلِ ٱلْكُفْرَ بِٱلْإِيمَٰنِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَآءَ ٱلسَّبِيلِ ﴿١٠٨﴾

در این آیهٔ کریمه خداوند متعال مؤمنان را از سؤال کردن بسیار از رسول خویش ﷺ دربارهٔ امور مختلف ـ قبل از آن که آن امور واقع شوند ـ نهی می‌کند: ﴿**آیا از پیامبر خود همان را می‌خواهید که قبلاً از موسی خواسته شد**﴾ آنجا که بنی اسرائیل از او خواستند که خداوند ﷻ را آشکارا به آنان نشان دهد! همچنین مشرکان از رسول خدا ﷺ خواستند که خدا و فرشتگان را با آنان رویارو گرداند! ﴿**حال آن‌که هر کس کفر را جانشین ایمان کند، مسلّماً از راه راست گمراه شده است**﴾ یعنی: از میانهٔ راه طاعت خدای عزّوجلّ و از راستای آن به بیراهه رفته‌است. در

حدیث‌شریف آمده است: «... آنچه را که من بیان آن را فرو گذاشته‌ام، از من سؤال نکنید زیرا جز این نیست که پیشینیان شما با کثرت سؤالهایشان و اختلاف با انبیایشان هلاک شدند، پس هنگامی که شما را به امری فرمان دادم، آن را تا آنجا که می‌توانید انجام دهید و چون شما را از چیزی نهی کردم، از آن بپرهیزید».

ابن عبّاس رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: رافع‌بن حرمله و وهب بن‌زید گفتند: ای محمّد! برای ما کتابی از آسمان فرود آور تا آن را بخوانیم و جویباران را برای ما روان ساز تا ازتو پیروی کنیم! پس این آیه نازل شد.

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّنۢ بَعْدِ إِيمَٰنِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلْحَقُّ ۖ فَٱعْفُوا۟ وَٱصْفَحُوا۟ حَتَّىٰ يَأْتِىَ ٱللَّهُ بِأَمْرِهِۦٓ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿۱۰۹﴾

در این آیات، خداوند متعال بندگان مؤمنش را از هم‌سویی با کفّار اهل کتاب نهی کرده و ایشان را از دشمنی نهان و آشکار آنها و حسدی که بر مؤمنان دارند آگاه می‌سازد و ایشان را به گذشت و عفو و تحمّل تا رسیدن میعاد جهاد مسلحانه و به برپایی نماز و پرداخت زکات فرمان می‌دهد: **﴿بسیاری از اهل کتاب از روی حسدی که در دل دارند، دوست داشتند که شما را بعد از ایمانتان کافر گردانند﴾** از طریق شبهه‌افگنی در دینتان. انگیزهٔ آنان از این کار حسد است نه حرکت در مسیر حق زیرا این کارشان **﴿پس از این﴾** انجام گرفت **﴿که حق بر آنان آشکار شد﴾** یعنی:

پس از این که دانستند محمّد ﷺ رسول خداست و اوصاف آن حضرت ﷺ را در تورات و انجیل یافتند، دست به این کار زدند.

حسد بر دو نوع است: حسد پسندیده و حسد ناپسند. حسد ناپسند آن است که در آرزوی زوال نعمت از برادر مسلمانت باشی، چه همراه با آن، این آرزو را که آن نعمت از آنِ تو گردد، داشته باشی یا خیر. امّا حسد پسندیده که به نام «غبطه» یا «منافسه» نامیده می‌شود؛ در این **حدیث‌شریف** معرّفی شده است: «لاٰحَسَدَ اِلاّٰ فِیْ اِثْنَتَیْنِ: رَجُلٌ آتاٰهُ اللهُ الْقُرْآنَ فَهُوَ یَقُوْمُ بِهِ آناٰءَ اللَّیْلِ وَ آناٰءَ النَّهاٰرِ، وَ رَجُلٌ آتاٰهُ اللهُ ماٰلاً، فَهُوَ یُنْفِقُهُ آناٰءَ اللَّیْلِ وَ آناٰءَ النَّهاٰرْ ۞ حسد مذموم است مگر در دو چیز: مردی که خدای عزّوجلّ به او قرآن داده (یعنی آن را حفظ دارد) و در پاسهای شب و روز آن را بر پا می‌دارد و مردی که خدای عزّوجلّ به او ثروتی داده و او در پاسهای شب و روز آن را بر مستحقّان انفاق می‌کند». حقیقت حسد پسندیده آن است که شخص مسلمان آرزو کند تا همان خیر و نعمتی را که برادر مسلمانش دارد، او نیز داشته باشد، بی آن که زوال آن نعمت را از برادر مسلمان خویش تمنّا کند.

﴿**پس عفو کنید و روی بگردانید**﴾ عفو: ترک بازخواست و انتقام دربرابر گناه و صفح: دور ساختن اثر گناه و خطای دیگران از نفس، یا روگردانیدن از گنهکار است، که شامل ترک مجازات و ترک سرزنش و ملامت وی هر دو می‌شود ﴿**تا خدا فرمان خویش را بیاورد**﴾ یعنی: تا آن‌گاه که فرمانی از سوی خدای سبحان در مورد مجازات یهودیان برای شما برسد، عفو و گذشت پیشه کنید. مضمون این فرمان که بعداً می آید: قتل گروهی، تبعید برخی، تعیین جزیه بر برخی دیگر و در امان ماندن کسانی از یهودیان است که اسلام آورند ﴿**که خدا بر هر کاری تواناست**﴾ ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: (فَاعْفُوْا وَاصْفَحُوْا حَتّٰى یَأْتِیَ اللهُ بِأَمْرِهْ) را آیهٔ: (فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِیْنَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوْهُمْ) منسوخ گردانید.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است که: کعب‌بن اشرف شاعری یهودی بود و رسول خدا ﷺ را هجو می‌کرد، پس این آیه دربارهٔ وی نازل شد.

وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَۚ وَمَا تُقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ ٱللَّهِۗ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۱۱۰﴾

﴿**و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و هرگونه خیری که پیشاپیش**﴾ برای آخرت ﴿**خویش بفرستید**﴾ بدانید که پاداش و ثواب ﴿**آن را نزد خداوند خواهید یافت**﴾ بدین‌سان، خداوند بزرگ مؤمنان را بر اعمال نیک بر می‌انگیزد تا برایشان در دنیا و آخرت پیروزی عنایت فرماید ﴿**خداوند به آنچه می‌کنید، بیناست**﴾ و از عمل هیچ عمل‌کننده‌ای غافل نمانده پاداش، یا کیفر هیچ عملی ــ چه خیر باشد و چه شرّ ــ نزد وی ضایع نمی‌شود.

وَقَالُواْ لَن يَدْخُلَ ٱلْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصَٰرَىٰۗ تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْۗ قُلْ هَاتُواْ بُرْهَٰنَكُمْ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿۱۱۱﴾

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: این آیه دربارهٔ یهود مدینه و نصارای نجران نازل شد زیرا یهود می‌گفتند: هرگز کسی وارد بهشت نمی‌شود مگر آن‌که یهودی باشد و نصاری می‌گفتند: هرگز کسی وارد بهشت نمی‌شود مگر آن‌که مسیحی باشد پس هر طایفه‌ای، دیگری را به گمراهی متّهم می‌کرد.

﴿**و گفتند: هرگز کسی به بهشت درنیاید، مگر آن‌که یهودی یا نصاری باشد. این آرزوهای**﴾ واهی ﴿**آنان است**﴾ یعنی: این فقط آرزوهای خامی است که آنها در دل می‌پرورانند، بی‌آن‌که برای این آرزوهای خام، دلیلی در کتابهای نازل شدهٔ خدا ﷻ وجود داشته باشد ﴿**بگو: اگر راست می‌گویید**﴾ یعنی: اگر در این آرزوهای خام و ادّعاهای باطلتان راست گویید ﴿**برهانتان را بیاورید**﴾ بُرهان: دلیلی است که

با آن یقین به‌دست آید.

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُۥ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُۥٓ أَجْرُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١١٢﴾

﴿**چنان نیست**﴾ که می‌پندارند ﴿**بلکه**﴾ دیگران نیز به بهشت وارد می‌شوند و آنان عبارتند از: ﴿**هر کس که خود را با تمام وجود به خدا تسلیم کند**﴾ یعنی: هر بشری که روی دل به سوی خدا ﷻ نهاده و عملش را برای او خالص گرداند ﴿**و نیکوکار باشد**﴾ یعنی: اعمال شایسته انجام دهد ﴿**پس مزد وی پیش پروردگار اوست**﴾ یعنی: پاداش عمل وی بهشت است ﴿**و بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد**﴾ در آخرت. اعمال شایسته: اعمالی‌است که با شرع الهی مطابقت داشته از طریق پیامبران وی علیهم السلام صادر شده‌باشد زیرا عمل مقبول الهی دو شرط دارد: اوّل این که آن عمل، خالصانه برای خداوند ﷻ باشد. دوم این که آن عمل، نیکو بوده و با شریعت خداوند ﷻ موافق باشد. پس اگر عمل، خالصانه برای خداوند متعال بود، ولی با شرع انور موافقت نداشت، پذیرفته نیست؛ به همین جهت، رسول خدا ﷺ در این **حدیث‌شریف** فرموده‌اند: «مَنْ عَمِلَ عَمَلاً لَيْسَ عَلَيْهِ اَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ ✿ هر کس عملی انجام دهد که مطابق با شریعت ما نباشد، آن عمل مردود است».

وَقَالَتِ ٱلْيَهُودُ لَيْسَتِ ٱلنَّصَٰرَىٰ عَلَىٰ شَىْءٍ وَقَالَتِ ٱلنَّصَٰرَىٰ لَيْسَتِ ٱلْيَهُودُ عَلَىٰ شَىْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ ٱلْكِتَٰبَ ۗ كَذَٰلِكَ قَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ ۚ فَٱللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ

يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ ﴿١١٣﴾

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن عبّاس روایت شده است که فرمود: چون هیأت نمایندگی نصارایِ نجران نزد رسول خدا ﷺ آمدند، دانشمندان یهودی به ملاقات آنان شتافتند، سپس هر دو گروه در محضر رسول خدا ﷺ با یک‌دیگر به منازعه پرداختند، در این میان، رافع‌بن حرملهٔ یهودی خطاب به نصاری گفت: شما بر حق نیستید. و بنابراین، به عیسی علیه السلام و انجیل کفر ورزید. از آن طرف مردی از اهالی نجران در پاسخ وی گفت: این شمایید که برحق نیستید. به این ترتیب او هم منکر نبوّت موسی علیه السلام شده و به تورات کفر ورزید. همان بود که نازل شد: ﴿**یهودیان گفتند که مسیحیان برحق نیستند و مسیحیان گفتند که یهودیان برحق نیستند**﴾ هر طایفه‌ای از آنها خیر و خوبی را از دیگری نفی کرده و آن را به خود اختصاص دادند، درحالی‌که شیوهٔ اهل انصاف این نیست زیرا منصف به حقّی که نزد خصمش وجود داشته باشد اعتراف، و باطل وی را رد می‌کند و هرگز بغضی که علیه دشمنش دارد، او را به انکار حق وانمی‌دارد ﴿**حال آن‌که کتاب آسمانی را می‌خوانند**﴾ یعنی: هر یک از آنها در کتاب خود، تأیید طرف مقابل را که به او کفر ورزیده‌اند، می‌خوانند ﴿**کسانی هم که هیچ‌چیز نمی‌دانند، سخنی همانند سخن آنان گفتند**﴾ یعنی: امّتهای قبل از یهود و نصاری نیز که به کتابهای آسمانی علمی نداشتند، همین سخن را گفتند ﴿**پس خداوند، روز رستاخیز در آنچه باهم اختلاف می‌کردند، میانشان داوری خواهد کرد**﴾ یعنی: خداوند جلّ جلاله آنها را در روز قیامت با هم گرد خواهد آورد، آن‌گاه میانشان با داوری عادلانهٔ خویش رسیدگی کرده، مُحق را به بهشت و مُبطل را به دوزخ رهسپار خواهد ساخت.

وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّن مَّنَعَ مَسَٰجِدَ ٱللَّهِ أَن يُذۡكَرَ فِيهَا ٱسۡمُهُۥ وَ

سَعَىٰ فِي خَرَابِهَآ أُوْلَٰٓئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَن يَدْخُلُوهَآ إِلَّا خَآئِفِينَ لَهُمْ فِي ٱلدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي ٱلْأَخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١٤﴾

﴿**و کیست ظالم‌تر؟**﴾ استفهام انکاری است، یعنی: کسی ظالم‌تر نیست ﴿**از آن‌کس که نگذارد در مساجد خدا نام وی برده شود**﴾ و کسانی را که برای ادای نماز، ذکر و تلاوت و تعلیم قرآن به مساجد می‌آیند، از آن بازدارد ﴿**و در ویرانی آنها بکوشد**﴾ یعنی: در ویرانسازی بنای آنها، یا در تعطیل کردن طاعات و عبادات در آنها ـ چون تعلیم علم، نشستن در آنها برای اعتکاف و امثال آن از فعالیتهای مشروع دیگر ـ بکوشد؟ چنان‌که مشرکان در روز حدیبیّه با رسول خدا ﷺ همین کار را کردند، آن‌گاه که آن حضرت ﷺ و همراهانشان را از ورود به مکّه بازداشتند ﴿**آنان را نسزد جز این‌که ترسان و لرزان در آنها درآیند**﴾ یعنی: سزاوارشان این بود که با ترس و لرز از هیبت الله ﷻ که پروردگارشان است، به مساجد وارد می‌شدند زیرا مساجد خانه‌های عبادت حق تعالی است. یا معنی این است: کفّار را با جهاد چنان مرعوب کنید که کسی از آنها با احساس امنیّت وارد مساجد شما نشود ﴿**در این دنیا برایشان خواری است**﴾ یعنی: برای این گروهی که مساجد خدا ﷻ را ویران کرده و از ذکر خدای عزّوجلّ در آنها جلوگیری می‌کنند، در دنیا از جانب خداوند متعال خواری و ذلّتی سخت است، که این خواری و ذلّت را به‌دست مؤمنان جهادگر در راه دینش برآنها وارد می‌سازد، بدین‌گونه که مجاهدان مؤمن، آنها را می‌کشند، به اسارت می‌گیرند و بر آنان جزیه وضع می‌کنند ﴿**و برایشان در آخرت عذابی بزرگ است**﴾ در آتش جهنّم.

این آیه مؤمنان را ارشاد می‌کند که باید مساجد خدا ﷻ را از تسلّط کفّار نگه‌دارند، همچنین به مؤمنان اجازه می‌دهد که هرگاه کفّار بیمناک و ذلیل بودند، درهای مساجد را بر رویشان نبندند. مفسّران در تعیین مراد آیه از کسانی که مؤمنان

را از مساجد خدا ﷻ باز می‌دارند و در ویرانسازی آنها می‌کوشند، بر دو قول‌اند؛ قول اوّل این است که: مراد از آنان نصاری هستند که مردم را از ادای نماز در بیت‌المقدِس باز می‌داشتند. قول دوم این است که: مراد از آنان، مشرکان قریشند که رسول خدا ﷺ را در روز حدیبیّه از ورود به مسجدالحرام بازداشتند. ابن‌کثیر قول دوم را ترجیح داده، و در بیان **سبب‌نزول** آن نیز هر دو قول روایت شده است.

وَلِلَّهِ ٱلۡمَشۡرِقُ وَٱلۡمَغۡرِبُۚ فَأَيۡنَمَا تُوَلُّواْ فَثَمَّ وَجۡهُ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ ﴿١١٥﴾

﴿**و از آنِ خداست مشرق**﴾ یعنی طلوعگاه خورشید ﴿**و مغرب**﴾ یعنی غروبگاه آن. آری! طلوعگاه و غروبگاه خورشید و مابین آنها همه ملک خداوند ﷻ است ﴿**پس به هر سو روکنید**﴾ یعنی: به هر سمتی که روی آورید؛ ﴿**آنجا رو به خداست**﴾ امّا این حکم ناظر بر وقتی است که جهت قبله بر نمازگزار پوشیده بماند، یا زمانی که انسان نماز نافله را سوار بر مرکب ادا می‌کند، چنان‌که رسول خدا ﷺ سوار بر مرکبشان به هر سویی که می‌رفت، نماز می‌گزاردند ﴿**بی‌گمان خدا گشایشگر داناست**﴾ فضل و عطای وی محصور و محدود نیست و همه چیز و همه کس را دربر می‌گیرد و علم وی در به سامان آوردن امور خلقش فراگیر است.

در این آیه، رسول خدا ﷺ و یارانشان که از مکّه اخراج شده و از مسجد و مصلاّی خود رانده شده بودند، مورد دلجویی قرار گرفته‌اند.

این آیه در رأی جمهور علما منسوخ است زیرا چنان‌که ابن‌جریر طبری می‌گوید: «این حکم قبل از دستور روی آوردن به قبله نازل شده بود تا این عقیدهٔ سردمداران ادیان پیشین را إبطال کند که می‌پنداشتند؛ عبادات جز در معابد درست نیست». ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «اوّلین چیزی از قرآن که برای ما منسوخ شد ــ و

خدا داناتر است ــ موضوع قبله بود ». امّا به قولی: حکم این آیه، مربوط به نماز نافلهٔ سوار بر مرکب است؛ چنان‌که در تفسیر آن بیان شد.

اگر کسی سعی و تلاش خود را در یافتن جهت قبله کرد ولی موفّق نشد که آن را بیابد، لذا اجباراً به غیر جهت قبله نماز گزارد، نمازش نزد جمهور فقها (ابوحنیفه، مالک و احمد) جایز است، ولی در رأی مالک، إعادهٔ نماز در وقت آن برایش مستحب می‌باشد. امّا شافعی می‌گوید: نماز وی درست نیست زیرا قبله شرطی از شروط نماز می‌باشد. لیکن در صحّت ادای نماز نافلهٔ سوار بر مرکب ــ به هر سویی که روی آورَد ــ در میان فقها اختلافی نیست.

وَقَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ وَلَدٗاۗ سُبۡحَٰنَهُۥۖ بَل لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ كُلّٞ لَّهُۥ قَٰنِتُونَ ﴿١١٦﴾

﴿**و گفتند: خداوند فرزندی برای خود برگزیده است**﴾ یهودیان گفتند: عُزَیر پسر خداست، نصاری گفتند: مسیح پسر خداست و کفّار عرب گفتند: فرشتگان دختران خدایند. مراد آیهٔ کریمه ــ چنان‌که در بیان **سبب نزول** آمده است ــ ردّ پندار همهٔ این گروه‌هاست ﴿**او منزّه است**﴾ از آنچه به وی از برگزیدن فرزند نسبت می‌دهند ﴿**بلکه هرآنچه در آسمانها و زمین است، از آنِ اوست**﴾ از آن‌جمله؛ عُزَیر و عیسی و فرشتگان همگی بندگان خاضع خداوند ﷻ هستند که از عبادت وی سر بر نمی‌تابند، لذا چگونه می‌توانند فرزندان خدا ﷻ باشند؟ ﴿**و همه سر به راه او هستند**﴾ یعنی: همهٔ آنها به بندگی پروردگار قیام نموده و برای او خاضعند، پس چگونه فرزند وی می‌باشند؟ ابن عبّاس رضی الله عنهما از رسول خدا ﷺ در **حدیث‌شریف قدسی** روایت می‌کند که فرمودند: « خدای متعال فرمود: فرزند آدم تکذیبم کرد و دشنامم داد؛ تکذیب وی در این است که می‌پندارد، من قادر به بازگرداندن حیات

وی به شکل اوّلیهٔ آن نیستم. امّا دشنام‌دادن وی، در این گفته‌اش در بارهٔ من است که: من فرزند دارم، در حالی که من پاک و منزّهم از آن‌که همسر یا فرزندی برگزینم».

بَدِيعُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ وَإِذَا قَضَىٰٓ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ﴿١١٧﴾

﴿نوپدیدآورندهٔ آسمانها و زمین است﴾ یعنی: حق تعالی آفرینش آنها را بدون نمونهٔ پیشینی آغاز و إبداع کرده است ﴿و چون به کاری اراده کند﴾ یعنی: اراده کند که چیزی را بیافریند، یا آن را به‌سامان آورد ﴿فقط می‌گوید: به وجود بیا، پس بی‌درنگ موجود می‌شود﴾ یعنی: هرچه را که اراده کند، با گفتن کلمهٔ «کُنْ باش»، می‌آفریند، از آن رو که قدرت وی کامل است، پس چگونه برای وی فرزندی است؟ ✿

وَقَالَ ٱلَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا ٱللَّهُ أَوْ تَأْتِينَآ ءَايَةٌ ۗ كَذَٰلِكَ قَالَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّثْلَ قَوْلِهِمْ ۘ تَشَـٰبَهَتْ قُلُوبُهُمْ ۗ قَدْ بَيَّنَّا ٱلْـَٔايَـٰتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿١١٨﴾

﴿بی‌خردان﴾ یعنی: مشرکان عرب ﴿گفتند: چرا خداوند﴾ بی‌واسطه ﴿با ما سخن نمی‌گوید﴾ تا ما را از نبوّت محمّد ﷺ خبر دهد و ما بدانیم که او پیغمبر است ﴿یا چرا معجزه‌ای برای ما نازل نمی‌شود﴾ به‌عنوان نشانه‌ای بر نبوّت وی ﴿آن کسانی که

پیش از اینان بودند ﴾ یعنی: یهود و نصاری ﴿**نیز مانند سخن آنان را گفتند، دل و درونشان همانند است** ﴾ در اتّفاقشان بر کفر و طرح خواسته‌های ناروا و پیشنهاد فرستادن معجزات از سوی خدای سبحان ﴿**ما نشانه‌های خود را برای مردمی که اهل یقین هستند** ﴾ یعنی: برای آنان که به حق اعتراف کرده و به اوامر ما گردن می‌نهند و تصدیق‌کنندهٔ ما می‌باشند ﴿**روشن ساخته‌ایم** ﴾ امّا آنان که خداوند ﷻ بر دلهایشان مهر نهاده و بر شنوایی و بینایی‌شان پرده‌ای است، اگر هر نشانه و معجزه‌ای را هم ببینند، ایمان نمی‌آورند تا آن‌که عذاب دردناک الهی را مشاهده کنند. چنان‌که این معنی در آیهٔ دیگری آمده است.

سبب‌نزول آیهٔ کریمه این بود که رافع‌بن خزیمه به رسول خدا ﷺ گفت: اگر چنان‌که ادّعا می‌کنی، به حق فرستاده خداهستی، به خدا بگو که با ما سخن بگوید تا سخن وی را بشنویم. پس خداوند ﷻ این آیه را نازل کرد.

إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗاۖ وَلَا تُسۡـَٔلُ عَنۡ أَصۡحَٰبِ ٱلۡجَحِيمِ ﴿١١٩﴾

آن‌گاه خداوند متعال بعد از ردّ درخواست کافران در مورد سخن‌گفتنشان با وی در مورد صحّت نبوّت، تأکید می‌کند که محمّد ﷺ فرستادهٔ بر حقّ وی است: ﴿**ما تو را به‌حق فرستادیم تا مژده دهنده و بیم‌دهنده باشی** ﴾ ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «یعنی تو را مژده‌دهندهٔ بهشت و بیم‌دهنده از دوزخ فرستادیم». ﴿**و دربارهٔ دوزخیان از تو پرسشی نخواهد شد** ﴾ یعنی: وظیفهٔ تو ابلاغ است و بس و تو در این مورد که چرا دوزخیان ایمان نیاورده‌اند، مورد بازخواست قرار نمی‌گیری و بدان‌که مسیرشان خواه‌ناخواه به سوی جهنّم است.

وَلَن تَرْضَىٰ عَنكَ ٱلْيَهُودُ وَلَا ٱلنَّصَٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ ۗ
قُلْ إِنَّ هُدَى ٱللَّهِ هُوَ ٱلْهُدَىٰ ۗ وَلَئِنِ ٱتَّبَعْتَ أَهْوَآءَهُم بَعْدَ
ٱلَّذِى جَآءَكَ مِنَ ٱلْعِلْمِ ۙ مَا لَكَ مِنَ ٱللَّهِ مِن وَلِىٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۱۲۰﴾

﴿و یهودیان و مسیحیان هرگز از تو راضی نمی‌شوند، مگر آن‌که از کیش آنان پیروی کنی﴾ یعنی: اگر تمام پیشنهاداتشان را هم بپذیری و برآورده کنی، از تو خشنود نمی‌شوند زیرا خواستهٔ آنها، معجزات و نشانه‌هایی نیست که به تو پیشنهاد می‌کنند، بلکه خواستهٔ واقعی آنها برگرداندنت از دینت به سوی دین خودشان و پیروی‌ات از خواسته‌ها و هوسهایشان است. همچنین است هر بدعت گذار و پیرو هوای نفسی که جز پیروی از هوی و هوس خویش، هیچ‌چیز دیگر او را از اهل حق راضی نمی‌گرداند. پس ای محمّد ﷺ! از تلاش برای راضی‌نمودنشان دست بر دار و به آنان **﴿بگو: هدایت﴾** حقیقی **﴿تنها هدایت الهی است﴾** نه آنچه که شما بر آنید از شریعتهای منسوخ‌شده و کتابهای تحریف‌شده **﴿و اگر پس از آن علمی که بر تو فرود آمده‌است، باز از هوسهایشان﴾** یعنی: از تحریفاتی که در کتب خود آورده‌اند، از بدعت آفرینی‌هایی که در دین خود کرده‌اند و از احکام و اندیشه‌های ناروایشان؛ **﴿پیروی کنی، دربرابر خدا سرور و یاوری نخواهی داشت﴾** این هشدار سختی است که هرچند مخاطب آن رسول اکرم ﷺ اند، ولی مراد کنایی از آن امّت ایشانند که باید به‌هوش باشند تا مبادا در کمین هواها و گرایش به آیین‌های دیگر بیفتند و رضای بدعت‌گزاران را بجویند؛ که هر کس چنین باشد، خوار و بی‌مقدار است.

سبب‌نزول آیهٔ کریمه بنا به یکی از روایات این بود که: یهودیان از رسول خدا ﷺ خواهان متارکه شده و به ایشان وعده می‌دادند که در صورت

موافقت با این پیشنهاد، ممکن است از ایشان پیروی کنند.

ٱلَّذِينَ ءَاتَيْنَٰهُمُ ٱلْكِتَٰبَ يَتْلُونَهُۥ حَقَّ تِلَاوَتِهِۦٓ أُوْلَٰٓئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِۦ ۗ وَمَن يَكْفُرْ بِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ ﴿١٢١﴾

﴿**کسانی که به آنان کتاب داده‌ایم**﴾ به قولی: مراد از آنان مسلمانانند. به قولی دیگر: مراد کسانی از اهل کتابند که مسلمان شده‌اند. چنان‌که در بیان **سبب نزول** آن آمده است: آیهٔ کریمه دربارهٔ کسانی نازل شد که همراه جعفربن ابی‌طالب رضی الله عنه با کشتی از سرزمین حبشه به مدینه آمدند و آنها جمعاً چهل مرد از اهالی حبشه و شام بودند. امّا ضحاک می‌گوید: «آیهٔ کریمه دربارهٔ یهودیانی نازل شد که ایمان آوردند». آری! اینان ﴿**آن را چنان‌که حقّ تلاوت آن است، می‌خوانند**﴾ یعنی: اینان از کتاب خدا جل جلاله پیروی کرده و به مفادّ آن عمل می‌کنند، پس حلال آن را حلال، و حرام آن را حرام می‌شناسند، تحریف و تبدیلی در آن پدید نمی‌آورند و آن را بر غیر تأویلش، معنی نمی‌کنند. این تفسیر ابن‌مسعود رضی الله عنه از جملهٔ: (يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ) است. ولی عمربن خطاب رضی الله عنه در تفسیر آن می‌گوید: «آنان کسانی هستند که چون به آیهٔ رحمت برسند، آن را از خداوند متعال درخواست می‌کنند و چون به آیهٔ عذاب برسند، از آن به خدا جل جلاله پناه می‌برند». نقل است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نیز چنین می‌کردند. ﴿**آنان کسانی هستند که به آن**﴾ یعنی: به قرآن ﴿**ایمان می‌آورند**﴾ ولی ﴿**کسانی که بدان**﴾ یعنی: به کتاب الهی ﴿**کفر ورزند، همانانند که زیانکارانند**﴾ در دنیا و آخرت و عذاب بر آنان لازم شده است.

يَٰبَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ ٱذْكُرُواْ نِعْمَتِيَ ٱلَّتِيٓ أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي

فَضَّلْتُكُمْ عَلَى ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٢٢﴾ وَٱتَّقُواْ يَوْمًا لَّا تَجْزِي نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شَيْـًٔا
وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنفَعُهَا شَفَٰعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿١٢٣﴾ ۞
وَإِذِ ٱبْتَلَىٰٓ إِبْرَٰهِـۧمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمَٰتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ
إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٢٤﴾

﴿**ای بنی‌اسرائیل! نعمتم را که بر شما ارزانی داشتم و این‌که شما را بر جهانیان برتری دادم، یاد کنید و از روزی که کسی به داد کسی نرسد و از کسی بدل و بلاگردانی پذیرفته نشود و شفاعت به حال او سود ندهد و یاری نیابند، بترسید**﴾ تفسیر نظیر این دو آیه، در آیات (۴۷ و ۴۸) از همین سوره گذشت. بقاعی می‌گوید: «خداوند متعال آنچه را که در آغاز داستان بنی‌اسرائیل از یادآوری نعمتها و هشداردادن از عذاب بیان کرده بود، در اینجا تکرارکرد تا روشن شود که این خلاصهٔ داستان است».

آن‌گاه خداوند متعال برای توجّه‌دادن به مقام و شرف ابراهیم خلیلش علیه‌السلام و این‌که او را امام و پیشوای یکتاپرستی برای مردم گردانید، می‌فرماید: ﴿**و چون ابراهیم را پروردگارش ابتلا کرد**﴾ ابتلا: امتحان و آزمایش انسان با مکلّف کردن وی به اموری است که انجام یا ترک آنها بر وی دشوار است تا در برابر آن پاداش دریافت دارد. و آزمایش ابراهیم علیه‌السلام: ﴿**با کلماتی**﴾ بود که این کلمات عبارت است از این فرمودهٔ باری تعالی: «إِنِّيْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَاماً ۞ من تو را پیشوای مردم می‌گردانم». ﴿**و او آنها را به‌انجام رساند**﴾ یعنی: ابراهیم علیه‌السلام با این گفتهٔ خود: «وَ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ ۞ و از دودمانم نیز به امامت بگمار»؛ خواهان ازدیاد مضمون آن کلمات شد. یا معنای: (فَأَتَمَّهَا) این است: ابراهیم علیه‌السلام به بهترین وجه به حقّ امامت قیام کرد. ابن‌کثیر از ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنه نقل می‌کند که فرمود: مراد از «کلمات»، ده سنّت ابراهیمی است که پنج سنّت از آنها مربوط به سر انسان و پنج دیگر در سایر

اعضای وی است که مجموعاً ده خصلت‌اند و به خصلتهای فطرت معروف می‌باشند و عبارتند از:
۱ ـ شستن دهان. ۲ ـ شستن بینی. ۳ ـ مسواک کردن. ۴ ـ کوتاه کردن سبیل. ۵ ـ بازکردن موهای سر از وسط. ٦ ـ ختنه کردن. ۷ ـ گرفتن ناخن‌ها. ۸ ـ تراشیدن موی زیر بغل. ۹ ـ ستردن موی زهار. ۱۰ ـ استنجا به آب.

ابن‌کثیر در مورد هدف از «کلمات»، روایات و نظرات دیگری را نیز بیان کرده، آن‌گاه به نقل از ابن‌جریر طبری می‌گوید: «جایز است که مراد از «کلمات» همهٔ این روایات باشد و جایز است که بعضی از این آرا صحیح باشد. امّا در این باره حدیث صحیح و مورد اتّفاقی نداریم که حتماً یکی از آنها را بنابر تعیّن نام ببریم».

﴿**ابراهیم گفت: و از دودمانم نیز**﴾ یعنی: پروردگارا! از دودمانم نیز پیشوایانی را برانگیز. خداوند ﷻ ﴿**فرمود: عهد من به ستمکاران نمی‌رسد**﴾ یعنی: در میان دودمانت عاصیان و ستمکاران نیز وجود دارند و بدان که آنان شایستگی پیشوایی را نداشته و به حقّ آن قیام نمی‌ورزند، لذا این موهبت من به آنان نمی‌رسد. آری! امام و پیشوا ـ چنان‌که در روایات آمده است ـ ناگزیر باید از اهل عدالت و عمل به شرع باشد و هرگاه از جادّهٔ عدل و عمل به شرع منحرف شد؛ ستمگر می‌شود.

پس این آیه، در واقع دستوری به مؤمنان است که: هرگز ستمگری را متولّی امور شرع و زمامدار جامعهٔ اسلامی نگردانند زیرا امام از آن روی به پیشوایی برگزیده می‌شود که به سخن و عمل وی در امور دین اقتدا شود، پس اگر او ظالم یا فاسق باشد، مقتدیان و پیروان خویش را گمراه و از صراط مستقیم منحرف می‌سازد. بنابراین، خواستهٔ ابراهیم؈ فقط در حقّ کسانی از دودمانش اجابت شد که شایستهٔ امامت و پیشوایی هستند، نه در حقّ ستمگران آنان.

وَإِذْ جَعَلْنَا ٱلْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَٱتَّخِذُوا۟ مِن

مَّقَامِ إِبْرَٰهِـۧمَ مُصَلًّىۖ وَعَهِدْنَآ إِلَىٰٓ إِبْرَٰهِـۧمَ وَإِسْمَٰعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّآئِفِينَ وَٱلْعَٰكِفِينَ وَٱلرُّكَّعِ ٱلسُّجُودِ ﴿١٢٥﴾

﴿**و یاد کنید**﴾ ای اعراب! این نعمتم را بر خود ﴿**که چون خانهٔ کعبه را بازگشتگاه قرار دادیم**﴾ که حجّاج بعد از پراکنده‌بودنشان در نقاط مختلف جهان، در آن بازگشتگاه گرد هم می‌آیند ﴿**و**﴾ قرار دادیم خانهٔ کعبه را ﴿**حرم امن مردم**﴾ یعنی: محلّ امنی که نباید کسی در آن از کسی بترسد، چنان‌که بر کسی که به آن پناه ببرد، حدّ اقامه نمی‌شود، لذا کسی که به آن وارد شود، از هر نظر ایمن است.

﴿**و**﴾ گفتیم: ﴿**از مقام ابراهیم نمازگاهی بسازید**﴾.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از عمربن خطاب رضی الله عنه روایت شده است که فرمود؛ [هنگامی که رسول خدا ﷺ به برابر مقام ابراهیم رسیدند] فرمودند: «این مقام ابراهیم است. گفتم: یا رسول‌الله! آیا آن را نمازگاهی نمی‌سازید؟ به همین مناسبت بود که آیهٔ فوق نازل شد». همچنین ابن عمر از پدرش رضی‌الله عنهما روایت کرده است که فرمود: «با پروردگارم در سه چیز موافقت نمودم؛ در حجاب، در اسیران بدر و در مقام ابراهیم». یعنی: در هر سه مورد بر تأیید رأی من آیه نازل شد. مقام ابراهیم علیه السلام: سنگ معروفی است که ابراهیم علیه السلام برای بنای کعبه برروی آن می‌ایستاد و هنگامی که او و پسرش اسماعیل علیهماالسّلام دیوار کعبه را بالا می‌آوردند و به آن ضرورت افتاد، اسماعیل علیه السلام آن را آورد تا پدرش بر آن بایستد. این سنگ به دیوار کعبه چسبیده بود و اوّلین کسی که آن را به‌جای فعلی آن انتقال داد، عمربن خطاب رضی الله عنه بود. مقام ابراهیم علیه السلام برای مردم معروف است و آنان مکلّفند که در آن دو رکعت نماز طواف را ادا کنند.

علما در این باره که نخستین بانی خانهٔ کعبه چه کسی بود، اختلاف‌نظر دارند. ابن‌کثیر پس ازآن که نظرهای مختلف در این رابطه را نقل می‌کند، می‌گوید:

« غالب کسانی که به این روایات استناد می‌کنند ، مرجع آنها منابع اهل کتاب است و اینها اخباری است که نه تصدیق می‌شود و نه تکذیب و نه بر آنها ــ صِرفاً ــ می‌شود اعتماد کرد ، امّا اگر حدیثی در این باره به صحّت رسید ، پس بر سر و چشم می‌پذیریم » .

﴿ **و به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانه‌ام را پاکیزه گردانید** ﴾ از بتها ، حضور کفّار ، پلیدیها ، از طواف کردن شخص جُنب و حایض و از هر پلیدی دیگری ﴿ **برای طواف‌کنندگان و معتکفان** ﴾ عَاكِفْ : کسی است که برای انجام دادن عبادت ، مقیم و پایبند مسجد می‌شود . بعضی گفته‌اند : عاکِف، مجاور مکّه است ، نه مقیم مکّه و از اهالی آنجا . ﴿ **و** ﴾ خانه‌ام را پاکیزه گردانید برای ﴿ **رکوع و سجده‌کنندگان** ﴾ یعنی : برای نمازگزاران .

فقها در بیان احکام این آیه گفته‌اند :

۱ ــ گزاردن دو رکعت نماز طواف واجب است .

۲ ــ کسی که وارد حریم کعبه می‌شود از انتقام‌گرفتن ایمن است ، امّا حدود در سرزمین حرم إقامه می‌شود ، نه در خَود خانهٔ کعبه .

۳ ــ گماردن ظالم یا فاسق به رهبری سیاسی و قضائی جامعهٔ اسلامی جایز نیست . لیکن باید گفت که حاکم با ارتکاب فسق ، خود به خود عزل نمی‌شود تا اهل حلّ و عقد او را بر کنار نکنند .

۴ ــ نماز گزاردن در مسجدالحرام بر طواف نفل فضیلت بیشتری دارد .

وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِـۧمُ رَبِّ ٱجْعَلْ هَـٰذَا بَلَدًا ءَامِنًا وَٱرْزُقْ أَهْلَهُۥ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ مَنْ ءَامَنَ مِنْهُم بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ ۖ قَالَ وَمَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُۥ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُۥٓ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلنَّارِ ۖ

وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ﴿١٢٦﴾

﴿و چون ابراهیم گفت: پروردگارا! اینجا را﴾ یعنی: مکّه را ﴿شهری امن بگردان﴾.
در احادیث شریف آمده است که: رسول اکرم ﷺ دربارهٔ مدینه ـ همانند دعای ابراهیم علیه السلام در مورد مکّه ـ دعاهای بسیاری نمودند و مدینهٔ منوّره را حرم امنی قرار دادند، از جملهٔ آنها این **حدیث‌شریف** به روایت انس‌بن مالک رضی الله عنه است: «اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُحَرِّمُ مٰابَیْنَ جَبَلَیْهٰا مِثْلَ مٰاحَرَّمَ بِهِ اِبْراهِیْمُ مَکَّةَ، اَللّٰهُمَّ بٰارِكْ لَهُمْ فِیْ مُدِّهِمْ وَ صٰاعِهِمْ ✿ بار خدایا! من میان هر دو کوه مدینه را حرام قرار می‌دهم، چنان‌که ابراهیم مکّه را حرام قرار داد. بار خدایا! به آنان (مردم مدینه) در مدّ و پیمانهٔ آنها برکت بده».
﴿و از اهلش﴾ یعنی: از اهل مکّه ﴿هر کس از آنان را که به خدا و روز بازپسین ایمان دارد، از میوه‌ها روزی ده﴾ نه کسی را که کفر ورزیده است. امّا خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام فرمود: ﴿و هر کس که کفر ورزد، اندکی برخوردارش می‌کنم﴾ از رزق و روزی این دنیا. یعنی: مطمئناً من مؤمنان از اهل این خانه را روزی می‌بخشم، ولی کافران را نیز روزی می‌رسانم زیرا رزق و روزیم همانند امامت و پیشوایی نیست که فقط به پارسایان و مؤمنان اختصاص داشته و به دیگری نرسد، بلکه روزی‌ام هم به مؤمنان می‌رسد و هم به کفّار ﴿سپس دچار عذاب دوزخش سازم﴾ یعنی: کافر را در آخرت به‌گونه‌ای گرفتار عذاب آتش می‌گردانم که راه نجاتی از آن نداشته باشد ﴿و چه بد سرانجامی است﴾ آن سرانجام شومی که در انتظارشان است.

وَإِذۡ يَرۡفَعُ إِبۡرَٰهِـۧمُ ٱلۡقَوَاعِدَ مِنَ ٱلۡبَيۡتِ وَإِسۡمَٰعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلۡ مِنَّآۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ﴿١٢٧﴾

﴿و چون ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانهٔ کعبه را بر افراشتند﴾ بر زیربنا و اساس

ثابت و استواری، گفتند: ﴿**پروردگارا! از ما بپذیر**﴾ این کار پاکیزه را ﴿**که درحقیقت تویی شنوایِ دانا**﴾ دعای ما را می‌شنوی و نیّتمان را می‌دانی. رسول خدا ﷺ نیز در سی و پنج سالگی ـ آن‌گاه که قریش خانهٔ کعبه را تجدید بنا می‌کردند ـ در ساختن خانهٔ کعبه سهم داشتند و همراه با قریشیان سنگ انتقال می‌دادند. چنان که ارادهٔ الهی بر آن بود که آن حضرت ﷺ قرار دهندهٔ «حجرالاسود» در محلّ آن باشند، که این داستان به تفصیل در کتابهای سیرت آمده است.

رَبَّنَا وَٱجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَآ أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَآ إِنَّكَ أَنتَ ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴿۱۲۸﴾

همچنان ابراهیم و اسماعیل علیهماالسّلام دعا کردند: ﴿**پروردگارا! ما را تسلیم خود قرار ده**﴾ یعنی: مارا بر اسلام استوار و پایدار گردان، یا بر اسلام ما بیفزای. افزونی در اسلام، به افزودن ایمان و اعمال نیکوست ﴿**و از نسل ما امّتی فرمان‌بردار خود بساز**﴾ که عبارت است از: امّت محمّد ﷺ. بعضی گفته‌اند: مراد اعرابند زیرا همانها نسل و تبار ابراهیم و اسماعیل علیهماالسّلام هستند ﴿**و مناسک ما را به ما بنما**﴾ یعنی: ما را به مناسک حجّ و مواضع ذبح قربانی‌مان راهنمایی فرما ﴿**و از ما درگذر که تویی توبه‌پذیر مهربان**﴾. مجاهد می‌گوید: «ابراهیم ؑ دعا کرد: پروردگارا! مناسک ما را به ما بنما! پس جبرئیل ؑ نزد وی آمد و او را به محلّ کنونی خانهٔ کعبه آورد و گفت: ستونهای آن را برافراز. ابراهیم ؑ ستونهای آن را برافراشت و بنای آن را به انجام رساند. سپس جبرئیل ؑ دست وی را گرفته و او را به سوی منی برد و چون به موضع جمرهٔ عقبه رسیدند، ناگهان دیدند که ابلیس در پای درخت ایستاده است، جبرئیل ؑ به ابراهیم ؑ گفت: تکبیر بگو و او را با سنگریزه بزن. ابراهیم ؑ تکبیر گفت و او را به هفت سنگریزه زد. ابلیس عقب

رفت تا به موضع جمرهٔ میانه رسید. ابراهیم‌علیه‌السلام بار دیگر او را به هفت سنگریزه زد و تکبیر گفت و در موضع جمرهٔ سوم نیز چنان کرد. سپس جبرئیل‌علیه‌السلام دستش را گرفت و او را به مشعرالحرام برد و گفت: این مشعرالحرام است. آن‌گاه به راه افتادند تا او را به عرفات برد و گفت: آیا آنچه را که به تو نمایاندم شناختی؟ و سه‌بار این جمله را تکرار کرد. ابراهیم‌علیه‌السلام گفت: «عَرِفْتُ ✿ آری! شناختم، بدین جهت است که آن را «عرفات» نامیدند. آن‌گاه به ابراهیم‌علیه‌السلام گفت: پس برای حجّ ندا در ده. ابراهیم‌علیه‌السلام پرسید: چگونه ندا در دهم؟ جبرئیل‌علیه‌السلام گفت: بگو، هان! ای مردم! پروردگارتان را اجابت کنید. ابراهیم‌علیه‌السلام ندا در داد و بندگان خدا جلّ‌جلاله چنین اجابت گفتند: «لَبَّيْكَ، اَللّٰهُمَّ لَبَّيْك ✿ به‌فرمان حاضریم پروردگارا! به فرمان حاضریم». پس هر کس در آن روز ابراهیم‌علیه‌السلام را اجابت گفته است، او حتماً حجّ انجام می‌دهد.

رَبَّنَا وَٱبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْهُمْ يَتْلُواْ عَلَيْهِمْ ءَايَـٰتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَـٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿١٢٩﴾

همچنین ابراهیم و اسماعیل علیهماالسّلام دعا کردند: ﴿**پروردگارا! در میان آنان**﴾ یعنی: در میان اعرابی که از نسل ما دو تن هستند ﴿**رسولی از خودشان برانگیز**﴾ که خداوند جلّ‌جلاله این دعای ایشان را پذیرفت و از نسل ایشان فرستاده‌ای برانگیخت که حضرت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وسلم اند. فرستاده‌ای: ﴿**که آیات تو را بر آنان بخواند**﴾ یعنی: دعای ابراهیم‌علیه‌السلام متضمّن این خواسته نیز بود که خداوند متعال بر آن پیامبر، قرآنی نازل کند که خوانده شود ﴿**و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد**﴾ حکمت: شناخت دین، فهم

احکام آن و فهم شریعت است ﴿**و پاکیزه‌شان کند**﴾ از شرک و سایرگناهان ﴿**که تو خود عزیز**﴾ شکست‌ناپذیر و ﴿**حکیمی**﴾ در افعال و سخنان خویش، پس از روی حکمت و فرزانه گی، هر چیز را در جایگاه آن قرار می‌دهی. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوامامه رضی الله عنه آمده است که فرمود؛ گفتم: یا رسول الله! سرآغاز کار رسالت شما چه بود؟ فرمودند: «سرآغاز آن دعای پدرم ابراهیم بود، عیسی نیز به بعثت من بشارت داد و مادرم (در خواب) دید که از وی نوری خارج شد که قصرهای شام از آن روشن گشت». مراد این است که اوّلین کسی که رسول خدا ﷺ را در میان مردم یادکرد و مشهور ساخت، ابراهیم علیه السلام بود. ابن‌کثیر می‌گوید: «مخصوص گرداندن سرزمین شام به ظهور نور رسالت در آن، به استقرار دین و نبوّت آن حضرت ﷺ در سرزمین شام اشاره دارد، از این جهت، شام در آخرالزّمان دار اسلام و اهل آن خواهد بود و در آن عیسی‌بن‌مریم علیهماالسّلام فرود خواهد آمد».

وَمَن يَرۡغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبۡرَٰهِـۧمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفۡسَهُۥۚ وَلَقَدِ ٱصۡطَفَيۡنَٰهُ فِي ٱلدُّنۡيَاۖ وَإِنَّهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿١٣٠﴾

آن‌گاه خداوند جل جلاله در محکومیّت عقیدهٔ شرک آلود کفّار ــ اعم از مشرکان و اهل کتاب ــ که مخالف با آیین ابراهیم علیه السلام است، می‌فرماید: ﴿**و چه کسی از آیین ابراهیم روی بر می‌تابد، مگر آن کسی که سبکسر باشد**﴾ یعنی: فقط کسی از آیین حنیف ابراهیم روی بر می‌تابد که نسبت به خویشتنِ خویش جاهل بوده و در مصلحت خویش نیندیشد و لذا خود را به نابودی بکشاند ﴿**و ما او را**﴾ یعنی: ابراهیم علیه السلام را ﴿**در دنیا برگزیدیم**﴾ هنگامی که او را به پذیرش و تبلیغ اسلام مأمور کردیم ﴿**و هم او، در آخرت از شایستگان است**﴾ و از نیکبختان؛ پس کسی که راه و

روش او را فروگذاشته و گمراهی را انتخاب نماید، بسی نابخرد و نادان است.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است: عبدالله‌بن سلام دو برادرزاده‌اش به نامهای سلمه و مهاجر را به سوی اسلام دعوت کرد، سلمه دعوت وی را پذیرفت و مسلمان شد، امّا مهاجر سر باز زد؛ پس این آیهٔ کریمه نازل گردید.

إِذْ قَالَ لَهُۥ رَبُّهُۥٓ أَسْلِمْ ۖ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿١٣١﴾

﴿**هنگامی که پروردگارش به او**﴾ یعنی: به ابراهیم﴿ع﴾ ﴿**فرمود: تسلیم شو**﴾ یعنی: به دین اسلام چنگ بزن و برای خداوند بزرگ، مخلص و منقاد باش ﴿**گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم**﴾ و فرمان پروردگارم را لبّیک گفتم.

وَوَصَّىٰ بِهَآ إِبْرَٰهِـۧمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَـٰبَنِيَّ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰ لَكُمُ ٱلدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ ﴿١٣٢﴾

﴿**و**﴾ شما منحرفان اهل کتاب، به غلط مدّعی آن هستید که ابراهیم﴿ع﴾ و فرزندانش یهودی یا نصرانی بوده‌اند زیرا: ﴿**ابراهیم و یعقوب به همان سفارش کردند**﴾ یعنی: به سفارش خدا ﷻ در تمسّک به آیین اسلام، یا به گفتن کلمهٔ: (أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينْ) سفارش کردند ﴿**فرزندان خود را**﴾ یعنی: یعقوب﴿ع﴾ نیز فرزندان خود را همچون ابراهیم﴿ع﴾ به این راه و روش سفارش نمود، درحالی‌که می‌گفت: ﴿**ای فرزندان من! خداوند این دین را برای شما برگزیده‌است**﴾ یعنی: دین اسلام را، همان آیینی را که محمّد ﷺ از بارگاه خدا ﷻ آورده ﴿**پس البتّه نباید جز در حالت مسلمانی بمیرید**﴾ یعنی: به اسلام چنگ زنید و از آن جدا نشوید تا آن که

چون مرگتان در رسد، درحالی بمیرید که بر دین اسلام پایدار هستید. لذا مراد یعقوب علیه السلام فقط این نبود که تنها در هنگام مرگ بر حالت اسلام بمیرند، بلکه مراد وی پایداری ایشان بر اسلام در همهٔ حالات تا هنگام مرگ است زیرا انسان می‌داند که خواهد مرد، امّا نمی‌داند که چه وقت؟.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: یهودیان به رسول خدا ﷺ گفتند؛ آیا تو نمی‌دانی که یعقوب در روز مرگش فرزندان خود را به یهودیّت سفارش کرد؟ پس این آیه در ردّ این ادّعای بی‌اساسشان نازل شد.

أَمْ كُنتُمْ شُهَدَآءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ ٱلْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنۢ بَعْدِى قَالُوا۟ نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ ءَابَآئِكَ إِبْرَٰهِـۧمَ وَإِسْمَٰعِيلَ وَإِسْحَٰقَ إِلَٰهًا وَٰحِدًا وَنَحْنُ لَهُۥ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۳﴾

آن‌گاه خداوند بزرگ در ردّ پندار یهود و نصاری که به ابراهیم علیه السلام و فرزندانش نسبت یهودیّت یا نصرانیّت می‌دهند و در ردّ عقیدهٔ مشرکان که از آیین توحیدی ابراهیم علیه السلام انحراف ورزیدند، می‌فرماید: ﴿**آیا وقتی که مرگ یعقوب فرا رسید، حاضر بودید؟**﴾ یا که بر او افترا می‌بندید؟ حضور مرگ: حضور نشانه‌ها و مقدّمات آن است. آری! شما حاضر نبودید، ولی ما حاضر و ناظر بودیم ﴿**هنگامی که به پسران خود گفت: پس از مرگ من چه کسی را می‌پرستید؟**﴾ فرزندان وی در پاسخش ﴿**گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خدایی یگانه است، می‌پرستیم**﴾ هر چند اسماعیل علیه السلام عموی یعقوب علیه السلام بود، امّا فرزندانش او را نیز پدر نامیدند زیرا اعراب عمو را نیز پدر می‌نامند ﴿**و ما در برابر او تسلیم هستیم**﴾ بدین‌گونه بود که یعقوب علیه السلام در هنگام مرگ از فرزندانش پیمان گرفت که خدای

یگانه را بپرستند و با او چیزی را شریک نگیرند، و آنها بر این پیمان اقرار کردند، پس این اقرارشان خود گواه این حقیقت است که آنان موحّد و مسلمان بوده‌اند و یعقوب علیه السلام نیز براساس این اعتراف به مسلمان بودنشان گواهی داد. ابن‌کثیر می‌گوید: «ظاهراً یعقوب فرزند اسحاق، در حیات ابراهیم علیه السلام و ساره به دنیا آمد».

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُم مَّا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْـَٔلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۳۴﴾

﴿**این امّتی است که درگذشته است**﴾ تِلْكَ: به ابراهیم علیه السلام و فرزندانش و یعقوب علیه السلام و فرزندانش اشاره دارد. أُمَّتْ: یعنی: گروه و جماعت ﴿**دست‌آوردشان برای خودشان و دست‌آورد شما برای خودتان است و از آنچه آنان می‌کرده‌اند، شما بازخواست نمی‌شوید**﴾ این هشداری است به یهود زیرا آنان با تکیه بر این پندار که منسوب به پیشینیان صالحی هستند و با مغرورشدن به این تکیه‌گاه، از پیروی رسول اکرم صلی الله علیه وسلم سرباز زدند. آری! یهودیان باید بدانند که دست‌آورد هر گروهی به خودش مربوط بوده و کارنامهٔ پدران، هیچ سودی به حال فرزندانشان ندارد و هرگز به دردشان نخواهد خورد. این آیه همچنین ردّی است بر کسانی‌که به عمل گذشتگان خویش اتّکا کرده و دل خود را با چنین آرزوهای باطلی خوش می‌کنند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** نیز آمده‌است: «مَنْ اَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ ✿ هر کس عملش بر وی کند آید، نسبش به نفع وی شتاب نمی‌کند». مراد این است که شما از حسنات گذشتگان نسبی خود سودی نمی‌برید، به گناهانشان هم مؤاخذه نمی‌شوید و از اعمالشان موردبازپرسی قرار نمی‌گیرید، چنان‌که آنان نیز از اعمال شما مورد بازپرسی قرار نمی‌گیرند.

وَقَالُواْ كُونُواْ هُودًا أَوْ نَصَـٰرَىٰ تَهْتَدُواْ ۗ قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَٰهِـۧمَ حَنِيفًا ۖ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿١٣٥﴾

﴿ وگفتند: یهودی یا مسیحی باشید تا هدایت شوید ﴾ یعنی: یهودیان به مسلمانان گفتند: یهودی شوید و نصاری به مسلمانان گفتند: مسیحی شوید تا به حق راه یابید، چنان‌که در بیان **سبب‌نزول** نیز آمده است. ﴿ **بگو: چنین نیست، بلکه** ﴾ هدایت و رستگاری در پیروی از ﴿ **آیین ابراهیم حنیف است** ﴾ حَنِیف: یعنی: گرایش یافته از تمام ادیان باطل به سوی دین حق. حنیفیّت؛ کیش و آیین اسلام است ﴿ **و او از مشرکان نبود** ﴾ این تعریض و کنایه‌گویی به یهود و نصاری است. یعنی: ابراهیم‌ؑ مانند شما به خدای عزّوجلّ مشرک نبود، پس چگونه ادّعا می‌کنید که او بر آیین یهودیّت یا نصرانیّت بوده است؟

قُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَآ أُنزِلَ إِلَىٰٓ إِبْرَٰهِـۧمَ وَإِسْمَـٰعِيلَ وَإِسْحَـٰقَ وَيَعْقُوبَ وَٱلْأَسْبَاطِ وَمَآ أُوتِىَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَمَآ أُوتِىَ ٱلنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُۥ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٦﴾

خداوند متعال در این آیه بندگان مؤمنش را به سوی ایمان تفصیلی به آنچه که به وسیلهٔ حضرت محمّد ﷺ بر ایشان نازل نموده و به ایمان اجمالی به آنچه که بر پیامبران پیشین نازل کرده، ارشاد می‌نماید و از برخی از پیامبران‌ؑ به اسم نام

برده و از بقیّهٔ آنها به اجمال یاد می‌کند: ﴿**بگویید**﴾ ای مسلمین! ﴿**ایمان آورده‌ایم به خداوند**﴾. از ابی‌هریره رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: اهل کتاب، تورات را به زبان عبرانی خوانده و آن را برای اهل اسلام به زبان عربی تفسیر می‌کردند، لذا رسول خدا صلی الله علیه وسلم در این **حدیث‌شریف** فرمودند: «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب، بلکه بگویید: به خداوند و به آنچه نازل کرده ایمان آورده‌ایم ـ تا به آخر آیه». ﴿و﴾ نیز ایمان آورده‌ایم ﴿**به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده**﴾ أَسباط: فرزندان دوازده گانهٔ یعقوب علیه السلام هستند که هریک از آنها فرزندانی داشته اند. «سبط» در بنی‌اسرائیل به‌منزلهٔ «قبیله» در میان اعراب است ﴿و﴾ ایمان آورده‌ایم ﴿**به آنچه به موسی و عیسی و آنچه به همهٔ پیامبران از سوی پروردگارشان داده‌شده، میان هیچ‌یک از آنان فرق نمی‌گذاریم**﴾ که به برخی از آنها ایمان آورده و به برخی دیگر کافر گردیم، چنان‌که یهود و نصاری کردند، بلکه ما مسلمانان به تمام انبیا و پیامبرانی که خداوند جل جلاله فرستاده و به همهٔ کتابهایی که نازل نموده، ایمان داریم ﴿**و ما در برابر او تسلیم هستیم**﴾ و هیچ ستیز و کشمکشی را با او در ملکش نمی‌پسندیم. آری! بر مسلمانان است که این حقایق را اعلام نمایند و ایمان درست و راستین نیز چنین ایمانی است.

فَإِنْ ءَامَنُواْ بِمِثْلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهْتَدَواْ ۖ وَّإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا هُمْ فِى شِقَاقٍ ۖ فَسَيَكْفِيكَهُمُ ٱللَّهُ ۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْعَلِيمُ ﴿١٣٧﴾

﴿**پس اگر آنان هم به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید، ایمان آوردند، قطعاً هدایت شده‌اند**﴾ یعنی: اگر اهل کتاب و غیرآنان نیز همچون شما به تمام کتابهای

خداوند ﷻ و به تمام پیامبرانش ایمان آورده و میان هیچ‌یک از آنان فرقی نگذاشتند، بی‌شک به راه حق هدایت شده‌اند ﴿**ولی اگر روی برتافتند، جز این نیست که در شقاق‌اند**﴾ شِقَاقْ: ستیزه و عناد است ﴿**و به‌زودی خداوند شرّ آنان را از تو کفایت خواهد کرد**﴾ این وعده‌ای از سوی حق تعالی به پیامبرش می‌باشد که یقیناً کفایت شرّ معاندان ستیزنده و روبرتابنده از حق و حقیقت را خواهد کرد. بحمدالله که این وعده محقّق شد زیرا مردان بنی‌قریظه به دست پیامبر ﷺ و مؤمنان به قتل رسیدند، بنی‌نضیر به شام تبعید شدند و بر نصارایِ نجران هم جزیه وضع شد. ﴿**که او شنواست**﴾ به آنچه که می‌گویند ﴿**داناست**﴾ به هر کاری و به آنچه که از کینه و حسد و بغض و نفرت علیه مسلمین پنهان می‌دارند.

صِبْغَةَ ٱللَّهِ ۖ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ ٱللَّهِ صِبْغَةً ۖ وَنَحْنُ لَهُۥ عَٰبِدُونَ ﴿١٣٨﴾

﴿**این**﴾ ایمان ناب و تسلیم همه جانبه ﴿**رنگ الله است**﴾ لذا خود و خانواده‌هایتان را به آن رنگ زنید. آری! اسلام رنگ الهی است و همان‌گونه که رنگ کلّ یک شیء رنگ آمیزی‌شده را دربر می‌گیرد، همچنین است اسلام که حال مسلمانان متعهّد را کاملاً دگرگون می‌کند. پس مراد از «رنگ خدا» در اینجا ایمان، یا دین خدای عزّوجلّ است که او مردم را بر آن سرشته است.

گفتنی است که اصطلاح «رنگ خدا» اصلاً در معارضه با این عمل نصاری به‌کار گرفته شد که فرزندان خود را بعد از تولّد آنها در درون رنگی زرد غوطه داده و آن را غسل تعمید می‌نامیدند و سبب تطهیر نوزاد می‌شناختند و چون این کار را انجام می‌دادند، می‌گفتند: اکنون او نصرانی‌ای راستین گردید. پس خدای عزّوجلّ با این آیه این عمل‌شان را رد کرد. ﴿**و کیست بهتر از خداوند به اعتبار**

رنگ؟ ﴾ یعنی: آیا در عرصهٔ وجود، رنگی بهتر از رنگ خدای حکیم دانا هم هست؟ رنگ ایمان که خداوند متعال بندگانش را به آن مزیّن و آراسته ساخته و با آن از پلیدیهای شرک، پاک‌شان می‌گرداند؟ پس بدانید که ما مسلمانان از رنگ‌ها و انگ‌های قلاّبی بشری که دین یگانه خداوند متعال را آلوده و پارچه پارچه ساخته و امّت واحده را به احزابی متعارض با هم تبدیل می‌کنند، پیروی نمی‌کنیم ﴿و ما پرستندگان او هستیم ﴾ به اخلاص و انقیاد تمام، لذا راه کشیشان و راهبان را که پیوسته در دین حق کم و افزون نموده حلال و حرام وضع می‌کنند و رنگ توحید را از نهاد و ضمیر بشریّت پاک نموده رنگ پلید شرک را بر آن می آلایند، پیروی نمی‌کنیم و جز خداوند ﷻ، پروردگاری دیگر را نمی‌پرستیم.

قُلْ أَتُحَآجُّونَنَا فِي ٱللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَآ أَعْمَـٰلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَـٰلُكُمْ وَنَحْنُ لَهُۥ مُخْلِصُونَ ﴿١٣٩﴾

﴿بگو﴾ ای پیامبر! به اهل کتاب ﴿آیا دربارهٔ خدا با ما بحث و گفت‌وگو می‌کنید؟﴾ یعنی: آیا از روی عناد با ما دربارهٔ دین خدا ﷻ ستیزه و جدال نموده و ادّعا می‌کنید که دین حق، همانا یهودیّت و نصرانیّت است و لاغیر؟ ﴿حال آن‌که او پروردگار ما و پروردگار شماست﴾ و ما و شما در پناه پروردگاری او و عبودیّتمان برایش، در پیشگاهش باهم برابریم، پس چگونه ادّعا می‌کنید که شما از ما به خداوند متعال ذی حق‌تر و سزاوارترید؟ و باز دراین باره با ما بحث و مشاجره هم می‌کنید؟ ﴿و ما را کردارهایمان و شمارا کردارهایتان است﴾ و هیچ‌کس از عمل دیگری مورد پرسش قرار نمی‌گیرد. آری! این قاعدهٔ کلّی همهٔ ادیان برحقّ است که مسئولیّت فردی است، لذا شما هرگز به خدای عزّوجلّ از ما سزاوارتر نیستید ﴿و ما به او اخلاص می‌ورزیم﴾ آری! میان ما و شما این تفاوت فاحش وجود دارد که

ما در عبادت پروردگارمان اهل اخلاصیم، امّا شما چنین نیستید و ملاک برتری و خصلتی که صاحبش را به قرب و فضل خدای سبحان از دیگران سزاوارتر می‌سازد، نیز همین است، پس چگونه آنچه را که ما به آن نسبت به شما سزاوارتر و ذی حق‌تر هستیم، برای خود ادّعا می‌کنید؟ با آن‌که شما در شرک به خدای سبحان و ادّعای الوهیّت برای غیر وی مستغرق هستید و ما در اخلاص و عبادت بی شائبه در پیشگاه الوهیّت وی؟

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَٰهِـۧمَ وَإِسْمَـٰعِيلَ وَإِسْحَـٰقَ وَيَعْقُوبَ وَٱلْأَسْبَاطَ كَانُوا۟ هُودًا أَوْ نَصَـٰرَىٰ ۗ قُلْ ءَأَنتُمْ أَعْلَمُ أَمِ ٱللَّهُ ۗ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَتَمَ شَهَـٰدَةً عِندَهُۥ مِنَ ٱللَّهِ ۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَـٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٤٠﴾

﴿**یا می‌گویید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، یهودی یا نصرانی بوده‌اند**﴾ و بر دین شما قرارداشته اند؟ ﴿**بگو: شما داناترید یا خداوند؟**﴾ یعنی: خداوند ﷻ به ما خبر داده‌است که این پیامبرانش یهودی و نصرانی نبوده‌اند، ولی شما ادّعا می‌کنید که آنان یهودی و نصرانی بوده‌اند، پس آیا شما داناترید یا خدای سبحان؟ ﴿**وکیست ستمکارتر از آن‌کس که شهادتی را که از جانب خداوند بر او مقرّر شده است، پنهان دارد؟**﴾ قطعاً کسی از چنین انسانی ستمکارتر نیست. هدف؛ نکوهش اهل کتاب بر این امر است که آنان به خوبی از این حقیقت که این جمع انبیا ﷺ، یهودی و نصرانی نبوده بلکه بر آیین اسلام بوده‌اند، آگاهند، امّا با پنهان ساختن این گواهی، بلکه حتّی با ادّعایی کاملاً مخالف با آن، بر خود ستم

نموده‌اند. قتاده می‌گوید: «این گروه ستمکار، اهل کتاب هستند که اسلام را کتمان کردند ـ درحالی‌که می‌دانند اسلام دین خدا ﷻ است ـ و به یهودیّت و نصرانیّت چنگ زده و رسالت محمّد ﷺ را کتمان کردند، درحالی‌که می‌دانند او رسول برحقّ خداوند ﷻ است». ﴿**و خدا از آنچه می‌کنید، غافل نیست**﴾ و در برابر این ستم ننگین از عذابتان دست برنخواهد داشت. ابوحیّان می‌گوید: «این جمله در قرآن کریم نمی‌آید، مگر به دنبال ارتکاب معصیتی، پس این جمله، در برگیرندهٔ وعید و تهدید آنهاست».

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُم مَّا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْـَٔلُونَ عَمَّا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿١٤١﴾

﴿**این امتی است که درگذشته است، برای آنان است آنچه به‌دست آورده‌اند و برای شماست آنچه به‌دست آورده‌اید و شما از آنچه آنان می‌کرده‌اند، بازخواست نمی‌شوید**﴾ و هیچ‌کس از عمل دیگری مورد بازپرسی قرار نگرفته بلکه فقط از عمل خودش مورد پرسش قرار می‌گیرد. چنان‌که گفتیم، اصل مسؤولیّت شخصی یا فردی، قاعدهٔ کلّی ادیان الهی است، به همین جهت است که حتّی این گروه انبیا علیهم‌السلام نیز با وجود پیشوایی و فضل خویش، در برابر عمل و کارکردشان پاداش داده می‌شوند، پس مردم دیگر سزاوارتر به آن هستند که با آنان برابر اعمالشان رفتار شود.

۞ سَيَقُولُ ٱلسُّفَهَآءُ مِنَ ٱلنَّاسِ مَا وَلَّىٰهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ ٱلَّتِى كَانُوا۟ عَلَيْهَا ۚ قُل لِّلَّهِ ٱلْمَشْرِقُ وَٱلْمَغْرِبُ ۚ يَهْدِى مَن

يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿١٤٢﴾

بخاری در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه از برّاءؓ روایت کرده است که فرمود: چون رسول خدا ﷺ به مدینه هجرت کردند، به فرمان خداوند متعال شانزده یا هفده‌ماه به سوی بیت‌المقدِس نماز می‌گزاردند، امّا در عین حال مشتاق آن بودند که به سوی کعبه نماز بگزارند، پس خداوند ﷻ نازل فرمود: (قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ... ✿ ما گردانیدن رویت به سوی آسمان را نیک می‌بینیم ...) [بقره/۱۴۴].

به این ترتیب، خداوند متعال به تغییر قبله از بیت‌المقدِس به سوی کعبه دستور داد، پس بی‌خردان، یعنی یهودیان گفتند: (مَا وَلَّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا... ✿ چه چیز آنان را از قبلهٔ خودشان برگردانید؟)، خداوند متعال در پاسخ آنان فرمود: (قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ ✿ بگو: مشرق و مغرب از آن خداست ...).

پس این آیات پایه‌گذار قضیهٔ تغییر قبله است.

﴿**به‌زودی سفیهان خواهند گفت**﴾ این إخباری از سوی خدای سبحان به پیامبرش ﷺ و مؤمنان در بارهٔ این موضوع است که: در هنگام تغییر قبله از بیت‌المقدِس به‌سوی کعبه، مردم کم‌خرد و سبک‌مغز ـ از یهودیان و منافقان ـ این سخن را که می‌آید، به‌زودی خواهند گفت. سُفَهَاء: کم‌خردان سبک عقل اند و سفاهت: اضطراب در رأی و اندیشه، یا اخلاق است. مراد از سفها در اینجا، منکران تغییر قبله، اعم از یهود، مشرکان و منافقانند. آری! بی‌خردان خواهند گفت: ﴿**چه چیز آنان را از قبله‌ای که بر آن بودند؟**﴾ یعنی: از بیت‌المقدِس ﴿**روی گردان کرد**﴾ به‌سوی کعبه؟ یعنی: مسلمانان را چه شده است که چندی به این طرف روی می‌آورند و باز به سویی دیگر؟ خدای سبحان در پاسخ آنها فرمود: ﴿**بگو: مشرق و مغرب از آنِ خداست**﴾ پس این در حوزهٔ فرمانروایی اوست که به هر سمت و جهتی که بخواهد، فرمان روی‌آوردن بدهد ﴿**هرکه را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند**﴾ این تعبیر، اعلام کنندهٔ این حقیقت است که تغییر قبله

به سوی کعبه ، هدایت و رهنمونی‌ای از سوی خداوند ﷻ برای پیامبرش ﷺ و امّت ایشان است . در **حدیث‌شریف** به روایت عایشه رضی‌الله‌عنها آمده است که رسول خدا ﷺ دربارهٔ اهل کتاب فرمودند : « آنان با ما در هیچ چیز به اندازهٔ حسد ورزیدنشان (در سه چیز ذیل) با ما حسد نمی‌ورزند :

۱ ـ حسد ورزیدنشان بر روز جمعه ، روزی که خداوند متعال ما را به آن رهنمون شد ولی آنها از آن گمراه گشتند .

۲ ـ بر قبله، که خداوند متعال ما را به آن رهنمون شد و آنان از آن گمراه شدند .

۳ ـ بر آمین گفتن ما پشت سر امام » . یعنی : این سه چیز حسدبرانگیزترین امور علیه ما است .

وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَٰكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا۟ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ وَيَكُونَ ٱلرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ۗ وَمَا جَعَلْنَا ٱلْقِبْلَةَ ٱلَّتِى كُنتَ عَلَيْهَآ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ ٱلرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ ۚ وَإِن كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى ٱلَّذِينَ هَدَى ٱللَّهُ ۗ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَٰنَكُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِٱلنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۴۳﴾

﴿ و همچنین شما را امّتی وسط گردانیدیم ﴾ وَسَطْ در لغت : میانه یا مرکز دایرهٔ یک چیز است ، سپس برای صفات پسندیده عاریت گرفته شد زیرا هر صفت پسندیده‌ای

در میانهٔ افراط و تفریط قرار دارد. پس وَسَطْ یعنی برگزیده و بهتر، یا میانه رو. ابن‌کثیر در اینجا معنای «برگزیده و بهتر» را برای «وسط» یاد کرده و می‌گوید: «از آنجاکه خداوند متعال این امّت را، امّت برگزیده گردانید، آن را به کامل‌ترین شریعتها و استوارترین برنامه‌ها و روشن‌ترین روشها مخصوص ساخت؛ چنان‌که می‌فرماید: (هُوَاجْتَبٰاکُمْ وَمٰا جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِي‌الدِّیْنِ مِنْ حَرَجٍ، مِلَّةَ اَبِیْکُمْ اِبْرٰاهِیْم... ۞ او شما را برگزید و در دین هیچ دشواریی بر شما قرار نداد، این دین، آیین پدرتان ابراهیم است ...). آری! شما در همهٔ امور دین و دنیا، بهترین امّتها و میانه‌روترین آنها بوده و از هرگونه افراط و تفریط به دور هستید؛ نه مانند یهود و مشرکان مادّی‌گرا هستید و نه مانند برخی از مسیحیان، روحانیِ محض، بلکه شما حقّ جسم و روح ــ هر دو ــ را ادا کرده و با فطرت انسانی هم‌آوا می‌باشید **﴿تا بر مردم گواه باشید﴾** یعنی: شما را امّتِ وسط گردانیدیم تا در روز قیامت برای انبیای الهی علیه امّتهایشان گواهی بدهید که ایشان قطعاً پیام خدا ﷻ را که مأمور تبلیغ آن برای امّتهایشان بوده‌اند، به آنها رسانده‌اند **﴿و پیامبر بر شما گواه باشد﴾** یعنی: پیامبرخاتم ﷺ برای شما گواهی دهد که پیام الهی را به شما ابلاغ کرده‌است.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «نوح در روز قیامت فراخوانده می‌شود، پس به وی گفته می‌شود: آیا پیام الهی را ابلاغ کرده‌ای؟ می‌گوید: آری! آن‌گاه قومش فرا خوانده می‌شوند و به آنان گفته می‌شود: آیا نوح پیام حق را به شما رساند؟ می‌گویند: نزد ما هیچ هشداردهنده‌ای نیامده است، نزد ما هیچ‌کسی نیامده است! آن‌گاه به نوح گفته می‌شود: چه کسی برای تو گواهی می‌دهد؟ می‌گوید: محمّد ﷺ و امّتش». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اَنَا وَ اُمَّتِيْ یَوْمَ الْقِیٰامَةِ عَلٰی کُوْمٍ مُشْرِفِیْنَ عَلَی‌الْخَلاٰئِقِ، مٰا مِنَ‌النّٰاسِ اَحَدٌ اِلاّٰ وَدَّ اَنَّهُ مِنّٰا، وَمٰا مِنْ نَبِيٍّ کَذَّبَهُ قَوْمَهُ اِلاّٰ وَنَحْنُ نَشْهَدُ اَنَّهُ قَدْ بَلَّغَ رِسٰالَةَ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ ۞ من و امّتم روز قیامت بر تپه‌ای بلند و مشرف بر خلایق قرار داریم، هیچ‌یک از مردم نیست مگر این که آرزو می‌کند که کاش او هم از

جملهٔ ما بود، و هیچ پیامبری نیست که قومش او را تکذیب کرده‌باشند، مگر این که ما گواهی می‌دهیم که او پیام پروردگار خویش را به آنان رسانده است».

﴿**و قبله‌ای را که بر آن بودی**﴾ یعنی: بیت‌المقدِس را ﴿**مقرّر نکردیم، مگر برای آن که کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند، از آن‌کس که از عقیدهٔ خود برمی‌گردد، معلوم بداریم**﴾ یعنی: بیت‌المقدِس را قبلهٔ شما نگردانیدیم مگر برای این که شما را بیازماییم تا چون آن را به سوی کعبه برمی‌گردانیم، مؤمن پیرو را از مرتدّ کافر و منافق، در عینیّت امر باز شناسیم. ﴿**هرچند این کار، جز بر کسانی که خدا هدایتشان کرده، سخت گران می‌آید**﴾ یعنی: قضیهٔ تحویل قبله، موضوع دشواری است که ایمان به آن جز بر راهیافتگان به راه حق که سینه‌هایشان به تصدیق تو گشاده شده، سخت گران می‌آید ﴿**و خداوند هرگز ایمان شما را**﴾ یعنی: نماز شما را به سوی بیت‌المقدِس ﴿**ضایع نمی‌گرداند**﴾.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این آیه دربارهٔ مسلمانانی نازل شد که تا هنگام مرگشان بر قبلهٔ بیت‌المقدِس نماز می‌خواندند، لذا حق تعالی به مسلمانان اطمینان می‌دهد که نمازهایشان پذیرفته است. به قولی: مراد از این جمله که: (ایمان شما را ضایع نمی‌گرداند)، پایدارساختن مؤمنان بر ایمانشان در هنگام تغییر قبله و نیفگندنشان در شکّ و تردید در این باره است، که چون شکّاکان و تردید مشربان دیگر، راه تردید و تحیّر را دنبال نکنند ﴿**به‌راستی که خداوند نسبت به مردم رئوف و مهربان است**﴾ رئوف: کسی است که رأفتی بسیار دارد، رأفت: از بین‌بردن زیان و ناخوشی است، امّا رحمت عام‌تر است زیرا هم شامل دفع ضرر می‌شود و هم رساندن خیر و نیکی.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ زنی از اسیران را دیدند که میان او و کودکش جدایی افتاده بود، پس او در میان اسیران می‌گشت و هرگاه کودکی از اسیران را می‌یافت او را به آغوش‌گرفته و به سینه‌اش می‌چسباند و بازمی‌گشت تا کودکش را بیابد و چون او را یافت، محکم به آغوشش گرفته پستان خود را به

دهانش گذاشت. در این هنگام رسول خدا ﷺ فرمودند: «آیا فکر می‌کنید که این زن فرزندش را در آتش خواهد افکند در حالی که قادر است تا او را نیفکند؟» گفتند: خیر یا رسول الله! فرمودند: «به خدا سوگند که خداوند متعال به بندگان خود از این زن نسبت به فرزندش مهربانتر است».

قَدْ نَرَىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي ٱلسَّمَآءِ ۖ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً
تَرْضَىٰهَا ۚ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ ۚ وَحَيْثُ مَا
كُنتُمْ فَوَلُّوا۟ وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُۥ ۗ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَـٰبَ
لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ ۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَـٰفِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٤٤﴾

﴿ما گردانیدن رویت در﴾ نگریستن به سوی ﴿آسمان را نیک می‌بینیم﴾ که به شوق و انتظار فرود آمدن فرمان تغییر قبله، گاه گاه به‌سوی آسمان می‌نگری. (تَقَلُّبَ وَجْهِكَ): گاه گاه نگریستن تو را به سوی آسمان. ﴿اینک روی تو را به سوی قبله‌ای می‌گردانیم که از آن خشنود هستی﴾ یعنی: آن را دوست می‌داری و به سوی آن مشتاق هستی ﴿پس به سوی مسجدالحرام روی آور﴾ یعنی: در نمازت به سمت و سوی مسجدالحرام روی آور. کعبه، مسجدالحرام نامیده شد تا اشاره‌ای باشد به این که بر شخصی که دور از کعبه است، روآوردن به جهت و سمت کعبه واجب است، نه به سوی عین کعبه زیرا روی‌آوردن به عین کعبه برای شخصی که از آن دور است، متعذّر و مشکل می‌باشد ﴿و هرجا بودید﴾ یعنی: در هرجایی از زمین که بودید ﴿روی خود را به سوی آن﴾ یعنی: به سوی مسجدالحرام ﴿بگردانید و درحقیقت اهل کتاب نیک می‌دانند که این﴾ تغییر قبله از بیت المقدِس به سوی کعبه ﴿حقّی است

از جانب پروردگارشان ﴾ و به فرمان خدا ﷻ انجام گرفته است ﴿ **و خدا از آنچه می‌کنند** ﴾ با برانگیختن شبهه‌ها و ترویج فتنه‌ها ﴿ **غافل نیست** ﴾ و به زودی آنان را در برابر آن مجازات خواهد کرد. آگاهی اهل کتاب از تغییر قبلهٔ مسلمانان؛ یا از جهت ابلاغ انبیایشان به آنان بود، یا این موضوع را در کتب آسمانی خود یافته‌اند.

در بخاری و مسلم از برّاء ﷺ روایت شده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ در آغاز هجرت به مدینه، به فرمان الهی شانزده یا هفده ماه به سوی بیت‌المقدِس نماز می‌گزاردند، امّا بسیار مشتاق آن بودند که کعبه قبله‌شان باشد و بدین سبب فرمان تغییر قبله نازل شد. یادآور می‌شویم؛ اوّلین نمازی که آن حضرت ﷺ به سوی کعبه خواندند، نماز عصر بود، و مردی از آنان که باپیامبر ﷺ این نماز را در جماعت خوانده بود، از مسجد بیرون آمد و در یکی از مساجد دیگر بر نمازگزارانی گذشت که درحال رکوع بودند، پس گفت: شهادت می‌دهم به خدا ﷻ که با رسول وی ﷺ به سوی کعبه نماز گزارده‌ام. در این هنگام آنها همچنان‌که درحال نماز بودند، به سوی کعبه چرخیدند». ابن‌کثیر می‌گوید: «اینان نمازگزاران مسجد قبا بودند و آن نماز؛ نماز بامداد بود». هم‌او به نقل از مفسّران می‌گوید: «حکم تغییر قبله در حالی بر رسول خدا ﷺ نازل شد که ایشان دو رکعت از نماز ظهر را خوانده بودند و ماجرای آمدن یکی از نمازگزاران و خبر دادن به دیگران، در مسجد بنی‌سلمه رخ داد، بدین جهت، این مسجد به‌نام مسجد قبلتین نامیده شد». در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «کعبه، قبلهٔ اهل مسجدالحرام است، مسجدالحرام قبلهٔ اهل حرم، و حرم قبلهٔ اهل زمین از امّتم در مشرقها و مغربهای آن». مفسّران گفته اند: اشتیاق رسول اکرم ﷺ در روی آوردن به سوی کعبه سه دلیل داشت:

۱ ــ کعبه، قبلهٔ پدرشان ابراهیم ﷺ بود.

۲ ــ اعراب به لحاظ تعلّق روحی‌ای که به کعبه داشتند، با تحویل قبله به سوی آن،

انگیزهٔ بیشتری برای ایمان آوردن پیدا می‌کردند.
۳ـ یهودیان می‌گفتند: محمّد با ما مخالفت می‌کند، امّا از قبلهٔ ما پیروی می‌نماید، لذا رسول خدا ﷺ دوست داشتند که زمینهٔ این طعنهٔ یهود هم از میان برود.

علما دربیان احکام قبله گفته اند: فقها اتّفاق نظر دارند بر این که روی آوردن به قبله، شرط صحّت نماز است، مگر در حالت خوف یا اضطراب، یا در نماز نافلهٔ سوار بر مرکب (حیوان، کشتی یا هواپیما) زیرا قبله در حالت خوف، همان جهتی است که امنیّت در آن وجود داشته باشد و قبله بربالای مرکب نیز همان جهتی است که مرکب به آن روی آورد. همچنین علما اتّفاق نظر دارند بر این که: کعبه قبلهٔ همهٔ افق‌هاست و نمازگزاری که در کعبه حضور دارد و آن را مشاهده می‌کند، روی آوردن به عین آن بر وی فرض است. همچنین ایشان اجماع دارند بر این که: نمازگزارانی که از کعبه دورند، باید به جهت و سمت آن روی آورند.

وَلَئِنْ أَتَيْتَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَـٰبَ بِكُلِّ ءَايَةٍ مَّا تَبِعُواْ قِبْلَتَكَۚ وَمَآ أَنتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْۚ وَمَا بَعْضُهُم بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍۚ وَلَئِنِ ٱتَّبَعْتَ أَهْوَآءَهُم مِّنۢ بَعْدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَّمِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿١٤٥﴾

﴿و اگر هرگونه آیه‌ای برای اهل کتاب بیاوری، از قبلهٔ تو پیروی نمی‌کنند﴾ یعنی: هیچ برهان و حجّت و معجزه‌ای در آنان تأثیر نمی‌گذارد و به حق بازنمی‌گردند، هرچند همه گونه برهان و حجّت هم به آنان ارائه شود زیرا آنان پیروی از حق را به سبب

آن ترک نکرده‌اند که دلیلی داشته‌اند یا شبهه‌ای بر آنان روی نموده است، بلکه ترک حق از سوی آنان، جز تمرّد و عناد هیچ انگیزهٔ دیگری نداشته و ندارد. آری! آنان نیک می‌دانند که برحق نیستند، پس هر کس در چنین وضع وحالی قرارداشته باشد، بی‌گمان از معجزه و برهان نفعی نمی‌برد ﴿**و تو**﴾ نیز ﴿**پیرو قبلهٔ آنان نیستی**﴾ تصریح بر این امر، به منظور دفع طمع اهل کتاب و قطع امیدشان از بازگشت مجدّد رسول خدا ﷺ به قبلهٔ سابق است ﴿**و خودِ آنان پیرو قبلهٔ یک‌دیگر نیستند**﴾ بدان جهت که یهود در نماز خود به سوی بیت‌المقدِس روی می‌آورند و نصاری به سوی طلوعگاه خورشید ﴿**و اگر پس از علمی که بر تو آمده است، از هوسهای آنان**﴾ یعنی: از قبلهٔ آنان ﴿**پیروی کنی**﴾ قبلهٔ آنان، هوی و هوسشان تلقّی شد زیرا بعد از صدور امر روی‌آوردن به سوی کعبه، پیروی از این حکم بر آنان نیز لازم گردید، لذا باقی‌ماندنشان بر قبلهٔ دیگری غیر از کعبه، چیز دیگری جز پیروی از هوی و هوس نیست و اگر تو از هوی و هوسهای آنان پیروی کنی ﴿**در آن صورت از ستمکاران خواهی بود**﴾. این خطاب هرچند متوجّه رسول اکرم ﷺ است، امّا مراد از آن، برخی از امّت ایشان می‌باشند زیرا رسول خدا ﷺ از ستم و گناه معصومند. دلیل این که رسول خدا ﷺ مورد این خطاب قرار گرفته‌اند، بزرگ‌ساختن شأن قبله و نیز وجود این حقیقت است که قرآن بر ایشان نازل می‌شود، پس طبیعی است که ایشان مخاطب آن باشند.

ٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يَعۡرِفُونَهُۥ كَمَا يَعۡرِفُونَ أَبۡنَآءَهُمۡۖ وَإِنَّ فَرِيقٗا مِّنۡهُمۡ لَيَكۡتُمُونَ ٱلۡحَقَّ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ﴿١٤٦﴾

﴿**کسانی که به آنان کتاب داده‌ایم، او را**﴾ یعنی: محمّد ﷺ و نبوّتش را ﴿**می‌شناسند، همان‌گونه که فرزندانشان را می‌شناسند**﴾ و بیشترین شناخت نسبت به

انسان را پدر و مادر وی دارند زیرا فرزند از همان کوچکی تا بزرگسالی زیر نظر و رعایت آنان است ﴿و مسلماً گروهی از آنان، دیده و دانسته حق را پنهان می‌دارند﴾ آنان دانشمندان گمراه اهل کتابند که به اوصاف پیامبر آخرالزّمان ﷺ آشنایی دارند، نه آن گروهی که ایمان آورده‌اند؛ چون عبدالله‌بن سلام و یارانش.

ٱلۡحَقُّ مِن رَّبِّكَۖ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡمُمۡتَرِينَ ﴿١٤٧﴾

﴿حق از جانب پروردگار توست﴾ یعنی: حق همان چیزی است که از سوی پروردگارت نازل شده‌است، نه آنچه که اهل کتاب به تو خبر داده‌اند ﴿پس هرگز از تردیدکنندگان نباش﴾ لذا هنگامی که خدای سبحان پیامبرش ﷺ را از شکّ و تردید در امر قبله و غیرآن نهی می‌کند، دیگران به پرهیز از این شکّ و دودلی سزاوارترند. یا خطاب متوجّه رسول اکرم ﷺ است امّا مراد از آن، امّت ایشانند.

وَلِكُلّٖ وِجۡهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَاۖ فَٱسۡتَبِقُواْ ٱلۡخَيۡرَٰتِۚ أَيۡنَ مَا تَكُونُواْ يَأۡتِ بِكُمُ ٱللَّهُ جَمِيعًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ﴿١٤٨﴾

﴿و برای هرکسی جهتی است که او روی خود را به سوی آن می‌گرداند﴾ یعنی: برای اهل هر دینی ـ به حق یا به باطل ـ قبله‌ای است. یا مراد این است: ای امّت محمّد ﷺ! برای هریک از شما قبله‌ای است که بدان روی می‌آورید؛ از شرق یا غرب، یا جنوب یا شمال زیرا قبله نسبت به اماکن مختلف، اختلاف پیدا می‌کند ﴿پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید﴾ یعنی: به سوی آنچه که خداوند ﷻ به شما امر نموده است بشتابید؛ از روآوردن به سوی مسجدالحرام و رو آوردن به‌سوی هرچیزی که می‌تواند از مصادیق خیر به‌شمار آید و به سوی ادای نماز در

اوّل وقت آن بشتابید **﴿هرجا که باشید، خداوند همگی شما را گرد می‌آورد﴾** برای مکافات و مجازات روز قیامت، چنان‌که نماز شما در جهتهای مختلف را از چنان نظمِ سیاقی برخوردار گردانید که گویا همهٔ آنها به سوی جهت واحدی است **﴿در حقیقت خدا بر همه چیز تواناست﴾** از جمله، بر گردآوردنتان در روز قیامت.

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ ۖ وَإِنَّهُۥ لَلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ ۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَـٰفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۱۴۹﴾

﴿و از هر جا بیرون آمدی، روی خود را به سوی مسجدالحرام بگردان﴾ مسجدالحرام: مسجدی است که به کعبه احاطه دارد و مساحت آن در توسعهٔ جدید از (۲۷) هزار متر، به (۱۸۰) هزار متر مربّع گسترش یافته است. خاطرنشان می‌شود که نام «مسجدالحرام» در قرآن کریم پانزده‌بار آمده است **﴿و البتّه این﴾** فرمان **﴿حقّ است و از جانب پروردگار توست و خداوند از آنچه می‌کنید، غافل نیست﴾** پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ ۚ وَحَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّوا۟ وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُۥ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَٱخْشَوْنِى وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِى عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۵۰﴾

﴿**و از هرجا بیرون آمدی**﴾ در سفرها، یعنی: هر جا که بودی؛ در خشکی یا دریا ﴿**روی خود را به سمت مسجدالحرام بگردان**﴾ تکرار امر، به منظور اهتمام و عنایت به شأن قبله است ﴿**و هرجا که بودید**﴾ ای جماعتهای مسلمین! در سایر نقاط زمین، در مدینهٔ منوّره و در سایر مساجد بجز مسجدالحرام، ﴿**رویهای خود را به سوی آن**﴾ یعنی: به سمت کعبه ﴿**بگردانید**﴾ اگر رو آوردن به سوی عین کعبه مقدور نبود ﴿**تا مردم را بر شما حجّتی نباشد**﴾ یعنی: تا یهودیان علیه شما حجّت و بهانه‌ای نداشته باشند زیرا یهودیان می‌گفتند: محمّد ﷺ در قبلهٔ ما با ما موافقت و همراهی می‌کند و نزدیک است که در دین ما نیز با ما موافقت و همراهی نماید. حجّت: به معنای مُحاجَجَه، یعنی مخاصمه و مجادله است. خداوند ﷻ آن را حجّت نامید و سپس به فساد آن حکم کرد؛ چرا که از ظالمی سرزده بود، بدین جهت فرمود: ﴿**غیر از ستمگرانشان**﴾ و آنان مشرکان عربند که به‌زودی بر شما احتجاج خواهند ورزید و خواهند گفت: همانا محمّد ﷺ در دین خود متحیّر گشته، و به قبلهٔ ما روی بازنگردانید، مگر به این دلیل که ما از او راه یافته‌تریم و چنان‌که به قبلهٔ ما برگشت، به‌زودی به دین ما نیز برخواهدگشت.

امّا قتاده می‌گوید: «مراد از ستمگران، اهل کتابند که چون خداوند ﷻ پیامبرش را به سوی کعبه برگرداند، گفتند: این مرد به سوی خانهٔ پدری و دین قومش مشتاق گشت. و غیر این از سخنانی که جز از بت‌پرست یا یهودی یا منافقی، شنیده نمی‌شود». ﴿**پس، از آنان نترسید**﴾ یعنی: از طعنه‌ها و ایرادهای آنان نترسید زیرا این طعنه‌ها و جدالها، ناروا و بی‌حاصل است و به شما زیانی نمی‌رساند ﴿**و از من بترسید**﴾ زیرا من سزاوار آن هستم که از من پروا داشته باشید ﴿**و تا نعمت خود را بر شما کامل گردانم**﴾ یعنی: قبله و جهت روی‌نمودن به سوی خویش را به این خاطر به شما شناساندم تا نعمت خود را بر شما تمام گردانم. آری! هدایت به سوی قبله، إتمام نعمت است زیرا موجب آن می‌شود تا شریعت شما مستقلّ و کامل گردد ﴿**و تا هدایت شوید**﴾ به سوی حقّی که دیگران از آن به

بیراهه رفته‌اند. به‌همین دلیل است که این امّت، شریف‌ترین و برترین امّتهاست.

كَمَآ أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُواْ عَلَيْكُمْ ءَايَٰتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُواْ تَعْلَمُونَ ﴿۱۵۱﴾

آری! نعمت قبله را برشما ارزانی داشتیم؛ **«همچنان‌که پیامبری از خودتان را به میان شما فرستادیم»** یعنی: نعمت قبله، همانند نعمت رسالت است. بعضی گفته‌اند: معنای کلام بنا بر تقدیم و تأخیر می‌باشد، یعنی: پس مرا یاد کنید (آیهٔ ۱۵۲)، چنان‌که پیامبری از خودتان را به‌میان شما فرستادم؛ **«که آیات ما را بر شما می‌خواند و شما را پاک می‌گرداند»** از اخلاق پست، اعمال جاهلیّت و پلیدی نفسها، و شمارا از تاریکی‌ها به سوی نور می‌برد **«و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد»** حکمت: سنّت رسول اکرم ﷺ است **«و آنچه را نمی‌دانستید، به شما می‌آموزد»** زیرا مسلمانان در عصر جاهلیّت نادان و جاهل بودند، پس به برکت رسالت و به یُمن پیامبری آن حضرت ﷺ، از آن حالت جهل و نادانی بیرون آمده و حال اولیا و اخلاق و سجایای علما را پیداکردند و داناترین و پاکدل‌ترین مردم گشتند.

فَٱذْكُرُونِيٓ أَذْكُرْكُمْ وَٱشْكُرُواْ لِي وَلَا تَكْفُرُونِ ﴿۱۵۲﴾

«پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم» یعنی: یاد کنید مرا به طاعت تا یاد کنم شما را به پاداش و مغفرت. بعضی از سلف در معنای آن گفته‌اند: «کسی که مرا درحالی یاد می‌کند که مطیع است، بر من سزاوار است که او را به مغفرت خود یاد

کنم ». در **حدیث‌شریف** قدسی آمده است: « خدای عزّوجلّ فرمود: ای فرزند آدم! هرکه مرا نزد خود یاد نماید، من نیز او را نزد خود یاد می‌کنم و هرکه مرا در محضر جماعتی یاد کند، او را در حضور جماعتی بهتر از آن یاد می‌کنم ». ﴿**و مرا شکر گزارید**﴾ شکر: شناخت احسان مُنعم و سخن‌گفتن از آن است ﴿**و مرا کفران نکنید**﴾ کُفر: در اینجا به معنای پوشیدن نعمت است. در **حدیث‌شریف** آمده است: « خداوند دوست دارد که اثر نعمتش را بر کسی از خلقش که به او نعمتی می‌بخشد، ببینند ».

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسْتَعِينُواْ بِٱلصَّبْرِ وَٱلصَّلَوٰةِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلصَّٰبِرِينَ  ۱۵۳

چون حق تعالی از بیان موضوع « شکر » فارغ شد، به بیان « صبر » می‌پردازد زیرا بنده از دو حال خالی نیست؛ یا در نعمتی است که باید بر آن شکرگزار باشد، یا در بلا و مصیبتی است که باید بر آن صبر کند.

﴿**ای مؤمنان! از صبر و نماز یاری بجویید**﴾ بر انجام‌دادن اوامر و دفع محنتها و دشواریهایی که برای شما پیش می‌آید. صبر بر سه نوع است:

۱ ـ صبر بر ترک محرّمات و گناهان.

۲ ـ صبر بر انجام‌دادن طاعات و عبادات، که ثواب بیشتری از اوّلی دارد زیرا مقصود اصلی همان است.

۳ ـ صبر بر مصایب و ناملایمات.

﴿**زیرا خدا با صابران است**﴾ و آنان را به مطلوبشان می‌رساند.

وَلَا تَقُولُواْ لِمَن يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمْوَٰتٌۢ ۚ بَلْ أَحْيَآءٌ وَ

لَـٰكِن لَّا تَشْعُرُونَ ﴿١٥٤﴾

﴿و به آنان که در راه خدا کشته می‌شوند، نگویید که مرده‌اند﴾ بلکه ﴿زنده‌اند، ولی شما﴾ در هنگام مشاهدهٔ اجساد شهدا بعد از قبض ارواحشان، از این حیات چیزی ﴿نمی‌دانید﴾ هم از این رو ظاهر حال را معتبر قرار داده و ایشان را مرده می‌پندارید، درحالی‌که ایشان در واقع امر مرده نیستند، بلکه حیات برزخی دارند. در بیان **سبب‌نزول** آمده است که: آیهٔ کریمه دربارهٔ شهدای غزوهٔ بدر نازل شد.

وَلَنَبْلُوَنَّكُم بِشَيْءٍ مِّنَ ٱلْخَوْفِ وَٱلْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ ٱلْأَمْوَٰلِ وَٱلْأَنفُسِ وَٱلثَّمَرَٰتِ ۗ وَبَشِّرِ ٱلصَّـٰبِرِينَ ﴿١٥٥﴾

﴿و قطعاً شما را به چیزی از ترس﴾ چون آسیب دشمن یا غیرآن ﴿وگرسنگی﴾ و قحطی ﴿وکاهش در اموال﴾ به سبب بلایای طبیعی و غیر آن، و نیز به‌سبب آنچه که خداوند ﷻ بر اموالتان از زکات و مانند آن فرض گردانیده است ﴿وکاهش در جانها﴾ با مرگ و کشته‌شدن در جهاد ﴿وکمبود محصولات﴾ به‌سبب رسیدن آفات، یا به سبب مرگ فرزندان ﴿می‌آزماییم﴾ و امتحان می‌کنیم ﴿و مژده بده صابران را﴾ که در بلاها صبر و شکیبایی پیشه می‌کنند.

آن‌گاه خداوند بزرگ به معرّفی این صابران پرداخته، می‌فرماید:

ٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَـٰبَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُوٓاْ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيْهِ رَٰجِعُونَ ﴿١٥٦﴾

﴿**کسانی که چون مصیبتی به آنان رسد**﴾ مصیبت: نکبت و سختی‌ای است که انسان از آن آزرده و رنجور می‌شود، هرچند که آن پیش‌آمد کوچک باشد ﴿**می‌گویند: ما از آنِ خداییم و به‌سوی او بازمی‌گردیم**﴾. این کلمات، ملجأ مصیبت رسیدگان و پناه امتحان‌شدگان است زیرا جامع معنای اقرار به عبودیّت الهی و اعتراف به رستاخیز و حشر و نشر می‌باشد. امّ‌سلمه رضی‌الله‌عنها می‌گوید: «روزی ابوسلمه (شوهرم) از پیش رسول خدا ﷺ آمد و گفت: از رسول خدا ﷺ سخنی شنیدم که بدان شادمان شدم، ایشان در این **حدیث‌شریف** فرمودند: «هیچ بنده‌ای نیست که مصیبتی به او برسد، آن‌گاه بگوید: اِنّٰا لِلّٰهِ وَ اِنّٰا اِلَیْهِ راجِعُونْ ــ اَللّٰهُمَّ اَجِرْنِیْ فِیْ مُصِیْبَتِیْ وَاخْلِفْ لِیْ خَیْرًا مِنْهٰا ۞ بار خدایا! مرا در مصیبتم پاداش داده و برای من بهتر از آن را عوض بده، مگر این که خداوند ﷻ به او پاداش داده و برایش بهتر از آن را جایگزین می‌کند». امّ‌سلمه می‌گوید: پس این حدیث را از او به‌خاطر سپردم و چون او درگذشت، (اِنّٰا لِلّٰهِ وَ اِنّٰا اِلَیْهِ راجِعُونْ) گفته و چنین دعا کردم: «اَللّٰهُمَّ اَجِرْنِیْ فِیْ مُصِیْبَتِیْ وَاخْلِفْ لِیْ خَیْرًا مِّنْهٰا ۞ بار خدایا! مرا در مصیبتم پاداش داده و برای من بهتر از آن را عوض بده»، سپس با خود گفتم: بهتر از ابوسلمه برای من از کجا پیدا خواهد شد؟! همان بود که چون عدّه‌ام گذشت، رسول خدا ﷺ از من ــ در حالی که مشغول پیرایش پوستی بودم ــ اجازهٔ ورود خواستند، دستهایم را شستم و به ایشان اذن ورود دادم، آن حضرت ﷺ نشستند و مرا برای خودشان خواستگاری نمودند، و چون از سخن خویش فارغ شدند، گفتم: یا رسول الله! من چه کاره‌ام که به شما رغبت نداشته باشم، لیکن من زنی هستم که غیرتی سخت دارم، لذا از آن بیم دارم که از من چیزی ببینید که خداوند ﷻ مرا به سبب آن عذاب کند، جزاین؛ من زنی هستم که سنّ و سالی از من گذشته است، دیگر این که عیالوار نیز هستم. رسول خدا ﷺ فرمودند: «امّا آنچه که از غیرت و رشک [چشم و همچشمی باهووها] نام بردی، پس به زودی خدای عزّوجلّ آن را از تو دور خواهد ساخت. و این که گفتی، سنّت بالاست،

من هم در این امر مانند تو هستم. و امّا آنچه از عیالواری خویش گفتی، بدان که عیال [افراد تحت تکفّل] تو عیال من هستند». امّسلمه می‌گوید: سپس خواستهٔ رسول خدا ﷺ را پذیرفتم و ایشان با من ازدواج کردند و چنین بود که خدای عزّوجلّ برایم جانشینی بهتر از ابوسلمه ـ یعنی رسول گرامی خویش ﷺ ـ را عنایت کرد».

أُوْلَٰٓئِكَ عَلَيۡهِمۡ صَلَوَٰتٞ مِّن رَّبِّهِمۡ وَرَحۡمَةٞۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُهۡتَدُونَ ﴿۱۵۷﴾

﴿برآنان﴾ یعنی: بر آن مصیبت‌رسیدگان صابر ﴿**صلواتی است از سوی پروردگارشان**﴾ صَلَوات: در اینجا به‌معنای آمرزش و ستایش نیکوست ﴿**و رحمتی**﴾ یعنی: بر ایشان به‌صورت پی‌درپی رأفتی است پس از رأفتی و رحمتی است پس از رحمتی ﴿**و ایناانند که راه یافته‌اند**﴾ به سوی حقّ و صواب و خشنودی خداوند متعال.

۞ إِنَّ ٱلصَّفَا وَٱلۡمَرۡوَةَ مِن شَعَآئِرِ ٱللَّهِۖ فَمَنۡ حَجَّ ٱلۡبَيۡتَ أَوِ ٱعۡتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِ أَن يَطَّوَّفَ بِهِمَاۚ وَمَن تَطَوَّعَ خَيۡرٗا فَإِنَّ ٱللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ ﴿۱۵۸﴾

﴿**درحقیقت صفا و مروه از شعایر الهی است**﴾ یعنی: از نشانه‌های مناسک خداوند ﷻ است. صفا و مروه نام دو کوه از کوههای معروف مکّه‌اند که میان آنها

(۷۶۰) متر فاصله است و هم‌اکنون با سقفی زیبا پوشانده شده اند . مراد از شعایر : اماکن عبادتی است که خداوند ﷻ آنها را به‌عنوان نشانه‌هایی برای مردم قرار داده‌است ، که این اماکن ؛ شامل عرفات ، مِنی ، مشعرالحرام ، مسعی (محل سعی بین صفا و مروه) و منحر (محلّ ذبح قربانی) می‌شود . ﴿**پس چون کسی حجّ خانهٔ خدا را به‌جاآورَد**﴾ یعنی : برای ادای فریضه قصد خانهٔ کعبه کند ﴿**یا عمره بگزارد، بر او گناهی نیست که میان آن‌دو را طواف کند**﴾ طواف در صفا و مروه به معنای تکرار پیمودن آنها ، یا حرکت شتابان میان آنها در حجّ و عمره است . عُمره: در لغت به معنی زیارت است و در اصطلاح شرع ؛ زیارت مخصوصی است از بیت‌الحرام برای انجام عباداتی که همچون عبادات حجّ اند ، با این فرق که در آنها وقوفی در عرفه و مزدلفه و منی نیست، همچنین عمره، وقت معیّنی نداشته بلکه وقت آن تمام ایّام سال می‌باشد . خاطرنشان می‌شود که سعی میان صفا و مروه به اجماع علما عبادتی از مناسک حجّ و عمره به‌شمار می‌رود . جمهور فقها (مالک ، شافعی ، احمد) در بیان حکم آن برآنند که : سعی میان صفا و مروه رکن است و هر کس موفّق به انجام آن نشد ، باید در سال آینده حجّ جدیدی انجام دهد . امّا حنفی‌ها بر آنند که سعی واجب است نه رکن ، پس با ذبح گوسفندی جبران می‌شود .

از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت شده است که عروه رضی‌الله‌عنه به وی گفت : از این آیه چنین استنباط می‌کنم که اگر کسی میان صفا و مروه سعی نکرد ، بر وی گناهی نیست ! عایشه در پاسخش گفت : از آیه برداشت درستی نکرده‌ای ای خواهرزادهٔ عزیزم ! اگر آیه موافق این تأویل تو بود ، باید عبارت آن چنین می‌بود : «فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَيْهِ اَنْ (لاٰ) يَطَّوَّفَ بِهِمٰا» به صیغهٔ نفی . یعنی : « بر آن کس که میان آن دو طواف نکند ، گناهی نیست » ، درحالی‌که عبارت به صیغهٔ اثبات است ، ثانیاً **سبب‌نزول** آیه این است که انصار قبل از اسلام ، برای بت منات که آن را می‌پرستیدند ، احرام می‌بستند و هر کس برای آن احرام می‌بست ، از طواف به صفا و مروه احساس حرج و گناه می‌کرد ، بدین خاطر بود که خدای عزّوجلّ این آیه را نازل کرد ،

سپس بعد از آن، رسول خدا ﷺ حکم سعی میان صفا و مروه را روشن ساخته و مشروعیّت آن را اعلام کردند؛ لذا مجاز نیست که کسی طواف میان آنها را ترک کند. همانا خداوند ﷻ حجّ و عمرهٔ کسی را که میان صفا و مروه سعی نکند، کامل نمی‌گرداند زیرا آنها را از نشانه‌های عبادت خویش خوانده است و رسول خدا ﷺ آن را بر شما فرض گردانیده، پس سعی بجا آورید».

بخاری نیز در بیان **سبب‌نزول** آن روایت کرده است: انس‌بن مالک ؓ از صفا و مروه مورد سؤال قرار گرفت، فرمود: «ما بر این باور بودیم که سعی بین صفا و مروه از کارهای جاهلیّت است لذا چون اسلام آمد، سعی در میان آن را فروگذاشتیم، سپس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود». ﴿**و هر کس افزون بر فریضه، کار نیکی انجام دهد**﴾ یعنی: افزون بر هفت‌بار، سعی بجا آورد، یا اعمال خیری در سایر عبادات انجام دهد ﴿**خداوند قدردان و داناست**﴾ و پاداش آن عمل نیک را ــ هرچند اندک باشد ــ به بسیار می‌دهد.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلۡهُدَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا بَيَّنَّٰهُ لِلنَّاسِ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أُوْلَٰٓئِكَ يَلۡعَنُهُمُ ٱللَّهُ وَيَلۡعَنُهُمُ ٱللَّٰعِنُونَ ﴿۱۵۹﴾

﴿**کسانی که آیات روشن و رهنمودهایی را که نازل کرده‌ایم، کتمان می‌کنند**﴾ کِتْمان: آشکار نکردن چیزی در عین نیاز و انگیزه برای آشکار ساختن آن است. این کتمان کنندگان چنان‌که در بیان **سبب‌نزول** آمده است، احبار یهود و راهبان نصاری رسالت محمّد ﷺ را پنهان می‌کردند و جز آنان هر کس دیگر هم که حق را پنهان کند، مشمول این خطاب می‌شود. آری! حق را کتمان می‌کنند؛ ﴿**بعد از آن‌که آن**

را برای مردم در کتاب روشن ساخته‌ایم ﴾ کتاب: اسم جنس است که شامل تمام کتابهای آسمانی می‌شود ﴿**خدا آنان را لعنت می‌کند**﴾ لعنت وی: دورساختن و طردکردن آنها از رحمت خویش است ﴿**و لعنت‌کنندگان**﴾ یعنی: فرشتگان و مؤمنان ﴿**لعنتشان می‌کنند**﴾ بعضی گفته‌اند: هر کس که می‌تواند لعنت بفرستد، آنان را نفرین می‌کند، که جنّیان نیز در زمرهٔ آنان قرار می‌گیرند.

ابن‌کثیر از ابوالعالیه و قتاده نقل می‌کند: «کافر در روز قیامت برپاساخته می‌شود، آن‌گاه خداوند او را لعنت می‌کند، سپس فرشتگان ... و سرانجام همهٔ مردم او را لعنت می‌کنند». تهدید و هشدار این آیه، آن‌قدر سخت است که نمی‌توان برای آن اندازه‌ای تصوّر کرد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ سُئِلَ عَنْ عِلْمٍ فَكَتَمَهُ أُلجِمَ يَوْمَ الْقِيامَةِ بِلُجامٍ مِنْ نارْ ✿ هرکس از علمی مورد سؤال قرار گیرد و آن را کتمان کند، خداوند او را در روز قیامت با دهنه‌ای از آتش لگام می‌زند».
علمای اسلام برآنند که: اگر عالم به قصد کتمان علم خویش احکام را نگوید، گنهکار می‌شود، امّا اگر قصد وی این نباشد، بیان احکام بر وی لازم نیست، به شرط آن‌که مطمئن باشد دیگران از آن حکم آگاهی دارند، ولی اگر کسی از مسئله‌ای مورد سؤال قرار گرفت؛ تبلیغ آن بر وی واجب است. بعضی از علما برآنند که آیهٔ کریمه بر عدم جواز مزدگرفتن در برابر تعلیم به دیگران دلالت می‌کند، لیکن علمای متأخّر بر جواز گرفتن مزد در برابر تعلیم علوم دینی فتوی داده‌اند.

إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ وَأَصْلَحُواْ وَبَيَّنُواْ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٦٠﴾

آری! آنان شایستهٔ لعنت هستند؛ ﴿**مگر کسانی که توبه کردند**﴾ از کتمان آیات

الهی ﴿و به صلاح بازآمدند﴾یعنی: آنان که اصلاح کردند آنچه را که فاسد ساخته بودند ﴿و آشکار کردند﴾ حقیقت را، لذا آنچه را که خداوند ﷻ در کتبش بیان نموده، به مردم گفتند ﴿پس بر آنان خواهم بخشود﴾ بنابراین، این گروه سزاوار لعنت نیستند ﴿و من توبه‌پذیر مهربانم﴾ بر آنان که به سویم به حالت زاری و فروتنی روی می‌آورند.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَمَاتُواْ وَهُمْ كُفَّارٌ أُوْلَٰٓئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ ٱللَّهِ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١٦١﴾

امّا: ﴿کسانی که کافر شدند و درحال کفر مُردند، لعنت خدا و فرشتگان بر آنان باد﴾ علما با استدلال به این آیه گفته اند: لعن گفتن بر کافر معیّنی جایز نیست زیرا حالش در هنگام درگذشتش معلوم نمی‌باشد که آیا قطعاً بر کفر مرده است یاخیر. ولی در تجویز لعن کفّار به طور عام و کلّی بدون تعیین فردی معیّن، میان علما هیچ خلافی نیست. چنان‌که لعن گنهکاران به طور عام نیز اجماعاً جایز است. امّا لعن یک گنهکار معیّن، به‌اتّفاق جایز نیست، به دلیل روایتی که می‌گوید: «شرابخواری را به جرم ارتکاب عمل می‌گساری چندبار مکرّر نزد رسول خدا ﷺ آوردند، در این اثنا برخی از حاضران گفتند: خدا او را لعنت کند، چقدر زیاد شراب می‌نوشد! امّا رسول خدا ﷺ فرمودند: علیه برادر مسلمانتان یاور شیطان نباشید». این **حدیث‌شریف** در بخاری و مسلم روایت شده‌است. باید دانست که لعن کفّار، جزایی بر کفرشان، زجر و توبیخی برایشان به سبب آن کفر و آشکارساختن قباحت و زشتی کفرشان است. البتّه از ادب اسلام به‌دور است که رودرروی کسی بر او لعنت گفته شود زیرا این فحّاشی است.

﴿و لعنت تمام مردم﴾ بر آنان باد. این لعنت در روز قیامت است. امّا در دنیا؛

فرستادن لعنت بر آنان از همهٔ مردم ساخته نیست ـ و الله اعلم.

خَٰلِدِينَ فِيهَا ۖ لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ ٱلْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿١٦٢﴾

آری! کافرانی که در حال کفر مردند؛ ﴿در آن﴾ یعنی: در دوزخ، یا در لعنت ﴿**جاودانه می‌مانند، نه عذابشان کاسته می‌شود و نه مهلت می‌یابند**﴾ پس در این لعنت فراگیر، جاودانه ماندگارند.

وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ ۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلرَّحْمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ﴿١٦٣﴾

﴿**و خدای شما**﴾ که سزاوار عبادت از سوی شماست ﴿**خدایی یگانه است که**﴾ در ذات و صفات خویش نظیر و همتایی ندارد ﴿**خدایی جز او نیست و رحمان و رحیم است**﴾ این آیه به این حقیقت اشاره دارد که اوّلین چیزی که بیان آن واجب و کتمان آن حرام است؛ همانا موضوع توحید می‌باشد. در **حدیث شریف** به روایت مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَنْ کانَ آخِرَ کَلامِهِ لاإِلٰـهَ إِلاَّ الله، دَخَلَ الْجَنَّة ✿ هر کس که آخرین سخنش لاإِلٰهَ إِلاَّالله باشد، وارد بهشت می‌شود».

إِنَّ فِى خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَ
ٱلْفُلْكِ ٱلَّتِى تَجْرِى فِى ٱلْبَحْرِ بِمَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ
مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن مَّآءٍ فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا
مِن كُلِّ دَآبَّةٍ وَتَصْرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ وَٱلسَّحَابِ ٱلْمُسَخَّرِ

بَيْنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ لَأَيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٦٤﴾

عطاء در بیان **سبب‌نزول** این آیات می‌گوید ؛ آیهٔ: (و خدای شما خدایی یگانه است ...) [۱۶۳] در مدینه بر رسول خدا ﷺ نازل شد، پس کفّار قریش در مکه گفتند : چگونه همهٔ مردم را یک خدا بسنده است ؟ همان بود که نازل شد : **﴿هرآینه در آفرینش آسمانها و زمین و درپی هم آمدن شب و روز﴾** یعنی : به‌دنبال‌هم آمدن آنها ، اختلاف آنها در روشنی افشاندن و تاریکی افگندن ، گرما و سرما ، کمی و فزونی و در اسباب و نتایج اینها که مشحون و آکنده از حکمتهای بالغه و رعایت مصلحت مخلوقات است **﴿و﴾** در **﴿کشتی‌هایی که در دریا روانند با آنچه به مردم سود می‌رسانند﴾** با فراهم‌کردن امکان سیر و سفر دریایی مردم و انتقال کالاهای تجارتی و بارهای سنگینشان در میان قارّه‌های مختلف زمین **﴿و﴾** در **﴿آبی که خداوند از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس از مُردنش زنده گردانیده و در آن هرگونه جنبنده‌ای را پراکنده کرده﴾** از کلّیهٔ جنبنده‌ها و خزنده‌هایی که در زمین می‌خزند. کلمهٔ «دابّه» بر آن حیواناتی اطلاق شده که در سواری و باربری مورد استفاده قرار می‌گیرند. **﴿همچنان در گردانیدن بادها﴾** یعنی : فرستادن آنها به صورت بادهای عقیم و بارورکننده ، بادهای بسیار سرد و هلاک‌کننده ، باد گرم و تف آلود ، باد خوشگوار و پیروزی‌آورنده ، باد نرم و ملایم و باد توفانی و درهم‌کوبنده . به قولی : گردانیدن باد ؛ به معنای فرستادن آن به جهتهای جنوب و شمال و مشرق و مغرب است . بادی که به جهت مشرق می‌وزد، باد « صبا » ، بادی که به جهت مغرب می‌وزد، باد « دبور » و باد کج که میان دو باد از بادهای چهارگانه می‌وزد ، باد « نکباء » نامیده می‌شود **﴿و در ابری که میان آسمان و زمین مسخّر شده‌است﴾** یعنی : به فرمان خداوند متعال رام شده است و هر جا که او بخواهد می‌رود. بعضی گفته‌اند : تسخیر آن ، به معنای ثبوت و آرمیدن آن میان آسمان و زمین بدون ستون و تکیه‌گاه آشکاری است . آری ! در این پدیده‌های

شگفت آور و عظیم: ﴿**واقعاً نشانه‌هایی وجود دارد**﴾ بر وجود و یگانگی خداوند ﷻ ﴿**برای قومی که می‌اندیشند**﴾ زیرا هر اندیشمند و عاقلی می‌داند که هیچ‌یک از خدایان ادّعایی کفّار، قادر به آوردن چیزی از این پدیده‌ها نیستند، پس هر کس فقط به یکی از این پدیده‌ها به إمعان‌نظر و به‌گونهٔ عمیق و دقیق بیندیشد و از ابزارهای علم و تجربه برای شناخت ابعاد عظمت آنها کمک بگیرد، به‌طور حتم و قطع باور خواهد کرد که صانع و آفرینندهٔ آنها خدای سبحان است.

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ
ٱللَّهِ ۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ أَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ ۗ وَلَوْ يَرَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓا۟ إِذْ
يَرَوْنَ ٱلْعَذَابَ أَنَّ ٱلْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعَذَابِ ﴿۱۶۵﴾

امّا با وجود این دلایل روشن و مفید که نشانگر سلطه و چیرگی بی‌انتهای خداوند قدیر و حکیم است، باز هم: ﴿**برخی از مردم هستند که همتایانی برای خداوند قایل می‌شوند**﴾ یعنی: از بتها و دیگر معبودان باطل برای خدای سبحان همانندهایی برگزیده و آنها را به پرستش می‌گیرند ﴿**و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند**﴾ یعنی: همچنان‌که مؤمنان خداوند منّان را دوست می‌دارند. یا چنان‌که مشرکان خداوند ﷻ را دوست دارند؛ معبودان باطل خویش را نیز دوست می‌دارند ﴿**ولی کسانی که ایمان آورده‌اند، خداوند را دوست‌تر می‌دارند**﴾ یعنی: بیشتر از انچه که کفّار معبودان باطل خویش را دوست می‌دارند زیرا مؤمنان در هیچ حالی از خدای عزّوجلّ روی بر نمی‌گردانند، در حالی که کفّار فقط به هنگام سختی‌ها و انقطاع اسباب مادی، به خدای سبحان روی می‌آورند ﴿**کسانی که**﴾ با برگزیدن بتها و دوست‌داشتن آنها همچون خدای سبحان، بر خود ﴿**ستم نموده‌اند، اگر می‌دانستند**

هنگامی که عذاب را مشاهده کنند، تمام نیرو از آن خداست و خداوند سخت‌کیفر است ﴾ آری! اگر نیروی لایزال الهی و گرفتن ناگهانی او در روز قیامت و عجز و درماندگی خدایانشان را از دفع‌نمودن عذاب از خود، می‌دیدند؛ هرگز این معبودان باطل را به دوستی برنمی‌گزیدند. یا معنی این است: ای محمّد! اگر تو ستمگران را در عذاب ببینی، قطعاً کار بزرگی را دیده‌ای. که در هردو صورت، جواب شرط مضمر است.

إِذۡ تَبَرَّأَ ٱلَّذِينَ ٱتُّبِعُواْ مِنَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُواْ وَرَأَوُاْ ٱلۡعَذَابَ وَتَقَطَّعَتۡ بِهِمُ ٱلۡأَسۡبَابُ ﴿١٦٦﴾

﴿**آن‌گاه که پیشوایان از پیروان بیزاری جویند** ﴾ یعنی: پیشوایان کفر و رؤسا و سردمداران باطل از پیروان خویش که آنان را در کفر پیروی نموده‌اند، در روز قیامت تبرّی و بیزاری می‌جویند ﴿**و عذاب را مشاهده کنند** ﴾ یعنی: هم پیروان و هم پیشوایان، عذاب را مشاهده می‌کنند. بعضی گفته‌اند: این تبرّی جستن، به هنگام مشاهدهٔ عذاب دنیاست. به قولی دیگر: این تبرّی جستن، به هنگام دیدن عذاب و محاسبهٔ روز آخرت است ﴿**و میانشان پیوندها بریده گردد** ﴾ یعنی: روابط و علایقی که در دنیا آنها را به یک‌دیگر پیوند می‌داد؛ چون رابطهٔ خویشاوندی و ...، از هم گسسته می‌شود.

وَقَالَ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُواْ لَوۡ أَنَّ لَنَا كَرَّةٗ فَنَتَبَرَّأَ مِنۡهُمۡ كَمَا تَبَرَّءُواْ مِنَّاۗ كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ ٱللَّهُ أَعۡمَٰلَهُمۡ حَسَرَٰتٍ عَلَيۡهِمۡۖ وَمَا

هُم بِخَـٰرِجِينَ مِنَ ٱلنَّارِ ﴿١٦٧﴾

﴿و پیروان می‌گویند: کاش برای ما بازگشتی بود﴾ به سوی دنیا ﴿تا همان‌گونه که آنان از ما بیزاری جستند، ما نیز از آنان تبرّی می‌جستیم﴾ و عمل شایسته انجام می‌دادیم ﴿این‌گونه، خداوند کارهایشان را ــ که بر آنان مایهٔ حسرتهاست ــ به آنان می‌نمایاند﴾ یعنی: خداوند بزرگ عملهای فاسدشان را به آنان نشان می‌دهد و این خود مایهٔ حسرتشان می‌شود. همچنان اعمال نیک و شایسته‌ای را که مکلّف به انجام آن بوده‌اند ولی آن را ترک کرده‌اند، به آنان می‌نمایاند و این نیز مایهٔ حسرت و افسوسشان می‌شود. آری! خداوند ﷻ به آنان می‌نمایاند که اعمالشان بدترین اثر را بر زیان آنها داشته است زیرا این اعمال جز حسرت و بدبختی، چیز دیگری برایشان به ارمغان نیاورده است ﴿و از آتش بیرون‌آمدنی نیستند﴾ این تعبیر، گویای جاودانه ماندن کفّار در دوزخ است.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ كُلُواْ مِمَّا فِى ٱلْأَرْضِ حَلَـٰلًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيْطَـٰنِ ۚ إِنَّهُۥ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿١٦٨﴾

بعد از آن که خداوند بزرگ، حقیقت توحید خویش را بیان کرد؛ اکنون به بیان این حقیقت می‌پردازد که فقط او روزی‌دهندهٔ تمام مخلوقاتش می‌باشد: ﴿ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه را بخورید﴾ یعنی: آنچه را که حلال و گواراست و خداوند ﷻ بر شما حرام نکرده است، بخورید. حلال: چیزی است که خداوند ﷻ آن را مباح کرده، حرام: چیزی است که خداوند ﷻ آن را ممنوع گردانیده و حلال طیّب: آن است که در آن هیچ شبهه و گناهی نبوده و هیچ حقّی از دیگران به آن تعلّق نداشته باشد. ﴿و از گامهای شیطان﴾ در آنچه که شرع خدا ﷻ

آن را تحریم نکرده و او بر شما حرام می‌گرداند و از سایر خواسته‌های وی ﴿**پیروی نکنید چراکه او دشمن آشکار شماست**﴾ ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «سوگند یا نذری که در حال خشم از انسان صادر شود؛ از خطوات شیطان است، پس باید آن را نقض کرد و کفّارهٔ آن، کفّارهٔ سوگند (یمین) است». همچنین روایت شده است که نزد عبدالله‌بن مسعود رضی الله عنه شیر و نمکی آوردند و او همراه با جمع، شروع به خوردن آن کرد، در این اثنا مردی از آن جمع کناره گرفت. ابن مسعود رضی الله عنه فرمود: به رفیقتان هم بدهید! امّا آن مرد گفت: من نمی‌خواهم. ابن مسعود رضی الله عنه پرسید: آیا روزه‌داری؟ گفت: نه! پرسید: پس چرا نمی‌خوری؟ گفت: بر خود حرام ساخته‌ام که هرگز شیر نخورم. فرمود: این از خطوات شیطان است، بخور و برای سوگندت کفّاره بده. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن عبّاس رضی الله عنهما آمده است: «این آیه نزد رسول خدا ﷺ تلاوت شد، دراین هنگام سعدبن‌ابی‌وقاص رضی الله عنه برخاست و گفت: یا رسول‌الله! از خدا بخواهید که مرا مستجاب‌الدّعوه گرداند. آن حضرت ﷺ فرمودند: ای سعد! خوراکت را پاک گردان، مستجاب‌الدّعوه می‌شوی. سوگند به ذاتی که جان محمّد در یدِ اوست، دعای انسان به سبب آن‌که لقمهٔ حرامی را در شکمش می‌افگند، چهل روز پذیرفته نمی‌شود. و آن بنده‌ای که گوشت بدنش از حرام و ربا رشد یافته باشد، آتش دوزخ به وی سزاوارتر است».

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: این آیه دربارهٔ قبایل «ثقیف»، «خزاعه» و «بنی‌مدلج» نازل شد که گوشت انواع خاصّی از چهارپایان را بر خود حرام کرده بودند.

إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوٓءِ وَالْفَحْشَآءِ وَأَن تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٦٩﴾

﴿او﴾ یعنی : شیطان ﴿شما را فقط به بدی و فحشاء فرمان می‌دهد﴾ فحشاء: از حدّ گذشتن در زشتی و قباحت است. بعضی گفته‌اند: فحشاء، زنا است ﴿و﴾ شیطان ﴿شما را بر آن می‌دارد که آنچه نمی‌دانید به خداوند نسبت دهید﴾ چون تحریم حیوانات «بحیره، سائبه و وصیله» که بیان آنها در آیهٔ (۱۰۳) سورهٔ «مائده» می آید و نظایر اینها از اموری که اهل باطل آن را برای خود دین و شریعت قرار داده‌اند. پس همه چیزهایی ـ از اعیان و اموال موجود در روی زمین ـ که بر تحریم آنها نصّی شرعی نیامده است، اصل و اساس در آنها حلال بودن است تا آن‌گاه که دلیلی شرعی بر حرمت آنها إقامه شود.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ قَالُواْ بَلۡ نَتَّبِعُ مَآ أَلۡفَيۡنَا عَلَيۡهِ ءَابَآءَنَآۚ أَوَلَوۡ كَانَ ءَابَآؤُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ شَيۡـٔٗا وَلَا يَهۡتَدُونَ ﴿١٧٠﴾

﴿و چون به آنان﴾ یعنی به کفّار ﴿گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده‌است﴾ از فرمان دادن به یگانه‌پرستی و حلال ساختن پاکیزگی‌ها ﴿پیروی کنید؛ می‌گویند: نه بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم. آیا هرچند نیاکانشان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند﴾ باز هم درخور پیروی هستند؟ آخر پدرانشان در گمراهی آشکاری بوده‌اند و یک نمونهٔ آن، تحریم چیزهایی توسّط آنهاست که خداوند ﷻ آن را حرام نکرده است، پس آیا اگر راه و رسم پدران از عقلی صحیح و نقلی صریح، یعنی از سرچشمهٔ خرد و هدایت آسمانی بی‌بهره باشد، باز هم باید کورکورانه از آنان پیروی کرد؟

بنابراین آیه و امثال آن از آیات، امّت اسلام اجماع دارند بر این که تقلید در عقاید جایز نیست و بر هر مکلّف (بالغ عاقل)، آموختن عقیدهٔ توحید و یقین به آن فرض است. تقلید: نزد علما عبارت است از: قبول سخنی بدون حجّت. امّا

«اِتّباع» ، پذیرفتن سخن دیگری بعد از شناخت دلیل آن است . امّا در مورد تقلید در احکام باید گفت : بر هر شخص عامی‌ای که نمی‌تواند احکام را از اصول آنها استنباط کند ، فرض است که از اهل علم بپرسد و از فتوایشان پیروی کند .

وَمَثَلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ كَمَثَلِ ٱلَّذِى يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَآءً وَنِدَآءً صُمٌّۢ بُكْمٌ عُمْىٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٧١﴾

﴿**و مَثَل کافران**﴾ یعنی : صفت آنان ﴿**مَثَل کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندایی نمی‌شنود، بانگ می‌زند**﴾ در این آیه دعوتگر و اندرزدهندهٔ کفّار ، یعنی حضرت محمّد ﷺ ، به چوپانی تشبیه شده‌اند که شتران یا گوسفندان خود را بانگ می‌زند ، امّا آن چهارپایان بی‌عقل و خرد ، جز صدا و ندایی مبهم و غیرقابل‌فهم ، چیز دیگری را نشنیده و ندای دعوتگر را درک نمی‌کنند . ابن عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید : « داستان اینان ، همانند داستان گاو و الاغ و گوسفند است ، که اگر به آنها سخنی بگویی ، سخنت را نمی‌فهمند ، امّا صدایت را می‌شنوند . کافر نیز چنین است ، اگر او را به خیری امر یا از شرّی نهی کنی ، یا به وی اندرزی بدهی ، آنچه را که می‌گویی درک نمی‌کند ، ولی صدایت را می‌شنود ». ﴿**کر و گنگ و نابینا هستند**﴾ پس توانایی شنیدن و دیدن و سخن‌گفتن به حق را ندارند ﴿**و از این رو نمی‌اندیشند**﴾ یعنی : نمی‌توانند در آنچه که به آنان گفته می‌شود ، بیندیشند .

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُلُواْ مِن طَيِّبَـٰتِ مَا رَزَقْنَـٰكُمْ وَٱشْكُرُواْ لِلَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١٧٢﴾

بعد از آن که خداوند متعال تمام مردم را به بهره‌برداری از خیرات و برکات زمین ارشاد فرمود، اینک در اینجا مؤمنان را به خطاب زیر مخصوص می‌گرداند زیرا ایشان به فهم کلام الهی سزاوارترند: ﴿**ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از نعمتهای پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ایم، بخورید**﴾ و آنچه را که ما حرام نکرده ایم، حرام نگردانید و از خوردن غذاهایی که اهل جاهلیّت و غیر آنان از پیش خود حرام می‌گردانند، پرهیز نکنید ﴿**و خدا را شکر کنید اگر تنها او را می‌پرستید**﴾ یعنی: اگر تنها او را می‌پرستید، از پاکیزگی‌ها بخورید و از تحریمهای غیرخدایی پروا نکنید و شکرگزار این نعمتها باشید زیرا خوردن پاکیزگی‌ها؛ غذای جسم شماست و شکر نعمت؛ غذای روح شما.

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ ٱلْمَيْتَةَ وَٱلدَّمَ وَلَحْمَ ٱلْخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ بِهِۦ لِغَيْرِ ٱللَّهِ ۖ فَمَنِ ٱضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَآ إِثْمَ عَلَيْهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٧٣﴾

چون خداوند متعال، بهره‌برداری از آنچه را که حلال و پاکیزه است، مباح گردانید و چیزهای حلال هم بسیار بود، اینک حرامها را برای آنها بیان می‌کند زیرا حرامها نسبت به حلال‌ها اندک هستند، پس حرامها را بر چیزهایی منحصر می‌نماید که اینک بیان می‌شود: ﴿**خداوند تنها مَیْته را بر شما حرام کرده است**﴾ مَیْته: خودمُرده (مردار)، حیوانی است که روح از بدن آن بدون ذبح شرعی جدا شده‌باشد. مراد از «مَیْته» در اینجا، حیوان مردار خشکی است نه دریا زیرا خوردن تمام حیوانات بحری (آبزیان) ــ اعم از زنده و مردهٔ آنها ــ در نزد جمهور فقها جایز است. امّا حنفی‌ها بجز ماهی، دیگر حیوانات آبزی را استثنا

کرده و خوردن آنها را حرام می‌دانند[1]. ﴿و﴾ حرام کرده است بر شما ﴿**خون را**﴾ خون حرام: خون ریخته است، نه خون باقی‌مانده در عروق حیوان بعد از ذبح آن. روایت شده است که چون عایشه رضی‌الله‌عنها گوشت می‌پخت، زردی خون موجود در داخل عروق آن، به سطح دیگ یا قابلمه نمایان می‌شد، امّا رسول خدا ﷺ آن را می‌خوردند و در خوردن آن هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دادند. ﴿و﴾ حرام کرده است بر شما ﴿**گوشت خوک را**﴾ و تمام بدن خوک حرام است ﴿و﴾ حرام کرده است بر شما ﴿**آنچه را که نام غیر خدا بر آن برده شده**﴾ به هنگام ذبح آن، چون نام لات و عزّی و غیر آنها. إهلال: بلندکردن صداست زیرا مشرکان چون برای بتان ذبح می‌کردند، صدای خویش را به ذکر نام آنها بلند می‌کردند، مثلاً با صدای بلند می‌گفتند: به نام لات! به نام عزّی! از این رو هر ذبح کننده‌ای را «مُهِلّ» نامیدند، هرچند صدای خویش را به بردن نامی بلند نکند ﴿**امّا اگر کسی**﴾ به خوردن چیزی از این محرّمات به منظور حفظ جان خود ﴿**ناچار شود**﴾ به‌دلیل گرسنگی و فقدان خوراکیِ حلالی که بدان تغذیه نماید، یا به سبب إجبار و إکراه از سوی دیگران ﴿**در صورتی که باغی و عادی نباشد**﴾ یعنی: بیشتر از حدّ نیاز نخورده و از خوردن آن گریز و چاره‌ای هم نداشته باشد ﴿**بر او گناهی نیست**﴾ زیرا خداوند ﷻ در حال اضطرار و ناچاری به او اجازهٔ خوردن از محرّمات را می‌دهد و او را بدان مؤاخذه نمی‌کند. مراد از «باغی» کسی است که بیشتر از مقدار نیاز از محرّمات می‌خورد و مراد از «عادِی» کسی است که این محرّمات را در حالی می‌خورد که از آنها گریز و چاره‌ای دارد ﴿**در حقیقت خدا آمرزنده**﴾ است گناه کسی را که درحال ناچاری از چیزهای حرام می‌خورد ﴿**و مهربان است**﴾ به او زیرا حرام را بر وی در هنگام ضرورت، حلال گردانیده است.

بنابراین آیه، محرّمات حقیقی از خوردنی‌ها در شریعت اسلام عبارتند از:

---

۱ ــ تفصیل این احکام را در کتب فقه بجویید.

۱ ــ گوشت خود مرده (مردار) .
۲ ــ خون ریختهٔ حیوانات .
۳ ــ گوشت خوک .
۴ ــ حیوان ذبح شده‌ای که به هنگام ذبح آن نام غیر خدای عزّوجلّ بر آن برده شود .

البتّه حصر تحریم در انواع چهارگانهٔ فوق ؛ حرمت غیر آنها را که در شریعت بیان شده نفی نمی‌کند بنابراین ، محرّمات بیان شده در آیهٔ (۳) از سورهٔ « مائده » و محرّمات دیگری که رسول خدا ﷺ حرمت آنها را بیان کرده‌اند ــ که بیان آنها نیز در این تفسیر شریف خواهد آمد ــ به حرامهای چهارگانهٔ فوق اضافه می‌شوند .

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡكِتَٰبِ وَيَشۡتَرُونَ
بِهِۦ ثَمَنًا قَلِيلًا أُوْلَٰٓئِكَ مَا يَأۡكُلُونَ فِي بُطُونِهِمۡ إِلَّا ٱلنَّارَ وَلَا
يُكَلِّمُهُمُ ٱللَّهُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمۡ وَلَهُمۡ عَذَابٌ
أَلِيمٌ ﴿١٧٤﴾

﴿کسانی که آنچه را خداوند از کتاب نازل کرده، پنهان می‌دارند و بدان بهای ناچیزی به‌دست می‌آورند﴾ زیرا متاع و بهرهٔ فانی دنیا که دربرابر پنهان‌ساختن و تغییر دادن شرع خدا ﷻ گرفته می‌شود ، هرچند بسیار پنداشته شود ، بدون شک ناچیز و اندک است زیرا عوض حقیقی آن ، سعادت دنیا و آخرت است که قربانی شده است **﴿آنان جز آتش در درون خویش فرو نمی‌برند﴾** یعنی : آن بهای ناچیزی که در قبال پنهان کردن آیات الهی دریافت می‌دارند ، عذاب آخرت را بر آنان مسلّم گردانیده

و سبب ورودشان به دوزخ می‌شود ﴿**و خداوند روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید**﴾ به‌دلیل فرود آمدن خشم وی بر آنـان و نـاخشنودی از آنـان. طـبری مـی‌گوید: «خداوند متعال با آنان در آنچه که دوست دارند، سخن نمی‌گوید، هرچـند در آنچه که دوست ندارند، با آنان سخن مـی‌گوید». ﴿**و پاکشان نمی‌دارد**﴾ یـعنی: اعمال پلیدشان را اصلاح نمی‌کند که از گناه پاک شوند ﴿**و برای آنان عذابی است دردناک**﴾ که همانا آتش دوزخ است.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: این آیه و آیـهٔ (اِنَّ الَّـذِیْنَ یَشْتَرُوْنَ بِعَهْدِ اللهِ...) سورهٔ «آل عمران»، هر دو دربارهٔ یهود نازل شد زیرا رؤسا و علمای آنان از سفلگان خویش هدایایی گرفته و به آنها وعده می‌دادند که پیامبر آخرالزّمان از میانشان بر انگیخته می‌شود. پس چون رسول خدا ﷺ از غیر آنـان برانگیخته شدند، آنها از زوال ریاست و أخّاذی‌های خویش بیمناک شده و لذا صفات حقیقی پیامبر آخرالزّمان ﷺ در تورات را کتمان کردند و اوصاف دیگری را بر ساخته و به عوام خویش گفتند: اینک اوصاف پیامبر آخرالزّمان همین‌هاست، که با اوصاف محمّد هیچ شباهتی ندارد! امّا آیهٔ کریمه هر کس دیگری را نیز دربر می‌گیرد که شرع خدا ﷻ را پنهان ساخته و دربرابر آن رشوه بگیرد، همچنین هـر کسی را که در ازای منفعت عاجل و یا مصلحت زایل و زودگذری، به تغییردادن چیزی از دین خدا ﷻ و کتمان حق راضی گردد.

أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ ٱشْتَرَوُاْ ٱلضَّلَـٰلَةَ بِٱلْهُدَىٰ وَٱلْعَذَابَ بِٱلْمَغْفِرَةِ ۚ فَمَآ أَصْبَرَهُمْ عَلَى ٱلنَّارِ ﴿١٧٥﴾

﴿**آنان همان کسانی هستند که گمراهی را به بهای هدایت و عذاب را به ازای آمرزش خریدند**﴾ تفسیر نظیر این جمله در آیهٔ (۱۶) گذشت ﴿**پس چه شکیبایند بر آتش**

دوزخ! ﴾ مٰا: مفید تعجّب است و مراد از آن به شگفت انداختن بندگان مؤمن از حال آنان است، چراکه آنا با کمال بی‌پروایی، اسباب و علل استحقاق عذاب آتش را به کار گرفتند، گویی با این کار خود بر مجازات آتش جهنّم شکیبا گشتند.

ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ نَزَّلَ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ ۗ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ ٱخْتَلَفُوا۟ فِى ٱلْكِتَٰبِ لَفِى شِقَاقٍۭ بَعِيدٍ ﴿١٧٦﴾

﴿این﴾ چیزی که ذکر شد از مجازات آتش جهنّم و پیامدهای دیگر برای آنان ﴿از آن است﴾ یعنی: به سبب آن است ﴿که خداوند کتاب را به حق﴾ یعنی: به صدق و راستی و برای برپا ساختن حق ﴿نازل کرده است﴾ پس بیان آن بر علما واجب و پرهیز از کتمان آن ضروری است، لذا هرگاه از آن مورد سؤال قرار می‌گیرند، یا نیازی به بیان آن پیش می‌آید، باید بی‌هیچ ملاحظه‌ای آن را اعلام کنند ﴿وکسانی که در آن اختلاف ورزیده‌اند﴾ با ایمان به برخی از آن و کتمان برخی دیگر آن ــ که یهودیانند ــ یا مراد مشرکانند که برخی از آنان گفتند؛ این کتاب سحر است و برخی گفتند؛ افسانه‌های پیشینیان است، اینان همگی ﴿در شقاق﴾ یعنی: مخالفت و ستیزه و کشمکشِ ﴿دور و درازی﴾ از حقّ و حقیقت ﴿قراردارند﴾.

۞ لَّيْسَ ٱلْبِرَّ أَن تُوَلُّوا۟ وُجُوهَكُمْ قِبَلَ ٱلْمَشْرِقِ وَٱلْمَغْرِبِ وَلَٰكِنَّ ٱلْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلْكِتَٰبِ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ وَءَاتَى ٱلْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ ذَوِى ٱلْقُرْبَىٰ وَ

ٱلْيَتَـٰمَىٰ وَٱلْمَسَـٰكِينَ وَٱبْنَ ٱلسَّبِيلِ وَٱلسَّآئِلِينَ وَفِى ٱلرِّقَابِ وَأَقَامَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَى ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَـٰهَدُوا۟ ۖ وَٱلصَّـٰبِرِينَ فِى ٱلْبَأْسَآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَحِينَ ٱلْبَأْسِ ۗ أُو۟لَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ صَدَقُوا۟ ۖ وَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُتَّقُونَ ﴿۱۷۷﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آیهٔ کریمه در ردّ بر یهود و نصاری نازل شد که دربارهٔ تغییر قبله سخن گفته و طعن و ایراد بسیاری را مطرح می‌کردند، پس خدای عزّوجلّ روشن ساخت که: روی نمودن به سوی مشرق و مغرب ذاتاً مقصود نیست و کار نیکی شمرده نمی‌شود. ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیهٔ کریمه، مشتمل بر جملاتی بزرگ و دارای قواعدی ژرف و عمیق و عقیده‌ای خالص و استوار است».

﴿**نیکوکاری آن نیست که روی خود را به‌سوی مشرق و مغرب**﴾ یعنی: جهات مختلف ﴿**بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به خدا ایمان بیاورد**﴾ یعنی: نیکی، نیکیِ کسی است که به خدا ﷻ ایمان بیاورد. بِرّ: کلمه‌ای است که جامع هر خیر؛ اعم از ایمان، اعمال شایسته و اخلاق نیک است و این آیهٔ کریمه آن را به اصول ایمان و اصول اعمال صالح تفسیر کرده است.

﴿و﴾ نیز نیکی آن است که ایمان بیاورد به ﴿**روز بازپسین و فرشتگان**﴾ فرشتگان: موجوداتی نورانی هستند که دارای مأموریّتها و وظایف متعدّدی می‌باشند، سرشت آنان بر طاعت حق تعالی است، اورا عصیان نمی‌کنند و هر آنچه را که دستور یابند، انجام می‌دهند.

﴿و﴾ همچنین نیکی آن است که ایمان بیاورد به ﴿**کتاب**﴾ مراد از کتاب: جنس

کتاب ، یعنی تمام کتابهای آسمانی است.
﴿و﴾ همچنین نیکی آن است که ایمان بیاورد به ﴿**پیامبران و مال خود را با وجود دوست‌داشتن آن به ذوی‌القربٰی**﴾ یعنی نزدیکان و خویشاوندان خود ﴿**بدهد**﴾ دادن مال به نزدیکان و خویشاوندان ــ چنانچه فقیر باشند ــ هم صدقه است و هم صِلَهٔ رَحِم.
﴿و﴾ همچنین نیکی آن است که مال خود را به ﴿**یتیمان**﴾ فقیر بدهد زیرا آنان از فقرای غیریتیم به دادن صدقه سزاوارترند ، چراکه توان کسب وکار را ندارند.
﴿و﴾ همچنین مال خود را به ﴿**مساکین**﴾ بدهد که چیزی را برای تأمین معیشت خود نمی‌یابند ، پس نشسته اند و به دستهای مردم می‌نگرند.
﴿و﴾ همچنین مال خود را به ﴿**در راه ماندگان**﴾ یعنی : مسافران نیازمندی بدهد که از مال خویش جدا مانده و برایشان امکان حاضر کردن آن وجود ندارد.
﴿و﴾ مال خود را به ﴿**سائلان**﴾ یعنی : به متکدّیانی بدهد که ناچار به گدایی و درخواست کردن می‌شوند . باید دانست که گدایی حرام است جز برای ضرورتی ، لذا برای سائل لازم است تا از حدّ ضرورت تجاوز نکند و به ادب درخواست‌کردن ملتزم باشد و آن این است که بدون پافشاری و اصرار درخواست کمک کند . و چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است ، گرفتن صدقه برای شخصی که بی‌نیاز است و قادر به کسب و کار می‌باشد ، حلال نیست چه مرد باشد و چه زن و چنین شخصی باید کاری شرافتمندانه برای خود جست‌وجو کند.
﴿و﴾ همچنین نیکی آن است که مال خود را ﴿**در**﴾ راه آزادکردن ﴿**بردگان**﴾ بدهد . مراد خریدن بردگان و آزادکردن آنهاست . به قولی‌دیگر : مراد آزادکردن اسیران است . در **حدیث‌شریف** آمده است : « بهترین صدقه آن است که در حال سلامتی و حرص بر مال خویش که آرزوی توانگری را داری و از فقر می‌ترسی ؛ صدقه بدهی » .
﴿و﴾ همچنین نیکی آن است که ﴿**نماز را برپا دارد**﴾ با رعایت تمام ارکان و شرایط

آن.

﴿و﴾ همچنین نیکی آن است که ﴿**زکات را بدهد**﴾. بیان جداگانهٔ زکات، دلیل بر آن است که مراد از انفاق یاد شده در بالا، صدقهٔ نافله است نـه زکـات فـرض. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِنَّ فِي الْمَالِ حَقًّا سِوَى الزَّكَاةْ ۞ قطعاً در مال حقّی است بجز زکات».

﴿و﴾ همچنین نیکان ﴿**آنان**﴾ اند ﴿**که چون**﴾ با خدا ﷻ یا مردم ﴿**عهد بستند، بـه عهد خود وفادارند**﴾ به شرط این‌که عهدشان با مردم، خلاف اوامر دینی نـباشد، پس چنانچه این عهد در معصیتی بود، وفا به آن واجب نیست. روشن است کـه خـیانت و پـیمان‌شکنی و خُـلف وعـده از نشـانه‌های نـفاق است، چـنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «نشانهٔ منافق سه چیز است؛ چون سخن پـردازد، دروغ گوید و چون وعده کند، خلاف نماید و چون امانت به وی سپرده شود، خیانت کند».

﴿و﴾ همچنین نیکان ﴿**آنان**﴾ اند ﴿**که در سختی**﴾ یعنی: شـدّت فـقر ﴿**و زیـان**﴾ یعنی: در بیماری مزمن یا فقدان عزیزان ﴿**و به‌هنگام جنگ، صابرند**﴾ صبر: نصف ایمان است؛ زیرا صبر و شکیبایی، بر رضای انسان مؤمن به قضا و قدرالهی دلالت می‌کند. در **حدیث‌شریف** آمده است که فرار از میدان جنگ، یکی از هـفت گـناه کبیره می‌باشد.

﴿**اینان کسانی‌اند که راست گفته‌اند**﴾ در ادّعای ایمان خویش ﴿**و هم‌اینان متّقیانند**﴾ تقوی: خود نگه‌داری از خشم خداوند ﷻ با پرهیز از گناهان است.

علما گفته‌اند: این آیهٔ کریمه، آیهٔ بـزرگی از امّـهات احکـام است زیـرا در کـل متضمّن شانزده قاعدهٔ عقیدتی و اخلاقی می‌باشد.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِصَاصُ فِي ٱلۡقَتۡلَىۖ ٱلۡحُرُّ

بِٱلْحُرِّ وَٱلْعَبْدُ بِٱلْعَبْدِ وَٱلْأُنثَىٰ بِٱلْأُنثَىٰ ۚ فَمَنْ عُفِيَ لَهُۥ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَٱتِّبَاعٌۢ بِٱلْمَعْرُوفِ وَأَدَآءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَٰنٍ ۗ ذَٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ ۗ فَمَنِ ٱعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُۥ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۷۸﴾

در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه، دو روایت آمده است: بنا به روایتی، این آیه در ردّ و محکومیّت عملکرد مردم در دوران جاهلیّت نازل شد که به شیوهٔ ستمگری عمل کرده، از حدّ متجاوز و پیرو شیطان بودند؛ مثلاً اگر برده‌ای از یک قوم قوی و قدرتمند، به وسیلهٔ برده‌ای منسوب به قومی فرودست کشته می‌شد، آن قبیلهٔ قدرتمند، مغرورانه می‌گفتند: ما باید آزادی را در برابر آن به قتل برسانیم! و اگر زنی از آنان کشته می‌شد، می‌گفتند: باید مردی را در برابر آن بکشیم! همین گونه آنان فرادست را در مقابل فرودست نمی‌کشتند، امّا در برابر قتل یک فرد اشرافی، چند تن از فرودستان را می‌کشتند.

به روایتی دیگر: این آیه در بارهٔ دو طایفه از اعراب نازل شد که یکی از آنها مسلمان و دیگری با مسلمانان هم‌پیمان بود، آن دو طایفه، زنان و بردگان و اشخاص آزادی را از یک‌دیگر به قتل رسانده بودند، پس رسول خدا ﷺ در میانشان حکمی را صادر نمودند و آیهٔ کریمه در تأیید حکم ایشان نازل شد.

﴿ای مؤمنان! بر شما در مورد کشتگان، قصاص مقرّر شده است﴾ یعنی: اگر کسی مسلمانی را به عمد و از روی تجاوز کُشت، کشتن آن به طور همانند ــ در هنگام مطالبهٔ صاحب حق ــ فرض است و صاحب حق، اولیای مقتول‌اند. قصاص: یعنی عملی همانند با عمل قاتل زیرا مسلمانان در میزان اسلام باهم برابرند، هرچند

بعضی شریف باشند و بعضی وضیع، بعضی زیبا باشند و بعضی زشت، بعضی ثروتمند باشند و بعضی فقیر، بعضی مرد باشند و بعضی زن ﴿**آزاد دربرابر آزاد و برده دربرابر برده**﴾ یعنی: آزاد در برابر قتل شخص آزاد و برده در برابر قتل شخص برده قصاص می‌شود. از این قید چنین برمی‌آید که آزاد با قتل برده قصاص نمی‌شود ــ که جمهور فقها بر این نظرند ــ امّا امام ابوحنیفه‌؛ برآن است که آزاد دربرابر برده قصاص می‌شود، به دلیل عام‌بودن آیهٔ (۴۵) سورهٔ «مائده» که تفسیر آن خواهد آمد. از حضرت علی‌ و ابن‌مسعود‌ نیز همین رأی نقل شده است. امام بخاری نیز می‌گوید: مولی با کشتن بردهٔ خویش کشته می‌شود، به دلیل این **حدیث‌شریف**: «هر کس برده‌اش را کشت، او را می‌کشیم و هر کس بینی‌اش را برید، بینی‌اش را می‌بریم و هر کس او را عقیم (جنسی) کرد، او را عقیم می‌کنیم».

جمهور فقها برآنند که مسلمان با کشتن کافر قصاص نمی‌شود. دلیل آنها این **حدیث‌شریف** رسول خدا ﷺ است که فرمودند: «مسلمانی دربرابر کافری کشته نمی‌شود». ﴿**و زن در برابر زن**﴾ قصاص می‌شود، اگر او را کشت. اگر زنی مردی را کشت، نیز به‌طریق اولی قصاص می‌شود و اگر مردی زنی را کشت، نیز قصاص می‌شود، به دلیل این **حدیث‌شریف** رسول خدا ﷺ که فرمودند: «همانا مرد دربرابر زن کشته می‌شود». همچنین مذهب ائمّهٔ اربعه ــ جز در یک روایت از احمدبن حنبل ــ این است که یک گروه با کشتن یک تن قصاص می‌شوند. ﴿**پس کسی که گذشت شد به او چیزی از خون برادرش**﴾ یعنی: اگر قاتل، یا جانی از سوی مُجنٰی علیه (کسی که جنایت بر وی انجام گرفته)، یا از سوی ولیّ مقتول، دربرابر قتل یا جرحی که کرده بود، از انجام قصاص مورد عفو قرار گرفت، به مُجنٰی علیه (کسی که جنایت بر او انجام گرفته)، یا ولیّ وی، دیهٔ قتل یا دیهٔ جراحت (اُرش) تعلّق می‌گیرد. قید (اَخِیْهِ ✿ برادرش) عاطفه برانگیز است و این پیام را می‌رساند که: عمل قتل، اخوّت ایمانی را نمی‌گسلاند. آری! اگر چنین عفو و گذشتی در کار بود ﴿**پس حکم آن پیروی کردن به نیکویی است**﴾ یعنی: مطالبهٔ صاحب حق از قاتل

یا جانی، باید با رفتاری پسندیده توأم باشد ، به این نحو که اگر قاتل تنگدست بود ، باید صاحب حق به او مهلت دهد ﴿و﴾ بر قاتل ﴿**رسانیدن خون‌بهاست به وی به خوش خویی**﴾ بدون تعلّل و امروز و فرداکردن ، یا انکار ، یا به‌کاربردن سخنانی زشت ﴿**این حکم**﴾ حکم عفو و دیّه ﴿**تخفیف و رحمتی از سوی پروردگار شماست**﴾ یعنی : خداوند ﷻ بر این امّت ، قصاص و عفوِ با عوض یا بدون عوض ـ هر دو ـ را مشروع گردانید و چنان‌که بر یهود و نصاری تنگ گرفت ، بر آنان تنگ نگرفت زیرا بر یهود ، قصاص یا عفوِ بدون دیّه، و بر نصارٰی، عفو بدونِ دیّه را فرض گردانید ﴿**پس هر کس بعد از آن**﴾ یعنی : بعد از عفو ﴿**از اندازه درگذرد**﴾ به این صورت که بعد از گرفتن دیّه، قاتل را بکشد ، یا قاتل را عفو نموده و بعد از آن قصاصش نماید؛ ﴿**برای او عذابی دردناک است**﴾ در آخرت با آتش دوزخ ، یا در دنیا با انجام قتل .

وَلَكُمۡ فِي ٱلۡقِصَاصِ حَيَوٰةٞ يَٰٓأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ﴿١٧٩﴾

﴿**و ای خردمندان! برای شما در قصاص زندگانی‌ای است**﴾ به اعتبار این که قصاص به خودداری مردم از قتل یک‌دیگر می‌انجامد ﴿**باشد که به تقوا روی آورید**﴾ و از بیم قصاص ، از خون‌ریزی بپرهیزید . آری ! این است قانون « قصاص » در اسلام ، قانونی که جامعهٔ بشری در هیچ عصری از آن بی‌نیاز نیست و بجز آن ، هیچ مجازات دیگری ـ از جمله زندان ـ نمی‌تواند بسیاری از افراد خونریز را از ارتکاب جنایت باز دارد ، پس این قصاص است که حیاتی آرام و پایدار را برای جامعه فراهم کرده و از میزان جنایت قتل در جامعهٔ بشری می‌کاهد زیرا هنگامی که قاتل به خوبی بداند که اگر بکشد ، کشته می‌شود ؛ یقیناً از ارتکاب عمل قتل دست بر می‌دارد و در اینجاست که دو حیات محفوظ می‌ماند ، یکی حیات مقتول و

دیگری حیات خود قاتل[1].

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا ٱلْوَصِيَّةُ لِلْوَٰلِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ بِٱلْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى ٱلْمُتَّقِينَ ﴿١٨٠﴾

﴿**بر شما فرض شده‌است که چون مرگ یکی از شما فرا رسد**﴾ فرارسیدن مرگ؛ فرارسیدن اسباب و علائم آن است. آری! در این هنگام بر انسان فرض است؛ ﴿**این که اگر خیری برجای گذارد**﴾ یعنی: اگر مالی باقی می‌گذارد، باید ﴿**وصیت کند**﴾ چراکه دیگر مجالی برای زندگی وی باقی نمانده است. بعضی از مفسّران، «خیر» را به مال بسیار تفسیر کرده‌اند، امّا ظاهراً ـ چنان‌که ابن‌عبّاس رضی الله عنهما و گروهی از تابعین نیز گفته‌اند ـ مراد از «خیر»، مطلق مال است، چه کم باشد و چه بسیار زیرا اسم «خیر» بر مال اندک و بسیار هر دو اطلاق می‌شود. آری! باید وصیّت کند، امّا برای چه کسی؟ ﴿**برای پدر و مادر و خویشاوندان خود**﴾ و بعد از اجرای وصیّت وی، بقیّهٔ مالش برای فرزندانش باقی می‌ماند.

البتّه این حکم در اوّل اسلام مشروع شد و سپس وصیّت برای نزدیکان با آیات میراث (در سورهٔ نساء و غیرآن) منسوخ گردید. همچنین با این **حدیث‌شریف**: «لاوَصِيَّةَ لِوارِثٍ ✿ برای هیچ وارثی وصیّتی نیست». نسخ وصیت برای وارث، رأی جمهور فقها و بیشتر مفسّران بلکه به قول ابن‌کثیر، حکمی اجماعی است. امّا حکم وصیّت برای غیر وارث، به حال خود باقی است و بنا بر ارشاد همین آیه و نیز احادیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم، وصیّت نمودن از ثلث مال برای غیر وارث، مستحبّ و نافذ می‌باشد، از جمله این **حدیث‌شریف**: «مٰاحَقُّ امْرِىءٍ مُسْلِمٍ لَهُ شَيْءٌ يُوصِيْ فِيْهِ يَبِيْتُ

---

۱ ـ تفصیل احکام قصاص در کتب فقه بیان شده و در اینجا مجال تفصیل بیشتر نیست.

لَیْلَتَیْنِ اِلاَّ وَ وَصِیَّتَهُ مَکْتُوْبَةٌ عِنْدَهُ » اگر شخص مسلمان دارای مالی است که می‌باید در آن وصیّت کند، نشاید که دو شب را بگذراند، مگر این که بایستی وصیّت وی نوشته شده در نزدش نهاده‌باشد». همچنان وصیّت باید ﴿به‌طور معروف﴾ یعنی عادلانه و پسندیده و بدون هیچ افراط و تفریطی باشد بنابراین ،وصیّت کننده نباید توانگری را بر فقیری برتری دهد، یا به بیشتر از ثلث (یک‌سوم) مال وصیّت کند. ولی حنفی‌ها وصیّت به کلّ مال را نیز در صورتی که وصیّت‌کننده میراث بری از خود به‌جا نگذاشته باشد، جایز دانسته اند ﴿این حقّی است﴾ واجب و لازم ﴿بر پرهیزگاران﴾. البتّه باید دانست که قبل از نسخ حکم وصیّت با آیات میراث، وصیّت نمودن واجب بود، ولی بعد از نسخ ـ چنان‌که گفتیم ـ در حقّ غیر وارث مستحبّ و در مورد وارث حرام است.

فَمَنۢ بَدَّلَهُۥ بَعۡدَ مَا سَمِعَهُۥ فَإِنَّمَآ إِثۡمُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ﴿١٨١﴾

﴿پس هرکس﴾ وصیّت را ﴿بعد از شنیدنش تغییر دهد﴾ چه آن تغییردهنده خود وصیّ، یا گواه بر وصیّت باشد ﴿گناهش تنها بر گردن همان کسانی است که آن را تغییر می‌دهند﴾ و بر وصیّت‌کننده هیچ بازخواستی نیست زیرا او، با انجام وصیّت به تکلیف خود عمل کرده است ﴿و خداوند شنواست﴾ سخن وصیّت کننده را ﴿داناست﴾ به فعل وصیّ و دیگران، پس آنان را در برابر عملشان جزا می‌دهد.

فَمَنۡ خَافَ مِن مُّوصٖ جَنَفًا أَوۡ إِثۡمٗا فَأَصۡلَحَ بَيۡنَهُمۡ فَلَآ إِثۡمَ عَلَيۡهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿١٨٢﴾

﴿**پس هر کس از إجحاف یا گناهِ وصیّت‌کننده‌ای ترسید**﴾ جَنَفْ: گرایش از حقّ و عدل به سوی خطا و اشتباه و اِثْم: انحراف عمدی در وصیّت از جادّهٔ عدل و انصاف است. مثال آن این است که وصیّت‌کننده از ثلث مال، بیشتر وصیّت کند، یا برای فرد توانگری وصیّت نماید. در **حدیث‌شریف** آمده است: «إجحاف در وصیّت، از گناهان کبیره است». آری! هر کس مشاهده کرد که وصیّت کننده در وصیّت خود ستم یاگناهی را مرتکب شده است؛ ﴿**پس میانشان اصلاح آورد**﴾ یعنی: آشفتگی و اختلافی راکه میان ورثه به‌سبب آن وصیّت ناروا واقع شده بود؛ به اصلاح آورد، بدین‌گونه که آن قسمت از متن وصیّت راکه به زیان برخی از ورثه و مخالف با شرع خداوند ﷻ بود، إبطال و آنچه راکه حق بود ـ چون وصیّت برای نزدیکان غیر ارث‌برنده ـ إبقا و اثبات نمود، در این صورت ﴿**بر او**﴾ یعنی: بر شخصی که با هدف خیر و اصلاح، در وصیّت تغییر ایجاد می‌کند ﴿**گناهی نیست زیرا خدا آمرزندهٔ مهربان است**﴾ بر کسی که با هدف خیر و اصلاح، در وصیّت تغییر به وجود می‌آورد[1].

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَتَّقُونَ ﴿١٨٣﴾

﴿**ای مؤمنان! بر شما روزه فرض گردانیده شد**﴾ روزه: خودداری از خوردن، نوشیدن، مقاربت جنسی و دیگر شکننده‌ها از طلوع بامداد تا غروب آفتاب همراه با نیّت است ﴿**همان‌گونه که بر آنان‌که پیش از شما بودند، فرض شده بود**﴾ یعنی: همان‌گونه که روزه، بر امّتهای بشری ـ از زمان آدم ﷺ تا هم‌اکنون که عهد

۱ ـ برای آشنایی با احکام تفصیلی وصیّت، به کتب فقه رجوع نمایید.

پیامبرخاتم ﷺ است ــ فرض شده بود. آری! تاریخ، نشان دهندهٔ این واقعیّت است که روزه در میان تمام ملل مشروع بوده است، حتّی در میان مصریان قدیم، رومی‌ها، یونانی‌ها و هندیان. در تورات کنونی نیز ــ باوجود تحریف آن ــ روزه و روزه‌داران مورد ستایش قرار گرفته‌اند. این نقل نیز صحیح است که موسی علیه السلام چهل روز، روزه گرفت، امّا یهودیان عصر حاضر، یک هفته روزه می‌گیرند. همچنین، انجیل‌های کنونی، روزه را ستوده و آن را عبادت می‌شمارند و مشهورترین روزهٔ نصاری، روزهٔ بزرگ قبل از عید «فصح» است، سپس رؤسای کلیسا انواع دیگری از روزه را نیز بنیاد نهادند. به قولی: مراد از (اَلَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکُمْ ✿ کسانی که پیش از شما بودند)، اهل کتابند. **﴿باشد که به تقوی گرایید﴾** با پایبندی به روزه زیرا روزه انگیزه‌های ارتکاب گناهان را در نهاد انسان تضعیف می‌کند و شهوت را که مبدأ معصیت است درهم شکسته لذّتهای دنیا را بی‌ارزش می‌گرداند و این همه تقوی‌آفرین است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَلصَّوْمُ نِصْفُ الصَّبْرِ ✿ روزه نصف صبر است». همچنین روزه از ابعاد و جنبه‌های گوناگونی پدیدآورندهٔ تقوی است، که مهم‌ترین این ابعاد عبارتند از:

۱ ــ روزه، نفس انسان را در آشکار و نهان بر خشیّت و بیم از خداوند متعال تربیت می‌کند زیرا جز پروردگار بزرگ، هیچ کس دیگری ناظر و مراقب شخص روزه‌دار نیست و این از بزرگترین فواید روحی روزه می‌باشد.

۲ ــ روزه، از حدّت و غلیان شهوت می‌کاهد، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَلصَّوْمُ جُنَّةٌ» یعنی: روزه سپر نگه‌دارنده‌ای از آلودگی به شهوات و ارتکاب گناهان است.

۳ ــ روزه، احساس شفقت و رحمت به همنوع را در انسان بیدار می‌سازد.

۴ ــ روزه، تحقّق‌بخش معنای برابری میان توانگران و فقرا و اشراف و عوام است و این از فواید اجتماعی روزه می‌باشد.

۵ ــ روزه، انسان را به نظم و برنامه‌ریزی و مهار نمودن اراده عادت می‌دهد.

٦ ــ روزه، بنیّهٔ جسمی را تجدید نموده، سلامتی و نیروی حافظه را تقویت و بدن را از رسوبها و تخمیرات زیانبخش می‌رهاند، چنان‌که این معنی و بیش از آن نیز در این **حدیث‌شریف** آمده است: «صُوْمُوْا تَصِحُّوْا ✿ روزه بگیرید تا تندرست شوید».

أَيَّامًا مَّعْدُودَٰتٍ ۚ فَمَن كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ ۚ وَعَلَى ٱلَّذِينَ يُطِيقُونَهُۥ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ ۖ فَمَن تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَّهُۥ ۚ وَأَن تَصُومُوا۟ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٨٤﴾

آری! برشما فرض شده است ﴿**روزه گرفتن روزهای چند شمرده شده**﴾ یعنی: روزهای معلوم و معیّن اندکی ــ برای آسان‌گیری بر شما. این ایّام معیّن به قول جمهور مفسّران، عبارت از ماه مبارک رمضان است. ابن‌کثیر نقل می‌کند: رسول خدا ﷺ بعد از هجرت به مدینه، از هر ماه سه روز را روزه می‌گرفتند و روز عاشورا را نیز روزه می‌گرفتند تا آن که خداوند متعال روزهٔ رمضان را فرض نمود. ﴿**پس هر کس از شما بیمار**﴾ بود و توان روزه گرفتن را نداشت، خوردن برای وی عزیمت است و اگر توان آن را داشت، ولی همراه با قبول ضرر و مشقّت، پس خوردن روزه برای وی رخصت است ﴿**یا**﴾ هر کس از شما ﴿**در سفر باشد**﴾ سفری به‌اندازهٔ مسافت کوتاه کردن نماز، یعنی (۸۹) کیلومتر در نزد جمهور فقها و (۹٦) کیلومتر در نزد حنفی‌ها ﴿**پس لازم است**﴾ بر وی روزه گرفتن ﴿**شمار آن از روزهای دیگر**﴾ که باید آنها را در عوض روزهایی که خورده است، روزه

گرفته و روزه‌های فوت شده را قضا کند **﴿و بر کسانی که روزه طاقت‌فرساست﴾** یعنی: بر کسانی‌که روزه را به دشواری تحمّل می‌کنند و تاب و تحمّل آن را ندارند، چون پیرمردان کهنسال، زنان باردار و بیماران مزمن، پس بر اینان **﴿فدیه‌ای است که عبارت از خوراک‌دادن به یک بینواست﴾** به جای خوردن هر روز از ایّام روزه، و این خوراک باید از میانهٔ آن چیزی باشد که شخص، خانوادهٔ خویش را با آن إطعام می‌کند. مقدار آن در نزد حنفی‌ها، نصف صاع (دومُدّ) از گندم، یا صاعی از غیر آن ـ چون خرما یا جو ـ برای هر روزی است که می‌خورد و یا غذایی آماده است که کفایت یک‌روزهٔ مسکین را بنماید. و مقدار آن در نزد جمهور، یک مُدّ از خوراک غالب مورداستفادهٔ آن منطقه است[1]. **﴿و هرکس به دلخواه خود خیری﴾** بیشتر **﴿انجام دهد﴾** یعنی: بر اندازهٔ خوراک مقرّر در فدیه بیفزاید، یا به علاوهٔ یک مسکین، مسکین دیگری را نیز غذا بدهد **﴿پس آن برای او بهتر است و اگر بدانید روزه‌گرفتن برای شما بهتر است﴾** یعنی: برای این گروه معذور، روزه گرفتن بهتر از روزه‌خوردن همراه با پرداخت کفّاره است.

بیشتر ائمّه (مالک، ابوحنیفه و شافعی) بر آنند که روزه گرفتن مسافر ـ چنانچه بر او دشوار نبود ـ برایش بهتر از روزه‌خوردن است، ولی امام احمد بر آن است که برای مسافر خوردن روزه بهتر از روزه گرفتن می‌باشد. و در نزد جمهور، پی‌درپی گرفتن روزهٔ قضایی مستحبّ است نه واجب. و اگر چنان شد که ادای روزه از شخصی فوت شد و رمضان دیگری آمد و او آن را قضا نکرده بود، در نزد جمهور بر وی کفّاره لازم است و کفّارهٔ او این است که برای هر روز، یک نفر مسکین را خوراک دهد. امّا امام ابوحنیفه بر آن است که کفّاره‌ای بر وی نیست.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از مجاهد روایت شده است که گفت: این بخش از آیه: (وَعَلَى الَّذِيْنَ يُطِيْقُوْنَه...) دربارهٔ مولایم قیس‌بن سایب نازل شد که توان روزه

---

۱ ـ مُدّ (۶۷۵) گرم‌است و صاع در نزد حنفی‌ها (۳۹۰۰) گرم و در نزد جمهور (۲۷۵۱) گرم است.

گرفتن را نداشت و با نزول آن او روزه را خورد و برای هر روز، یک نفر مسکین را إطعام می‌کرد.

شَهْرُ رَمَضَانَ ٱلَّذِيٓ أُنزِلَ فِيهِ ٱلْقُرْءَانُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَٰتٍ مِّنَ ٱلْهُدَىٰ وَٱلْفُرْقَانِ ۚ فَمَن شَهِدَ مِنكُمُ ٱلشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ۖ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ ۗ يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا۟ ٱلْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا۟ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَىٰكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٨٥﴾

﴿**ماه رمضان**﴾ همان ماهی است ﴿**که در آن قرآن**﴾ در شب قدر به تمامی و یکباره از لوح محفوظ به بیت‌المعمور در آسمان دنیا ﴿**فرو فرستاده شده‌است**﴾ و سپس جبرئیل علیه السلام آن را سوره‌به‌سوره و آیه به‌آیه در مدّت بیست و سه سال بر قلب پیامبر اکرم ﷺ نازل کرد. یا: اوّلین آیات آن در ماه رمضان نازل شد و نزول این آیات در شب قدر بود ﴿**کتابی که مردم را راهبر و**﴾ متضمّن ﴿**دلایل آشکار هدایت است**﴾ که این دلایل آشکار، مخصوص به آیات مُحکم آن می‌باشد ﴿**و**﴾ کتابی که ﴿**جداکنندهٔ حق از باطل است**﴾ یعنی: قرآن، میزان و معیار جداکنندهٔ حق از باطل است ﴿**پس هر کس از شما این ماه را دریابد**﴾ یعنی: در آن مقیم باشد، نه مسافر ﴿**باید آن را روزه بدارد و کسی که بیمار یا در سفر است**﴾ باید به شمارهٔ آن، ﴿**تعدادی از روزهای دیگر**﴾ را روزه بگیرد و اگر در بخشی از ماه، مقیم و در بخشی دیگر مسافر بود، روزه گرفتن در ایّام اقامت وی برایش حتمی است، امّا در سفر،

رخصت خوردن دارد ﴿**خدا برای شما آسانی می‌خواهد و برای شما دشواری نمی‌خواهد**﴾ به‌همین جهت است که برای مریض و مسافر، رخصت خوردن داده‌است.

باید دانست که یُسْر؛ یعنی آسان‌گیری و عدم سخت‌گیری، از مقاصد پروردگار سبحان در تمام امور دین است و رسول خدا ﷺ برای تحقّق بخشیدن به این مقصد، همیشه به آسان‌گیری ارشاد و از سخت‌گیری نهی می‌کردند، چنان‌که در این **حدیث‌شریف** فرمودند: «یَسِّرُوْا وَلا تُعَسِّرُوْا، وَبَشِّرُوْا وَ لاتُنَفِّرُوْا ✿ آسان بگیرید و سخت نگیرید و بشارت دهید و متنفر و پراکنده نگردانید».

﴿**و می‌خواهد که شمارهٔ مقرّر را تکمیل کنید**﴾. لام در (لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ) برای تعلیل است، لذا معنی چنین می‌شود: به این علّت در حالت‌های بیماری و سفر رخصت روزه خوردن را به شما دادیم که به شما آسانی را می‌خواهیم و می‌خواهیم که شمارهٔ ایّام مقرّر را تکمیل کنید، پس هر کس به سبب عذر بیماری، یا سفر، نتوانست آن را با ادا تکمیل کند، باید بعداً با قضا آن را تکمیل نماید، ازاین رو، قضا نمودن روزه برای مریض و مسافر، به منظور کامل ساختن شمارهٔ ایّام ماه و تکمیل اجر و پاداش آنان است ﴿**و تا خدا را به بزرگی بستایید**﴾ با روزه گرفتن و ذکر وی در هنگام کامل ساختن شمار ایّام روزه‌داری ﴿**به سپاس آن‌که رهنمونی‌تان کرده است**﴾ به سوی احکام سراسر منفعت بار، لذا عظمت وی و حکمت بالغه‌اش در اصلاح‌نمودن بندگانش را به یاد آورید و بدانید که او با مشروع‌ساختن احکام موردنظر خویش، بندگانش را تربیت می‌کند و می‌سازد پس احکام وی همه؛ از نظر معنوی و حسّی برای ساختن و تربیت شخصیّت آنهاست ﴿**و باشد که شکرگزاری کنید**﴾ برای خداوند ﷻ در برابر همهٔ این نعمتها و در برابر این که او به هر یک از دو حالت عزیمت و رخصت، حقّ آن را در جایگاه مقرّرش داده است.

جمهور علمای اهل تأویل بر آنند که این آیه، دلیل بر مشروعیّت تکبیر گفتن در عیدفطر است. روایت شده است که برخی از سلف، در شب عید فطر ـ از

هنگامی که هلال شوّال را می‌دیدند تا هنگام بیرون‌رفتن امام برای نماز عید ـ تکبیر می‌گفتند. لفظ تکبیر در نزد امام مالك و گروه دیگری از علما این است که سه بار «الله اکبر» بگوید. ولی از علما الفاظ دیگری چون: تکبیر و تهلیل و تسبیح، هر سه نقل شده است. امّا دربارهٔ وقت و مدّت تکبیر، از ابوحنیفه و مالك نقل شده است که گفته‌اند: در عیدفطر از وقت بیرون آمدن شخص از خانه‌اش تا رسیدن وی به مصلّی تکبیرگفتن مستحبّ است و چون نماز به پایان رسید، عید هم به پایان می‌رسد. ولی شافعی واحمدبن حنبل می‌گویند: تکبیر گفتن، از وقت غروب خورشید شب عید تا وقت ادای نماز عید به دنبال نمازها و در هر وقت دیگری مستحبّ است[1].

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ ۖ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ۖ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿١٨٦﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: مرد اعرابی‌ای نزد پیامبراکرم ﷺ آمد و گفت: یارسول‌الله! آیا پروردگار ما نزدیک است؛ که در این صورت با وی مناجات کنیم؟ یا که دور است تا او را بانگ زنیم؟ رسول خدا ﷺ سکوت کردند، همان بود که این آیه نازل شد: **﴿و هرگاه بندگانم دربارهٔ من از تو بپرسند﴾** به ایشان بگو: **﴿من نزدیکم﴾** به آنان با علم خویش و به آنچه که مقتضایِ اجابت دعاءَ است. پس مراد قرب مکانی نیست **﴿و دعای دعاکننده را ـ به هنگامی که مرا بخواند ـ اجابت می‌کنم﴾**. در **حدیث‌شریف** آمده است: «إِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی لَيَسْتَحْيِيْ اَنْ يَبْسُطَ الْعَبْدُ اِلَيْهِ يَدَيْهِ يَسْأَلُهُ فِيْهِمَا خَيْراً فَيَرُدَّهُمَا خَائِبَتَيْنِ» همانا خداوند متعال حیا می‌کند از این که بنده

---

۱ ـ احکام تفصیلی روزه را در کتب فقه و فتوی بجویید.

دستانش را به سوی او به دعا بردارد ــ در حالی‌که از او در آنها خیری می‌خواهد ــ و او آنها را خالی برگرداند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَدْعُواللهَ عَزَّوَجَلَّ بِدَعْوَةٍ لَيْسَ فِيهَا إِثْمٌ وَلاقَطِيْعَةَ رَحِمٍ إِلاَّ أَعْطَاهُ اللهُ بِهَا إِحْدٰى ثَلاثَ خِصَالٍ: إِمَّا أَنْ يُعَجِّلَ لَهُ دَعْوَتَهُ، وَإِمَّا أَنْ يُدَخِّرَهُ لَهُ فِي الأُخْرٰى، وَإِمَّا أَنْ يَصْرِفَ عَنْهُ مِنَ السُّوْءِ مِثْلَهَا ✿ هیچ مسلمانی نیست که در بارگاه خداوند ﷻ دعایی بکند که در آن دعا گناه و قطع رحمی نیست، مگر این که خداوند ﷻ به‌وسیلهٔ آن دعا، به وی یکی از سه خصلت زیر را می‌دهد: یا این که دعایش را به طور عاجل برایش مستجاب می‌گرداند. یا اجر آن را برایش در آخرت ذخیره می‌کند و یا این که بدیی را برابر آن دعا از وی باز می‌دارد».

جمهور علما بر آنند که دعا از مهمترین مقام‌های عبودیّت است زیرا خداوند بزرگ خودش از ما خواسته است که او را به دعا بخوانیم، که این خود بر فضل و اهمیّت دعا دلالت می‌کند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** نیز آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «اَلدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ ✿ دعا مغز عبادت است».

از شرایط دعاکننده این است که:

۱ ــ به قدرت مطلقهٔ الهی دانا بوده و یقین داشته باشد که همهٔ اسباب و وسایط در قبضهٔ تسخیر وی می‌باشد.

۲ ــ با حضور قلب و نیّت راستین دعا کند زیرا خداوند ﷻ دعا را از قلبی که غافل باشد نمی‌پذیرد.

۳ ــ از خوردن حرام بپرهیزد.

۴ ــ از دعاکردن ملول و دلتنگ نشود.

و از شرایط خود دعا این است که:

۱ ــ دعا باید از امور جایز بوده و شرعاً مطلوب باشد.

۲ ــ دعا علیه حقوق مسلمانان نباشد.

۳ ــ اوقات دعا عبارت است از: وقت سحر، وقت افطار، مابین اذان و اقامه، ما

بین ظهر و عصر روز چهارشنبه، وقت بیچارگی و پریشانی، حالت سفر و بیماری، هنگام نزول باران و هنگام رویارویی در جهاد فی‌سبیل الله. که دربارهٔ همهٔ اینها احادیث و روایات آمده است. و چون شروط دعا فراهم شد، مورد اجابت قرار می‌گیرد.

﴿**پس آنان**﴾ یعنی: بندگان من ﴿**باید برای من فرمان‌برداری کنند**﴾ یعنی: مرا بخوانند ﴿**و به من ایمان آورند**﴾ یعنی: ایمان داشته باشند به این‌که چون مرا بخوانند، اجابتشان می‌گویم. یا معنی این است: بر ایمان خویش تداوم و استحکام بخشند ﴿**باشد که راه یابند**﴾ و اجابت دعا شامل راهیافتن شخص دعاکننده به اسباب آن نیز می‌شود، یعنی خداوند متعال برای دعاکننده، راه‌های رزق و شفا و کامیابی و تحقّق دیگر دعاهای وی را هموار و آماده می‌سازد. ابن‌کثیر می‌گوید: «بیان این آیه در میانهٔ احکام روزه ـ که بر انگیزانندهٔ مؤمنان بر دعاء است ـ ارشادی است بر این امر که باید در هنگام به پایان‌رساندن رمضان و در هنگام هر افطاری، سخت در دعا کوشید، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «لِلصّائِمِ عِنْدَ إفْطارِهِ دَعْوَةٌ مُسْتَجابَةٌ ✿ برای روزه‌دار در هنگام افطارش، دعایی است پذیرفته شده و مستجاب».

أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ ٱلصِّيَامِ ٱلرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَآئِكُمْ ۚ هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ ۗ عَلِمَ ٱللَّهُ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَخْتَانُونَ أَنفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنكُمْ ۖ فَٱلْـَٔـٰنَ بَـٰشِرُوهُنَّ وَٱبْتَغُوا۟ مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَكُمْ ۚ وَكُلُوا۟ وَٱشْرَبُوا۟ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكُمُ ٱلْخَيْطُ ٱلْأَبْيَضُ

مِنَ ٱلۡخَيۡطِ ٱلۡأَسۡوَدِ مِنَ ٱلۡفَجۡرِۖ ثُمَّ أَتِمُّواْ ٱلصِّيَامَ إِلَى ٱلَّيۡلِۚ وَلَا
تُبَٰشِرُوهُنَّ وَأَنتُمۡ عَٰكِفُونَ فِي ٱلۡمَسَٰجِدِۗ تِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِ
فَلَا تَقۡرَبُوهَاۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ ءَايَٰتِهِۦ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمۡ يَتَّقُونَ ﴿١٨٧﴾

﴿**آمیزش شما با زنانتان در شبهای روزه برای شما حلال کرده شد**﴾ رَفَثْ: کلمهٔ جامعی است که شامل تمام آن چیزهایی که مرد از زن خود در امور شهوانی می‌طلبد؛ اعم از مقاربت و غیر آن، می‌شود ﴿**آنان برای شما لباسی هستند و شما هم برای آنان لباسی هستید**﴾ بدان جهت که هرکدام شما به دیگری، همچون آمیزشی که میان لباس و پوشندهٔ آن است، با همدیگر آمیزش دارید. یعنی هر یک از زن و مرد، رفیقش را همچون لباسی پوشانده و او را از بدکاری باز می‌دارد. همچنان این تعبیر قرآنی، کنایه از نیاز هر کدام آنها به دیگری است و از این روست که خداوند متعال بر آنها آسان گرفت و رخصت آمیزش داد ﴿**خداوند دانست که شما در حقّ خودتان خیانت می‌کردید**﴾ با آمیزش در شبهای رمضان. اصل خیانت آن است که شخص بر چیزی امین گردانیده شود، ولی امانت را نگه ندارد. دلیل این که خداوند متعال آمیزش‌کنندگان در شبهای رمضان را خاین بر نفسهایشان نامید، این است که زیان این کار به خودشان برمی‌گردد.

ابن عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب نزول** این آیهٔ کریمه می‌گوید: «در آغاز فرضیّت روزه، خوردن و نوشیدن و مقاربت بعد از نماز عشا تا افطار شب دیگر، بر مسلمانان حرام بود تا آن که برخی از صحابه ــ و از جملهٔ آنان عمربن خطّاب رضی الله عنه ــ بعد از عشا با زنانشان آمیزش کردند و غذا خوردند، آنگاه شکایتشان را از ارتکاب این عمل نزد رسول خدا ﷺ بردند. این بود که آیهٔ کریمه نازل شد». جمهور علما بر آنند که روزهٔ کسی که بامداد بر وی در حال جنابت

طلوع کرده، صحیح است.

﴿**پس توبهٔ شما را**﴾ از خیانت به نفسهایتان ﴿**پذیرفت و از شما درگذشت**﴾ مراد این است که برشما آسان گرفت و میدان را برشما فراخ گردانید ﴿**پس اکنون**﴾ در شبهای ماه رمضان می‌توانید ﴿**با آنان آمیزش کنید و آنچه را خدا برای شما مقرّر داشته، طلب کنید**﴾ به قولی: مراد از (آنچه را خدا برای شما مقرّر داشته) طلب فرزند است. به قولی دیگر: مراد از آن، طلب شب قدر است. یعنی: مشغولیّت به آمیزش و مباحهای دیگر، نباید شما را از طلب دریافتن فضیلت لیلة‌القدر غافل گرداند ﴿**و بخورید و بیاشامید تا رشتهٔ سپید از رشتهٔ سیاه نمودار شود**﴾ رشتهٔ سپید: سپیدیی است که در هنگام بامداد در همهٔ پهنهٔ افق منتشر می‌شود، نه صبح کاذب که مانند دُم گرگ به صورت طولی در افق بالا رفته ولی از نظر عرضی در همه افق منتشر نمی‌شود، پس صبح کاذب چیزی را حرام و حلال نمی‌گرداند و فقط این صبح صادق است که خوردونوش و دیگر محذورات روزه را حرام می‌گرداند. رشتهٔ سیاه: سیاهی شب است. نمودارشدن رشتهٔ سپید؛ جداشدن آن از سیاهی شب می‌باشد، که این جز با داخل شدن وقت بامداد محقّق نمی‌شود. و این خود، دلیل بر استحباب تناول غذای سحر در روزه است، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «تَسَحَّرُوْا فَاِنَّ فِي‌السُّحُوْرِ بَرَكَةً ✿ در سحر غذا تناول کنید زیرا در تناول آن برکت است». ﴿**پس از آن، روزه را تا فرارسیدن شب تمام کنید**﴾ بنابراین، آغاز به اتمام رساندن روزه؛ وقت غروب خورشید است.

باید دانست که تعجیل در افطار و تأخیر در تناول سحری سنّت است و مستحبّ است که روزه‌دار با چند عدد خرما افطار نماید و اگر خرما نبود با چند جرعه آب. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است. روزه گرفتن شش روز از ماه شوّال نیز مستحبّ است، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس رمضان را روزه گرفت، سپس آن را با شش روز از شوّال نیز دنبال کرد، این برای او همچون روزهٔ همهٔ عمر (روزگار) است». در شریعت ما از «روزهٔ وصال»، یعنی پیونددادن یک یا

چندین روز و شب از روزه با یک‌دیگر نهی به عمل آمده، چه این نوع روزه از ویژگی‌های رسول خدا ﷺ می‌باشد. ﴿**و درحالی‌که در مساجد معتکف هستید، با زنان درنیامیزید**﴾ یعنی: با آنان مقاربت نکنید. اعتکاف: عبارت از بر عهده گرفتن طاعتی است مخصوص، در وقتی مخصوص، با شرطی خاصّ و در جایی خاصّ. معتکف: کسی است که مقیم مسجد گشته، خودش را برای این عبادت مقیّد می‌گرداند.

جمهور علما بر آنند که هرچند انگیزه‌بخش‌های جماع؛ چون بوسه و لمس شهوت‌انگیز بر معتکف حرام است، لیکن اگر این کارها به انزال مرد نینجامید، اعتکاف وی را فاسد نمی‌سازد. امّا مالکی‌ها بر آنند که بوسه و مساس شهوت‌انگیز نیز، اعتکاف را فاسد می‌کند. علما اجماعاً بر آنند که اعتکاف واجب نیست، بلکه نافله‌ای از نوافل است که رسول خدا ﷺ و اصحاب و همسرانشان بدان عمل کرده‌اند و با نذر نیز لازم می‌شود. همچنان علما اجماعاً بر آنند که اعتکاف درست نیست مگر در مسجد. ابوحنیفه و شافعی و احمد برآنند که: اقلّ مدّت اعتکاف یک لحظه است و اکثر آن حدّ معینی ندارد [۱].

﴿**اینها حدود الهی است، پس بدانها نزدیک نشوید**﴾ حدود: جمع حدّ است و حدّ در لغت یعنی: مانع میان دو چیز، سپس بر آن اموری اطلاق گردید که خدای عزّوجلّ آنها را برای بندگان خویش مشروع گردانیده است. باید دانست که اگر بعد از ذکر حدود، (فَلَا تَقْرَبُوْهَا) بیاید؛ مراد از آن ممنوعات و محرّمات الهی است و اگر بعد از آن، (فَلَا تَعْتَدُوْهَا) بیاید، مراد از آن، احکام مقرّرهٔ الهی بر بندگانش می‌باشد که جایز نیست از آن تجاوز کنند. و اگر مراد از حدود؛ عامّهٔ احکام باشد، پس معنای (فَلَا تَقْرَبُوْهَا) این است که: متعرّض تغییر احکام نشوید، یا به مرز میان حقّ و گمراهی نزدیک نشوید. ﴿**این‌گونه خداوند آیات خود را برای**

---

۱ ــ تفصیل احکام روزه و اعتکاف را در کتب فقه بجویید.

مردم بیان می‌کند ﴾ یعنی: چنان‌که خداوند ﷻ روزه و احکام و تفاصیل آن را برای مردم بیان کرد، دیگر احکام خویش را نیز بر زبان پیامبرش حضرت محمّد ﷺ برای آنان بیان می‌کند ﴿**باشد که تقوی پیشه کنند**﴾ زیرا احکام الهی پدیدآورندۀ تقوی است.

وَلَا تَأْكُلُوٓاْ أَمْوَٰلَكُم بَيْنَكُم بِٱلْبَٰطِلِ وَتُدْلُواْ بِهَآ إِلَى ٱلْحُكَّامِ لِتَأْكُلُواْ فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَٰلِ ٱلنَّاسِ بِٱلْإِثْمِ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٨٨﴾

﴿**و اموالتان را در میان خودتان به باطل نخورید**﴾ مراد از باطل در اینجا، خوردن آن مالی است که شریعت اسلام، گرفتن آن را از مالکش مباح نگردانیده و اگر خورده شود، به ناحق خورده شده است و این شامل هر چیزی می‌شود که بدون عوض مقابلی، یا بدون رضای مالک آن گرفته شود. مراد از خوردن اموال؛ گرفتن و مسلّط شدن برآنهاست و از آن به خوردن تعبیر نمود زیرا بزرگترین هدف به دست‌آوردن مال، خوردن آن می‌باشد. البتّه خوردن مال به باطل دو صورت دارد:

۱ ــ گرفتن آن بر وجه ستم و دزدی و زورگیری و مانند اینها.
۲ ــ گرفتن آن از راه غیر شرعی، حتّی اگر مالک آن‌را به طیّب خاطر هم بدهد؛ چون پرداخت پول به زن زناکار، دادن پول قمار، دادن پاداش برای فالبین، دادن بهای شراب... که هرچند این اموال به طیّب خاطر داده می‌شوند، امّا خوردن و دادن آنها حرام و باطل است. پس آیۀ کریمه به طور کلّی اینها و مانند آن از سایر وجوه حرام را شامل می‌شود.

﴿**و آن را**﴾ یعنی: اموالتان را ﴿**به قضات ندهید**﴾ به‌عنوان رشوه تا به ناحق به نفعتان حکم کنند و ﴿**تا بخشی از اموال مردم را به گناه**﴾ یعنی: به ستم و تجاوز و با وسایل غیرمشروع؛ چون گواهی دادن و سوگند خوردن به دروغ، یا مانند آنها؛ ﴿**بخورید، درحالی‌که خودتان**﴾ هم خوب ﴿**می‌دانید**﴾ که به ناحق و ناروا مرتکب این عمل می‌گردید، که این خود، نمایانگر جرأت بر ارتکاب گناه است.

ابن عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «این آیهٔ کریمه ناظر بر شخصی است که بر ذمّهٔ وی مالی است، امّا گواه و مدرکی علیه وی وجود ندارد، پس مال را انکار نموده و با رفتن نزد حکّام، در صدد پایمال نمودن حقّ است»، چنان‌که در **سبب‌نزول** آن آمده است: «امرؤالقیس‌بن عابس کندی و عبدان حضرمی بر سر موضوع زمینی نزد رسول خدا ﷺ به مرافعه رفتند، امرؤالقیس مدّعی‌علیه بود و عبدان مدّعی و چون آیهٔ کریمه نازل شد، امرؤالقیس خودرا از قضیه کنار کشید و زمین را به عبدان واگذاشت.

در بیان احکام آیهٔ کریمه فقهای اسلام آرایی دارند: امام ابوحنیفه رحمه الله بر آن است که حکم قاضی در عقدها و فسخ‌ها، ظاهراً و باطناً نافذ می‌شود، هرچند گواهان؛ گواهانی دروغین باشند. مثال آن این است که مردی ادّعا می‌کند که زنی را به نکاح گرفته است، امّا زن منکر این ادّعا می‌شود، مرد بر ادّعای خویش دو گواه دروغین می‌آورد و قاضی هم بر مبنای آن به ازدواج میان آن دو حکم می‌کند، در این صورت برای آن مرد آمیزش با آن زن مباح است، امّا اجرای حکم قاضی بر این نحو مقیّد به دوشرط می‌باشد:

۱ ــ این که قاضی نداند که گواهان دروغین هستند.

۲ ــ این که قضیّه از اموری باشد که قاضی در آنها صلاحیّت انشای حکم را دارد.

امّا جمهور فقها برآنند که حکم قاضی در ظاهر قابل اجراست نه در باطن، لذا حکم وی حلال را حرام و حرام را حلال نمی‌گرداند و حقّی را ایجاد نمی‌نماید، به دلیل این **حدیث‌شریف**: «نَحْنُ نَحْكُمُ بِالظَّاهِرِ وَاللهُ يَتَوَلَّى السَّرَائِرْ ✿ ما فقط به ظاهر

حکم می‌کنیم و خداوند عهده‌دار پنهانی‌هاست ». به هر حال؛ برای هیچ مؤمنی جایز نیست که در عین یقین به ناروابودن ادّعای خویش، فقط با تکیه بر مهارت خود، یا وکلای دعوایش، به دادگاه مراجعه نماید و باید بداند که مال مؤمن برایش به ناحق حلال نیست، هرچند قاضی بدان حکم نماید، بلکه مؤمن باید قاضی حقیقی را که خداوند احکم‌الحاکمین است مدّنظر داشته باشد. در **حدیث‌شریف** به روایت امّ‌سلمه رضی‌الله‌عنها آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اَلا اِنَّما اَنا بَشَرٌ وَاِنَّما یَأْتِیْنِی الْخَصْمُ، فَلَعَلَّ بَعْضَکُمْ اَنْ یَکُوْنَ اَلْحَنُ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَاَقْضِیْ لَهُ، فَمَنْ قَضِیْتُ لَهُ بِحَقِّ مُسْلِمٍ فَاِنَّما هِیَ قَطْعَةٌ مِنْ نارٍ، فَلْیَحْمِلْها اَوْلِیَذَرْها ✿ هان! بدانید که من هم بشری هستم و شما نزد من به دادخواهی می‌آیید، پس چه بسا که بعضی از شما در ارائه حجّت خویش از برخی دیگر لحنی رساتر و بیانی شیواتر داشته باشد و من هم برابر چیزهایی که می‌شنوم به نفع وی حکم صادر می‌کنم، لذا کسی که من برایش از حقّ برادر مسلمانش چیزی حکم کردم، بداند که آن چیزی جز پاره‌ای از آتش نیست، در این صورت او مختار است که آن را بر می‌دارد یا که می‌گذارد».

۞ يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْأَهِلَّةِ ۖ قُلْ هِىَ مَوَٰقِيتُ لِلنَّاسِ وَٱلْحَجِّ ۗ وَلَيْسَ ٱلْبِرُّ بِأَن تَأْتُوا۟ ٱلْبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا وَلَـٰكِنَّ ٱلْبِرَّ مَنِ ٱتَّقَىٰ ۗ وَأْتُوا۟ ٱلْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَٰبِهَا ۚ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٨٩﴾

این آیهٔ کریمه، تکمیل‌کنندهٔ احکام روزه است زیرا روزه و افطار هر دو به رؤیت هلال بستگی دارند.

﴿دربارهٔ هلالهای ماه از تو می‌پرسند﴾. ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: این آیهٔ کریمه دربارهٔ معاذبن جبل رضی‌الله‌عنه و ثعلبةبن غنم رضی‌الله‌عنه ــ دو تن از انصار ــ نازل

شد که گفتند: یا رسول الله! چرا ماه همانند رشتهٔ نخ باریکی نمایان می‌شود و سپس بزرگ و بزرگتر می‌گردد تا که تبدیل به ماه تمام می‌شود و باز یک‌بار دیگر، قرص آن رو به کاستی و باریکی می‌گذارد تا به همان شکل اوّلیّهٔ خود بازمی‌گردد، چرا قرص ماه به یک حالت واحدی نیست؟ این بود که خداوند متعال به اسلوب حکیمانهٔ خویش، از حکمت هلالهای ماه به آنها خبر داد نه از حقیقت آن سؤال زیرا پاسخ‌دادن به آن، مفید فایده‌ای نیست، بدان جهت که رسول‌خدا ﷺ نه معلّم نجوم برانگیخته شده‌اند و نه آموزگار علوم کیهانی، پس بهتر این است که پاسخ سؤال، به حکمت و هدف تغییر شکل هلال بپردازد تا به ماهیّت آن. ﴿**بگو: آن، وقت‌نمای مردم و موسم حجّ است**﴾ هلال ماه، وقت‌نما و گاه‌شمار مردم است در زمان سر رسید بدهکاریهایشان و در موسم روزه، نماز، افطار، عدّهٔ زنان، مناسک حجّ و در همهٔ معاملات و قراردادهایی که مدّت‌دار است. ﴿**و نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها درآیید**﴾ در بیان **سبب‌نزول** آن روایت شده است: انصار وقتی به حجّ یا عمره احرام می‌بستند، قبل از تمام‌کردن حجّ، از درِ خانه‌های خود وارد نمی‌شدند تا سقف خانه میان آنان و آسمان حایل نگردد زیرا براین باور بودند که هیچ چیز نباید میان فرد مُحْرم و آسمان حایل گردد، امّا قریش خود را «احمسی»، یعنی در دین خویش سرسخت و حماسی می‌دانستند و برای خود امتیاز ویژه‌ای قایل گشته درحال احرام از در وارد منازل می‌شدند، پس خداوند متعال این رسم غلط و این تبعیض نا روا را برانداخت و فرمود؛ این کار هرگز نشانهٔ نیکی نیست ﴿**بلکه نیکی آن است که کسی تقوی پیشه کند**﴾ یعنی: نیکی؛ نیکیِ آن‌کسی است که تقوٰی پیشه کرده و از خدا پروا کند؛ با ترک مخالفت وی ﴿**و به خانه‌ها از درِ ورودی آنها درآیید**﴾ در حال احرام نیز، همچون غیر آن از اوقات دیگر ﴿**و از خدا بترسید، باشد که رستگار شوید**﴾ یعنی: از مجازات نجات یابید.

وَقَـٰتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ يُقَـٰتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوٓاْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ

لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿١٩٠﴾

﴿ در راه خدا ﴾ یعنی: در راه برتری دین خدا ﷻ و اعلای کلمهٔ وی ﴿ **با کسانی که با شما می‌جنگند، بجنگید ولی ستمکار** ﴾ و آغازگر جنگ ﴿**نباشید زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد** ﴾ و دوستی خداوند بزرگ نسبت به بنده؛ ارادهٔ خیر و ثواب برای اوست. چون این آیهٔ کریمه نازل شد، رسول خدا ﷺ با کسانی که سرجنگ با ایشان داشتند، می‌جنگیدند و از کسانی که با جنگ متعرّض ایشان نمی‌شدند، دست نگه می‌داشتند تا این که آیهٔ (۵) از سورهٔ «توبه» نازل شد و فرمان داد: (و چون ماههای حرام به‌سر آمد، آن‌گاه مشرکان را هرجا که یافتید، بکُشید ...).. بعضی گفته‌اند: «وَ لاٰ تَعْتَدُوْا» به معنای نهی از تجاوز در اثنای جنگ و نهی از قتل زنان و کودکان و پیرمردان غیر محارب است.

علما دربارهٔ مشروعیّت جنگ در اسلام گفته‌اند: قبل از هجرت، جنگ مسلّحانه ـ با آیات بسیاری ـ ممنوع بود، سپس خداوند ﷻ آن آیات را در مدینه منسوخ گردانید. ابوبکرصدّیق رضی الله عنه روایت می‌کند: اوّلین آیه‌ای که در بارهٔ صدور اذن جنگ نازل شد، آیهٔ (۳۹) از سورهٔ «حجّ» بود: (أُذِنَ لِلَّذِیْنَ یُقٰاتِلُوْنَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوْا، وَاِنَّ اللهَ عَلٰی نَصْرِهِمْ لَقَدِیْر) که تفسیر آن در جای خود می‌آید. لیکن بیشتر علمای تفسیر بر آنند که اوّلین آیه در خصوص صدور اجازهٔ جنگ، همین آیهٔ (۱۹۰) از سورهٔ «بقره» است.

وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُم مِّنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ ۚ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ ۚ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِندَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ ۖ فَإِن قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ ۗ

كَذَٰلِكَ جَزَآءُ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿١٩١﴾

﴿و هرکجا بر آنان دست یافتید، آنان را بکشید و از آنجاکه شما را بیرون راندند﴾ یعنی: از مکّه **﴿آنان را بیرون برانید و فتنه از قتل بدتر است﴾** یعنی: فتنه‌ای که آنها خواستند تا شما را به آن دراندازند ـ که عبارت از برگردانیدنتان به کفر و شرک است ـ سخت‌تر و بدتر از کشتن است. یا مراد این است: شرک مشرکان، بدتر از قتلی است که آن را بزرگ می‌پندارند. یا مراد از فتنه، انواع آزار و شکنجه‌ای بود که مشرکان علیه مسلمانان به‌کار می‌بردند. گروهی از علما گفته‌اند: این آیهٔ کریمه مفید آن است که: جنگیدن در صورتی برای شما جایز است که کفّار با شما بجنگند، سپس این حکم، با آیهٔ: (وَقَٰتِلُوا ٱلۡمُشۡرِكِينَ كَآفَّةً كَمَا يُقَٰتِلُونَكُمۡ كَآفَّةً) [توبه / ۳۶]، و نیز آیات [۵، ۲۹، ۱۲۳] از همان سوره منسوخ شد. امّا ابن‌عبّاس، عمربن عبدالعزیز و مجاهد بر آنند که آیهٔ کریمه محکم است و منسوخ نیست و مراد آن این است: با کفّاری که با شما در حال جنگ هستند بجنگید، امّا با کشتن زنان و کودکان و کشیشان مرتکب تجاوز نشوید. ابن‌کثیر و امام رازی نیز بر قول به نسخ اشکال وارد کرده‌اند. و در این که آیا سبب جنگ مسلّحانهٔ اسلامی (جهاد)، دفع آزار و تجاوز است یا محو کفر؟ جمهور فقها بر قول اوّل و شافعی و جمعی دیگر بر قول دوم‌اند، و هر یک هم دلایل خود را دارند[1]. **﴿و در مسجدالحرام﴾** یعنی: در سرزمین حرم **﴿با آنان نجنگید﴾** حَرَم: شامل شهر مکّه و پیرامون آن تا اماکن نشانه‌گذاری شده در عرفات و تنعیم و غیر آن که محدودهٔ سرزمین حرم را مشخّص می‌کنند، می‌باشد **﴿مگر آن‌که آنان در آنجا با شما بجنگند، پس اگر با شما جنگیدند، آنان را بکشید که کیفر کافران چنین است﴾** یعنی: اگر آنها آغازگر جنگ در حرم بودند، شما نیز از جنگیدن در حرم پروا نکنید و با آنان بجنگید.

---

۱ ـ نگاه کنید به تفسیر المنیر ۲/۱۸۷.

ابن عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیات می‌گوید: این آیات در صلح حدیبیّه نازل شد زیرا خطر آن متصوَّر بود که مشرکان در سال بعد به پیمان خود وفا نکرده و مسلمانان را از ورود به حرم بازدارند و جنگ را آغاز کنند.

فَإِنِ ٱنتَهَوۡاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ﴿١٩٢﴾

﴿**پس اگر دست برداشتند**﴾ از جنگیدن با شما، و به اسلام وارد شدند ﴿**خداوند آمرزگار مهربان است**﴾ بنابراین، شما نیز در آن صورت، از آنان درگذرید زیرا اسلام گناهان ماقبل خود را از بین می‌برد.

وَقَٰتِلُوهُمۡ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتۡنَةٞ وَيَكُونَ ٱلدِّينُ لِلَّهِۖ فَإِنِ ٱنتَهَوۡاْ فَلَا عُدۡوَٰنَ إِلَّا عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿١٩٣﴾

﴿**و با آنان چندان نبرد کنید تا فتنه نابود شود**﴾ یعنی: بساط شرک درهم پیچیده شود، و این در هنگامی متصوّر است که توانایی کفّار در بازداشتن مردم از راه خدا جل جلاله به کلّی از میان رفته و هر مسلمانی بر دین خویش ایمن باشد ﴿**و دین فقط دین الهی باشد**﴾ و قدرت و سلطهٔ ادیان باطل به‌زیر آید. پس چون انسانها از شرک دست بردارند، جنگیدن با آنان روا نیست. دین: عقیده، عبادت و عمل صالح ـ هر سه ـ را در بر می‌گیرد ﴿**پس اگر دست برداشتند**﴾ از شرک، در آن صورت ﴿**تجاوز جز بر ستمکاران**﴾ و جنگیدن جز با آنان که با شما می‌جنگند ﴿**روا نیست**﴾. عکرمه می‌گوید: «ستمکاران کسانی هستند که از گفتن کلمهٔ طیّبهٔ «لا اِلَهَ اِلاَّ الله» ابا می‌ورزند».

ٱلشَّهۡرُ ٱلۡحَرَامُ بِٱلشَّهۡرِ ٱلۡحَرَامِ وَٱلۡحُرُمَٰتُ قِصَاصٞۚ فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَٱعۡتَدُواْ عَلَيۡهِ بِمِثۡلِ مَا ٱعۡتَدَىٰ عَلَيۡكُمۡۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلۡمُتَّقِينَ ﴿١٩٤﴾

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: رسول خدا ﷺ در ماه ذوالقعدهٔ سال ششم هجری (سال حدیبیّه) که از جملهٔ ماههای حرام است، به قصد ادای عمره از مدینه به سوی مکّه رفتند، ولی مشرکان ایشان را از ورود به کعبه باز داشتند، پس خداوند جل جلاله با داخل ساختن ایشان به کعبه در همان ماه ذی‌القعدهٔ سال آینده، از مشرکان قصاص گرفت و آن‌گاه این آیهٔ کریمه نازل شد: ﴿**ماه حرام دربرابر ماه حرام است**﴾ یعنی: اگر در ماه حرام با شما جنگیدند و حرمت آن را پایمال کردند، به عنوان مجازاتی بر عملکرد آنان، حرمت‌شکنی را مقابله به مثل کنید؛ با جنگیدن در ماه حرام. ماههای حرام عبارتند از: رجب و سه ماه متوالی ذوالقعده، ذوالحجّه و محرّم، که چهار ماه در سال می‌باشد و از آن جهت به آن ماههای حرام می‌گویند که جنگیدن در آنها در شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام حرام بود، امّا حرمت آنها در شریعت ما با آیهٔ (۹) از سورهٔ «توبه» منسوخ گردید. ﴿**و حرمتها قصاص دارند**﴾ مراد از حُرمت: چیزی است که شرع شریف از بی‌احترامی به آن منع کرده‌است، پس هر کس در مال یا جان خویش مورد تجاوز قرار گرفت، باید با متجاوز به‌طور همانند عمل کند، یعنی: بدون ظلم یا ارتکاب حرامی، تجاوز وی را مقابله به مثل نماید، که این رأی امام شافعی و جمع دیگری از علماء است. امّا فقهای دیگر می‌گویند: گرفتن قصاص و استیفای حقوق مالی، منحصراً از وظایف حکّام می‌باشد. ﴿**پس هر کس به شما تعدّی کرد**﴾ با جنگیدن در حرم، یا در حال احرام، یا در ماه حرام ﴿**همان‌گونه که بر شما تعدّی کرد بر او**

تعدّی کنید ﴾ حق تعالی مقابله با تعدّی را تعدّی نامید زیرا این دو، صورتاً با یک‌دیگر شباهت دارند. ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند ﷻ حتّی در برخورد با مشرکان هم به رعایت عدالت دستور داد». ﴿و از خداوند پرواکنید﴾ در انتقام‌گیری و عمل متقابل ﴿و بدانید که او با پرهیزگاران است﴾ به یاری و نصرت خویش.

وَأَنفِقُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا تُلۡقُواْ بِأَيۡدِيكُمۡ إِلَى ٱلتَّهۡلُكَةِ وَأَحۡسِنُوٓاْۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿١٩٥﴾

﴿در راه خدا﴾ یعنی: در جهاد در راه وی ﴿انفاق کنید﴾ زیرا جهاد همان‌گونه که با جان است، با مال نیز هست، لذا مسلمانان باید برای تجهیز سپاه و تأمین هزینه‌های جهادی انفاق کنند. سپس خداوند بزرگ، عدم انفاق مال از سوی آنان را به معنای در هلاکت افگندن آنها به دست خود معرّفی می‌نماید: ﴿و خود را با دست خود به هلاکت نیفگنید﴾ یعنی: تسلیم اسباب هلاکت نشوید، بلکه برای خود اسباب نجات را فراهم کنید و بدانید که نگاه‌داشتن اموال و مصرف‌نکردن آنها در جهاد فی‌سبیل‌الله، در معرض هلاکت افگندن خویش است زیرا این امر، دشمن را علیه شما نیرومند می‌کند ﴿و نیکی کنید﴾ با انفاق مال و غیر آن ﴿که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد﴾.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: این آیه دربارهٔ انصار نازل شد که پس از روبروشدن با قحط‌سالی، از انفاق در راه خدا ﷻ دست برداشتند.

وَأَتِمُّواْ ٱلۡحَجَّ وَٱلۡعُمۡرَةَ لِلَّهِۚ فَإِنۡ أُحۡصِرۡتُمۡ فَمَا ٱسۡتَيۡسَرَ مِنَ ٱلۡهَدۡيِۖ وَلَا تَحۡلِقُواْ رُءُوسَكُمۡ حَتَّىٰ يَبۡلُغَ ٱلۡهَدۡيُ مَحِلَّهُۥۚ فَمَن

كَانَ مِنكُم مَّرِيضًا أَوْ بِهِۦٓ أَذًى مِّن رَّأْسِهِۦ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ ۚ فَإِذَآ أَمِنتُمْ فَمَن تَمَتَّعَ بِٱلْعُمْرَةِ إِلَى ٱلْحَجِّ فَمَا ٱسْتَيْسَرَ مِنَ ٱلْهَدْيِ ۚ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَٰثَةِ أَيَّامٍ فِى ٱلْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ ۗ تِلْكَ عَشَرَةٌ كَامِلَةٌ ۗ ذَٰلِكَ لِمَن لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُۥ حَاضِرِى ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ ۚ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿١٩٦﴾

سبب‌نزول آیهٔ کریمه این است که مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و سؤال کرد: یا رسول الله! مرا در انجام عمره‌ام به چه چیز دستور می‌دهید؟ پس نازل شد: ﴿**و برای خدا حجّ و عمره را به اتمام رسانید**﴾ یعنی: حجّ و عمره را با رعایت همهٔ حقوق آنها ادا نمایید، پس هر کس به حجّ یا عمره احرام بست، به‌پایان‌رساندن آن بر وی واجب است. بعضی گفته‌اند: به‌اتمام‌رساندن حجّ و عمره این است که هریک از آنها مستقلاً و به‌تنهایی به‌جای آورده شوند، نه همراه با حجّ «تمتّع» و حجّ «قران». یعنی عمره باید در غیر ماههای حجّ ادا شود و این قول عمر رضی الله عنه است.

صاحب تفسیر «المنیر» با گردآوری همه اقوال در این باره گفته است: «به اتمام رساندن حجّ و عمره عبارت است از: ادای آنها به طور تامّ، بدون کاستن چیزی از شرطها و افعال آنها و بدون این که چیزی از محظورات احرام در اثنای آنها از حاجی یا معتمر سرزند و این با ادای مناسک بر وجه مطلوب شرعی آن ــ در ظاهر ــ و با اخلاص برای خداوند متعال و نداشتن قصد منفعتی دنیوی ــ در

باطن ــ میسّر است. و بجز این معنی که از آن برمی‌آید؛ قید (اَتِمُّوْا) بیانگر این نیز هست که مسلمانان، ادای مناسک حجّ و عمره را عملاً در سال ششم شروع نموده امّا از به اتمام رساندن آن بازداشته شدند، پس خدای عزّوجلّ فرمود: اینک آنها را به اتمام رسانید. از این جهت، عمرهٔ سال هفتم را عمرهٔ قضا می‌نامند». **﴿و اگر مُحصَر شدید﴾**. گفتنی است؛ به کسی که بعد از بستن احرام به دلیل بیماری یا وجود دشمن یا غیرآن از علل در مسیر راه از ورود به مکّه بازداشته می‌شود، اصطلاحاً «مُحصَر» می‌گویند. آری! اگر از ورود به مکّه بازداشته شدید؛ **﴿آنچه از هدی میسّر است، قربانی کنید﴾** هَدْی: حیوانی از شتر یا گاو یا گوسفند است که به خانهٔ کعبه اسدا می‌شود تا قربةً الی‌الله در مکّه ذبح شده و میان فقرا تقسیم شود. حسن می‌گوید: «برترین هدیه شتر، اوسط آن گاو و کمترین آن گوسفندی است». **﴿و تا قربانی به مَحِلّ قربانگاه نرسیده﴾** مَحِلّ: جای فرود آوردن قربانی است و آن در نزد شافعی و مالک، همان محلّ إحصار (بازداشته‌شدن از ادامهٔ طیّ طریق به سوی حجّ) است. امّا در نزد حنفی‌ها، مَحِلّ خود حرم است. آری! تا قربانی به محلّ قربانگاه نرسیده **﴿سرِ خود را نتراشید﴾** یعنی: خود را حلال نسازید. این خطابی است به همهٔ کسانی که إحرام بسته‌اند، که تا وقتی قربانی خود را ذبح نمی‌کنند ــ اگر با خود قربانی‌ای دارند ــ نباید خود را با تراشیدن سر، حلال سازند **﴿و هر کس از شما بیمار باشد، یا در سر ناراحتی‌ای داشته باشد﴾** چون شپش زدگی، یا سردرد و ناچار شود که درحال احرام سر بتراشد **﴿به کفّارهٔ آن باید روزه‌ای بگیرد، یا صدقه‌ای بدهد، یا قربانی‌ای بکند﴾** یعنی: باید یکی از سه کار ذیل را انجام دهد: با سه صاع از خوراک غالب آن سرزمین، به شش نفر مسکین خوراک بدهد[1]، یا گوسفندی را قربانی کند و یا سه روز، روزه بگیرد. نُسک: اصلاً به معنای عبادت است، امّا در اینجا مراد از آن حیوان مذبوحه می‌باشد و آن را نُسک نامیدند زیرا

---

۱ ــ صاع: چهار مُدّ است که نزد حنفی‌ها (۲۹۰۰) گرم و نزد جمهور (۲۷۵۱) گرم می‌باشد. مُدّ: (۶۷۵) گرم است.

ذبح حیوان در حرم، از بهترین و شریف‌ترین عباداتی است که مؤمن به وسیلهٔ آن به خداوند متعال تقرّب می‌جوید. «أَوْ» برای تخییر (انتخاب) است، یعنی: اگر کسی به دلیل بیماری یا وجود ناراحتی‌ای در سر خویش، قبل از ذبح سر می‌تراشد، باید یکی از این سه کار را انتخاب کند و انجام دهد و کسانی که بدون داشتن عذری سر می‌تراشند، نیز در این حکم، همانند شخص معذور می‌باشند. و آنان که سر نمی‌تراشند، امّا ــ به سبب داشتن عذری یا بدون آن ــ از خوشبویی، پوشیدن لباس غیر احرام و استعمال روغن بهره می‌گیرند، نیز مشمول این حکم‌اند.

بخاری در بیان **سبب‌نزول**: (فَمَنْ کَانَ مِنْکُمْ مَرِیْضاً) از کعب بن عجره رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: «در ایّام مناسک، آن قدر بی‌حال گردیدم که مرا بر دوش خود نزد رسول خدا ﷺ بردند، در حالی که شپش‌ها بر سر و صورتم می‌دویدند. رسول خدا ﷺ که مرا بر این حال دیدند، فرمودند: فکر نمی‌کردم که تا بدین حدّ به زحمت افتاده باشی، آیا گوسفندی را می‌توانی بیابی؟ گفتم: نه! فرمودند: پس سه روز روزه بگیر، یا شش نفر مسکین را إطعام کن، به هر نفر مسکین نیم صاع از طعام و آن‌گاه سرت را بتراش. همان بود که دربارهٔ من نازل شد: (فَمَنْ کَانَ مِنْکُمْ مَرِیْضاً...)، لذا این بخش از آیهٔ کریمه دربارهٔ من نازل شده است، ولی ای مسلمین! حکم آن در بارهٔ شما نیز عامّ است». ﴿**پس چون ایمنی یافتید**﴾ یعنی: چون از بیم دشمن ایمن شدید، یا از بیماری شفا یافتید، لذا به علّت بیماری، یا بیم از دشمن، یا به علّت إحصار[1]، از به‌اتمام‌رساندن مناسک باز داشته نشدید؛ ﴿**پس**

---

۱ ــ علاّمه رشید احمد گنگوهی در کتاب «زبدة المناسك» می‌گوید: محرمی که به سبب خوف دشمن یا درنده یا به علت غلبهٔ بیماری در راه بماند، در اصطلاح او را «محصر» می نامند، اگر این محصر مفرد است یا معتمر پس باید یک دمّ یا قیمت آنرا به کسی داده آنرا به مکّه بفرستد تا جانور را در حرم ذبح کنند، و تاریخ وقت ذبح باید از قبل معیّن باشد تا محرم بعد از ذبح بتواند حلال شود. برای این ذبح ایّام نحر ضروری نیست و اگر برای کسی این دمّ یا قیمتش میسّر نباشد، پس تا زمانی که در حرم حیوانی ذبح کرده نشود و یا خودش رفته طواف و سعی و حلق نکند، نمی تواند حلال شود و محصری که قارن باشد دو دمّ بفرستد و اگر یکی بفرستد از هیچ احرامی نمی تواند خارج شود. و اگر محصر نتواند دم بفرستد بلکه محصور بماند تا وقتی که مانع زائل شود و سپس خود او برود، این کار هم درست است. آنجا رفته زمان حجّ

هر کس با عمره به سوی حجّ بهره بگیرد ﴾ یعنی: هر کس به سبب فراغت از عمره، از محظورات احرام بهره بگیرد، سپس مجدّداً در ماههای حجّ برای حجّ احرامی دوباره ببندد ـ که این را اصطلاحاً حجّ تمتّع می‌نامند ـ ﴿ **بر اوست** ﴾ یعنی: بر حاجی متمتّع است ﴿ **که هرآنچه میسّر باشد، قربانی کند** ﴾ در مکّه بعد از احرام‌بستن برای حجّ تا نقصی که به سبب بهره گیری و تمتّع وی از محظورات احرام به وجود آمده، جبران شود. و بهتر این است که این قربانی را در روز نحر (عید قربان) ذبح نماید ﴿ **پس کسی که قربانی‌ای نیافت** ﴾ به‌سبب نداشتن مال، یا به‌دلیل نبودن حیوان قربانی ﴿ **باید در هنگام حجّ سه روز، روزه بدارد** ﴾ یعنی: در ایّام حجّ، از هنگامی که برای حجّ احرام می‌بندد تا یوم‌النّحر (روز دهم ذی‌الحجّه) سه روز، روزه بدارد و بهتر این است که قبل از روز ششم ذی‌الحجّه، روزه گرفتن را آغاز کند، چرا که روزه گرفتن روز عرفه مکروه است و روزه گرفتن در ایّام تشریق نیز ـ در قول صحیح‌تر منقول از امام شافعی ـ جایز نیست ﴿ **و هفت روز پس از بازگشتتان** ﴾ به وطن و سرزمین خود باید روزه بگیرید ﴿ **این ده روز کامل است** ﴾. تأکید بر روی عدد ده روز، برای دفع این توهّم است که حاجی نپندارد؛ میان گرفتن سه روز روزه در ایّام حجّ، یا هفت روز در هنگام بازگشت به خانهٔ خود، مخیّر خواهد بود، نه! او مخیّر نیست و این ده روز کامل را باید روزه بدارد و از آن هیچ کم نمی‌شود. پس مراد از تمتّع، این است که شخص در ماههای حجّ برای انجام عمره احرام ببندد و سپس خود را حلال ساخته در مکّه مقیم گردد تا فرارسیدن ایّام حجّ که باز برای حجّ احرامی دوباره می‌بندد. بدین ترتیب است که حاجی در مقطع موجود میان دو إحرام؛ از آن امور مباحی تمتّع می‌گیرد که بهره گرفتن از آنها برای

را دریابد چه بهتر و الاّ افعال عمره را ادا کرده حلال شود. و کسی که محصر می شود، فقط با ذبح حلال می شود، چه حلق بکند یا نکند. اگر پیش از ذبح حلال شد، یا مطّلع شد که ذبح در حرم واقع نشده بلکه در سرزمین حلّ واقع شده است، پس بر وی کفّارهٔ جنایت واجب است، اگر جنایت تکرار شود، باید کفّاره هم مکرّر بدهد.

وی در حال احرام حلال نیست. ﴿**این**﴾ حجّ تمتّع ﴿**برای کسی است که اهل مسجدالحرام نباشد**﴾ یعنی: از اهل مکّه و اطراف آن تا محلّات میقات نباشد ـ در نزد حنفی‌ها ـ و تا دو منزلی حرم ساکن نباشد ـ در نزد شافعی ـ بنابراین، اهل مکّه فقط می‌توانند حاجی «مفرد» باشند، نه حاجی «تمتّع» و نه حاجی «قران» زیرا تمتّع، در واقع تسهیل و تخفیفی برای حجّاج آفاقی یعنی غریبانی است که نیاز به این رخصت دارند، چرا که مشقّتهای سفر را تحمّل کرده‌اند، در حالی که اهل حرم به این رخصت نیازی ندارند ﴿**و از خدا بترسید**﴾ با رعایت دقیق اوامرش و بازداشتن خود از نواهی‌اش و بترسید از این که تجاوزی از شما سر زند ﴿**و بدانید که خدا سخت‌کیفر است**﴾ برای آنان که از حدودش تجاوز می‌کنند.

ٱلْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَٰتٌ فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ ٱلْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي ٱلْحَجِّ وَمَا تَفْعَلُوا۟ مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ ٱللَّهُ وَتَزَوَّدُوا۟ فَإِنَّ خَيْرَ ٱلزَّادِ ٱلتَّقْوَىٰ وَٱتَّقُونِ يَٰٓأُو۟لِى ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿۱۹۷﴾

﴿**حجّ در ماههای معیّنی است**﴾ یعنی: وقت انجام اعمال حجّ، در ماههای معیّنی‌است که در رأی امام مالک، عبارتند از: شوّال، ذوالقعده و تمام ذوالحجّه. ولی در رأی جمهور علما، عبارتند از: شوّال، ذوالقعده و ده روز از ماه ذوالحجّه. و کسانی که گفته‌اند: احرام‌بستن برای حجّ قبل از ماههای معیّن آن جایز نیست، به این آیه استدلال کرده‌اند. بنابراین، هر کس قبل از فرارسیدن این ماهها احرام بست، باید خود را با انجام‌دادن عمره حلال گرداند ـ و این مذهب امام

شافعی است. پس از نظر امام شافعی، نیّت حجّ جز در این وقت معیّن صحیح نیست، لذا اگر کسی قبل از ماههای حجّ احرام بست، احرام وی برای عمره منعقد می‌گردد نه برای حجّ. امّا نظر جمهور فقها این است که: احرام بستن برای حجّ قبل از ماههای حجّ جایز است، ولی این کار مکروه می‌باشد زیرا سنّت این است که برای حجّ فقط در ماههای حجّ احرام بسته شود. امّا دلیل صحّت احرام بستن در غیر ماههای حجّ این است که احرام شرط حجّ است، پس تقدیم شرط بر ادا جایز می‌باشد، چون تقدیم وضو بر ادای نماز. ﴿**پس هر کس در این ماهها، حجّ را بر خود لازم گردانید**﴾ یعنی: به اعمال حجّ شروع کرد؛ با احرام بستن در ظاهر، با نیّت و قصد حجّ در باطن و با گفتن تلبیه در نطق و بیان، لذا با این امور و مقدّمات؛ حجّ را بر خود لازم گردانید ﴿**پس نه رفثی است**﴾ در حجّ. رَفَثْ: مقاربت جنسی و سخن‌گفتن ولو به کنایه، دربارهٔ آمیزش با زنان است ﴿**و نه فسوقی**﴾ است در حجّ. فُسُوْق: خارج‌شدن از حدود شرع است، چه با انجام‌دادن آنچه که مخصوصاً درحال احرام، حرام است ـ مانند تراشیدن سر ـ و چه با انجام دادن آنچه که در احرام و غیر آن حرام است ـ چون زنا و ظلم. بعضی گفته‌اند: فُسوق؛ به معنای دشنام‌دادن است ﴿**و نه جدالی است در حجّ**﴾ جِدال: مجادله کردن با کسی و به‌خشم‌آوردن و به ستیزه واداشتن اوست. مراد از صیغهٔ «نفی» در هر سه جا، «نهی» است، یعنی: این امور در حجّ حرام است ﴿**و هر کار خیری که انجام می‌دهید**﴾ چون دادن صدقه‌ای ﴿**خدا آن را می‌داند**﴾ و بنابراین، به شما در برابر آن پاداش می‌دهد. این تشویق و ترغیبی است بر انجام دادن اعمال خیر بعد از ذکر شرّ و بر طاعت بعد از ذکر معصیت. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ قَضٰى نُسُكَهُ وَ سَلِمَ الْمُسْلِمُوْنَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ، غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهْ ✿ هر کس مناسک حجّش را انجام داد و مسلمین از آزار زبان و دستش در امان بودند، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود». ﴿**و توشه برگیرید**﴾ برای سفر حجّتان.

سبب‌نزول: برخی از اعراب (اهالی یمن) می‌گفتند: چگونه ما به حجّ خانهٔ

پروردگارمان رفته و قصد او را می‌کنیم، امّا او به ما نان نمی‌دهد؟! این ممکن نیست؛ قطعاً او روزی‌مان می‌دهد. پس با اطمینان از این امر، بدون زادوبرگی به حجّ می‌رفتند و می‌گفتند: ما بر خدای سبحان توکّل می‌کنیم. لذا خداوند ﷻ اعلام فرمود که معنای توکّل این نیست و ایشان را از این کار نهی کرد و فرمود: بدانید ﴿**که درحقیقت بهترین توشه تقوی است**﴾ یعنی بهترین توشه برای سرای آخرت و بهترین توشهٔ دنیا، کاری است که انسان را بر تقوای حق تعالی یاری داده و او را از درخواست کمک از مردم باز دارد ﴿**و ای خردمندان! از من پروا کنید**﴾ اَلْبَابْ: جمع لُبّ است و لُبِّ هر چیز؛ خالص شدهٔ آن است، از این جهت به عقل؛ لُبّ گفته‌اند.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَبْتَغُوا۟ فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ ۚ فَإِذَآ أَفَضْتُم مِّنْ عَرَفَٰتٍ فَٱذْكُرُوا۟ ٱللَّهَ عِندَ ٱلْمَشْعَرِ ٱلْحَرَامِ ۖ وَٱذْكُرُوهُ كَمَا هَدَىٰكُمْ وَإِن كُنتُم مِّن قَبْلِهِۦ لَمِنَ ٱلضَّآلِّينَ ﴿۱۹۸﴾

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن‌عبّاس ﷺ روایت شده است که فرمود: عکاظ، مجنّة و ذوالمجاز، سه بازار تجارتی در دوران جاهلیّت بود که در ایّام مناسک رونق خاصّی به‌خود می‌گرفت، امّا بعد از اسلام، مسلمانان از این که در ایّام حجّ تجارت کنند، احساس گناه کردند و در این مورد، از رسول خدا ﷺ سؤال نمودند، پس نازل شد: ﴿**بر شما گناهی نیست که در طلب روزی پروردگارتان برآیید**﴾ و تجارت و طلب روزی را با حجّ یک‌جا گردانید، ولی نباید تجارت به مقصد اصلی شما در حجّ تبدیل شود، و نباید مشغولیّت به تجارت به نقصانی در اعمال حجّ شما بینجامد ﴿**و چون از عرفات**﴾ به سوی مزدلفه ﴿**کوچ نمودید**﴾ بعد از وقوف در عرفات زیرا وقوف ــ یعنی توقّف در آن ــ بر حاجی فرض است و این عمل از

مهمترین ارکان حجّ می‌باشد، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «حجّ همان عرفه است». خاطرنشان می‌شود که روز عرفه ـ یعنی روز نهم ذی‌الحجّه ـ فضیلت بزرگی داشته و گناهان بزرگ در آن بخشیده می‌شود. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «هیچ روزی که خداوند ﷻ بیشترین تعداد را در آن از آتش دوزخ آزاد نماید، چون روز عرفه نیست ...». عرفات را به این نام نامیدند، از آن‌رو که مردم در آن با یک‌دیگر معرفت و شناخت پیدا می‌کنند. آری! چون از عرفات کوچ نمودید ﴿**خدا را در مشعرالحرام یاد کنید**﴾ با تلبیه (لبّیک گفتن) و ادای نمازهای مغرب، عشاء و بامداد و دعاکردن بعد از نماز بامداد.

مشعرالحرام: محلّ کوه قزح در سرزمین مزدلفه است که امام بر آن قرار گرفته و نمازهای مغرب و عشاء روز نهم ذی‌الحجّه و نماز بامداد روز دهم ذی‌الحجّه را بر آن اقامه می‌کند. بعضی گفته‌اند: مشعرالحرام؛ میان دو کوه مزدلفه از تنگهٔ عرفه تا وادی مُحَسَّر قراردارد. آن را «مَشعر» نامیدند، چون نشانگاهی برای عبادت است و آن را «حرام» نامیدند، چون دارای حرمت است و اعمال منهیّه نباید در آن انجام شود. در **حدیث‌شریف** به روایت مسلم آمده است: «رسول خدا ﷺ در مشعرالحرام به ذکر و دعا ایستادند، چندان‌که صبح کاملاً روشن شد». ﴿**و یادش کنید به شکرانهٔ آن‌که شما را راه نموده‌است**﴾ یعنی: ذکر کنید خداوند متعال را به ذکری نیکو، چنان‌که به هدایتی نیکو شما را هدایت نمود و به سوی نشانه‌ها و احکام دین و مناسک حجّ خویش راهنمونیتان کرد ﴿**و هرآینه پیش از این، از گمراهان**﴾ از راه حقّ ﴿**بودید**﴾ هم در عقیده و هم در عمل؛ زیرا به عبادت بتان مشغول بوده و آنها را به پرستش و شفاعت می‌گرفتید.

ثُمَّ أَفِيضُوا۟ مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ ٱلنَّاسُ وَٱسْتَغْفِرُوا۟ ٱللَّهَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٩٩﴾

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است: قریش و قبایل هم‌کیش آن (قبایل حُمس)، قبلاً در مزدلفه وقوف می‌کردند و سایر مردم در عرفات. آنها در توجیه این کارشان می‌گفتند: ما مانند سایر مردم نیستیم! ما «اهل الله» و حرم‌نشینان او هستیم. پس آیهٔ کریمه نازل شد و این تبعیض را از میان برداشته اصل مساوات و برابری میان همهٔ مسلمانان را بر پا و استوار گردانید: ﴿**سپس از همان‌جا که**﴾ انبوه ﴿**مردم روانه می‌شوند، شما نیز روانه شوید**﴾ ای قریش! یعنی: در صبحگاه روز عید برای رمی جمرات از مزدلفه به سوی مِنٰی روانه شوید.

و از آنجا که اعمال حجّ بسیار است و انسان در انجام همهٔ آنها از کوتاهی و قصور خالی نیست بنابراین ،خداوند متعال مؤمنان را به طلب آمرزش فراخواند: ﴿**و از خداوند آمرزش بخواهید**﴾ برای گناهانتان، در اماکن نزول رحمت و مواضع قبول دعا ﴿**که خدا آمرزندهٔ مهربان است**﴾ باید دانست که خواندن دعای «سیّدالاستغفار» در اینجا و در همه اوقات ، فضیلت خاصّی دارد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «سیّد الاستغفار این است که بنده بگوید: اَللّٰهُمَّ اَنْتَ رَبِّیْ لااِلٰهَ اِلاَّ اَنْتَ خَلَقْتَنِیْ وَاَنَا عَبْدُكَ وَاَنَا عَلٰی عَهْدِكَ وَ وَعْدِكَ مَااسْتَطَعْتُ، اَعُوْذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مٰا صَنَعْتُ، اَبُوْءُ لَكَ بِنِعْمَتِكَ عَلَیَّ وَاَبُوْءُ بِذَنْبِیْ، فَاغْفِرْلِیْ فَاِنَّهُ لایَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلاَّ اَنْتَ. هر کس این دعا را در شب بخواند و در آن شب بمیرد؛ وارد بهشت می‌شود و هر کس آن را در روز بخواند و در آن روز بمیرد؛ به بهشت وارد می‌شود». در صحیح مسلم آمده است که چون رسول خدا ﷺ از نماز فارغ می‌شدند؛ سه بار از خدای عزّوجلّ طلب مغفرت می‌کردند. ابن‌جریر نقل می‌کند که آن حضرت ﷺ در شامگاه روز عرفه برای امّت خویش آمرزش خواستند.

فَإِذَا قَضَيْتُم مَّنَٰسِكَكُمْ فَٱذْكُرُوا۟ ٱللَّهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَآءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا ۗ فَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِى ٱلدُّنْيَا وَ

مَا لَهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنۡ خَلَٰقٖ ﴿٢٠٠﴾

﴿**پس چون مناسکتان را ادا نمودید**﴾ یعنی: چون در ایّام نحر (روزهای عید قربان) از اعمال حجّتان فارغ شدید، که اعمال این روزها عبارت است از: رمی جمرات، ذبح، تراشیدن سر و طواف إفاضه ﴿**پس همان‌گونه که پدرانتان را یاد می‌کنید، یا بهتر و بیشتر از آن، خداوند را یاد کنید**﴾.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: رسم اعراب این بود که چون از حجّ خویش فارغ می‌شدند، در محلّ جمرات می‌ایستادند و از مفاخر نیاکان و مناقب گذشتگان خویش سخن می‌گفتند، پس خدای متعال آنان را به‌جای این کار به ذکر و یاد خویش فرا خواند. یادآور می‌شویم که رسول خدا ﷺ در حجّة‌الوداع، در دومین روز از ایّام تشریق، خطبه‌ای ایراد نموده و اعراب را به ترک این‌گونه فخرفروشی‌ها فراخواندند و آن این **حدیث‌شریف** ایشان است: «اَیُّهَا النَّاسُ! اِنَّ رَبَّکُمْ وَاحِدٌ، وَاِنَّ اَبَاکُمْ وَاحِدٌ، اَلاٰ، لاٰفَضْلَ لِعَرَبِیٍّ عَلٰی عَجَمِیٍّ، وَ لاٰ لِعَجَمِیٍّ عَلٰی عَرَبِیٍّ، وَ لاٰ لِاَحْمَرَ عَلٰی اَسْوَدَ، وَ لاٰ لِاَسْوَدَ عَلٰی اَحْمَرَ اِلاّٰ بِاالتَّقْوٰی، اَبَلَّغْتُ؟ قَالُوْا: بَلَّغَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ ✿ ای مردم! بی‌گمان پروردگارتان یکی است و بی‌گمان پدرتان یکی است، آگاه باشید که عربی را بر عجمی و عجمی را بر عربی، سرخ را بر سیاه و سیاه را بر سرخ هیچ فضل و برتری‌ای نیست مگر به تقوی. آیا ابلاغ کرده‌ام؟ همه یکصدا گفتند: آری! رسول خدا ﷺ ابلاغ نمود».

﴿**پس، از مردمان کسانی هستند که می‌گویند: پروردگارا در همین دنیا به ما عطا کن و حال آن‌که برایش در آخرت نصیبی نیست**﴾ یعنی: برای چنین کسانی بهره‌ای در آخرت نیست که آن را بطلبند زیرا تمام همّ‌وغمّشان محدود و محصور به همین دنیاست.

در این آیهٔ کریمه، مسلمانان از محدودساختن دعاها بر طلب دنیا نهی شده اند. پس این آیه، نکوهش‌گر کسانی است که دنیا را منتهای آمال و بزرگترین هدفشان

قرار می‌دهند.

وَمِنْهُم مَّن يَقُولُ رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِى ٱلدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِى ٱلْأَخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ﴿٢٠١﴾

﴿**و از آنان کسانی هستند که می‌گویند: پروردگارا! به ما در دنیا بهرهٔ نیک و در آخرت هم بهرهٔ نیک عطا فرما و ما را از عذاب دوزخ درامان بدار**﴾ که اینان مؤمنانند. بهرهٔ نیک دنیا: چیزهایی است که نیکوکاران در دنیا طلب می‌کنند، چون همسری زیبا و شایسته، فرزندانی صالح، روزیی پاکیزه و سلامتی و عافیت. و بهرهٔ نیک آخرت: خشنودی پروردگار رحمان، حور عین و دیگر پاکیزگی‌هایی است که خداوند ﷻ در آن برای پرهیزگاران نیکوکار وعده داده است. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده است: «بیشترین دعایی که رسول خدا ﷺ آن را می‌خواندند، همین دعای «رَبَّنَا اٰتِنَا...» بود.

أُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا۟ وَٱللَّهُ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ ﴿٢٠٢﴾

﴿**اینانند که از**﴾ جنس ﴿**آنچه که به‌عمل آورده‌اند**﴾ با حجّ و دعای مذکور ﴿**آنان را بهره‌ای است و الله سریع‌الحساب است**﴾ زیرا او را کاری از کار دیگری به‌خود مشغول نمی‌گرداند، و چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است؛ او تمام خلق را در مدّت نصف روز از ایّام دنیا محاسبه می‌کند.

۞ وَٱذْكُرُوا۟ ٱللَّهَ فِىٓ أَيَّامٍ مَّعْدُودَٰتٍ ۚ فَمَن تَعَجَّلَ فِى

يَوْمَيْنِ فَلَآ إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَن تَأَخَّرَ فَلَآ إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ ٱتَّقَىٰ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿۲۰۳﴾

﴿**و خدا را در روزهایی معیّن یاد کنید**﴾ که عبارت‌اند از: روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی‌الحجّه که روزهای زدن جمرات در منی بوده و بی هیچ اختلافی، ایّام تشریق می‌باشند. البتّه ذکری که بدان مأمور شده‌اند؛ تکبیر گفتن حجّاج در هنگام زدن جمرات (سنگریزه‌ها) در منی، و تکبیرگفتن سایر مسلمین در مناطق و سرزمینهایشان در تمام جهان بعد از نمازها و غیر آن، از صبح روز عرفه تا بعد از نماز عصر آخرین روز از ایّام تشریق است. و در این ذکر، حاجی و غیر آن برابرند، جز این که غیر حاجی، در روز عرفه تکبیر می‌گوید، امّا حاجی در آن تلبیه می‌گوید ﴿**پس هر کس شتاب کرد**﴾ به خارج شدن از منی و بنابراین، اعمال مربوطه ﴿**را در دو روز**﴾ انجام داد ﴿**گناهی بر او نیست**﴾ یعنی: هر کس در روز دوم از ایّام تشریق، جمرات را زد و از منی بیرون رفت، گناهی بر او نیست ﴿**و هر کس تأخیر کرد**﴾ و جمرات را در روز سوم نیز زد؛ آن‌گاه از منی کوچ نمود، نیز ﴿**گناهی بر او نیست**﴾ چون هر دو صورت مباح است و حاجی میان هر دو امر مخیّر می‌باشد. امّا ماندن در منی به مدّت سه شب و سه روز برای زدن جمرات، بهتر است ﴿**برای کسی که تقوی پیشه کرده است**﴾ و در حجّ خویش، از خدا پروا داشته است. یعنی: گناه به کسی تعلّق نمی‌گیرد که در حجّ خویش تقوی داشته باشد. بعضی در معنی آن می‌گویند: گناه به کسی تعلّق نمی‌گیرد که بعد از بازگشتن از حجّ تقوی را رعایت کند و از تمام گناهان بپرهیزد ﴿**و از خدا پروا کنید و بدانید که در پیشگاه او محشور خواهید شد**﴾ در آخرت، پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

بدین‌سان، خداوند متعال در هشت آیه ـ یعنی از آیهٔ ۱۹۶ تا ۲۰۳ ـ به بیان

عمدۀ احکام حجّ و عمره و ارشادات خویش در آنها پرداخت. که ما در ضمن آیات، نظر فقها را نیز تا آنجا که مجال بود، به اجمال نقل کردیم[1].

قابل ذکر است که مناسک حجّ در میان اعراب جاهلیّت، از زمان ابراهیم و اسماعیل علیهماالسّلام شناخته بوده و اسلام نیز که آمد؛ بعد از زدودن انواع شرک و منکرات از دامن آن، آن را به حال خود ابقا کرد، ولی در آن برخی از مناسک را افزود. یادآور می‌شویم که خداوند متعال، فریضۀ حجّ را در سال ششم هجری بر مسلمانان با این فرموده‌اش: (وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا) [آل عمران/ ۹۷]، فرض گردانید و اوّلین حجّی که مسلمانان انجام دادند، در سال نهم هجری به امارت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه بود، سپس رسول‌خدا ﷺ خود در سال دهم هجری عازم حجّ گردیدند و مناسک رابه‌جای آوردند. همچنین آن حضرت ﷺ در تمام عمرشان چهار عمره زیر را به جای آورده‌اند که همۀ آنها در ماه ذی‌القعده بود:

۱ ـ عمرۀ حدیبیّه، در ذی‌القعدۀ سال ششم.
۲ ـ عمرۀ قضاء، در ذی‌القعدۀ سال هفتم.
۳ ـ عمرۀ جعرانه، در ذی‌القعده سال هشتم.
۴ ـ عمرۀ همراه با حجّ، در ذی‌القعدۀ سال دهم.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «ادای عمره‌ای در رمضان، معادل با ادای حجّی است که همراه با من انجام شده‌باشد».

باید دانست که: علما در فرضیّت حجّ اتّفاق‌نظر، ولی در فرضیّت عمره اختلاف‌نظر دارند. شافعی‌ها و حنبلی‌ها می‌گویند: عمره نیز چون حجّ فرض است. امّا مالکی‌ها و حنفی‌ها بر آنند که عمره سنّت است. همچنین علما در این باره که کدام یک از حجّ «قران، تمتّع و مفرد» بهتر است و فضیلت بیشتری دارد؛

۱ ـ تفصیل این احکام را باید در کتب فقه جست.

اختلاف‌نظر دارند. احناف بر آنند که حجّ «قران» افضل است، سپس حجّ «تمتّع» و بعد از آن حجّ «مفرد». مالکی‌ها و شافعی‌ها عکس آن را می‌گویند و حنبلی‌ها برآنند که بهتر از همه «تمتّع»، سپس «إفراد» و بعد از آن حجّ «قِران» است. تعریف إفراد، تمتّع و قران به اجمال این است:

۱ ــ حجّ إفراد: احرام بستن فقط برای حجّ، سپس احرام بستن برای عمره بعد از به اتمام رساندن حجّ است.

۲ ــ حجّ تمتّع: مخصوص حاجی آفاقی است و عبارت است از: احرام بستن برای عمره در ماههای حجّ از میقات، سپس احرام بستن برای حجّ از مکّهٔ مکرّمه.

۳ ــ حجّ قران: آن است که شخص برای حجّ و عمره با هم یک‌جا احرام ببندد، یا به یکی از آنها احرام ببندد، سپس دیگری را در آن ــ در یکسال و در ماههای حجّ ــ داخل گرداند.

در اینجا به‌طور فهرست‌وار به احکام ذکر شده در این آیات اشاره می‌کنیم:

۱ ــ ادای تامّ و کامل حجّ و عمره.

۲ ــ حکم إحصار، که تعریف آن گذشت.

۳ ــ احرام بستن.

۴ ــ ذبح هدْی.

۵ ــ جزای (فدیه) تراشیدن سر در حال إحرام.

٦ ــ فدیهٔ حجّ تمتع.

۷ ــ وقت حجّ.

۸ ــ حکم مقیمان مسجدالحرام.

۹ ــ ممنوعات احرام.

۱۰ ــ تجارت در حجّ.

۱۱ ــ اصل برابری و مساوات و نفی امتیازات جاهلی در حجّ.

۱۲ ــ دعا و ذکر در حجّ.

۱۳ ــ استغفار در حجّ.
۱۴ ــ رمی جمرات.
۱۵ ــ وقوف به عرفه.
۱۶ ــ تکبیرگفتن و اوقات آن در ایّام حجّ.
۱۷ ــ تلبیه گفتن.

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُۥ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَيُشْهِدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ مَا فِى قَلْبِهِۦ وَهُوَ أَلَدُّ ٱلْخِصَامِ ﴿٢٠٤﴾

﴿ **و از مردمان کسی هست که سخن او، تو را دربارهٔ زندگانی دنیا به شگفت می‌آورد** ﴾ از آن روی که سخنش باب طبع تو و نمایانگر ایمان و خیر است. مراد از آنان: منافقانند که با سخنان چرب و نمکین، ایمان را آشکار و کفر را پنهان می‌دارند.

این آیهٔ کریمه چنان‌که در بیان **سبب‌نزول** آمده است، دربارهٔ منافقی به‌نام «اخنس‌بن شُرَیق» نازل شد که نزد رسول خدا ﷺ آمده با سخنان شیرین خویش اظهار مسلمانی کرد و همین‌که از نزدشان خارج شد، در راه برگشت خود، زمینهای زراعتی مسلمانان را سوزانده و چهارپایانشان را پَی و نابود کرد.

﴿ **و** ﴾ آن منافق ﴿ **خدا را بر آنچه در دل دارد، گواه می‌گیرد** ﴾ یعنی: سوگندهایی جِدّی می‌خورد و به پیامبر ﷺ می‌گوید: خداگواه است که شما چه‌قدر در قلب من محبوب هستید! یا خداگواه است که من چه‌اندازه به اسلام وفادار و متعهّد هستم! ﴿ **و حال آن‌که او سخت‌ترین دشمنان است** ﴾.

وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِى ٱلْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ ٱلْحَرْثَ وَ

ٱلنَّسۡلَۚ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلۡفَسَادَ ﴿٢٠٥﴾

﴿و چون برگردد﴾ از نزد تو ای محمّد ﷺ! ﴿می‌شتابد﴾ و می‌کوشد با تمام توان خود ﴿که در زمین فساد نماید﴾ با ویرانگری، سازماندهی اعمال خرابکارانه و ایذایی و مکر و توطئه چینی علیه مسلمین ﴿و کشت و نسل را نابود سازد و خداوند فساد را دوست ندارد﴾ این تعبیر، همهٔ انواع فساد را شامل می‌شود، بی‌هیچ فرقی میان آنچه که موجب فساد و تباهی در دین یا در دنیاست. بعضی گفته‌اند: مراد این است که چون ستمگر به حکومت برسد و در زمین فساد کند، خداوند ﷻ بر اثر حاکمیّت فسادانگیز او، باران را از خلایق بازمی‌دارد و به‌سبب این امر، کشتزارها نابود و نسلها تباه می‌گردند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُ ٱتَّقِ ٱللَّهَ أَخَذَتۡهُ ٱلۡعِزَّةُ بِٱلۡإِثۡمِۚ فَحَسۡبُهُۥ جَهَنَّمُۚ وَلَبِئۡسَ ٱلۡمِهَادُ ﴿٢٠٦﴾

﴿و چون به او گفته شود؛ از خدا پروا کن، نخوت و تکبر او را به گناه می‌کشاند﴾ یعنی: خودبزرگ‌بینی او را از قبول پند و اندرز باز می‌دارد، به‌خاطر گناهی که در قلب وی است و علّت نفاقش می‌باشد. یا: غلبه و چیرگی هوای نفس بر او، وی را به گناه وامی‌دارد. یا: از سرِ استکبار و خود بزرگ‌بینی، مرتکب کفر می‌گردد ﴿پس جهنّم برای او بس است﴾ به‌عنوان سزا و عقاب وی ﴿و چه بد آرامگاهی است﴾ مِهَادْ: بستر آماده شده برای خواب است و جهنّم از روی تهکّم و ریشخند به این نام نامیده شد زیرا محلّ استقرار کفّار می‌باشد.

وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشۡرِي نَفۡسَهُ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ

رَءُوفُۢ بِٱلۡعِبَادِ ﴿۲۰۷﴾

﴿و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد﴾ و از جان خویش در اعمالی چون جهاد و امربه معروف و نهی از منکر می‌گذرد. از صهیب رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است که فرمود: چون از مکّه قصد هجرت به سوی پیامبر ﷺ را کردم، قریشیان به من گفتند: ای صهیب! هنگامی که به سرزمین ما آمدی، هیچ مال و ثروتی نداشتی و اکنون با مال و ثروت از میان ما خارج می‌شوی؟ به‌خدا که هرگز اجازهٔ این کار را به تو نمی‌دهیم! پس به آنان گفتم: اگر مالم را به شما بدهم، از سرِ راهم کنار می‌روید؟ گفتند: آری! آن‌گاه مالم را به آنان دادم و راه را بر من باز کردند. حرکت کردم تا به مدینه نزد رسول خدا ﷺ رسیدم، همین که رسول خدا ﷺ مرا دیدند، فرمودند: «ابایحیی معامله را بُرد، ابایحیی معامله را برد!» آن‌گاه این آیهٔ کریمه نازل شد. امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «اکثر علما بر آنند که این آیهٔ کریمه دربارهٔ هر مجاهدی که در راه خدا جل جلاله پیکار می‌کند، نازل شده است». **﴿و خدا نسبت به بندگانش مهربان است﴾** پس به آنان در برابر عمل اندک، پاداشی عظیم عنایت کرده و به بیشتر از حدّ توانشان مکلّفشان نمی‌گرداند و از خوان بی‌کران رحمت و احسان خویش بر آنان سرازیر می‌سازد و اگر چنین نبود، شرّ گروه مفسدان در زمین غالب و فراگیر می‌شد تا بدانجا که دیگر در آن صلاحی باقی نمی‌ماند.

علمای مالکی در بیان حکم این آیهٔ کریمه گفته‌اند: این آیهٔ کریمه، دلیل و هشداری است بر رعایت احتیاط در امور دین و دنیا و ضرورت تحقیق و تفحّص در احوال شهود و قضات و این که حاکم نباید به ظاهر احوال مردم عمل کند تا از باطن کار آنان جست‌وجو نکرده‌باشد. امّا قول صحیح ــ چنان‌که قُرطبی گفته ــ این است که: به ظاهر عمل می‌شود تا آن‌گاه که خلاف آن آشکار شود، به دلیل این فرمودهٔ عمر رضی الله عنه که در بخاری روایت شده است: «ای مردم! همانا وحی قطع

شده است و ما هم‌اکنون شما را بر آن چیزی مؤاخذه می‌کنیم که از اعمال شما بر ما آشکار می‌شود، پس هر کس به ما خیر را آشکار ساخت، او را ایمن گردانیده و به خود نزدیک می‌گردانیم و ما را به اسرار نهان وی کاری نیست و خداوند ﷻ خود حساب نهان او را می‌کند و هر کس به ما بدی را آشکار ساخت، نه او را ایمن می‌گردانیم و نه تصدیقش می‌کنیم، هرچند بگوید که کارم در نهان نیکوست».

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱدۡخُلُواْ فِي ٱلسِّلۡمِ كَآفَّةٗ وَلَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ إِنَّهُۥ لَكُمۡ عَدُوّٞ مُّبِينٞ ﴿۲۰۸﴾

بعد از آن که خدای سبحان از تقسیم‌شدن مردم به سه طایفهٔ مؤمنان، کافران و منافقان یاد کرد، اینک مؤمنان را چنین فرمان می‌دهد: ﴿**ای مؤمنان! همه یک‌جا به آیین اسلام درآیید**﴾ یعنی: به تمامی اسلام و به تمامی خود به آیین اسلام درآیید، به زبانها و دلهای خود و به همهٔ ارکان و شاخه‌ها و فروع اسلام. برخی از مفسّران «كَافَّة» را حال از «اُدْخُلُوا» می‌دانند، که در این صورت معنی چنین می‌شود: ای مسلمانان! همهٔ شما به تمامی به اسلام در آیید. ابن‌کثیر می‌گوید: «امّا معنای صحیح همان معنی اوّل است». آری! اسلام تجزیه‌پذیر نیست و شخص مسلمان در برابر احکام ثابت و قطعی اسلام، قدرت پذیرش یا ردّ ندارد، پس یا باید اسلام را به تمامی آن بپذیرد، یا این که از اسلام به تمامی آن خارج است ﴿**و از گامهای شیطان پیروی نکنید**﴾ در تجزیه و تفرقه‌افکنی در دین، یا در اختلاف و کشمش و از شبهات و گناهانی که شیطان با هدف گمراه‌ساختن شما به شما دستور می‌دهد، اطاعت نکنید و به راههای او نروید ﴿**که او دشمن آشکار شماست**﴾.

فَإِن زَلَلۡتُم مِّنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡكُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ

عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٠٩﴾

﴿**و اگر دچار لغزش شدید**﴾ و پای شما از رفتن به راه حق لنگید و از آن انحراف ورزیده و به راههای شیطان گرایش پیدا کردید ﴿**پس از آن‌که برای شما دلایل آشکار آمد**﴾ بر این‌که ورود به اسلام، یگانه انتخاب بر حقّ است ﴿**بدانید که خداوند غالب**﴾ است و انتقام‌گرفتن از شما او را عاجز نمی‌گرداند ﴿**حکیم است**﴾ و جز به حق انتقام نمی‌گیرد.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: این آیهٔ کریمه دربارهٔ عبدالله‌بن سلام و یارانش از یهود که به اسلام مشرّف شده بودند نازل شد، هنگامی که آنان روز شنبه را بزرگ داشتند و از گوشت و شیر شتر اظهار کراهت کردند و گفتند: یا رسول‌الله! روز شنبه روزی است که ما آن را بزرگ می‌داریم، پس به ما بزرگداشت آن را اجازه دهید، تورات نیز کتاب خداوند ﷻ است، لذا به ما اجازه دهید تا شبانگاه به قرائت آن بپاخیزیم! این بود که آیهٔ کریمه نازل شد.

هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن يَأْتِيَهُمُ ٱللَّهُ فِى ظُلَلٍ مِّنَ ٱلْغَمَامِ وَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَقُضِىَ ٱلْأَمْرُ ۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ ﴿٢١٠﴾

﴿**انتظار نمی‌کشند**﴾ آنان که از ورود به آیین اسلام سر باز زده‌اند ﴿**غیر از این که خدا نزدشان بیاید**﴾ برای داوری نهایی و حساب و عذاب. یعنی: انتظار نمی‌کشند جز این‌که امر وی یا عذابش برآنان فرود آید. علمای سلف گفته‌اند: ما به صفت «آمدن» برای خداوند ﷻ که در این آیهٔ کریمه و نظایر آن از آیات بیان شده است، بدون تحریف و تعطیل و تکییف و تمثیل، ایمان داریم. آری! قول در بارهٔ صفات خداوند متعال، همچون قول در بارهٔ ذات اوست، چیزی همانند او نیست،

نه در ذات، نه در صفات و نه در افعالش. ﴿و﴾ آنان که از ورود به آیین اسلام سر باز زده‌اند، انتظار نمی‌کشند جز این امر را که ﴿**فرشتگان**﴾ بیایند برای اجرای فرامین خدا ﷻ در مورد این منحرفان ﴿**در سایبانهایی از ابر سپید**﴾ و نازک و رقیق ﴿**و کار**﴾ داوری خواه‌ناخواه ﴿**یکسره خواهد شد**﴾ و عذابشان تحقّق خواهد پذیرفت ﴿**و سرانجام، کارها به خدا بازمی‌گردد**﴾ در آخرت، آن‌گاه حق تعالی به همهٔ مردم در برابر اعمالشان جزایی مناسب می‌دهد.

این آیهٔ کریمه اشاره‌ای است برای مؤمن به این‌که می‌باید به سوی توبه و اصلاح حال خویش بشتابد تا عذاب الهی او را غافلگیر نکند زیرا اگر در دوران حیاتش قیامت او را غافلگیر نسازد، مرگ یا بیماریی که از عمل صالح بازش می‌دارد، غافلگیرش خواهد ساخت.

سَلۡ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ كَمۡ ءَاتَيۡنَٰهُم مِّنۡ ءَايَةِۭ بَيِّنَةٖۗ وَمَن يُبَدِّلۡ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُ فَإِنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ ﴿٢١١﴾

﴿**از بنی‌اسرائیل بپرس؛ چه‌بسیار نشانه‌های روشنی به آنان دادیم**﴾ ای محمّد ﷺ! از بنی‌اسرائیل بپرس با پرسشی سرزنش‌گرانه، که ما به وسیلهٔ انبیای خویش چه معجزات و برهانهای روشن بسیاری به‌سویشان فرستادیم؛ چون عصا، ید بیضا، شکافتن دریا، فرودآوردن منّ و سلوی و غیره. یا از آنان بپرس که دربارهٔ حقّانیت رسالت تو چه آیات روشنی به آنان داده‌ایم؟ ــ که هر دو تفسیر صحیح است ــ ولی هنگامی که آنان این نعمتهای ما را ناسپاسی کردند، به شدیدترین وجه مجازات شدند، پس همچنین است حال و روز آنان در عصر رسالت، آن‌گاه که به پذیرفتن تمامی اسلام فراخوانده می‌شوند، امّا به آیات الهی کفر ورزیده و از اجابت این خواسته سر باز می‌زنند، پس باید سرنوشتی همانند نیاکانشان را انتظار

بکشند ﴿**و هر کس نعمت خدا را**﴾ یعنی: هدایت و دین و آیات روشن وی را که به انبیای خویش داده است ﴿**پس از آن‌که برای او آمد دگرگون سازد**﴾ به‌جای شکرگزاری در برابر آنها، باید بداند ﴿**که خداوند سخت‌کیفر است**﴾.

این آیهٔ کریمه حامل چنان تهدید و تخویفی برای یهودیان است که هرگز اندازهٔ آن را نمی‌توان تصوّر کرد.

زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا وَيَسْخَرُونَ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْا۟ فَوْقَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ ۗ وَٱللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٢١٢﴾

﴿**زندگانی دنیا در چشم کافران آراسته گردانده شده است**﴾ و با فریفته شدن به همین آرایشهاست که کفّار از زندگانی آخرت رویگردانند، امّا مؤمنان، مفتون این آرایشها نگشته و رویکرد ایشان به سوی آخرت است ﴿**و**﴾ این کفّار بدبخت ﴿**مؤمنان را ریشخند می‌کنند**﴾ به‌خاطر فقرشان و می‌گویند: بهرهٔ اینان از دنیا، همانند بهرهٔ رؤسای کفر و پیشتازان عرصهٔ گمراهی نیست، هم آنان‌که رسیدن به متاع دنیا را سر منزل سعادت و محرومیّت از آن را مایهٔ بدبختی می‌دانند ـ خاطرنشان می‌شود که در زمان نزول این آیهٔ کریمه غالب مؤمنان فقیر و تهیدست بودند ـ امّا این تاریک‌دلان کور ذهن، بی‌خبر از آنند که: ﴿**پرهیزکاران در روز قیامت از آنان برترند**﴾ زیرا ایشان در بهشتند و کافران در دوزخ. در **حدیث‌شریف** به روایت علی رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس برای مرد یا زن مؤمنی خواری طلب کند، یا او را به خاطر فقر و تنگدستی‌اش تحقیر نماید، خدای عزّوجلّ او را در روز قیامت تشهیر نموده و رسوایش

می‌گرداند و هر کس بر مرد یا زن مؤمنی بهتان بندد، یا به او چیزی نسبت دهد که در او نیست، خدای سبحان وی را در روز قیامت بر پشته‌ای از آتش می‌افگند تا آن که از نسبتی که به آن مؤمن داده است، بیرون آید، بی‌گمان جایگاه و منزلت یک مؤمن نزد خدای متعال، برتر و گرامی‌تر از جایگاه یک فرشتهٔ مقرّب است و هیچ چیزی نزد خداوند ﷻ محبوب‌تر از مرد مؤمن توبه‌کار، یا زن مؤمن توبه‌کار نیست و مؤمن در آسمان معروف و شناخته شده است، همان‌گونه که یک مرد در میان خانواده و فرزندانش شناخته شده است». ﴿**و خداوند هر کس را بخواهد، بی‌حساب**﴾ در دنیا ﴿**روزی می‌بخشد**﴾ بدون اندازه، بدون حساب ایمان و کفر یا تقوی و بدکاری وی و این از ایجابات عدل و رحمت عامّ او بر همهٔ خلایق است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اگر دنیا نزد خداوند ﷻ به‌اندازهٔ بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، هرگز به کافری جرعهٔ آبی از آن نمی‌چشانید». امّا در آخرت وضع این‌گونه نیست زیرا رزق مؤمن پرهیزکار در آن وسیع‌تر از رزق وی در دنیاست، در حالی که کافر در آنجا روزیی جز عذاب جهنّم ندارد.

لیکن باید دانست که حال ملّتها و امّتها ــ بر خلاف افراد ــ در دنیا نیز همچون آخرت کاملاً متفاوت است زیرا سنّت پروردگار دربارهٔ امّتها این است که با کار و تلاش و سازندگی به آنان عزّت می‌دهد و با بی‌کاری و تنبلی، آنان را ذلیل می‌گرداند.

كَانَ ٱلنَّاسُ أُمَّةً وَٰحِدَةً فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ ٱلْكِتَـٰبَ بِٱلْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ ٱلنَّاسِ فِيمَا ٱخْتَلَفُواْ فِيهِ ۚ وَمَا ٱخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا ٱلَّذِينَ أُوتُوهُ مِنۢ بَعْدِ

مَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡۖ فَهَدَى ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لِمَا ٱخۡتَلَفُواْ فِيهِ مِنَ ٱلۡحَقِّ بِإِذۡنِهِۦۗ وَٱللَّهُ يَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٍ ﴿۲۱۳﴾

﴿**مردم، امّتی یگانه بودند**﴾ یعنی: همهٔ مردم ــ از دوران آدم علیه السلام تا عصر نوح علیه السلام ــ بر دین یگانه‌ای بودند که همانا دین اسلام است، سپس چون زمان به‌درازا کشید، پرستش بتها رایج شد و مردم به دو شاخهٔ ایمان و کفر تقسیم شدند. بعضی گفته‌اند: مراد، نوح علیه السلام و همراهان وی در کشتی هستند که همه بر آیین توحید بودند. امّا رأی اوّل، رأی جمهور مفسّران است. یادآور می‌شویم که لفظ «امّت» در قرآن کریم به معانی ذیل به‌کار رفته است:

۱ ــ جماعت. ۲ ــ ملّت؛ یعنی کیش و آیین. ۳ ــ زمان. ۴ ــ امام. و چنان‌که گفتیم، مراد از آن در اینجا ــ در رأی اکثر مفسّران ــ دین و آیین است ﴿**پس خداوند پیامبران را برانگیخت**﴾ برای هدایت بشر. امّا در اینجا رأی دیگری است که می‌گوید: مردم همه در گمراهی یک امّت بودند، پس خداوند جل جلاله پیامبران علیهم السلام را برای هدایت بشر برانگیخت. ولی ابن‌کثیر رأی جمهور را ترجیح داده، یعنی این که: مردم همه امّت هدایت بودند و بعد از آن‌که در کار دین اختلاف کردند، خداوند جل جلاله پیامبران علیهم السلام را برانگیخت: ﴿**مژده‌آور و بیم‌دهنده**﴾ مژده‌آور برای اهل ایمان و عمل صالح و بیم‌دهنده برای اهل کفر و فساد ﴿**و با آنان، کتاب**﴾ یعنی: جنس کتب آسمانی ﴿**را به حقّ فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند**﴾ از عقاید و امور غیبی و حسن و قبح اعمال ﴿**داوری کند**﴾ یعنی: تا کتابهای آسمانی، میان مردم داور باشد. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «میان نوح و آدم علیهماالسّلام ده قرن فاصله بود و مردم در این ده قرن، همه بر شریعت حقّ پایدار

بودند و بعد از آن بود که در دین اختلاف پدیدار شد». پیامبرانی که قرآن از آنان به نام یاد کرده، هجده تن‌اند. ﴿**و هیچ‌کس در آن**﴾ یعنی: در کتب آسمانی سابق ﴿**اختلاف نکرد، مگر کسانی که**﴾ این کتابها ﴿**به آنان داده شد، پس از آن‌که دلایل روشن برایشان آمد، از رشک و رقابتی که باهم داشتند**﴾ یعنی: اختلاف نکردند، مگر به سبب حسد و حرص بر دنیا، در حالی که کتب آسمانی، داعی اتّفاق و وحدت و مایهٔ رهنمونی‌شان به راه هدایت بود. مراد از آنان؛ یهودیان و مسیحیانند ﴿**پس خداوند، مؤمنان را به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد**﴾ یعنی: خداوند ﷻ امّت محمّد ﷺ را با بیان علل اختلافات پیشینیان در قرآن، به سوی حق هدایت کرد ﴿**به اذن خویش**﴾ یعنی: به فرمان و علم خویش ﴿**و خداوند هر که را خواهد**﴾ از خلق خویش ﴿**به سوی راه راست هدایت می‌کند**﴾ و حکمت و حجّت بالغه، از آنِ اوست.

در دعای مأثور آمده است: «اَللّٰهُمَّ اَرِنَا الْحَقَّ حَقًّا وَارْزُقْنَا اِتِّبَاعَهُ، وَاَرِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلاً وَارْزُقْنَا اِجْتِنَابَهُ، وَلا تَجْعَلْهُ مُلْتَبِسًا عَلَيْنَا فَنَضِلَّ، وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِيْنَ اِمَامًا ✿ بارخدایا! به‌ما حق را، حق بنمایان و پیروی از آن را روزی‌مان کن و به‌ما باطل را باطل بنمایان و پرهیز از آن را روزیمان کن و آن را برما پوشیده و مبهم نگردان که گمراه می‌شویم و مارا پیشوای پرهیزگاران بگردان». در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «ما آخرین امّت (در دنیا) و اوّلینِ آنها در روز قیامت هستیم و اوّلین کسانی هستیم که به بهشت وارد می‌شویم، لیکن امّتهای دیگر قبل از ما کتاب داده شده‌اند و ما بعد از آنان، امّا خداوند ﷻ ما را به آنچه از حق که آنان در آن اختلاف کردند، هدایت نمود، پس این روز ــ یعنی روز جمعه ــ روزی است که آنها در آن اختلاف کردند و خدا ﷻ ما را به آن رهنمون شد بنابراین، مردم در آن پیرو ما هستند زیرا فردا ــ شنبه ــ برای یهود و پس فردا ــ یک‌شنبه ــ برای نصاری است». یعنی: عید ما جمعه است و عید آنها روزهای شنبه و یک‌شنبه.

ابن کثیر از عبدالرحمن بن زید بن اسلم ﷺ و او از پدرش نقل می کند که در تفسیر فرمودۀ خداوند متعال: (فَهَدَى اللهُ الَّذِيْنَ آمَنُوْا لِمَا اخْتَلَفُوْا فِيْهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهْ) فرمود: «سایر امّت‌ها در روز جمعه اختلاف کردند؛ زیرا یهود روز شنبه را برای خود عید گرفتند و نصاری روز یک‌شنبه را، پس خداوند ﷻ امّت محمّد ﷺ را به روز جمعه هدایت نمود. همچنان آنان در قبله اختلاف کردند؛ زیرا نصاری به‌سوی مشرق روی آوردند و یهود به سوی بیت المقدِس، لذا خداوند متعال امّت محمّد ﷺ را به‌سوی کعبه رهنمون شد. همین طور در نماز اختلاف کردند؛ به گونه‌ای که برخی از آنان رکوع می‌کنند نه‌سجده و برخی سجده می‌کنند نه رکوع، برخی در حال نماز سخن می‌گویند و برخی در حال نماز راه می‌روند، پس خداوند ﷻ امّت محمّد ﷺ را به نماز حقیقی هدایت نمود. همین گونه در روزه اختلاف کردند؛ به طوری که برخی از آنها قسمتی از روز را روزه می‌گیرند و برخی از آنها از غذاهای مخصوصی روزه می‌گیرند، پس خداوند ﷻ امّت محمّد ﷺ را در این امر نیز به حقّ راه نمود. همچنان در بارۀ ابراهیم ﷺ اختلاف کردند؛ زیرا یهودیان گفتند که ابراهیم ﷺ یهودی بود و نصاری گفتندکه او نصرانی بود، درحالی‌که خدای عزّوجلّ او را مسلمانی پاک دین گردانیده بود، پس خداوند ﷻ امّت محمّد ﷺ را در این امر نیز به حق راه نمود. همین طور دربارۀ عیسی ﷺ اختلاف کردند؛ زیرا یهودیان بر وی دروغ بسته و به مادرش بهتانی عظیم نسبت دادند و نصاری ـ پناه بر خدا ـ او را یکی از سه خدا پنداشتند ـ امّا خداوند ﷻ او را روح و کلمه و بندۀ خویش معرّفی کرد و امّت محمّد ﷺ را در این مورد نیز به حقّ راه نمود».

ابو العالیه می‌گفت: «این آیه، راه خروجی از شبهات و گمراهی‌ها و فتنه هاست».

أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُواْ ٱلْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُم مَّثَلُ ٱلَّذِينَ خَلَوْاْ مِن قَبْلِكُم مَّسَّتْهُمُ ٱلْبَأْسَآءُ وَٱلضَّرَّآءُ وَزُلْزِلُواْ حَتَّىٰ يَقُولَ

ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥ مَتَىٰ نَصۡرُ ٱللَّهِۗ أَلَآ إِنَّ نَصۡرَ ٱللَّهِ قَرِيبٞ ﴿٢١٤﴾

﴿**آیا پنداشتید**﴾ ای امّت محمّد ﷺ ﴿**که داخل بهشت می‌شوید**﴾ یعنی: بلکه پنداشتید. زیرا «بَلْ» مفید افتتاح سخنی جدید است ﴿**و حال آن‌که هنوز مانند آنچه بر سرِ پیشینیان شما آمد، بر سرِ شما نیامده‌است؟**﴾ یعنی: پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید؟ در حالی‌که شما همانند امّت‌های پیشین مورد امتحان ما قرار نگرفته‌اید تا چنان‌که آنان شکیبایی پیشه کردند، صبر و پایداری ورزید ﴿**آنان دچار سختی و زیان شدند**﴾ یعنی: فقری بسیار سخت را تحمّل کرده و بیماریها و زخمها در راه خدا ﷻ برداشتند. بأساء: فقر و تنگدستی شدید و همه رنج‌هایی است که به انسان در غیر بدن وی می‌رسد؛ چون گرفتن مال، طردکردن وی از خانه و وطن و تهدید امنیّت و آسایش وی. امّا ضرّاء: بیماری و هر آن چیزی است که به انسان در بدنش می‌رسد، چون زخم و قتل... ﴿**و تکانها خوردند**﴾ با بیم و هراس‌ها و این حالت استمرار یافت؛ ﴿**تا جایی که پیامبر خدا وکسانی که با وی ایمان آورده بودند، گفتند: پس نصرت الهی کَی فرا می‌رسد؟**﴾ این سخن را در طلب نصرت الهی و احساس دیر کرد و طولانی‌شدن زمان آن بر زبان آوردند. آن‌گاه خدای عزّوجلّ ایشان را با این گفتهٔ خویش بشارت داد: ﴿**بدانید که نصرت الهی نزدیک است**﴾.

از قتاده و سُدی در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است که گفتند: این آیهٔ کریمه در غزوهٔ احزاب ـ آن‌گاه که مسلمانان با رنج‌ها، مشکلات و فشارهای طاقت فرسایی روبرو شدند ـ نازل گردید تا ضمن مژده‌دادنشان به فتح و گشایش، این حقیقت را نیز به ایشان خاطر نشان سازد که ایمان، حقوق و واجباتی دارد که سرانجام به سعادت هردو جهان منتهی می‌شود، امّا این سعادت دو جهانی را همین‌گونه مجّانی و آسان نمی‌دهند، بلکه مؤمن باید مأموریّت و رسالت خویش

را در زندگی ایفا کند و جان‌نثارانه به میدانهای جهاد و مبارزه با دشمن و مجاهده با نفس خویش بشتابد و کاخ ایمان را با آرایشی از عمل صالح و بر زیربنایی از تقوی و اخلاص بر افرازد تا مستحقّ این پاداش گردد.

يَسْـَٔلُونَكَ مَا ذَا يُنفِقُونَ قُلْ مَآ أَنفَقْتُم مِّنْ خَيْرٍ فَلِلْوَٰلِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ وَٱلْيَتَـٰمَىٰ وَٱلْمَسَـٰكِينِ وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا۟ مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٌ ﴿۲۱۵﴾

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت کرده‌اند: مؤمنان از رسول خدا ﷺ پرسیدند که چه چیزی از اموال خود را انفاق کنند؟ پس نازل شد: ﴿**از تو می‌پرسند، چه چیزی انفاق کنند؟ بگو: آنچه که از خیر انفاق کنید**﴾ یعنی: از مال پاک و حلال. چنین مالی «خیر» نامیده شد زیرا در راههای خیر انفاق می‌شود ﴿**پس به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مسکینان و به در راه‌مانده تعلّق دارد و هر نیکی‌ای که انجام دهید، البتّه خدا به آن داناست**﴾ و در برابر آن پاداش می‌دهد. تفسیر نظیر این عبارت در آیهٔ (۱۷۷) گذشت. ملاحظه می‌کنیم که مؤمنان از چیزی که باید انفاق کنند پرسیدند، امّا خداوند ﷻ از نحوهٔ مصرف صدقات به آنان پاسخ داد تا تنبیهی بر این حقیقت باشد که این امر به دانستن مقدّم‌تر است.

صحیح آن است که این آیهٔ کریمه محکم است نه منسوخ زیرا این آیه برای بیان وجوه مصرف صدقهٔ نافله است، چراکه مقدار انفاق را تعیین نکرده است، در حالی که مقدار زکات فرض به اجماع معیّن است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «بر مادر، پدر، خواهر و برادرت، سپس بر نزدیکتر.. و نزدیکترت انفاق کن».

كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ ۖ وَعَسَىٰٓ أَن تَكْرَهُوا۟ شَيْـًٔا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ وَعَسَىٰٓ أَن تُحِبُّوا۟ شَيْـًٔا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ ۗ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢١٦﴾

﴿ **بر شما جهاد فرض شده است** ﴾ و این، یکی از موارد آزمون شماست. مراد از جهاد در اینجا، جنگ مسلّحانه با کفّار است ﴿ **و آن برای شما ناخوشایند است** ﴾ کُرْه: مشقّتی است که خوشایند نفسها نیست. آری! جهاد مشقّت‌آمیز است زیرا مستلزم صرف مال و صرف جان و جدایی از خانه و خانواده می‌باشد ﴿ **و چه‌بسا چیزی را ناخوش داشته باشید، در حالی که آن به سود شما باشد** ﴾ همانند جهاد، که چه‌بسا در آن پیروز و فاتح شده، هم به غنیمت می‌رسید و هم به اجر و پاداش الهی و کسانی هم که کشته می‌شوند، به فیض شهادت نایل می‌گردند ﴿ **و چه‌بسا چیزی را خوش داشته باشید** ﴾ چون استراحت و ترک جهاد ﴿ **در حالی که آن به زیان شما باشد** ﴾ زیرا در آن صورت، دشمن بر شما چیره شده و مغلوبتان می‌کند و در درون خانه و عمق سرزمینتان، قصد جان و مال و ناموستان را کرده و شما را با سختی‌ها و مصایبی روبرو می‌سازد که بسیار سخت‌تر از جهادی است که شما آن را ناخوش می‌دارید و این افزون بر منافع کوتاه‌مدّت و بلندمدّت دیگری است که آنها را با ترک جهاد از دست می‌دهید ﴿ **و خداوند می‌داند** ﴾ که صلاح و رستگاری شما در چیست ﴿ **و شما نمی‌دانید** ﴾.

ابن‌عبّاس رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: «چون جهاد بر مسلمانان فرض شد، این کار بر آنان سخت و دشوار آمد و آن را ناخوش داشتند، پس آیهٔ کریمه نازل گردید». عکرمه می‌گوید: «بعد از نزول این آیهٔ کریمه، محبّت جهاد در دلهای مسلمانان ریشه‌دار شد». ابن شهاب زهری می‌گوید: «جهاد، فریضه‌ای

برگردن همهٔ آحاد امّت است، چه آنان که در میدان جهادند و چه آنـان کـه در منازل خود هستند زیرا کسی‌که در خانهٔ خود نشسته است، اگر به کمک فراخوانده شد، باید کمک کند و اگر از وی فریادرسی شد، باید به فریاد برسد و اگر به او فرمان رفتن به جهاد داده شد، باید عازم جهاد شود و اگر هم به او نیازی نبود، در خانهٔ خویش می‌نشینند». یعنی: حقیقت امر چنین است و چنین باید باشد. از این جهت در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ مٰاتَ وَلَمْ يَغْزُ وَلَمْ يُحَدِّثْ نَفْسَهُ بِالْغَزْوِ مٰاتَ مَيْتَةً جٰاهِلِيَّةً ✿ هر کس بمیرد، در حالی که جهاد نکرده و در اندیشه و نهاد خویش هم اندیشه و نیّت جهاد را نداشته، به مرگ جاهلیّت مرده است». جمهور علما بر آنند که جهاد ــ به حسب نیاز یا به حسب حال ــ بر تمام مسلمانان فرض عین است، بدین ترتیب که اگر غلبه با اسلام بود، جهاد فرض کفایه است و اگر غلبه با دشمن بود، جهاد تا تحقق پیروزی فرض عین است.

يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلشَّهْرِ ٱلْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ ۖ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ ۖ وَ
صَدٌّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَكُفْرٌۢ بِهِۦ وَٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ وَ
إِخْرَاجُ أَهْلِهِۦ مِنْهُ أَكْبَرُ عِندَ ٱللَّهِ ۚ وَٱلْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ ٱلْقَتْلِ ۗ وَ
لَا يَزَالُونَ يُقَـٰتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ ٱسْتَطَـٰعُوا۟ ۚ
وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِۦ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُو۟لَـٰٓئِكَ
حَبِطَتْ أَعْمَـٰلُهُمْ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْـَٔاخِرَةِ ۖ وَأُو۟لَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ

ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٢١٧﴾

﴿**از تو**﴾ ای پیامبر ﷺ! ﴿**دربارهٔ جنگ در ماه حرام می‌پرسند**﴾ که حکم آن چیست؟ ﴿**بگو: جنگیدن در آن گناهی بزرگ است**﴾ و کاری نارواست ﴿**امّا بازداشتن از راه خدا و کفرورزیدن به خداوند و بازداشتن از مسجدالحرام و راندن اهل آن، در نزد خداوند نارواتر است**﴾ که کفّار مکّه، همهٔ این اعمال را مرتکب می‌شدند ﴿**و فتنه از کشتار بزرگتر است**﴾ مراد از فتنه در اینجا: واداشتن و برانگیختن مستضعفان مؤمن به ترک دینشان با آزار و شکنجه است، که این بزرگتر از کشتن آنهاست ــ اگر حتّی آنان را می‌کشتند ﴿**و اینان همچنان**﴾ مستمرّاً ﴿**با شما کارزار می‌کنند**﴾ و دشمنی می‌ورزند ﴿**تا اگر بتوانند**﴾ زمینه را برای آن آماده کنند که ﴿**شما را از دینتان برگردانند**﴾ به سوی کفر ﴿**و هر کس از شما که از دینش برگردد و درحال کفر بمیرد، اعمالش در دنیا و آخرت باطل**﴾ و تباه ﴿**شده است**﴾ باید دانست که در دنیا بر مرتدّ حکم مسلمان جاری نمی‌شود و او ــ چنانچه بر کفر بمیرد ــ چیزی از ثواب آخرت را نیز که اسلام ایجادکنندهٔ آن است، به دست نمی‌آورد ﴿**و اینان دوزخی‌اند و جاودانه در آنند**﴾.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: رسول خدا ﷺ دو ماه قبل از غزوهٔ بدر، سریّه‌ای را به فرماندهی عبدالله‌بن‌جحش رضی الله عنه برای ترصّد (کمین) کاروانی از قریش اعزام کردند، آنها با کاروان «عمروبن حضرمی» که از طایف به مقصد مکّه روان بود، روبرو شدند، شب اوّل ماه رجب‌الحرام بود، امّا مسلمانان از حلول ماه حرام آگاه نبودند، پس به آن کاروان حمله‌برده عمروبن حضرمی را کشتند و اموال کاروان را به غنیمت گرفتند و چون نزد رسول خدا ﷺ آمدند، آن حضرت ﷺ به آنها فرمود: «سوگند به خدا که من شما را به جنگیدن در ماه حرام دستور نداده بودم». آن حضرت ﷺ، غنایم را نیز از ایشان تحویل نگرفتند. از سوی دیگر، مشرکان هم این موضوع را دست‌آویز خویش قرار داده، پیامبر ﷺ را

مورد سرزنش قرار می‌دادند که مقدّسات را زیر پا می‌گذارد و حرمتها را می‌شکند! همان بود که آیهٔ کریمه نازل شد. آن‌گاه رسول خدا ﷺ غنایم را تحویل گرفتند.

آیهٔ کریمه بر حرمت جنگ در ماههای حرام دلالت می‌کند، لیکن جمهور علما بر آنند که حکم این آیهٔ کریمه به آیهٔ (۵) از سورهٔ «توبه» منسوخ شده، لذا جنگیدن با مشرکان در ماههای حرام مباح است. چنانچه رسول خدا ﷺ خود با قبیلهٔ هوازن در حنین و با قبیلهٔ ثقیف در طایف جنگیدند و این در ماه حرام بود.

بیان برخی از احکام:

۱ ـ مالک و ابوحنیفه بر آنند که ارتداد هدر دهنده و از بین‌برندهٔ اعمال نیک است، حتّی اگر مرتدّ مجدّداً به اسلام برگردد. ولی شافعی می‌گوید: هدر رفتن عمل مرتدّ، مشروط به آن است که او بر کفر بمیرد.

۲ ـ حنفی‌ها بر آنند که مستحبّ است تا مرتدّ به توبه فرا خوانده شود و اسلام بر وی عرضه گردد، لیکن این کار واجب نیست، امّا جمهور فقها بر آنند که فراخواندن وی به توبه قبل از کشتنش ـ تا سه بار ـ واجب است.

۳ ـ میراث مرتدّ: از نظر ابوحنیفه؛ آنچه که مرتدّ در حال ارتداد خویش به دست آورده است، مال «فَیْء» است و به بیت‌المال مربوط می‌شود، ولی آنچه که در حال اسلام به دست آورده و سپس مرتدّ شده، به ورثهٔ مسلمانش تعلّق می‌گیرد. امّا مالک، شافعی و احمد بر آنند که میراث وی در هر حال متعلّق به بیت‌المال می‌باشد.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ ٱللَّهِۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢١٨﴾

﴿آنان که ایمان آوردند﴾ و بر ایمانشان پایداری کرده‌اند ﴿وکسانی که در راه خدا﴾

از دار کفر به سوی دار اسلام ﴿هجرت﴾ کرده‌اند ﴿و﴾ آنان که ﴿**جهاد کرده‌اند، به رحمت الهی امیدوارند و خداوند آمرزگار مهربان است**﴾.

علما در بیان احکام گفته‌اند: از علّت فرضیّت هجرت چنین دانسته می‌شود که هر جا و هر گاه که این علّت در هر زمان و مکانی تکرار شد، هجرت بر مسلمان فرض است، پس برای هیچ مؤمنی جایز نیست که در سرزمینی که در آن به خاطر دین و عقیده و عملش مورد آزار و تحت فشار قرار می‌گیرد، اقامت گزینند.

بیان **سبب نزول**: این آیهٔ کریمه دربارهٔ سریّهٔ (گروه) عبدالله‌بن جحش رضی الله عنه نازل شد زیرا ایشان گفتند: یا رسول‌الله! آیا می‌توانیم امیدوار باشیم که حمله به کاروان حضرمی برای ما غزوه‌ای به‌حساب می‌آید که در آن، مستحقّ دریافت اجر مجاهدان باشیم؟ همان بود که خداوند جل جلاله از این حقیقت که ایشان به‌دلیل ایمان، هجرت و جهاد خویش، باید امیدوار پاداش الهی باشند، خبر داد.

﴿يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْخَمْرِ وَٱلْمَيْسِرِ ۖ قُلْ فِيهِمَآ إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَٰفِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَآ أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا ۗ وَيَسْـَٔلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلِ ٱلْعَفْوَ ۗ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلْـَٔايَٰتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١٩﴾

مفسّران در بیان **سبب نزول** ابتدای آیهٔ کریمه گفته‌اند: عمربن خطاب، معاذبن جبل و جمعی از انصار رضی الله عنهم نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمدند و گفتند: یا رسول الله! دربارهٔ شراب و قمار به ما فتوی بدهید زیرا این دو از بین برندهٔ عقل و غارتگر مال اند. پس خداوند متعال این آیهٔ کریمه را نازل فرمود. از روایات رسیده دراین‌باره چنین

برمی‌آیدکه تحریم شراب در اسلام تدریجی بوده و چهار مرحله را پشت‌سرگذاشته است، که البتّه این سیاست تربیتی موفّقی است، لذا برای درمان عادت ریشه‌دار شرابخواری و رهانیدن مردم از این آفت بزرگ، چهار آیهٔ کریمه نازل شد:

۱ ــ آیهٔ: (وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيْلِ وَ الاَعْنَابِ تَتَّخِذُوْنَ مِنْهُ سَكَراً وَرِزْقاً حَسَنا) [نحل/۶۷]، که با نزول این آیهٔ کریمه هنوز شراب بر مسلمانان حلال بود.

۲ ــ آیهٔ: (قُلْ فِيْهِمَا اِثْمٌ كَبِيْرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسْ...) یعنی: همین آیه، که پس از نزول آن گروهی از شراب نوشی دست کشیدند و جمعی هم به آن ادامه دادند و نزول آن مقدّمه‌ای بر حرمت قطعی شراب در سورهٔ «مائده» است.

۳ ــ آیهٔ: (لاتَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَاَنْتُمْ سُكَارٰى...) [نساء / ۴۳]، که مسلمانان را از شراب‌نوشی در اوقات نماز نهی کرد.

۴ ــ و چهارمین آیه: (اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ...) [مائده / ۹۰] است که شراب و قمار ... را به طور قطع تحریم کرد.

﴿**دربارهٔ خمر و میسر از تو می‌پرسند**﴾ شراب را «خمر» نامیدند؛ زیرا خمر به معنای پوشاندن است و شراب نیز عقل را می‌پوشاند و از کار می‌اندازد. خمر در رأی حنفی‌ها عبارت است از: آب انگوری که همچنان گذاشته شود تا به غلیان آمده و بی‌آن‌که آتشی به آن نزدیک شود، تیره شود و کف بیرون آورد. و از غیر آب انگور نیز، هرآنچه که عقل را بپوشاند و مستی‌آور باشد، در حکم شراب انگور است، امّا بجز شراب انگور، مقدار اندک از دیگر شرابها که سکرآور نباشد، حرام نیست. ولی در رأی جمهور فقها، «خمر» بر آب سکرآور انگور، خرما، ذرّت و هر مُسکر دیگری اطلاق می‌شود بنابراین، کم و بسیار آن حرام است.

مَیْسِر: قمار است و از «یُسر» برگرفته شده که به معنای آسانی است زیرا قمار کسبی است بی‌مشقّت و بی زحمت. قمار اعراب با تیر بود که با آنها بر سرِ گوشت شتر، قمار می‌کردند، بدین ترتیب که ده تیر برداشته بر روی هفت عدد از آنها

سهمی معیّن را می‌نوشتند و سه تا از آنها را بی‌علامت و نشان باقی می‌گذاشتند، آن‌گاه شترانی را به نسیه می‌خریدند و قبل از شروع قمار، آنها را ذبح کرده به بیست و هشت یا ده قسمت تقسیم می‌کردند، آن‌گاه تیرهای ده گانه را در کیسه‌ای نهاده و شخص معتمدی از آنان بعد از حرکت‌دادن کامل آن کیسه، یکی‌یکی آنها را بیرون می‌آورد، پس کسی که تیر دارای بهره‌ای نصیبش می‌شد، بهره‌اش را می‌گرفت و کسی که تیر بی‌نشانی به‌نامش خارج می‌شد، چیزی نمی‌گرفت و به علاوه بهای همه شتران را تاوان می‌داد، سپس این بهره‌ها را به فقرا می‌دادند و خود از آن چیزی نمی‌خوردند و به این کار افتخار می‌کردند و کسی را که با آنان در این‌کار مشارکت نمی‌کرد، مورد نکوهش قرار می‌دادند. جمعی از علمای سلف گفته‌اند: «هر چیزی که در آن معنی قمار، یعنی گرفتن مال توسط فرد برنده از فرد بازنده به وسیلهٔ بازی باشد ـ ازقبیل نرد، یا شطرنج، یا غیر آن از بازیهایی دیگر و حتّی بازی بچّه‌ها با گردو و تیله ـ از قمار است».

﴿بگو: در آن دو﴾ یعنی در شراب و قمار **﴿گناهی بزرگ و منافعی برای مردم است﴾** گناه: سخن یا عملی است که زیانبار باشد و زیان گناه یا در بدن است، یا در روان، یا در عقل، یا در مال، که زیان شراب شامل همهٔ اینهاست. و از جملهٔ گناهان متعلّق به شراب؛ جنگ‌وجدال و فحش و ناسزاگویی، به‌تعطیل انجامیدن نمازها و ترک سایر تکالیف شرعی از سوی فرد می‌گسار است. منفعت شراب یا اقتصادی است، یا شهوانی؛ منفعت شهوانی شراب با نشاط و طراوتی است که به‌طور گذرا برای فرد شراب‌خوار دست می‌دهد، امّا منفعت اقتصادی آن در تجارت آن است. گناه قمار: فقر و باختن مال و دشمنی و دل‌آزاری و کینه‌ورزی قماربازان با یک‌دیگر است و منفعت آن: سودی است که از طریق آن به فقرا می‌رسد، یا منفعت آن؛ به دست آوردن مال از سوی شخص برنده، بدون زحمت است **﴿ولی گناه آنها از سود آنها بزرگتر است﴾** زیرا هیچ خیر و منفعتی، با فساد عقل که لازمهٔ شراب‌نوشی است، برابر نمی‌باشد و هیچ خیری در قمار نمی‌تواند با

خطرکردن (ریسک) در مال و خود را در معرض فقر قرار دادن و جلب دشمنی‌هایی برابر باشد که از آن پدید می‌آید و چه‌بسا که قماربازی و شراب‌نوشی به ریختن خونها و هتک حرمتها بینجامد. صاحب تفسیر « المنیر » می‌گوید: « برگه‌های بخت آزمایی ، قمار محسوب می‌شود و حرام می‌باشد ».

﴿و از تو می‌پرسند، چه‌چیزی انفاق کنند؟ بگو مازاد بر مخارج خانوادهٔ خود را ﴾ برخی از علما بر آنند که این بخش از آیهٔ کریمه ، با آیهٔ زکات فرض منسوخ شده. امّا صحیح آن است که حکم این آیهٔ کریمه ثابت است و منسوخ نیست و جمهور مفسّران برآنند که حکم آن در مورد صدقهٔ نافله می‌باشد. **﴿بدین‌سان خداوند آیات خود را برایتان روشن می‌سازد، باشد که در دنیا تفکّر کنید ﴾** و مقداری از اموال خویش را برای رونق‌دادن به امور زندگی‌تان نگه دارید **﴿ودرآخرت ﴾** نیز تفکّر کنید، لذا بقیّهٔ آن را در وجوهی مصرف نمایید که شما را به رونق‌دادن آخرتتان یاری می‌کند ، لذا باید هم در کار دنیا بیندیشید و هم در کار آخرت. ابن عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: « یعنی : در زوال و فنای دنیا و روی‌آوردن به‌سوی بقای آخرت بیندیشید ».

در توضیح معانی آیهٔ کریمه ، احادیث بسیاری آمده است ، از آن جمله **حدیث‌شریف** ذیل به روایت جابربن عبدالله رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ است که فرمودند: « هرگاه یکی از شما فقیر بود ، باید از خودش شروع کند و اگر از نیاز وی چیزی افزون شد ، باید همراه با خود، به افراد تحت تکفّلش بپردازد ، سپس اگر بعد از آن افزونی‌ای یافت ، باید به دیگران صدقه کند ».

سبب‌نزول قسمت دوم آیه، یعنی: (وَ يَسْأَلُوْنَكَ مٰاذا يُنْفِقُوْن...) بنا به روایت ابن عبّاس رضی الله عنهما این بود که : چون صحابه رضی الله عنهم به انفاق در راه خدا جل جلاله فرمان یافتند ، جمعی از آنان نزد رسول خدا ﷺ آمده و گفتند: ما نمی‌دانیم که این انفاقی که بدان مأمور شده‌ایم ، چیست و چه مقدار از اموالمان را باید انفاق کنیم؟ پس نازل شد: (وَيَسْأَلُوْنَكَ مٰاذَا يُنْفِقُوْنَ، قُلِ الْعَفْو...).

فِي ٱلدُّنْيَا وَٱلْأَخِرَةِ ۗ وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْيَتَـٰمَىٰ ۖ قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ ۖ وَإِن تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَٰنُكُمْ ۚ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ ٱلْمُفْسِدَ مِنَ ٱلْمُصْلِحِ ۚ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَأَعْنَتَكُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۲۲۰﴾

﴿**و در بارهٔ یتیمان از تو می‌پرسند**﴾ یعنی: از تکفّل و سرپرستی ایشان و مشکلاتی که سرپرستان در این عرصه دارند زیرا اگر آنان را به حال خویش بگذارند، گنهکار می‌شوند و اگر مال خود را از اموالشان جدا سازند و برای آنها خوراک جداگانه‌ای درنظر بگیرند، این کاری است دشوار، پس چه باید بکنند؟ ﴿**بگو: کار کردن به صلاح آنان بهتر است**﴾ از این که آنان را به حال خود رها کنید ﴿**و اگر با آنان همزیستی کنید**﴾ و غذا و خوراک و برنامهٔ معیشت آنان را با خود یک‌جا سازید ﴿**آنها برادران**﴾ دینی ﴿**شما هستند**﴾ یعنی: این کار جایز است و به شما دراین‌باره رخصت داده می‌شود ﴿**و خدا مفسد را از مصلح بازمی‌شناسد**﴾ این هشداری به اولیای ایتام است. یعنی: خدا ﷻ می‌داند که چه کسی قصد خوردن و تباه ساختن مال یتیم را دارد و چه کسی از این کار احساس گناه کرده و در پی اصلاح و رشد اموال یتیم و بهبود آیندهٔ وی است ﴿**و اگر خدا می‌خواست**﴾ دراین‌باره ﴿**شما را به دشواری می‌انداخت**﴾ ولی کار را بر شما گشاده گردانید و به شما اجازهٔ همزیستی و آمیزش با ایتام را داد، پس، از تباه‌ساختن اموالشان بپرهیزید ﴿**همانا خداوند غالب و چیره است**﴾ بر کار خویش ﴿**حکیم**﴾ است در احکام و در آفرینش خویش.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: آن‌گاه که آیهٔ: (وَلاتَقْرَبُوْا مَالَ الْيَتِيْمِ اِلاَّ بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ ✿ و به مال یتیم نزدیک نشوید، مگر به شیوه‌ای که نیکوتر است» [انعام/۱۵۲]، و آیهٔ: (اِنَّ الَّذِيْنَ يَأْكُلُوْنَ اَمْوَالَ الْيَتَامٰى ✿ همانا کسانی‌که اموال یتیمان را می‌خورند ...) [نساء/۱۰] نازل شد؛

هر کسی که یتیمی در خانه‌اش بود، خوراک خود را از خوراکش و نوشیدنی خود را از نوشیدنی‌اش جدا ساخت و چنان بود که اگر از غذای یتیم چیزی باقی می‌ماند، آن را برایش نگه می‌داشتند که بعداً آن را بخورد و چه بسا که او نمی‌خورد و باقی ماندهٔ غذا فاسد می‌شد. پس این شیوهٔ کار برآنان دشوار شد و ناگزیر این قضیه را با رسول خدا ﷺ در میان گذاشتند. آن‌گاه خداوند متعال این آیهٔ کریمه را نازل کرد.

بیان احکام: امام ابوحنیفه رحمه الله بر آن است که اگر سرپرست یا وصیّ یتیم دختر، نکاح‌دادن وی را به صلاح حالش بداند؛ می‌تواند او را به نکاح دهد و هم می‌تواند خود با وی ازدواج کند. جصّاص از مضمون آیهٔ: (قُلْ إِصْلاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ) جایز بودن اجتهاد در احکام حوادث را استنباط کرده است زیرا اصلاح مورد نظر آیهٔ کریمه در مورد یتیمان، از راه اجتهاد و حدس غالب، دانسته می‌شود.

وَلَا تَنكِحُوا۟ ٱلْمُشْرِكَـٰتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَّ ۚ وَلَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ ۗ وَلَا تُنكِحُوا۟ ٱلْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا۟ ۚ وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ ۗ أُو۟لَـٰٓئِكَ يَدْعُونَ إِلَى ٱلنَّارِ ۖ وَٱللَّهُ يَدْعُوٓا۟ إِلَى ٱلْجَنَّةِ وَٱلْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِۦ ۖ وَيُبَيِّنُ ءَايَـٰتِهِۦ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٢١﴾

﴿و با زنان مشرک ازدواج نکنید، مگر آن‌که ایمان بیاورند﴾ مُشْرِکاتْ: زنان بت‌پرست اند و ازدواج مسلمانان با سایر زنان کافر حربی غیر کتابی نیز همانند آنان

حرام است، مگر زنان یهودی و مسیحی، که ازدواج با آنان جایز است، چنان‌که حکم آن در آیهٔ (۵) از سورهٔ «مائده» می‌آید. ﴿**و البتّه کنیزی مؤمن بهتر از زن آزاد مشرکی است**﴾ یعنی: اگر یکی از شما با کنیزکی مسلمان ازدواج کند، این برایش از ازدواج با زن آزاد کافری بهتر است ﴿**هرچند که زیبایی او شما را به شگفت آوَرَد**﴾ یعنی: هر چند آن زن کافر شما را با زیبایی، یا ثروت، یا اشرافیّت خود به شگفت آورد ﴿**و زنان مسلمان را**﴾ مطلقاً ﴿**به همسری مشرکان در نیاورید، مگر آن‌که ایمان آورند. و برده‌ای مؤمن بهتر از مرد آزاد مشرکی است، هرچند شما را به شگفت آوَرَد**﴾ مال و ثروت و جاه و جمال وی. اجماع امّت بر این است که مرد مشرک به هیچ وجهی از وجوه نمی‌تواند با زن مؤمنی هم‌بستر شود، به سبب خفّت و ذلّتی که از این کار به اسلام رخ می‌نماید، و قطعاً اسلام این خفّت را نمی‌پذیرد ﴿**آنان**﴾ اشاره به سوی مردان و زنان مشرک است ﴿**به‌سوی آتش دوزخ فرا می‌خوانند**﴾ یعنی: آنان با معاشرت، گفتار و کردار خود، شما را به سوی اعمالی فرا می‌خوانند که موجب آتش دوزخ است، پس خویشاوندی و معاشرت و مصاحبت آنان، خطر عظیمی را متوجّه دین انسان مسلمان و فرزندان وی می‌گرداند، لذا هرگز برای یک فرد مسلمان جایز نیست تا خود و خانوادهٔ خویش را در معرض چنین خطری قرار دهد ﴿**و خداوند فرامی‌خواند**﴾ بر زبان پیامبرانش ﴿**به‌سوی بهشت و آمرزش**﴾ یعنی: به سوی عملی که موجب قطعی شدن بهشت برای عمل‌کننده است ﴿**به اذن خویش**﴾ یعنی: به ارادهٔ خویش. بنابراین، ازدواج مرد مؤمن نیکوکار با زن مؤمن نیکوکار، در پرتو معاشرت، گفتار و رفتار شایسته؛ خود فراخواننده به سوی بهشت است ﴿**و آیات خود را برای مردم روشن می‌گرداند، باشد که متذکّر شوند**﴾ و خیر را از شرّ تمییز داده و از حکم حق تعالی سر بر نتابند.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «تُنْكَحُ الْمَرْأَةُ لِأَرْبَعٍ: لِمَالِهَا وَلِحَسَبِهَا وَلِجَمَالِهَا وَلِدِينِهَا، فَاظْفَرْ بِذَاتِ الدِّينِ تَرِبَتْ يَدَاكَ ✿ زن برای چهار چیز به نکاح گرفته می‌شود: برای مالش، برای حَسَب و نسبش، برای زیبایی‌اش و برای دینش، پس تو به سوی زن

دیندار بشتاب، دستهایت خاک آلود بادا!». همچنان در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَلدُّنْیا مَتاعٌ وَخَیْرُ مَتاعِ الدُّنْیا اَلْمَرْاَةُ الصّالِحَةُ ﴿ دنیا (همه‌اش) متاع است و بهترین متاع دنیا زن شایسته می‌باشد». همچنان در **حدیث‌شریف** آمده است: «لاتَنْکِحُو النِّساءَ لِحُسْنِهِنَّ فَعَسٰی حُسْنُهُنَّ اَنْ یُرْدِیْهِنَّ، وَلاتَنْکِحُوْهُنَّ عَلٰی اَمْوالِهِنَّ، فَعَسٰی اَمْوالُهُنَّ اَنْ تُطْغِیْهِنَّ، وَانْکِحُوْهُنَّ عَلَی الدِّیْنِ، فَلَاَمَةٌ سَوْداءُ جَرْداءُ ذاتَ دِیْنٍ اَفْضَلُ ﴿ زنان را به خاطر زیبایی‌شان به نکاح نگیرید زیرا چه بسا زیبایی‌شان هلاکشان گرداند و با آنان به خاطر اموالشان ازدواج نکنید زیرا چه‌بسا اموالشان سرکششان گرداند و بر اساس دینداری‌شان با آنان ازدواج کنید زیرا به‌طور قطع کنیزکی سیاه و کچل، امّا متدیّنی بهتر است».

حکمت در این که شریعت مطهّر اسلام، ازدواج مرد مسلمان را با زن اهل کتاب جایز، ولی ازدواج زن مسلمان با مرد کتابی را ناجایز دانسته، این است که: زن کتابی می‌تواند با ازدواج با یک مرد مسلمان، بر دین و آیینش باقی بماند زیرا مرد مسلمان به اصول ادیان آسمانی دیگر نیز باورمند است، امّا زن مسلمان غالباً نمی‌تواند بدون تأثیرپذیری از مرد اهل کتاب، با وی زندگی مشترکی داشته باشد، به دلیل آن که قدرت سرپرستی با مرد است و قطعاً وفاق و انسجام روحی و معنوی آن دو برهم می‌خورد. با این حال، ازدواج مرد مسلمان با زن کتابی نیز ـ در عین جایز بودن ـ مکروه می‌باشد. ائمهٔ اربعه، بر حرمت ازدواج مسلمان با زن مجوسی (آتش‌پرست)، اتّفاق نظر دارند.

وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْمَحِيضِ ۖ قُلْ هُوَ أَذًى فَٱعْتَزِلُوا۟ ٱلنِّسَآءَ فِى
ٱلْمَحِيضِ ۖ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ ۖ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ
مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ ٱللَّهُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلْمُتَطَهِّرِينَ ﴿٢٢٢﴾

﴿**و از تو دربارهٔ حیض می‌پرسند، بگو: آن اَذی است**﴾ حیض در اصطلاح شرع: خون فاسدی است که در هر ماه یک دوره از رحم زن خارج می‌شود و کمترین مدّت آن در نزد ابوحنیفه و یارانش سه روز و اکثر آن ده روز است و آنچه از این مدّت کم یا برآن افزون شود، «استحاضه[1]» است نه حیض. کمترین مدّت حیض در نزد شافعی و احمد یک شبانه روز و در نزد مالک یک بار جهش خون حتّی در یک لحظه است و اکثر آن پانزده روز است و آنچه بر این مدّت افزون شد، استحاضه می‌باشد. اَذْی: کنایه از پلیدی و آسیب است. ﴿**پس در مدّت حیض از زنان کناره بگیرید**﴾ مراد از این کناره گیری، ترک مقاربت جنسی است، نه ترک همنشینی یا لمس‌کردن آنان زیرا در رأی حنبلی‌ها، هر نوع بهره گیری و لذّت‌جویی از آنان ــ بجز مقاربت ــ جایز است. امّا در رأی جمهور فقها، کناره گیری از زن حایض از میان ناف تا زانوی آن واجب است. و چنان‌که در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه به روایت انس‌بن مالک؄ آمده است، اسلام؛ سنّت یهود و اعراب عصر جاهلیّت را که بر زنان حایض سخت می‌گرفتند و با آنان هم‌غذا و هم‌خانه نمی‌شدند، با نزول این آیهٔ کریمه لغو گردانید. ﴿**و با آنان نزدیکی نکنید تا پاک شوند**﴾ و پاکی‌شان؛ با قطع‌شدن خون حیض است ﴿**پس چون پاک شدند**﴾ و به آب غسل کردند، با آنان نزدیکی نمایید.

در رأی جمهور فقها: نزدیکی با زن حایض بعد از قطع‌شدن حیض و غسل آن حلال است و در صورت عدم وجود آب، تیمّم نیز جانشین آب می‌شود، امّا در رأی حنفی‌ها، نزدیکی با زن حایض به‌مجرّد قطع‌شدن حیض و قبل از آن‌که غسل کند، جایز است، به‌شرط آن‌که قطع‌شدن حیض در حدّاکثر مدّت آن باشد. آری! چون پاک شدند؛ ﴿**از همانجا که خدا به شما فرمان داده‌است، با آنان آمیزش کنید**﴾ و آن فرج زن است. یا معنی این است: از راه حلال با زنان درآمیزید، نه از

---

۱ ــ استحاضه، خونی است که به علّت بیماری یا عارضهٔ دیگری غیر از حیض، پدید می‌آید. خون استحاضه ــ در مذهب احناف ــ نه مانع روزه است، نه مانع نماز و نه مانع هم‌بستر شدن.

راه زنا و حرام ﴿**خداوند توبه‌کاران و پاک‌شوندگان را دوست می‌دارد**﴾ مراد: توبه‌کاران از گناهان و پاک‌شوندگان از جنابت و پلیدیها می‌باشند.

نِسَآؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأْتُوا۟ حَرْثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْتُمْ ۖ وَقَدِّمُوا۟ لِأَنفُسِكُمْ ۚ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّكُم مُّلَٰقُوهُ ۗ وَبَشِّرِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿۲۲۳﴾

﴿**زنان شما کشتزار شما هستند**﴾ یعنی: آنان کشتزار نسل انسان هستند، چنان‌که زمین زراعتی کشتزار گیاهان و حبوبات است ﴿**پس بر هر روشی که خواستید، به کشتزار خویش درآیید**﴾ یعنی: از هر جهت که خواستید با آنان مقاربت کنید؛ از جهت پس، از جهت پیش، از جهت پهلو، به‌طور خوابانده بر پشت و به هر شیوه‌ای دیگر، به‌شرط آن که مقاربت و آمیزش در محلّ کشتزار؛ یعنی فرج زن باشد، برخلاف شیوهٔ یهود که می‌گفتند: جماع از پسِ پشت، سبب تولّد فرزند دوبین (اَحوَل) می‌شود و چنان‌که بخاری و مسلم در بیان **سبب‌نزول** از جابر رضی الله عنه نقل کرده‌اند، آیهٔ کریمه در ردّ همین پندار یهود نازل شد. ﴿**و پیش فرستید**﴾ یعنی: اعمال صالحه را ﴿**برای خود**﴾ که بی‌گمان پاداش آن را نزد خداوند جل جلاله خواهید یافت.

ابن عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد از آن، گفتن بسم الله الرّحمٰن الرّحیم در هنگام جماع است». در **حدیث‌شریف** آمده است: «اگر کسی در هنگام آمیزش بگوید: بِاِسْمِ اللّٰهِ، اَللّٰهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ وَ جَنِّبِ الشَّيْطَانَ مِمَّا رَزَقْتَنَا ✿ به‌نام خدا، بارخدایا! شیطان را از ما و از آنچه روزیمان ساخته‌ای، برکنار دار. پس اگر در آن آمیزش بین آن‌دو فرزندی مقدّر باشد، شیطان هرگز نمی‌تواند به او آسیبی برساند». ﴿**و از**

خدا بترسید ﴾ در این که مرتکب چیزی از محرّمات وی گردید ﴿ **و بدانید که او را ملاقات خواهید کرد** ﴾ در هنگامۀ رستاخیز، پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد. این تأکیدی است بر هشدار و بیم‌دهی آنان. ﴿ **و مؤمنان** ﴾ تقوی پیشه ﴿ **را بشارت ده** ﴾ به رستگاریِ بزرگ.

وَلَا تَجْعَلُوا۟ ٱللَّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَـٰنِكُمْ أَن تَبَرُّوا۟ وَتَتَّقُوا۟ وَتُصْلِحُوا۟ بَيْنَ ٱلنَّاسِ ۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٢٤﴾

﴿ **و خداوند را دست‌آویز سوگندهای خود قرار ندهید که از کار نیک و پرهیزگاری و آشتی‌دادن بین مردم بگریزید** ﴾ یعنی: هرگاه بر قطع صلۀ رحم با نزدیکان خویش، سوگند خوردید، یا بر این امر سوگند خوردید که خیرات نداده و کارهای نیک را انجام ندهید، پس سوگند به خداوند سبحان را مانعی برای انجام نیکوکاریتان قرار ندهید، بلکه از سوگند خود کفّاره داده و آن کار نیک را انجام دهید. آیۀ کریمه معنای دومی نیز دارد و آن این است: به‌خاطرِ ارادۀ خیر و نیکی و تقوی و اصلاح میان مردم بسیار سوگند نخورید زیرا سوگندخوردن بسیار، نوعی سبک انگاری و جسارت و جرأت بر خداوند متعال است، در حالی که مؤمن باید حق تعالی را چنان‌که شایسته است، تعظیم و توقیر نماید و حتّی‌الامکان از دست‌آویز قراردادن نام وی دوری گزینند، چه در سوگند خود راستگو و چه دروغگو باشد، چنان‌که صاحبان زهد و تقوی، حتّی سوگند راست را هم کمتر می‌خوردند. مثلاً امام ابوحنیفه رحمه‌الله بر خود إلزام کرده بود که اگر به راست هم سوگند خورَد، باید دیناری صدقه دهد. ﴿ **و خداوند شنواست** ﴾ سخنان شما را ﴿ **داناست** ﴾ به احوال شما. در **حدیث‌شریف** نیز آمده است: «مَنْ حَلَفَ عَلَى يَمِيْنٍ فَرَأَى غَيْرَهَا خَيْراً مِنْهَا فَلْيُكَفِّرْ عَنْ يَمِيْنِهِ وَلْيَفْعَلِ الَّذِيْ هُوَ خَيْرٌ» ✿ هر کس بر امری سوگند خورد، سپس غیر آن را بهتر

از آن یافت، باید که از سوگند خود کفّاره داده و آن کاری را که بهتر است انجام دهد».

در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه دو روایت آمده است: یک روایت گویای آن است که این آیهٔ کریمه دربارهٔ ابوبکر صدّیق رضی‌الله‌عنه نازل شد زیرا او سوگند خورده بود که بر مِسْطح خادمش انفاق نکند؛ هنگامی‌که او در داستان افک (بهتان علیه عایشه رضی‌الله‌عنها) با منافقان همراه شد، چنان‌که آیهٔ (۲۲) سورهٔ «نور» نیز در این باره نازل گردید. در روایتی دیگر: این آیهٔ کریمه دربارهٔ عبدالله‌بن‌رواحه رضی‌الله‌عنه نازل شد، آن‌گاه که سوگند خورد با دامادش بشیربن نعمان سخن نگوید و میان او و زنش سازش نیاورد و می‌گفت: چون بر این امر سوگند خورده‌ام، دیگر کاری از من ساخته نیست و نمی‌توانم سوگندم را بشکنم! پس خداوند متعال این آیهٔ کریمه را نازل نمود.

لَّا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغْوِ فِيٓ أَيْمَٰنِكُمْ وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ ۗ وَٱللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿۲۲۵﴾

﴿**خداوند شما را به سوگندهای لغوتان مؤاخذه نمی‌کند**﴾ سوگندلغو: در نزد شافعی سوگندی است که شخص در اثنای سخن‌گفتن خویش، از روی عادت و بی‌اختیار ــ نه به‌قصد سوگندخوردن ــ بر زبان می‌آورد، همچنان در شوخی‌ها و مزاح‌ها ... چون گفتن: آری والله! نه والله! که چنین سوگندی لغو و بیهوده است، یعنی: نه گناهی برآن مترتّب است، نه حکم سوگندشکنی و نه کفّاره‌ای زیرا این درحقیقت سوگند نیست. ولی در رأی جمهور (ابوحنیفه، مالک و احمد): سوگند لغو آن است که شخص بر چیزی سوگند می‌خورد، به این گمان که آن چیز رخ داده است، سپس در واقع امر، خلاف آن آشکار می‌شود، پس چنین

سوگندی کفّاره ندارد، امّا آنچه که بدون قصد سوگندخوردن بر زبان جاری می‌شود، در نزد آنان کفّاره دارد. صاحب تفسیر «المنیر» رأی اوّل را ترجیح داده زیرا خداوند متعال سوگند را به دو قسم تقسیم نموده: یکی سوگند لغو و دیگری آنچه که به قصد صادر می‌شود و فقط در صورت دوم فرموده است: ﴿**ولیکن مؤاخذه می‌کند شما را به آنچه که قصد کرده است دلهای شما و خداوند آمرزنده**﴾ است، یعنی: سوگند لغو را می‌آمرزد، از آنجا که شما را بر آنچه که بدون قصد بر زبان می‌آورید، مؤاخذه نمی‌کند و از آنجا که برای شما در سوگندهای قصدی و عمدی نیز ـ با پرداخت کفّاره ـ راهی به سوی حانثشدن (سوگندشکستن) قرار داده‌است ﴿**بردبار است**﴾ و به مجازات شما شتاب نمی‌کند.

لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسَآئِهِمْ تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ فَإِن فَآءُو فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٢٦﴾

﴿**برای کسانی که از زنان خود ایلاء می‌کنند**﴾ ایلاء: سوگندخوردن مرد به عدم هم‌خوابگی با زن خویش به مدّت چهار ماه یا بیشتر از آن است، امّا اگر به کمتر از این مدّت سوگند خورد، باید انتظار بکشد که آن مدّت بگذرد، سپس با زنش مقاربت نماید، ولی در صورت سوگند خوردن به چهار ماه یا بیشتر از آن، حکم شرع: ﴿**چهار ماه انتظارکشیدن است**﴾ یعنی: مرد باید چهار ماه انتظار بکشد و در سوگند آن چیز دیگری بر وی نیست، ولی بعد از گذشت چهارماه، مرد دیگر نمی‌تواند به قصد زیان زدن و آزار زن، او را همچنان بلاتکلیف به حال خود رها کند، بلکه اگر زن مطالبهٔ حقّ خود را از مرد کرد، قاضی مرد را مخیّر می‌گرداند که یا به زن خویش رجوع کند و یا او را طلاق دهد، پس اگر به وی رجوع نکرد و از دادن طلاق هم ابا ورزید، قاضی برای رفع ضرر از زن، با درخواست وی صیغهٔ

طلاق را جاری می‌کند ﴿پس اگر بازگشتند﴾ یعنی: از سوگند یادشده و به سوی استمرار رابطهٔ زوجیّت و نکاح بازآمدند، ﴿خداوند آمرزندهٔ مهربان است﴾ بر بندگان گنهکار خویش. رجوع مرد به زن ـ در رأی جمهور ـ هم‌خوابگی با وی است؛ برای کسی که عذری نداشته باشد، امّا در نزد حنفی‌ها؛ رجوع قولی هم صحیح است.

وَإِنۡ عَزَمُواْ ٱلطَّلَٰقَ فَإِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٞ ﴿٢٢٧﴾

﴿و﴾ امّا ﴿اگر آهنگ طلاق کردند﴾ آن مردان ایلاء کننده و تصمیم گرفتند که به زنان ایلاء کردهٔ خویش باز نگردند ﴿در حقیقت خدا شنوای دانا است﴾ گفتار آنها را می‌شنود و عزمشان را می‌داند، پس در برابر آن، جزای مناسب حالشان به آنان می‌دهد. یعنی: مردان ایلاء کننده بعد از گذشت چهار ماه، فقط دو انتخاب در پیش دارند؛ یا رجوع‌کردن به زنان ایلاء شده، یا طلاق‌دادن آنها و راه سومی درپیش نیست. یعنی نمی‌توانند بر مدّت ایلاء بیفزایند.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: «ایلاء مردم در جاهلیت یک یا دو سال و حتّی بیشتر از این بود، پس خدای عزّوجلّ مدّت چهار ماه را برای آن تعیین کرد و کمتر از این مدّت ایلاء نیست». سعیدبن مسیب رحمه الله می‌گوید: «ایلاء؛ ضِرار (زیان‌رسانی) اهل جاهلیّت بود، بدین‌سان که مرد خواهان زنش نبود، امّا دوست هم نداشت که کسی دیگر با وی ازدواج کند، لذا سوگند می‌خورد که هرگز به وی نزدیکی نکند. پس، او را بلاتکلیف به حال خود وا می‌گذاشت، که خدای عزّوجلّ این ستم آشکار در حقّ زنان را از میان برداشت».

مسلم در صحیح خویش روایت می‌کند که: رسول خدا ﷺ هم ایلاء کردند و هم طلاق دادند. گفتنی است که سبب ایلاء آن حضرت ﷺ درخواست زنانشان از ایشان در مورد نفقه‌ای بود که ایشان به تأمین آن ـ به گونه‌ای که زنانشان

می‌خواستند ـ قادر نبودند.

وَٱلْمُطَلَّقَـٰتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَـٰثَةَ قُرُوٓءٍ ۚ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَن يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ فِىٓ أَرْحَامِهِنَّ إِن كُنَّ يُؤْمِنَّ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ ۚ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِى ذَٰلِكَ إِنْ أَرَادُوٓا۟ إِصْلَـٰحًا ۚ وَلَهُنَّ مِثْلُ ٱلَّذِى عَلَيْهِنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ ۚ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ ۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿۲۲۸﴾

﴿ **و زنان طلاق داده‌شده باید مدّت سه قرء انتظار بکشند** ﴾ قُرْء: در سخن عرب هم بر «طُهر» یعنی بر مدّت پاکی زن از عادت ماهیانه اطلاق می‌شود و هم بر «حیض» و این از الفاظ اضداد است. اصل قُرء به معنی اجتماع است، پس طُهر که قُرء نامیده می‌شود؛ از آن‌روی که خون در مدّت پاکی زن از عادت ماهیانه، در کلّ بدنش جمع شده است و حیض که قُرء نامیده می‌شود؛ از آن‌روی که خون در رَحِم وی جمع می‌گردد. لذا مدّت سه حیض یا سه طهر ـ بنا بر اختلاف فقها ـ عدّهٔ زن مطلّقه است. حکمت در مشروعیّت عدّه؛ شناخت پاکی رَحِم زن از نطفهٔ مرد برای جلوگیری از به‌هم آمیختگی در نسب‌ها است. ﴿ **و برایشان روا نیست که آنچه را خداوند در رحِمهایشان آفریده** ﴾ از حیض یا حَمْل ﴿ **پنهان دارند، اگر به خداوند و روز بازپسین ایمان دارند** ﴾. این هشدار سختی است به زنانی که حمل موجود در رحِم خود را پنهان می‌دارند تا زمینهٔ ازدواج پیش‌هنگام جدیدی را برای خود مساعد گردانند، یا حیض را پنهان می‌دارند تا بر زمان استمرار نفقهٔ شوهر بر خود

در مدّت عدّه‌شان بیفزایند. پس کسی که حمل یا حیض را بپوشاند؛ مستحقّ اسم ایمان نیست ﴿و شوهرانشان اگر﴾ با رجوع‌کردن به زنانشان در طلاق رجعی ﴿قصد اصلاح را دارند﴾ نه قصد ضرررسانیدن به آنان را ﴿در این مدّت﴾ انتظار در عدّه ﴿سزاوارتر به بازگرداندن آنها هستند﴾ امّا اگر مدّت عدّه گذشت، زن سزاوارتر به تصمیم‌گیری دربارهٔ خود است ﴿و برای زنان است﴾ بر عهدهٔ مردان ﴿همانند آنچه که برعهدهٔ زنان است﴾ از وظایف در قبال شوهران ﴿به‌طور پسندیده﴾ در شرع، پس مردان باید با زنان خویش به حُسن معاشرت رفتار نموده و به آنها زیان نرسانند و زنان نیز متقابلاً همین‌طور؛ بنابراین، ازدواج در اسلام پیمان‌بردگی و تملیک نیست، بلکه عقدی است که بر اساس مصالح کلّی، حقوق مشترک و متساویی را در میان زن و شوهر پدید می‌آورد ﴿و﴾ لیکن ﴿برای مردان برآنان﴾ یعنی: بر زنان ﴿درجه‌ای برتری هست﴾ که مرد این درجه را به سبب متکفّل‌بودن امور نفقه و تأمین هزینهٔ خانواده، اهل جهاد بودن و داشتن تدبیر، به دست آورده است. یعنی: بر زن است که از اوامر مرد و خواسته‌های وی در آنچه که متعلّق به شئون خانه و خانواده و حتّی در امور مخصوص به خودِ وی است ـ مادامی که اوامرش معصیت خداوند متعال را دربر نداشته باشد ـ اطاعت کند، لذا این درجهٔ برتری مرد، درجهٔ «قوامت» و ولایت وی بر ادارهٔ امور خانواده است ﴿و خداوند غالب﴾ است در ملک خویش ﴿حکیم است﴾ در آنچه که برای خلقش مشروع ساخته است.

امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «درجهٔ برتری مرد؛ فضیلت وی در خَلق و خُلق، مقام و منزلت، طاعت امر الهی، دادن نفقه و پرداختن به مصالح زندگی خانواده و برتری وی در دنیا و آخرت است». لیکن شهید سیّد قطب رحمه‌الله در تفسیر «فی‌ظلال القرآن» از جملهٔ: (وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ) برداشت دیگری دارد؛ او می‌گوید: «گمان می‌کنم که این درجهٔ برتری مردان بر زنان فقط مقیّد به سیاق همین آیهٔ کریمه باشد، یعنی این که: درجهٔ برتری فقط ناظر بر حقّ مردان در برگرداندن زنان مطلّقه

رجعی‌شان به حوزهٔ زندگی زناشویی در مدت عدّه می‌باشد و نه بیشتر از آن. دلیل سپردن حقّ رجعت به مرد هم این است که مرد خود طلاق‌دهنده است بنابراین، معقول نیست که مرد طلاق بدهد، امّا حقّ رجعت از آنِ زن باشد، پس این حقّی است که طبیعت این موقف آن را به مرد می‌دهد. لذا باید گفت که: این درجهٔ برتری مرد بر زن، عامّ و مطلق نیست و فقط به همین مورد خاصّ مربوط می‌شود و نه بیشتر از آن».

آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که اگر زن از به‌پایان رسیدن عدّهٔ خویش با سپری‌شدن حیض‌های سه‌گانه در محدودهٔ زمانی ممکن خبر می‌دهد، خبر وی مورد تصدیق قرار می‌گیرد زیرا این امر از امور مخصوص به اوست که دیگران از آن آگاهی ندارند.

ابوداوود و ابی‌ابی‌حاتم در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از اسماءبنت‌یزیدبنت‌سکن‌انصاری ﵂ روایت کرده‌اند که گفت: در زمان رسول خدا ﷺ طلاق داده شدم و تا آن هنگام برای زن مطلّقه عدّه‌ای نبود، پس خداوند متعال با نزول این آیه، عدّهٔ طلاق را مشروع گردانید.

ٱلطَّلَٰقُ مَرَّتَانِۖ فَإِمۡسَاكُۢ بِمَعۡرُوفٍ أَوۡ تَسۡرِيحُۢ بِإِحۡسَٰنٖۗ وَلَا يَحِلُّ لَكُمۡ أَن تَأۡخُذُواْ مِمَّآ ءَاتَيۡتُمُوهُنَّ شَيۡـًٔا إِلَّآ أَن يَخَافَآ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِۖ فَإِنۡ خِفۡتُمۡ أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَا فِيمَا ٱفۡتَدَتۡ بِهِۦۗ تِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِ فَلَا تَعۡتَدُوهَاۚ وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٢٢٩﴾

حاکم و ترمذی و غیر آنان در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت کرده‌اند که فرمود: «در جاهلیت سنّت بر آن بود که مرد به هر تعدادی که دلش می‌خواست، زن خویش را طلاق می‌داد و اگر در عدّه به او رجوع می‌کرد، مجدّداً زن وی می‌شد، حتّی اگر صد بار یا بیشتر هم او را طلاق داده بود. این وضع بعد از اسلام نیز ادامه داشت تا آن‌گاه که مردی از مسلمانان به زن خویش گفت: به خدا سوگند که نه تو را طلاق می‌دهم تا راه خود درپیش گیری و بروی و نه هم، هرگز تو را آرام می‌گذارم و جای و قرار می‌دهم! زن گفت: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ مرد پاسخ داد: بدین‌گونه که تو را طلاق می‌دهم و هر بار که نزدیک بود تا عدّه‌ات به پایان رسد، باز به تو رجوع می‌کنم! زن، نزد رسول خدا ﷺ رفت و ماجرا را به ایشان باز گفت، رسول خدا ﷺ سکوت کردند تا این که نازل شد:

﴿**طلاق دوبار است**﴾یعنی: طلاقی که در آن شوهران، حقّ رجعت به زنان خود را دارند، دو طلاق است و بعد از طلاق سوم دیگر رجعتی در کار نیست. یا مراد از (مَرّتان) این است که: دو طلاق نباید به‌یکباره صادر شود زیرا جمع‌کردن دو، یا سه طلاق در یک بار حرام است، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «رسول خدا ﷺ به ابن‌عمر رضی‌الله‌عنه فرمودند: سنّت (درُ طلاق) این است که طُهر روی آورد، آن‌گاه زن در هر طُهر یک طلاق داده شود». امّا اگر طلاق‌دهنده برخلاف سنّت، هر سه طلاق را در یک لفظ جمع کرد، علما در حکم آن اختلاف نظر دارند: جمهور علما ــ از آن جمله ائمّهٔ مذاهب اربعه ــ بر آنند که با آن سه طلاق واقع می‌شود، امّا همراه با کراهت ــ در نزد حنفی‌ها و مالکی‌ها ــ و کراهت، به سبب مخالفت آن با سنّت است. امّا در نزد شیعهٔ امامیّه: بر آن هیچ طلاقی واقع نمی‌شود. و در نزد شیعهٔ زیدیّه، ابن‌تیمیّه و ابن‌قیّم: فقط یک طلاق بر آن واقع می‌شود نه بیشتر. ﴿**پس از آن**﴾ یعنی: پس از هر یک از این دو طلاق ﴿**یا باید او را به نیکی نگاه‌داشت**﴾ با رجعت به وی ﴿**یا به نیکی رها کرد**﴾ بدین‌گونه که تا پایان عدّه به زن رجوع نکرده و او را با رفتار نیک و پرداخت متعه و حقوقش، به خانهٔ

کسانش فرستاد[1]. مجاهد، عطاء، جمهور سلف و علمای شهرهای معروف به فقاهت گفته‌اند: «مراد از رها کردن زن به نیکویی: (اَوْتَسْرِیحٌ بِاِحْسَانْ) طلاق سوم است، به دلیل **حدیث‌شریف** وارده از رسول‌خدا ﷺ که از ایشان سؤال شد؛ خداوند متعال می‌فرماید: (طلاق دو بار است) پس طلاق سوم کجاست؟ آن حضرت ﷺ فرمودند؛ طلاق سوم: اَوْتَسْرِیحٌ بِاِحْسَانْ است».

﴿**و برای شما**﴾ شوهران ﴿**روا نیست که از آنچه به آنان داده‌اید**﴾ از مهر ﴿**چیزی بازستانید**﴾ بر وجه زیان‌رساندن به آنان ﴿**مگر آن‌که طرفین در به‌پاداشتن حدود خدا بیمناک باشند**﴾ یعنی: نگران این باشند که نمی‌توانند ــ به هر دلیلی ــ زندگی مشترک خویش را با حسن معاشرت ادامه دهند و زن مخصوصاً نگران آن باشد که نمی‌تواند از مرد اطاعت کند ﴿**پس اگر بیمناک شدید**﴾ ای حکّام جامعهٔ اسلامی، یا ای میانجی شوندگانی که برای اصلاح میان زن و شوهر تلاش می‌کنید ﴿**که آن دو، احکام خدا را برپا نمی‌دارند**﴾ با حسن معاشرت و همزیستی پسندیده و مهرآمیز، در این صورت ﴿**گناهی بر آنان نیست در آنچه که زن برای آزادکردن خود فدیه دهد**﴾ یعنی: برای راضی نمودن شوهر، مالی به او داده و درعوض از او طلاق بگیرد. و این همان خلع است که ــ اگر شوهر در صدد پس‌گرفتن آنچه به زن از مهر داده است و در صدد آزار رساندن به وی از این طریق نبود ــ جایز می‌باشد.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر زنی که بدون وجود مشکلی از شوهرش طلاق خویش را خواست، بوی بهشت بر وی حرام است». ﴿**اینها حدود الهی است**﴾ یعنی: احکام نکاح و جدایی مذکور، حدود الهی است که شما مأمور به اطاعت و اجرای آن هستید ﴿**پس از آن**﴾ حدود ﴿**تجاوز نکنید**﴾ با سرپیچی از آنها ﴿**وکسانی که از حدود احکام الهی تجاوز کنند، آنان همان ستمکارانند**﴾ زیرا ظلم: نهادن یک چیز در غیر جایگاه آن است. این آیه، فرمودهٔ خداوند متعال: (وَبُعُوْلَتُهُنَّ اَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ

---

۱ ــ بیان متعه در آیهٔ [۲۳۶] می‌آید.

✿ و شوهرانشان به بازگرداندنشان ذی‌حق‌ترند) [بقره/۲۲۸] را خاص می‌گرداند زیرا شمار طلاقی را که مرد در آن حقّ رجعت به زن را دارد، معیّن می‌کند.

فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُۥ مِنۢ بَعۡدُ حَتَّىٰ تَنكِحَ زَوۡجًا غَيۡرَهُۥۗ فَإِن طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيۡهِمَآ أَن يَتَرَاجَعَآ إِن ظَنَّآ أَن يُقِيمَا حُدُودَ ٱللَّهِۗ وَتِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوۡمٖ يَعۡلَمُونَ ﴿۲۳۰﴾

آن‌گاه خداوند متعال حکم طلاق سوم را که رابطۀ زن با مرد بعد از آن به «بینونة کبری» یعنی متارکۀ کامل و جدایی بزرگ می‌انجامد، بیان نموده می‌فرماید: ﴿**و اگر شوهر**﴾ بعد از دو طلاق سابق، برای بار سوم ﴿**او را طلاق داد، پس از آن، دیگر برای او حلال نیست تا این‌که زن با شوهری غیر از او ازدواج کند**﴾ و آن شوهر دیگر با او جماع (مقاربت) نموده، سپس یا او را به‌طور طبیعی طلاق دهد، یا وفات کند. ولی اگر شوهر دوم از ازدواج خود با آن زن، قصد حلال‌ساختن او را برای شوهر اوّلش داشت، این کار حرام است، به دلیل ادلّه‌ای که در نکوهش نکاح «حلال‌کننده» و مذمّت فاعل آن وارد شده و شرع انور، هم «حلال‌کننده» و هم هر کس دیگری که او را برای برداشتن مانع شرعی از پیش پای شوهر اوّل به این کار فرا خوانده است، لعنت کرده است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اَلا اُخْبِرُکُمْ بِالتَّیْسِ الْمُسْتَعَارْ؟ قَالُوْا: بَلٰی یَا رَسُوْلَ‌اللهْ. قَالَ: هُوَالْمُحَلِّلُ، لَعَنَ اللهُ‌الْمُحَلِّلَ وَالْمُحَلِّلْ لَهُ ✿ آیا شما را از بُز نر عاریت شده خبر ندهم؟ اصحاب گفتند: چرا یا رسول الله، خبر دهید. فرمودند: او فرد حلال‌کننده است، خداوند لعنت کرده است فرد حلال‌کننده را و نیز آن کسی را که زن برایش حلال کرده شده است». بنابراین، با نکاح

مُحلّل، زن برای شوهر اوّل خویش حلال نمی‌شود. ولی حنفی‌ها و شافعی‌ها می‌گویند: چنانچه درعقد، حلال‌کردن را شرط نکرده بود، آن نکاح با کراهیّت صحیح است. ﴿**پس اگر**﴾ شوهر دوم ﴿**وی را طلاق داد**﴾ و با فسخ نکاح از زن جدا شد، یا مرد، در این صورت ﴿**اگر آن دو**﴾یعنی: زن و شوهر اوّل ﴿**پنداشتند که حدود خدا را**﴾ یعنی: حقوق متقابل زناشوییِ‌ای را که بر ذمّهٔ یک‌دیگر دارند ﴿**برپا می‌دارند، گناهی بر آن‌دو**﴾ یعنی: بر شوهراوّل و زن سابقش ﴿**نیست که به یک‌دیگر بازگردند**﴾ و عقد ازدواج جدیدی با یک‌دیگر منعقد کنند، که این عقد ازدواج جدید صحیح بوده و مرد را یک‌بار دیگر مالک سه طلاق جدید می‌گرداند ﴿**و اینها حدود احکام الهی است که آن را برای قومی که می‌دانند**﴾ حقایق را ﴿**بیان می‌کند**﴾ زیرا جاهل، امر و نهی خداوند متعال را نگه نمی‌دارد و بدانها پایبند نیست.

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** روایت کرده‌اند: این آیهٔ کریمه دربارهٔ عایشه دختر عبدالرحمن‌بن‌عتیک نازل شد که زن رفاعه‌بن‌وهب پسر عمویش بود. ماجرا این‌گونه بود که رفاعه او را سه طلاقه کرد، بعد از آن او با عبدالرّحمن‌بن‌زبیرقرظی ازدواج نمود و این شوهر دومی نیز او را طلاق داد، آن‌گاه خواست تا به عقد نکاح شوهر اوّلش بازگردد، لذا نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: عبدالرّحمن (شوهر دومم) قبل از آن‌که با من مقاربت کند، طلاقم داد، آیا می‌توانم نزد شوهر اوّلم باز گردم؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «خیر! نمی‌توانی تا آن‌گاه که شوهر دیگری غیر از وی با تو مقاربت کند». در روایت دیگری آمده است که رسول خدا ﷺ به آن زن فرمودند: «آیا می‌خواهی که به سوی رفاعه برگردی؟ نه! این کار ممکن نیست تا وقتی که تو از عسیلهٔ او (عبدالرّحمن) نچشی و او از عسیلهٔ تو». مراد از چشیدن عسیله: کمترین حدّ دخول آلت مرد به فرج زن است.

وَإِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ

سَرِّحُوهُنَّ بِمَعۡرُوفٖۚ وَلَا تُمۡسِكُوهُنَّ ضِرَارٗا لِّتَعۡتَدُواْۚ وَمَن
يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَقَدۡ ظَلَمَ نَفۡسَهُۥۚ وَلَا تَتَّخِذُوٓاْ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ
هُزُوٗاۚ وَٱذۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَمَآ أَنزَلَ عَلَيۡكُم مِّنَ
ٱلۡكِتَٰبِ وَٱلۡحِكۡمَةِ يَعِظُكُم بِهِۦۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ
ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ﴿۲۳۱﴾

﴿**و چون زنان را طلاق دادید و به پایان عدهٔ خویش رسیدند**﴾ یعنی: به پایان عدّهٔ خویش نزدیک شدند ﴿**آن‌گاه، یا آنان را به نیکی نگاه‌دارید**﴾ بدون قصد رساندن آزار و زیان به آنها ﴿**یا به نیکی رهایشان کنید**﴾ یعنی: آنان را به حال خودشان واگذارید تا عدّه‌شان سپری شود و آن‌گاه با آزادی از حیطهٔ نکاح شما، زندگی جدیدی را از سر بگیرند ﴿**ولی آنان را برای آزار و زیان رساندن نگاه ندارید تا به آنان ستم کنید**﴾ یعنی: درصورتی‌که نه به آنان نیازی دارید و نه هم محبّتی، پس نباید به‌قصد طولانی‌ساختن عدّه و مدّت انتظار آنان ـ که هدف از آن آزار و زیان‌رساندن به آنهاست ـ به آنان رجوع کنید.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: در جاهلیّت رسم بر آن بود که مردان به‌قصد آزار رساندن و بلاتکلیف نگاه‌داشتن زنان، آنان را طلاق داده و در پایان عدّه به آنان رجوع می‌کردند و تا نزدیک بود که عدّه‌شان به‌سرآید، باز مجدّداً همین کار را تکرار می‌کردند، پس نه با آنان به نیکی معاشرت می‌کردند و نه رهایشان می‌ساختند تا زندگی جدیدی را از سر بگیرند. بعد از اسلام نیز برخی از مسلمانان همین‌گونه عمل کردند، این بود که آیهٔ کریمه در نهی از این کار نازل

شد. ﴿و هر کس چنین کند، **قطعاً بر خود ستم نموده‌است**﴾ زیرا خود را در معرض عذاب وجدان و عذاب الهی ـ هردو ـ قرار داده است ﴿**و آیات خدا را به تمسخر نگیرید**﴾ زیرا همهٔ آیات الهی جدّی است و هر کس در آنها به شوخی برخورد کند، حکم آنها قطعاً بر وی لازم می‌شود، لذا از اعمال رایج در جاهلیّت بپرهیزید.

در بیان **سبب‌نزول** این بخش اخیر از آیهٔ کریمه آمده است: در جاهلیّت رسم بر آن بود که مرد زنش را طلاق می‌داد، یا زنی را به نکاح می‌گرفت، یا برده‌اش را آزاد می‌ساخت، سپس می‌گفت: من شوخی کردم! پس اسلام، شوخی با احکام شرعی را مردود اعلام کرد. بنابراین، اگر مردی زنش را طلاق داد و گفت: شوخی کردم؛ مسلّماً طلاق واقع می‌شود، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «سه چیز است که جدّی گرفتن آنها جدّی و شوخی‌کردن در آنها هم جدّی است، نکاح، طلاق و رجعت». ﴿**و نعمت خدا را بر خود به‌یاد آورید**﴾ که عبارت از: اسلام و قوانین و برنامه‌های آن است، پس از آن‌که در جاهلیّتی کور و تاریکی‌های انبوهِ تودرتو قرار داشتید ﴿و﴾ به‌یاد آورید ﴿**آنچه را که**﴾ حق تعالی ﴿**از کتاب**﴾ یعنی: قرآن ﴿**و حکمت**﴾ یعنی: سنّت نبوی ﷺ ﴿**بر شما نازل کرده و بدان پندتان می‌دهد**﴾ یعنی: شما را با آنها تعلیم داده و به‌وسیلهٔ آنها بیدار و هوشیارتان می‌گرداند، پس نعمت‌های عظمای کتاب و سنّت را ـ با عمل به آنها ـ شکر گزارید ﴿**و از خدا پروا داشته باشید و بدانید که خدا به هرچیزی داناست**﴾ و از جمله به چگونگی عملکرد شما در قبال اوامر و حدود مقرّر خویش، پس یقیناً شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

وَإِذَا طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَن يَنكِحْنَ أَزْوَٰجَهُنَّ إِذَا تَرَٰضَوْا۟ بَيْنَهُم بِٱلْمَعْرُوفِ ۗ ذَٰلِكَ يُوعَظُ بِهِۦ مَن

كَانَ مِنكُمْ يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ ۗ ذَٰلِكُمْ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَأَطْهَرُ ۚ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢٣٢﴾

بخاری و غیر آن در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت کرده‌اند: معقل‌بن یسار، خواهرش را به عقد مردی از مسلمانان در آورده بود، آن مرد مدّتی با خواهرش به‌سر برد، آن‌گاه وی را یک طلاق داد و به او رجوع نکرد تا عدّه‌اش به‌پایان رسید، لیکن هم آن مرد دوستدار زن بود و هم آن زن هوادار مرد، سرانجام، مرد عزمش را جزم کرده به همراه جمعی نزد معقل برادرش به خواستگاری او آمد، ولی معقل به وی گفت: ای ناکس! تو را با ازدواج خواهرم گرامی داشتم، امّا تو طلاقش دادی؟! نه! به خدا که دیگر هرگز زنت نمی‌شود و به سویت بر نمی‌گردد. همان بود که خداوند متعال ــ که نیاز آن دو را به یک‌دیگر می‌دانست ــ نازل فرمود: ﴿**و چون زنان را طلاق دادید و عدهٔ خود را به‌پایان رساندند، آنان را از ازدواج با همسرانشان، چنانچه به خیر و خوشی به توافق رسیده بودند، باز ندارید**﴾. چون معقل فرمان پروردگارش را شنید، گفت: به جان و دل فرمانبرم! آن‌گاه شوهرخواهر سابقش را فراخواند و به او گفت: مرا ببخش؛ اینک خواهرم را مجدّداً برایت تزویج می‌کنم و گرامیت می‌دارم! و همین‌کار را هم کرد.

بنابراین، خطاب در آیهٔ کریمه متوجّه اولیای زنان است که نباید دختران یا خواهران مطلّقه‌شان را از رجوع به شوهران سابقشان در هنگام عدّه، یا از ازدواج مجدّد با آنان بعد از انقضای عدّه ــ به شرط رضایت و توافق کامل جانبین ــ منع نمایند. به قولی: خطاب متوجّه شوهران سابق است. یعنی: شما شوهران به انگیزهٔ ننگ و غیرت جاهلیّت، زنان سابق خود را که عدّه‌شان را گذرانده‌اند، از ازدواج با فرد دلخواهشان ممانعت نکنید، چنان که بسیاری از سران و سلاطین، از این که زنان سابقشان همسر مردانی دیگر شوند، به انگیزهٔ نام و ننگ جلوگیری می‌کنند. و

البتّه ﴿**هر کس از شما به خدا و روز بازپسین ایمان داشته‌باشد، به این**﴾ دستورها عمل کرده و از آنها ﴿**پند می‌گیرد**﴾ پس رعایت ﴿**این امر برای شما پربرکت‌تر و پاکیزه‌تر است**﴾ از آلوده‌شدن به پلیدیهای معنوی و فساد ضمیر ﴿**و خدا می‌داند**﴾ آنچه را که برای شما از سود و صلاح در اجرای این احکام نهفته است ﴿**و شما نمی‌دانید**﴾ این حقیقت را، لذا از فرمان وی پیروی کنید.

۞ وَٱلْوَٰلِدَٰتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَٰدَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ ۖ لِمَنْ أَرَادَ أَن يُتِمَّ ٱلرَّضَاعَةَ ۚ وَعَلَى ٱلْمَوْلُودِ لَهُۥ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ ۚ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا ۚ لَا تُضَآرَّ وَٰلِدَةٌۢ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَّهُۥ بِوَلَدِهِۦ ۚ وَعَلَى ٱلْوَارِثِ مِثْلُ ذَٰلِكَ ۗ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَن تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا ۗ وَإِنْ أَرَدتُّمْ أَن تَسْتَرْضِعُوٓا۟ أَوْلَٰدَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُم مَّآ ءَاتَيْتُم بِٱلْمَعْرُوفِ ۗ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۲۳۳﴾

چون خداوند متعال احکام نکاح و طلاق را ذکرکرد، حکم شیرخوارگی را نیز بیان می‌نماید زیرا گاهی زن و شوهر در حالی از هم جدا می‌شوند که فرزند

خردسالی دارند: ﴿**و مادران، فرزندانشان را دو سال کامل**﴾ به‌طور تحقیقی نه تقریبی ﴿**شیر دهند**﴾. مراد از (والِداتُ) در این آیهٔ کریمه، زنانی هستند که طلاق گرفته‌اند و (يُرْضِعْنَ) هرچند خبر است، امّا به معنی امر می‌باشد، یعنی: مادران مأمور به شیردادن فرزندانشان هستند. از نظر حنفی‌ها، هدف از آوردن قید «دو سال کامل» در اینجا؛ تعیین مدّت شیرخوارگی‌ای که حرمت رضاعی در آن ثابت می‌شود، نیست زیرا مدّت شیرخوارگی‌ای که سبب حرمت رضاعی می‌شود، در نزد آنان، سی‌ماه است. ﴿**این برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند**﴾ پس شیردادن دو سال کامل حتمی نیست، بلکه هدف از تعیین آن، بیان حدّ نهایی مکلّف بودن مادر است، لذا کوتاه‌ساختن این مدّت با توافق پدر و مادر طفل جایز است. باید دانست که مادر مطلّقه تا آن‌گاه که ازدواج مجدّد نکند ــ به اتّفاق فقها ــ به حضانت (نگه‌داری) طفل خویش ذی‌حق‌تر است ﴿**و خوراک و پوشاک آنان بر وجه پسندیده برعهدهٔ پدر است**﴾ یعنی: تأمین مخارج خوراک و پوشاک مادری که به شیردادن طفل مشغول است، برعهدهٔ پدر، یعنی آن‌کسی است که فرزند برایش متولّد شده‌است و این حقّ مادران مطلّقه است که به عنوان مزد شیردهی‌شان به آنان تعلّق می‌گیرد. امّا در مورد مادران غیرمطلّقه باید گفت: تأمین نفقه و پوشاک آنها مسلّماً برعهدهٔ پدر می‌باشد، حتّی اگر هم فرزندان خود را شیر ندهند ﴿**هیچ‌کس جز به‌اندازهٔ توانش مکلّف نمی‌شود**﴾ نه زن، مکلّف به شکیبایی بر مزد اندک و مخارج ناچیز است و نه پدر طفل، مکلّف به پرداخت نفقهٔ مسرفانهٔ خارج از حیطهٔ توانش می‌باشد، بلکه آنچه معتبر است، حدّ اوسط نفقه در حدّ عرف است. ﴿**هیچ مادری نباید به‌سبب فرزندش زیان ببیند و هیچ پدری هم نباید به سبب فرزندش زیان ببیند**﴾ یعنی: مادر نباید پدر را به‌سبب فرزندش زیان برساند، بدین گونه که از وی مخارج سنگینی که از حدّ توانایی وی خارج است ــ بابت خوراک و پوشاک خویش ــ طلب کند و شوهر سابق هم نباید به مادر طفل زیان برساند، بدین‌سان که در چیزی از تعهّدات و وظایفی که برعهدهٔ

اوست، کوتاهی نموده، یا فرزند را بی هیچ سببی از آغوش مادرش جدا نماید.

نسبت‌دادن فرزند به هر یک از پدر و مادر در هر دو جا، برای جلب عطوفت آن دو است. صیغهٔ (مضارّة)، مقتضی مشارکت هر یک از پدر و مادر در وارد نمودن ضرر است، تعبیری که خود گویای آن است که زیان رساندن یکی از آنها به دیگری، در واقع زیان رساندن به هردو است. همچنان به تبع زیان رسانی پدر و مادر به یک‌دیگر؛ طفل نیز در این بین متضرر می‌شود. ﴿**و مانند همین احکام برعهدهٔ وارث نیز هست**﴾ یعنی: اگر پدر مُرد؛ پرداخت مخارج شیردهی طفل، برعهدهٔ وارث پدر، یا وارث طفل، یا وصیّ، یا قیّم اوست، چنان‌که این مخارج در حیات پدر برعهدهٔ خود وی بود. و اگر پدر ارثی از خود به جای نگذاشته بود، عصبهٔ وی (یعنی اقربای صُلبی درجه یک وی) باید این مخارج را بپردازند، پس مراد از «وارث»؛ یا وارثان پدر هستند که پرداخت نفقه و پوشاک مادر شیرده به‌طور عرفی و بر وجه پسندیده، برعهدهٔ ایشان می‌باشد، یا وارثان طفل‌اند، یعنی کسانی که در صورت مرگ طفل از وی میراث می‌برند، که لفظ (وارث)، محتمل هر دو معنی است. به هر حال؛ زیان‌رساندن به مادر از سوی این وارث، چه وارث طفل باشد و چه وارث پدر؛ حرام است، چنان‌که این کار بر پدر حرام بود.

﴿**و اگر پدر و مادر بخواهند با رضایت و مشاورهٔ یک‌دیگر، کودک را**﴾ به‌طور پیش‌هنگام قبل از دو سال ﴿**از شیر بازگیرند، گناهی بر آن دو نیست**﴾ امّا اگر یکی از پدر و مادر بخواهد طفل را از شیر جدا نماید، ناگزیر باید با طرف دیگر مشورت نموده، موافقت او را جلب نماید تا توافق کامل میان آن دو به‌دست آید. ﴿**و اگر خواستید برای فرزندان خود دایه بگیرید**﴾ یعنی: شیردهی دیگر غیراز مادرانشان ﴿**بر شما گناهی نیست، به شرط آن‌که چیزی را که پرداخت آن را به‌عهده گرفته‌اید، به‌درستی بپردازید**﴾ به مادران، به‌حساب آنچه که در مدّت شیردهی به فرزندان شما شیر داده‌اند، یا به زنان دایه و شیرده دیگر و در پرداخت مزد آنها کوتاهی یا

سهل‌انگاری نکنید زیرا چه‌بسا واکنش منفی آنان به طفل برگردد و این خود، انگیزه‌ای برای کوتاهی و سهل‌انگاریشان در حقّ طفل گردد.

باید دانست که مزدگرفتن مادر در برابر شیردادن به طفلش تا آن‌گاه که در قید نکاح یا عدّه‌باشد، جایز نیست، مگر در نزد امام شافعی رحمه الله که این کار مطلقاً جایز است. جواز اجیرکردن زن شیرده دیگری غیر از مادر هم، مشروط به عدم زیان رساندن به مادر می‌باشد، چراکه مادر در امر نگه‌داری فرزندش حقّ اولویّت دارد، چنان‌که در آغاز آیهٔ کریمه گذشت. ﴿**و از خدا پروا کنید و بدانید که خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست**﴾ پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد بنابراین، اگر حقوق زنان و کودکان را ادا نمودید و پدر و مادر از زیان رساندن به یک‌دیگر پرهیز کرده و از خداوند متعال پروا داشتند؛ فرزندانشان اولاد شایسته‌ای در دنیا و سبب پاداش اخروی‌شان خواهند شد، امّا اگر آنان هواهای نفسانی را مدار عمل خود قرار دادند؛ یقیناً فرزندانشان در دنیا برایشان بلا و فتنه و در آخرت هم سبب عذاب خواهند بود.

وَٱلَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَٰجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا ۖ فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِىٓ أَنفُسِهِنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ ۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٢٣٤﴾

به دنبال بیان احکام طلاق و رجعت و مسؤولیّتهای پدران در قبال فرزندان شیرخواره و همسران مطلّقه‌شان؛ خداوند متعال حکم عدّهٔ وفات را بیان می‌کند تا این گمان پیش نیاید که عدّهٔ وفات هم، مانند عدّهٔ طلاق است: ﴿**وکسانی از شما که می‌میرند و همسرانی**﴾ یعنی: زنانی را ﴿**پس از خود بجا می‌گذارند**﴾ پس زنانشان

﴿**باید چهار ماه و ده روز**﴾ یعنی: چهار ماه و ده شبانه روز ﴿**انتظار بکشند**﴾ و پس از آن می‌توانند ازدواج مجدّد نمایند. حکمت در تعیین این مدّت برای عدّهٔ وفات دو چیز است:

۱ ـ احتمال این‌که زن حامله باشد. و هرچند جنین غالباً در چهارماهگی زنده می‌شود و حرکت می‌کند، امّا خدای سبحان ده شبانه‌روز دیگر را احتیاطاً بر آن افزوده زیرا چه‌بسا که جنین ضعیف بوده در چهارماهگی قادر به حرکت نباشد. و در صورت محرزشدن حمل؛ عدّهٔ زن حامله، وضع حمل اوست.

۲ ـ در تعیین این مدّت، حرمت نهادن به نکاح اوّل نیز مورد نظر است. قابل ذکر است که عدّهٔ وفات برای زن؛ چه زن صغیره‌باشد چه کبیره، چه حایضه باشد و چه یائسه، همان مدّت چهار ماه و ده روز است و عدّهٔ زن حامله چه از وفات و چه از طلاق ـ به قول جمهور علما ـ وضع حمل اوست.

﴿**پس هرگاه عدهٔ خود را به‌پایان رساندند، در آنچه آنان به‌نحو پسندیده دربارهٔ خود انجام می‌دهند**﴾ از آرایش‌کردن، روی‌آوردن به خواستگاران و نهایتاً ازدواج مجدّد، در صورتی که بر وجه پسندیده و مخالف شرع نباشد ﴿**گناهی بر شما نیست و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است**﴾ پس می‌داند که چه کسی زنان را به ناروا از ازدواج مجدّد باز می‌دارد و چه کسی حدود و حقوق مقرّر را به خوبی رعایت می‌کند بنابراین، هرکس را در برابر عملش جزا می‌دهد.

با این آیهٔ کریمه بر وجوب «إحداد» برای زن معتدّه در عدّهٔ وفات استدلال شده است. إحداد: عبارت است از ترک زینت و آرایش، اعم از به‌کاربردن خوشبویی، پوشیدن لباسهای جدید و زیورآلات و بیرون رفتن از منزل ـ جز به جهت ضرورت یا عذری ـ نیز مشمول آن می‌شود. باید دانست که در رأی جمهور علما، پرداخت نفقهٔ زنی که در عدّهٔ وفات شوهرش به‌سر می‌برد، واجب نیست زیرا رابطهٔ همسری (زوجیّت) میان آن دو به پایان رسیده است، لیکن اهل علم بر وجوب پرداخت نفقهٔ زن حامله‌ای که طلاق ثلاثه یا طلاق رجعی داده شده

است اجماع دارند. همچنان علما اجماع دارند بر این که اگر کسی زنش را طلاق رجعی داد، سپس قبل از به پایان رسیدن عدّهٔ وی، وفات کرد؛ بر آن زن، عدّهٔ وفات لازم است و هم او از آن شوهر ارث می‌برد. عدّهٔ وفات؛ بر زن آزاد، کنیز، صغیره و کبیره ـ چه با او آمیزش انجام گرفته باشد، چه نگرفته باشد ـ همهٔ آنها لازم می‌گردد. گفتنی است که سوگواری بر مرگ نزدیکان فقط سه روز است، امّا سوگواری بر مرگ شوهر ـ چنان‌که گفتیم ـ چهار ماه و ده روز می‌باشد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «برای زنی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد؛ روانیست که بر هیچ مرده‌ای بیشتر از سه روز سوگواری کند، مگر بر شوهرش، که سوگواری برای او چهار ماه و ده روز است ...». اکثر علما بر آنند که این آیهٔ کریمه ناسخ حکم آیهٔ: (وَالَّذِيْنَ يَتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُوْنَ اَزْواجًا وَصِيَّةً لِاَزْواجِهِمْ مَتاعاً اِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ اِخْرَاجْ) [بقره/۲۴۰] می‌باشد، که بیان آن خواهد آمد.

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُم بِهِۦ مِنْ خِطْبَةِ ٱلنِّسَآءِ أَوْ
أَكْنَنتُمْ فِىٓ أَنفُسِكُمْ ۚ عَلِمَ ٱللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَٰكِن
لَّا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّآ أَن تَقُولُوا۟ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ۚ وَلَا
تَعْزِمُوا۟ عُقْدَةَ ٱلنِّكَاحِ حَتَّىٰ يَبْلُغَ ٱلْكِتَٰبُ أَجَلَهُۥ ۚ وَ
ٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِىٓ أَنفُسِكُمْ فَٱحْذَرُوهُ ۚ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّ
ٱللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿٢٣٥﴾

﴿**و دربارهٔ آنچه شما به‌طور سربسته از زنان**﴾ عدّه‌دار که در عدّهٔ وفات، یا طلاق ثلاثه به‌سر می‌برند ﴿**خواستگاری کرده، یا**﴾ نیّت و عزم ازدواج با آنان بعد از انقضای عدّه را ﴿**در دل نگه‌دارید، گناهی بر شما نیست**﴾ تعریض (سربسته): ضدّ تصریح است و به معنای این است که انسان مقصود خویش را به مخاطب با لفظی بفهماند که آن لفظ صراحتاً برای مقصود او نهاده نشده است، بلکه تلویحاً و اشارتاً بر آن دلالت دارد و بنابراین، فهم آن به قرینه‌ای نیاز دارد، چراکه از ذهن شنونده دور است. پس خواستگاری به شیوهٔ سربسته و کنایی چنین است که: خواستگار چیزی را ذکر کند که بر آنچه ذکر نکرده است، دلالت کند، مانند این‌که به زن بگوید: آمده‌ام تا بر تو سلام کنم و به چهره‌ات بنگرم ... ! ای کاش زنی شایسته برایم پیدا می‌شد ... ! و از این قبیل سخنان کنایه آمیز دیگر. خِطْبه: یعنی: آنچه که خواستگار همراه با برخورد لطف‌آمیز در گفتار و عمل، از زن می‌طلبد. ﴿**خدا می‌دانست که شما به‌زودی آنان را یاد خواهید کرد**﴾ یعنی: خدا ﷻ می‌دانست که شما از بیان رغبت خویش به آن زنان شکیبایی نمی‌ورزید و قطعاً این تمایل خود را با آنان در میان می‌گذارید بنابراین، به شما رخصت خواستگاری تلویحی نه تصریحی از آنان را داد ﴿**ولی با آنان قول و قرار پنهانی نگذارید**﴾ یعنی: مرد مثلاً به زن عدّه‌دار نگوید: با من ازدواج کن، چون که دلباختهٔ توام و باید به من قول بدهی که غیراز من با دیگری ازدواج نکنی ... و از این قبیل سخنان دیگر ﴿**مگر آن‌که سخنی پسندیده بگویید**﴾ یعنی: آنچه که بر خواستگاری تلویحی‌ای که مباح گردانیده شده، دلالت کند، مثل این‌که بگوید: به‌راستی که تو زیبایی ... ! من به زنان نیاز دارم ... ! یا این‌که از خودش در برابر زن توصیف کند و مثلاً بگوید: من مردی هستم که اخلاقی نیکو دارم، دست و دل باز هستم و ... از این قبیل سخنان ﴿**و به عقد زناشویی تصمیم نگیرید**﴾ یعنی: عقد نکاح را منعقد نگردانید ﴿**تا زمان مقرّر به‌سر آید**﴾ یعنی: تا عدّهٔ زن به‌پایان رسد. حرام بودن عقد نکاح در عدّه، مورد اتّفاق همهٔ مذاهب است و با نکاح در حال عدّه، زن بر مرد حلال نمی‌شود.

﴿و بدانید که خداوند آنچه را در دل دارید﴾ از عزم بر نکاح، یا غیر آن ﴿می‌داند پس، از او برحذر باشید﴾ از این که شما را در صورت عزم بر چنین نکاحی، مجازات نماید ﴿و بدانید که خداوند آمرزنده است﴾ بر کسی که از او پروا می‌کند ﴿بردبار است﴾ با به تأخیر افگندن مجازات خطاکاران.

پس به‌طور خلاصه، از آیهٔ کریمه احکام ذیل برداشت می‌شود:

۱ ــ خواستگاری صریح وبی‌پرده از زن در حال عدّه، اجماعاً جایز نیست، لیکن خواستگاری کنایی و تلویحی از زنی که در حال عدّهٔ وفات یا طلاق باین به‌سر می‌برد، جایز است.

۲ ــ خواستگاری صریح یا کنایی از زنی که در عدّهٔ طلاق رجعی به‌سر می‌برد به‌اجماع علما جایز نیست زیرا زنی که در حال عدّهٔ طلاق رجعی به‌سر می‌برد، هنوز حکم همسری او برای شوهرش پابرجاست.

۳ ــ انعقاد و اجرای عقد نکاح بر زنان در حال عدّه، شرعاً حرام بوده و اجماع علما بر آن است که تأویل مضمون: (حَتّٰى يَبْلُغَ الْكِتٰابُ اَجَلَهْ) در آیهٔ کریمه، به معنی انقضای عدّهٔ زن می‌باشد.

۴ ــ اگر شخصی با زن در حال عدّه‌ای عقد نمود و عروسی کرد، قاضی باید نکاح آن دو را فسخ کند و آن نکاح به اتّفاق فقها باطل است.

لَّا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسَآءَ مَا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا۟ لَهُنَّ فَرِيضَةً ۚ وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى ٱلْمُوسِعِ قَدَرُهُۥ وَعَلَى ٱلْمُقْتِرِ قَدَرُهُۥ مَتَـٰعًۢا بِٱلْمَعْرُوفِ ۖ حَقًّا عَلَى ٱلْمُحْسِنِينَ ﴿٢٣٦﴾

﴿هیچ گناهی بر شما نیست اگر زنان را طلاق دادید﴾ یعنی: مسئولیّتی ــ اعم از گناه

یا مهر و مانند آن ــ بر عهدهٔ شما نیست اگر زنان را طلاق دادید؛ **﴿در آن وقت که هنوز با آنان مساس نکرده و برای آنان مهری نیز معیّن نکرده‌اید﴾** مراد از مساس: جماع (مقاربت) است، پس اگر جماع صورت گرفت و مهری هم از قبل تعیین نشده بود، زن مستحقّ مهرمِثل خود می‌شود **﴿و آنان را﴾** یعنی: زنانی را که قبل از تعیین مهر و قبل از مقاربت طلاق می‌دهید **﴿بهره‌مند سازید﴾** به متعه. یعنی: به آنها چیزی ــ از پوشاک یا طلا یا مانند آن ــ به عنوان بخشش تقدیم کنید تا این بخشش، جایگزینی باشد برای آنچه که آنها از مهر از دست داده‌اند **﴿توانگر به اندازهٔ توان خود و تنگدست به اندازهٔ توان خود﴾** پس کیفیّت متعه به وضعیّت اقتصادی شوهر مربوط است، لذا متعه‌ای که شوهر غنی می‌دهد، بر متعه‌ای که شوهر فقیر می‌دهد، برتری دارد **﴿بهره‌دادن بر وجه معروف﴾** یعنی: بر وجهی متعه بدهید که در شرع و عرفِ موافق با آن، پسندیده‌باشد **﴿لازم شده﴾** این متعه دادن به‌عنوان حقّی واجب **﴿بر﴾** ذمّهٔ **﴿نیکوکاران﴾** یعنی: کسانی که در برخورد بازنان مطلّقه، روشی نیکو درپیش می‌گیرند.

وَإِن طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّآ أَن يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَاْ ٱلَّذِى بِيَدِهِۦ عُقْدَةُ ٱلنِّكَاحِ ۚ وَأَن تَعْفُوٓاْ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ ۚ وَلَا تَنسَوُاْ ٱلْفَضْلَ بَيْنَكُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۲۳۷﴾

در آیهٔ قبل، حکم زن مطلّقهٔ قبل از دخولی بیان شد که از قبل برایش مهری

معیّن نشده بود، امّا در این آیه، خداوند متعال حکم نوع دوم را بیان می‌کند و آن زن مطلّقه قبل از دخولی است که برایش مهری معیّن شده است: ﴿**و اگر پیش از آن که با آنان نزدیکی کنید، طلاقشان دادید، درحالی‌که برایشان مهری معیّن کرده‌اید، پس**﴾ واجب ذمّهٔ شما این است که: ﴿**نصف آنچه را**﴾ به عنوان مهر برایشان ﴿**تعیین نموده‌اید**﴾ به آنان بدهید ﴿**مگر این‌که زنان خود، ببخشند**﴾ یعنی: مگر این که زنان مطلّقهٔ یادشده، این نیمهٔ مهر مشخّص شده‌ای را که خداوند ﷻ برایشان برعهدهٔ شوهران طلاق‌دهنده‌شان واجب گردانیده‌است، به شوهرانشان ببخشند، که در این صورت مانعی وجود ندارد که شوهران این نیمه را به آنان نپردازند ﴿**یا کسی که سررشتهٔ نکاح در دست اوست، ببخشد**﴾ که این سر رشته‌دار ـ بنابر دو نظری که دراین باره میان فقها وجود دارد ـ یا شوهر، یا ولیّ زن است. مذهب ابوحنیفه و شافعی (در رأی جدید وی) این است که مراد از: (اَوْيَعْفُوَالَّذِيْ بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحْ ✿ یا کسی ببخشد که گره‌بند و سر رشتهٔ نکاح در دست وی است)، شوهر می‌باشد. بنابراین قول، معنی این است: شوهر نیمهٔ دیگر مهر معیّن شده را نیز به زن مطلّقهٔ خود ببخشد و مهرآن را کامل بپردازد، یا چنانچه مهر مسمّی را قبلاً به‌طور کامل به زنش پرداخته است، بعد از طلاق، نصف آن را از وی باز پس نستاند، که ابن جریرطبری این قول را ترجیح داده. قول دوم در معنای مراد آیهٔ کریمه این است که مراد از: (کسی که سر رشتهٔ نکاح در دست اوست)، ولیّ زن مطلّقه است، یعنی: ولیّ زن مطلّقه‌ای که بعد از مقاربت شوهر، طلاق داده‌شده و مهری هم قبلاً برای آن مسمّی (معیّن) شده است، همچون خود آن زن مطلّقه می‌تواند، آن نصف مهری را که زن با طلاق خویش مستحقّ آن شده است بر شوهرش ببخشد و آن را از وی نگیرد. «ولیّ»: یا پدر زن است، یا برادرش، یا کس دیگری از نزدیکانش که متولّی عقد نکاح وی شده است. و این مذهب امام مالك است. زمخشری می‌گوید: «صحّت قول اوّل آشکار است».

﴿**و بخشش و بخشایش شما به تقوی نزدیکتر است**﴾ این خطابی است متوجّه

مردان و نیز زنان ــ به‌طور تغلیبی ــ که آنان را به گذشت و بخشش در برابر یک‌دیگر تشویق و ترغیب می‌کند، پس کسی به تقوی نزدیکتر است که بخشنده‌تر باشد ﴿**و بزرگواری را در بین خودتان فراموش نکنید**﴾ یعنی: هرچند طلاق روابط شما را تیره و مکدّرساخته، ولی به حرمت پیوندی که میان شما وجود داشته، اجازه بدهید تا نسیمی از فضل و مهربانی و گذشت بر این فضای مکدّر بوزد، پس هرگز بزرگواری و فضل نسبت به یک‌دیگر را فراموش نکنید ﴿**بی‌گمان خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست**﴾ و از اعمال شما آگاه است، پس شما را در برابر آن جزای مناسب می‌دهد.

خلاصهٔ احکام این دو آیهٔ کریمه عبارت است از:

۱ ــ امام ابوحنیفه و اصحابش بر آنند که دادن متعه به زنی که قبل از دخول (آمیزش) و قبل از تعیین مهر طلاق داده شده؛ مطلقاً واجب است، امّا دادن متعه به سایر زنان مطلّقه، چون زنی که بعد از دخول طلاق داده می‌شود، یا زنی که قبل از دخول امّا بعد از تعیین مهر طلاق داده می‌شود، مستحّب است. ولی در مذهب شافعی، دادن متعه به هرگونه زن مطلّقه‌ای واجب است، مگر برای آن زن مطلّقه‌ای که شوهرش با او آمیزش (مقاربت) نکرده و مهری هم برایش معیّن شده است زیرا او مستحقّ نصف مهر تعیین‌شدهٔ خویش می‌باشد.

۲ ــ مذهب ابوحنیفه و احمدبن‌حنبل بر آن است که مهر با خلوت صحیحه تماماً لازم می‌شود. ولی مشهور از مذهب شافعی و مالک این است که مهر با خلوت صحیحه لازم نمی‌شود؛ مگر این که آن خلوت، با دخول (مقاربت) همراه‌باشد.

۳ ــ برای متعه در قرآن و سنّت حدّی معین نگردیده، لذا فقها در مقدار اقلّ و اکثر آن اختلاف‌نظر دارند. حدّ ادنای آن در نزد ابوحنیفه ﵀ پیراهن و چادر و لحافی است. ولی شافعی ﵀ می‌گوید: شوهر به اعطای حدّ معینی از متعه مجبور نشود، مگر به حدّ اقل آنچه که اسم متعه بر آن اطلاق گردد.

۴ ــ به زن مطلّقه قبل از دخول که مهر برایش مشخّص شده است؛ اجماعاً دادن

نصف مهر واجب است .
۵ـ شوهر می‌تواند نصف دیگر مهر مسمّی (معیّن) را برای زن مطلّقه قبل از دخول ببخشد ، یا زن ، یا ولیّ او می‌توانند از آن برای شوهر در گذرند .

حَٰفِظُواْ عَلَى ٱلصَّلَوَٰتِ وَٱلصَّلَوٰةِ ٱلْوُسْطَىٰ وَقُومُواْ لِلَّهِ قَٰنِتِينَ ﴿۲۳۸﴾

﴿**بر نمازها مواظبت کنید**﴾ یعنی : بر ادای نمازهای پنج‌گانه در اوقات آنها و با رعایت ارکان و شروط آنها همراه با خشوع قلب ، مداومت و استمرار ورزید ﴿**بویژه نماز میانه**﴾ که به قول اکثر علمای صحابه ﷺ و جمهور تابعین نماز عصر است زیرا قبل از آن ، دو نماز و بعد از آن نیز دو نماز وجود دارد و لذا این نماز در میانهٔ نمازهای پنج‌گانه قرار دارد . در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در روز جنگ احزاب فرمودند : « خداوند ﷻ قبرها و خانه‌هایشان (مشرکان) را پر از آتش گرداند که ما را از نماز وُسطی ـ نماز عصر ـ بازداشتند تا خورشید غروب کرد » . همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است : « اِنَّ اَحَبَّ اْلاَعْمَالِ اِلَی اللهِ تَعْجِیْلُ الصَّلٰوةِ لِاَوَّلِ وَقْتِهَا ✿ بی‌گمان محبوب‌ترین اعمال نزد خدا ﷻ ، تعجیل نماز در اوّل وقت آن است » . ﴿**و برای خدا فروتنانه بایستید**﴾ یعنی : در نماز به وقار و طمأنینه و خشوع برپا بایستید . برپا ایستادن در نماز فرض، فرض است ، امّا در نماز نفل ، نشستن یا اداکردن آن بر بالای مرکب (ماشین ، قطار ، هواپیما ، الاغ ...) جواز دارد . « قنوت » در اینجا به‌معنی سکوت ، یا به‌معنی طاعت و خشوع ، یا به معنی ذکر خداوند متعال در حال قیام همراه با خشوع است .

سبب‌نزول : ائمّهٔ شش‌گانهٔ حدیث و غیر آنان از زیدبن ثابت ﷺ روایت کرده‌اند که فرمود : در عهد رسول خدا ﷺ ما با یک‌دیگر در اثنای نماز سخن می‌گفتیم ،

یعنی : یکی از ما با رفیق پهلویی خویش سخن می‌گفت تا این که نازل شد : ﴿وَقُومُوا لِلّٰهِ قَانِتِينَ ۞ و برای خدا فروتنانه بپا ایستید﴾ ، پس به سکوت مأمور شده و از سخن گفتن در نماز نهی شدیم .

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنتُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿۲۳۹﴾

﴿**ولی اگر بیمناک بودید**﴾ از دشمنی ، یا از سیل ، یا از درنده‌ای ؛ پس در حال خوف ﴿**پیاده یا سواره نماز گزارید**﴾ یعنی : برای شما جایز است که در حال شدّت خوف و هراس ، سواره بر مرکب خود ، یا در حال پیاده‌روی ، رو به‌سوی قبله یا بدون آن ، همراه با حرکت و انتقال و جولان و حمله و گریز ، نماز را به‌جا آورید ﴿**و چون ایمن شدید**﴾ یعنی : چون خوف و هراس شما برطرف شد ؛ ﴿**پس خدا را یاد کنید چنان‌که به شما آموخته است**﴾ از قوانین و برنامه‌های اسلام ﴿**آنچه که**﴾ قبل ازآن ﴿**نمی‌دانستید**﴾ یعنی : با از بین‌رفتن خوف ، نماز را با رعایت تمام شروط و ارکان آن به هیأت کامل و اصلی و رو به قبله ادا کنید . این آیهٔ کریمه ناظر بر حکم نماز خوف همراه با امام ، که نمازگزاران در آن به دو قسمت تقسیم می‌شوند ، نیست زیرا این حکم در سورهٔ «نساء» می‌آید .

خلاصهٔ احکام دو آیهٔ گذشته این است :

۱ ــ نماز به هیچ حالی از شخص مکلّف ساقط نمی‌شود و ترک آن با هیچ گونه عذری جایز نیست ، هرچند به هنگام رویارویی با دشمن در صفّ کارزار ، یا در حال شدّت بیماری باشد ، از همین روی اسلام آن را به کیفیّتی مشروع گردانیده که با تمام احوال ، تناسب و هماهنگی داشته باشد . در **حدیث شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ به عمران بن حصین ؓ فرمودند : «ایستاده نماز بگزار ، پس اگر

نتوانستی به‌طور نشسته و اگر بازهم نتوانستی به پهلو». حتّی در صورت وجود عذر، نماز گزاردن به اشارهٔ پلک‌ها، یا با اجرای ارکان آن به قلب نیز جایز است. و این مذهب جمهور (مالک، شافعی و احمد) می‌باشد. امّا ابوحنیفه بر آن است که نماز گزاردن در حالت جنگی که همراه با جولان و جست و گریز است، باطل می‌باشد و فقط در صورتی جایز است که امکان درنگ‌کردن بر جای خود وجود داشته باشد، در غیر آن، رزمندگان باید نماز را به تأخیر اندازند.

۲ ـ در نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها؛ نماز با سخنی که به جهت مصلحت خود نماز از روی سهو صادر شده‌باشد، باطل نمی‌شود، امّا احناف بر آنند که نماز با سخن گفتن به قصد یا به سهو، یا از روی جهل و خطا، یا اجبار، با بیان حدّاقل دو حرف، باطل می‌شود.

۳ ـ جمهور علما جایز دانسته‌اند که مقتدیِ صحیح و سالم، پشت سر امامِ بیماری که بر ایستادن قادر نمی‌باشد، نماز بخواند زیرا هر یک از آنها فرض خویش را به اندازهٔ توان خویش ادا می‌کند، ولی مشهور از مذهب مالک، باطل شدن چنین نمازی ـ هم برای امام و هم برای مأموم ـ است.

باید دانست که صدور دستور مواظبت برنماز در میان طرح احکام خانواده، به این حقیقت اشاره دارد که: شرایط متحوّل زندگی خانوادگی و آشفتگی‌هایی که احیاناً در آن به‌ظهور می‌رسد، به‌هیچ وجه نباید ما را از نماز که یادآور عملی پیوند انسان با خدای عزّوجلّ است، به خود مشغول گرداند.

وَٱلَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَٰجًا وَصِيَّةً لِّأَزْوَٰجِهِم مَّتَٰعًا إِلَى ٱلْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ ۚ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِى مَا فَعَلْنَ فِىٓ أَنفُسِهِنَّ مِن مَّعْرُوفٍ ۗ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٤٠﴾

﴿و کسانی از شما که مرگشان فرا می‌رسد و همسرانی برجای می‌گذارند، باید برای همسرانشان وصیّت کنند که آنان را تا یک سال بهره‌مند سازند﴾ از نفقه و پوشاک و نیازهای ضروری آنان **﴿و﴾** آنان را از خانهٔ شوهران **﴿بیرون نکنند﴾** یعنی: آنان مستحقّ بهره‌مندی از خوراک و لباس و اقامت در خانه‌های شوهران متوفّای خود می باشند و نباید از خانهٔ آنان بیرون رانده شوند.

در ابتدای اسلام ـ پیش از نزول آیات میراث ـ زنان از شوهرانشان ارث نمی‌بردند، امّا زن بعد از درگذشت شوهر، به‌مدّت یک‌سال عدّه می‌کشید و باید درآن یک سال، نفقه و مسکنش از ترکهٔ شوهرش تأمین می‌شد. پس حکم این آیهٔ کریمه ـ در رأی جمهور ـ با آیهٔ میراث در سورهٔ «نساء» که سهم زن را از ارث شوهرش معیّن ساخت و آیهٔ (۲۳۴) از همین سوره که مربوط به عدّهٔ وفات است، منسوخ شد و به‌جای یک‌سال عدّه، چهار ماه و ده روز مقرّر گشت. **﴿پس اگر بیرون بروند﴾** به اختیار خودشان قبل از تمام‌شدن یک سال **﴿بر شما﴾** یعنی: بر ولیّ متوفّی، یا حاکم شرع، یا غیر آنها **﴿گناهی نیست در آنچه که آنان دربارهٔ خود انجام می‌دهند﴾** از آماده‌شدن برای پذیرش خواستگاران و آرایش نمودن برای آنان **﴿به‌طور پسندیده﴾** یعنی: به‌طوری که در شرع پسندیده است و مُنکَر به‌شمار نمی‌رود زیرا بعد از بیرون رفتنشان از خانهٔ شوهر متوفّی، دیگر کسی بر آنان ولایتی ندارد. این خود دلیل بر آن است که: زنان در رعایت یا عدم رعایت یک سال نشستن در خانهٔ شوهر مخیّر بوده‌اند و این امر بر آنان حتمی نبوده است. و چنان‌که گفتیم؛ حکم این آیهٔ کریمه ـ بنا بر رأی جمهور مفسّران و فقها ـ منسوخ است **﴿و خداوند عزیز﴾** و غالب است در ملکش **﴿حکیم است﴾** در صنعش.

در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است: مردی از اهالی طائف با خانوادهٔ خویش به مدینه آمد و در آنجا درگذشت، پس برای پدر و مادر و فرزندانش از ارث او سهم قرار دادند، امّا به زنش چیزی ندادند، جز این که به ورثهٔ متوفّی امر کردند تا نفقهٔ وی را از ترکهٔ شوهرش به مدّت یکسال بپردازند. آن‌گاه این آیهٔ کریمه نازل شد.

وَلِلْمُطَلَّقَـٰتِ مَتَـٰعُۢ بِٱلْمَعْرُوفِ ۖ حَقًّا عَلَى ٱلْمُتَّقِينَ ﴿٢٤١﴾

﴿**و بهره‌مند ساختن زنان طلاق داده شده لازم است**﴾ به مِتعه ﴿**به‌طور معروف**﴾ یعنی: به نیکویی و به شیوه‌ای پسندیده ﴿**که بر پرهیزگاران مقرّر است**﴾. آرای فقها در خصوص «متعه» را قبلاً در آیهٔ (۲۳۷) بیان کردیم.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است: چون آیهٔ (وَمَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ...) تا (حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ) [بقره/ ۲۳۶] نازل شد؛ مردی گفت: «بنابراین، اگر قصد احسان و نیکی را داشتم به زن مطلّقه‌ام متعه می‌دهم و در غیر آن خیر!». همان بود که این آیهٔ کریمه نازل شد.

كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ ءَايَـٰتِهِۦ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٤٢﴾

﴿**بدین‌گونه، خداوند آیات خود را برای شما بیان می‌کند، باشد که بیندیشید**﴾ در آنچه که در احکام الهی از حکمت و مصلحت هست، پس به خیر دنیا و آخرت رهنمون شوید.

با یک جمع‌بندی اجمالی از آیات فوق، ملاحظه می‌کنیم که زنان مطلّقه عموماً دارای چهار حالت ذیل می‌باشند:

۱ ـ زنان مطلّقه‌ای که با شوهرانشان آمیزش داشته‌اند و قبلاً مهری هم برایشان مقرّر شده است، که این گروه از زنان، مستحقّ کل مهریّهٔ خود هستند و عدّهٔ آنان هم سه حیض یا سه طهر است.

۲ ـ زنان مطلّقه‌ای که نه مورد آمیزش قرار گرفته‌اند و نه هم برایشان مهری تعیین شده است؛ که برای این دسته از زنان، بر حسب توان شوهرانشان متعه واجب است و مستحقّ مهری نمی‌شوند.

۳ ـ زنان مطلّقه‌ای که برایشان مهر مقرّر شده، ولی مورد آمیزش قرار نگرفته‌اند، که این دسته از زنان، مستحقّ نصف مهر تعیین شدهٔ خود می‌باشند.

۴ ـ زنان مطلّقه‌ای که مورد آمیزش قرار گرفته اند، امّا مهری برایشان مقرّر نگردیده، که این دسته از زنان، بدون هیچ‌گونه خلافی مستحقّ مهر مثل خود می‌باشند. یعنی: باید دیده شود که مهر امثالشان از زنان و دختران خانواده و اقربا و خویشاوندانشان چه مقدار بوده، پس آنان نیز همان مقدار را دریافت می‌کنند.

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَٰرِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ ٱلْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ ٱللَّهُ مُوتُواْ ثُمَّ أَحْيَٰهُمْ إِنَّ ٱللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ۝٢٤٣﴾

﴿**آیا از**﴾ حال ﴿**کسانی که هزاران‌هزار بودند و از بیم مرگ از خانه و کاشانهٔ خود خارج شدند، خبر نیافتی؟**﴾ ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «آنان چهارهزار تن بودند که از طاعون فرار نموده و گفتند: به سرزمینی می‌گریزیم که در آن از مرگ خبری نباشد ...» ﴿**پس خداوند**﴾ به امر تکوینی خود ﴿**به آنان گفت: بمیرید**﴾ و همه مردند ﴿**سپس آنان را زنده کرد**﴾ بعد از هشت روز یا بیشتر؛ به دعای پیامبرشان که گویند؛ نام او «حزقیل» بود، پس روزگاری زندگی کردند، در حالی که نشان مرگ بر آنان نمودار بود و آمده است که هیچ جامه‌ای را نمی‌پوشیدند مگر این که به شکل کفن بر می‌گشت.

ابن‌کثیر در بیان داستان این گروه می‌گوید: «بیش از یک‌تن از سلف نقل کرده‌اند که این گروه، اهالی شهری در زمان بنی‌اسرائیل بودند که گرفتار طاعونی سخت شدند، پس گریزان از مرگ به بیابان زدند و در وادی فراخی فرود آمدند و چنان بسیار بودند که کران تاکران وادی را پر کردند. در این هنگام، خداوند جل جلاله به سوی آنان دو فرشته فرستاد، آن‌گاه یکی از آن دو فرشته از

فرودست وادی و دیگری از فراز آن بانگی مرگبار در دادند که بر اثر آن همه به‌یکباره چون مرگ یک‌تن مردند و بعد از مرگشان مردم دورادورشان را دیوار کشیدند و به مرور زمان اجسادشان پراکنده و پوسیده شد. چون روزگاری دراز بر این واقعه گذشت، پیامبری از پیامبران بنی‌اسرائیل به‌نام «حزقیل» بر گورستان آنها گذشت، در این اثنا از خدای عزّوجلّ درخواست کرد تا آنان را به دست وی زنده گرداند، خدای متعال این درخواست وی را اجابت کرد و به او دستور داد تا بگوید: هان ای استخوانهای پوسیده! خداوند ﷻ به شما فرمان می‌دهد که فراهم آیید. پس استخوانهای اجساد به همدیگر پیوستند. سپس به او دستور داد تا چنین ندا دردهد: ای استخوانها! خداوند ﷻ به شما فرمان می‌دهد تا گوشت و عصب و پوست را بر خود بپوشانید. آن‌گاه ـ در حالی که آن پیامبر شاهد صحنه بود ـ چنین شد. سپس به وی دستور داد تا ندا کند: هان ای ارواح! خداوند ﷻ به شما فرمان می‌دهد که هر روحی به همان جسد مقرّر خویش که او را زنده و شاداب می‌ساخت، برگردد. در این هنگام همهٔ آنان زنده برپا ایستادند، در حالی که نظاره می‌کردند و می‌گفتند: «سُبْحٰانَكَ لاٰ اِلٰهَ اِلاّٰ أَنْتَ». که زنده گردانیدن مجدّد ایشان، دلیلی قاطع بر وقوع معاد جسمانی در روز قیامت است.

﴿**آری، خداوند نسبت به مردم صاحب بخشش است**﴾ و از جملهٔ فضل و بخشش وی، زنده کردن این گروه بود ﴿**ولی بیشتر مردم**﴾ که همانا کافران هستند ﴿**سپاس نمی‌گزارند**﴾ این فضل و بخشش را. آرس! بخشش و فضل خداوند متعال بر این گروهی که از ترس مرگ گریختند، زنده‌ساختن مجدّدشان بود تا درس عبرت بگیرند و بدانند که ترس از مرگ، راه نجات از آن نیست، امّا فضل خداوند ﷻ بر مخاطبان این آیه، ارشادشان به‌سوی اندیشیدن و عبرت‌گرفتن از داستان این گروه است تا بدانند که خداوند متعال بر هر کاری قادر است و بدانند که پرهیز و احتیاط نمی‌تواند راه را بر قَدَر ببندد.

هدف از بیان این داستان، تشجیع و ترغیب مسلمین بر جهاد است، با دادن این

پیام به ایشان که: حذرکردن از مرگ و ترک جهاد به‌خاطر آن، نجات‌دهنده از مرگ نیست، چنانچه خداوند ﷻ مرگ انسان را اراده کرده‌باشد.

وَقَٰتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٤٤﴾

﴿**و در راه خدا کارزار کنید و بدانید که خداوند شنوای داناست**﴾ و از مرگ نترسید که جهاد عامل مرگ نیست، بلکه جهاد برای امّت اسلامی حیات‌بخش است. علما گفته اند: باید دانست که عمر، سرنوشت، بلیّات و امراض، همه به دست بلاکیف خداوند متعال است و ایمان به این امر واجب می‌باشد، ولی از آنجا که مقدّرات برای ما شناخته شده نیست، لذا جایز است تا به منظور نگهداشت خویش از ناخوشی‌ها، به اسباب متوسّل شویم، از اشیای ترسناک قبل از هجوم آنها بپرهیزیم، و از قراردادن خویش در معرض خطر نابودی احتیاط کنیم، امّا اگر به رغم به کار بستن وسایل و گرفتن احتیاط، بنده دچار بلا و مصیبتی شد، باید صبر و شکیبایی را از دست ندهد. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ مردم سرزمین طاعون زده را از بیرون آمدن از آن به قصد فرار و مردم خارج از آن منطقه را از ورود به آن منع کردند.

مَّن ذَا ٱلَّذِي يُقْرِضُ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَٰعِفَهُۥ لَهُۥٓ أَضْعَافًا كَثِيرَةً ۚ وَٱللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُۜطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٤٥﴾

بعد از آن که خدای سبحان به جهاد امر کرد، اینک به انفاق مال در راه خویش نیز دستور می‌دهد زیرا جهاد نیاز به امکانات مالی دارد: ﴿**کیست آن که به خدا وام دهد وامی نیکو؟**﴾ یعنی: به طِیب خاطر و بدون فشار و آزار و منّتی. وام‌دادن به

خدا ﷻ مَثلی است برای تقدیم عمل نیکی چون انفاق مال، که انجام‌دهندهٔ آن سزاوار ثواب می‌شود و ازجمله، انفاق آن سبب می‌شود: ﴿**تا خدا آن را برای او چند برابر بیفزاید**﴾ یعنی: در آن رشد و فزونی و برکت عنایت کند تا بدانجا که از ده تا بیشتر از هفتصد برابر اصل خود گردد ﴿**و خداست که**﴾ در روزی بندگان ﴿**قبض**﴾ پدید می‌آورد؛ برای ابتلایشان ﴿**و بسط پدید می‌آورد**﴾ برای امتحانشان. قَبْض: تنگی و کم‌ساختن رزق و بَسْط: گشایش و وسیع‌ساختن آن است. این خود، هشداری است براین‌که: هر کس به‌هنگام بسط و گشایش روزی بخل ورزد، نزدیک است که کار بر وی به قبض دگرگونه شود ﴿**و به‌سوی او بازگردانده می‌شوید**﴾ ای بندگان، پس شما را در قبال آنچه که در راه وی تقدیم کرده‌اید، پاداش می‌دهد و اگر هم بخل ورزیده باشید، شمارا مجازات می‌کند. ابن‌زید می‌گوید: «خداوند متعال از روی امتحان بر تو گشایش پدید می‌آورد، درحالی‌که تو بیرون‌رفتن به جهاد را نمی‌پسندی و به زمین سنگینی می‌کنی و او بر دیگری تنگ و سخت می‌گیرد، درحالی‌که مشتاق و سبکبال برای جهاد است، پس آنچه در دست داری بیرون افگن که فقط این دستگیر تو خواهد بود».

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت کرده‌اند: چون آیهٔ (مَثَلُ الَّذِيْنَ يُنْفِقُوْنَ اَمْوالَهُمْ فِيْ سَبِيْلِ اللهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ...) [بقره/۲۶۱] نازل شد، رسول خدا ﷺ چنین دعا کردند: «رَبِّ زِدْ اُمَّتِيْ ۞ خدایا برای امّت من بیفزای»، آن‌گاه این آیهٔ کریمه نازل شد. بنابراین، این آیهٔ کریمه در نزول متأخّر ولی در تلاوت، مقدّم است.

علما دربیان احکام گفته‌اند: به وام‌دادن پول، حبوبات، خوراکی‌ها و حیوانات جایز است و بر عهدهٔ وام گیرنده بازگرداندن همانند آن چیزی است که وام گرفته است. همچنین مسلمین اجماع دارند بر این‌که قراردادن شرط افزودن در مقدار وام به هنگام بازیافت آن ـ ولو به مقدار یک حبّه ـ ربا است و حرام می‌باشد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلْمَلَإِ مِنۢ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ مِنۢ بَعْدِ مُوسَىٰٓ إِذْ قَالُوا۟

لِنَبِيٍّ لَّهُمُ ٱبْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُّقَٰتِلْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ۖ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِن كُتِبَ عَلَيْكُمُ ٱلْقِتَالُ أَلَّا تُقَٰتِلُوا۟ ۖ قَالُوا۟ وَمَا لَنَآ أَلَّا نُقَٰتِلَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِن دِيَٰرِنَا وَأَبْنَآئِنَا ۖ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ ٱلْقِتَالُ تَوَلَّوْا۟ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِٱلظَّٰلِمِينَ ﴿۲۴۶﴾

آن‌گاه خداوند متعال بعد از بیان داستان گذشته، این داستان را برای تشویق و ترغیب مؤمنان بر جهاد و برای بیان این حقیقت که جهاد در امّتهای پیشین هم مطلوب و مشروع بوده است، مطرح می‌کند: ﴿**آیا از**﴾ حال و داستان ﴿**ملاء از بنی‌اسرائیل پس از**﴾ درگذشت ﴿**موسی خبر نیافتی**﴾ مَلَأ: سران و اشرافند. این داستان، ناظر بر دورانی است که بنی‌اسرائیل بعد از حضرت موسی علیه السلام به چنگال ستمگران (قوم عمالقه) گرفتار شدند و مدّتی طولانی تحت ستم آنان به‌سر برده از دیار و کاشانهٔ خویش بیرون رانده شدند ﴿**آن‌گاه که به پیامبرشان**﴾ که گفته می‌شود، شمویل[1] بود ﴿**گفتند: پادشاهی برای ما بگمار**﴾ که بر گرد او جمع شویم و به رأی و اندیشهٔ او عمل کنیم ﴿**تا در راه خدا**﴾ همراه با او ﴿**پیکار کنیم. آن پیامبر گفت: اگر جنگیدن بر شما مقرّر گردد، چه‌بسا پیکار نکنید، گفتند: چرا در راه خدا نجنگیم با آن‌که ما از دیارمان رانده**﴾ و از زنان ﴿**و از فرزندانمان جدا ساخته شده‌ایم**﴾ با کشته‌شدن و به اسارت در آمدن زنان و فرزندانمان به وسیلهٔ قوم جالوت، لذا با

۱ ـ شمویل، معرّب صمویل است.

وجود اقتضای جنگیدن با قوم جالوت، هیچ مانعی فراروی این امر که پیکار کنیم وجود ندارد ﴿**پس چون جنگ بر آنان فرض شد، همگی**﴾ به‌دلیل سستی در اراده و تصمیم و اضطراب در نیّتها؛ ﴿**پشت کردند**﴾ از جنگ ﴿**جز شمار اندکی از آنان**﴾ آنان همانهایی بودند که با طالوت از رودخانه عبور کردند. به قولی: شمار آنان به تعداد اهل بدر ـ سیصد و سیزده تن ـ بود ﴿**و خداوند به حال ستمگران داناست**﴾ پس آنان را در برابر ترک جهاد که ستمی آشکار است، مجازات می‌کند.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ ٱللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًاۚ قَالُوٓاْ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ ٱلْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِٱلْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِّنَ ٱلْمَالِۚ قَالَ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُۥ بَسْطَةً فِى ٱلْعِلْمِ وَٱلْجِسْمِۖ وَٱللَّهُ يُؤْتِى مُلْكَهُۥ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٤٧﴾

﴿**و پیامبرشان**﴾ شمویل ﴿**به آنان گفت: خداوند طالوت را به فرمانروایی شما برگزیده است**﴾ او را برای فرماندهی و رهبری شما آماده نموده و شما را به فرمانبرداری ازوی و جنگیدن تحت فرمانش امر می‌کند. نقل است که طالوت، نه از نسل نبوّت بود و نه از نسل پادشاهی، بلکه چوپان یا دبّاغی بود فقیر و در بنی‌اسرائیل سنّت بر آن بود که پیامبران از سبط «لاوی» و پادشاهان از سبط «یهودا» برمی‌خاستند و چون طالوت از تبار هیچ‌یک از این دو سبط نبود ﴿**گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد با آن‌که ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از**

جهت مال گشایشی داده نشده‌است؟ ﴾ یعنی: چگونه ممکن است که طالوت پادشاه ما شود، درحالی‌که او نه از تبار شاهان است و نه هم از ثروتمندان و سرمایه‌داران تا ما به‌خاطر اشرافیّت یا سرمایهٔ او، از وی پیروی و فرمانبرداری کنیم؟ ﴿**پیامبرشان گفت: خداوند او را بر شما برگزیده است**﴾ به پادشاهی و فرمانروایی و گزینش خداوند متعال حجّت قاطع است ﴿**و او را در دانش بر شما برتری بخشیده است**﴾ آری! دانش، این ویژگی‌ای که ملاک برتری انسان و گل سرسبد همهٔ فضایل و از بزرگترین دلایل و وجوه برتری بر دیگران است ﴿**و**﴾ نیز او را ﴿**در نیروی بدنی**﴾ بر شما برتری داده است، نیرویی که تأثیر آن در جنگها و مانند آن از مسئولیّتهای سنگین واضح و روشن می‌باشد. به قولی: او را طالوت نامیدند، به جهت طول قدّ و قامت آن زیرا او پهلوانی بود که هم در دیانت و هم در توانایی جسمی و کاردانی جنگی ــ یعنی اوصافی که در رهبری و فرماندهی ملاک و معیار شناخته می‌شوند ــ بسی نیرومند بود. آری! روشن است که فضایل شخصی و ذاتی انسان، بر ثروت و شرافت در نسب مقدّم است.

﴿**و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می‌دهد**﴾ زیرا مُلک، مُلک وی و بندگان هم بندگان وی اند، پس شما را چه جای اعتراض بر امری که نه مُلک شماست و نه هم در حوزهٔ تصرّف شما قرار دارد؟ ﴿**و خدا واسع**﴾ و گشایشگر فضل خویش است و ﴿**داناست**﴾ به کسی که سزاوار پادشاهی است و برآن توانایی دارد. پس، از این دو آیهٔ کریمه چنین بر می‌آید که: جهاد در راه خدا ﷻ، آمادگی روانی، تربیتی، علمی، شایستگی، جرأت و شجاعت، عزم و نیّت صادقانه، اخلاص و روحیّهٔ ایثار و قربانی را می‌طلبد.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ ءَايَةَ مُلْكِهِۦٓ أَن يَأْتِيَكُمُ ٱلتَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ ءَالُ مُوسَىٰ وَءَالُ هَٰرُونَ

تَحۡمِلُهُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ﴿۲۴۸﴾

﴿و پیامبرشان به آنان گفت: نشانهٔ﴾ صدق و صحّت **﴿فرمانروایی او این است که برای شما صندوقی می‌آید که در آن آرامشی از جانب پروردگارتان است﴾** یعنی: آن صندوق سبب آرامش دلهای شما در مورد موضوع گزینش طالوت است که درآن اختلاف ورزیده‌اید و مایهٔ ثبات و پایداریتان در هنگام رویارویی با دشمنانتان است. سکینه: از سکون، به‌معنی وقار و آرامش است. **﴿و یادگاری از میراث آل موسی و آل هارون است﴾** یادگار نهاده شده در آن صندوق عبارت بود از: عصای موسی و ریزه‌های الواح تورات که تورات اوّلین‌بار در آنها نوشته شده بود. بعضی چیزهای غیر اینها را نیز افزوده‌اند. به قولی: مراد از آل موسی و آل هارون، نه خاندان آنها، بلکه خودِ آنها هستند، یعنی: این یادگارها نه از خانوادهٔ موسی و هارون علیهما السلام بلکه مربوط به خود آن دو بود. **﴿و فرشتگانش آن را حمل می‌کنند﴾** آری! فرشتگان به دستور پروردگار متعال، آن صندوق را که گویند از چوب طلااندود ساخته شده بود، در برابر دیدگان آنها در میان آسمان و زمین حمل کرده آن‌گاه فرود آمدند و آن را در برابر طالوت بر زمین نهادند. یادآور می‌شویم که انبیای بنی‌اسرائیل، این تابوت سکینه (صندوق عهد) را در جنگها پیشاپیش خود حرکت می‌دادند و آن را وسیلهٔ پیروزی خود می‌دانستند **﴿مسلّماً اگر مؤمن باشید، برای شما در این رویداد نشانه‌ای است﴾** بر شایستگی طالوت به فرمان روایی. ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «عمالقهٔ فلسطین در یکی از جنگها، آن صندوق را از بنی‌اسرائیل به زور گرفتند، لذا خداوند جل جلاله به نشانهٔ حقّانیّت طالوت، آن را به وسیلهٔ فرشتگان به‌سوی وی باز فرستاد و فرشتگان آن را در برابر طالوت بر زمین نهادند و چون بنی‌اسرائیل این صحنه را دیدند، گفتند: اینک آری! پس، به طالوت تسلیم شده و او را پادشاه خود ساختند و به جهاد تحت فرمان وی آماده شدند و طالوت از میان جوانان آنها هفتاد هزار تن را برای جهاد برگزید».

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُم بِنَهَرٍ فَمَن شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَن لَّمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلَاقُوا اللَّهِ كَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿۲۴۹﴾

﴿**و هنگامی که طالوت با لشکریان رهسپار شد**﴾ از شهر خویش بیت‌المقدِس و لشکر را از شهر به جنگ «عمالقه» خارج کرد، فصل؛ فصل تابستان و هوا سخت گرم بود، لذا لشکریان از طالوت آب خواستند، او ﴿**گفت: خداوند شما را به‌وسیلهٔ رودخانه‌ای می‌آزماید**﴾ نقل است که: مراد از آن رودخانه‌ای در میان اردن و فلسطین است. گفتنی است که هدف از این آزمون، سنجش میزان اطاعت لشکریان وی بود. طالوت افزود: ﴿**پس هرکس از آن بنوشد از پیروان من نیست**﴾ لذا هرکس از من در این دستور اطاعت کند، در سایر فرمانها نیز مطیع من خواهد بود و هرکس این دستور را نادیده بگیرد و خواهش نفسش بر او چیره شود، پس او در سایر امور سخت و دشوار، به‌طریق اولی خداوند ﷻ را عصیان و نافرمانی خواهد کرد ﴿**و هرکس از آن نخورد، قطعاً او از من است، مگر کسی که با دستش غرفه‌ای برگیرد**﴾ اِغتِراف: گرفتن آب به‌دست یا به وسیلهٔ دیگری است و (غُرْفَةً) بر گرفتن آب با یک کف دست، یا با هردو کف دست است. آری! طالوت، فقط

نوشیدن یک مشت آب را به آنان رخصت داد تا آزار تشنگی را اندکی از آنان برطرف ساخته باشد و تا بدین وسیله بتوانند کشمکش نفس خویش را مهارکنند ﴿**پس همه از آن نوشیدند**﴾ و از فرمانده خویش نافرمانی کردند، لذا او نیز به آنان اجازه نداد که باوی در جنگ با دشمن همراهی‌کنند ﴿**جز اندکی از ایشان**﴾ که ننوشیدند و ایشان به تعداد اصحاب بدر (سیصدوسیزده تن) بودند، چنان‌که در صحیح‌بخاری و غیرآن آمده است.

ابن جریر از برّاءبن‌عازب رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «ما در میان خودمان چنین می‌گفتیم که اصحاب محمّد ﷺ در روز بدر سیصدوده‌تن‌واندی بودند، به شمارۀ اصحاب طالوت که با وی از نهر گذشتند و از نهر نگذشت بجز مؤمنی». امّا سُدّی می‌گوید: «تمام لشکر طالوت هشتادهزارتن بود، هفتاد و شش‌هزارتن آنان از آب نهر نوشیدند و فقط چهارهزار تن با طالوت باقی ماندند». امّا با وجود این آزمایشی که از پایداری و اطاعت آنها به‌عمل آمد، کسانی هم که از نهر گذشتند، آنچنان که باید به‌هنگام رویارویی با دشمن، پایداری نکردند ﴿**و هنگامی که طالوت و کسانی که همراه وی ایمان آورده‌بودند از آن نهر گذشتند**﴾ آنان همان تعداد اندکی بودند که از وی اطاعت کردند، هرچند که در میزان یقین و صلابت دینی‌شان باهم تفاوت داشتند، چراکه در این هنگام بددلانشان ﴿**گفتند: امروز ما را یارای**﴾ مقابله با ﴿**جالوت و سپاهیانش نیست**﴾ جالوت: مشهورترین قهرمان فلسطینی‌ها و فرمانده آنان بود. امّا ﴿**کسانی که به دیدار خداوند یقین داشتند، گفتند: بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار به اذن خدا پیروز شدند و خداوند با صابران است**﴾ یعنی: پیروزی با صبر و پایداری همراه است، نه با بسیاری تعداد.

وَلَمَّا بَرَزُوا۟ لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِۦ قَالُوا۟ رَبَّنَآ أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَٱنصُرْنَا عَلَى ٱلْقَوْمِ ٱلْكَـٰفِرِينَ ﴿٢٥٠﴾

﴿**و آن‌گاه که برای جنگ با جالوت و سپاهیانش به میدان آمدند**﴾ بَرَزُوْا: در براز بیرون آمدند. «براز»: زمین و فضای فراخ است ﴿**گفتند: ای پروردگارما! برما**﴾ باران ﴿**صبر فروریز و گامهایمان را استوار بدار**﴾ یعنی: ما را نیرومند گردان تا به شکست روبرو نشویم و از میدان جنگ نگریزیم ﴿**و ما را بر خداناشناسان پیروز گردان**﴾ و یاریمان کن تا بر جالوت و سپاهیانش غالب گردیم.

فَهَزَمُوهُم بِإِذْنِ ٱللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَءَاتَـٰهُ ٱللَّهُ ٱلْمُلْكَ وَٱلْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُۥ مِمَّا يَشَآءُ ۗ وَلَوْلَا دَفْعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّفَسَدَتِ ٱلْأَرْضُ وَلَـٰكِنَّ ٱللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿۲۵۱﴾

﴿**پس آنان را به اذن خدا**﴾ یعنی: به امر و ارادهٔ وی ﴿**شکست دادند و داوود، جالوت را کشت**﴾ داوود فرزند «یسیّ» است، و طالوت او را جهت نبرد با جالوت برگزید و او با فلاخن و چوبدستی خویش، جالوت قهرمان طاغوت را کشت ﴿**و خداوند به او پادشاهی ارزانی داشت**﴾ او را به پادشاهی بنی‌اسرائیل برگزید و این در حیات طالوت بود ﴿و﴾نیز به او ﴿**حکمت را**﴾ ارزانی داشت، بعد از مرگ صمویل و طالوت. مراد از حکمت در اینجا، نبوّت است. خاطرنشان می‌شود که قبل از داوود، پادشاهی و نبوّت برای هیچ‌کس فراهم و یک‌جا نشده بود و خداوند ﷻ نبوّت و پادشاهی را هر دو یک‌جا به او بخشید، در حالی‌که قبلاً چوپانی بیش نبود. زبور نیز بر داوود؛ نازل شد ﴿**و از آنچه می‌خواست به او آموخت**﴾ یعنی: از آنچه که مشیّت خداوند متعال بر آن رفته بود، به داوود آموخت، همچون صنعت

زره‌سازی، شناخت زبان پرندگان و داوری میان مردم در اختلافات و دعاوی آنان ﴿و اگر خداوند برخی از مردم را﴾ که کارگزاران اسباب شرّ و فساد هستند ﴿به‌وسیلهٔ برخی‌دیگر﴾ از آنان که به وسیلهٔ جهاد و امربه معروف و نهی‌ازمنکر، جلو شرّ و فساد و مفسدان را می‌گیرند ﴿دفع نمی‌کرد، قطعاً زمین تباه می‌شد﴾ زیرا اهل فساد با برپا کردن شراره‌های شرّ و فتنه که براندازندهٔ نسلها و آبادانی‌ها و کشتزارهاست، بر زمین غلبه می‌کردند و مسلمانان را از میان برداشته، مساجد و عبادتگاهها را ویران می‌ساختند، پس این اهل ایمانند که با نیرومندی مادّی و معنوی خویش، بازدارندهٔ شرّ و فساد از روی زمین می‌باشند ﴿و خداوند نسبت به‌جهانیان تفضّل دارد﴾ و بر اساس همین فضل خویش، برخی از آنان را به وسیلهٔ برخی دیگر دفع نموده و شراره‌های شرّ و فتنه را فرو می‌خواباند.

تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِٱلْحَقِّ ۚ وَإِنَّكَ لَمِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٢٥٢﴾

﴿این﴾ اموری که در این داستان مطرح شد ﴿آیات الهی است که ما آن را به حق﴾ یعنی: خبر صحیحی که در آن هیچ شکّ و شبهه‌ای نیست ﴿بر تو می‌خوانیم و به‌راستی تو﴾ ای محمّد ﷺ ﴿از جملهٔ پیامبرانی﴾ تصریح و تأکید بر رسالت آن حضرت ﷺ، برای تقویت قلب و تثبیت نهاد و استوارترساختن امر نبوّت ایشان و ردّ این سخن کفّار است که می‌گفتند: تو پیامبر نیستی.

پرتوی از تاریخ بر داستان طالوت و جالوت: بنی‌اسرائیل مدّتی پس از درگذشت حضرت موسی ﷺ به سرزمین فلسطین وارد شدند و (۳۵۶) سال در آنجا به سر بردند، در این مدّت، آماج حملات ملّتهای مجاور خود ـ چون عمالقهٔ عرب، اهالی مدین، فلسطین و آرامی‌ها ـ قرار گرفتند، که گاهی پیروز

می‌شدند و گاهی هم مغلوب می‌گشتند. در اواسط سدهٔ چهارم در عهد «عالی کاهن» بود که بنی‌اسرائیل در نزدیکی غزّه با فلسطینی‌های ساکن «اشدود» درگیر شدند، آنان در این جنگ مغلوب فلسطینی‌ها گشته و صندوق مقدّس (تابوت) را از دست دادند و این صندوق، به چنگ فلسطینی‌ها افتاد، که این امر بر بنی‌اسرائیل سخت دشوار آمد. بقیّهٔ داستان اجمالاً در آیات فوق آمده است.

۞ تِلْكَ ٱلرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْهُم مَّن كَلَّمَ ٱللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَٰتٍ وَءَاتَيْنَا عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ ٱلْبَيِّنَٰتِ وَأَيَّدْنَٰهُ بِرُوحِ ٱلْقُدُسِ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَا ٱقْتَتَلَ ٱلَّذِينَ مِنۢ بَعْدِهِم مِّنۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَٰتُ وَلَٰكِنِ ٱخْتَلَفُواْ فَمِنْهُم مَّنْ ءَامَنَ وَمِنْهُم مَّن كَفَرَ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَا ٱقْتَتَلُواْ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿۲۵۳﴾

﴿**این پیامبران**﴾ که در آیهٔ سابق با جملهٔ: (اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِيْن) به آنان اشاره شد ﴿**بعضی از آنان را بر بعضی برتری بخشیده‌ایم**﴾ یعنی: به بعضی از آنان، بیش از دیگران از مزایای کمال بخشیده‌ایم و ایشان را به خصلتهای پسندیده‌ای که در غیرشان نیست مخصوص گردانیده‌ایم و از جمله پیامبر آخرالزّمان حضرت محمّد ﷺ را. اگر گفته شد: پس وجه جمع‌نمودن میان این آیهٔ کریمه و میان این **حدیث‌شریف** مرفوع ابوهریره رضی الله عنه که رسول اکرم ﷺ فرموده‌اند: «مرا بر انبیای دیگر

برتری ندهید »، چیست؟ می‌گوییم: آن حضرت ﷺ این‌سخن را یا بر سبیل تواضع فرموده‌اند، در عین این که خود به این حقیقت آگاه بوده‌اند که برترینِ انبیا و رسل هستند. یا این سخنشان قبل از زمانی بوده است که آن حضرت ﷺ از برتری خویش بر دیگر انبیا آگاه گردند. یا این سخنشان حمل بر آن می‌شود که در هنگام مناقشه و مشاجره پیرامون این موضوع، مرا بر دیگر انبیا علیهم السلام برتری ندهید. یا مرادشان این بوده که: به انگیزه عصبیّت، مرا بر دیگر انبیا علیهم السلام برتری ندهید. پس این حدیث به هیچ وجه به معنی نفی برتری آن حضرت ﷺ بر دیگر انبیا نیست. چنان‌که آن حضرت ﷺ در **حدیث‌شریف** دیگری فرموده‌اند: «اَنَا سَیِّدُ وُلْدِ آدَمْ ✿ من سرور و سالار فرزندان آدم هستم». ولی بنابر حدیث اوّل، سزاوار نیست که ما بنابر تعیین بگوییم که محمّد ﷺ برتر از موسی یا عیسی علیهماالسّلام اند، بلکه بدون تعیین پیامبری از پیامبران می‌گوییم که: حضرت محمّد ﷺ از همهٔ انبیا و رسل برتر هستند.

﴿**از آنان کسی هست که خداوند با او سخن گفته است**﴾ و ایشان حضرات موسی و محمّد علیهماالسّلام اند و این از جمله برتریهایی است که خداوند ﷻ به ایشان بخشیده است ﴿**و بعضی را درجات بلند ارزانی داشت**﴾ ایشان پیامبرانی هستند که جایگاه و منزلتشان در نزد خدای سبحان بسی بزرگ و متعالی است. احتمال دارد که مراد از این بعض، پیامبر ما حضرت محمّد ﷺ باشند، به سبب کثرت مزایایی که دارند و هم محتمل است که مراد از آن ادریس علیه السلام باشد که خداوند ﷻ وی را به جایگاهی بلند رفعت داد و به آسمانها برد. یا مراد از آنان، پیامبران اولی‌العزم علیهم السلام هستند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در شش چیز بر انبیا برتری داده شده‌ام:

۱ ــ جوامع الکلم به من داده شده.

۲ ــ به من با افگندن رعب و وحشت در دل دشمنانم، پیروزی و نصرت عطا گردیده.

۳ ــ اموال غنیمت برایم حلال گردانیده شده.
۴ ــ زمین برایم پاک و سجده گاه گردانیده شده.
۵ ــ به سوی کافهٔ خلق خدا ﷻ برانگیخته شده‌ام، نه به سوی یک قوم و نژاد و منطقهٔ خاص.
٦ ــ خاتم انبیا هستم و نبوّت به من ختم گردیده».

﴿**و به عیسی‌بن مریم معجزات آشکار دادیم**﴾ این از جمله برتریهایی است که خدای سبحان به او عنایت فرمود، معجزاتی چون زنده‌ساختن مردگان، شفادادن بیماران لاعلاج و غیره ﴿**و او را به‌وسیلهٔ روح‌القدس تأیید کردیم**﴾ روح‌القدس: جبرئیل﷣ است و تفسیر آن در (آیهٔ ۸۷) گذشت. پس آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که میان انبیا ﷨ در فزونی الطاف و عنایات الهی، احوال و مقامات، ویژگی‌ها، کرامتها و معجزات، تفاوت و تفاضل وجود دارد، امّا باید گفت که در اصل نبوّت میانشان هیچ برتری و تفاضلی نیست و ایشان در نبوّت و هدف واحد خویش، همه با هم برابرند، پس مزیّت و برتری آنها بر یک‌دیگر به خصوصیّات دیگری مربوط است که افزون بر اصل نبوّت می‌باشد. ﴿**و اگر خدا می‌خواست، کسانی که پس از آنان آمدند**﴾ یعنی: پس از پیامبران، یا پس از موسی و عیسی و محمّد﷨ ﴿**بعد از آن همه دلایل روشنی که برآنان آمد، به کشتار یک‌دیگر نمی‌پرداختند، ولی**﴾ امّتهای انبیا بعد از ایشان ﴿**اختلاف پیشه کردند**﴾ و با هم درافتادند تا بدانجا که به کشتار یک‌دیگر پرداختند و به ملّتهای گوناگونی تبدیل شدند ﴿**پس بعضی از آنان ایمان آوردند**﴾ و بر ایمان خویش استقامت ورزیدند ﴿**و بعضی کفر ورزیدند**﴾ همچون مسیحیان بعد از حضرت عیسی﷣ و یهودیان بعد از حضرت موسی﷣. «کفر» ضدّ ایمان است، همچنین «کفر» به معنی انکار نعمت که ضدّ شکر می‌باشد، نیز آمده است ﴿**و اگر خدا می‌خواست**﴾ که بعد از این اختلاف با همدیگر نجنگند ﴿**با همدیگر کشمکش و کارزار نمی‌کردند، ولیکن خداوند هرآنچه را اراده کند، انجام می‌دهد**﴾ از یاری رساندن و توفیق بخشیدن، یا

خوارساختن و رسوا نمودن هر کس که بخواهد، پس هیچ ردکننده‌ای برای حکم وی و هیچ تبدیل‌کننده‌ای برای قضا و داوری وی نیست، لذا مشیّت خداوند متعال بر آن رفته است که این موجود بشری در همان خطّ سیری که هم اکنون هست قرار داشته باشد ـ با این ساختار دو قطبی درون خود و با این استعدادهای متضّادش که هم قابل هدایت و هم قابل گمراهی است ـ و ارادهٔ الهی بر آن است که بشر در انتخاب راه هدایت، یا گمراهی، مختار باشد، و اختلاف و کشمکش هم لازمهٔ اینهاست.

یَٰٓأَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقۡنَٰكُم مِّن قَبۡلِ أَن یَأۡتِیَ یَوۡمٞ لَّا بَیۡعٞ فِیهِ وَلَا خُلَّةٞ وَلَا شَفَٰعَةٞۗ وَٱلۡكَٰفِرُونَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٢٥٤﴾

﴿**ای مؤمنان! از آنچه روزیتان داده‌ایم، انفاق کنید**﴾ در راه خدا ﷻ، مادام که بر ذخیره کردن آنچه که در روز قیامت به‌نفع شماست، برای خود قادرید ﴿**پیش از آن‌که روزی فرا رسد که در آن نه دادوستدی است**﴾ تا آنچه را که سبب نجات است برای خود خریداری نمایید ﴿**و نه**﴾ در آن روز ﴿**دوستی**﴾ و صداقت و محبّتی است ﴿**و نه شفاعتی**﴾ مؤثر است، مگر برای آنان که خداوند ﷻ به ایشان اذن شفاعت بدهد. و این روز، روز قیامت است. ﴿**و کافران همان ستمکارانند**﴾ چراکه پیامبران علیهم السلام را تکذیب کرده و هشدارها را نادیده گرفتند و از اعلامیّه‌ها فرمان نبردند. عطاءبن دینار گفته است: «سپاس خدای عزّوجلّ را که فرمود: کافران همانا ستمکارانند و نفرمود: ستمکاران همانا کافرانند، چراکه دیگر کار بر همگان دشوار می‌شد». به قولی: مراد از کافران؛ منکران فرایض الهی و از جمله ترک‌کنندگان و بازدارندگان زکاتند زیرا امر به «انفاق» در این آیه، ناظر بر زکات فرض می‌باشد.

ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْحَىُّ ٱلْقَيُّومُ ۚ لَا تَأْخُذُهُۥ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ ۚ لَّهُۥ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ ۗ مَن ذَا ٱلَّذِى يَشْفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذْنِهِۦ ۚ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ ۖ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَىْءٍ مِّنْ عِلْمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَ ۚ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ ۖ وَلَا يَـُٔودُهُۥ حِفْظُهُمَا ۚ وَهُوَ ٱلْعَلِىُّ ٱلْعَظِيمُ ﴿۲۵۵﴾

﴿**خداست که معبودی جز او نیست**﴾ یعنی: معبود بر حقّی جز او نیست ﴿**زنده است**﴾ یعنی: او تعالی زندۀ پاینده‌ای است که نه حیات وی زایل و نه متحوّل و دگرگون می‌شود ﴿**و**﴾ هم اوست ﴿**قیوم**﴾ یعنی: قیام‌کننده به تدبیر امور آفرینش و مخلوقات خویش و حفظ و نگه‌داشت آنها و برپادارنده‌ای که همۀ موجودات به او نیازمندند و او از همۀ آنها بی‌نیاز می‌باشد ﴿**نه خوابی سبک او را فرا گیرد**﴾ سِنَة: خواب سبک و غنودنی است که به عنوان مقدّمۀ خواب پدید می‌آید و احساس رخوت و سستی و فروافتادن پلکها (چرت) نشانۀ آن می‌باشد. خواب: حالتی است خاصّ که بر جانداران عارض می‌شود و با آن، حواسّ ظاهری از احساس و ادراک باز می‌ماند. ﴿**و نه**﴾ او را ﴿**خوابی گران**﴾ فرامی‌گیرد، پس بر حق تعالی هیچ نقص و غفلت و فراموشی‌ای از تدبیر امور مخلوقاتش، دست نمی‌دهد ﴿**آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آنِ اوست**﴾ و تحت سلطه و فرمان او می‌باشد ﴿**کیست آن‌کس که جز به‌اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟**﴾ هیچ‌یک از بندگانش قادر نیست که نزد وی به احدی از آنان ـ با شفاعت یا غیر آن ـ نفعی برساند تا آن‌گاه که حق تعالی خود به شفاعت کننده اذن شفاعت ندهد ﴿**می‌داند آنچه را در**

پیشِ‌رویشان است ﴾ از آخرت ﴿ **و آنچه در پشت سرشان است** ﴾ از دنیا. که این خود دلیل احاطهٔ علم وی به تمام کائنات ـ اعم از گذشته، حال و آیندهٔ آنها ـ می‌باشد ﴿ **و به چیزی از علم او احاطه و آگاهی نمی‌یابند مگر آنچه خود بخواهد و کرسیِّ او آسمانها و زمین را دربر گرفته** ﴾ ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «کرسیّ حق تعالی، علم اوست». طبری این رأی را ترجیح داده. از نظر اهل لغت نیز، اصل کرسی به معنای علم است، از این جهت به علما «کراسی» گفته می‌شود زیرا آنان تکیه‌گاه‌های مردم و محلّ اعتماد ایشانند. در روایتی‌دیگر از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما آمده است که فرمود: «کرسی حق تعالی محلّ و موضع هردو قدم اوست». به قولی دیگر: مراد از کرسی، عظمت و بزرگی خدای عزّوجلّ است و الاّ ـ در حقیقت امر ـ نه کرسی‌ای است و نه نشستنی و نه هم کسی که بنشیند. به قولی دیگر: مراد از کرسی، فرمانروایی خداوند متعال است. باید دانست که به قول صحیح، کرسی غیر از عرش است و عرش از کرسی بزرگتر می‌باشد، چنان‌که در احادیث شریف آمده است.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «من بر آنم که واجب است تا ما به عرش و کرسی همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است ایمان داشته باشیم و حق تعالی خود به مراد خویش از آنها داناتر است». ﴿ **و نگهداری آنها بر او دشوار نیست** ﴾ یعنی: نگه‌داشت آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست، بر خداوند متعال سنگین و دشوار نیست و به او از این کار کمترین مشقّتی نمی‌رسد ﴿ **و او بلند مرتبهٔ بزرگ‌قدر است** ﴾ بر مخلوقاتش از روی قدر و منزلت، والا و برتر و بر آنان تواناست و بر همه چیز غالب و مسلّط می‌باشد. پس مراد از عُلو؛ عُلوّ قدر و مرتبه است، نه علوّ مکانی زیرا خدای سبحان از قرار گرفتن در مکان مبرّا و منزّه می‌باشد. خاطرنشان می‌شود که این آیهٔ کریمه را «آیةالکرسی» می‌نامند.

فضیلت آیة الکرسی: در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول‌خدا صلی الله علیه وسلم از ابیّ‌بن کعب رضی الله عنه سؤال کردند: کدامین آیه از آیات کتاب خدای عزّوجلّ بزرگتر است؟

گفت: آیةالکرسی، فرمودند: «تهنیت باد بر تو علم، ای ابامنذر!». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت اسماء بنت یزیدبن سکن آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بی‌گمان اسم اعظم خداوند ﷻ در این دو آیهٔ کریمه است: (اَللّهُ لااِلٰهَ اِلاّ هُوَالْحَيُّ الْقَيُّوْم)، و (الٓمٓ. اَللّهُ لاٰ اِلٰهَ اِلاٰ هُوَالْحَيُّ الْقَيُّوْم)» [آل عمران / ۱]. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «آیةالکرسی سرور همهٔ آیات قرآن است و در هیچ خانه‌ای که شیطان در آن است، خوانده نمی‌شود، مگر این که شیطان از آن خانه بیرون می‌رود». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ قَرَأَ دُبُرَ كُلِّ صَلاةٍ مَكْتُوْبَةٍ آيَةَالْكُرْسِيِّ لَمْ يَمْنَعْهُ مِنْ دُخُوْلِ الْجَنَّةِ اِلاّ اَنْ يَمُوْتَ ۞ کسی که پس از هر نماز فرض آیةالکرسی را بخواند، هیچ چیز دیگری او را از ورود به بهشت باز نداشته است، جز این که بمیرد». احادیث بسیار دیگری نیز در فضیلت آیةالکرسی آمده است که به جهت اختصار از ذکر آنها صرف‌نظر کردیم.

ابن‌کثیر می‌گوید: «آیةالکرسی مشتمل برده جملهٔ مستقلّ است که همه به ذات الهی متعلّق‌اند و در آنها تمجید و تعظیم خدای یکتا می‌باشد».

لَآ إِكۡرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ قَد تَّبَيَّنَ ٱلرُّشۡدُ مِنَ ٱلۡغَيِّۚ فَمَن يَكۡفُرۡ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤۡمِنۢ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰ لَا ٱنفِصَامَ لَهَاۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥٦﴾

﴿**در دین هیچ اجباری نیست**﴾ یعنی: هیچ‌کس از کفّار را ــ در صورتی که به‌پرداخت جزیه تن دردهد ــ به قبول اسلام إجبار و إکراه ننمایید زیرا دلایل و برهانهای دین حقّ آشکار و روشن است و نیازی به این وجود ندارد که کسی را به إجبار به آن وادار نمود. در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: گروهی از انصار

مدینه گفتند: «ما قبل از اسلام با این اعتقاد که دین یهود از دین ما بهتر است؛ فرزندانمان را به دین آنان درآوردیم و حالا که خدای عزّوجلّ اسلام را نمایان گردانید، دیگر می‌باید فرزندانمان را به جبر و إکراه به پذیرش اسلام وادار نماییم»، پس چون این آیهٔ کریمه نازل شد، رسول خدا ﷺ فرزندان انصار را مخیّر ساخته و آنان را به پذیرفتن اسلام، إجبار و إکراه نکردند. آری! إکراه و إجبار منتفی است؛ ﴿**چراکه رشد از غیّ، به‌روشنی آشکار شده است**﴾ مراد از رُشد در اینجا؛ ایمان و مراد از غیّ؛ کفر است. یعنی: راه از بی‌راهه متمایز و آشکار و ایمان با دلایل و برهانهای خود متجلّی و روشن گردیده است بنابراین، نیازی به اجبار کسی بر پذیرش اسلام وجود ندارد ﴿**پس هر کس به طاغوت کفر ورزد**﴾ طاغوت: کاهن، شیطان، بت و هر سردمداری در عرصهٔ گمراهی است ﴿**و به خدا ایمان آورَد**﴾ بعد از آن که راه از بیراهه بر وی آشکار گشته است؛ ﴿**هرآینه به عروةالوثقی چنگ زده است**﴾ عُرْوَه: یک طرف ریسمانی است که به شکل حلقه‌ای گره‌زده می‌شود و هر کس به چاهی فرو رود، یا از آن بالا آید، آن حلقه را محکم در دست خویش می‌گیرد. مراد از آن در اینجا؛ وسیلهٔ نجات است. وُثقی: یعنی: محکم به‌هم گره‌زده‌شده و سخت استوار. آری! هر کس ایمان آورَد؛ به دستاویزی محکم و استوار چنگ زده است ﴿**که گسستنی برای آن نیست**﴾ یعنی: آن حلقه هرگز باز و گسسته نمی‌شود تا کسی را که به آن چنگ زده، هلاک کند، بلکه فرد چنگ‌زننده به خود را همان‌طور به بهشت می‌رساند و از بهشت فقط کسی جدا می‌افتد که به آن حلقه چنگ نزده‌باشد.

ابن‌کثیر آرای علما دربارهٔ «عروةالوثق» را چنین نقل می‌کند: «عروة الوُثقیٰ؛ ایمان است». سدی می‌گوید: «عروةالوثقی اسلام است». سعیدبن جبیر و ضحّاک می‌گویند: «عروةالوثقی؛ کلمهٔ طیّبهٔ لاٰ اِلٰهَ اِلاّ الله است». انس‌بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: «عروةالوثقی قرآن است». سالم‌ابن‌ابی‌الجعد می‌گوید: «عروةالوثقی دوست داشتن در راه الله و دشمنی ورزیدن به خاطر اوست». آن‌گاه ابن‌کثیر در

جمع‌بندی این آراء می‌گوید: «همهٔ این اقوال صحیح است و میان آنها هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد». ﴿و خداوند شنواست﴾ همهٔ گفتنی‌ها را ﴿داناست﴾ به همهٔ اعتقادات؛ اعم از کفر و ایمان. قُرطبی گفته است: «از آنجا که ایمان به خدا ﷻ و کفر به طاغوت، از اموری است که به زبان گفته می‌شود و قلب آن را باور می‌کند، پس، مناسب بود که در اینجا صفت «سمیع» برای گفتنی‌ها و صفت «علیم» برای معتقدات به کار رود، که چنین شد».

این آیهٔ کریمه قاعده‌ای بزرگ از قواعد اسلام و رکنی عظیم از ارکان سیاست، برنامه و راه و روش آن است. قاعده‌ای که إجبار کسی را به پذیرش دین روا نمی‌داند و همچنین به کسی این اجازه را نمی‌دهد که فردی از اهل ادیان را به إجبار از دین وی خارج سازد. البتّه این قاعده هنگامی تحقّق می‌پذیرد که مسلمانان قوی و نیرومند باشند، به گونه‌ای که بتوانند از هویّت و حیات دینی‌شان در برابر فتنه‌گران حراست و حفاظت نمایند، لذا برای تأمین آزادی دعوت و ایمنی از فتنه، جهاد علیه سلطهٔ متجاوز امری اجتناب ناپذیر است و بعد از آن، موضوع گردن نهادن به اسلام در حوزهٔ فردی و گروهی، چیزی است که به قناعت اختیاری انسانها از طریق حجّت و برهان، یا گفت‌وگو به شیوه‌ای که نیکوتر است، واگذاشته می‌شود و در این میدان، دیگر نه جهاد مسلّحانه‌ای در کار است و نه إجبار و فشاری.

صاحب تفسیر «المنیر» پس از آن که اقوال و آرای مفسّران در خصوص منسوخ شدن این آیهٔ کریمه را با آیهٔ: (يَاأَيُّهَاالنَّبِيُّ جَاهِدِالْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ...) [توبه / ۷۳] نقل می‌کند؛ این استنباط را به دست می‌دهد که قول به نسخ آن ضعیف است، لذا قول صحیح این است که آیهٔ کریمه منسوخ نیست. شهید سیّد قطب ﷬ نیز در «فی ظلال القرآن» این آیهٔ کریمه را از بارزترین وجوه گرامی‌داشت خداوند متعال از انسان می داند و با بیانی مدلّل نشان می‌دهد که میان اصل عدم إکراه بر دین و اصل مشروعیّت جهاد مسلّحانه، هیچ‌گونه تعارض و تناقضی وجود ندارد و هر یک از

آنها مجال خاص خود را دارا می‌باشند چ.

ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُخْرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَوْلِيَآؤُهُمُ ٱلطَّٰغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ ٱلنُّورِ إِلَى ٱلظُّلُمَٰتِۗ أُوْلَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٢٥٧﴾

﴿**خداوند ولیّ مؤمنان**﴾ یعنی: یاور و سرور و کارسازشان ﴿**است، آنان را از تاریکی‌ها**﴾ یعنی: از شبهاتِ گمراه کن، جهل و پرستش طاغوت ﴿**به سوی نور**﴾ علم و هدایت و ایمان ﴿**بیرون می‌آورد**﴾ ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند ﷻ نور را به صیغهٔ مفرد و ظلمات را به صیغهٔ جمع یاد کرد؛ زیرا حق یکی است و متعدّد نمی‌شود، امّا کفر و گمراهی انواع و اقسام زیادی دارد». ﴿**و کافران سرورانشان طاغوت است که آنان را از روشنایی به‌سوی تاریکی‌ها خارج می‌کنند**﴾ مراد از طاغوت در اینجا؛ ائمّه و فلاسفهٔ کفرند که کافران را به کفر و الحاد امر کرده و کفر را برآنان آرایش می‌دهند و بدین‌وسیله آنان را از نور فطرت الهی که مردم را بر آن سرشته است و از راه انبیا علیهم السلام که دعوت به‌سوی عقاید راستین و شریعتهای روشن و مستقیم است، به‌سوی تاریکی‌های کفر خارج می‌کنند ﴿**آنان اهل آتشند، آنان در آن جاودانند**﴾.

ابن‌جریر طبری در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت می‌کند: کسانی که به عیسی علیه السلام ایمان آورده بودند و چون پیامبر خاتم ﷺ مبعوث شدند، به ایشان نیز ایمان آوردند؛ از مصادیق این آیه‌اند.

چ ــ نگاه کنید به ترجمهٔ فارسی المنیر (۲/۳۴ــ ۴۰) و متن عربی «فی‌ظلال‌القرآن، ۱/۲۹۳ــ ۲۹۶»، طبع دارالشّروق.

أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِي حَآجَّ إِبْرَٰهِـۧمَ فِي رَبِّهِۦٓ أَنْ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَٰهِـۧمُ رَبِّيَ ٱلَّذِي يُحْيِۦ وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا۠ أُحْيِۦ وَأُمِيتُ ۖ قَالَ إِبْرَٰهِـۧمُ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَأْتِي بِٱلشَّمْسِ مِنَ ٱلْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ ٱلْمَغْرِبِ فَبُهِتَ ٱلَّذِي كَفَرَ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿۲۵۸﴾

﴿**ای محمّد! آیا ندیدی**﴾ با قلب خویش ﷺ ﴿**آن کسی را که با ابراهیم در باب پروردگارش محاجّه کرد**﴾ گویند: او نمرودبن‌کنعان بود که در عراق پادشاهی می‌کرد و مرکز فرمانروایی‌اش بابل بود و نقل است که او پادشاه عالمگیر زمان خود بود که دنیا را تماماً زیر سلطه و فرمان خویش درآورده بود. ﴿**در مقابل آن‌که خدا به او پادشاهی داده بود**﴾ یعنی: طول مدّت پادشاهی‌اش، او را به این طغیان و گردنکشی واداشت زیرا نقل است که او به مدّت چهارصد سال بر مسند پادشاهی قرار داشت و در این پادشاهی و ناز و نعمت، مغرور و گردنکش شد، در حالی که نعمت اساساً انگیزه‌بخش شکر و سپاس است نه ناسپاسی و گردنکشی، هم ازاین روی او با ابراهیم ﷺ به مقابله و مکابره پرداخت، ﴿**آن‌گاه که ابراهیم گفت: پروردگارم آن کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند**﴾ یعنی: دلیل قطعی وجود پروردگار توانا، ایجاد این پدیده‌های مشاهده شده بعد از عدم آنها و باز معدوم ساختن آنها بعد از وجودشان است و این بالضّروره، دلیل بر وجود فاعل مختاری است زیرا این پدیده‌ها به خودی خود به وجود نیامده‌اند و لابدّ ایجادکننده‌ای آنها را آفریده است و این آفریننده، همان پروردگاری است که من به سوی پرستش وی به یگانگی فرامی‌خوانم. امّا نمرود به کبر و نخوت خود ادامه داد و ﴿**گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌میرانم**﴾. ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «نمرود، دو مرد را که به

اعدام محکوم بودند، احضار کرد، پس یکی از آنها را کشت و دیگری را بخشید و بدین‌گونه ادّعا کرد که او زندگی بخشیده و میرانیده است، که البتّه این ادّعایش مغالطه‌ای بیش نبود زیرا قصد ابراهیم علیه السلام این بود که پروردگار متعال زندگی و مرگ را در اجساد می‌آفریند، ولی قصد نمرود کافر این بود که او قادر است تا از کشتن درگذرد؛ و این خود زنده‌ساختن است و قادراست تا بکشد؛ که این خود میراندن است. روشن است که این پاسخ ابلهانه‌ای بود که هرگز قراردادن آن در مقابل حجّت ابراهیم علیه السلام صحیح نیست». آن‌گاه ابراهیم علیه السلام حجّتی به میدان او آورد که در آن مغالطه روی نمی‌دهد و به کافر این مجال فراهم نمی‌شود که از آن با تکبّر و لجاجت بگریزد: ﴿**ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق برمی‌آورد، پس تو آن را از مغرب برآور**﴾ یعنی: هرگاه تو مدّعی آن هستی که زنده می‌کنی و می‌میرانی؛ پس کسی که زنده می‌کند و می‌میراند، هم‌او در نظام هستی نیز می‌تواند تصرّف کند ـ اعم از آفرینش آن، یا دست بردن در برنامه‌ها و نظامات آن ـ لذا من از تو می‌خواهم که اگر راست می‌گویی؛ اینک این خورشید را که هر روز از مشرق طلوع می‌کند، از مغرب بر آور؛ ﴿**پس آن کافر مغلوب شد**﴾ و بر جای خویش میخکوب گشت و متحیّرانه ساکت ماند ﴿**و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند**﴾ یعنی: به آنان حجّت و برهانی را الهام نمی‌کند، بلکه حجّتشان در نزد پروردگار متعال، محکوم به شکست و بطلان است.

سدّی می‌گوید: «این مناظره میان ابراهیم و نمرود بعد از بیرون آمدن ابراهیم علیه السلام ـ به‌سلامت از آتش ـ روی داد زیرا قبل از آن، میان آن دو ملاقاتی روی نداده بود». ابن‌کثیر به نقل از زیدبن‌اسلم می‌گوید: «نمرود غلّه و خواربار فراوان داشت و مردم برای گرفتن غلّه نزد وی می‌رفتند. ابراهیم علیه السلام نیز همراه با آنان نزد وی رفت، هم در آنجا بود که این مناظره میان آن دو روی داد. پس نمرود به ابراهیم علیه السلام غلّه‌ای نداد ـ چنان‌که به مردم می‌داد ـ و چون ابراهیم علیه السلام از نزد وی به سوی خانواده‌اش بر می‌گشت، در مسیر راه، بار خویش را از تودهٔ

خاکی که نزدیک خانه‌اش بود پر کرد و با خود گفت: چون نزد خانوادهٔ خود بروم، آنان را با نمایاندن این بار از خود وا می‌آورم. به خانه که رسید، بار خود را گذاشته، تکیه داد و خوابید. زنش ساره به سوی دو کیسهٔ همراه ابراهیم علیه السلام که پر از خاک بود رفت و آن دو را پر از خوراکی‌ای پاکیزه یافت و از آن غذایی گوارا پخت. چون ابراهیم علیه السلام از خواب بیدار شد، غذایی لذیذ را در برابر خود آماده یافت، پرسید: این را از کجا آورده‌اید؟ ساره گفت: از غلّه‌ای که همینک آوردی! پس ابراهیم علیه السلام دانست که این، روزیی از جانب خدای عزّوجلّ بوده است».

أَوْ كَٱلَّذِى مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِىَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْىِۦ هَٰذِهِ ٱللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا ۖ فَأَمَاتَهُ ٱللَّهُ مِاْئَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُۥ ۖ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ ۖ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ ۖ قَالَ بَل لَّبِثْتَ مِاْئَةَ عَامٍ فَٱنظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ ۖ وَٱنظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ ءَايَةً لِّلنَّاسِ ۖ وَٱنظُرْ إِلَى ٱلْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا ۚ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُۥ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۵۹﴾

﴿یا﴾ ندانستی داستان ﴿کسی را که بر قریه‌ای گذشت﴾ این کس، به قول

مشهور: عُزیرﷇ از انبیای بنی‌اسرائیل بود که بر قریه‌ای از سرزمین بیت‌المقدِس که به دست بُختُ‌النَّصْر ویران شده‌بود، گذشت. به قولی: مراد از قریه؛ اهالی آن است. ﴿**که سقفها و دیوارهایش فرو ریخته بود**﴾ یعنی: سقف‌ها و دیوارهای آن قریه بر سر ساکنان خود فرو ریخته بود. عُرُوْش: سقفهاست. به قولی: معنای آن این است: آن قریه خالی از سکنه بود، درحالی‌که خانه‌ها آباد و پابرجا بودند. عُزیرﷇ با مشاهدهٔ این وضع با خود گفت: ﴿**چگونه خداوند**﴾ مردم ﴿**این ویرانکده را پس از مرگشان زنده می‌کند؟**﴾ این‌چنین بود که او احیای مجدّد آن قریه یا شهر را در حالتی که مشابه حالت مردگان است، بعید پنداشت. مراد وی، بعید پنداشتن زنده شدن مجدّد مردم آن قریه بود ﴿**پس خداوند او را**﴾ یعنی: عُزیر را ﴿**صد سال میراند، سپس برانگیختش**﴾ و بدین‌گونه برای او در وجود خودش، بر معاد مَثَل و نمونه‌ای زد. و از زنده ساختن او به «بعث» تعبیر شد نه «احیاء»، برای اعلام این امر که عُزیرﷇ همچون بار اوّل؛ زنده‌ای عاقل و با إدراک کامل گردید. خداوند ﷻ بعد از برانگیختن مجدّدش به او گفت: ﴿**چقدر درنگ کرده‌ای؟**﴾ در حال مرگ؟ ﴿**گفت: یک روز یا پاره‌ای از روز را درنگ کرده‌ام**﴾ عُزیر این سخن را بنا به‌پندار خودش گفت زیرا خدای عزّوجلّ او را در آغاز روز میراند و پس‌از صد سال در آخر روز زنده ساخت، پس چون دید که خورشید هنوز می‌تابد، گمان کرد که آن خورشید؛ خورشید همان روز است و او فقط چند ساعتی بیش نخوابیده است ﴿**گفت**﴾ پروردگار متعال ﴿**چنین نیست، بلکه صد سال درنگ کرده‌ای**﴾ درحال مرگ ﴿**پس به خوراک و نوشیدنی خود**﴾ که گویند؛ انجیر و شیرهٔ انگور بود ﴿**بنگر، که**﴾ با وجود سپری‌شدن این مدّت طولانی، طعم و رنگ آن به قدرت لایزال ما ﴿**تغییر نکرده است و به درازگوش خود بنگر**﴾ که چگونه اعضا و اجزای وجودش متلاشی شده و استخوانهای آن درهم ریخته است و بدان‌که این واقعه برای آن است که هم پاسخ سؤال تورا بدهیم ﴿**و هم تو را نشانه‌ای برای مردم گردانیم**﴾ در مورد معاد و برانگیخته‌شدن بعد از مرگ. گفته‌اند: نشانه قراردادن

عُزیر، در این حقیقت بود که او بعد از گذشت صد سال، به مانند روزی که مرده بود، جوان برانگیخته شد، درحالی‌که فرزندان و نوادگان خود را همگی پیر و کهنسال یافت. ﴿**و به این استخوانها بنگر که چگونه آنها را به حرکت درمی‌آوریم**﴾ یعنی: آنها را بر روی همدیگر قرار داده و به‌هم پیوند می‌دهیم ﴿**سپس گوشت را بر آن می‌پوشانیم**﴾ یعنی: استخوانها را با گوشت می‌پوشانیم. ابن‌کثیر نقل می‌کند: «آن شهر ویرانه بعد از مدّت هفتاد سال از مرگ عُزیرﷺ آباد و مسکونی شده بود». گفتنی است؛ اوّلین چیزی که خداوند ﷻ در عُزیر آفرید، چشمانش بود و او با چشم خود می‌دید که چگونه استخوانهایش یکی یکی به دیگری پیوسته و سپس بر آنها گوشت پوشانده می‌شود، آن‌گاه بر وی روح دمیده شد ﴿**پس چون این حال برای او آشکار شد**﴾ یعنی: چون برای او آنچه را که قبل از این بعید می‌پنداشت، به عینیّت آشکار گشت ﴿**گفت: به یقین می‌دانم که خداوند بر هرچیزی تواناست**﴾ یعنی: اکنون می‌دانم به‌نوع دیگری از دانستن که قبل از این نمی‌دانستم و آن علم عیان است، پس، هم‌اکنون من داناترین اهل زمان خویش به این حقیقت هستم. به قرائتی دیگر (إِعْلَمْ...) آمده است؛ که در این صورت معنی این است: خداوند ﷻ به او دستور داد تا این حقیقت را به نحوی بداند که در آن، آرامش و اطمینان قلبی وجود دارد.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِـۧمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ ٱلْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ ٱلطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ ٱجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ٱدْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَٱعْلَمْ أَنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٦٠﴾

﴿**و**﴾ ای محمّد ﷺ ! به‌یاد آور ﴿**آن‌گاه که ابراهیم گفت: پروردگارا! به من بنما که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟**﴾ جمهور علما بر آنند که این سؤال ابراهیم علیه السلام از روی شکّ و تردید در قدرت خداوند متعال نبود زیرا ابراهیم علیه السلام هرگز در قدرت حق تعالی بر زنده‌ساختن مردگان شکّ و شبهه‌ای نداشت، بلکه فقط می‌خواست تا کیفیّت زنده شدن را به چشم سر ببیند. ابن کثیر می‌گوید: «برای این درخواست ابراهیم علیه السلام چند سبب ذکر کرده‌اند، از آن جمله این‌که چون او به نمرود گفت: (پروردگار من همان است که زنده می‌گرداند و می‌میراند)؛ دوستدار آن شد که در این باره، از علم الیقین به عین‌الیقین ارتقا یابد». بنابراین، ابراهیم علیه السلام با این خواسته‌اش نه رؤیت قلب، بلکه رؤیت چشم را اراده داشت تا برای او طُمأنینه و آرامش حاصل شود. پس خداوند جلّ جلاله در پاسخ وی ﴿**فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟**﴾ به این که من به زنده‌ساختن مردگان قادرم، که اینک از من نمایاندن آن را می‌خواهی؟ طرح این سؤال، در عین علم خداوند جلّ جلاله به ایمان داشتن ابراهیم علیه السلام، برای تعلیم دادن به شنوندگان است ﴿**گفت: چرا**﴾ باور داشته‌ام و ایمان آورده‌ام که تو بر این کار توانایی ﴿**و لیکن برای این‌که**﴾ با یک‌جاشدن دلیل عیان همراه با دلایل ایمان ﴿**دلم آرام گیرد**﴾، خواستار این معاینه و مشاهده گردیده‌ام. آری! ابراهیم علیه السلام هرگز در زنده‌شدن مردگان شکّاک و متردّد نبود و برای پیامبران علیهم السلام چنین شکّ و تردیدی جایز هم نیست، ولی او به‌خاطر آن خواهان دیدن این امر شد که فطرت انسان براین سرشته شده که از مشاهدهٔ آنچه که از وجود آن خبر یافته، به اطمینان دست می‌یابد.

به همین جهت، رسول خدا ﷺ در این **حدیث‌شریف** فرموده‌اند: «خبر یافتن همچون معاینه و دیدن نیست». ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «در قرآن کریم آیه‌ای از این آیهٔ کریمه امیدوار کننده‌تر نیست». خواجه عبدالله انصاری رحمه الله می‌گوید: «یقین را سه رُتبت است، اوّل علم‌الیقین، پس عین‌الیقین؛ پس حقّ‌الیقین، ابراهیم علیه السلام خواست تا هر سه رُتبت در او جمع شود و علم‌الیقین، عین‌الیقین گردد». لذا

خداوند متعال خواستهٔ ابراهیم‌ؑ را اجابت نموده ﴿**فرمود: چهار پرنده را بگیر و آنها را پیش خود ریزریز گردان**﴾ یعنی: بعد از برگرفتن چهار پرنده، هرکدام آنها را قطعه‌قطعه کن ﴿**سپس بر سر هرکوهی پاره‌ای از آنها را بگذار**﴾ یعنی: از هرکدام آنها پاره‌ای بر سر هرکوهی قرار ده ﴿**آن‌گاه آنها را فرا خوان، شتابان به‌سوی تو می‌آیند**﴾ یعنی: شتابان به‌سوی تو به پرواز در می‌آیند ﴿**و بدان که خداوند، عزیز حکیم است**﴾ یعنی: حق تعالی غالب و توانایی است که چیزی او را عاجز نمی‌گرداند و در صنع و تدبیر خویش فرزانه و باحکمت است.

نقل است که ابراهیم‌ؑ چهار پرنده را از چهار نوع بر گرفت: طاووس، کرگس، کلاغ و خروسی را. ابن‌عبّاس‌ؓ می‌گوید: «ابراهیم‌ؑ پرندگان ریزریزشده و به هم درآمیخته را بر هفت کوه قرار داد، آن‌گاه سرهایشان را به‌دست خود گرفت، سپس نگاه کرد که چگونه اجزای آنها به‌هم می‌پیوندد و پرهایشان یکی‌یکی به‌هم می‌آید و همه زنده شدند».

مَّثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَٰلَهُمْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنۢبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنۢبُلَةٍ مِّاْئَةُ حَبَّةٍۗ وَٱللَّهُ يُضَٰعِفُ لِمَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٦١﴾

سبب‌نزول: این آیهٔ کریمه دربارهٔ عثمان‌بن عفّان و عبدالرّحمن‌بن عوف رضی‌الله‌عنهما نازل شد زیرا اوّلی سپاه تبوک را به هزار شتر، همراه با نمد و یراق و جهاز آنها مجهّز کرد و به علاوه چاه آب‌خیزی داشت که آن را نیز بر مسلمانان صدقه کرد و دومی چهار هزار درهم را در راه خدا ﷻ انفاق نمود. ابوسعید خدری‌ؓ می‌گوید: پیامبر گرامی اسلام ﷺ را دیدم که دستانشان را بالا برده در

حقّ عثمان ﷜ چنین دعا می‌کردند: «پروردگارا! من از عثمان‌بن عفّان راضی شده‌ام، پس، تو نیز از او راضی باش».

﴿**صفت کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند**﴾ یعنی: در جهاد برای اعلای کلمة‌الله ﴿**همانند دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند که در هرخوشه‌ای صد دانه باشد**﴾ یعنی: صفت انفاقشان مانند صفت کشت دانه‌ای با این اوصاف است. مراد خوشه‌های هفت‌گانه‌ای است که از یک ساقهٔ واحد سر می‌زند، یعنی یک ساقه به هفت شاخه منشعب می‌شود که در هرشاخه یک خوشه و در هر خوشه صد دانه است ﴿**و خداوند برای هر کس که بخواهد**﴾ پاداشش را ﴿**چند برابر می‌کند**﴾ یعنی: باز هفتصد برابر را برای کسانی که آداب انفاق را رعایت کنند [1] و انفاقشان برای برتري کلمهٔ خدا ﷻ باشد، چندبرابر می‌کند ﴿**و خداوند گشایشگر**﴾ است. یعنی فضل و بخشش وی گشاده است و از خلقش فراگیرتر و گسترده‌تر می‌باشد ﴿**داناست**﴾ به کسانی که مستحقّ این فضل و بخشش هستند و نیز به کسانی که مستحقّ آن نیستند.

این آیهٔ کریمه اقتضا می‌کند که انفاق در جهاد پاداشی هفتصدبرابر داشته باشد، در حالی که در آیهٔ دیگری آمده است که یک کار نیک، ده‌برابر پاداش دارد لذا از این امر دانسته می‌شود که پاداش ده برابر، متعلّق به انفاق در غیر جهاد از دیگر راه‌های خیر بوده و فقط پاداش انفاق در جهاد است که هفتصد برابر می‌باشد. امام احمد از عیاض‌بن غطیف روایت کرده است که گفت: نزد ابوعبیده آمدیم تا او را به سبب ناراحتی‌ای که به پهلویش عارض شده بود، عیادت کنیم در این هنگام همسرش بر بالینش نشسته بود. پس به همسرش گفتیم: ابوعبیده ﷛ شب را چگونه گذراند؟ گفت: به‌خدا که شب را برخوردار از پاداش الهی گذراند. ابوعبیده ﷛ به سخن درآمد و گفت: نه! چنین نیست، من شب را با چنین حالی سپری نکرده‌ام.

---

۱ ـ آداب انفاق را در آیات بعد می‌خوانیم.

در این اثنا رویش را که به‌طرف دیوار بود، به‌سوی عیادت‌کنندگان برگرداند و گفت: آیا از من نمی‌پرسید که به زنم چه گفتم که او از سخنم چنین برداشتی کرده است؟ در **حدیث‌شریف** از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «هر کس مازاد بر نیاز خود را در راه خدا ﷻ انفاق کند، پاداش وی هفتصد چند آن است و هر کس بر خود انفاق کند، یا مریضی را عیادت نماید، یا چیز آزاردهنده‌ای را دور سازد، هرکار نیکی از این قبیل، پاداشی ده‌برابر دارد و روزه سپر مؤمن است تا آن‌گاه که او [با ارتکاب حرام] آن را نشکند و پاره نکند و هر کس که خدای عزّوجلّ او را به آفت و بلایی در جسمش مبتلا گرداند، آن آفت برایش حطّه‌ای [کفّاره‌ای برای گناهان] است». یعنی: زن ابوعبیده رضی الله عنه که این حدیث رسول خدا ﷺ را از شوهرش شنیده بود، استنباط وی این بود که چون وی به آفتی مبتلا هست، این برایش پاداشی است.

ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَٰلَهُمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَآ أَنفَقُوا۟ مَنًّا وَلَآ أَذًى ۙ لَّهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٦٢﴾

﴿کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، سپس در پی آنچه انفاق کرده‌اند، منّت و آزاری در میان نمی‌آورند﴾ مَنّ: سخن‌گفتن شخص از بخشش و انفاق خود است، که آن سخن به گوش گیرنده می‌رسد و مایهٔ آزار روحی وی می‌گردد و این از گناهان کبیره است. اَذیٰ: دشنام‌دادن، فخرفروشی و تکبّر به انفاق مال و یادآوری آن به کسی است که فقیر دوست ندارد او از آن آگاه شود. آری! چنین کسانی که اموالشان را بی‌منّت و آزار در راه خدا ﷻ انفاق می‌کنند: **﴿پاداششان**

برایشان نزد پروردگارشان ﴾ محفوظ ﴿**است**﴾. این که خداوند ﷻ در اینجا انفاق‌کنندگان را به پروردگاری خود منسوب می‌سازد، گرامی‌داشت و بزرگ داشتی برای آنان و تأکیدی بر دریافت پاداش از سوی ایشان است ﴿**و بیمی بر آنان نیست**﴾ در هر دو سرای دنیا و آخرت ﴿**و آنان اندوهگین نمی‌شوند**﴾ این تعبیر، بیانگر نفی همیشگی حزن و اندوه از آنان است.

در **حدیث‌شریف** به روایت مسلم از ابوذر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «ثَلاثَةٌ لایُکَلِّمُهُمُ اللهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَلایَنْظُرُ اِلَیْهِمْ وَلا یُزَکِّیهِمْ وَلَهُمْ عَذابٌ اَلِیْمٌ: اَلْمَنّانُ بِما اَعْطٰی، وَالْمُسْبِلُ اِزارَهُ، وَالْمُنْفِقُ سَلْعَتَهُ بِالْحَلْفِ الْکاذِبِ ۞ سه کس‌اند که خدای عزّوجلّ در روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید، به‌سوی آنان نمی‌نگرد، آنان را تزکیه نمی‌کند و برایشان عذابی دردناک است: منّت‌گذارنده دربرابر آنچه که بخشیده است، کسی که در راه‌رفتن، شلوار (ولباسش) را از روی کبر و خودبزرگ‌بینی بر زمین به دنبال خود می‌کشد و کسی که کالای خود را با سوگند دروغ می‌فروشد».

۞ قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّن صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَآ أَذًى ۗ وَٱللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ ﴿۲۶۳﴾

﴿**گفتاری پسندیده**﴾ و دعا و کلامی خوش در برخورد با فرد سائل و نیازمند، از سوی کسی که مورد درخواست کمک قرار می‌گیرد ﴿**وگذشت**﴾ و چشم‌پوشی از پافشاری و تندی سائل ﴿**بهتر از صدقه‌ای است که آزاری به‌دنبال آن باشد و خداوند بی‌نیازِ بردبار است**﴾ این آیهٔ کریمه در عین این که بیانگر این حقیقت است که برگرداندن فقرا با زبانی خوش و رفتاری نیک، بهتر از دادن صدقه به ایشان همراه با آزار و منّت می‌باشد؛ دلجویی از نیازمندان و امیدبخشیدن به آنان نیز هست، با

دادن این پیام به آنان که: اگر از نزد اغنیا دست خالی برمی‌گردند، باید به فضل و بخشایش خداوند ﷻ امیدوار باشند. مراد از «مغفرت»، پرده پوشی رفتار بد نیازمند و گذشت از وی است، چنانچه او بر درخواستش چنان پافشاری و اصرار ورزید که سبب کدورت خاطر توانگر شد.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُبۡطِلُواْ صَدَقَٰتِكُم بِٱلۡمَنِّ وَٱلۡأَذَىٰ كَٱلَّذِي يُنفِقُ مَالَهُۥ رِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَلَا يُؤۡمِنُ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۖ فَمَثَلُهُۥ كَمَثَلِ صَفۡوَانٍ عَلَيۡهِ تُرَابٞ فَأَصَابَهُۥ وَابِلٞ فَتَرَكَهُۥ صَلۡدٗاۖ لَّا يَقۡدِرُونَ عَلَىٰ شَيۡءٖ مِّمَّا كَسَبُواْۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿٢٦٤﴾

﴿**ای مؤمنان! صدقات خود را با منّت و آزار باطل نکنید**﴾ باطل کردن صدقات؛ ازبین‌بردن اثر و تباه‌ساختن ثواب آنهاست زیرا منّت و آزار و ریا، صدقات را باطل و بی‌اثر می‌گرداند ﴿**همانند کسی که مالش را برای خودنمایی بر مردم انفاق می‌کند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارد**﴾ یعنی: مانند کسی که مالش را ریاکارانه برای نمایش‌دادن به مردم انفاق می‌کند و هدف او از این کار، کسب رضای الهی و ثواب آخرت نیست، بلکه فقط می‌خواهد مدح و ستایش مردم را به‌سوی خود جلب نماید تا مردم او را به اوصاف نیک بشناسند و مثلاً بگویند؛ فلان شخص، سخاوتمند و جواد است ﴿**پس مَثَل او همچون مَثَل تخته‌سنگی است**﴾ صاف و هموار ﴿**که بر آن خاکی باشد و باران سنگینی بر آن ببارد و آن را سخت و صاف**

واگذارد ﴾ یعنی: آن باران سنگین، خاکی را که بر روی آن تخته سنگ نشسته است، ببرد و آن را صاف و سترون باقی گذارد. پس همچنان است این فردِ خودنمای ریاکار، که صدقات ریایی او نه نفعی از ثواب به او می‌رساند و نه هم مال وی باقی می‌ماند، همچون صخره‌ای که نه سبزیی برآن می‌روید و نه هم خاکش باقی می‌ماند **﴿آنان نیز از آنچه کرده‌اند، بهره‌ای نمی‌برند ﴾** یعنی: منّت‌گذاران و آزاردهندگان و ریاکاران نیز، نه از آنچه انفاق کرده‌اند، پاداش و حاصلی می‌برند و نه هم بعد از انفاق، قادر به بازگردانیدن مال خود می‌باشند، درحالی‌که قبلاً در به‌دست آوردن آن، چه رنجها و زحمتها کشیده‌اند! **﴿و خداوند قوم کافر را ﴾** تا آن‌گاه که بر کفر خویش باشند **﴿هدایت نمی‌کند ﴾** به سوی آنچه که خیر و صلاحشان در آن است. این تعبیر به این واقعیّت اشاره دارد که ریا و منّت‌نهادن از صفات کفّار است، نه از اوصاف مؤمنان.

باید دانست که:

۱ ـ آیات کریمه، شامل انفاق نفل و فرض ـ هر دو ـ می‌شود، پس نیازی نیست که بگوییم: آیهٔ (۲۶۱) قبل از آیهٔ زکات نازل شده و سپس با آیهٔ زکات منسوخ گردید.

۲ ـ آیهٔ کریمهٔ (۲۶۱) دلیل بر آن است که شغل کشاورزی از بهترین مشاغل است، بدان جهت که خدای عزّوجلّ به آن مَثَل زده است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هیچ مسلمانی نیست که نهالی می‌نشاند و یا مزرعه‌ای را کشت می‌کند که بعداً پرنده‌ای، یا انسانی، یا حیوانی از آن می‌خورد، مگر این که آن محصول، برایش صدقه است». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «روزیتان را در نهانگاه‌های زمین بجویید». یعنی: کشاورزی نمایید. آری! کشاورزی از جملهٔ فرض‌های کفایی است، پس بر حاکم مسلمانان واجب است که مردم را بر کشاورزی مجبور نماید.

۳ ـ منّت‌گذاری؛ یعنی یادآوری از احسان خویش و آن را به رخ شخص نیازمند

کشیدن ، از گناهان کبیره است ، به دلیل احادیث وارده دربارهٔ نکوهش شدید این کار.

۴ ــ در **حدیث‌شریف** آمده است : « سخن نیکو صدقه است و از امور پسندیده یکی این است که با برادر مسلمانت با چهرهٔ باز و بشّاش روبرو شوی ».

وَمَثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَٰلَهُمُ ٱبْتِغَآءَ مَرْضَاتِ ٱللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍۭ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَـَٔاتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ ۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٦٥﴾

﴿**و مَثَل کسانی که اموالشان را برای طلب خشنودی خداوند و اعتقاد برخاسته از دل خویش انفاق می‌کنند**﴾ یعنی : آنان که با بذل اموال ، دل‌وجان‌ونهان خویش را بر ایمان و اعتقاد و عبادات استوار و پایدار می‌سازند و انفاق مال را وسیله‌ای برای ریاضت و تمرین و عادت‌دادن نفس خویش بر ایمان و اعتقاد می‌شناسند و یقین دارند به این که خداوند متعال به ایشان در برابر آن پاداشی بس وافر عنایت می‌کند . یا معنای (تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ) این است : آنان که نفس خویش را برایمان و بذل مال در راه خدا ﷻ ، پایدار و ثابت‌قدم گردانیده و آن را از بیماری بخل و مال‌دوستی تزکیه می‌کنند ، مَثَل آنان ﴿**همچون مَثَل جَنّتی است**﴾ جَنّت: باغی است که در آن درختانی انبوه می‌روید تا بدانجا که آن را می‌پوشاند ﴿**که**﴾ این باغ ﴿**بر فراز ربوه‌ای قرار دارد**﴾ رَبْوَة: پشته‌ای است که اندک بلندیی دارد . توصیف باغ به این که بر فراز پشته‌ای قرار دارد ؛ برای آن است که درختان و سبزی‌هایی که بر آن پشته می‌روید ، نیکوتر از درختان و سبزه‌زارهای دیگر مکانهاست ، چه غالباً وزش بادهای نرم ، به آن هوایی لطیف و گوارا و کیفیّتی والا و دلپذیر می‌بخشد ، هم از

این روی است؛ ﴿**که اگر باران سنگینی بـر آن بـبارد، دوچـندان مـحصول بـرآورد** ﴾ میوه‌هایش نسبت به باغهای دیگر، به‌سبب این باران سنگین ﴿**و اگر باران سنگین بر آن نبارد**﴾ دست‌کم ﴿**باران سبک**﴾ و ریزی هم برای آن کافی است. طَلّ: باران سبکی است که قطراتی ریز دارد ﴿**و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست**﴾ آری! این‌چنین است داستان مؤمنی که اگر خداوند ﷻ به او ثروت و سـرمایه‌ای بسیار بریزاند، او هم برای رضای حق تعالی صدقه‌ای بسیار می‌دهد، امّـا اگـر هـمچون باران سبک، به‌ثروتی اندک دست یابد؛ بـاز هـم از صـدقه‌دادن و انـفاق دست برنداشته بذل و بخشش را کاملاً قطع نمی‌کند و نفع این صدقهٔ اندک در نزد خدا ﷻ بسیار است، چراکه هدف بخشندهٔ آن، به دست آوردن رضای الهی می‌باشد.

حسن در تفسیر (وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ) مـی‌گوید: «در صـدر اسـلام چـون یک مسلمان وارسته قصد صدقه دادن را داشت، با خویشتنِ خویش درنگ و تأمّـلی می‌کرد؛ پس اگر آن صدقه برای خدا ﷻ می‌بود، آن را می‌بخشید و اگر غیراز این می‌بود، دست نگه می‌داشت». برخی دیگر در معنای آن گـفته‌انـد: «آنـان کـه اموالشان را برای طلب خشنودی خدا ﷻ انفاق می‌کنند، بـصیرتی بـاز و ضـمیری روشن دارند و این بصیرت و بینایی ضمیر، آنها را بر انفاق در طاعت الهی پایدار و استوار می‌گرداند زیرا ایشان به هنگام دادن صدقه می‌نگرند کـه آیـا ایـن صـدقه رضای الهی را در پی دارد یا نه؟ پس اگر برای خـدا ﷻ بـود، آن را مـی‌دهند و درغـیرآن دست نگـه مـی‌دارنـد». تـعلیل آیـهٔ کـریمه بـه دو عـلّت: (اِبْتِغٰاءَ مَرْضٰاةِاللهِ) و (تَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ) دلالت بر این دارد که: انسان مؤمن باید با عـمل خویش این دو امر را مدّنظر داشته باشد:

۱ ـ طلب رضای خداوند متعال به انگیزهٔ بـندگی بـرای او. ۲ ـ تـزکیهٔ نـفس خویش از شائبه‌های بخل و ریا و دیگر آلودگی‌ها.

أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَن تَكُونَ لَهُۥ جَنَّةٌ مِّن نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي

مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ لَهُۥ فِيهَا مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ وَأَصَابَهُ
ٱلْكِبَرُ وَلَهُۥ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَآءُ فَأَصَابَهَآ إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ
فَٱحْتَرَقَتْ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمُ ٱلْأَيَٰتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٦٦﴾

﴿**أيا کسی از شما دوست دارد**﴾ همزهٔ (أَيَوَدُّ) برای استفهام انکاری و نفی است، یعنی: کسی دوست ندارد ﴿**که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر آنها**﴾ یعنی: از زیر درختان آنها ﴿**نهرها روان باشد**﴾ ذکر اختصاصی خرما و انگور، درحالی‌که بعداً می‌فرماید: ﴿**و هرگونه میوه‌ای برایش به‌بار آورد**﴾ برای این است که خرما و انگور بهترین و نیکوترین درختان است ﴿**درحالی‌که او را پیری رسیده**﴾ و پیری شخص، او را در معرض شدّت نیازمندی قرار می‌دهد زیرا شخص پیر از کار و کسب و جمع نمودن اسباب دنیا ناتوان است، از همین روی در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در دعای خویش می‌فرمودند: «اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ اَوْسَعَ رِزْقِكَ عَلَيَّ عِنْدَ كِبَرَ سِنِّيْ وَاِنْقِضَاءَ عُمْرِيْ ✿ بارخدایا! وسیع‌ترین روزیت را بر من در هنگام کهنسالیم و رو به‌پایان آمدن عمرم قرار بده». ﴿**و**﴾آن شخص ﴿**فرزندانی خردسال دارد**﴾ زیرا کسی که هم سنّ‌بالا و هم فرزندانی ضعیف داشته باشد و ناگهان ﴿**گردبادی آتشین بر آن باغ بوزد**﴾ و باغ او را که تمام هستی‌اش می‌باشد، یکسر ﴿**بسوزاند**﴾؛ بدون شک، آه و افسوس و درد و اندوهش بر ازدست‌دادن آن باغ، بسیار سخت و کمرشکن خواهد بود زیرا او نه در آن سنّ‌وسال توش و توانی دارد که باغش را دوباره غرس کند و نه فرزندان خردسال او، چنین توان و نیرویی دارند. «اَعْصَار» باد سختی‌است که همانند ستونی به‌سوی آسمان بالا می‌رود و سپس راست می‌ایستد، که به آن گردباد می‌گویند. مراد از «نار»، باد سرد شدید و سوزانی است که چون بر درختان وزد، همه را پاک

بسوزاند ﴿**این‌گونه، خداوند آیاتش را برای شما روشن می‌گرداند تا اندیشه کنید**﴾ در عواقب امور؛ و بنابراین، صدقات و انفاق‌هایتان را در جهت رضای خدا ﷻ با اخلاص همراه کنید و از این مَثل عبرت بگیرید.

پس این آیهٔ کریمه تمثیلی است برای کسی که کار خیری می‌کند، امّا در کنارش کار دیگری را به آن ضمیمه می‌نماید که آن را هدر و باطل و بیهوده گرداند، در چنین صورتی، آن عمل نیک در روز قیامت ـ که او سخت به آن نیاز دارد ـ دستش را نمی‌گیرد و گره‌ای از مشکل بی‌علاج او نمی‌گشاید، همچون صاحب چنان باغی که با چنان حادثه‌ای روبرو شده است. ابن‌کثیر در تفسیر این آیهٔ کریمه روایت می‌کند: «عمر رضی الله عنه روزی از اصحاب پرسید: به نظر شما آیهٔ: (أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ...) درباره چه کسی نازل شده است؟... ابن عبّاس رضی الله عنه گفت: این آیهٔ کریمه مَثلی است برای عملی، عمر رضی الله عنه پرسید: کدام عمل؟ ابن‌عبّاس رضی الله عنه گفت: برای مرد توانگری که به طاعت خدا ﷻ عمل می‌کند، سپس حق تعالی (به قصد امتحان) شیطان را به‌سوی او می‌فرستد، از آن پس به گناهان عمل می‌کند تا گناهان همهٔ اعمال او را در خود فرو می‌برند». ابن‌کثیر می‌گوید: «همین روایت در تفسیر این آیهٔ کریمه کافی است».

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِن طَيِّبَـٰتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّآ أَخْرَجْنَا لَكُم مِّنَ ٱلْأَرْضِ ۖ وَلَا تَيَمَّمُواْ ٱلْخَبِيثَ مِنْهُ تُنفِقُونَ وَلَسْتُم بِـَٔاخِذِيهِ إِلَّآ أَن تُغْمِضُواْ فِيهِ ۚ وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ غَنِىٌّ حَمِيدٌ ﴿٢٦٧﴾

﴿**ای مؤمنان! از چیزهای پاکیزه‌ای که به‌دست آورده‌اید انفاق کنید**﴾ یعنی: از بهترین و برگزیده‌ترین و حلال‌ترینِ اموال خویش انفاق کنید. مراد از انفاق در اینجا، زکات فرض است و به قولی: معنای آن عام است در زکات فرض و صدقات دیگر ﴿**و از آنچه برای شما از زمین برآورده‌ایم**﴾ که عبارت از: میوه‌ها، حبوبات، سبزیجات، معادن، گنجها و دفینه‌های زیرزمین است، نیز انفاق کنید. و حاشا! ﴿**قصد انفاق**﴾ چیزهای ﴿**ناپاک و بد**﴾ و پست ﴿**را نکنید**﴾ یعنی: مال وامانده و ناباب را به صدقات و خیرات اختصاص ندهید ﴿**درحالی‌که آن را**﴾ اگر به عنوان حقوقتان به خودتان بدهند ﴿**خودِ شما نیز گیرندهٔ آن نیستید**﴾ به هیچ نحو و در هیچ زمانی ﴿**مگر آن‌که در آن چشم‌پوشی کنید**﴾ یعنی: اگر یکی از شما آن را در بازار ببیند که فروخته می‌شود، یا کسی آن مالِ پست را به وی اهدا نماید، یا دربرابر حقّ وی به وی بدهد، هرگز آن را ــ جز با بی‌میلی و از روی کم‌رویی و چشم‌پوشی ــ نمی‌پذیرد، پس هرگاه خود به آن چیز نامرغوب و ناباب رغبت ندارید، چگونه حقّ خدا ﷻ را از آن می‌پردازید؟ ﴿**و بدانید که خداوند بی‌نیاز**﴾ است از انفاقهای شما، پس انفاق مال قطعاً به منفعت خود شماست ﴿**ستوده است**﴾ و سزاوار حمد و ستایش در برابر نعمتهای وافری که به شما بخشیده است و از جملهٔ ستایش و شکرگزاریی که سزاوار جلال و عظمت اوست، یکی هم انفاقتان از اموال پاکیزه‌ای است که به شما ارزانی نموده است، پس بدانید که خداوند ﷻ پاک است و جز پاک را نمی‌پذیرد.

ملاحظه می‌شود که آیاتی از قرآن کریم که در آنها مطالبهٔ انفاق مال می‌شود، غالباً یا به عبارت (وَاللهُ واسِعٌ عَلِيمٌ) ختم می‌شوند، یا به عبارت (وَاللهُ غَنِيٌّ حَمِيْدٌ) [آیه بعد]؛ و خود این امر ما را به این حقیقت رهنمون می‌سازد که مال انفاق شده بخشی از همان نعمتهایی است که حق تعالی خود به بندگانش ارزانی نموده است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «همانا خداوند ﷻ بدی را با بدی محو نمی‌کند، بلکه بدی را با نیکی محو می‌کند زیرا پلیدی نمی‌تواند محوکنندهٔ پلیدی باشد ...». همچنین

در **حدیث‌شریف** به روایت عایشه رضی‌الله‌عنها آمده است که فرمود: برای رسول اکرم ﷺ سوسماری هدیه آوردند، امّا آن حضرت ﷺ نه آن را خوردند و نه از خوردن آن نهی کردند. گفتم: یا رسول الله! آیا مساکین را با آن اطعام کنیم؟ فرمودند: «از آنچه خود نمی‌خورید، آنان را اطعام نکنید».

ٱلشَّيۡطَٰنُ يَعِدُكُمُ ٱلۡفَقۡرَ وَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡفَحۡشَآءِۖ وَٱللَّهُ يَعِدُكُم مَّغۡفِرَةٗ مِّنۡهُ وَفَضۡلٗاۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٞ ﴿٢٦٨﴾

﴿**شیطان شما را از فقر بیم می‌دهد**﴾ تا در راه خدا ﷻ انفاق نکنید ﴿**و به ناشایستی و فحشا**﴾ یعنی: به گناهان و هزینه‌نمودن اموال در راه آنها و بخل‌ورزیدن از انفاق در راههای خیر ﴿**فرمان می‌دهد**﴾ اعراب به بخیل، «فاحش» می‌گویند، از بس که بخل در نزد آنان زشت و ناپسند است ﴿**ولی خداوند از جانب خود به شما وعدهٔ مغفرت می‌دهد**﴾ مغفرت: پوشاندن گناهان بندگان در دنیا و آخرت است ﴿**و فضل و بخشش**﴾ را وعده می‌دهد. فضل وی آن است که بهتر از آنچه را که انفاق کرده‌اند، به آنان عوض دهد و در روزیشان گشایش و فراخی پدید آورد و در آخرت هم به آنان بهتر و بیشتر و برتر و زیباتر از آنچه که انفاق کرده‌اند، ارزانی نماید ﴿**و خداوند واسع است**﴾ در فضل و رحمت خویش و ﴿**داناست**﴾ به آنچه که انفاق می‌کنید، پس شما را در برابر آن پاداشی مناسب عطا می‌نماید.

يُؤۡتِي ٱلۡحِكۡمَةَ مَن يَشَآءُۚ وَمَن يُؤۡتَ ٱلۡحِكۡمَةَ فَقَدۡ أُوتِيَ خَيۡرٗا كَثِيرٗاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ﴿٢٦٩﴾

﴿**او**﴾ تعالی ﴿**به هر کس که بخواهد، حکمت می‌بخشد**﴾ حکمت: به‌قول جمهور علما عبارت از: علم و دانش و قرآن است بنابراین ،حکمت به نبوّت اختصاص ندارد، بلکه از آن عام‌تر می‌باشد. به قولی دیگر: حکمت، فهم و روشن‌بینی در امور است. به قولی دیگر: حکمت، رسیدن به حقّ است در گفتار و کردار. بعضی هم آن را به دانش قرآن تأویل کرده‌اند. ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «حکمت؛ یعنی معرفت به ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، مقدّم و مؤخّر، حلال و حرام و امثال و حکَم قرآن». در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ حَفِظَ الْقُرْآنَ فَقَدْ اُدْرِجَتِ النُّبُوَّةَ بَيْنَ كَتْفَيْهِ غَيْرَ اَنَّهُ لايُوْحٰى اِلَيْهِ ✿ هر کس قرآن را حفظ کرد، در حقیقت نبوّت در میان دو شانه‌اش جاگرفته، جز این که به او وحی نمی‌شود». ﴿**و به هر کس حکمت داده شود، به‌یقین خیری فراوان به او داده شده است و جز خردمندان کسی پند نمی‌گیرد**﴾ یعنی: فقط کسی خطاب شرع و مضمون کلام الهی را به‌کار می‌بندد و از آنها پند می‌پذیرد که صاحب عقل سلیم باشد.

وَمَآ أَنفَقْتُم مِّن نَّفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُم مِّن نَّذْرٍ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُهُۥ ۗ وَمَا لِلظَّـٰلِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ ﴿۲۷۰﴾

﴿**و هر نفقه‌ای را که انفاق کردید، یا هر نذری که بر خود لازم‌گردانیدید، قطعاً خداوند آن را می‌داند**﴾ و بر انجام آن پاداش و بر ترک آن سزایتان می‌دهد. این عبارت، حامل معنای مژده و تهدید هر دو است. «نذر» در لغت؛ عزم بر پایبندی به چیزی خاصّ و لازم گردانیدن آن بر خود است و در اصطلاح شریعت؛ تعهّد و پیمان‌بستن انسان به طاعتی است که خداوند ﷻ آن را بر وی لازم نگردانیده‌است، امّا چون خودِ انسان آن را برخود لازم می‌گرداند بنابراین ،بر وی واجب و لازم می‌شود ﴿**و برای ستمکاران**﴾ یعنی: کسانی که با مخالفت امر به انفاق و عدم وفا به

نذر، خود را به گناه می‌آلایند ﴿هیچ یاوری نیست﴾.

باید دانست که علما بر وجوب وفا به نذر طاعت و حرام‌بودن ارتکاب معصیتی که نذر به آن تعلّق گرفته، اتّفاق نظر دارند، به دلیل این **حدیث‌شریف**: «نذر بر دو گونه است: ۱ ـ آنچه که در طاعت خدای عزّوجلّ نذر شده‌باشد و قطعاً باید به آن وفا کرد. ۲ ـ آنچه که در نافرمانی خدای عزّوجلّ نذر شده‌باشد، که این نذر برای شیطان است و در آن وفایی نیست و کفّارهٔ آن؛ کفّارهٔ قسم می‌باشد». امّا به‌قول جمهور فقها؛ انسان در وفاکردن به نذر در یک کار مباح و در عدم وفا به آن مخیّر است، همچون نذر به خوردن، لباس پوشیدن و امثال آن، به دلیل این **حدیث‌شریف**: «نذری نیست مگر در آنچه که رضای خداوند متعال با آن مدّنظر باشد».

إِن تُبْدُوا۟ ٱلصَّدَقَٰتِ فَنِعِمَّا هِيَ ۖ وَإِن تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا ٱلْفُقَرَآءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۚ وَيُكَفِّرُ عَنكُم مِّن سَيِّـَٔاتِكُمْ ۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۲۷۱﴾

﴿**اگر صدقات خویش را آشکار کنید، این کار خوبی است**﴾ و هیچ ایراد و اشکالی به‌همراه ندارد ﴿**و اگر آن را پنهان دارید و به مستمندان بدهید**﴾ یعنی: پنهانی آن را از مال خویش بیرون کرده و به فقرا بدهید ﴿**این برای شما بهتر است**﴾ بهتربودن پنهان‌کاری در پرداخت صدقات، در خصوص صدقهٔ نافله است تا از ریا دور باشد، نه در زکات فرض زیرا در پنهان‌کردن زکات فرض هیچ فضیلتی نیست، بلکه حتّی اکثر علما بر آنند که آشکارساختن آن بهتر است تا دیگران هم به زکات‌دهنده اقتدا کنند ﴿**و**﴾ خداوند متعال با صدقهٔ پنهان و صدقهٔ آشکارتان

﴿بخشی از گناهانتان را می‌زداید﴾ نه همهٔ گناهانتان را زیرا صدقه، همهٔ گناهان را نابود نمی‌کند **﴿و خداوند از آنچه می‌کنید، آگاه است﴾** بنابراین، شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد، پس، از ریاکاری و انفاق برای غیر خدا ﷻ حذر کنید.

در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از ابی‌هریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللهُ فِيْ ظِلِّهِ يَوْمَ لاظِلَّ اِلاَّ ظِلُّهُ: اِمَامٌ عَادِلٌ، وَشَابٌّ نَشَأَ فِيْ عِبادَةِاللهِ، وَ رَجُلانِ تَحَابَّا فِي‌اللهِ اِجْتَمَعا عَلَيْهِ وَتَفَرَّقا عَلَيْهِ، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ بِاالْمَسْجِدِ اِذا خَرَجَ مِنْهُ حَتَّى يَرْجِعُ اِلَيْهِ، وَرَجُلٌ ذَكَرَاللهَ خَالِيًا فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ، وَ رَجُلٌ دَعَتْهُ اِمْرَاَةٌ ذَاتَ مَنْصَبٍ وَجَمالٍ فَقالَ: اِنِّيْ اَخافُ‌اللهَ رَبَّ الْعالَمِيْنَ وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَاَخْفاها حَتَّى لاتَعْلَمَ شِمالُهُ ماتُنْفِقُ يَمِيْنُهُ ✿ هفت کس‌اند که خدای عزّوجلّ ایشان را در سایهٔ عرش خویش جای می‌دهد، در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایهٔ (رحمت) او نیست: زمامدار عادل، جوانی که در عبادت خدا ﷻ رشد یافته، دو کسی که به‌خاطر خدا ﷻ باهم دوستی نموده برای او باهم جمع می‌شوند و در راه او از یک‌دیگر جدا می‌گردند، مردی که دل وی آویخته به مسجد است؛ از همان‌گاه که از آن بیرون می‌آید تا آن‌که مجدّداً به‌سوی آن برگردد، کسی که در خلوت خویش خدا ﷻ را یاد می‌کند و چشمانش پر از اشک می‌شود، مردی که زنی صاحب جاه و جمال او را به‌سوی خویش می‌خواند، امّا او می‌گوید: من از خداوند پروردگار عالمیان می‌ترسم و مردی که صدقه‌ای را انفاق می‌کند و آن را به گونه‌ای پنهان می‌دارد که دست چپش نمی‌داند که دست راستش چه چیز انفاق کرده است». در **حدیث‌شریف** دیگری آمده است: «صَدَقَةُ السِّرِّ تُطْفِءُ غَضَبَ الرَّبِّ عَزَّوَجَلَّ ✿ صدقهٔ پنهانی، خشم پروردگار عزّوجلّ را فرو می‌نشاند».

ابن‌ابی حاتم در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: این آیهٔ کریمه در شأن ابوبکر و عمر رضی‌الله‌عنهما نازل شد زیرا عمر رضی الله عنه نصف مالش را نزد رسول خدا ﷺ آورد و آن را تقدیم ایشان کرد و رسول خدا ﷺ به او فرمودند: «ای عمر! پشت سرت برای خانواده‌ات چه باقی گذاشته‌ای؟» عمر گفت: نصف مالم را. امّا ابوبکر رضی الله عنه تمام

مال خویش را به گونه‌ای تقدیم آن حضرت ﷺ کرد که در نهان داشتن آن سعی بسیار داشت، طوری که می‌خواست آن را حتّی از خودش نیز پنهان دارد، رسول خدا ﷺ به او فرمودند: «برای خانواده‌ات چه باقی گذاشته‌ای ای ابوبکر؟» گفت: وعدهٔ خدا و وعدهٔ پیامبرش را. عمر﷛ چون این ماجرا را شنید، گریست و گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای ابوبکر! سوگند به خدای عزّوجلّ که هیچ گاه من و تو باهم در کار خیری مسابقه ندادیم، مگر این که تو در آن بر من سبقت گرفتی.

۞ لَّيۡسَ عَلَيۡكَ هُدَىٰهُمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُۗ وَمَا تُنفِقُواْ مِنۡ خَيۡرٖ فَلِأَنفُسِكُمۡۚ وَمَا تُنفِقُونَ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ ٱللَّهِۚ وَمَا تُنفِقُواْ مِنۡ خَيۡرٖ يُوَفَّ إِلَيۡكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تُظۡلَمُونَ ﴿۲۷۲﴾

﴿**هدایت آنان**﴾ یعنی: هدایت کفّار ﴿**برعهدهٔ تو نیست**﴾ ای پیامبر ﷺ! ﴿**بلکه خدا هرکه را بخواهد هدایت می‌کند**﴾ یعنی: برعهدهٔ تو نیست تا آنان را به اسلام در آوری و پذیرای اوامر و نواهی شرع گردانی، بلکه خدا ﷻ هرکه را بخواهد هدایت می‌کند. این نوع از هدایت که همانا هدایت توفیق بخشیدن به راه خیر و سعادت است، مختصّ به خدای عزّوجلّ می‌باشد، پس تکلیف تو فقط تبلیغ، ارشاد و راهنمایی به سوی خیر است و بس.

ابن‌عبّاس﷛ در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: «تا این آیه نازل نشده بود رسول خدا ﷺ دستور می‌دادند که جز بر اهل اسلام صدقه نکنید، امّا بعد از نزول آن، ایشان صدقه دادن به هرفرد سائلی را ــ از هردینی که باشد ــ اجازه دادند». از این جهت این مقوله در میان عرفا رایج شد که: «نانش دهید و از ایمانش نپرسید».

﴿**و هر مالی که انفاق کنید**﴾ بسیار باشد، یا کم ﴿**به سود خودِ شماست**﴾ و خدا ﷻ

را از آن سودی نیست، چه او از عالمیان بی‌نیاز است ﴿**و سزاوار نیست که انفاق کنید مگر برای طلب خشنودی خدا**﴾ یعنی: انفاق معتبر و مقبول، فقط همان است که برای رضای الهی باشد ﴿**و هر آنچه را که انفاق کردید، پاداش آن به‌طور کامل به شما داده خواهد شد و ستمی بر شما نخواهد رفت**﴾ پس آن‌گاه که صدقه‌دهنده، برای خشنودی خدا ﷻ انفاق می‌کند، پاداش وی چندبرابر به او می‌رسد و دیگر او مسئول این امر نیست که صدقهٔ وی به‌دست شخص خوبی رسیده، یا به دست شخص بدی زیرا او به هرحال ـ بنا برنیّت خود ـ صاحب ثواب است.

لِلْفُقَرَآءِ ٱلَّذِينَ أُحْصِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي ٱلْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ ٱلْجَاهِلُ أَغْنِيَآءَ مِنَ ٱلتَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُم بِسِيمَٰهُمْ لَا يَسْـَٔلُونَ ٱلنَّاسَ إِلْحَافًا ۗ وَمَا تُنفِقُواْ مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٌ ﴿٢٧٣﴾

﴿**صدقات برای فقرایی است**﴾ یعنی: صدقات خود را برای آن تهیدستانی بدهید ﴿**که خود را وقف در راه خدا کرده‌اند**﴾ با جهاد و مبارزه ﴿**و نمی‌توانند در زمین سفر کنند**﴾ برای تجارت یا زراعت و امثال آن از مشاغل دیگر، به منظور تأمین مخارج زندگی، چراکه تمام‌وقت به جهاد مشغولند و خود را برای آن وقف کرده‌اند، یا هجرت کرده‌اند تا در تحت فرمان خدا و رسول وی باشند. همچون اصحاب صُفّه[1] که به‌طور دسته‌جمعی شب و روز در مسجد النّبی زندگی می‌کردند و به

۱ ـ صُفَّه: سایه‌بانی بود پیوسته به مسجدالنّبی ﷺ. و اصحاب صفّه از مهاجران قریش بودند که نه در مدینه مسکنی داشتند و نه قوم و قبیله‌ای و در صفّهٔ مسجدالنّبی به‌سر می‌بردند و تعدادشان چهارصد تن ←

عبادت و تلاوت مشغول بوده مشتاقانه در تمام غزوات و سریّه‌ها داوطلب جهاد می‌شدند و چنان‌که در بیان **سبب‌نزول** آمده است، این آیهٔ کریمه در شأن ایشان نازل شد.

علما در بیان احکام گفته‌اند: تکدّی در اسلام حرام است مگر برای ضرورتی، پس تکدّی برای کسی که به کسب و کار توانایی دارد، حلال نیست، به دلیل این **حدیث‌شریف**: «لاتَحِلُّ الصَّدَقَةُ لِغَنِيٍّ وَلا لِذِيْ مِرَّةٍ سَوِيٍّ ❁ صدقه برای شخص ثروتمند و کسی که توانایی دارد و سلیم الاعضاء است روا نیست».

علما بر آنند که گدایی برای سه کس حلال است:

۱ ـ فقیر و محتاجی که زمین‌گیر شده‌باشد.

۲ ـ کسی که وامی سنگین بر عهده‌اش قرار داشته باشد. و آن وامی است که انسان خود به پرداخت آن متعهّد گشته بی‌آن‌که در قبال آن عوضی گرفته باشد، چون مال ضمانت، یا انفاق برای اصلاح ذات‌البین و انفاق برای دفع مظلمه‌ای.

۳ ـ کسی که پرداخت دیهٔ فرد صالح، یا دوستی را بر عهده گرفته است که اگر آن دیه را ندهد، آن فرد کشته می‌شود و او از کشته‌شدن وی دردمند می‌گردد.

و این **حدیث‌شریف** جامع هر سه معنای یادشده است: «اَلْمَسْاَلَةُ لاتَحِلُّ اِلاّلِذِیْ فَقْرٍ مُدَقَّعٍ، اَوْ لِذِیْ غَرْمٍ مُفَظَّعٍ، اَوْلِذِیْ دَمٍ مُوَجَّعٍ»، پس الحاح و پافشاری بر تکدّی، با وجود بی‌نیازی از آن روا نیست. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «کسی که اموال مردم را به تکدّی از آنان می‌طلبد تا سرمایه‌دار گردد، جز این نیست که اخگر آتش را برای خویش درخواست نموده است، پس او مختار است که به کم قناعت ورزد، یا همچنان افزون طلبی پیشه کند».

﴿و﴾ آن فقرای مجاهد در راه خدا ﴿**از مناعتی که دارند، هر کس ناآگاه باشد، آنان را توانگر می‌انگارد**﴾ زیرا ایشان خود را از سؤال‌کردن بازداشته و هرگز اظهار

بود.

فقر و مسکنت نمی‌کنند، به‌طوری‌که شخص بی‌اطّلاع از حالشان، ایشان را توانگر می‌پندارد، امّا شخص بابصیرت، ایشان را از نشانه‌هایشان می‌شناسد: ﴿**آنان را به سیمایشان می‌شناسی**﴾ با ضعف و بی‌حالی بدنهایشان و نشانه‌های دیگری که گویای فقر و نیازمندی آنهاست، که این به فراست مؤمن و بینش نافذ صاحبان خرد و بصیرت بستگی دارد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِتَّقُوْا فَرَاسَةَ الْمُؤْمِنِ فَاِنَّهُ یَنْظُرُ بِنُوْرِاللهِ ✿ از فراست مؤمن پروا کنید زیرا او به نور خدا می‌نگرد». ﴿**از مردم به اصرار چیزی نمی‌خواهند**﴾ یعنی: آنان مانند دیگرنیازمندان یا متکدّیان نیستند که به اصرار و پافشاری، از مردم خواهان خیرات شوند، بلکه قطعاً از مردم چیزی نمی‌خواهند، نه با اصرار و الحاح و نه بدون آن، به‌جهت وارستگی و مناعت طبعی که دارند. این معنی، بنا بر رأی جمهور مفسّران است. امّا به قولی دیگر: مراد این است که آنان از مردم درخواست کمک می‌کنند، ولی نه با پافشاری و اصرار و سماجت. ﴿**و هر مالی که انفاق کنید، خداوند به آن آگاه است**﴾ پس چیزی از آن بر وی پنهان نمی‌ماند و به زودی در برابر آن بهترین پاداش را به شما خواهد داد.

ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُم بِٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ سِرّٗا وَعَلَانِيَةٗ فَلَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ﴿٢٧٤﴾

﴿**کسانی که اموالشان را در شب و روز و نهان و آشکارا انفاق می‌کنند**﴾ به دلیل رغبت زیاد و اشتیاق شدیدی که بر انفاق مال دارند تا بدانجا که از این کار نه در شب دست برمی‌دارند و نه در روز و به‌مجرّد این که بر نیاز نیازمندان آگاهی یابند، آشکارا و پنهان، بخشش می‌کنند ﴿**پاداششان نزد پروردگارشان**﴾ محفوظ ﴿**است و نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهگین می‌شوند**﴾ یعنی: از هول و هراسهای روز قیامت

ایمنند و به آن لذّتهای دنیوی‌ای که از دست داده‌اند، اندوهگین نمی‌شوند، یا نگران این امر نیستند که سرنوشت فرزندانشان بعد از فوتشان چه خواهد شد زیرا اینان به رستگاری بزرگ رسیده‌اند. مقدّم ساختن شب بر روز و صدقهٔ پنهانی بر صدقهٔ آشکار؛ به این حقیقت اشاره دارد که صدقهٔ پنهانی بر صدقهٔ آشکار برتری دارد.

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است: این آیهٔ کریمه دربارهٔ تأمین علوفهٔ اسبان جهادگر نازل شد. **حدیث‌شریف** ذیل به روایت اسماء بنت یزید رضی‌الله‌عنها نیز بر صحّت این روایت دلالت می‌کند؛ رسول خدا ﷺ فرمودند: «کسی که اسبی را در راه خدا پرورش می‌دهد و به منظور دریافت ثواب بر آن خرج می‌کند، بداند که سیری و گرسنگی، سیرابی و تشنگی و ادرار و سرگین آن اسب، همه روز قیامت در میزان حسنات وی گذاشته می‌شود».

ٱلَّذِينَ يَأْكُلُونَ ٱلرِّبَوٰاْ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِى يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيْطَـٰنُ مِنَ ٱلْمَسِّ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوٓاْ إِنَّمَا ٱلْبَيْعُ مِثْلُ ٱلرِّبَوٰاْ ۗ وَأَحَلَّ ٱللَّهُ ٱلْبَيْعَ وَحَرَّمَ ٱلرِّبَوٰاْ ۚ فَمَن جَآءَهُۥ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِۦ فَٱنتَهَىٰ فَلَهُۥ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ ۖ وَمَنْ عَادَ فَأُوْلَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ ٱلنَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَـٰلِدُونَ ﴿۲۷۵﴾

چون خداوند متعال حال مؤمنان وارستهٔ پرداخت کنندهٔ زکات و صدقات را بیان کرد، اکنون به بیان حال کسانی می‌پردازد که رباخوار و حرام‌خوارند:

﴿کسانی که ربا می‌خورند﴾ ربا: در لغت؛ افزودن است و در اصطلاح شریعت؛ افزودن مالی است مخصوص بدون عوضی در مبادلهٔ مال با مال. یا افزودن در مقدار یا مدّت معاملهٔ دادوستد یا وام است.

در جاهلیّت عملکرد غالب این بود که چون زمان پرداخت وام سر می‌رسید، طلبکار به وامدار می‌گفت: یا وامت را می‌پردازی و یا بر مبلغ می‌افزایی! پس اگر وامدار وام را نمی‌پرداخت، بر اصل مالی که بر ذمّهٔ وی بود، مقداری می‌افزود و در مقابل، طلبکار به او تا مدّتی دیگر مهلت می‌داد. که این، «ربای نسیه» نامیده می‌شود و به‌اتّفاق علمای اسلام حرام است. و هرچند هشدار این آیهٔ کریمه متوجّه خود رباخواران است، امّا **حدیث‌شریف** زیر، دیگران را نیز که در این قضیه به‌نوعی دخیلند، به رباخوار ملحق گردانیده است، رسول اکرم ﷺ فرمودند: «خدا لعنت کند خورنده، خوراننده، نویسنده و گواهان ربا را». و فرمودند: «آنان همه باهم برابرند».

آری! این رباخواران **﴿برنمی‌خیزند﴾** یعنی: در روز قیامت از قبرهایشان به سوی میدان محشر **﴿مگر مانند برخاستن کسی که شیطان براثر تماس، آشفته سَرَش کرده است﴾** یعنی: مانند کسی برمی‌خیزند که شیطان بر او چیره شده و او را مجنون کرده است. مفسّران می‌گویند: رباخوار در روز قیامت همچون مجنون برانگیخته می‌شود ـ به‌عنوان مجازاتی برای وی و نفرت‌انگیز کردن وی نزد اهل محشر ـ زیرا حرص و آز و شیفتگی او به جمع‌کردن مال دنیا، او را در دنیا آن‌چنان از جای برکنده و مدهوش و بیخود گردانیده بود که در حرکت خود شبیه دیوانگان گردیده بود. خبط: برخاستن به‌طور ناموزون و بدون برخورداری از تعادل است، همانند برخاستن شخصی که دچار بیماری صرع شده‌باشد و تا می‌خواهد برخیزد، تلوتلو می‌خورد و بر زمین می‌افتد. مَسّ: جنون است. **﴿این﴾** حال و فرجام بد رباخواران **﴿بدان سبب است که آنان گفتند: جز این نیست که دادوستد مانند رباست﴾** یعنی: آنان خریدوفروش و ربا را یک چیز پنداشتند، به این دلیل که انسان

همان‌طوری که در دادوستد سود می‌برد، در ربا نیز سود می‌برد.

خداوند ﷻ این قیاس فاسدشان را این‌گونه رد می‌کند: ﴿**و حال آن‌که خداوند دادوستد را حلال و ربا را حرام گردانیده است**﴾ یعنی: فرق میان آنها این است که خداوند ﷻ دادوستد (بیع) را حلال و نوعی از انواع آن را که دادوستد همراه با رباست، حرام گردانیده زیرا دادوستد (بیع) انجام نمی‌گیرد، مگر به روی نیازی و آن معاوضه و مبادله‌ای است عادلانه که زیان آشکاری در آن نیست، امّا ربا صرفاً بهره‌برداری سوء از نیازمندی انسان گرفتار و درمانده است که هیچ عوضی در قبال آن وجود ندارد. ردّ این پندار آنان که بیع مانند رباست با این تعبیر که: خداوند ﷻ بیع را حلال و ربا را حرام گردانیده است؛ برای قطع جدال و بگومگوی آنها و بیان سخنی فیصله‌کن در این رابطه است. بلی! تو تا آنجا که می‌خواهی میان بیع و ربا وجوه مشابهت را جست‌وجو کن، ولی سخن این است که آیا مؤمن هستی یا نه؟ پس اگر مؤمنی، شأن مؤمن آن است که بی‌هیچ جدال و بگومگویی خدای عزّوجلّ را در تمام اوامر و نواهی‌اش اطاعت می‌کند و الاّ اگر پای دلیل و حجّت هم درمیان باشد، بدون شکّ، مفاسد ربا و محاسن بیع و تجارت بر هیچ فرد عاقل و آگاهی پوشیده نیست، پس چگونه می‌گویند که بیع مانند رباست؟

امّا ابن‌کثیر می‌گوید: «این سخن مشرکان که (بیع مانند رباست) به معنی قیاس ربا به بیع از سوی آنان نیست زیرا مشرکان به مشروعیّت اصل بیعی که خداوند ﷻ آن را در قرآن مشروع گردانیده، اعتراف نداشتند و اگر این سخن آنان از باب قیاس می‌بود؛ باید می‌گفتند: اِنَّمَا الرِّبا مِثْلُ الْبَيْع ✿ همانا ربا مانند بیع است، در حالی‌که گفتند: اِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبا ✿ بیع مانند ربااست، پس چرا آن مباح و این حرام گردانیده شده؟». ﴿**پس هر کس اندرزی از جانب پروردگارش بدو رسید**﴾ که نهی از ربا از آن جمله است ﴿**و**﴾ بنابرآن ﴿**از رباخواری بازایستاد**﴾ امر خدا ﷻ و اندرز وی را اجرا و اطاعت کرد و دربرابر آن رام و فرمانبردار شد، پس ﴿**آنچه**

گذشته، از آنِ اوست ﴾ یعنی: او در رباخواریهای گذشتهٔ دوران جاهلیّت خویش، موردمؤاخذه نیست زیرا سودی که او در گذشته خورده، قبل از نزول حکم تحریم ربا بوده است ﴿ **وکارش به خدا واگذار می‌شود** ﴾ در بخشیدن گناهش و ساقط کردن بار تبعات گذشته از گردنش ﴿ **و هرکه به سودخواری بازگشت** ﴾ یعنی: به معاملهٔ سود. یا: هرکه به‌سوی این سخن بازگشت که خریدوفروش مانند رباست؛ ﴿ **آنان اهل آتشند و جاودانه در آنند** ﴾ مراد از خلود و جاودانه‌ماندن در آتش ـ در بارهٔ مؤمنانی که مرتکب این جنایت می‌شوند ـ ماندگاربودن در دوزخ به‌مدّت دورودرازی است، نه برای همیشه.

ابن‌کثیر می‌گوید: «باب ربا بر بسیاری از دانشمندان از مشکل‌ترین ابواب است، چنان‌که عمر رضی الله عنه فرمود: آیهٔ ربا از آخرین آیات قرآن کریم از نظر زمان نزول بود و رسول خدا ﷺ رحلت کردند و آن را برای ما به‌طور شافی بیان نفرمودند، پس هرآنچه را که شبهه‌ناک است فروگزارید و به‌سوی چیزهایی روی آرید که شبهه‌ناک نیست». در **حدیث‌شریف** به روایت ابی‌هریره رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «ربا هفتاد بخش است و آسانترینِ آن از نظر مجازات، همانند مجازات آن مردی است که با مادر خود هم‌بستر شود». هم‌او در **حدیث‌شریف** دیگری از رسول خدا ﷺ روایت نموده که فرمودند: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَأْكُلُونَ فِيهِ الرِّبَا. قَالَ: قِيلَ لَهُ: اَلنَّاسُ كُلُّهُمْ؟ قَالَ مَنْ لَمْ يَأْكُلْهُ مِنْهُمْ نَالَهُ مِنْ غُبَارِهِ ✿ بر مردم زمانی می‌آید که در آن ربا می‌خورند». راوی می‌گوید: از آن حضرت ﷺ سؤال شد که آیا همگی مردم در آن روزگار ربا می‌خورند؟ فرمودند: «هر کس از آنان که ربا نخورد، غباری از آن بدو می‌رسد».

يَمْحَقُ ٱللَّهُ ٱلرِّبَوٰاْ وَيُرْبِي ٱلصَّدَقَٰتِ ۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ﴿٢٧٦﴾

﴿خداوند ربا را نابود می‌سازد﴾ یعنی: برکت آن را در دنیا از بین می‌برد، هرچند که بسیار هم باشد. یا کلاً آن را از دست صاحبش بیرون برده و مالش را پاک نابود می‌سازد. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِنَّ الرِّبٰا وَاِنْ کَثُرَ، فَاِنَّ عاقِبَتَهُ تَصِیرُ اِلٰی قَلٍّ ✿ ربا هرچند بسیار باشد، لیکن سرانجام آن به کمی و کاستی می‌گراید».

﴿و﴾ خداوند متعال ﴿**بر صدقات می‌افزاید**﴾ یعنی: در مالی که زکات و صدقات آن داده شده می‌افزاید، و در ثواب آن برکت نهاده آن را مضاعف می‌گرداند و بر پاداش صدقه‌دهنده می‌افزاید، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس پیمانه‌ای از خرما را که از کار پاکیزه به‌دست آورده‌باشد ــ زیرا خداوند ﷻ جز پاکیزه را نمی‌پذیرد ــ صدقه دهد، پس بی‌گمان خداوند ﷻ آن را با دست بلاکیف راست خود پذیرفته سپس آن را برای صاحبش پرورش می‌دهد، همان‌طوری‌که یکی از شما کرّه‌اسب خود را پرورش می‌دهد تا بدانجا که چون کوه بزرگ می‌شود». ﴿**و خداوند هیچ ناسپاس گناهکاری را دوست نمی‌دارد**﴾ یعنی: حق تعالی ناسپاس در دل و گنه‌کار در گفتار و کردار را دوست نمی‌دارد زیرا دوستی خدای عزّوجلّ مخصوص توبه‌کاران و پاکیزگان از آلودگی‌هاست. در این آیهٔ کریمه هشداری سخت و محکم بر کسانی است که ربا می‌خورند و می‌گویند: فرقی میان بیع و ربا نیست، که خداوند ﷻ با کلمهٔ (کَفّار) به کفران و ناسپاسی آنها حکم نموده و در واقع اعلام داشته است که سودخواری از افعال اهل کفر است نه از اعمال اهل اسلام.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَ
ءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ لَهُمۡ أَجۡرُهُمۡ عِندَ رَبِّهِمۡ وَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَ
لَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ﴿٢٧٧﴾

﴿**به راستی کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و نماز برپا داشته و زکات داده‌اند، پاداششان نزد پروردگارشان است و نه بیمی بر آنهاست و نه آنان اندوهگین می‌شوند**﴾ خداوند متعال نماز و زکات را به یادآوری مخصوص گردانید ـ با آن که تعبیر (کارهای شایسته) شامل نماز و زکات نیز می‌شود ـ به خاطر اهتمام و عنایت به شأن این دو عبادت بزرگ زیرا این دو عمل، بزرگترین دو رکن عبادات عملی اسلام هستند.

این آیهٔ کریمه مقایسه و مقارنه‌ای است میان کفّار و مؤمنان تا فرق میان این دو گروه آشکار شود.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِيَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓاْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿۲۷۸﴾

آن‌گاه خداوند متعال بندگان مؤمن خویش را به رعایت تقوی فرمان داده و آنان را از آنچه که سبب دوری از رضایش می‌شود نهی می‌کند: ﴿**ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خداوند بترسید و بازماندهٔ ربا را**﴾ که در نزد دیگران باقی مانده ﴿**رها کنید**﴾ و واگذارید ﴿**اگر واقعاً مؤمنید**﴾ پس ایمان شما مستلزم آن است که از اوامر الهی امتثال نموده و از نواهیش اجتناب کنید.

این آیهٔ کریمه اموال ربایی را که هنوز رباخواران آنها را قبض نکرده‌اند، إبطال نموده و گرفتن آنها را حرام نموده است.

فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ فَأْذَنُواْ بِحَرْبٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَٰلِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ﴿۲۷۹﴾

﴿**و اگر چنین نکردید**﴾ و آنچه را از ربا باقی مانده رها نکرده و از آن پرهیز ننمودید ﴿**پس با خبر باشید به جنگی از جانب خدا و رسولش**﴾ یعنی: در آن صورت، خدا و رسولش به شما اعلام جنگ می‌دهند. بنابراین، بر زمامدار مسلمین است که به رباخواران اعلام جنگ دهد تا آن‌که از ربا دست بردارند. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «هر کس به رباخواری پایدار باشد و از آن دست نکشد، بر امام مسلمین لازم است تا او را به توبه فرا خواند، اگر توبه کرد و دست کشید، چه بهتر، در غیراین صورت، گردنش را بزنند». بنابراین، خوردن ربا و عمل به آن از گناهان کبیره است ﴿**و اگر توبه کردید**﴾ یعنی: از ربا ﴿**پس اصل مالهایتان از آن شماست**﴾ که آن را می‌گیرید ﴿**نه شما ستم می‌کنید**﴾ بر بدهکاران خود با گرفتن سود مازاد بر اصل رأس‌المال ﴿**و نه بر شما ستم می‌شود**﴾ از سوی آنان، با تأخیر و امروز و فرداکردن و کم‌دادن اصل مال. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در خطبهٔ حجّةالوداع فرمودند: «آگاه باشید! هر ربایی که در جاهلیّت بود، از ذمّهٔ شما برداشته شده است و برای شماست اصل اموالتان، نه ستم می‌کنید و نه بر شما ستم می‌رود».

ابن‌جریر طبری در بیان **سبب‌نزول** از عکرمه روایت کرده است که گفت: این دو آیهٔ کریمه دربارهٔ قبیلهٔ ثقیف نازل شد و ثقیفیان بعد از نزول آن گفتند: ما را تاب جنگ با خدا و رسولش نیست. پس توبه کردند و فقط اصل اموالشان را از بدهکاران گرفته و از سود آن چشم پوشیدند.

وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ ۚ وَأَن تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ ۖ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٨٠﴾

﴿**و اگر بدهکار تنگدست بود**﴾ و مالی را نیافت تا بدان وام خویش را بپردازد

﴿**پس لازم است مهلت دهید تا**﴾ هنگام ﴿**گشایش**﴾ و توانگری وی. مفادّ این آیهٔ کریمه عام است دربارهٔ تمام کسانی که بدهکارند ﴿**و اگر بدانید؛ بخشیدن آن برایتان بهتر است**﴾ یعنی: برای شما بهتر است که وام را از آنان که به‌راستی قدرت پرداخت ندارند، کاملاً ساقط نمایید و صرفاً به‌دادن مهلت به آنها اکتفا نکنید. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هرکس دوست دارد که خداوند ﷻ او را در سایهٔ عرش خویش جای دهد ـ در روزی که سایه‌ای جز سایهٔ او نیست ـ پس باید بر تنگدست آسان بگیرد، یا اصلاً وام را بر او ببخشد».

کلبی در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: بنی‌عمروبن‌عمیر که اموالی را برای بنی‌مغیره به سود داده بودند، به آنان گفتند: اصل اموالمان را بدهید و ما از شما سودی نمی‌خواهیم، ولی بنی‌مغیره در پاسخ آنان گفتند: ما هم‌اکنون تنگدست هستیم و چیزی برای پرداختن نداریم، پس به ما مهلت دهید تا میوه‌ها به دست آید. امّا بنی‌عمرو تقاضایشان را نپذیرفتند. این بود که خداوند متعال این آیهٔ کریمه را نازل نمود.

وَٱتَّقُواْ يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى ٱللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٨١﴾

﴿**و از روزی بترسید که در آن به‌سوی خداوند بازگردانده می‌شوید**﴾ و آن روز مردن است ﴿**سپس به هرکسی جزای هرکاری که کرده است، به تمامی داده می‌شود و بر آنان ستم نمی‌رود**﴾ ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «آخرین آیهٔ قرآن که بر رسول خدا ﷺ نازل شد، همین آیهٔ: (وَاتَّقُوْا يَوْمًا تُرْجَعُوْنَ فِيْهِ إِلَى اللهِ ...) بود و در میان نزول آن و رحلت رسول خدا ﷺ فقط سی‌ویک روز فاصله بود». در این باره روایات دیگری چون نه شب، هفت شب، سه شب یا سه ساعت نیز آمده است. همچنین

از رسول خدا ﷺ روایت شده است که در این **حدیث‌شریف** فرمودند: «در امّتهای پیشین تاجری بود که به مردم قرض می‌داد و چون تنگدستی را می‌دید، به خدمتکارانش می‌گفت: از او درگذرید، شاید خدای عزّوجلّ از ما درگذرد. پس خدای عزّوجلّ (به فرشتگان) فرمود: ما از این شخصی که از مردم درمی‌گذشت، به گذشت نمودن سزاوارتریم، پس از وی در گذرید».

خلاصهٔ احکام بیان شده در آیات مبارکهٔ (۲۷۵ ـ ۲۸۱) متضمّن پنج موضوع است:

۱ ـ جواز انواع دادوستد.
۲ ـ تحریم ربا و محکومیّت سخت رباخواران.
۳ ـ مهلت‌دادن به بدهکار تنگدست.
۴ ـ پاداش ایمان و عمل شایسته.
۵ ـ و امر به تقوی.

ربا بر دو نوع است:

۱ ـ ربای نسیه. ۲ ـ ربای افزوده. ربای نسیه یا در وام است، یا در دادوستد. صورت آن در وام این است که مقدار معیّنی از مال برای مدّت محدودی به وام داده شود؛ به این شرط که در صورت تمدید مدّت، براصل مبلغ افزوده شود و این همان نوع ربایی است که در زمان جاهلیّت متعارف بود. این نوع از معاملهٔ ربوی هم‌اکنون نیز در سیستم‌های بانکی رایج است. مثال ربای نسیه در معاملات و دادوستدها: فروختن یک کیلو از گندم به یک کیلو و نیم به این شرط است که مثلاً بعد از دو ماه به فروشنده پرداخت شود و چنان‌که گفتیم، این نوع ربا به اتّفاق حرام است.

امّا ربای افزوده در دادوستدها و معاملات این است که: مال معیّنی با شرط افزودن یکی از دو عوض بر دیگری، در حال نقداً فروخته شود، چون فروش یک کیلو خرما به دو کیلو. که این نوع ربا نیز حرام است. ربای افزوده در وام این است که: مثلاً کسی صد درهم وام به دیگری می‌دهد، به این شرط که سال آینده

دویست درهم از وی بازستاند. که این نیز حرام است. پس با توجّه به این که آیات کریمه به قید ربای نسیه مقیّد گردانیده نشده و به طور مطلق ذکر گردیده‌اند، لذا بر حرمت تمام معاملات ربوی ـ اعم از ربای نسیهٔ رایج در جاهلیّت و انواع ربای مرسوم فعلی ـ دلالت می‌کنند، چنان‌که برتحریم مصالحه میان وام‌دهنده و بدهکار در وام مدّت‌دار بر مقداری کمتر از اصل وام، نیز دلالت می‌کنند، چراکه این هم به معنی ربای جاهلیّت می‌باشد. مثالش این است که کسی از دیگری مبلغ هزار دینار تا مدّتی معیّن طلبکار است، پس با بدهکار به مبلغ پانصد دینار به طور نقد مصالحه می‌کند. گفتنی است که از انواع ربا، فروش وام به وام می‌باشد، که این نیز حرام است.

باید دانست که از نظر جمهور فقها ـ از آن جمله ائمّهٔ مذاهب چهارگانه ـ حرمت ربا به شش نوع معیّنی که در **حدیث‌شریف** ذیل ذکر شده محدود و منحصر نمی‌باشد، بلکه حرمت آن به هرچیزی که علّت ربا در آن موجود باشد، تسرّی می‌یابد. آن **حدیث‌شریف** این است: «طلا در برابر طلاست، نقره در برابر نقره، گندم در برابر گندم، جو در برابر جو، خرما در برابر خرما، نمک در برابر نمک، مِثل در برابر مِثل، برابر با یک‌دیگر، دست به دست، امّا چون این اجناس مختلف شد، معامله کنید هرگونه که خواهید، به شرط این که دادوستد باشد». یعنی: جنس و بها بلافاصله معاوضه و قبض گردد.

از نظر جمهور فقها، چون عقد ربا باطل است، لذا فسخ آن نیز واجب می‌باشد، ولی احناف عقد ربا را فاسد می‌دانند، پس از نظر آنان، ربا ساقط می‌گردد، امّا اصل بیع صحیح است. بنا بر مذهب ابوحنیفه، مالک و شافعی، بدهکاری که مدّعی ورشکستگی مالی است، باید زندانی شود تا ورشکست بودن وی مدلّل و ثابت گردد[1].

---

۱ ـ در مورد علّت تحریم ربا و زیانهای فردی و اجتماعی آن؛ نگاه کنید به تفسیر المنیر، ترجمهٔ فارسی (۳/ ۱۳۴).

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيْنٍ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى
فَٱكْتُبُوهُ ۚ وَلْيَكْتُب بَّيْنَكُمْ كَاتِبٌۢ بِٱلْعَدْلِ ۚ وَلَا يَأْبَ
كَاتِبٌ أَن يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ ٱللَّهُ ۚ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ
ٱلَّذِى عَلَيْهِ ٱلْحَقُّ وَلْيَتَّقِ ٱللَّهَ رَبَّهُۥ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْـًٔا ۚ فَإِن كَانَ
ٱلَّذِى عَلَيْهِ ٱلْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَن يُمِلَّ
هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُۥ بِٱلْعَدْلِ ۚ وَٱسْتَشْهِدُواْ شَهِيدَيْنِ مِن رِّجَالِكُمْ ۖ
فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَٱمْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ
ٱلشُّهَدَآءِ أَن تَضِلَّ إِحْدَىٰهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَىٰهُمَا ٱلْأُخْرَىٰ ۚ
وَلَا يَأْبَ ٱلشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُواْ ۚ وَلَا تَسْـَٔمُوٓاْ أَن تَكْتُبُوهُ
صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰٓ أَجَلِهِۦ ۚ ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِندَ ٱللَّهِ وَأَقْوَمُ
لِلشَّهَٰدَةِ وَأَدْنَىٰٓ أَلَّا تَرْتَابُوٓاْ ۖ إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَٰرَةً حَاضِرَةً
تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا ۗ وَأَشْهِدُوٓاْ إِذَا
تَبَايَعْتُمْ ۚ وَلَا يُضَآرَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ ۚ وَإِن تَفْعَلُواْ فَإِنَّهُۥ فُسُوقٌۢ

بِكُمْۗ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۖ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱللَّهُۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۲۸۲﴾

این آیهٔ کریمه که به آیهٔ «تداین» معروف است، با (۱۷۲) کلمه و (۵۷۹) حرف، بلندترین آیهٔ قرآن کریم می‌باشد.

﴿**ای مؤمنان! اگر تا میعادی مقرر با یک‌دیگر به دین معامله کردید**﴾. «عیْن» در نزد اعراب عبارت از مالی است که حاضر باشد و «دین» مالی است که غایب باشد. از قید: (تا میعادی مقرّر)، استدلال شده است به این‌که: قید نکردن زمان در معاملات مدّت‌دار جایز نیست و مخصوصاً زمان معاملهٔ «سَلَم» باید معیّن باشد. «سَلَم»، یا «سَلَف» فروش نسیه به نقد است و «سَلَف» بر وام نیز اطلاق می‌شود. آری! اگر با یک‌دیگر به وام و قرض معامله کردید، پس باید ﴿**آن را بنویسید**﴾ یعنی: معاملهٔ دَیْن را با زمان و سررسید آن بنویسید زیرا نوشتن چنین معامله‌ای، به دفع هرنوع نزاع و قطع ریشهٔ هرنوع خلافی میان طرفین معامله، کمک شایانی می‌کند ﴿**و باید نویسنده‌ای**﴾ صورت معامله را ﴿**براساس عدالت میان شما بنویسد**﴾ این دستوری است به طرفین عقد معاملهٔ دَین که: باید نویسنده‌ای را انتخاب کنند که در قلب و قلم وی، طرفداری و تمایلی به نفع یکی از جانبین عقد و به زیان دیگری وجود نداشته باشد، بلکه نویسنده باید در بین طرفین معامله جویای حقّ و عدالت باشد ﴿**و هیچ نویسنده‌ای نباید از نوشتن**﴾ سند عقد تداین ﴿**خودداری کند، همان‌گونه که خداوند او را آموزش داده است**﴾ با این فرمودهٔ خود که: نوشته‌اش باید براساس عدالت باشد. یا معنی این است: باید او به همان شیوه‌ای بنویسد که خداوند ﷻ از نویسندگی به او آموخته است، لذا در نوشتن بخالت نکرده و در آن کوتاهی نورزد ﴿**و کسی که وام بر عهدهٔ اوست، باید**﴾ به نویسنده آنچه را که باید بنویسد ﴿**املا کند و نویسنده بنویسد و از خدا که پروردگار اوست پروا کند و چیزی از آن نکاهد**﴾ و از آنجا که موضوع گواهی و شهادت، بر این اقرار بدهکار که دین بر ذمّه‌اش ثابت است، بنا می‌گردد لذا حق تعالی وی را به املا و دیکته کردن مطلب و

مضمون مربوطه بر نویسنده و رعایت تقوی در آنچه که به او دیکته می‌کند دستور داد و او را از کاستن از اصل مقدار وام در اقرارش نهی کرد. بعضی گفته‌اند: بلکه نهی از کاستن متوجّه نویسنده است **﴿پس اگر کسی که حق بر ذمّهٔ اوست، سفیه بود﴾** سَفِیْه: کسی است که به‌سبب سفاهت و کم عقلی، نمی‌تواند در مال به‌درستی تصرّف کند **﴿یا﴾** اگر کسی که حق بر ذمّهٔ اوست **﴿ضعیف بود﴾** ضعیف: پیرمرد سالمند و خَرِف، بچّهٔ خردسال، شخص گنگ، یا کسی است که توانایی تعبیر و بیان را به‌طور باید و شاید ندارد **﴿پس ولیّ او باید با عدالت املا نماید﴾** یعنی: از جای افراد ناتوان یاد شده، باید اولیا و اوصیاءشان، یا شخص مترجمی، املا و دیکته کند **﴿و دو شاهد از مردانتان را بر آن گواه بگیرید﴾** یعنی: دو مرد مسلمان را که بر سند دین (بدهکاری) گواهی دهند، فرا خوانید و آنان را گواه بگیرید. بنابراین، شاهدگرفتن بر عقد «مداینه» واجب است. بعضی گفته‌اند: شاهدگرفتن مستحبّ است و در آغاز امر واجب بود، امّا با آیهٔ بعدی: (فَاِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا فَلْيُؤَدِّالَّذِي...)، وجوب آن منسوخ گردید.

﴿پس اگر دو مرد حاضر نبودند، یک مرد را با دو زن گواه بگیرید از آن گواهانی که می‌پسندید﴾ گواهی دادن آنها را، به سبب دیانت و عدالت ایشان. گفتنی است که یک مرد و دو زن، کمترین حدّ نصاب شهادت در این معامله است. و علّت گرفتن دو شاهد زن این است **﴿که اگر یکی از آنها فراموش کرد، آن دیگری به‌یادش آورد﴾** یعنی: اگر یک زن فراموش کرد، زن دیگر به‌یادش آورد زیرا برخلاف مردان، چنین ضعفی بر زنان عارض می‌شود و چه‌بسا که یک بخش از شهادت را این‌یکی فراموش کند و بخش دیگری را آن یکی، لذا هریک از آن دو، می‌تواند در یادآوری مطلب به رفیق خود کمک کند. فراموشی از شهادت، فراموش‌کردن جزئی از آن و به‌یادآوردن جزء دیگری است **﴿و چون گواهان فرا خوانده شوند﴾** یعنی: چون گواهان برای ادای شهادتی که قبلاً متحمّل آن شده‌اند، فرا خوانده شوند. بعضی در معنای آن گفته‌اند: چون به منظور دریافت و قبول شهادت،

فراخوانده شوند ﴿**نباید خودداری ورزند**﴾ از ادا، یا قبول شهادت ﴿**و ملول و ناراحت نشوید از این‌که آن را**﴾ یعنی: بدهی را ﴿**چه اندک باشد، چه بسیار تا میعاد آن بنویسید**﴾ زیرا چه‌بسا نظر به بسیاربودن معاملهٔ وامگیری و وامدهی، یا بسیار بودن مقدار آن، از نوشتن آن خسته و دلتنگ شوید، پس نباید از این کار غفلت کنید.

سپس خداوند متعال به این امر تأکید بیشتری نموده و می‌فرماید: ﴿**این نوشتن شما نزد خدا عادلانه‌تر**﴾ و صحیح‌تر و در حفظ و نگه‌داشت مفادّ عقد، مؤثّرتر ﴿**و برای شهادت درست‌تر**﴾ یعنی: بر اقامهٔ شهادت، شما را یاری کننده‌تر و از نظر محکم‌کاری، مفیدتر است ﴿**و برای این‌که دچار شک نشوید**﴾ به احتیاط ﴿**نزدیکتر است**﴾ زیرا نوشتن سند در معاملهٔ مدّت‌دار، هرنوع شکّ و شبهه‌ای را از آن معامله برطرف می‌سازد ﴿**مگر آن‌که دادوستد نقدی باشد**﴾ با حاضربودن هردو عوض، یعنی هم کالا و هم بهای آن ﴿**که آن را میان خود**﴾ دست به‌دست ﴿**دستگردان می‌کنید**﴾ مراد از آن: معاملات پایاپای و دست‌به‌دست است، که ﴿**در این صورت، بر شما گناهی نیست که آن را ننویسید، و**﴾ امّا ﴿**چون دادوستد کردید، بر آن گواه بگیرید**﴾ یعنی: به‌هرحال، اگر در تجارت و معاملهٔ پایاپای، نوشتن لازم نیست، گرفتن گواه لازم است. بعضی گفته‌اند؛ معنی این است: هرگاه دادوستد کردید ــ هرنوع دادوستدی ــ چه پایاپای باشد و چه مدّت‌دار، برآن گواه بگیرید. خاطرنشان می‌شود که نزد جمهور فقها، امر در اینجا بر ارشاد و استحباب حمل می‌شود نه بر وجوب. نقل است که ابن‌عمر رضی‌الله‌عنهما چون معاملهٔ نقدی می‌کرد، گواه می‌گرفت و چون به نسیه معامله می‌کرد، آن را می‌نوشت.

﴿**و هیچ نویسنده و گواهی نباید زیان رسانده شود**﴾ یا زیان برساند، با تحریف و تبدیل و زیاد و کم‌کردن در نوشتن یا گواهی. یا معنی این است: نباید طرفین عقد بر نویسنده و گواهان زیان برسانند، به این که آنان را هنگامی برای نوشتن سند یا قبول و ادای شهادت فراخوانند که به کار مهمّی از مهمّات خویش مشغولند، پس نباید در هنگام فراخوانی‌شان بر آنها سخت بگیرند و درصورتی‌که تأخیری از آنها

در این جوابگویی به وجود آید، یا این که از جایی دور به حضور در جلسهٔ شهادت یا کتابت فراخوانده شوند، نباید به آنها رنج و آزاری برسانید ﴿**و اگر چنین کنید**﴾ و به گواهان، یا نویسنده آزار و زیان برسانید، یا گواهان و نویسنده به طرفین معامله زیان برسانند ﴿**پس این**﴾ کار ﴿**از نافرمانی شماست**﴾ یعنی: در این صورت، از طاعت حق به نافرمانی آن روی آورده‌اید ﴿**و از خدا پرواکنید**﴾ در امر و نهی وی ﴿**و خدا**﴾ بدین‌گونه در این آیات و غیرآن از آیات خویش ﴿**به شما آموزش می‌دهد**﴾ آنچه را که به دانستن آن نیاز دارید ﴿**و خدا به هرچیزی داناست**﴾ از جمله به حقایق امور و مصالح و عواقب آنها زیرا علم وی به تمام کائنات محیط است و هیچ چیز بر او پنهان نمی‌ماند.

۞ وَإِن كُنتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُواْ كَاتِبًا فَرِهَٰنٌ مَّقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ ٱلَّذِى ٱؤْتُمِنَ أَمَٰنَتَهُۥ وَلْيَتَّقِ ٱللَّهَ رَبَّهُۥ ۗ وَلَا تَكْتُمُواْ ٱلشَّهَٰدَةَ ۚ وَمَن يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُۥٓ ءَاثِمٌ قَلْبُهُۥ ۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٢٨٣﴾

﴿**و اگر در سفر بودید**﴾ و معاملهٔ مدّت‌دار انجام دادید. و هرچند فقط بر سفر تصریح شد، امّا هر عذر دیگری ــ همچون عذر سفر ــ نیز مشمول این حکم است ﴿**و نویسنده‌ای نیافتید، پس باید رهنی بگیرید**﴾ رهْن: عبارت است از وثیقه‌ای که بدهکار (راهن) به طلبکار (مُرتهن) می‌دهد که هرگاه پس از سررسید معیّن، وام خویش را نپردازد، طلبکار بتواند حقّ خویش را از جنس مورد رهن به‌دست آورد. جمهور فقها بر آنند که در رهن، «قبض» یعنی دریافت گروی، یا

به‌اصطلاح «عین مرهونه» شرط و معتبر بوده و «رهن» جز با گرفتن «عین» آن تمام نمی‌شود. امّا امام مالک بر آن است که گرونهادن (ارتهان)، با ایجاب و قبول صحیح می‌شود، هرچند در آن قبض عین هم صورت نگیرد. بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه روایت می‌کنند که فرمود: «رسول خدا ﷺ رحلت نمودند درحالی‌که زره ایشان در نزد یهودیی ـ در برابر مقداری از جو که برای خوراک خانواده‌شان گرفته بودند ـ در گرو بود». پس بنابر این سنّت رسول اکرم ﷺ، گروی در حضر نیز جایز است.

﴿**و اگر برخی از شما برخی‌دیگر را امین دانست**﴾ یعنی: اگر طلبکار، بدهکار را بر حقّ خویش امین دانست و لذا از وی گروی نگرفت، یا مورد وام را ننوشت و وثیقه‌ای ترتیب نداد ﴿**پس آن‌کس که امین شمرده شده**﴾ یعنی: بدهکار ﴿**باید امانت وی را بازپس دهد**﴾ یعنی: وامی راکه بر ذمّهٔ وی است باید به طلبکار بازپس دهد. وام را «امانت» نامید؛ بدان جهت که در آن طلبکار، وامدار را در مالی که به وی داده است و در قبال آن رهنی نگرفته و وثیقه و گواهی نخواسته، امین گردانیده است ﴿**و باید از خداوند که پروردگار اوست، پروا کند**﴾ یعنی: وامدار نباید چیزی از حقّ طلبکار را انکار نماید. شَعْبی در تفسیر آن می‌گوید: «اگر همدیگر را امین دانستید، پس باکی نیست که عقد معاملهٔ مدّت‌دار را ننویسید، یا بر آن گواه نگیرید». بنابراین تفسیر، این آیهٔ کریمه ناسخ وجوب شاهدگرفتن در عقد مدّت‌دار است ﴿**و شهادت را پنهان نکنید**﴾ آن‌گاه که برای ادای شهادت فراخوانده می‌شوید ﴿**و هرکه آن را کتمان کند، قلبش گناهکار است**﴾ یعنی: او شخص فاجری است که از افتادن در معصیت خدا جل جلاله پروایی ندارد زیرا ممکن است با کتمان شهادت وی، حقّ صاحب حق ضایع شود. حق تعالی قلب را مخصوصاً گناهکار نامید؛ زیرا اوّلاً: قلب، محلّ پذیرش شهادت است، ثانیاً: اگر قلب گناه کرد، دیگر اعضا از آن پیروی می‌کنند ﴿**و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، داناست**﴾ و چیزی از امور شما بر او پنهان نیست.

موضوع این دو آیهٔ کریمه: مستند ساختن معاملات مدّت‌دار و وامها به وسیلهٔ نوشتن سند (قولنامه)، گواه گرفتن و گرو نهادن است.
ملاحظه می‌کنیم که معاملات و دادوستدهای مدّت‌دار در این دو آیه، بر سه نوع معرّفی شده اند:
۱ ــ معامله با نوشتن قولنامه و سند و گواه گرفتن.
۲ ــ معامله با سپردن گروی دریافت شده.
۳ ــ معامله بر اساس اعتماد مطلق طرفین عقد به یک‌دیگر.
ابن عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «این آیهٔ کریمه مخصوصاً دربارهٔ معاملات (سَلَم) نازل شده است». یعنی **سبب‌نزول** آیهٔ «سَلَم»، اهالی مدینه بوده اند، پس هر چند که سبب نزول این دو آیهٔ کریمه خاصّ است، ولی موارد و مصادیق آنها عام بوده و همهٔ معاملات مدّت‌دار (نسیه) را در بر می‌گیرد [1].
باید دانست: حکمت در احکامی که خدای عزّوجلّ در این دو آیهٔ کریمه بدانها امر فرموده؛ حفظ روابط دوستی در میان مردم و جلوگیری از بروز کشمکش‌هایی است که در میان آنان بر محور مسائل مالی بروز می‌نماید و به قطع روابط میان آنها می‌انجامد.

لِّلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَإِن تُبۡدُواْ مَا فِيٓ أَنفُسِكُمۡ أَوۡ تُخۡفُوهُ يُحَاسِبۡكُم بِهِ ٱللَّهُۖ فَيَغۡفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ﴿٢٨٤﴾

---

۱ ــ تفصیل احکام این دو آیهٔ کریمه را که به‌قول ابن‌خویز منداد (از علمای مالکی) متضمّن سی حکم است، در کتب فقه بجویید.

﴿آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آنِ خداست و اگر آنچه در دلهای خود دارید﴾ از شرّ و بدی و تصمیم بر آن **﴿آشکار یا پنهان کنید، خداوند شما را بر آن محاسبه می‌کند، آن‌گاه هرکه را بخواهد می‌آمرزد و هرکه را بخواهد عذاب می‌کند و خداوند بر هرچیزی تواناست﴾** یعنی: خداوند ﷻ بندگان را محاسبه می‌کند؛ هم بر آنچه که آشکار سازند و هم بر آنچه که در ضمیر و اندرونشان ـ از اموری که بر آنها حساب و بازپرسی مترتّب می‌شود ـ پنهان دارند؛ همچون کتمان شهادت، شکّ، نفاق، تکذیب در دین و مانند آن. امّا چنانچه بنده در دل با خود بگوید که: فلان و فلان گناه را انجام می‌دهم، ولی در عمل مرتکب آنها نشود، پس او بخشوده است، به‌دلیل این **حدیث‌شریف**: «اِنَّ اللهَ غَفَرَ لِهٰذِهِ الْاُمَّةِ ما حَدَّثَتْ بِهِ اَنْفُسَها مٰالَمْ تَتَكَلَّمْ اَوْتَعْمَلْ بِهِ ✿ همانا خداوند ﷻ برای این امّت آنچه راکه در درون خود حدیث کنند، آمرزیده است تا آن‌گاه که به آن سخن نگویند یا بدان عمل نکنند».

ابن‌عبّاس می‌گوید: «چون این آیهٔ کریمه نازل شد، مسلمانان سخت بی‌قرار شدند زیرا وسوسه‌ای که در نهاد انسان خطور می‌کند، از توان و اختیارش خارج است، از این رو، کار محاسبه به سخن و عمل وابسته شد نه به حدیث نفس و قصد درونی».

در روایت ابوهریره ﷺ آمده است: چون این آیهٔ کریمه بر رسول خدا ﷺ نازل شد؛ این معنی بر اصحابشان سنگین آمد، پس به محضر آن حضرت ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول الله! پیش از این به اعمالی مکلّف شده بودیم که تاب و توان آنها را داشتیم؛ مانند نماز، روزه، جهاد، صدقه و ... امّا اکنون که خدای عزّوجلّ این آیهٔ کریمه را نازل فرموده، ما تاب و توان آن را نداریم! رسول‌خدا ﷺ فرمودند: «آیا می‌خواهید همان سخنی را بگویید که اهل کتاب قبل از شما گفتند: سَمِعْنٰا وَ عَصَيْنٰا ✿ شنیدیم و نافرمانی کردیم! نه چنین نکنید، بلکه شما باید بگویید: سَمِعْنٰا وَاَطَعْنٰا غُفْرانَكَ رَبَّنٰا وَاِلَيْكَ الْمَصِيْرُ». پس چون مسلمانان این را گفتند ... خداوند متعال با نزول آیهٔ: (لاٰيُكَلِّفُ اللهُ نَفْسًا اِلاّٰ وُسْعَهٰا..) حکم این آیهٔ کریمه را منسوخ

گردانید.

هرچند که ظاهر این روایت بر منسوخ بودن این آیه به آیهٔ ما بعدش: (لایُکَلِّفُ اللهُ نَفْسًا...) دلالت می‌کند ـ همان‌گونه که برخی از مفسّران صحابه و تابعین از آن چنین فهمیده‌اند ـ لیکن قول راجح آن است که این آیهٔ کریمه منسوخ نیست و مراد از این سخن ابوهریره رضی الله عنه که: «خداوند آن را منسوخ ساخت» نیز این است که حق تعالی آنچه راکه مایهٔ نگرانی اصحاب بود، از خاطرشان دور ساخت، پس آیهٔ: (لایُکَلِّفُ اللهُ...) ناسخ آن نه، بلکه واضح کنندهٔ مفاد آن می‌باشد. حدیث یادشده نیز این معنی را روشن می‌سازد. همچنین **حدیث‌شریف** زیر که ابن‌کثیر آن را از بخاری و مسلم نقل نموده است: «قَالَ اللهُ: اِذا هَمَّ عَبْدِیْ بِسَیِّئَةٍ فَلاتَکْتُبُوْهَا عَلَیْهِ، فَاِنْ عَمِلَهَا فَاکْتُبُوْهَا سَیِّئَةً، وَاِذا هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ یَعْمَلْهَا فَاکْتُبُوْهَا حَسَنَةً، فَاِنْ عَمِلَهَا فَاکْتُبُوْهَا عَشْرًا ـ وَفِیْ رِوَایَةٍ ـ کَتَبَهَا اللهُ عِنْدَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ اِلٰی سَبْعِمِاَةَ ضِعْفٍ اِلٰی اَضْعَافٍ کَثِیْرَةٍ» رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: خدای عزّوجلّ فرمود؛ چون بندهٔ من قصد گناهی نمود، آن را به زیان وی ننویسید، ولی اگر قصد خود را عملی کرد، بر او یک گناه بنویسید و چون به کار نیکی قصد نمود، امّا آن را عملی نکرد، برای وی یک ثواب بنویسید و اگر آن را عملی کرد، برای وی ده ثواب بنویسید ـ در روایت دیگری آمده است ـ خداوند آن کار نیک را در نزد خود، از ده نیکی تا هفتصد برابر و تا مراتب بسیار بیشتری، می‌نویسد».

خلاصه این که: خدای سبحان هرچند محاسبه و بازپرسی می‌کند، لیکن کسی را جز در آنچه که در حوزهٔ توان اوست عذاب نمی‌کند و وسوسه‌های درونی از توان انسان خارج است.

ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّن

رُّسُلِهِۦ ۚ وَقَالُوا۟ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا ۖ غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ ٱلْمَصِيرُ ﴿۲۸۵﴾

چون خدای سبحان در سورهٔ مبارکهٔ «بقره» احکام بسیاری را بیان کرد، در پایان آن، عظمت مقام سبحانیّت خود را با آیهٔ: (لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ...) تبیین نموده و پس از آن، تصدیق پیامبر خود ﷺ و تصدیق مؤمنان را به تمام این احکام و اعتقادات مطرح می‌کند و می‌فرماید: ﴿**پیامبر بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده ایمان آورده است**﴾ یعنی: پیامبر خدا ﷺ به تمام احکام و اعتقاداتی که در این سوره ذکر شد، تصدیق و باور نموده است، همچنین ﴿**مؤمنان همگی، به خدا و فرشتگان ایمان آورده‌اند**﴾ یعنی: ایمان آورده اند که فرشتگان وجود دارند و بندگان مکرّم الهی و واسطهٔ میان او و انبیایش در فروآوردن پیامهایش می‌باشند ﴿**و**﴾ ایمان آورده‌اند ﴿**به کتابهای وی**﴾ زیرا این کتابها دربرگیرندهٔ برنامه‌ها و قوانینی هستند که بندگان به‌وسیلهٔ آنها خدای عزّوجلّ را بندگی می‌کنند ﴿**و**﴾ ایمان آورده‌اند ﴿**به پیامبرانش**﴾ زیرا ایشان مبلّغان پیامهای الهی برای بندگانش هستند. و مؤمنان می‌گویند: ﴿**میان هیچ‌یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم**﴾ در این که فرستادهٔ الله ﷻ و مبلّغ شریعت اویند و برخی را بر برخی دیگر در این امر برتری نمی‌دهیم، پس چنان نیست که به برخی از پیامبران ایمان داشته و منکر رسالت برخی دیگر از آنان گردیم ﴿**و می‌گویند**﴾ یعنی: پیامبر و مؤمنان که ﴿**شنیدیم و اطاعت کردیم**﴾ یعنی: پروردگارا! با شنوایی‌هایمان پیامهای تو را دریافته و با ادراکمان آنها را فهمیده و به آنچه که در آنهاست گردن نهادیم و دعوت تو را اجابت گفتیم، پس ﴿**پروردگارا! آمرزش تو را خواهانیم**﴾ یعنی: آمرزشت را بر ما فروریزان! ﴿**و بازگشت به‌سوی توست**﴾ با حشر و نشر در روز قیامت.

لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ۚ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا
ٱكْتَسَبَتْ ۗ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَآ إِن نَّسِينَآ أَوْ أَخْطَأْنَا ۚ رَبَّنَا وَلَا
تَحْمِلْ عَلَيْنَآ إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِنَا ۚ رَبَّنَا
وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِۦ ۖ وَٱعْفُ عَنَّا وَٱغْفِرْ لَنَا وَ
ٱرْحَمْنَآ ۚ أَنتَ مَوْلَىٰنَا فَٱنصُرْنَا عَلَى ٱلْقَوْمِ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٢٨٦﴾

﴿**خداوند هیچ‌کس را جز به‌اندازهٔ توانایی‌اش مکلّف نمی‌سازد**﴾ تکلیف: امر نمودن به چیزی است که در آن مشقّت و سختی وجود دارد. وُسع: طاقت و توان است ﴿**هر کس هرچه نیکی کند، به سود او**﴾ است و پاداش آن مربوط به خود وی است ﴿**و هرچه بدی کند، به زیان اوست**﴾ و باید پیامدهای آن را خودش مُتحمّل شود زیرا مسئولیّت، فردی است. و نیز مؤمنان می‌گویند: ﴿**پروردگارا! اگر فراموش کردیم، یا به خطا رفتیم، بر ما مگیر**﴾. در **حدیث‌شریف** آمده است: «چون مؤمنان این دعا را خواندند، حق تعالی فرمود: به‌تحقیق که اجابت کردم. پس گناه خطا و فراموشی را از آنان برداشت».

علما اتّفاق نظر دارند بر این که: گناه در حال خطا و فراموشی از ذمّهٔ مؤمن بر داشته است، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «همانا خداوند ﷻ از امّت من در سه چیز درگذشته است: از خطا و فراموشی و این که [در سخن یا عمل] مجبور به انجام کار حرامی گردند». ﴿**پروردگارا! بار گرانی بردوش ما مگذار، همچنان که بر پیشینیان ما گذاشتی**﴾ إِصْر: تکلیف سنگین و کار دشوار و سخت است. آیهٔ کریمه به اصحاب ﷺ تعلیم می‌دهد که از خدای سبحان بخواهند تا از تکالیف سنگینی که

بر دوش امّتهای قبلی نهاده، بر دوش آنها نگذارد هرچند تاب و توان آن را هم داشته باشند، چنان‌که بر بنی‌اسرائیل سخت گرفت و تکالیفی چون قتل نفس در توبه و قطع موضع نجاست در پاک‌ساختن جامه را بر آنان وضع کرد.

﴿**پروردگارا! آنچه تاب‌وتوان آن را نداریم، بر دوش ما مگذار**﴾ مراد از آن: تکالیف شاقّه‌ای است که انسان به‌آسانی تاب و تحمّل آنها را ندارد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةْ ✿ به دین حق‌گرای آسان برانگیخته شده‌ام». پروردگارا! ﴿**و از ما درگذر**﴾ در آنچه که میان ما و توست ــ از تقصیرات و لغزشهای ما ــ که تو به آنها داناتری ﴿**و بر ما بیامرز**﴾ آنچه را که در میان ما و بندگان توست، پس بدیها و اعمال زشتمان را برآنان آشکار نگردان. یعنی بر گناهانمان قلم عفو بکش و آنها را بپوشان ﴿**و بر ما رحمت آور**﴾ یعنی: بر ما ــ با رحمتی از جانب خویش ــ در آیندهٔ کار ما نیز تفضّل نما پس به توفیق خویش ما را دریاب و ما را دیگر در گناه در نیفکن ﴿**تو مولای مایی**﴾ یعنی: تو حامی و مددکار و سرور و سالار مایی و ما غلامان و چاکران تو هستیم ﴿**پس ما را بر گروه کافران پیروز گردان**﴾ زیرا از حقّ مولی است که غلامان و بندگانش را نصرت دهد. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «خدای متعال به دنبال هر دعایی از این دعاها فرمود: به‌تحقیق که اجابت کردم».

آری! حق تعالی امّت محمّد ﷺ را به چیزی از خطا یا فراموشکاری مؤاخذه نمی‌کند، تکالیف سنگینی را که بر دوش امّتهای قبلی نهاده بود بر دوش آنان ننهاده، احکامی که تاب و تحمّل آن را ندارند بر آنها وضع نکرده، از آنان درگذشته، آنان را آمرزیده و مشمول رحمت بی‌کران خویش گردانیده و بر خدانشناسان پیروزشان ساخته است ــ که ستایش مخصوص پروردگار عالمیان است.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضي الله عنه راجع به فضیلت این سه آیهٔ آخر سورهٔ بقره آمده است: رسول خدا ﷺ چون آخر سورهٔ بقره و آیة‌الکرسی را

می‌خواندند، می‌خندیدند و سپس می‌فرمودند: «أُعْطِيْتُهُمَا مِنْ كَنْزِ الرَّحْمٰنِ تَحْتَ الْعَرْشِ ✿ این‌دو را از گنجی که در زیر عرش رحمان است، داده شده‌ام».
همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است:
«مَنْ قَرَأَ بِالآيَتَيْنِ مِنْ آخِرِ سُوْرَةِ الْبَقَرَةِ فِيْ لَيْلَةٍ كَفَتَاهُ ✿ هرکس دو آیهٔ آخر سورهٔ بقره را در شبی بخواند، این دو آیهٔ کریمه او را بسنده است». یعنی: دافع هر شرّ و بلایی از اوست. احادیث وارده در فضل این دو آیهٔ کریمه بسیارند. ابن‌جریر می‌گوید: «چون آیهٔ (آمَنَ الرَّسُوْلُ بِمَا أُنْزِلَ...) بر رسول خدا ﷺ نازل شد، جبرئیل علیه السلام به رسول خدا ﷺ گفت: همانا خدای عزّوجلّ تو و امّتت را به نیکوترین وجه ستوده است، لذا از او بخواه که خواسته‌ات اجابت می‌شود. پس رسول خدا ﷺ چنین درخواست نمودند: (لا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْسًا...) تا به آخر آیه».

خلاصهٔ احکام سه آیهٔ فوق این است:

۱ ــ ایمان تجزیه‌پذیر نیست و مؤمن باید به تمام آنچه که خدای عزّوجلّ وحی و ابلاغ نموده و به برحق‌بودن تمام رسالتهای آسمانی ایمان داشته باشد.

۲ ــ ایمان مستلزم اطاعت است.

۳ ــ اسلام دین سهولت و آسانی است و پیروان خویش را در حدّ توان آنها مکلّف گردانیده، نه بیش از آن.

۴ ــ مسئولیّت، فردی است و هیچ کس بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد.

۵ ــ گناه و مؤاخذه، از دو حالت خطا و فراموشی، برداشته شده است.

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَـٰنِ ٱلرَّحِيمِ

سورهٔ آل عمران

مدنی است و دارای دوصد آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «آل عمران» نامیده شد که داستان خانوادهٔ عمران پدر مریم و شرح رخداد تولّد عیسی ؑ در آن بیان شده است. سورهٔ بقره و آل عمران مشترکاً به نام «زهراوین» نیز نامیده می‌شوند زیرا این دو سوره، بسان دو نور روشنگر؛ خوانندهٔ خویش را با فروغ هدایت‌بخش خویش، به‌سوی حقّ و حقیقت رهنمون می‌گردند. یا بدان جهت که خوانندهٔ این دو سوره، در روز قیامت از نوری تمام برخوردار می‌شود. یا به سبب آن‌که هر دو سوره، متضمّن اسم اعظم خداوند ﷻ هستند.

این سوره اجماعاً مدنی است.

ابن‌ابی حاتم، ابن جریر طبری، ابن‌اسحاق و ابن‌منذر در بیان **سبب‌نزول** آغاز این سوره تا آیهٔ هشتاد و سوم آن گفته‌اند: این آیات دربارهٔ وفد (هیأت نمایندگی) نصارای نجران نازل شد که در سال نهم هجری همراه با شصت سوار به مدینه

آمدند و چهارده تن از اشراف آنان، از جمله رئیس، وزیر و اسقف‌هایشان نیز در میانشان بودند. آنها با رسول خدا ﷺ دربارهٔ عیسی علیه السلام و عقاید نصرانی خویش مناظره کردند، همان بود که این آیات نازل‌شد و سیمای حقّ و حقیقت را از میان پندارهای باطلشان، نمایان گردانید.

فضیلت آن: در فضیلت این سوره و سورهٔ بقره ـ به‌طور مشترک ـ احادیثی روایت شده است که بخشی از آنها در آغاز سورهٔ «بقره» نقل شد، از آن جمله این **حدیث‌شریف** به روایت مسلم از نواس‌بن‌سمعان رضی الله عنه است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در روز قیامت، قرآن و اهل آن که در دنیا به آن عمل می‌کردند، آورده می‌شوند، درحالی‌که سوره‌های بقره و آل‌عمران، پیشاپیش آنها قرار دارند».

الٓمٓ ﴿١﴾

﴿**الف. لاَم. میم**﴾ خدای عزّوجلّ به مراد خویش از آوردن این حروف در آغاز سوره‌ها، داناتر است. سخن پیرامون حروف مقطّعه، در آغاز سورهٔ «بقره» نیز گذشت.

ٱللَّهُ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْحَىُّ ٱلْقَيُّومُ ﴿٢﴾

﴿**الله؛ جز او معبودی نیست، حیّ قیوم است**﴾ تفسیر «حیّ» و «قیّوم»، در سورهٔ [بقره/آیهٔ ۲۵۵] گذشت. همچنین در آنجا گفتیم که این آیهٔ کریمه و آیة الکرسی حامل اسم اعظم خداوند جل جلاله می‌باشند.

نَزَّلَ عَلَيْكَ ٱلْكِتَـٰبَ بِٱلْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ

ٱلتَّوْرَىٰةَ وَٱلْإِنجِيلَ ﴿٣﴾

ای محمّد ﷺ! خداوند ﷻ ﴿این کتاب را﴾ یعنی: قرآن را ﴿به حق﴾ یعنی: به‌راستی و به حجّت غالب ﴿بر تو نازل کرد، درحالی‌که مصدّق است﴾ یعنی: موافق است با ﴿آنچه که پیش از آن می‌باشد﴾ از کتب آسمانی ﴿و تورات و انجیل را فرود آورد﴾ بر موسی و عیسی علیهماالسّلام. تورات: کلمهٔ عبری به معنی شریعت است و مشتمل بر پنج سِفر می‌باشد که عبارت‌اند از: سفر تکوین، سفر خروج، سفر لاویین، سفر عدد و سفر تشنیهٔ اشتراع. و به آن «عهد قدیم» نیز می‌گویند. انجیل: کلمهٔ یونانی است که به معنی «تعلیم جدید»، یا «بشارت» است و آن را «عهد جدید» نیز می‌نامند و مشتمل بر سیرت مسیح علیه‌السلام و برخی از تعالیم وی می‌باشد.

مِن قَبْلُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَأَنزَلَ ٱلْفُرْقَانَ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَٱللَّهُ عَزِيزٌ ذُو ٱنتِقَامٍ ﴿٤﴾

﴿پیش از آن﴾ یعنی: حق تعالی تورات و انجیل را پیش از نازل کردن قرآن فرود آورد ﴿برای هدایت مردم﴾ یعنی: برای هدایت تمام بشریّت در زمان رسالت خود آن پیامبران علیهم‌السلام. یادآور می‌شویم که امّت ما نیز به پیروی از آن بخش از شرایع آسمانی سابق که منسوخ نگردیده است، مکلّف هستند به‌شرط آن‌که در قرآن یا سنّت صحیح، از آن امور بر وجه تأیید و اثبات آنها ذکری رفته باشد ﴿و فرقان را نازل کرد﴾ فرقان: قرآن کریم است. یعنی کتابی که در مورد حقیقت امر عیسی علیه‌السلام و غیر آن از امور، جداکنندهٔ حق از باطل می‌باشد ﴿کسانی که به آیات خدا کفر ورزیدند، بی‌تردید عذابی سخت در پیش دارند و خداوند غالب﴾ و ﴿صاحب انتقام﴾ سخت و بزرگی ﴿است﴾ برای آنان که آیات او را تکذیب و پیامبرانش را

انکار می‌کنند. نِقْمَت: مجازات است. مردم مـی‌گویند: «فـلانی از فـلانی انـتقام گرفت»؛ آن‌گاه که به‌سبب جرم سابقش، او را به کیفر برساند.

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي ٱلْأَرْضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ ﴿٥﴾

﴿**هرآینه هیچ چیز بر خدا پوشیده نمی‌ماند، نه در زمین و نه در آسمان**﴾ و از جملهٔ آنچه که بر وی پوشیده نمی‌ماند، ایمان مؤمنان و کفر کـافران است. آسـمان و زمین را مخصوصاً یاد کرد زیرا حسّ بشری از محدودهٔ آنها به عوالم دیگر فراتـر نمی‌رود.

هُوَ ٱلَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي ٱلْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَآءُ ۚ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٦﴾

﴿**اوست کسی که شما را آن‌گونه که می‌خواهد در رَحِمها صورتگری می‌کند**﴾ از پسر و دختر، زیبا و زشت، سیاه و سفید، بلند و کوتاه، و نیز شکل‌دادن به اعضا؛ اعمّ از چشم و گوش و بینی و غیر آن از اندامها و همین گونه، آفرینش طبایع، اخلاقیّات، حامل‌های وراثتی و غیره ﴿**هیچ معبودی جز آن توانای حکیم نیست**﴾ که در مُلکش غالب و در آفرینش و صُنعش، صاحب حکمت است.

هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيْكَ ٱلْكِتَـٰبَ مِنْهُ ءَايَـٰتٌ مُّحْكَمَـٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلْكِتَـٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَـٰبِهَـٰتٌ ۖ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ

مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِيلِهِۦۗ وَمَا يَعۡلَمُ تَأۡوِيلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُۗ وَٱلرَّٰسِخُونَ فِي ٱلۡعِلۡمِ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِۦ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ رَبِّنَاۗ وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّآ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ﴿٧﴾

﴿**اوست کسی که کتاب**﴾ قرآن ﴿**را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیات مُحکم است**﴾ مُحکم: آیه‌ای است که به‌سبب وضوح و روشنی‌اش احتمال بیش از یک وجه تفسیری را ندارد، لذا صرف توجّه به آن، مفید فهم معنی مورد نظر از آن می‌باشد، پس در آن امکان تغییر و تحریف از معنی و وجه حقیقی آن وجود ندارد ﴿**آنها امّ‌الکتاب اند**﴾ یعنی: آیات مُحکم، اصل و اساس قرآنند که مبنا و تکیه‌گاه آن قرار می‌گیرند پس هرآنچه که به‌ظاهر با آیات محکم مخالف باشد، به سوی آنها برگردانده می‌شود تا وجه و معنی حقیقی آن دانسته شود. ابن‌کثیر می‌گوید: «آیات مُحکم؛ حجّت پروردگار، پناهگاه بندگان و دفع‌کنندهٔ دشمنانند که هرگز از آن معانی‌ای که برای آنها وضع شده‌اند، قابل تحریف و تغییر نمی‌باشند». ﴿**و بخش دیگر متشابهات است**﴾ مُتشابه: آیه‌ای است که امکان دگرگون ساختن و تحریف و تأویل در معنی آن وجود دارد و این تشابُه، یا از خفا و عدم واضح بودن معنی مراد، یا وجود احتمالات متعدّد در آن و یا تردّد در میان چند وجه تفسیری ناشی می‌شود، همچون حروف مقطّعهٔ اوایل برخی از سوره‌ها. قُرطبی می‌گوید: «متشابه چیزی است که خداوند ﷻ علم آن را به خودش منحصر گردانیده و کسی از مخلوقاتش را بر آن آگاه نساخته است، همچون وقت برپایی قیامت و مانند آن از امور غیب».

علّت وجود آیات متشابه در قرآن کریم ـ با علم به این که قرآن به عنوان هدایتگر مردم نازل شده ـ همانا متمایز ساختن مؤمنان راستین از افراد سست ایمان

و روشن ساختن فضیلت راسخان در علم، یعنی کسانی‌است که در آیات الهی اندیشه، تدقیق و پژوهش می‌کنند، و از کژروی در قرآن می‌پرهیزند.

﴿**امّا آنان‌که در دلهایشان زَیغ است**﴾ زَیْغ: میل و انحراف از حقّ است. آری! آنان ﴿**برای فتنه‌جویی**﴾ یعنی: فتنه‌انگیزی و گمراه کردن مردم در دینشان و پوشانیدن حقیقت بر آنان ﴿**و در طلب تأویل آن**﴾ یعنی: طلب تأویل آیات متشابه بر وجهی که دلخواهشان و موافق با مذاهب فاسدشان است ﴿**از متشابه آن پیروی می‌کنند**﴾ یعنی: به متشابهات قرآن چنگ می‌زنند و به‌وسیلهٔ آنها در مؤمنان شکّ و تردید بر انگیخته و آن متشابهات را در بدعتی که برآن قراردارند، دلیل و تکیه‌گاه خویش می‌گردانند ﴿**حال آن‌که تأویل آن**﴾ آیات متشابه ﴿**را جز خداوند و راسخان در علم نمی‌دانند**﴾ یعنی: راسخان و ریشه‌داران در علم نیز، تأویل متشابهات را می‌دانند، در حالی‌که: ﴿**می‌گویند: به آن ایمان آوردیم**﴾ یعنی: به همهٔ قرآن ــ اعم از مُحکم و متشابه آن ــ ایمان آوردیم ﴿**همه از جانب پروردگار ما است**﴾ یعنی: از آنجا که همهٔ قرآن از بارگاه پروردگار متعال است، پس اختلافی در آن نیست بنابراین، ما به همهٔ آن ایمان داشته، متشابه آن را که احتمالات متعدّدی دارد، به‌سوی مُحکم آن که احتمالی جز حق را ندارد، برمی‌گردانیم و ارجاع می‌دهیم و بدین‌وسیله است که معنی مراد از متشابه نیز بر ما روشن می‌شود.

ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «من از کسانی هستم که تأویل متشابهات را می‌دانند».

سخن ابن عبّاس ﷺ عین حقیقت است زیرا در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در حقّ وی چنین دعا کردند: «اَللّٰهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّيْنِ وَعَلِّمْهُ التَّأْوِيْل ۞ خدایا! او را در دین فقیه و داناکن و تأویل را به او بیاموز».

به قولی‌دیگر، معنای: (وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيْلَهُ اِلَّاَللهُ وَ الرَّاسِخُوْنَ فِي الْعِلمِ يَقُولُونَ...) این است: تأویل متشابه را جز خدا ﷻ هیچ کس دیگر، حتّی راسخان و ثابت‌قدمان در علم هم نمی‌دانند. بنابراین قول، در قرائت، بر کلمهٔ «الله» وقف می‌شود و در این صورت، عبارت: (وَالرّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...) جملهٔ مستأنفهٔ مستقلّی است که معنی آن

چنین می‌شود: «راسخان در علم می‌گویند: ایمان آوردیم به این که متشابه از بارگاه خداوند ﷻ است و ما معنی و تأویل آن را نمی‌دانیم». بر اساس این قول؛ مراد از متشابه: مسائلی چون وقت برپایی قیامت، ماهیّت روح و مانند آن از اموری است که بشر آنها را نمی‌داند ﴿و جز خردمندان کسی پند نمی‌گیرد﴾.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ از راسخان در علم مورد سؤال قرار گرفتند، در پاسخ فرمودند: «مَنْ بَرَّتْ يَمِيْنَهُ، وَصَدَقَ لِسَانُهُ وَاسْتَقَامَ قَلْبُهُ وَ مَنْ عَفَّ بَطْنَهُ وَ فَرْجَهُ، فَذٰلِكَ مِنَ الرَّاسِخِيْنَ فِي الْعِلْمِ ۞ کسی که به راستی و درستی سوگند خورد، زبان او راست گوید، قلب او مستقیم باشد و کسی که عفّت را در شکم و فرج خود نگاه دارد، او از راسخان در علم است». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ این آیهٔ کریمه را تلاوت نمودند، آن‌گاه فرمودند: «چون کسانی را دیدید که در قرآن مجادله می‌کنند، آنان همان کسانی هستند که در این آیهٔ کریمه مورد نظر خداوند ﷻ می‌باشند [یعنی فتنه‌گرند] پس از آنان حذر کنید». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت امام احمد از ابوامامه رضی الله عنه آمده است که رسول‌خدا ﷺ در تفسیر: (فَأَمَّا الَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُوْنَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ) فرمودند: «هُمُ الْخَوَارِجُ ۞ آن [منحرفان کج رو] خوارج اند». ابن‌کثیر می‌گوید: «این حدیث، اگر هم حدیث موقوف ـ یعنی سخن صحابی باشد ـ معنی آن صحیح است زیرا اوّلین بدعتی که در اسلام پدید آمد، فتنهٔ خوارج بود».

حق تعالی در آیهٔ دیگری قرآن را تماماً محکم معرّفی نموده است: (كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ۞ این کتابی است که آیات آن تماماً محکم گردانیده شده است» [هود/۱]. مراد از آن این است که قرآن کلامی است بر حق، دارای الفاظی فصیح و معانی‌ای صحیح که در آن هیچ عیب و نقصی وجود ندارد. در آیهٔ دیگری تمام قرآن متشابه معرّفی شده: (اَللّٰهُ نَزَّلَ اَحْسَنَ الْحَدِيْثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا ۞ خداوند بهترین کلام را نازل فرمود که تماماً متشابه است» [زمر/۲۳]، به این معنی که برخی از آیات قرآن با برخی دیگر در زیبایی، راستی، هدایت‌گری و سالم‌بودن از تناقض،

متشابه و همانند است، لذا معنی این دو آیهٔ کریمه با آیهٔ مورد بحث ما در اینجا در تضاد نیست و میان آیات هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد.
این آیهٔ کریمه دربارهٔ نصارای نجران نازل شد که می‌گفتند: «خداوند وقتی از خودش در قرآن سخن می‌گوید، صیغهٔ جمع: «نَحْنُ ۞ ما»، و «اِنّا ۞ ما» را به کار می‌برد، و این ضمایر برای جمع‌اند، لذا خداوند سوم سه خداست». پاک و برتراست خدای سبحان از آنچه می‌گویند. پس خدای متعال آنان را به برگردانیدن این موارد به‌سوی آیات مُحکم خویش دستور داد، چون آیهٔ: (قُلْ هُوَاللّٰهُ اَحَدٌ ۞ بگو: الله یگانه است)، و آیهٔ: (اِنَّمَا اللّٰهُ اِلٰهٌ واحِدٌ ۞ جز این نیست که خداوند یگانه است).

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنتَ ٱلْوَهَّابُ 

سپس خداوند متعال از راسخان در علم چنین خبر می‌دهد: آنان چون پیروان متشابه و کژروان از راه راست را می‌بینند، چنین دعا می‌کنند: ﴿**پروردگارا! پس از آن‌که ما را هدایت کردی**﴾ به‌سوی حق ﴿**دلهایمان را دستخوش انحراف نگردان**﴾ یعنی: دلهایمان را با پیروی‌نمودن از متشابهات منحرف نگردان، چنان‌که دلهای کسانی که از متشابهات پیروی می‌کنند، منحرف گردیده است. در **حدیث‌شریف** به روایت عایشه رضی‌الله‌عنها آمده است که رسول خدا ﷺ این دعا را بسیار می‌خواندند: «یا مُقَلِّبَ الْقُلُوْبِ ثَبِّتْ قَلْبِيْ عَلٰى دِيْنِك ۞ ای گردانندهٔ دلها! دلم را بر دینت پایدار بدار». ﴿**و رحمتی**﴾ بزرگ و وسیع فقط ﴿**از جانب خود بر ما ارزانی دار، هرآینه تو خود بخشنده‌ای**﴾ و برای هرکس که خواهی، بخششی فراوان عنایت می‌کنی. در **حدیث‌شریف** به روایت سعیدبن مسیّب رحمه‌الله از عایشه رضی‌الله عنها آمده

است که رسول خدا ﷺ چون شبانگاه از خواب بیدار می‌شدند؛ این دعا را می‌خواندند: «لاإِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ سُبْحانَكَ أَسْتَغْفِرُكَ لِذَنْبِي، وَأَسْأَلُكَ رَحْمَتَكَ، اَللَّهُمَّ زِدْنِي عِلْماً وَلاتُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْهَدَيْتَنِي، وَهَبْ لِي مِن لَّدُنْكَ رَحْمَةً، إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»[1].

رَبَّنَآ إِنَّكَ جَامِعُ ٱلنَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُخْلِفُ ٱلْمِيعَادَ ﴿٩﴾

همچنان راسخان در علم چنین دعا می‌کنند: ﴿**پروردگارا! توگردآورندهٔ مردمانی**﴾ یعنی: برانگیزاننده و زنده‌کننده و گردهم آورندهٔ آنانی ﴿**در روزی**﴾ یعنی: برای حساب روزی ﴿**که هیچ شکّی در آن نیست**﴾ که همانا روز قیامت است و در وقوع آن و وقوع حساب و جزا در آن، هیچ شکّی نیست ﴿**قطعاً خداوند در وعده خلاف نمی‌کند**﴾ یعنی: ای معبود برحقّ من! وفا به عهد لایق شأن توست و در این امر شکّی نیست. این دعا خود می‌رساند که همّ و غمّ راسخان در علم، کار آخرت و فکر و سودای آن است.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَٰلُهُمْ وَلَآ أَوْلَٰدُهُم مِّنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا ۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمْ وَقُودُ ٱلنَّارِ ﴿١٠﴾

﴿**در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند، اموال و فرزندانشان چیزی از عذاب الهی را از**

---

۱ ـ ترجمه: خدایا! جز تو معبودی نیست، پاکی توراست، از تو برای گناهانم آمرزش می‌خواهم و از تو رحمتت را می‌طلبم، خدایا! برعلم من بیفزای، قلبم را منحرف نگردان و به من از جانب خودت رحمتی ببخش، همانا تو بسیار بخشنده‌ای.

آنان دفع نمی‌کند ﴾ یعنی: اموال و فرزندانشان نمی‌توانند در نزد خداوند ﷻ سودی به آنان رسانده و آنان را از عذاب الهی نجات دهند ﴿**و آنان خود، هیزم جهنّم‌اند** ﴾ یعنی: آتش‌انگیز جهنّم‌اند که جهنّم با سوختن آنها شعله‌ور می‌شود.

كَدَأْبِ ءَالِ فِرْعَوْنَ وَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْۚ كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَـٰتِنَا فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ بِذُنُوبِهِمْۗ وَٱللَّهُ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿١١﴾

﴿**همانند شیوهٔ آل فرعون** ﴾ یعنی: شیوه و عادت آنان همچون عادت و شیوهٔ فرعونیان و چگونگی رفتار آنان با موسی علیه السلام است، و چنان‌که اموال و اولاد فرعونیان نتوانست برای آنان کاری بکند، همچنین اموال و فرزندان اینان نیز نمی‌توانند برایشان کاری از پیش ببرند ﴿**و** ﴾ نیز شیوه و عادت آنان همچون عادت ﴿**کسانی** ﴾ است ﴿**که پیش از آنان** ﴾ یعنی پیش از فرعونیان ﴿**بودند** ﴾ از امّتهای کافر و خدانشناس ﴿**که آیات ما را دروغ شمردند، پس خداوند آنان را گرفت** ﴾ یعنی: با جزاهای مهلك مجازاتشان کرد ﴿**به گناهانشان** ﴾ که از جملهٔ این گناهان، یکی هم دروغ‌انگاشتن آیات الهی بود ﴿**و خدا سخت کیفر است** ﴾.

قُل لِّلَّذِينَ كَفَرُوا۟ سَتُغْلَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَۚ وَبِئْسَ ٱلْمِهَادُ ﴿١٢﴾

﴿**به کسانی که کفر ورزیده‌اند بگو** ﴾ مراد از آنان یهود، و به قولی: مشرکان مکّه اند. آری! به آنان بگو: ﴿**به‌زودی مغلوب خواهید شد** ﴾ در دنیا ﴿**و** ﴾ سپس در آخرت ﴿**در دوزخ محشور می‌شوید و چه بدجایگاهی است** ﴾ دوزخ. سپاس بر خدای

عزّوجلّ که این تهدید خویش را با کشتن بنی‌قریظه، جلای‌وطن کردن بنی‌نضیر، فتح خیبر، تحمیل جزیه بر سایر یهود و پیروزکردن مسلمانان در بدر، عملی گردانید.

قَدْ كَانَ لَكُمْ ءَايَةٌ فِي فِئَتَيْنِ ٱلْتَقَتَا ۖ فِئَةٌ تُقَٰتِلُ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُم مِّثْلَيْهِمْ رَأْيَ ٱلْعَيْنِ ۚ وَٱللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِۦ مَن يَشَآءُ ۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُو۟لِي ٱلْأَبْصَٰرِ ﴿١٣﴾

ای یهودیان! ﴿**قطعاً در برخورد میان آن دو گروه**﴾ مسلمانان و مشرکان که در روز بدر باهم رودررو شدند؛ ﴿**برای شما نشانه‌ای است**﴾ بزرگ که بر صدق و راستی این امر دلالت می کند که حق تعالی عزّت‌دهندهٔ دین و یاری‌دهندهٔ پیامبرش و برفرازندهٔ دعوت و رسالت وی می‌باشد، پس ای یهودیان! شما باید از روزی چون روز بدر حذر کنید تا خداوند ﷻ آنچه را بر سر مردم مکّه آورد، بر سر شما نیاورد، روزی که در آن ﴿**گروهی در راه خدا می‌جنگیدند و دیگر**﴾ گروه ﴿**کافر بودند که مسلمانان آن کافران را به‌چشم**﴾ یعنی: با دیدی روشن و آشکار، بی‌هیچ‌گونه ابهامی ﴿**دوبرابر خویش می‌دیدند**﴾. مشرکان در بدر سه‌برابر مسلمانان بودند، پس خداوند ﷻ آنان را در دید مسلمانان اندک ــ دوبرابر ــ نشان داد تا دلهایشان قوی گردد ــ با عنایت به این امر که قبلاً به مسلمانان اعلام شده بود که صد تن از ایشان بر دویست تن از کفّار غالب می‌گردند ــ ﴿**و خدا هرکه را بخواهد، به نصرت خویش تأیید می‌کند**﴾ یعنی: کسانی را که ارادهٔ تأیید و تقویتشان را داشته باشد، نصرت می‌دهد و ازجملهٔ این نصرت؛ تأیید اهل بدر با اندک دیدن شمار نیروهای دشمن بود ﴿**یقیناً در این امر**﴾ یعنی: در اندک دیدن شمار بسیار مشرکان ﴿**عبرتی است**﴾

و موعظه‌ای بزرگ ﴿برای أولی‌الابصار﴾ یعنی: برای صاحبان بینشهای نافذ که از آنچه می‌بینند، درس عبرت می‌گیرند، پس ای یهودیان! آیا شما از این امور عبرت نمی‌گیرید تا ایمان آورید؟

ابن‌کثیر می‌گوید: «اگر کسی گفت که وجه جمع‌نمودن میان این آیهٔ کریمه و آیهٔ (۴۴) از سورهٔ «انفال» چیست که در آنجا خداوند متعال می‌فرماید: (و آن‌گاه که آنان را ــ چون رو در رو شدید ــ در چشم شما اندک نمود و شما را نیز در چشم آنان اندک نمود تا خداوند کاری را که کردنی بود، به انجام رساند» ؟ می‌گوییم: آن کم نمایاندن مسلمانان در چشم مشرکان در حالتی بود، و این بسیار نمایاندن در حالت دیگری.

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیات (۱۲ ــ ۱۳) روایت شده است که فرمود: چون اهل بدر به آن پیروزی شگرف دست یافته و به مدینه بازگشتند، رسول خدا ﷺ یهودیان را در بازار بنی قینقاع گردآورده و خطاب به آنان فرمودند: «ای گروه یهود! اسلام آورید پیش از آن‌که خداوند ﷻ آنچه را که به قریش رسانید به شما نیز برساند». ولی آنان در پاسخ پیامبر ﷺ گفتند: ای محمّد! به خود مغرور نشو که چند نفری از قریشیان را کشتی، آنها کارنا‌آزموده و بی‌تجربه بودند و به فنون رزم آشنایی نداشتند، سوگند به خدا که اگر با ما بجنگی، می‌دانی که ما مرد میدانیم و می‌دانی که تاکنون به رزم‌آورانی چون ما رویارو نشده‌ای! پس خدای متعال این آیات را نازل فرمود.

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ ٱلشَّهَوَٰتِ مِنَ ٱلنِّسَآءِ وَٱلۡبَنِينَ وَٱلۡقَنَٰطِيرِ ٱلۡمُقَنطَرَةِ مِنَ ٱلذَّهَبِ وَٱلۡفِضَّةِ وَٱلۡخَيۡلِ ٱلۡمُسَوَّمَةِ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ وَٱلۡحَرۡثِۗ ذَٰلِكَ مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَٱللَّهُ عِندَهُۥ حُسۡنُ ٱلۡمَـَٔابِ ﴿١٤﴾

﴿**دوستی شهوات برای مردم آراسته شده**﴾ یعنی: خداوند متعال، شهوات را در چشم مردم ـ به منظور آزمایش و امتحانشان ـ آراسته است. یا آرایش‌دهنده شیطان است که با برانگیختن مردم به سوی شهوات، آنان را از واجبات و تکالیفشان غافل می‌گرداند. این شهوات عبارت‌اند از: تمام خواستنی‌ها و آرزوهای نفسی‌ای که مفرّح قلب‌اند و قلب از آنها احساس لذّت و خوشی می‌نماید. ﴿**از جمله**﴾ آراسته شده برای شما دوستی ﴿**زنان و پسران**﴾ زنان را در رأس این خواستنی‌ها ذکر فرمود، به سبب کثرت اشتیاق و تمایل نفسهای مردان به‌سوی آنان. و پسران را به‌یاد آوری مخصوص گردانید نه دختران را زیرا محبّت دختران عام و فراگیر نیست. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مٰا تَرَکْتُ بَعْدِیْ فِتْنَةً اَضَرَّ عَلَی الرِّجٰالِ مِنَ النِّسٰاءِ ✿ بعد از خود، فتنه‌ای زیانبارتر از زنان را بر مردان سراغ ندارم». امّا اگر هدف از محبّت به زنان، پاکدامنی و توالد و تناسل فرزندان شایسته باشد، این امر مطلوب، بلکه مستحبّ است، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَلدُّنْیا مَتٰاعٌ وَخَیْرُ مَتٰاعِهٰا اَلْمَرْاَةُ الصّٰالِحَةُ ✿ دنیا همه متاع است و بهترین متاع آن، زن شایسته می‌باشد». ﴿**و**﴾ برای مردم آراسته شده، محبّت ﴿**قناطیر مقنطره از زر و سیم**﴾ قناطیر: جمع قنطار و هر قنطار صد رطل است، و مراد از آن مال هنگفت و بسیار می‌باشد. مُقَنْطَرَه: یعنی به مقادیر زیاد مضاعف گردانیده‌شده. از سعیدبن جبیر ﷺ نقل شده است که مراد از آن، صدهزار دینار می‌باشد. یادآور می‌شویم که به هنگام ظهور اسلام، صد مرد سرمایه‌دار از مُقنطرها در مکّه وجود داشتند. ﴿**و**﴾ برای مردم آراسته شده ﴿**اسبان مُسوّمه**﴾ یعنی: اسبانی که در چراگاهها و مراتع رها شده‌اند. یا مسوّمه: یعنی نشانه‌گذاری‌شده با نشانه‌ای که به وسیلهٔ آن از دیگر اسبان تمییز داده می‌شوند ﴿**و**﴾ برای مردم آراسته شده ﴿**محبّت چهارپایان**﴾ که عبارت‌اند از: شتر و گاو و گوسفند ﴿**و محبّت زراعت**﴾ یعنی: مزارع، که شامل خود زمین و کشت آن می‌شود. ﴿**این همه بهرهٔ زندگانی دنیاست**﴾ یعنی: آنچه ذکر شد، تماماً بهره‌های گذرای زندگانی دنیاست که فنا می‌شود و باقی نمی‌ماند ﴿**و**﴾

حال آن که ﴿فرجام نیکو﴾ که می‌ماند و جاودانه است ﴿نزد خداست﴾.

باید دانست که هدف آیهٔ کریمه قطعاً این نیست که انسان را از محبّت معتدل شهوات که امری فطری است باز دارد، به دلیل این که حق تعالی در آیهٔ دیگری می‌فرماید: (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِيْنَةَ اللهِ الَّتِيْ اَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ ۞ ای محمّد! بگو: چه کسی زینت خدا را که برای بندگانش بیرون آورده و روزی‌های پاکیزه را حرام گردانیده؟) [اعراف/۳۲]. پس آنچه منع شده؛ افراط و زیاده‌روی در محبّت شهوات و گرفتارشدن در گردونهٔ آن است، به گونه‌ای که با طغیان شهوات، دین و وظایف دنیوی و آخرتی انسان به فراموشی سپرده شود. عبارت: (زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَواتْ...) نیز مستدعی پلیدی و منفوربودن شهوات نیست، بلکه این تعبیر، بیانگر طبیعت این شهوات است، پس مطلوب آن است که بندگان خدا ﷻ شهوات را در جایگاه طبیعی آن قرار دهند، به گونه‌ای که دلبستگی به آن سبب طغیان علیه ارزشهایی نشود که در عرصهٔ وجود از شهوات گرامی‌تر و برترند. بنابراین، اسلام نیازهای فطری را به رسمیّت می‌شناسد و در صدد سرکوب غرایز نیست.

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌گوید: «خدای متعال طبعاً محبّت این چیزها را در دل انسان قرار داده و در این امر هزاران حکمت وجود دارد؛ از آن جمله این‌که: اگر طبیعت انسان به طرف این چیزها مایل نبود، نظام جهان به‌هم می‌خورد زیرا در آن صورت چه کسی نیاز داشت که زحمت کشاورزی و کارگری و صنعت‌گری را متحمّل شود، یا تمام مساعی خویش را در تجارت مبذول دارد.

آبادی و بقای جهان در این نهفته است که محبّت این اشیا در طبیعت انسان ایجاد شود تا او خود درصدد تهیّه و جمع‌آوری آنها برآید، کارگر صبح هنگام با این فکر از خانه بیرون می‌آید که مقداری پول به‌دست آورد، ثروتمند با این اندیشه خانه را ترک می‌کند که قدری پول صرف کرده کارگری بیاورد تا از او کار بگیرد، تاجر، وسایل لوکس تهیّه کرده در انتظار مشتری می‌نشیند تا سرمایه‌ای بیندوزد، مشتری نهایت سعی خود را به‌کار می‌برد تا با پولی که دارد، اسباب و

وسایل مورد نیاز خود را خریداری کند، اگر اندکی تأمّل شود، همین علایق دنیوی است که همه را از خانه‌هایشان بیرون آورده‌است و نظام تمدّن جهان را بر اساس اصولی منظّم و مستحکم قرار داده‌است.

حکمت دیگر این است که اگر میل و محبّت نعمتهای دنیوی در قلب انسان قرار نداشته باشد، نمی‌تواند طعم نعمت‌های اخروی را درک کند و نه به آنها تمایل داشته باشد، پس چه نیازی دارد که درصدد انجام اعمال نیک باشد تا بهشت را کسب نماید و از اعمال بد پرهیز کند تا از دوزخ نجات یابد.

حکمت سوم که در اینجا بیشتر مورد توجّه است، این است که محبّت این اشیا طبعاً در دل انسان ایجاد شده تا از او امتحان گرفته شود که چه کسی در محبّت آنها غرق شده و آخرت را فراموش می‌کند و چه کسی بر حقیقت گذرا بودن و فانی بودن آن وقوف یافته و فقط به حدّ ضرورت و معقول به فکر آنها می‌باشد و آنها را در مسیر سعادت اخروی به‌کار می‌برد. چنان‌که در آیهٔ (۷) از سورهٔ «کهف» حکمت این تزیین به همین صورت بیان شده‌است: (إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً ۞ ما آنچه را که بر روی زمین است برای زمین زینتی قرار دادیم تا مردم را مورد آزمایش قرار دهیم که چه کسی عمل نیک انجام می‌دهد).

ولی در بعضی از آیات، این نوع تزیین به شیطان نسبت داده شده؛ مانند آیهٔ (۴۸) سورهٔ «انفال»: (زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ) مراد از آن، تزیین چیزهایی است که شرعاً و عقلاً بد باشند، یا مراد آن درجهٔ تزیین است که به سبب گذشتن از حدّ بد باشد وگرنه تزیین مباحات نه تنها بد نیست بلکه در آنها فواید بسیاری نیز وجود دارد، بنابراین، در بعضی آیات این تزیین صراحتاً به خداوند ﷻ نسبت داده شده، همان‌طور که ذکر آن گذشت.

شکیّ نیست که دائماً به فکر مسایل مادّی بودن، روح و جان انسان را خسته می‌سازد و مهلت استفاده از دنیا را نیز از انسان سلب می‌کند و خود این، نوعی عذاب برای انسان است. بنابراین، تلاش در میدان امور دنیوی باید رعایت احکام

الهی را همراه با اعتدال در نصب العین خود داشته و رستگاری دو جهان را مدّنظر داشته باشد؛ لذا به‌کار بردن آن در راه‌های نادرست و یا زیاده روی در راه صحیح که به‌سبب آن انسان از آخرت غفلت ورزد، مایهٔ هلاک است.

مولانای رومی چه‌قدر این مضمون را به‌طور عالی به نظم کشیده آنجا که می‌گوید:

آب‌اندر زیرکشتی پشتی‌است   آب‌در کشتی هلاک کشتی‌است

متاع دنیا برای وجود انسان مانند کشتی‌ای است که اگر آب زیر آن باشد برایش مفید و یاریگر است، ولی اگر آب به درون کشتی راه یابد، غرق شدن و نابودی آن را به دنبال خواهد داشت»[۱].

آیهٔ بعدی به‌همین حقیقت ناظر است:

۞ قُلْ أَؤُنَبِّئُكُم بِخَيْرٍ مِّن ذَٰلِكُمْ ۚ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ ۗ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿١٥﴾

﴿بگو: آیا به بهتر از اینها﴾ یعنی: به بهتر از این خواستنی‌ها و آرزومندیهای بی‌ارزش دنیوی ﴿آگاهتان کنم؟﴾ اینک آگاهتان می‌کنم؛ آن چیز بهتر این است: **﴿برای آنان‌که تقوا پیشه کرده‌اند، باغهایی است که از فرودست آنها جویباران جاری است، جاودانه در آنند﴾** چنان جاودانگی‌ای که مرگ و فنا به آن گزندی نمی‌رساند **﴿و جفتهایی پاکیزه دارند﴾** یعنی: همسرانی دارند که از پلیدیهای حیض و نفاس و

۱ــ تفسیر «معارف القرآن»، ترجمهٔ فارسی از علّامه محمّدیوسف حسین‌پور ــ با تلخیص.

دیگر پلیدی‌هایی که به همسران دنیایی عارض می‌گردد، پاکند ﴿و﴾ به‌طور مستمرّ ﴿از خشنودی خداوند برخوردارند﴾ که این برخورداری، ایشان را از دگرگون شدن نعمت ایمن و آسوده خاطر می‌گرداند ﴿و خدا بر بندگانش بیناست﴾ لذا، هر کس را براساس استحقاق و برحسب ایمان و عملش پاداش و جزا می‌دهد. دلیل این که حق تعالی متّقیان را به دریافت این نعمت برتر مخصوص گردانید این است که فقط آنان سزاوار این نعمت برتر می‌باشند.

آن‌گاه خداوند متعال بندگان با تقوایش را چنین توصیف می‌کند:

ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَآ إِنَّنَآ ءَامَنَّا فَٱغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ﴿١٦﴾

﴿آنان که می‌گویند؛ پروردگارا! ما ایمان آورده‌ایم﴾ به تو و به کتابها و پیامبرانت ﴿پس﴾ به فضل و رحمت خویش ﴿گناهان ما را بیامرز و ما را از عذاب دوزخ نگاهدار﴾.

ٱلصَّٰبِرِينَ وَٱلصَّٰدِقِينَ وَٱلْقَٰنِتِينَ وَٱلْمُنفِقِينَ وَٱلْمُسْتَغْفِرِينَ بِٱلْأَسْحَارِ ﴿١٧﴾

﴿آنان صابران﴾ اند که بر طاعت خدا ﷻ و از محرّمات وی شکیبایی و پرهیز می‌کنند ﴿و صادقان﴾ اند که نیّتها و دلها و زبانهایشان در آشکار و نهان راست و مستقیم است ﴿و فرمانبرداران﴾ خدایند که دلهایشان برای او خاشع و تپنده است ﴿و آمرزش خواهان در سحرگاهان اند﴾ و در فضیلت استغفار در اوقات سحر،

احادیث بسیاری آمده است. بعضی می‌گویند: مراد از آن، نمازگزاران نماز بامداد یا نماز آخر شب‌اند. البتّه شروع اوقات سحر از هنگامی است که شب پشت می‌کند تا آن‌گاه که بامداد طلوع می‌نماید. در **حدیث‌شریف** آمده است: «يَنْزِلُ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى فِيْ كُلِّ لَيْلَةٍ إِلٰى سَمَاءِ الدُّنْيَا حِيْنَ يَبْقٰى ثُلُثُ اللَّيْلِ الْآخِيْرِ، فَيَقُوْلُ: هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَأُعْطِيَهُ؟ هَلْ مِنْ دَاعٍ فَأَسْتَجِيْبُ لَهُ؟ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأَغْفِرُ لَهُ؟ ✿ خداوند متعال هر شب ـ آن‌گاه که یک سوم آخر شب باقی می‌ماند ـ به آسمان دنیا فرود می آید، پس می‌فرماید: آیا درخواست‌کننده‌ای هست که به او ببخشم؟ آیا دعاکننده‌ای هست که دعایش را اجابت کنم؟ آیا آمرزش خواهی هست که او را بیامرزم؟». استغفار: طلب آمرزش به زبان همراه با حضور قلب است زیرا خداوند متعال دعای کسی را که قلبش غافل است، نمی‌پذیرد. گفتنی است که نزد علمای سلف مراد از فرود آمدن حق تعالی فرودآمدنی است که سزاوار ذات وی است، بدون تعیین کیفیّت و مکان. و هرچند قُرطبی آن را به فرودآمدن فرشتگان حق تعالی تأویل کرده، ولی رأی اوّل راجح است.

شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَأُو۟لُوا۟ ٱلْعِلْمِ قَآئِمًۢا بِٱلْقِسْطِ ۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿١٨﴾

﴿**گواهی داد الله**﴾ یعنی: بیان کرد و اعلام داشت و آگاهی داد؛ با آیات تکوینی و تشریعی و حجّتهای روشن خود ﴿**که جز او هیچ معبودی نیست**﴾ پس حق تعالی با آنچه که بیان کرده و آنچه که آفریده، ما را به‌سوی وحدانیّت خویش و این که فقط او معبود بر حقّ است، راهنمایی کرده است ﴿**و فرشتگان**﴾ نیز گواهی می‌دهند، که گواهی آنها، اقرار به وحدانیّت الله ﷻ است ﴿**و صاحبان دانش**﴾ نیز گواهی می‌دهند. گواهی آنان به معنی ایمانشان به وحدانیّت الله ﷻ و بیان این

حقیقت به مردم با زبان است. و در این که خداوند ﷻ نام علما را با نام خود و نام فرشتگان خویش مقرون ساخته، فضیلتی بزرگ و فخر و شرفی سترگ برای اهل علم است. از زبیربن عوام رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: از رسول خدا ﷺ در عرفه شنیدم که این آیهٔ کریمه را تلاوت کردند، سپس در این **حدیث‌شریف** فرمودند: «ای پروردگارم! من نیز بر این حقیقت از گواهان هستم». ﴿**همواره به عدل قیام دارد**﴾ یعنی: خداوند ﷻ در تمام امور به عدل قیام دارد، یا همواره برپادارندهٔ عدل و داد است ﴿**جز او که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست**﴾ در **حدیث‌شریف** آمده است: «هر کس به هنگام خواب این آیهٔ کریمه را بخواند، حق تعالی هفتادهزار فرشته می‌آفریند که تا روز قیامت برایش طلب آمرزش می‌کنند».

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** گفته‌اند: این آیهٔ کریمه درپاسخ سؤال دو تن از اسقف‌های شام نازل شد که به مدینه آمدند و از رسول خدا ﷺ پرسیدند: بزرگترین گواهی و شهادت خدای عزّوجلّ در کتابش چیست؟ و چون این آیه نازل شد، آن دو ایمان آوردند.

إِنَّ ٱلدِّينَ عِندَ ٱللَّهِ ٱلْإِسْلَٰمُ ۗ وَمَا ٱخْتَلَفَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَٰبَ إِلَّا مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلْعِلْمُ بَغْيًۢا بَيْنَهُمْ ۗ وَمَن يَكْفُرْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ فَإِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ ﴿١٩﴾

﴿**در حقیقت، دین**﴾ مقبول و پذیرفته شده ﴿**نزد خدا همان اسلام است**﴾ و حق تعالی دینی غیر از آن را از احدی نمی‌پذیرد. آری! دین مورد رضای الهی اسلام است، یعنی این آیینی که مبتنی بر توحید حق تعالی است و انبیای عظام علیهم السلام پیام‌آور آن بوده‌اند و مورد اتّفاق همهٔ ایشان بوده است. کلمهٔ «اسلام» در اینجا،

دربرگیرندهٔ ایمان نیز هست، از آن روی که اسلام؛ مشمول تصدیق، قول و عمل ــ هر سه ــ می‌شود ﴿**وکسانی که کتاب به آنان داده‌شده، با یک‌دیگر در دین خدا به اختلاف نپرداختند**﴾ یعنی: یهودیان در میان خود، نصاری در میان خود و باز یهودیان و نصاری در میان همدیگر، در امر دین به اختلاف نپرداختند ﴿**مگر پس از آن‌که علم برایشان آمد**﴾ علمی که دو کتاب آسمانی تورات و انجیل مشمول آن بود، که این علم، بر وجوب توحید باری تعالی و لزوم طاعت وی و تسلیم‌شدن به فرمانش صراحت دارد ﴿**آن هم به سبب بغیی که میانشان وجود داشت**﴾ یعنی: اختلاف یهود و نصاری در این حقیقت که آیا پیامبر خاتم ﷺ به‌حق پیامبر است یا خیر، همچنان اختلافشان در نبوّت عیسی علیه‌السلام و اختلافات دیگری که در میان خود داشته و دارند، فقط به‌سبب حسدی است که در میانشان وجود داشته و دارد، این اختلاف تا بدانجاست که یهودیان گفتند: نصاری برحق نیستند، و نصاری گفتند: یهودیان برحق نیستند. آری! همهٔ این اختلافات به‌سبب دوری آنها از حق و به انگیزهٔ کبر و خودخواهی و خودبرتربینی و حسد است ﴿**و هرکس به آیات خدا کفر ورزد، پس بداند که خدا سریع‌الحساب است**﴾ و آنان را بسیار زود مجازات می‌کند.

فَإِنْ حَآجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ ٱتَّبَعَنِ ۗ وَقُل لِّلَّذِينَ
أُوتُوا۟ ٱلْكِتَـٰبَ وَٱلْأُمِّيِّـۧنَ ءَأَسْلَمْتُمْ ۚ فَإِنْ أَسْلَمُوا۟ فَقَدِ ٱهْتَدَوا۟ ۖ
وَّإِن تَوَلَّوْا۟ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ ٱلْبَلَـٰغُ ۗ وَٱللَّهُ بَصِيرٌۢ بِٱلْعِبَادِ ﴿٢٠﴾

﴿**پس**﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿**اگر با تو**﴾ دربارهٔ توحید باری تعالی ﴿**محاجّه کردند**﴾ یعنی: جدال و مناظره کردند؛ با شبهات باطل و سخنان تحریف شدهٔ خویش ﴿**بگو: من روی خود را تسلیم خدا نموده‌ام**﴾ یعنی: دین و عبادت خویش را برای او خالص

گردانیده و رو به‌سوی او نموده‌ام. ذکر «وجه» به‌جهت شرف آن است، و وقتی چهره برای حق تعالی تسلیم بود، غیر آن به‌طریق اَولی به او تسلیم است ﴿**و هر که مرا پیروی کرده**﴾ از مسلمانان، او نیز خود را تسلیم خداوند ﷻ نموده و نیّت خویش را برای او خالص گردانیده.

﴿**و به اهل کتاب و امیّین بگو**﴾ امّیّن: یعنی قوم بی‌کتاب، که در اینجا مراد مشرکان عرب اند زیرا آنها کتاب آسمانی‌ای نداشتند که آن را بخوانند. آری! به آنان بگو: ﴿**آیا اسلام آورده‌اید؟**﴾ یعنی: برای شما برهانهای قاطع بسیاری آمده است که شما را به قبول اسلام وامی‌دارد، اینک آیا اسلام را پذیرفته و به موجبات آن عمل کرده‌اید، یا خیر؟ ﴿**پس اگر اسلام آورده‌اند، قطعاً هدایت شده‌اند**﴾ یعنی: به هدایتی که بی‌شکّ بهره‌ای بزرگ است، نایل گردیده و به رستگاری دنیا و آخرت رسیده‌اند ﴿**و اگر روی برتافتند**﴾ از قبول حجّت ﴿**فقط رساندن پیام برعهدهٔ توست**﴾ یعنی: مسئولیّت تو فقط رساندن پیام الهی به آنهاست و تو بر آنان مسلّط نیستی، پس مبادا جانت را از حسرت‌خوردن بر عدم ایمانشان بفرسایی ﴿**و خداوند به**﴾ امور و احوال ﴿**بندگانش بیناست**﴾ لذا مطمئن باش که آنان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد.

این آیهٔ کریمه و امثال آن از آیات، از آشکارترین دلایل بر عام بودن بعثت آن حضرت ﷺ به‌سوی تمام خلق است، چنان‌که کتاب و سنّت در بیشتر از یک آیه و حدیث بر آن دلالت دارند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «بُعِثْتُ اِلَی الْاَحْمَرِ وَالْاَسْوَدْ ✿ به‌سوی سرخ و سیاه [یعنی کافّهٔ خلق] مبعوث گردیده‌ام». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «پیامبران همه، مخصوصاً به‌سوی قوم خودشان فرستاده می‌شدند، امّا من به‌سوی عموم مردم مبعوث گردیده‌ام».

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡفُرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَيَقۡتُلُونَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ بِغَيۡرِ حَقٍّ وَ

يَقۡتُلُونَ ٱلَّذِينَ يَأۡمُرُونَ بِٱلۡقِسۡطِ مِنَ ٱلنَّاسِ فَبَشِّرۡهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢١﴾

﴿**کسانی که به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را به ناحق می‌کشند**﴾ مراد از آنان در اینجا، مخصوصاً یهودیان اند که برخی از انبیای ماقبل ﷺ را کشتند و به‌جان رسول اکرم ﷺ نیز سوء قصد نمودند ﴿**و می‌کشند کسانی را که به قسط**﴾ یعنی: به عدل‌وداد ﴿**امر می‌کنند از مردم**﴾ آنان آمران به معروف و ناهیان از منکرند که ظالم را از ظلم وی بازمی‌دارند ﴿**پس آنان را به عذابی دردناک بشارت ده**﴾ بشارت: خبر سرورانگیز است و بکارگرفتن آن در خبر بد، به قصد تهدید، تحقیر و استهزاء آنهاست.

مبرّد در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: «گروهی از بنی‌اسرائیل بودند که پیامبران به نزدشان آمده و آنان را به‌سوی خداوند ﷻ دعوت کردند، ولی آنان پیامبران را کشتند، سپس بعد از آن پیامبران، مؤمنان دیگری به مسئولیّت دعوت قیام کرده آنها را به‌سوی دین خدا ﷻ فراخواندند، ولی ایشان را نیز کشتند. پس این آیات دربارهٔ آنان نازل شده است». مراد آیه؛ شرمسار ساختن یهودیان منحرف از راه حق تا روز قیامت و تهدید و سرزنش یهودیانی است که در زمان آن حضرت ﷺ به‌سر می‌بردند.

در **حدیث‌شریف** آمده است که ابوعبیدهٔ جرّاح ﷺ از رسول خدا ﷺ پرسید: «چه کسی در روز قیامت عذاب سخت‌تری دارد؟ فرمودند: مردی که پیامبری را، یا امر کننده به معروف و نهی کننده از منکری را کشته باشد. آن‌گاه این آیهٔ کریمه را تلاوت کردند». یادآور می‌شویم که امر به معروف و نهی از منکر بر امّتهای پیشین نیز واجب بود. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «کسی که به معروف امر یا از منکر نهی می‌کند، او خلیفهٔ خداست در زمینش و خلیفهٔ رسول اوست و خلیفهٔ

کتاب اوست».

باید دانست که از شروط امر کننده به معروف و نهی‌کننده از منکر ــ در نزد اهل سنّت و جماعت ــ این نیست که حتماً او از اهل عدالت باشد، بلکه این واجب عامّی بر ذمّهٔ تمام مسلمانان است. همچنین مسلمانان بر این که تغییردادن منکر بر هر کسی که بر آن تواناست واجب می‌باشد، اجماع دارند. البتّه مراحل تغییر منکر را احادیث شریف معیّن ساخته است، ولی همهٔ این احادیث، به قید استطاعت مقیّد می‌باشند. و باز هم ما در مورد امربه معروف و نهی از منکر، احکامی را در این تفسیر شریف ــ در آیات مربوطهٔ آن ــ بیان خواهیم کرد.

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ حَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ ﴿٢٢﴾

﴿**همانانند که اعمالشان در دنیا و آخرت تباه شده است**﴾ یعنی: برای اعمال نیکی که آن کافران پیامبرکش حق ستیز در دنیا انجام داده‌اند، اثری باقی نمی‌ماند تا با آنان همچون اهل حسنات معامله شود، پس در دنیا مورد لعنت قرار گرفتند و خواری و ذلّت و پستی بر آنان رو نمود و در آخرت هم که مسلّماً حال و روزگار بدتری دارند ﴿**و برایشان هیچ یاوری نیست**﴾ که عذاب را از آنان دفع کند.

أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبٗا مِّنَ ٱلۡكِتَٰبِ يُدۡعَوۡنَ إِلَىٰ كِتَٰبِ ٱللَّهِ لِيَحۡكُمَ بَيۡنَهُمۡ ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٞ مِّنۡهُمۡ وَهُم مُّعۡرِضُونَ ﴿٢٣﴾

﴿**آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب**﴾ تورات ﴿**داده شدند**﴾ آنان احبار و

علمای یهود اند ﴿که چون به‌سوی کتاب الله﴾ یعنی: همان کتابی که از آن بهره‌ای داده شده‌اند ﴿فراخوانده می‌شوند تا میانشان حکم کند، آن‌گاه گروهی از آنان به حال اعراض﴾ از اجابت آنچه که به‌سوی آن فراخوانده شده‌اند ﴿روی بر می‌تابند﴾ درعین علم و آگاهی‌ای که از آن دارند و در عین این که به وجوب عمل به آن هم معترفند.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا۟ لَن تَمَسَّنَا ٱلنَّارُ إِلَّآ أَيَّامًا مَّعْدُودَٰتٍ ۖ وَغَرَّهُمْ فِى دِينِهِم مَّا كَانُوا۟ يَفْتَرُونَ ﴿۲۴﴾

﴿این﴾ روی‌گرداندنشان از قبول حکم حق تعالی ﴿بدان سبب بود که آنان﴾ برحسب پندار غلط خود ﴿گفتند: آتش دوزخ جز چند روزی معیّن به ما نمی‌رسد﴾ و آن فقط همان مقدار اندکی است که ما گوساله را پرستیده‌ایم ﴿و آنچه افترا می‌کردند﴾ و به دروغ برمی‌ساختند ﴿آنان را در دینشان فریفته کرده است﴾ که از جملهٔ آن، همین سخنی است که بیان شد، و ازجملهٔ آن، این سخنشان است که: ما فرزندان و دوستان خدا هستیم! پس آنان این دروغهای خود را راست پنداشتند و پیروانشان نیز، این دروغها را باور کردند.

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است که فرمود: رسول خدا ﷺ به‌منظور دعوت یهودیان به‌سوی خدا ﷻ، به مدرسهٔ دینی آنان رفتند و آنان را به‌سوی دین خدا ﷻ دعوت کردند، دراین هنگام نعیم‌بن عمرو و حارث‌بن زید خطاب به آن حضرت ﷺ گفتند: ای محمّد! تو بر کدامین دین و آیین هستی؟ آن حضرت ﷺ فرموند: «بر دین ابراهیم علیه السلام هستم». گفتند: آخر ابراهیم هم که یهودی بود! رسول خدا ﷺ فرمودند: «اگر چنین است، پس تورات را بیاورید که در میان ما و شما داوری کند». امّا آنان نپذیرفتند. آن‌گاه خدای عزّوجلّ، آیات

(۲۳ ـ ۲۴) از این سوره را نازل کرد و بعد از آن تهدیدکنان فرمود :

فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٥﴾

﴿ **پس چگونه خواهد بود** ﴾ حالشان ﴿ **آن‌گاه که آنان را در روزی که هیچ شکّی در آن نیست** ﴾ و هیچ آدم عاقلی در وقوع آن به خود شکّی راه نمی‌دهد ، که روز قیامت است ﴿ **گرد آوریم؟** ﴾ آنان باید بدانند که خواه‌ناخواه در دام آن روز گرفتار می‌شوند و با چنین حیله‌ها و دروغ‌پردازی‌هایی ، نمی‌توانند آن را از خود دفع کنند . آری ! در آن روز به آنان و امثالشان از کسانی که با خدا و رسولش سر ستیز داشته‌اند و با فریفته‌شدن به برساخته‌های خویش ، بر خداوند متعال جرأت و جسارت ورزیده‌اند ، روشن می‌شود که این دروغ‌بافی‌ها و حیله‌گریها به حالشان سودی نداشته و چون خدای سبحان آنان را نزد خویش گردآورد و سؤال و حساب در میان آید ، این اکاذیب نزد وی عذری قابل پذیرش نیست ﴿ **و** ﴾ چگونه خواهد بود حالشان در آن روز که ﴿ **به هرکس جزای کردارش به تمامی داده شود و به آنان ستم نرود** ﴾ با افزودن گناهی بر گناهانشان ، یا کاستن چیزی از اعمال شایسته‌شان ؟ .

قُلِ ٱللَّهُمَّ مَٰلِكَ ٱلْمُلْكِ تُؤْتِي ٱلْمُلْكَ مَن تَشَآءُ وَتَنزِعُ ٱلْمُلْكَ مِمَّن تَشَآءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَآءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَآءُ بِيَدِكَ ٱلْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٦﴾

﴿**بگو**﴾ ای محمّد ﷺ ! در مقام تعظیم و شکر پروردگار خویش ، درحالی‌که کار را همه به او سپرده و بر او توکّل کرده‌ای ﴿**بارخدایا، ای مالکِ مُلک**﴾ یعنی : ای مالک جنس و حقیقت فرمانروایی ﴿**هرآن کس را که بخواهی، فرمانروایی می‌بخشی و از هرکه بخواهی فرمانروایی را می‌گیری، هرکه را بخواهی عزّت می‌بخشی و هرکه را بخواهی خوار می‌گردانی، همهٔ خیر**﴾ از روی آفرینش و تقدیر ﴿**به‌دست توست**﴾ نه به دست غیر تو ﴿**و تو بر هر چیز توانایی**﴾ و توانایی‌ات مطلق است . ابن‌کثیر می‌گوید : « در این آیهٔ کریمه خدای سبحان پیامبر خویش ﷺ و امّتشان را به‌سوی شکر نعمت خویش ارشاد و توجیه می‌کند زیرا او نبوّت را از بنی‌اسرائیل گرفت و آن را به پیامبر قریشی عربی ، فرستادهٔ خویش به‌سوی انس و جنّ و خاتم الانبیاء علی‌الاطلاق ﷺ تفویض کرد و این پیامبر محبوب خویش را به ویژگی‌هایی مخصوص گردانید که به هیچ پیامبری از پیامبران داده نشده است ، چون دادن علم صفات و شریعت خویش به آن حضرت ﷺ ، آگاه ساختنشان بر پاره‌ای از اخبار غیبی گذشته و آینده ، آشکارساختن حقایق آخرت بر ایشان ، منتشر ساختن امّتشان در مشارق و مغارب زمین و غیر این از موهبت‌هایی که همه سزاوار شکر و سپاس اند » .

در بیان **سبب‌نزول** آمده است : رسول خدا ﷺ از خداوند متعال درخواست کردند تا فرمانروایی روم و فارس را به امّتشان ببخشد ، پس این آیهٔ کریمه نازل شد .

تُولِجُ ٱلَّيۡلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَتُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيۡلِۖ وَتُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَتُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّۖ وَتَرۡزُقُ مَن تَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٖ ﴿۲۷﴾

همچنان بگو ای محمّد ﷺ ! پروردگارا ! تو همانی که ﴿**شب را به روز و روز را به**

شب درمی‌آوری﴾ یعنی: از درازی این می‌کاهی و بر کوتاهی آن می‌افزایی، آن‌گاه برابر می‌شوند، سپس از آن یکی می‌کاهی و بر این یکی می‌افزایی تا با هم تفاوت یابند، آن‌گاه بار دیگر آنها را میزان و برابر می‌گردانی، و این قانون ثابتت در تمام فصلهای سال است، پس هر چه از یکی از آنها بکاهی، در دیگری می‌افزایی. بنابر همین قانونمندی خداوند متعال است که زمان شب و روز در تمام ایّام سال به‌طور ثابت (۲۴) ساعت است و این مقدار ثابت، در هیچ فصلی با فصل دیگر و در هیچ مکانی با مکان دیگر اختلاف ندارد **﴿و زنده را از مرده بیرون می‌آوری و مرده را از زنده﴾** یعنی: انسان ذی روح و زنده را از نطفهٔ مرده بیرون می‌آوری، سپس نطفهٔ مرده را از شخص زنده، همین‌گونه تخم را از مرغ بیرون می‌آوری و مرغ را از تخم، درخت خرما را از هستهٔ آن بیرون می‌آوری، سپس هسته را از درخت خرما. بعضی گفته‌اند که معنی این است: مؤمن را از کافر بیرون می‌آوری و کافر را از مؤمن **﴿و هرکه را بخواهی، بی‌حساب روزی می‌دهی﴾** یعنی: به او روزی‌ای فراخ و فراوان می‌بخشی. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اسم اعظم خداوند جل جلاله که چون او را بدان بخوانند، دعایشان را اجابت می‌کند، در این آیهٔ آل عمران است».

لَّا يَتَّخِذِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلْكَٰفِرِينَ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ۖ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ ٱللَّهِ فِى شَىْءٍ إِلَّآ أَن تَتَّقُوا۟ مِنْهُمْ تُقَىٰةً ۗ وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفْسَهُۥ ۗ وَإِلَى ٱللَّهِ ٱلْمَصِيرُ ﴿٢٨﴾

ابن‌جریر طبری در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: گروهی از یهودیان با جمعی از انصار مدینه رابطهٔ دوستی برقرار کرده

بودند تا از این طریق، ایشان را از دینشان بر گردانند، در این میان جمعی از مسلمانان دلسوزانه به آن انصاریان گفتند: از این یهودیان مکّار حذر کنید و از این پیوند دوستی بپرهیزید، مبادا شما را در دینتان به فتنه در افگنند. امّا آن انصاریان، نصیحت برادران دینی خویش را نپذیرفتند، همان بود که نازل شد: ﴿**مؤمنان نباید کافران را ــ به‌جای مؤمنان ــ به دوستی بگیرند**﴾ و با آنها مهر و محبّت بورزند و قلباً به همیاری با آنان متمایل باشند ﴿**و هرکه چنین کند**﴾ یعنی: هرکه کافران را به‌جای مؤمنان به ولایت و دوستی بگیرد ﴿**در هیچ چیز از الله نیست**﴾ یعنی: او را از دوستی خداوند ﷻ هیچ بهره‌ای نیست، بلکه او در همهٔ احوال خویش از حق تعالی بریده و او نیز از وی بیزاری جسته است ﴿**مگر آن‌که به‌نوعی از حذر کردن شرّ آنان را دفع کنید**﴾ یعنی: مگر آن‌که ظاهراً با زبانهایتان با آنان اظهار دوستی کنید، درحالی که دلهایتان از آنان ناراحت است، و این کار هم در صورتی مباح است که شما در میان کفّار به حال استضعاف به‌سر برید و در برابر آنان تاب‌وتوانی نداشته باشید.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «در این آیه، خدای سبحان مؤمنان را از ملاطفت با کفّار و گرفتن آنها به‌عنوان محرم اسرار به‌جای هم‌کیشان مؤمنشان نهی کرده. مگر درصورتی‌که کفّار بر مؤمنان غالب باشند، ایشان از روی ناچاری می‌توانند در ظاهر امر با آنان اظهار لطف و محبّت نموده امّا در کار دین با آنها مخالفت ورزند». هم‌او می‌گوید: «تقیّه به زبان عبارت است از این که: کسی به گفتن سخنی مجبور ساخته شود که آن سخن معصیت خدا ﷻ است، لذا از ترس مردم آن سخن را بر زبان می‌آورد، در حالی‌که قلبش به ایمان مطمئنّ است، چنین تقیّه‌ای به وی زیانی در دین نمی‌رساند. ولی باید دانست که تقیّه فقط به زبان است و چنین نباشد که تحت عنوان «تقیّه»، دست به کشتن کسی دراز کند، یا خود را به گناهی بیالاید، که در این صورت معذور شناخته نمی‌شود». ابودرداء رضی الله عنه می‌فرماید: «إِنَّا لَنَكْشِرُ فِيْ وُجُوْهِ أَقْوامٍ وَقُلُوْبُنا تَلْعَنُهُمْ ۞ ما بر روی مردمی می‌خندیم،

درحالی‌که دلهایمان آنان را لعنت می‌کند». ﴿**و خداوند شما را از خود**﴾ یعنی: از مجازات خود ﴿**برحذر می‌دارد**﴾ اگر کفّار را در آشکار و نهان به دوستی و ولایت بگیرید ﴿**و بازگشت به‌سوی خداوند است**﴾ پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

صاحب تفسیر «معارف‌القرآن» می‌گوید: «در بسیاری از آیات قرآن، مسلمانان به طور مجمل و مفصّل از دوستی و موالات با غیر مسلمانان به شدّت منع شده‌اند. مسلمانان ناآگاه از مطالعهٔ چنین آیات صریحی، در این شبهه قرار گرفته‌اند که در دین مقدّس اسلام هیچ‌گونه مجالی برای مدارا و حسن اخلاق با دگراندیشان وجود ندارد. از طرف دیگر؛ از بسیاری آیات قرآن، فرمانها و عملکرد پیامبر ﷺ، رفتار خلفای راشدین و صحابهٔ کرام ﷺ چنان احسان و سلوک و اظهار همدردی و غمخواری با غیر مسلمین ثابت می‌شود که مانند آن را در میان هیچ‌یک از ملل جهان نمی‌توان یافت. پس اگر مسلمانان به طور سطحی قضاوت کنند، میان احکام و فرمانهای قرآن و سنّت پیامبر ﷺ تعارض خواهند یافت؛ امّا این تصوّرات نتیجهٔ برخورد سطحی با تعالیم حقیقی قرآن است. اگر آیات قرآن را که مربوط به این موضوع است از مواضع مختلف جمع‌کرده و در آنها بیندیشیم، در آن صورت، نه برای غیر مسلمانان جای شکایتی باقی می‌ماند و نه در میان احادیث و آیات تعارضی مشاهده خواهد شد و این موضوع به‌گونه‌ای روشن خواهد شد که در آن فرق بین موالات، احسان، همدردی و غمخواری و حقیقت هر یکی معلوم گردد، و این‌که از آنها چه اندازه جایز و چه مقدار ناجایز است و آن‌که ناجایز است، وجوه و دلایل عدم جواز آن چه چیزهایی است.

اصل این است که تعلّق و رابطه بین دو شخص یا دو گروه، دارای درجات متفاوتی است؛ یک درجه از تعلّق، موالات قلبی یا محبّت و مودّت قلبی است که فقط مختصّ مؤمنان است و این گونه تعلّق مؤمن با غیر مؤمن در هیچ صورتی جایز نیست.

درجهٔ دوم مواسات است که به معنی همدردی و خیر خواهی و نفع‌رسانی است. البتّه این کار به غیر از کفّار حربی‌ای که با مسلمانان بر سر پیکارند با سایرین جایز است. در آیهٔ هشتم از سورهٔ «ممتحنه» تفصیل آن چنین بیان شده است: (لَا يَنْهٰكُمُ اللهُ عَنِ الَّذِيْنَ لَمْ يُقَاتِلُوْكُمْ فِي الدِّيْنِ وَ لَمْ يُخْرِجُوْكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوْهُمْ وَ تُقْسِطُوْٓا اِلَيْهِمْ ۞ خدای تعالی شما را منع نمی‌کند از کسانی که با شما نمی‌جنگند در دین و بیرون نکرده‌اند شما را از خانه‌هایتان که با احسان و انصاف با آنان رفتار کنید).

سوم، درجهٔ مدارا است که معنی آن خوش خلقی ظاهری و برخورد دوستانه است، که این با تمام غیر مسلمانان در مواردی جایز است، از جمله وقتی که مقصد از آن، فایده رساندن دینی باشد، یا آنان مهمان باشند، یا هدف، حفظ خود شخص از ضرر و شرّ آنها باشد، که مراد از آیهٔ: (اِلَّآ اَنْ تَتَّقُوْا مِنْهُمْ تُقٰىةً) در اینجا، همین درجهٔ مداراست. یعنی: با کفّار موالات جایز نیست مگر در حالی‌که بخواهید خود را از شرّ آنان حفظ کنید و چون مدارا صورتاً موالات می‌باشد بنابراین، این مورد از حکم نهی از موالات با کفّار مستثنیٰ شده است.

چهارم، درجهٔ معاملات است که با آنان تجارت یا اجاره یا پیمان کارگری و معاملات صنعت و حرفه انجام شود. این نیز با غیر مسلمانان جایز است بجز موقعی که از آن معامله، ضرری به عموم مسلمانان برسد.

عمل رسول خدا ﷺ و خلفای راشدین و دیگر صحابه ﷺ گواه این مدّعا است. بر همین اساس است که فقها فروش اسلحه به کفّار حربی را ممنوع کرده و باقی معاملات را اجازه داده‌اند. امّا به کار گرفتن کفّار یا خود برایشان کار کردن، هر دو جایز است.

رسول خدا ﷺ که رحمة‌للعالمین است با غیر مسلمانان آنچنان احسان و همدردی و خوش رفتاری می‌نمود که نظیرش در جهان یافت نمی‌شود. سالی که در مکّهٔ مکرّمه قحط سالی شد، پیامبر ﷺ به دشمنانی که آن‌حضرت ﷺ را از وطن بیرون کرده‌بودند، کمک کرد و هنگامی که مکّهٔ مکرّمه به دست پیامبر ﷺ

فتح شد و همهٔ دشمنان مغلوب لشکریان اسلام شدند، همه را آزاد کرد و فرمود: «لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ» یعنی شما امروز تنها بخشیده نمی‌شوید بلکه بر مظالم و جرایم گذشتهٔ خود نیز سرزنش نخواهید شد. وقتی آن‌حضرت ﷺ در جنگ با دشمنان کسی را به اسارت می‌گرفتند، آن چنان با وی رفتار می‌کردند که کسی با اولاد خویش چنان رفتار نمی‌کند. کفّار و مشرکین انواع آزار و شکنجه را به آن‌حضرت ﷺ روا داشتند امّا هیچ‌گاه ایشان به فکر انتقام‌گیری نیفتاد و هیچ‌وقت در حقّ آنان نفرین نکرد.

حضرت عمر فاروق رضی الله عنه برای ذمّیان نیازمند غیر مسلمان مانند دیگر مسلمانان از بیت‌المال حقوق مقرّر کرد. تاریخ گواه این مطلب است که خلفای راشدین و صحابهٔ کرام رضی الله عنهم چگونه با این قبیل افراد رفتار کرده‌اند؛ همهٔ اینها در حدّ مواسات و مدارا و معاملات انسانی بود نه موالاتی که از آن نهی شده‌است»[1].

بعد از آن حق تعالی علم محیط خود به همهٔ مخلوقات را بیان نموده می‌فرماید:

قُلْ إِن تُخْفُوا۟ مَا فِى صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمْهُ ٱللَّهُ ۗ وَيَعْلَمُ مَا فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ ۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٩﴾

﴿**بگو**﴾ ای محمّد ﷺ ﴿**اگر آنچه را در سینه‌های شماست**﴾ از دوستی و همدلی باطنی با کفّار، یا غیر آن از اموری که رضای حق تعالی در آن نیست ﴿**پنهان دارید یا آشکارش کنید، خدا آن را می‌داند**﴾ پس در برابر آن شما را جزا می‌دهد ﴿**و نیز آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است، می‌داند**﴾ بنابراین، علم وی عامتر و فراگیرتر از آن اموری است که شما آن را پنهان یا آشکار می‌دارید ﴿**و خداوند بر**

---

۱ ـ تفسیر «معارف القرآن»، ترجمهٔ فارسی از علّامه محمّدیوسف حسین‌پور ـ با تلخیص.

هر چیزی تواناست ﴾ لذا او را نافرمانی نکنید زیرا در آن صورت، با مجازات او روبرو خواهید شد.

صاحب تفسیر «المنیر» در بیان احکام می‌گوید:

۱ ـ این دو آیهٔ کریمه و امثال آن از آیات، از عقد پیمان و قرارداد میان مسلمانان با غیر آنان نهی نمی‌کند، چنان‌که پیامبر خدا ﷺ با قبیلهٔ خزاعه ـ درحالی‌که هنوز بر شرک خویش بود ـ پیمان بستند. ولی شرط این است که به کفر کافران رضایت باطنی وجود نداشته باشد. امّا دوستی و موالات با کفّار حربی‌ای که اسباب آزار مسلمانان را فراهم آورده باشند، جایز نبوده بلکه دشمنی با آنها واجب است.

۲ ـ برخی از مالکی‌ها برآنند که این آیات، دلیل بر آن است که یاری جستن از کفّار در جنگ روا نیست. ولی بیشتر پیروان مذاهب اربعه، یاری جستن از کافر علیه کافر را جایز می‌دانند، در صورتی که آن کافر، به مسلمانان پندار و اندیشهٔ نیک داشته باشد. ولی شافعی‌ها حتّی این یاری جستن را نیز به این شرط مشروط گردانیده‌اند که مسلمانان به یاری آنها نیاز داشته باشند.

۳ ـ آیهٔ کریمهٔ (۲۸)، دلیل بر مشروعیّت «تقیّه» است. تقیّه عبارت است از: نگهداری جان، یا آبرو، یا مال از شرّ دشمنان، که این بر حسب نوعیّت دشمن بر دو نوع تقسیم می‌شود؛ زیرا دشمن یا دشمن دین است، یا دشمن دنیا. اگر دشمن دین باشد؛ پس مسلمانی که در مکانی قرار دارد که در آن بر آشکار ساختن دین خویش قادر نیست، بر وی واجب است که از آن مکان هجرت کرده به جایی برود که در آن توانایی اظهار دینش را دارد و اگر از مستضعفان است و قادر به هجرت نیست، بر وی رواست که در دار کفر بماند و به‌قدر ضرورت با آنها در ظاهر امر همراهی و موافقت کند، امّا این اظهار موافقت، رخصت است و آشکار ساختن دین خویش عزیمت. و اگر دشمن، دشمن دنیای انسان باشد و او به سبب مال، یا امور دنیوی خویش در جایی احساس خطر کند، به‌قول راجح، در این صورت نیز هجرت بر وی واجب است.

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِن سُوٓءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُۥٓ أَمَدًۢا بَعِيدًا ۗ وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفْسَهُۥ ۗ وَٱللَّهُ رَءُوفٌۢ بِٱلْعِبَادِ ﴿٣٠﴾

﴿روزی که هرکسی آنچه کار نیک به‌جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده، حاضرشده می‌یابد و آرزو می‌کند: کاش میان او و آن﴾ کارهای بد **﴿فاصله‌ای دور بود﴾** حسن می‌گوید: «هر یک از شما در آخرت دوست دارد که هرگز با عمل بد خویش روبرو نشود، امّا در دنیا حال برعکس است و او از گناه خویش لذّت می‌برد». علّت تکرار عبارت: **﴿و خداوند شما را از خودش برحذر می‌دارد﴾** که در آیهٔ (۲۸) نیز آمده، تأکید بر این هشدار است تا این هشدار بزرگ، همیشه آویزهٔ گوش و هوش مؤمنان باشد و فراموششان نگردد ولی حق تعالی درعین‌حال، از روی لطف و مهربانی‌ای که بر بندگانش دارد، این تهدید شدید و هشدار سخت را به رأفت خویش پیوسته می‌گرداند: **﴿و خدا به بندگانش رئوف است﴾** حسن بصری می‌گوید: «از رأفت حق تعالی بربندگان است که آنان را از کیفر خویش برحذر می‌دارد». بعضی در معنی آن می‌گویند: خداوند متعال به خلقش رئوف و مهربان است، پس دوست دارد که آنان بر راه مستقیم و دین قویمش پایدار و پیرو پیامبر گرامی‌اش باشند.

قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِى يُحْبِبْكُمُ ٱللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٣١﴾

﴿**بگو**﴾ ای محمّد ﷺ ! به مدّعیان دوستی من ﴿**اگر خدا را دوست دارید**﴾ یعنی : اگر به‌حق در ادّعای محبّت خداوند ﷻ صادق و راستگو هستید ﴿**پس، از من پیروی کنید**﴾ در راه اسلام زیرا شما می‌دانید که من پیامبر بر حقّ خداوند ﷻ هستم ﴿**تا خدا دوستتان بدارد و گناهانتان را بر شما بیامرزد و خداوند آمرزندهٔ مهربان است**﴾ لذا محبّت خداوند ﷻ بر بندگان ، اثر پیروی آنان از پیامبر ﷺ و فرمانبرداری از وی است و اثر محبّت خدا ﷻ بر بنده ، انعام وی بر او به آمرزش و فضل و رحمت می‌باشد . ابن‌کثیر می‌گوید : « این آیهٔ کریمه ، حکمی است علیه کسانی که ادّعای محبّت خدا ﷻ را دارند ، امّا رهرو طریقهٔ محمّدی ﷺ نیستند » . پس چنین کسانی در واقع امر در ادّعایشان دروغگو هستند تا آن‌گاه که در همهٔ گفتار و کردار خویش ، از شریعت محمّدی و دین نبوی ﷺ پیروی کنند ، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است : « هرکس کاری بکند که مطابق با شریعت ما نباشد ، آن کار مردود است » .

در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه از حسن بصری رحمه‌الله روایت شده است که گفت : در زمان رسول خدا ﷺ مردمی بودند که می‌گفتند : ای محمّد ! سوگند به خداوند که ما ذات متعال او را دوست می‌داریم . همان بود که حق تعالی نازل فرمود : (بگو : اگر خدا را دوست دارید ، از من پیروی کنید ...) .

قُلْ أَطِيعُوا۟ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ ۖ فَإِن تَوَلَّوْا۟ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْكَـٰفِرِينَ ﴿٣٢﴾

﴿**بگو**﴾ ای محمّد ﷺ ! ﴿**خدا و پیامبر او را اطاعت کنید**﴾ در تمام اوامر و نواهیش ﴿**پس اگر رویگردان شدند**﴾ از اطاعت و محبّت خدا و رسولش ، بدانند که ﴿**قطعاً خداوند کافران را دوست ندارد**﴾ بر آنان نمی‌آمرزد و آنان را مورد خشم خود

قرارمی‌دهد. این آیه دلیل بر آن است که مخالفت از راه و روش محمّدی ﷺ کفر است.

﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحٗا وَءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمۡرَٰنَ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ ٣٣﴾

چون خدای سبحان به بیان این حقایق پرداخت که دین مورد پسندش، دین اسلام است و محمّد ﷺ پیامبر برحقّش می‌باشد که محبّت هیچ کس به او، جز با اطاعت و پیروی از این پیامبر برگزیده‌اش صدق پیدا نمی‌کند و اختلاف اهل کتابهای انجیل و تورات در این حقیقت، هم فقط وفقط برخاسته از انکار خدا ﷻ و حسد با این پیامبر ﷺ است؛ اکنون به اثبات رسالت عیسی ﷺ و بیان این حقیقت می‌پردازد که او از اهل بیت نبوّت، از معدن رسالت و در عین حال مخلوق تربیت یافته‌ای از مخلوقات وی است، بنابراین، غلوّ و افراط در تقدیس وی سزاوار نیست. و بیان این حقیقت با این مقدّمه آغاز می‌شود: ﴿**به‌یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید**﴾ یعنی: خداوند ﷻ این قافلهٔ انبیا ﷺ را از میان جهانیان به نبوّت برگزید. تخصیص آدم ﷺ به یادآوری برای آن است که او پدر همهٔ بشر است، و برگزیدنش به این معنی است که حق تعالی او را به دست بلاکیف خویش آفرید، در او از روح خویش دمید، فرشتگان خویش را برای او به سجده در افگند، به او نامهای همهٔ اشیاء را تعلیم داد و او را به بهشت برین خویش ساکن گردانید. ذکر نوح ﷺ نیز بدان جهت است که او آدم ثانی و اوّلین پیامبر برانگیختهٔ الهی برای دفع شرک و مبارزه با طغیان می‌باشد. ذکر آل ابراهیم ﷺ برای این است که رسول خدا ﷺ و بسیاری از پیامبران دیگر، از این خاندان برانگیخته شده‌اند. و ذکر آل عمران برای این است که عیسی ﷺ از این

خاندان است زیرا مریم، دختر عمران و مادر عیسی ﷺ است. پس خدای متعال، این گروه را از میان انبیا ﷺ مخصوصاً بدان سبب یاد کرد که تمام انبیا و رسل از نسل ایشانند.

ذُرِّيَّةَۢ بَعۡضُهَا مِنۢ بَعۡضٖۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾

﴿**درحالی‌که این جماعت**﴾ انبیا ﷺ ﴿**نسلی بودند بعضی از آنان از بعضی‌دیگر پیدا شده**﴾ در نسب، چنان‌که برخی از آنان، در نیّت و عمل و اخلاص و توحید نیز، از تبار برخی دیگر بودند ﴿**و خداوند شنوای داناست**﴾ شنواست سخنانشان را، داناست به احوال ایشان.

إِذۡ قَالَتِ ٱمۡرَأَتُ عِمۡرَٰنَ رَبِّ إِنِّي نَذَرۡتُ لَكَ مَا فِي بَطۡنِي مُحَرَّرٗا
فَتَقَبَّلۡ مِنِّيٓۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ﴿٣٥﴾

﴿**آن‌گاه که زن عمران**﴾ که نامش حنّه بود ﴿**گفت: پروردگارا، آنچه در شکم خود دارم، نذر تو کردم**﴾ یعنی: برای عبادتت ﴿**تا آزاد از هر قید**﴾ و مشغلهٔ دنیایی، خالصانه پرستشگر تو و خادم معبدت ﴿**باشد**﴾ و چیزی از امور دنیا او را به خود مشغول نگرداند ﴿**پس از من بپذیر**﴾ این نذر را که در رَحِم دارم ﴿**که تو شنوای دانایی**﴾ دعایم را می‌شنوی و به نیّت مخلصانه‌ام دانایی. ابن کثیر به نقل از محمّدبن اسحاق می‌گوید: «حنّه مادر مریم ـ همسر عمران ـ زنی بود که باردار نمی‌شد، روزی پرنده‌ای را دید که جوجهٔ خویش را صدا می‌زند، در این هنگام آرزو کرد که کاش او هم فرزندی می‌داشت، پس به بارگاه حق تعالی دعا کرد و حق تعالی دعایش را اجابت نمود و در نتیجه او از شوهرش باردار شد، آن‌گاه

گفت: (پروردگارا! آنچه در شکم خود دارم، نذر تو کردم ...). یادآور می‌شویم که نذر کردن فرزند در شریعتشان جایز بود و فرزند هم باید از نذر پدر و مادر اطاعت می‌کرد.

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَآ أُنثَىٰ وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ ٱلذَّكَرُ كَٱلْأُنثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّيٓ أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ ﴿٣٦﴾

﴿**پس چون فرزندش را بزاد، گفت: پروردگارا! هرآینه من دختر زاده‌ام**﴾ حنّه زن عمران از زادن فرزند دختر افسوس خورد و محزون شد زیرا آنچه را امیدوار بود و نزد خود فکر و برنامه‌ریزی کرده بود ـ یعنی زادن فرزند پسر ـ محقّق نگشته بود ﴿**و خدا به آنچه او زایید، داناتر است**﴾ این از کلام خدای سبحان بر سبیل بزرگداشت شأن آن نوزاد دختر ـ یعنی مریم ـ و إعلام این حقیقت به مادرش هست که: نباید از زادن دختر، محزون و متأثّر باشد، چه، پروردگار به‌زودی این دختر وی و فرزندش ـ عیسی ؑ ـ را آیت و نشانه‌ای برای همهٔ جهانیان خواهد گردانید ﴿**و پسر مانند دختر نیست**﴾ این از سخن مادر مریم و دنبالهٔ اظهار حسرت و حزنش می‌باشد. یعنی: پسری را که برای نذر شایستگی داشت و من می‌خواستم که خادم مسجدالاقصی باشد، مانند دختر نیست که از نظر نیرومندی و از جهاتی دیگر، برای این خدمتگزاری آمادگی کامل ندارد ﴿**و من نامش را مریم نهادم**﴾ مریم به زبان عبری، یعنی: خدمتکار پروردگار. ابن کثیر می‌گوید: «این آیهٔ کریمه، دلیل بر جایز بودن نامگذاری فرزند در روز تولّد وی است». چنان‌که این حکم در سنّت نیز ثابت شده است زیرا در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول

خدا ﷺ فرمودند: «امشب فرزندی برایم متولّد شد که او را به نام پدرم، ابراهیم نام نهادم».

آن‌گاه مادر مریم به دعای خویش چنین ادامه داد: ﴿**و هرآینه من، او و نسل وی را از شرّ شیطان ملعون در پناه تو می‌کنم**﴾ تا شیطان بر اغوا نمودن او و فرزندانش قادر نباشد. و خداوند ﷻ این دعایش را مستجاب گردانید زیرا در **حدیث‌شریف** آمده است: «هیچ نوزادی نیست مگر این‌که شیطان او را در هنگام ولادتش مساس می‌کند، جز مریم و پسرش».

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنۢبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا ۖ كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيۡهَا زَكَرِيَّا ٱلۡمِحۡرَابَ وَجَدَ عِندَهَا رِزۡقًا ۖ قَالَ يَٰمَرۡيَمُ أَنَّىٰ لَكِ هَٰذَا ۖ قَالَتۡ هُوَ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ يَرۡزُقُ مَن يَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٍ ﴿٣٧﴾

﴿**پس پروردگار، مریم را قبول کرد قبولی نیک و بالنده ساخت او را بالیدنی نیک و زکریا را به سرپرستی**﴾ و ادارهٔ امور ﴿**او برگماشت**﴾ قتاده می‌گوید: «مریم، دختر سرور و پیشوای قوم بود زیرا عمران پدرش امامشان در نماز بود، از این جهت، علما و کشیشان همه داوطلب سرپرستی از وی شدند و هیچ یک از آنان حاضر نبود تا این امتیاز را به دیگری ببخشد، سرانجام برای تعیین سرپرست وی به قرعه‌کشی تن دادند و قرعه به‌نام زکریّا ـ شوهرخواهر، یا شوهر خالهٔ مریم ـ برآمد و بدین سان بود که زکریّا سرپرستی و تربیت وی را بر عهده گرفت». ﴿**هربار که زکریا در محراب براو وارد می‌شد**﴾ مِحْرَاب: ایوانی در جلو معبد

است که دری دارد و به وسیلهٔ نردبانی کوچک بر آن بالا می‌روند و کسی که در آن قرار داشته باشد، از دید کسانی که در معبد هستند پنهان می‌ماند، لذا محراب، گرامی‌ترین جایگاه برای نشستن است. و اهل کتاب بـه آن «مـذبح» مـی‌گویند. آری! هر بار که زکریاعليه السلام به محراب نزد مریم می‌رفت: ﴿**نزد او خوراکی می‌یافت**﴾ یعنی: نوعی از انواع خوراکی‌ها را نـزد وی مـی‌یافت. در روایـات است آمـده است: چون زکریّا بر وی وارد می‌شد، میوهٔ زمستان را در فصل تابستان و مـیوهٔ تابستان را در فصل زمستان نزد وی می‌یافت. ابن کثیر می‌گوید: «این خود دلیل کرامت اولیا می‌باشد». و چون زکریّا این میوه‌ها را نزد وی یـافت: ﴿**گـفت: ای مریم! این از کجا برای تو آمده است؟**﴾ و آن زمان، زمان قحطی و خشکسالی نیز بود ﴿**مریم**﴾ در پاسخ گفت: ﴿**این از نزد خداوند است**﴾ لذا، دیدن این میوه‌ها نزد من جای شگفتی و استبعاد ندارد، چرا که ﴿**خدا به هرکس بخواهد، بی‌حساب روزی می‌بخشد**﴾ به هنگام فصل و موسم آن روزی و بدون آن.

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُۥ ۖ قَالَ رَبِّ هَبْ لِى مِن لَّدُنكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً ۖ إِنَّكَ سَمِيعُ ٱلدُّعَآءِ ﴿٣٨﴾

﴿**آنجا بود**﴾ یعنی: در این مکانی که زکریّا نزد مریم ایستاده بود و با مشاهدهٔ این حالات و مقامات برای مریم بود که او نیز به شوق و طمع فرزند افتاد، هرچند خود پیرمردی کهنسال، و زنش نیز پیر زنی نازا بود. آری! آنجا بود ﴿**که زکریا به درگاه پروردگارش دعا کرد و گفت: پروردگارا! به من از نزد خود فـرزندی پـاک و پسـندیده عطاکن، که تو شنوای دعایی**﴾ و پذیرندهٔ آن. آری! زکریّا بی درنگ به این حقیقت پی برد، که همان خدایی که به فراهم نمودن چنین میوه‌های بهشتی برای مریم قادر است، بی‌تردید بر پدید آوردن فرزند از پیرمردی کهنسال و زنی نازا و عقیم نـیز

تواناست.

فَنَادَتْهُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَهُوَ قَآئِمٌ يُصَلِّي فِي ٱلْمِحْرَابِ أَنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَىٰ مُصَدِّقًۢا بِكَلِمَةٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٣٩﴾

﴿آن‌گاه درحالی که در محراب به نماز ایستاده بود، فرشتگان ندایش دادند﴾ به قولی: مراد از فرشتگان، جبرئیل علیه السلام است **﴿که خداوند تو را به﴾** تولّد **﴿یحیی مژده می‌دهد﴾** اسم یحیی در انجیل «یوحنّا» بود **﴿که تصدیق‌کنندهٔ﴾** حقّانیّت **﴿کلمه‌ای است از جانب الله﴾** یعنی: تصدیق کنندهٔ عیسی علیه السلام است. عیسی علیه السلام را «کلمة الله» نامیدند زیرا او با کلمهٔ «کُنْ» از سوی خدای سبحان به‌وجود آمد. چنین بود که یحیی علیه السلام به‌دنیا آمد و به نزدیک بودن بعثت عیسی علیه السلام مژده داد، و عیسی علیه السلام در زمان وی مبعوث شد. یادآور می‌شویم که یحیی پسرخالهٔ عیسی علیه السلام و اوّلین کسی بود که به وی ایمان آورد و تصدیقش کرد. همچنین یحیی **﴿سیّد است و حَصُور﴾** سیّد: کسی است که با بردباری، بزرگواری و پرهیزکاری، بر قوم خویش سیادت و سروری می‌کند. حَصُور: کسی است که از زنان، خوددار و پرهیزنده است. آری! یحیی علیه السلام از نزدیکی به زنان محصور بود و مانند دیگر مردان با آنان مقاربت نمی‌کرد، یا به‌سبب آن که بر این کار قادر نبود، یا از روی زهد و عفّت نفس، خود را از این کار باز می‌داشت.

قاضی عیاض در کتاب «شفاء» می‌گوید: «بدان‌که کناره گیری یحیی از زنان، به سبب آن نبود که او آلت مردی نداشت زیرا این نقیصه‌ای است که لایق شأن انبیا علیهم السلام نیست، بلکه معنای آن این است که او از گناهان معصوم بود، گویی از

نزدیکی به گناه باز داشته می‌شد». ﴿و﴾ یحیی ﴿**پیامبری از شایستگان است**﴾ یعنی: او پیامبری است که فرایض و تکالیف الهی و حقوق مردم را ادا می‌کند. این دومین مژده در مورد یحیی علیه السلام بعد از بشارت به تولّد وی است.

قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَٰمٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ ٱلْكِبَرُ وَٱمْرَأَتِي عَاقِرٌ ۖ قَالَ كَذَٰلِكَ ٱللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَآءُ ﴿٤٠﴾

زکریّا که سالمند بود ﴿**گفت: پروردگارا! چگونه مرا پسری باشد درحالی‌که پیری‌ام بالا گرفته است**﴾ و کهنسال گشته‌ام. گویند که او نود، یا صد و بیست سال عمر داشت. ﴿و﴾ درعین حال ﴿**زنم عاقر است**﴾ عَاقِرْ: زنی است که نمی‌زاید، یعنی: عقیم بودن، مانع بچّه‌دارشدن وی می‌شود. به این ترتیب، زکریّا به‌وجودآمدن فرزند را از خود و همسرش دور پنداشت زیرا عادت حکم می‌کند که فرزند از چنین مرد و زنی به‌وجود نیاید ﴿**گفت**﴾ پروردگار متعال ﴿**همچنین است، خدا هر چه بخواهد می‌کند**﴾ از کارهای عجیب و شگفت‌آور، و در پیشگاه قدرت وی هیچ کاری دشوار نیست. پس، ای زکریّا! چرا این کار را بعید می‌پنداری؟

قَالَ رَبِّ ٱجْعَل لِّيٓ ءَايَةً ۖ قَالَ ءَايَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ ٱلنَّاسَ ثَلَٰثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا ۗ وَٱذْكُر رَّبَّكَ كَثِيرًا وَسَبِّحْ بِٱلْعَشِيِّ وَٱلْإِبْكَٰرِ ﴿٤١﴾

زکریّا ﴿**گفت: پروردگارا! برای من نشانه‌ای قرار ده**﴾ که با آن از باردارشدن زنم آگاه شوم و این نعمت را با سپاس و شکر تو دنبال کنم ﴿**فرمود: نشانه‌ات این است که سه روز نمی‌توانی با مردم سخن گویی جز به رمز**﴾ یعنی: در این سه روز ـ با

آن که صحیح و سالم هستی ــ از سخن گفتن با مردم ــ امّا نه از اذکار و نیایش‌ها ــ بازداشته می‌شوی. حق تعالی این نشانه را برای آن قرار داد تا زکریّا در این سه روز به شکرانهٔ نعمتی که بر وی ارزانی داشته است، کاملاً خود را برای ذکر وی فارغ گرداند. رمز: اشاره نمودن با لبها، یا چشمها، یا ابروها، یا دستهاست ﴿**و پروردگارت را بسیار یاد کن و شامگاهان**﴾ از هنگام زوال خورشید تا غروب آن ﴿**و بامدادان**﴾ از طلوع صبح تا چاشتگاه ﴿**او را تسبیح گوی**﴾ و نمازبگزار. نماز را تسبیح نامید زیرا در آن تنزیه و تقدیس خداوند متعال از بدی‌ها و عیب‌هاست.

وَإِذْ قَالَتِ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ يَـٰمَرْيَمُ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصْطَفَىٰكِ وَطَهَّرَكِ وَٱصْطَفَىٰكِ عَلَىٰ نِسَآءِ ٱلْعَـٰلَمِينَ ﴿٤٢﴾

﴿**و یاد کن هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را برگزیده**﴾ برای این که نامت را با ولادت مسیح، بلند و برتر گرداند. در **حدیث‌شریف** به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بهترین زنان جهان چهار تن‌اند؛ مریم دخترِ عمران، آسیه زن فرعون، خدیجه دختر خُوَیْلد و فاطمه دختر رسول خدا ﷺ». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «از مردان کسان بسیاری به پایهٔ کمال رسیده‌اند، امّا از زنان غیر از مریم دختر عمران و آسیه زن فرعون کسی دیگر به پایهٔ کمال نرسیده، و همانا فضل و برتری عایشه بر سایر زنان، همچون برتری آب‌گوشت بر سایر غذاهاست». ﴿**و پاک ساخته**﴾ تورا ای مریم از کفر، یا از همهٔ پلیدیهای حسّی و معنوی ﴿**و تو را بر زنان جهان برگزیده**﴾ تا روز قیامت. پس مریم علیها السلام دوبار برگزیده شده، یکی گزینش وی برای ولادت مسیح، و دیگری گزینش وی بر تمام زنان جهان. یا گزینش اوّل؛ پذیرفتن وی به خدمتگزاری بیت‌المقدس و گزینش دوم؛ متولّدشدن پیامبری از وی است.

یَـٰمَرۡیَمُ ٱقۡنُتِی لِرَبِّكِ وَٱسۡجُدِی وَٱرۡكَعِی مَعَ ٱلرَّٰكِعِینَ ﴿٤٣﴾

﴿**ای مریم! فرمانبردار پروردگار خود باش**﴾ یعنی: برای خدای خویش خاشع و فروتن باش و نماز بگزار و در نمازت قیام را طولانی گردان. قنوت: طاعت همراه با فروتنی است ﴿**و سجده کن و با رکوع‌کنندگان رکوع کن**﴾ یعنی: نماز را با جماعت نمازگزاران ادا کن. یا همانند آنان نماز بگزار، هرچند که همراه با آنان نماز نگزاری.

ذَٰلِكَ مِنۡ أَنۢبَآءِ ٱلۡغَیۡبِ نُوحِیهِ إِلَیۡكَۚ وَمَا كُنتَ لَدَیۡهِمۡ إِذۡ یُلۡقُونَ أَقۡلَـٰمَهُمۡ أَیُّهُمۡ یَكۡفُلُ مَرۡیَمَ وَمَا كُنتَ لَدَیۡهِمۡ إِذۡ یَخۡتَصِمُونَ ﴿٤٤﴾

ای محمد ﷺ! ﴿**این**﴾ اموری که به تو در این آیات خبر دادیم ﴿**از اخبار غیب است که بر تو وحی می‌کنیم**﴾ و تو از مشاهدهٔ آنها غایب بوده‌ای ﴿**و تو در نزد آنان**﴾ یعنی: در حضور آنان ﴿**نبودی، آن‌گاه که قلمهایشان را انداختند که کدام‌یک مریم را سرپرستی کنند و تو در نزد آنان نبودی هنگامی که با یک‌دیگر کشمکش می‌کردند**﴾ در امر تربیت مریم، که چه کسی حضانت وی را برعهده گیرد؟ عکرمه می‌گوید: «آنان سرانجام قرعه‌کشی کرده و قلمهای قرعه را در آب جاری (نهر اردن) انداختند، به این شرط که قلم هرکس که در آب ایستاد و با آب روان نشد، او سرپرست مریم است، پس قلمهای همگی، بجز قلم زکریا، در آب روان شد».
آری ای پیامبر ﷺ! تو دراین صحنه‌ها حاضر نبودی، بلکه خداوند ﷻ تو را با وحی خویش از این امور باخبر ساخت، چون همگان اذعان دارند که تو از کسانی نبودی که انجیل را می‌خواندند، یا با نصاری معاشرت و همنشینی داشتند، پس

خبردادنت از این امور، دلیل صدق و راستی تو در ادّعای رسالت است.

إِذْ قَالَتِ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ يَـٰمَرْيَمُ إِنَّ ٱللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ ٱسْمُهُ ٱلْمَسِيحُ عِيسَى ٱبْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْـَٔاخِرَةِ وَمِنَ ٱلْمُقَرَّبِينَ ﴿٤٥﴾

﴿**چنین بود که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خود بشارت می‌دهد**﴾ این کلمه خود عیسی علیه السلام است که با کلمهٔ «کُنْ» به‌وجود آمد. یعنی خداوند جل جلاله فرمود: «کُنْ ◊ موجود شو»، و عیسی علیه السلام به‌وجود آمد ﴿**که نام او مسیح است**﴾ عیسی علیه السلام به سبب آن «مسیح» نامیده شد که: هیچ بیماری را با دست خویش مساس نمی‌کرد، مگر این که آن بیمار شفا می‌یافت. یا بدان سبب که بسیار سیاحت می‌کرد. یا بدان سبب که او خود به «برکت» مورد مساس قرارگرفت، یعنی: بر او روغنی مالیده شد که بر انبیا علیهم السلام مالیده می‌شود. این تعبیر خداوند متعال: ﴿**عیسی فرزند مریم**﴾ با وجود آن که مخاطب کلام خود مریم است و ظاهراً نیازی به ذکر نام وی نبود، برای توجّه دادن به این حقیقت است که عیسی علیه السلام بدون پدر متولّد می‌شود، و به همین دلیل او به مادرش نسبت داده شد ﴿**و در دنیا و آخرت وجیه است**﴾ وَجِیْه: کسی است که دارای جاه و کرامت باشد. وجاهت عیسی علیه السلام در دنیا به نبوّت و در آخرت به شفاعت و عُلوّ درجه است ﴿**و از مقرّبان**﴾ بارگاه الهی ﴿**است**﴾.

وَيُكَلِّمُ ٱلنَّاسَ فِى ٱلْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ ٱلصَّـٰلِحِينَ ﴿٤٦﴾

﴿**و او در گهواره**﴾ به اعجاز ﴿**و در میانسالی**﴾ به وحی و رسالت ﴿**با مردم سخن می‌گوید**﴾ مَهْد: گهوارهٔ طفل در دوران شیرخوارگی اوست. کَهْل: میان‌سالی است

﴿و از شایستگان است﴾ یعنی: عیسی علیه السلام از بندگان صالح و شایستهٔ خدا جل جلاله است. پس این بشارت: ولادت عیسی علیه السلام، سخن‌گفتن وی در گهواره، رسیدن وی به سنّ کهولت، بودن وی از بندگان شایستهٔ خدا جل جلاله، برخورداری وی از وجاهت، بودن وی از زمرهٔ علما و بودن وی از شمار پیامبران را، جملگی دربر می‌گیرد.

قَالَتْ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَٰلِكِ ٱللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ إِذَا قَضَىٰٓ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ﴿٤٧﴾

﴿مریم گفت: پروردگارا! چگونه برایم فرزندی باشد، با آن‌که هیچ بشری به من دست نزده‌است؟﴾ از آنجا که مریم تولّد فرزند را بدون مردی که پدرش باشد، متضمّن خرق عادت دید، بعید پنداشت که از وی به شیوهٔ معمول، فرزندی بدین‌گونه به‌دنیا آید. امّا حق تعالی در پاسخ وی ﴿فرمود: خداوند بدین‌سان هرچه را بخواهد می‌آفریند، چون ارادهٔ او به کاری تعلّق گرفت، فقط به آن می‌گوید: موجود شو، پس بی‌درنگ موجود می‌شود﴾ بدون کار و کوشش و حرکتی و این نیست مگر به سبب کمال قدرت حق تعالی.

وَيُعَلِّمُهُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَٱلتَّوْرَىٰةَ وَٱلْإِنجِيلَ ﴿٤٨﴾

﴿و به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل می‌آموزد﴾ مراد از کتاب: خطّ و نویسندگی است و مراد از حکمت: علم نافع و قوّت فهم و حسن تدبیر در امور، با نهادن هر کاری در جایگاه مناسب آن است.

وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ أَنِّي قَدۡ جِئۡتُكُم بِـَٔايَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ أَنِّيٓ أَخۡلُقُ لَكُم مِّنَ ٱلطِّينِ كَهَيۡـَٔةِ ٱلطَّيۡرِ فَأَنفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۖ وَأُبۡرِئُ ٱلۡأَكۡمَهَ وَٱلۡأَبۡرَصَ وَأُحۡيِ ٱلۡمَوۡتَىٰ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۖ وَأُنَبِّئُكُم بِمَا تَأۡكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لَّكُمۡ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ﴿٤٩﴾

﴿و﴾ عیسی علیه السلام را به عنوان ﴿**پیامبری به‌سوی بنی‌اسرائیل**﴾ می‌فرستد، همراه با پیامی که مضمون آن این است: ﴿**من از سوی پروردگارتان برای شما معجزه‌ای آورده‌ام**﴾ به‌عنوان نشانه‌ای بر نبوّت خویش. یادآور می‌شویم که عیسی علیه السلام به‌سوی غیر بنی‌اسرائیل فرستاده نشده بود، مگر از آنجا که آنان او را انکار و تکذیب کردند، او برخی از پیروانش را به‌سوی بعضی از امّتهای دیگر، چون اهالی انطاکیّه فرستاد[1]. آن‌گاه عیسی علیه السلام در شرح معجزهٔ خویش گفت: ﴿**من از گِل برای شما چیزی به هیأت پرنده**﴾ یعنی: مانند شکل و هیأت پرنده ﴿**می‌سازم، آن‌گاه در آن می‌دمم، پس پرنده‌ای**﴾ جاندار ﴿**می‌شود**﴾ و مانند سایر پرندگان می‌پرد ﴿**به اذن الهی**﴾ یعنی: اگر اذن خدای عزّوجلّ نبود، آن مخلوق قدرت پریدن نداشت، پس درحقیقت، آفرینش به فعل خدای سبحان بود که آن را به دست **عیسی علیه السلام اجرا** می‌کرد بنابراین، برابرساختن گِل و دمیدن در آن، از عیسی علیه السلام و آفرینش از خدای عزّوجلّ بود ﴿**و نابینای مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم**﴾ پیسی عارضه‌ای است

۱ــ نگاه کنید به سورهٔ [یٰس ۲۷ــ۱۲].

معروف و عبارت از لکه‌های سفیدی است که بر پوست بدن انسان ظاهر می‌شود. دلیل این که خدای سبحان فقط از این دو بیماری یاد کرد، این است که این دو بیماری، غالباً به معالجه بهبود نمی‌یابند ﴿**و مردگان را به اذن الهی زنده می‌کنم و از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم**﴾ البتّه مردم قاعدتاً برآنچه که انسان در خانه‌اش ذخیره می‌کند، یا در خانه‌اش می‌خورد، آگاهی پیدا نمی‌کنند، پس این خود، معجزه‌ای برای عیسی علیه السلام بود ﴿**مسلّماً در این**﴾ معجزات ﴿**برای شما نشانه‌ای است**﴾ بر صدق رسالت من ﴿**اگر مؤمن باشید**﴾ و آیات روشن الهی را تصدیق کنید.

وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ ٱلتَّوْرَىٰةِ وَلِأُحِلَّ لَكُم بَعْضَ ٱلَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ ۚ وَجِئْتُكُم بِـَٔايَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿٥٠﴾

﴿و﴾ عیسی علیه السلام گفت: آمده‌ام تا ﴿**تصدیق‌کنندهٔ تورات باشم که پیش از من**﴾ نازل شده ﴿**است**﴾ یعنی: از آنجا که تورات به بعثت عیسی علیه السلام بشارت داده و اوصاف وی را بیان کرده است، پس بعثت عیسی علیه السلام در حقیقت، تصدیقی برای تورات است. یادآور می‌شویم که عیسی علیه السلام احکام تورات را در آن چیزهایی که به نسخ آنها مأمور نشده بود، رعایت می‌کرد، که این خود در راستای تصدیق تورات قرار داشت ﴿**و تا پاره‌ای از آنچه را که بر شما حرام شده، برای شما حلال کنم**﴾ یعنی: همچنان برانگیخته شدم تا بعضی از آن چیزهایی را که خداوند جل جلاله در تورات بر شما حرام گردانیده بود، چون چربی حیوانات و هر حیوان دارای ناخن و غیرآن از محرّماتی را که خداوند جل جلاله به منظور تنبیه بنی‌اسرائیل، با تحریم آنها بر آنان سخت گرفته بود، بر شما حلال گردانم. بعضی گفته‌اند: فقط چیزهایی بر یهودیان حلال گردانیده شد که نه تورات، بلکه احبار یهود خود بر آنان حرام

ساخته بودند **﴿و از جانب پروردگارتان برای شما معجزه‌ای آورده‌ام، پس از خداوند پروا کنید و مرا اطاعت کنید﴾** در دینم، که عقیده به توحید و یگانگی حق تعالی است.

إِنَّ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَٱعْبُدُوهُ هَـٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ ﴿۵۱﴾

﴿بی‌گمان، خداوند پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را بپرستید که راه راست همین است﴾ و تمام پیامبران بر پیمودن این راه اتّفاق نظر دارند.

به این ترتیب، عیسی‌ﷺ صراحتاً اعلام کرد که پروردگارشان نیست، لذا زیاده روی نصاری در مورد وی بعد از بردنش به آسمان و ادّعای این که او یکی از سه خدا می‌باشد، یک بهتان بیش نیست، بلکه عیسی‌ﷺ خود گفت: من نیز بندهٔ خدایم، چنان‌که شما همگی بندگان خدا هستید، پس دیگر چرا نصاری عیسی‌ﷺ را به خدایی می‌گیرند؟

۞ فَلَمَّآ أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ ٱلْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنصَارِيٓ إِلَى ٱللَّهِ قَالَ ٱلْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنصَارُ ٱللَّهِ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَٱشْهَدْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿۵۲﴾

﴿پس چون عیسی از آنان احساس کفر کرد﴾ یعنی: دانست به علمی که در آن هیچ شبهه‌ای نیست، همچون دریافت آنچه که به وسیلهٔ حواس درک می‌شود. به کار گرفتن «احساس» در ادراک امور معنوی، مجاز است نه حقیقت، آری! او در این هنگام **﴿گفت: انصار من در راه خدا چه کسانی‌اند؟﴾** انصار: جمع نصیر، به معنی یاران و یاوران است. یعنی: یاران من در دعوت به‌سوی خداوند ﷻ و رساندن پیام وی به مردم چه کسانی اند؟ **﴿حواریّون﴾** که دوازده مرد از شاگردان و

مقرّبان نزدیک عیسی علیه السلام بودند ﴿**گفتند: ما انصار خدا هستیم**﴾ یعنی: ما یاوران دین خدا جل جلاله و پیامبرانش هستیم. حواری: در لغت به معنی یار و یاور است ﴿**به خدا ایمان آورده‌ایم و گواه باش که ما تسلیم هستیم**﴾ یعنی: ای عیسی! تو در روز قیامت برای ما گواهی بده که ما در ایمانمان مخلص و وفاکیش و در برابر خواستهٔ تو فرمانبردار و منقاد بوده‌ایم. در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و سلم چون در روز احزاب داوطلب خواستند، زبیر رضی الله عنه داوطلب میدان شد، بار دیگر داوطلب خواستند، باز هم او داوطلب شد، در این اثنا فرمودند: برای هر پیامبری حواریی است و حواریّ من زبیر است».

رَبَّنَآ ءَامَنَّا بِمَآ أَنزَلْتَ وَٱتَّبَعْنَا ٱلرَّسُولَ فَٱكْتُبْنَا مَعَ ٱلشَّٰهِدِينَ ﴿۵۳﴾

حواریّون در ادامه گفتند: ﴿**پروردگارا! به آنچه نازل کرده‌ای ایمان آوردیم و از پیامبرت پیروی کردیم، پس ما را در زمرهٔ گواهان**﴾ بر وحدانیّت خویش و تصدیق پیامبرت ﴿**بنویس**﴾ و قرار بده.

وَمَكَرُواْ وَمَكَرَ ٱللَّهُ ۖ وَٱللَّهُ خَيْرُ ٱلْمَٰكِرِينَ ﴿۵۴﴾

﴿**و**﴾ کسانی که عیسی علیه السلام از آنان احساس کفر کرد، یعنی کفّار بنی‌اسرائیل ﴿**مکر ورزیدند**﴾ مَکْر: تدبیری پنهانی است که شخص مکر شده را به ورطه‌هایی می‌افگند که در محاسبه‌اش قرار نداشته است و استعمال آن در توطئه و برنامه ریزی بد و فتنه‌گرانه غالب شده است ﴿**و خداوند هم مکر در میان آورد**﴾ و مکر وی

استدراج[1] وی برای بندگان از جایی است که نمی‌دانند. بعضی گفته‌اند: مکر خدا ﷻ در اینجا؛ عبارت از افگندن شباهت عیسی﵇ بر یکی از حواریون و بالابردن خود عیسی﵇ به‌سوی آسمان بود، به‌طوری که لشکریان کفر که به‌قصد کشتن عیسی﵇ به محلّ اقامت وی آمدند، همان حواریی را که شبیه عیسی﵇ بود، گرفته او را کشتند و به دار آویختند و گمان کردند که عیسی﵇ را کشته و به دار آویخته‌اند ﴿**و خداوند بهترین مکرکنندگان است**﴾ یعنی: او در مکرورزی از آنان قویتر، در تدبیر و برنامه‌ریزی از آنان نافذتر و بر رساندن ضرر به آنان که بخواهد ــ از جایی که آنها هرگز حساب آن را هم نکرده‌اند ــ نیرومندتر است، امّا جز با مکرکنندگان مکر نمی‌کند.

إِذۡ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَىٰٓ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَجَاعِلُ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوكَ فَوۡقَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِۖ ثُمَّ إِلَيَّ مَرۡجِعُكُمۡ فَأَحۡكُمُ بَيۡنَكُمۡ فِيمَا كُنتُمۡ فِيهِ تَخۡتَلِفُونَ ﴿۵۵﴾

﴿**هنگامی که خداوند گفت: ای عیسی! من برگیرندهٔ توام**﴾ از زمین. ابن‌کثیر می‌گوید: «مراد از برگرفتن (وفات) در اینجا، به خواب بردن وی است». آن‌گاه او در این‌باره به آیات و احادیثی استشهاد می‌کند، از جمله آیهٔ: (هُوَ ٱلَّذِيْ يَتَوَفَّاكُمْ

۱ــ استدراج: نزدیک‌کردن مجرمان به تدریج و درجه‌به‌درجه به‌سوی عذاب است، بدان‌سان که خداوند ﷻ به آنان با وجود گناه و نافرمانی‌شان نعمت می‌بخشد تا به آن سرمست شوند و از یاد مرگ و توبه غافل گردند. پس استدراج درواقع، گرفتن الهی به‌طور آهسته و به شیوه‌ای است که گمانش را نمی‌برند.

بِاللَّیْلِ ﴾ اوست ذاتی که شما را در شب می‌میراند) [انعام/۶۰]. همچنین به این **حدیث‌شریف** که رسول خدا ﷺ هرگاه از خواب بیدار می‌شدند، می‌فرمودند: «اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذِیْ اَحْیَانَا بَعْدَ مَا اَمَاتَنَا ... ﴾ سپاس خدایی را که ما را زنده گردانید بعد از آن که میرانید ... ». امّا قُرطبی می‌گوید: « صحیح آن است که حق تعالی، عیسی علیه السلام را بدون وفات و خواب به آسمان برد ». طبری نیز همین قول را اختیار کرده، از ابن عبّاس رضی الله عنهما نیز همین قول به صحّت رسیده، امام شوکانی نیز بر همین معنی تأکید می‌کند و قول صحیح نزد محقّقان از علما نیز همین است. **﴿ و بالابرندهٔ توام به‌سوی خویش ﴾** در آسمان، و بدین‌گونه نگه‌دارندهٔ توام از آسیب کفّار و این که به تو دست یابند، یا تو را به قتل رسانند **﴿ و پاک‌کنندهٔ توام از کسانی که کافر شده‌اند ﴾** یعنی: پاک کنندهٔ توام از مجاورت با کفّار؛ با بالابردنت به‌سوی آسمان، دور کردنت از آنان و نجات دادنت از آنچه که تو را بدان متّهم می‌کردند **﴿ و برترگردانندهٔ پیروان تو تا روز قیامت بر کافران هستم ﴾** یعنی: کسانی را که از تو و پیامت پیروی کرده‌اند تا روز قیامت بر کافران برتری می‌دهم. مراد از ایشان، نخبهٔ یاران و پیروان عیسی علیه السلام هستند که زیاده روی در تقدیس وی را به جایی نرساندند که او را خدا بخوانند. همچنین در این زمره‌اند مسلمانان زیرا ایشان نیز از آنچه عیسی علیه السلام آورد، پیروی نموده و او را ــ بی هیچ غلوّ و زیاده‌روی‌ای ــ به اوصافی که سزاوار آن است توصیف کردند. به قولی دیگر معنی آیهٔ کریمه این است: نصارای پیرو عیسی علیه السلام، پیوسته و مدام بر نسلهای باقی‌مانده از یهودیان غالبند زیرا یهودیانَ به عیسی علیه السلام کفر ورزیدند، و غلبهٔ نصاری بر آنان با قوّت و عزّت و پیروزی آنهاست ــ والله اعلم. **﴿ آن‌گاه بازگشت شما به‌سوی من است و در آنچه در آن اختلاف ورزیدید بین شما داوری می‌کنم ﴾** در روز قیامت.

فَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَأُعَذِّبُهُمۡ عَذَابًا شَدِيدًا فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِ

وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ ﴿٥٦﴾

﴿**امّا کسانی که کفر ورزیدند، در دنیا و آخرت به‌سختی عذابشان می‌کنم**﴾ در دنیا؛ با کشتن و اسیرساختن و به دار مجازات آویختن و در آخرت؛ با عذاب آتش ﴿**و یاورانی ندارند**﴾ تا آنان را از این عذاب سخت برهاند.

وَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٥٧﴾

﴿**و امّا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، خداوند مزدشان را به‌تمامی**﴾ یعنی: به طور کامل و فراهم شده ﴿**به آنان می‌دهد**﴾ با نیلشان به سعادت و آرامش در دنیا و بهشت در آخرت ﴿**و خداوند بیدادگران را دوست ندارد**﴾ این، کنایه از خشم خداوند متعال بر آنهاست.

ذَٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ ٱلْأٓيَٰتِ وَٱلذِّكْرِ ٱلْحَكِيمِ ﴿٥٨﴾

ای محمّد ﷺ! ﴿**اینهاست**﴾ اشاره به اخبار عیسی علیه‌السلام و دیگران است که بیان شد ﴿**که ما آن را از آیات و ذکر حکیم بر تو می‌خوانیم**﴾ مراد از «ذکر حکیم» قرآن کریم است که دربرگیرندهٔ حکمتها و آیات محکمی است که هیچ خللی در آنها نیست.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن‌ابی حاتم روایت شده است: راهبان نجران نزد رسول خدا ﷺ آمدند، پس یکی از آنها از رسول خدا ﷺ پرسید: «پدر عیسی علیه‌السلام کیست؟» و عادت رسول خدا ﷺ این بود که در پاسخ دادن شتاب

نمی‌کردند و منتظر می‌ماندند تا از جانب پروردگارشان به ایشان چه می‌رسد. همان بود که این آیهٔ کریمه نازل شد.

در تفسیر «معارف القرآن» آمده است: «لازم بود که احوال و خدمات حضرت عیسیٰ علیه‌السلام برای امّت اسلام به‌گونه‌ای واضح بیان شود تا به هنگام نزول ایشان، هیچ شکّ و تردیدی برای این امّت باقی نماند. البتّه در این باره، حکمت‌ها و مصالح فراوانی نهفته است، از جمله:

۱ ــ اگر شناخت حضرت عیسیٰ علیه‌السلام برای امّت اسلامی محدود و کم باشد، امّت اسلامی به هنگام نزول ایشان دچار تردید خواهد شد و تصوّر خواهد کرد که حضرت عیسیٰ علیه‌السلام به آنان ربطی ندارد و چگونه ممکن است که به کمک ایشان بشتابد؟

۲ ــ هر چند حضرت عیسیٰ علیه‌السلام به هنگام نزول در آخرالزّمان به عنوان رسول و نبی تشریف نمی‌آورد ولی او از منصب نبوّت و رسالت معزول نشده، بلکه به عنوان خلیفهٔ رسول الله ﷺ جهت رهبری امّت تشریف می‌آورد؛ مانند آنکه والی ناحیه‌ای برای انجام مأموریّت به منطقهٔ دیگری برود که از والی‌گری منطقه خویش معزول نیست. لذا همان گونه که در زمان حیات نخست ایشان، انکار نبوّتش کفر به شمار می‌رفت، در آن هنگام نیز انکار نبوتش کفر خواهد بود. لذا امّت مسلمان که از قبل بر اساس اشارات قرآن به نبوّت او ایمان آورده بود، اگر هنگام نزول او را نشناسد، در انکار مبتلا می‌شود. بنابراین، علایم و صفات او بیش از حدّ، نیاز به توضیح داشت.

۳ ــ واقعهٔ نزول عیسیٰ علیه‌السلام در آخر عمر جهان به‌وقوع می‌پیوندد. اگر احوال و علایم او مبهم می‌بود، امکان داشت که کسی دیگر مدّعی شود که من مسیح پسر مریم هستم؛ لذا به‌وسیلهٔ همین علایم است که چنین مدّعیانی محکوم به شکست‌اند، چنان‌که در هندوستان شخصی به‌نام میرزا احمدقادیانی مدّعی شد که من مسیح موعودم و علمای امّت بر اساس همین علایم، قول او را ردّ کردند».

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ ٱللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَ خَلَقَهُۥ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ﴿٥٩﴾

مفسّران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گویند: هیأت نمایندگی نصارای نجران به رسول خدا ﷺ گفتند: چرا تو رفیق ما عیسی ﷺ را دشنام می‌دهی؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: مگر من در حقّ او چه می‌گویم؟ گفتند: می‌گویی او بندهٔ خداست! رسول خدا ﷺ فرمودند: آری! او بندهٔ خدا و کلمهٔ اوست که او را بر دوشیزهٔ باکره القا کرد. آنها خشمگین شدند و گفتند: آیا تاکنون انسانی را دیده‌ای که بدون پدر آفریده شده‌باشد؟ اگر راست می‌گویی نظیر او را به ما معرّفی کن. همان بود که خداوند متعال نازل فرمود: ﴿**به راستی مَثَل عیسی در نزد خدا همچون مَثَل آدم است**﴾ در این که عیسی ﷺ هم مانند آدم ﷺ بدون پدر آفریده شد، بلکه حتّی آفرینش آدم از آفرینش عیسی ﷺ نیز شگفت‌انگیزتر است زیرا آدم ﷺ بدون پدر و مادر آفریده شد، چراکه حق تعالی ﴿**او را از خاک آفرید، سپس بدو گفت: موجود شو، پس بی‌درنگ موجود شد**﴾ همچنین است عیسی ﷺ که خداوند ﷻ به او گفت: بدون پدر موجود شو، و او موجود شد. لذا شما چگونه او را به خدایی می‌گیرید، درحالی‌که اقرار دارید به این که آدم ﷺ بشری است مخلوق؟ پس عیسی ﷺ نیز همچنین است، بلکه حتّی او به مخلوق بودن اولٰی است. مَثَلْ: عبارت از شأن و وضع عجیب و حیرت‌آور است. آری! تشبیه عیسی به آدم، از باب تشبیه امری عجیب به امری عجیب‌تر از آن می‌باشد تا بدین‌وسیله این مَثَل در نفسهای بشری اثری بیشتر گذاشته و سخن خصم را قاطعانه‌تر در هم بکوبد.

ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَلَا تَكُن مِّنَ ٱلْمُمْتَرِينَ ﴿٦٠﴾

﴿حق از جانب پروردگار توست، پس از تردیدکنندگان نباش﴾ این خطاب، متوجّه هر شنونده‌ای است. یعنی: ای مخاطبان! سخن راست و درست دربارهٔ عیسی علیه السلام همان است که بیان شد، پس کسی از شما در این حقیقت مردّد و دودل نباشد. یا خطاب متوجّه پیامبر اکرم ﷺ است و نهی ایشان از تردید، برای افزودن بر تثبیت و پایداری‌شان می‌باشد.

فَمَنْ حَآجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَكَ مِنَ ٱلْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا۟ نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَكُمْ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَكُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ ٱللَّهِ عَلَى ٱلْكَـٰذِبِينَ ﴿٦١﴾

﴿پس هرکه با تو محاجّه کند﴾ ای محمّد ﷺ! **﴿دراین باره﴾** یعنی: دربارهٔ عیسی علیه السلام، و مدّعی باشد که او ـ العیاذ بالله ـ خداست **﴿پس از دانشی که برای تو آمده﴾** یعنی: بعد از آن که خداوند متعال در آیات پیشین تو را از حقیقت امر عیسی علیه السلام خبر داد، در آن صورت **﴿بگو: بیایید﴾** یعنی: بشتابید و به میدان آیید تا **﴿پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و اشخاص خود و اشخاص شما را فراخوانیم﴾** یعنی: هریک از ما و شما خود و فرزندان و زنان خویش را فراخوانیم **﴿سپس مباهله کنیم﴾** ابتهال: در اصل؛ بلندکردن دستها به بارگاه خداوند جلّ جلاله و دعاکردن به لعن و نفرین یا غیر آن، از روی جدّ و با تضرّع و زاری است **﴿و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم﴾** یعنی: همهٔ ما در دعاهایمان بگوییم: خدایا! لعنت خویش را بر هر یک از ما دو گروه که دروغگوست قرار بده. در روایات آمده است که: نصارای نجران با رسول خدا ﷺ محاجّه و مناظره کرده مدّعی الوهیّت عیسی علیه السلام شدند، در این هنگام رسول خدا ﷺ آنان را به «مباهله» فراخواندند.

برخی از علما می‌گویند: «معنی آیهٔ کریمه این است که: اگر نصرانی‌ای با تو دربارهٔ عیسی علیه السلام مجادله کرد، او را به مباهله فراخوان».

إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ ٱلْقَصَصُ ٱلْحَقُّ ۚ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا ٱللَّهُ ۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٦٢﴾

﴿**هرآینه داستان حق و حقیقت همین است و معبودی جز خدا نیست**﴾ یعنی: آنچه که خداوند جل جلاله بر پیامبرش در شرح حال عیسی علیه السلام ـ از همان هنگام ولادت و پیدایش وی تا رسالتش ـ بیان کرد، همان با واقعیّت منطبق است؛ لذا هیچ معبود برحقّ دیگری که سزاوار پرستش باشد، جز خدای یگانه وجود ندارد، لذا مبالغهٔ نصاری در این باره، خلاف واقع و عاری از حقیقت است ﴿**و خداوند غالب و حکیم است**﴾ پس هیچ‌کس نمی‌تواند با او در صنعش برابری کند.

در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه وسلم خواستند تا با نمایندگان نصارای نجران ملاعنه [مباهله] کنند، امّا یکی از آنان [که با هوش‌تر از دیگران بود] به رفیق خود گفت: با او ملاعنه نکنید زیرا سوگند به خدا که اگر او پیامبر باشد و با او ملاعنه کنیم، نه ما و نه آنان که در پشت سر ما هستند [یعنی قوم ما]، هرگز از عذاب الهی نمی‌رهیم و شما نیک دانستید که او پیامبر مرسل است و در موضوع عیسی به شما سخنی قاطع و روشنگر آورد، پس اگر با او مباهله کنید؛ سرتاسر این وادی بر شما آتشفشان می‌شود. همان بود که تن به مباهله ندادند و از سر تسلیم در آمده و در پاسخ به درخواست رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفتند: آنچه می‌خواهی به تو می‌دهیم [یعنی جزیه می‌پردازیم] لذا با ما مردی امین را بفرست، رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: برخیز ای اباعبیده! و چون ابوعبیده به‌پاخاست، فرمودند: این شخص، امین این امّت است».

این آیهٔ کریمه از جملهٔ نشانه‌های روشن و حجتهای مبرهن نبوّت حضرت محمّد ﷺ است زیرا اثبات می‌کند که ایشان مسیحیان را به «مباهله» فراخواندند، امّا از آنجا که آنها بر بطلان عقیدهٔ خویش و صحّت و درستی عقیدهٔ اسلام باور داشتند، تن به مباهله نداده و به پرداخت جزیه راضی شدند.

فَإِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِٱلْمُفْسِدِينَ ﴿٦٣﴾

﴿**پس اگر رویگردان شدند، همانا خداوند به**﴾ حال ﴿**مفسدان داناست**﴾ یعنی: اگر از این حقّ واضح و روشن إعراض کردند، بدان‌که این عیناً همان فساد افروزی در روی زمین است زیرا چنین موضع‌گیری ای، بازگشت به شرک و کفر می‌باشد و شرک و کفر زایندهٔ فساد و تباهی است و خدای سبحان به حال مفسدان داناست و آنان را دربرابر اعمالشان مؤاخذه می‌کند.

قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ تَعَالَوْاْ إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَآءٍۭ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِۦ شَيْـًٔا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ ٱللَّهِ ۚ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُولُواْ ٱشْهَدُواْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿٦٤﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر! خطاب به یهود و نصاری ﴿**ای اهل کتاب! بیایید به‌سوی سخنی که میان ما و شما برابر است**﴾ یعنی: دعوت من از شما این است که: بیایید تا به سخنی که در کتاب آسمانی ما و کتاب آسمانی شما به‌طور برابر و یکسان موجود است و شریعتهای آسمانی در آن هیچ اختلافی ندارند، اقرار کنیم، آن سخن این است: ﴿**که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم**﴾ یعنی: چیزی

از مخلوقات را با خالق سبحان موردپرستش قرار ندهیم. و این است پیام توحید و متن دعوت همهٔ انبیای الهی ﴿و﴾ بیایید ﴿**بعضی از ما بعضی دیگر را به‌جای خداوند به پروردگاری نگیرد**﴾ و هیچ‌کس از ما دیگری را سجده نکند، بلکه همگی متّفقاً برای خدای عالمیان سجده کنیم و مانند کسانی نباشیم که به پروردگاری مسیح و عُزیر معتقدند.

این آیهٔ کریمه حجّت است بر این امر که: در مسایل دینی؛ چون عبادات و حرام و حلال، جز به سخن پیامبر معصوم، به سخن کسی دیگر ــ چون امام و فقیه ــ استناد نمی‌شود، در غیر این صورت؛ شرک در ربوبیّت ــ یعنی امری که قرآن کریم در آیات بسیاری آن را مردود اعلام کرده است ــ به وقوع می‌پیوندد.

﴿**پس اگر از این**﴾ دعوت ﴿**إعراض کردند، بگویید: گواه باشید به این‌که ما مسلمانیم**﴾ یعنی: ما به احکام پروردگار تسلیم و منقاد، به خداوندی او خشنود و به نعمتهایی که در این دین قویم بر ما ارزانی نموده، معترفیم. ابن‌عبّاسﷺ به نقل از ابوسفیان می‌گوید: هرقل نامهٔ رسول خداﷺ را طلب کرد و آن را خواند. در آن نامه چنین آمده بود: «به‌نام خداوند بخشایشگر مهربان. از محمّد رسول خدا به هرقل بزرگ روم! سلام بر آنان که پیرو هدایت اند. امّا بعد! همانا من تو را به‌سوی اسلام دعوت می‌کنم. مسلمان شو تا در سلامت بمانی، در این صورت خداوند ﷻ پاداش تو را دوبار می‌دهد، امّآ اگر روی برتافتی، بی‌گمان، گناه رعایایت هم بر دوش توست، و: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است، که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم ...».

يَـٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَـٰبِ لِمَ تُحَآجُّونَ فِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَمَآ أُنزِلَتِ ٱلتَّوۡرَىٰةُ وَٱلۡإِنجِيلُ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِهِۦٓۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ﴿٦٥﴾

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیات (۶۵ ـ ۶۷) روایت شده است که فرمود: نصارای نجران و احبار یهود به نزد پیامبراکرم ﷺ گرد آمده و در حضور ایشان با یک‌دیگر نزاع و مشاجره کردند، احبار یهود گفتند: جز این نیست که ابراهیم یهودی بود. و نصاری گفتند: جز این نیست که ابراهیم نصرانی بود. پس حق تعالی نازل فرمود: ﴿**ای اهل کتاب! چرا دربارهٔ ابراهیم محاجّه می‌کنید، با آن‌که تورات و انجیل بعد از او نازل شده‌است؟ آیا تعقّل نمی‌کنید؟**﴾ به این ترتیب، خدای سبحان پندارشان را ردّ کرد و این حقیقت را روشن ساخت که آئین‌های یهود و نصاری بعد از ابراهیم علیه السلام پدید آمده‌اند زیرا یهودیّت بعد از موسی علیه السلام پدید آمد و کتاب موسی علیه السلام تورات است، و نصرانیّت بعد از عیسی علیه السلام پدید آمد و کتاب وی انجیل است، درحالی‌که ابراهیم علیه السلام روزگاری دراز قبل از آنها می‌زیست، پس چگونه ابراهیم علیه السلام می‌تواند یهودی یا نصرانی باشد؟!

هَٰٓأَنتُمْ هَٰٓؤُلَآءِ حَٰجَجْتُمْ فِيمَا لَكُم بِهِۦ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَآجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُم بِهِۦ عِلْمٌ ۚ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾

﴿**هان، شما**﴾ ای یهودیان ﴿**همان کسانی هستید که دربارهٔ آنچه نسبت به آن علمی داشتید، محاجّه کردید، پس چرا در مورد چیزی که بدان علمی ندارید محاجّه می‌کنید؟ و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید**﴾ مراد از آنچه که یهودیان نسبت به آن علمی داشتند، احکام موجود در تورات ـ اعم از حلال و حرام و انواع عبادات ـ است، هر چند که آنان در آنها نیز به مقتضای دانش خویش عمل نکردند و در این دانسته‌های خود نیز به ناحق جدال و مشاجره نمودند. امّا آنچه که بدان علمی ندارند، این پندارشان است که ابراهیم علیه السلام بر دینشان بود.

علما گفته اند: این آیهٔ کریمه بر وجوب محاجّه در امر دین؛ یعنی: اقامهٔ دلیل و

حجّت علیه باطل‌گرایان، دلالت می‌کند.

مَا كَانَ إِبْرَٰهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَٰكِن كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿٦٧﴾

﴿**ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حنیف**﴾ یعنی: گرایش یافته بود از تمام ادیان باطل به‌سوی آیین توحید و ﴿**مسلمان بود**﴾ یعنی: مطیع خداوند ﷻ و پرستشگر او بود و دینش، دین اسلام بود ﴿**و از مشرکان نبود**﴾.

إِنَّ أَوْلَى ٱلنَّاسِ بِإِبْرَٰهِيمَ لَلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ وَهَٰذَا ٱلنَّبِيُّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ۗ وَٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٨﴾

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: یهودیان به رسول خدا ﷺ گفتند؛ ای محمّد! سوگند به خدا که تو می‌دانی ما از تو و دیگران به دین ابراهیم سزاوارتر و به او نزدیکتریم؛ زیرا ابراهیم یهودی بود و جز حسد هیچ چیز دیگری تو را از پذیرش این امر باز نمی‌دارد! پس حق تعالی نازل فرمود: ﴿**درحقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم**﴾ یعنی: سزاوارترین مردم در وابستگی به وی ﴿**همان کسانی هستند**﴾ از یاران و پیروانش ﴿**که او را پیروی کرده‌اند**﴾ یعنی: به او ایمان آورده و از او اطاعت کرده‌اند و از آیینش پیروی کرده و به دینش اقتدا نموده‌اند ﴿**و**﴾ نیز نزدیکترین مردم به ابراهیم؈ ﴿**این پیامبر**﴾ یعنی: محمّد ﷺ است. اولویّت رسول خدا ﷺ به ابراهیم؈ از آن جهت است که ایشان از نسل ابراهیم؈ اند، همچنان بسیاری از امور در شریعت محمّدی ﷺ با آیین ابراهیم؈ موافق است. در

حدیث‌شریف آمده است: «اِنَّ لِکُلِّ نَبِیٍّ وَلایَةٌ مِنَ النَّبِیِّیْن وَاِنَّ وَلِیِّیْ مِنْهُمْ اَبِیْ وَخَلِیْلَ رَبِّیْ عَزَّوَجَلَّ اِبْراهِیْمَ﷣ ✿ همانا برای هر پیامبری دوستی از پیامبران است و دوست من از ایشان، پدرم و خلیل پروردگارم عزّوجلّ، ابراهیم﷣ است». ﴿**وکسانی که ایمان آوردند**﴾ از امّت محمّد ﷺ، آنان نیز به ابراهیم﷣ نزدیکتر و سزاوارترند ﴿**و خدا کارساز مؤمنان است**﴾ با نصرت و تأیید خویش.

وَدَّت طَّآئِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٦٩﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آیهٔ کریمه دربارهٔ طوایف یهودی بنی‌نضیر، بنی‌قریظه و بنی‌قینقاع نازل شد، آن‌گاه که گروهی از مسلمین را به‌سوی دین خویش دعوت کردند: ﴿**گروهی از اهل کتاب**﴾ یعنی: راهبان و رؤسای گمراهشان ﴿**آرزو کردند که کاش شما را گمراه سازند**﴾ یعنی: آنان بسیار دوست دارند که شما را با پیروساختن به راه و روش باطل خویش، گمراه سازند ﴿**درصورتی‌که جز خودشان را گمراه نمی‌کنند**﴾ چراکه گامهای مؤمنان در راه ایمان ثابت و استوار است و مسلّماً وبال کار کسانی که بخواهند مؤمنان را از دینشان منحرف نمایند، به خودشان برمی‌گردد ﴿و﴾ امّا آنها این حقایق را ﴿**نمی‌فهمند**﴾.

يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَأَنتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿٧٠﴾

﴿**ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می‌ورزید؟**﴾ یعنی: چرا به آنچه که در کتابهای شما از دلایل نبوّت محمّد ﷺ آمده است، یا به قرآن که در بر گیرندهٔ اوصاف آن حضرت ﷺ و آشکارترین دلیل بر صدق و راستی ایشان می‌باشد، کفر

می‌ورزید؟ ﴿با آن‌که خودگواهی می‌دهید﴾ بر آنچه که در کتابهای شما از این دلایل وجود دارد و می‌دانید که این دلایل حقّ است ؟

يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لِمَ تَلۡبِسُونَ ٱلۡحَقَّ بِٱلۡبَٰطِلِ وَتَكۡتُمُونَ ٱلۡحَقَّ وَأَنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ﴿٧١﴾

﴿ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل درمی‌آمیزید﴾ آمیختن حق به باطل ؛ خلط کردن آن با تحریفات عمدی و داخل کردن آن چیزهایی در دین است که از دین نیست و منحرفان به این منظور آن را در دین وارد می‌کنند تا حقایق را بر مردم پوشانیده و آنان را گمراه سازند ﴿و﴾ چرا ﴿حقیقت را کتمان می‌کنید، با آن که خود می‌دانید﴾ که رسول خدا ﷺ بر حقّ است ؟.

وَقَالَت طَّآئِفَةٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ ءَامِنُواْ بِٱلَّذِيٓ أُنزِلَ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَجۡهَ ٱلنَّهَارِ وَٱكۡفُرُوٓاْ ءَاخِرَهُۥ لَعَلَّهُمۡ يَرۡجِعُونَ ﴿٧٢﴾

﴿و جماعتی از اهل کتاب گفتند﴾. آنان چنان‌که در **سبب نزول** آمده است ؛ رؤسا و اشراف یهود بودند که به فرومایگان قوم خود گفتند : ﴿به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز ایمان آورید و در پایان روز کافر شوید﴾ و بدین‌سان در وقتی اندک مرتدّ گردید ﴿شاید آنان برگردند﴾ یعنی : تا مؤمنان در دین خویش به شکّ بیفتند و برخی از آنان از اسلام برگردند زیرا آنان از این ارتداد زودرس شما به این نتیجه می‌رسند که گویا شما بر چیز باطلی از دینشان آگاهی یافته‌اید که به این زودی از آن برگشته اید بنابراین ، در حقّانیّت دین خویش به شکّ می‌افتند. این از یک

جهت ؛ از جهت دیگر ، پذیرش اسلام و برگشت فوری از آن ، کار را بر کسانی که می‌خواهند مرتدّ شوند ، آسان می‌سازد زیرا دیگران را می‌بینند که قبل از آنان به ارتداد گراییده‌اند .

ولی توطئهٔ این گروه شیّاد و مغضوب یهودی کاملاً بی‌اثر است زیرا آنان نمی‌دانند که خداوند ﷻ دلهای مؤمنان را بر اسلام پایدار و گامهایشان را در این راه محکم و استوار گردانیده است ، پس هرگز یاوه‌های دشمنان خدا ﷻ، دلها و گامهایشان را متزلزل نمی‌سازد و بادهای عناد ، اراده‌هایشان را از جا نمی‌جنباند .

وَلَا تُؤْمِنُوٓاْ إِلَّا لِمَن تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ ٱلْهُدَىٰ هُدَى ٱللَّهِ أَن يُؤْتَىٰٓ أَحَدٌ مِّثْلَ مَآ أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَآجُّوكُمْ عِندَ رَبِّكُمْ ۗ قُلْ إِنَّ ٱلْفَضْلَ بِيَدِ ٱللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَآءُ ۗ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۷۳﴾

﴿ **و جز به کسی که از دین شما پیروی می‌کند ، ایمان نیاورید** ﴾ این سخن چنان‌که در بیان **سبب‌نزول** آمده است از جملهٔ سخنان احبار یهود به زیردستانشان بود . یعنی : رؤسای یهود به فرومایگانشان گفتند : تصدیق و باور راستین خود را فقط به پیروان دین و اهل آیین خود اختصاص دهید ، امّا اگر برای مسلمانان ، تصدیقی هم نشان می‌دهید ، این فقط ظاهرسازی و فریبکاری‌ای بیش نباشد . ابن‌کثیر در تفسیر آیهٔ کریمه می‌گوید : « یعنی : به هیچ‌کس اطمینان نکنید و رازتان را جز به پیروان دینتان ، با هیچ کس دیگری در میان نگذارید و آنچه از علم می‌دانید ، برای مسلمانان آشکار نگردانید زیرا آن را از شما می‌آموزند و با شما در آن برابر و هم‌طراز می‌شوند و حتّی به وسیلهٔ آن بر شما ممتاز نیز می‌گردند زیرا آنان شدیداً به ایمان خویش پایبند و پایدارند . یا این که مسلمانان با تمسّک به آنچه که خود شما

گفته‌اید، علیه شما دلیل و حجّت ارائه می‌کنند».

﴿**بگو: هرآینه هدایت، هدایت الهی است**﴾ یعنی: هدایت فقط به‌دست اوست و الاّ اگر هدایت مولود و نتیجهٔ شناخت حق می‌بود، شما گروه یهود، حق را به‌خوبی شناختید، ولی نفسهایتان با شما بر ایمان به‌حق همراهی و موافقت نکرد. این بیان الهی جملهٔ معترضه‌ای در میانهٔ سخن رؤسای یهوداست و به دنبال آن ادامهٔ سخنشان در توجیه بازداشتن پیروان خویش از ایمان می‌آید که گفتند: ﴿**نکند به کسی نظیر آنچه به شما داده شده‌است داده شود، یا در پیشگاه پروردگارتان با شما محاجّه کنند**﴾ یعنی: ما بدان جهت این نقشهٔ پنهان‌کاری را کشیده‌ایم که از این که مسلمانان صاحب نبوّت و کتاب شوند، بر آنان رشک می‌بریم و داشتن این فضیلت را برایشان تحمّل نمی‌کنیم و دیگر برای این که مسلمانان در روز قیامت به پیشگاه خدا ﷻ بر ما احتجاج نورزند که ما در دنیا حق را می‌شناختیم، امّا از آن پیروی نکردیم. یا آنها ایمان آوردن کسانی از ما راکه مسلمان شده‌اند و بر اسلام خویش ثابت‌قدم‌اند، حجّت نیاورند. ﴿**بگو: بی‌شک فضل به‌دست خداست**﴾ و از جملهٔ فضل وی، نبوّت و دین اسلام است ﴿**آن را به هرکس که بخواهد، می‌بخشد**﴾ پس هیچ‌کس نمی‌تواند فضل الهی را از کسی بازدارد، یا در بازگردانیدن آن از کسی که خدا ﷻ می‌خواهد تا بدو رسد، تحکّم کند و این حقیقت مسلّمی است که خدای عزّوجلّ خواسته است تا محمّد ﷺ و امّت ایشان را به این فضل آشکار؛ یعنی این دین مبین اختصاص دهد ﴿**و خداوند گشایشگر داناست**﴾ فضل وی بر اهل فضل وسیع و گسترده است و او خود به اهل فضل داناست.

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِۦ مَن يَشَآءُ ۗ وَٱللَّهُ ذُو ٱلْفَضْلِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٧٤﴾

﴿**هرکس را که بخواهد، به رحمت خود مخصوص می‌گرداند**﴾ به قولی: مراد از رحمت، نبوّت است ﴿**و خداوند صاحب فضل عظیم است**﴾ فضل وی فراگیر و

بزرگ، و رحمتش بر همه چیز گسترده است.

﴿ وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِن تَأْمَنْهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُم مَّنْ إِن تَأْمَنْهُ بِدِينَارٍ لَّا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمْتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾

﴿**و از اهل کتاب کسی هست که اگر او را بر قنطاری**﴾ از طلا «**امین شماری، آن را به تو بازمی‌دهد**﴾ قِنْطَار: صد رطل است و هر رطل دو کیلو و نیم می‌باشد. این تعبیر، کنایه از بسیاری مال امانت است. ﴿**و از آنان کسی هست که اگر دیناری**﴾ واحد «**به او امانت دهی، آن را به تو بازنمی‌دهد**﴾ این تعبیر، کنایه از قلّت مقدار مال امانت و شدّت حرص و طمع شخصی است که امانت بدو سپرده شده. یعنی: در میان اهل کتاب، امانت‌دارانیَ هستند که امانت خویش را می‌پردازند، هر چند مال امانت بسیار و هنگفت باشد. همچنین از آنان خائنانی هستند که امانت را باز پس نمی‌دهند، هر چند بی‌ارزش و ناچیز هم باشد. و شکّی نیست که هر کس در بسیار امانت نگاهدار باشد، در کم به‌طریق اولٰی امین است، و هر کس در کم خاین باشد، در بسیار به‌طریق اولٰی خاین است. آری! این خاینان حتّی یک دینار امانت را باز پس نمی‌دهند؛ ﴿**مگر آن که پیوسته بر سرش ایستاده‌باشی**﴾ یعنی: مگر آن‌که دائماً برای اثبات حقّ خود با مدرک و گواه، مطالبهٔ مکرّر، اعمال فشار، تنگ‌ساختن حلقهٔ گریز بر وی و تقاضای مصرّانهٔ حقّ خود، بر سر وی به‌پا بایستی ﴿**این بدان سبب است که آنان گفتند: بر ما در باب امّیین هیچ راهی نیست**﴾ امّیّن: قوم

عرب و دیگرامّتهایی اند که اهل کتاب نیستند. یعنی: بر ما در ستم‌نمودن به آنان و خوردن مالشان هیچ گناه و حرجی نیست، چه آنان در دین با ما مخالفند! عجیب‌تر این که ادّعا کردند: دستور این ستمگری به آنان در کتاب آسمانی‌شان داده شده است!! ﴿**و با این که خودشان می‌دانند، بر خدا دروغ می‌بندند**﴾ یعنی: این یاوه‌هایی که می‌گویند، در دینی که خداوند ﷻ بر آنان نازل کرده نیست، بلکه تماماً ساخته و پرداختهٔ خودشان است، و آنان دانسته بر خدای سبحان دروغ بر می‌بندند.

نقل است که مردی از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما پرسید: هنگامی که ما به جهاد می‌رویم، از اموال اهل ذمّه چیزهایی ــ مثلاً مرغ ماکیان و گوسفند ــ را برای خود می‌گیریم. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما فرمود: دربارهٔ آنچه می‌گیرید چه نظری دارید؟ گفت: می‌گوییم؛ بر ما در این کار هیچ گناهی نیست. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما فرمود: این سخن شما همچنان است که اهل کتاب گفتند: (لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ ۞ بر ما در خوردن مال امّیین هیچ گناهی نیست)! بدانید که آنها چون جزیه را پرداختند، اموالشان برای شما حلال نیست، مگر به طِیب خاطر ایشان.

بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِۦ وَٱتَّقَىٰ فَإِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَّقِينَ ﴿٧٦﴾

﴿**نه چنان است**﴾ که می‌پندارند و به‌هم می‌بافند، بلکه آنان قطعاً بر دروغهایی که می‌بندند و بر حلال شمردن اموال قوم عرب بر خود، مورد بازپرسی و مجازات قرار می‌گیرند و چنانچه مال کسی را به ناحق خوردند ــ هر چند آن کس کافر، یا مخالف دینشان هم باشد ــ گناه و مسئولیّت این خیانت را برعهده دارند زیرا ﴿**هرکه به پیمان خود**﴾ با حق تعالی ﴿**وفا کند**﴾ و از او فرمانبرداری کرده و به شریعتش عمل نماید ﴿**و پرهیزگاری نماید**﴾ یعنی: مال کسی را به باطل نخورد و حقوق و امانتها را به اهل آنها بسپارد ﴿**بی‌تردید خداوند پرهیزگاران را دوست دارد**﴾ و دوستانش را

إكرام می‌کند و گرامی می‌دارد.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَشۡتَرُونَ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ وَأَيۡمَٰنِهِمۡ ثَمَنٗا قَلِيلًا أُوْلَٰٓئِكَ لَا خَلَٰقَ لَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ ٱللَّهُ وَلَا يَنظُرُ إِلَيۡهِمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمۡ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ ﴿٧٧﴾

﴿**کسانی که در عوض عهد الهی و سوگندهای خود بهای ناچیزی را می‌گیرند**﴾ زیرا بهایی که سبب عذاب انسان گردد؛ هر چند بسیار باشد، اندک است. آنان یهودیان و همانندانشان اند که چون اموال و حقوق دیگران را می‌خورند، منکر خوردن آن می‌شوند و اگر بر این امر سوگند هم داده شوند، به‌دروغ سوگند می‌خورند ﴿**آن گروه**﴾ یعنی: آنان که چنین صفتی دارند ﴿**در آخرت بهره‌ای ندارند و خداوند با آنان سخن نمی‌گوید**﴾ هیچ سخنی را به کلّی. یا با آنان سخنی نمی‌گوید که اسباب خوشحالی‌شان گردد و نشانهٔ لطف وی به آنان باشد ﴿**و به‌سویشان نمی‌نگرد**﴾ به‌نظر رحمت، بلکه بر آنان خشم می‌گیرد و آنان را دربرابر گناهانشان عذاب می‌کند ﴿**و پاکشان نمی‌گرداند**﴾ از گناهان و پلیدی‌ها، بلکه فرمان می‌دهد که آنان را به دوزخ در افگنند ﴿**و عذابی دردناک در پیش دارند**﴾.

از ابن‌مسعود رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «هرکس به دروغ سوگند خورَد تا بدین‌وسیله مال شخص مسلمانی را تصاحب کند، در حالی با خدا ملاقات می‌کند که او بر وی خشمگین است. در این هنگام صحابی‌ای که مدّعی مال خود بر یهودی‌ای بود و شاهدی هم نداشت، گفت: یا رسول‌الله! پس در این صورت، او سوگند دروغ می‌خورد و مالم ازبین می‌رود! همان بود که خدای عزّوجلّ نازل فرمود: (إِنَّ

الَّذِیْنَ یَشْتَرُوْنَ بِعَهْدِاللّٰهِ وَ أَیْمَانِهِمْ ثَمَناً قَلِیْلاً ...).

از این آیهٔ کریمه استنباط می‌شود که در شریعت خدای عزّوجلّ میان مسلمان و غیر آن در ادای حقوق و امانتها مطلقاً فرقی وجود ندارد زیرا حق به ذات خود محترم است و حق، حرمت و منزلت خود را از اشخاص نمی‌گیرد تا در این صفت خود از آنان تأثیر پذیر گردد.

وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُم بِٱلْكِتَـٰبِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ ٱلْكِتَـٰبِ وَمَا هُوَ مِنَ ٱلْكِتَـٰبِ وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٨﴾

﴿**و از آنان**﴾ یعنی: از یهودیان ﴿**گروهی هستند که زبان خود را**﴾ به خواندن ﴿**کتاب**﴾ تحریف‌شده‌ای ﴿**می‌پیچانند**﴾ یعنی: آنچه را بر کتاب خدا ﷻ افزوده‌اند و تحریف کرده‌اند، چنان می‌خوانند که گویی این هم از کتاب خدا ﷻ است ﴿**تا آن را از کتاب بپندارید**﴾ و گمان کنید که آن هم از کلام نازل شدهٔ خداوند متعال است ﴿**با این که آن از کتاب نیست**﴾ و قطعاً مطالب بربافتهٔ خودشان است ﴿**و می‌گویند: آن از نزد خداوند است**﴾ یعنی: به‌دروغ و افترا چنین سخنی می‌گویند ﴿**درصورتی‌که آن از سوی خداوند نیست و بر خدا دروغ می‌بندند با این که خودشان می‌دانند**﴾ که دروغگویند و این از بزرگترین گناهان است.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این آیهٔ کریمه نیز دربارهٔ رهبران و علمای یهود نازل شد.

مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤْتِيَهُ ٱللَّهُ ٱلْكِتَـٰبَ وَٱلْحُكْمَ وَٱلنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ

لِلنَّاسِ كُونُواْ عِبَادًا لِّي مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلَـٰكِن كُونُواْ رَبَّـٰنِيِّـۧنَ بِمَا كُنتُمْ تُعَلِّمُونَ ٱلْكِتَـٰبَ وَبِمَا كُنتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿٧٩﴾

در بیان **سببنزول** آیهٔ کریمه از ابن‌عبّاس ﷺ روایت شده است که فرمود: هنگامی که علمای یهود و هیأت نصارای نجران نزد رسول خدا ﷺ گرد آمدند و رسول خدا ﷺ آنان را به اسلام دعوت نمود؛ ابورافع قرظی یهودی گفت: ای محمّد! آیا می‌خواهی تا چنان‌که نصاری عیسی را می‌پرستند، ما نیز تو را پرستش کنیم؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: پناه بر خدا ﷻ از چنین کاری! پس خدای متعال به این ارتباط نازل فرمود: ﴿**هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد، سپس او به مردم بگوید: به‌جای خدا بندگان من باشید**﴾ یعنی: چنین مقوله‌ای، نه سخنی راست و درست است و نه هم سزاوار گفتن زیرا انبیای عظام ﷨ در ادای امانت رسالت، سفیران برگزیدهٔ الهی میان او و خلقش هستند، که او ایشان را به وحی خویش مخصوص گردانیده، پس بی‌تردید از مختصّات ایشان، راست فهمی و اخلاص برای خدای عزّوجلّ است بنابراین، هرگز از هیچ پیامبری چنین ادّعایی سرنمی‌زند که مردم را به‌سوی کفر فراخوانده و بگوید: ای مردم! مرا پرستش کنید نه خدای عزّوجلّ را! زیرا این برخلاف طبیعت اشیاء است.

آیهٔ کریمه در ردّ نصاری نازل شد که بر عیسی ﷺ سخنانی را افترا بستند که اصلاً صحّت ندارد و گفتن چنین سخنانی در بارهٔ وی و هر یک از برادرانش ــ از خانوادهٔ پیامبران ﷨ ــ سزاوار هم نیست.

﴿**و لیکن**﴾ پیامبر الهی می‌گوید: ﴿**ربّانی باشید**﴾ ربّانی: کسی‌است که به دین ربّ، دانا، به طاعت وی سخت متمسّک و همراه با آن از حلم و حکمت برخوردار است. چنان‌که محمّدبن حنیفه در روز وفات ابن‌عبّاس ﷺ گفت: «اَلْيَوْمَ مَاتَ رَبَّانِيُّ هٰذِهِ الْأُمَّة ۞ امروز ربّانی این امّت در گذشت». آری! پیامبر الهی

می‌گوید: ربّانی باشید ﴿**به‌سبب آن‌که کتاب تعلیم می‌دادید و به سبب خواندن آن**﴾ یعنی: به‌همراه علمتان به کتاب آسمانی، به طاعت پروردگار سخت پایبند و متمسّک و در این میدان نیرومند باشید زیرا شما کتاب الهی را می‌خوانید، آن را به مردم درس می‌دهید و آنان را به تمسّک بدان امر می‌کنید، پس کسی که حق را به دیگران می‌آموزد، قطعاً خود وی باید بیشتر از دیگران به آن پایبند باشد.

وَلَا يَأْمُرَكُمْ أَن تَتَّخِذُوا۟ ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ وَٱلنَّبِيِّۦنَ أَرْبَابًا ۗ أَيَأْمُرُكُم بِٱلْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنتُم مُّسْلِمُونَ ﴿٨٠﴾

﴿**و شما را فرمان نمی‌دهد که فرشتگان و پیامبران را به پروردگاری بگیرید**﴾ یعنی: و برای هیچ پیامبری ـ چه عیسی؈ باشد، چه غیر وی ـ سزاوار نیست که بعد از یافتن دانش و هدایت از سوی خداوند متعال، مردم را به پرستش خود یا پرستش فرشتگان و پیامبران دیگر دستور دهد، و قطعاً هیچ فرستادهٔ الهی چنین‌کاری نمی‌کند ﴿**آیا پس از آن‌که مسلمان شده‌اید، شما را به کفر فرمان می‌دهد؟**﴾.

یادآور می‌شویم که در عرف قرآن، دین تمام انبیا ؊ اسلام است زیرا اسلام دین فطرت می‌باشد، به همین جهت این تعبیر به‌کار گرفته شد.

آیهٔ کریمه دلالت می‌کند بر این که: علم درست، فقاهت عمیق و فهم صحیح اسرار شرعی؛ می‌طلبد که عالم به تکالیف شرعی، بدان عامل و پایبند نیز باشد.

وَإِذْ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَٰقَ ٱلنَّبِيِّۦنَ لَمَآ ءَاتَيْتُكُم مِّن كِتَٰبٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَآءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِّمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِۦ وَلَتَنصُرُنَّهُۥ ۚ

قَالَ ءَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي ۖ قَالُوٓاْ أَقْرَرْنَا ۚ
قَالَ فَٱشْهَدُواْ وَأَنَا۠ مَعَكُم مِّنَ ٱلشَّٰهِدِينَ ﴿٨١﴾

بعد از آن‌که حق تعالی این حقیقت را که پیامبران علیهم‌السلام به یگانگی و توحید و اخلاص برای وی دستور می‌دهند، روشن ساخت، در اینجا به بیان این حقیقت می‌پردازد که ایشان همهٔ رسالتهای الهی را تصدیق و تأیید نموده و امّتهای خویش را نیز به تصدیق آن دستور می‌داده‌اند زیرا حق تعالی از انبیای خویش پیمان گرفته است تا برخی از آنها در امر ایمان تصدیق‌کنندهٔ برخی دیگر بوده و همدیگر را به این کار سفارش کنند و امّتهای خود را نیز به آن دستور دهند: ﴿**و هنگامی که خداوند از پیامبران میثاق گرفت**﴾ مِيثَاقْ: عهد مؤکّد و محکمی است که عهدکننده بر خود لازم می‌گیرد، بدان متعهّد می‌شود و آن تعهّد را به‌سوگند، یا به چیزی دیگر از صیغه‌های تأکید؛ مؤکّد می‌گرداند. آری! از ایشان بر این امر پیمان گرفت: ﴿**که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم**﴾ یعنی: اگر چیزی از کتاب و حکمت به شما دادم ﴿**آن‌گاه پیامبری به‌سویتان آمد که آنچه را با خود دارید، تصدیق کرد**﴾ یعنی: پیام و دعوت او با آنچه که به شما داده‌ام، موافق بود ﴿**بر شماست که به او ایمان آورید و یاریش دهید**﴾ و از آنجا که گرفتن میثاق، به‌منزلهٔ سوگنددادن است، از این‌رو، این جمله در حکم جواب قسم می‌باشد. یعنی: رسالتهای انبیا علیهم‌السلام همگی کامل‌کنندهٔ یک‌دیگرند و هدف همهٔ آنها یکی است، گذشته از این، همگی آنها در اصول متّفق‌اند و اختلافشان در فروع هم به خیر و مصلحت خود امّتهاست، چراکه فروعات، همراه با دگرگونی حیات انسان و هماهنگ با زمان و زندگی، می‌تواند متغیّر و دگرگون باشد. امّا اگر دو پیامبر ـ مثلاً ـ در یک عصر و یک امّت با هم همزمان شدند ـ مانند موسی و هارون علیهماالسّلام ـ آن دو در تمام امور با هم متّفق‌اند. و اگر اقوام آنها مختلف بود، پس پیامبری که متأخّر است، به

دعوت پیامبر متقدّم ایمان می‌آورد، چنان‌که حضرت لوط ﷺ به حضرت ابراهیم ﷺ ایمان آورد و پشتیبان دعوت وی شد. و اگر دو پیامبر در پی یک‌دیگر آمدند، مانند موسی و عیسی علیهماالسّلام، در این‌صورت هر یک از آنها دعوت دیگری را تصدیق می‌کند. همچنین است بعثت پیامبر خاتم ﷺ که باید از سوی تمام امّتهای انبیای گذشته مورد تأیید و تصدیق قرار بگیرد.

از علی ﷺ روایت شده است که فرمود: «خداوند ﷻ هیچ پیامبری را ــ از آدم ﷺ گرفته تا پیامبران بعد از وی ــ برنینگیخت، مگر این‌که از وی دربارهٔ محمّد ﷺ پیمان گرفت که اگر در زمانش به رسالت مبعوث گشت، باید به او ایمان آورده و یاری‌اش کند. همچنین خداوند متعال به هر یک از پیامبران دستور داد تا از قوم خویش نیز در این باره پیمان بگیرد». در **حدیث‌شریف** آمده است: «لَوْ كَانَ مُوْسٰى وَعِيْسٰى حَيَّيْنِ لَمَا وَسِعَهُمَا اِلاَّ اِتِّبَاعِيْ ۞ اگر موسی و عیسی زنده می‌بودند، ایشان را جز پیروی از من، هیچ گنجایش دیگری نبود». پس پیامبر خاتم ﷺ در واقع امام اعظمی هستند که اگر در هر عصری می‌بودند، اطاعت ایشان بر همهٔ انبیا ﷺ واجب بود و از این جهت، در شب اسراء ــ آن‌گاه که ارواح همهٔ انبیا ﷺ در بیت‌المقدِس گردهم آمدند ــ رسول خدا ﷺ امامت ایشان را در نماز عهده‌دار شدند. همچنین آن حضرت ﷺ شفیع روز محشر هستند، قضیه‌ای که در آن روز حتّی پیامبران اولی‌العزم از آن می‌گریزند. ﴿**آن‌گاه**﴾ خداوند متعال خطاب به پیامبرانش ﴿**فرمود: آیا اقرار کردید و گرفتید بر این کار اِصر مرا؟**﴾ خداوند ﷻ عهدی را که از پیامبرانش گرفت، «اِصر» نامید زیرا اِصْر: به معنای پیمان سخت و محکمی است که صاحب خویش را به وفا نمودن به آنچه که بر خود لازم گرفته وامی‌دارد و این خود نشان دهندهٔ محکم ساختن این پیمان از سوی پروردگار متعال است ﴿**گفتند: آری! اقرار کردیم. فرمود: پس گواه باشید و من با شما از گواهانم**﴾ یعنی: من بر اقرار شما و گواهی‌دادن بعضی از شما بر بعضی دیگر در این امر، از گواهان هستم.

فَمَن تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ ﴿٨٢﴾

﴿**پس کسانی که بعد از این**﴾ پیمانی که از تمام پیامبران ﷺ و تمام امّتها گرفته شده ﴿**روی برتابند**﴾ از تو ای محمّد ﷺ! ﴿**پس آن گروه، همانا فاسقان اند**﴾ یعنی: بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان الهی‌اند.

أَفَغَيْرَ دِينِ ٱللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُۥٓ أَسْلَمَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾

﴿**آیا جز دین الله را می‌جویند؟**﴾ یعنی: آیا مردم، دینی غیر از دین خدای آفرینندهٔ موجودات را می‌طلبند و از آن پشتیبانی می‌کنند؟ ﴿**با آن‌که هرکه در آسمانها**﴾ از فرشتگان ﴿**و**﴾ هر که در ﴿**زمین است**﴾ از تمام مخلوقات موجود در آن ﴿**خواه و ناخواه برای الله منقاد است**﴾ مفسّران در معنی (کُرْهًا ✿ ناخواه) گفته‌اند: یعنی همه چیز در آسمانها و زمین ـ حتّی حیوانات و جمادات ـ منقاد فرمان الهی بوده، از قوانین کَونی وی اجباراً اطاعت و انقیاد می‌کنند و حتّی کافر نیز ناخواسته فرمانبردار خدای عزّوجلّ و پیرو قوانین هستی اوست، هر چند که دل و زبانش منکر باشد. به قولی: مراد، اسیران مسلمان امّتها هستند که در زنجیرها و قلاّده‌های اسارت خویش به‌سوی بهشت برده می‌شوند. همزهٔ (أَفَغَیْرَ الله...) همزهٔ انکار است، یعنی طلب دینی جز دین الله ﷻ، کاری بس نارواست. و مفعول که: (غَیْرَ دِیْنِ‌الله) است بر فعل: (یَبْغُوْنَ) مقدّم ساخته شد زیرا مفعول در اینجا مهم‌تر است، از آن رو که انکار متوجّه معبودان باطل می‌باشد. طلب دینی غیر از دین الهی؛ فرمانبردن و تسلیم‌شدن دربرابر آن دین و پرستش باطل می‌باشد ﴿**و به‌سوی او بازگردانیده می‌شوند**﴾ در روز قیامت، پس حق تعالی هرکس را مطابق عمل وی

پاداش می‌دهد.

قُلْ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَآ أُنزِلَ عَلَىٰٓ إِبْرَٰهِيمَ وَإِسْمَٰعِيلَ وَإِسْحَٰقَ وَيَعْقُوبَ وَٱلْأَسْبَاطِ وَمَآ أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَٱلنَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُۥ مُسْلِمُونَ ﴿٨٤﴾

ای محمّد ﷺ! ﴿**بگو: به خدا و آنچه بر ما نازل شده ایمان آوردیم**﴾ و این حقیقت را از سوی خود و امّت خویش اعلام کن ﴿**و**﴾ بگو: ایمان آوردیم به ﴿**آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده**﴾ اَسْباطْ: قبایل بنی‌اسرائیل از احفاد و نوادگان فرزندان دوازده گانهٔ یعقوب﵇ اند که به موسی﵇ ایمان آوردند ﴿**و**﴾ ایمان آوردیم به ﴿**آنچه به موسی و عیسی و پیامبران**﴾ دیگر ﴿**از جانب پروردگارشان داده شده و میان هیچ‌یک از آنان فرق نمی‌گذاریم**﴾ چنان‌که یهود و نصاری فرق گذاشته، به بعضی از پیامبران ﵈ ایمان آوردند و به برخی دیگر کافر شدند. تفسیر نظیر این آیهٔ کریمه در سورهٔ «بقره/۱۳٦» گذشت. ﴿**و ما او را فرمانبرداریم**﴾ یعنی: ما برای حق تعالی منقاد و مخلص هستیم.

وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ ٱلْإِسْلَٰمِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي ٱلْأٓخِرَةِ مِنَ ٱلْخَٰسِرِينَ ﴿٨٥﴾

﴿و هرکه جز اسلام، دینی دیگر بجوید، هرگز از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زیانکاران است﴾ پس بعد از بعثت محمّد ﷺ، دین دیگری جز دین ایشان پذیرفته نیست، چون دین ایشان ناسخ همهٔ ادیان دیگر است، لذا، کسی که به دین اسلام گردن ننهاده‌باشد، در روز قیامت برای وی نجاتی نیست. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است: «در روز قیامت، اعمال می آیند، در آغاز نماز می‌آید و می‌گوید: پروردگارا! من نماز هستم. پروردگار متعال می‌فرماید: تو بر خیر هستی. آن‌گاه زکات می‌آید و می‌گوید: پروردگارا! من زکات هستم. پروردگار متعال می‌فرماید: تو بر خیر هستی. آن‌گاه روزه می‌آید و می‌گوید: پروردگارا! من روزه هستم. پروردگار متعال می‌فرماید: تو بر خیر هستی و امروز به‌سبب تو می‌گیرم و به‌سبب تو می‌دهم».

مجاهد و سدّی در بیان **سبب‌نزول** روایت کرده‌اند: این آیهٔ کریمه دربارهٔ حارث‌بن سوید انصاری نازل شد که با دوازده تن از اسلام برگشته و به کفّار مکه پیوست. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: حارث بعد از نزول این آیات مجدّداً به اسلام گرایید.

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ ۚ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٨٦﴾

﴿چگونه خداوند قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند، هدایت می‌کند؟ با آن‌که شهادت دادند که این رسول، برحق است و برایشان دلایل روشن آمد﴾ یعنی: بعید است که خداوند ﷻ قومی را به‌سوی حق هدایت کند که بعد از ایمان آوردن و گواهی دادن به حقّانیّت پیامبر اکرم ﷺ و بعد از آمدن دلایل روشن از کتاب خدای سبحان و معجزات پیامبر ﷺ، و بعد از شناخت آنها از این دلایل و آگاهی از

مقتضیات آن، به کفر برگشتند ﴿و خداوند قوم بیدادگر را هدایت نمی‌کند﴾ که مرتدّان از دین برگشته، از آن جمله اند. شکّی نیست که گناه مرتدّ بزرگتر از گناه کسی است که بر کفر باقی مانده و اصلاً اسلام را نپذیرفته است زیرا مرتدّ، حق را شناخته و سپس از روی عناد و تمرّد از آن روی برتافته و سبب ایجاد شکّ و شبهه در دین گردیده است.

أُوْلَٰٓئِكَ جَزَآؤُهُمۡ أَنَّ عَلَيۡهِمۡ لَعۡنَةَ ٱللَّهِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ وَٱلنَّاسِ أَجۡمَعِينَ ﴿۸۷﴾

﴿آنان﴾ یعنی: مرتدّان ﴿سزایشان این است که لعنت خدا﴾ یعنی: دوری و طرد از رحمت وی ﴿و لعنت فرشتگان و مردم، همگی برآنان است﴾ یعنی: مرتدّان سزاوار این همه لعنت هستند.

خَٰلِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنۡهُمُ ٱلۡعَذَابُ وَلَا هُمۡ يُنظَرُونَ ﴿۸۸﴾

﴿در آن﴾ لعنت، یا در آتش دوزخ که نشانهٔ آن است ﴿جاودانه می‌مانند، نه عذاب از آنان کاسته می‌گردد و نه به آنان مهلت داده می‌شود﴾ و در کار عذابشان به آنان تأخیری داده می‌شود.

سپس حق تعالی توبه کنندگان را استثنا کرده و می‌فرماید:

إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ وَأَصۡلَحُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ﴿۸۹﴾

﴿**مگر کسانی که پس از آن**﴾ یعنی: پس از ارتداد ﴿**توبه کردند و به اصلاح آوردند**﴾ یعنی: آنچه را که با ارتداد از دین خویش تباه ساخته بودند، به وسیلۀ اسلام به اصلاح و سامان آوردند ﴿**پس بی‌گمان خداوند آمرزندۀ مهربان است**﴾ و این از لطف و رأفت و رحمت وی بر خلقش می‌باشد که توبۀ توبه‌کاران را می‌پذیرد و بر آنان می‌آمرزد. باید دانست که توبۀ مرتدّ ـ چنانچه مخلصانه به‌سوی اسلام بازگردد ـ نیز پذیرفته می‌شود. امام شوکانی می‌گوید: «در حدّ علم من، دراین باره میان علما هیچ اختلافی نیست».

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیۀ کریمه روایت شده است که فرمود: مردی از انصار، اسلام آورد و سپس مرتدّ شده به شرک پیوست، آن‌گاه پشیمان گشته کسی را به‌سوی قومش فرستاد که از رسول خدا ﷺ بپرسید: آیا برایم توبه‌ای هست؟ همان بود که این آیۀ کریمه نازل شد و بعد از آن‌که قومش به وی اطمینان دادند، مجدّداً اسلام آورد.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بَعْدَ إِيمَٰنِهِمْ ثُمَّ ٱزْدَادُواْ كُفْرًا لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلضَّآلُّونَ ﴿٩٠﴾

﴿**به راستی کسانی که پس از ایمانشان کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند**﴾ با پایداری در کفر و افزودن بر نیرنگ و توطئه علیه اسلام و اهل آن ﴿**هرگز توبۀ آنان پذیرفته نمی‌شود**﴾ به هنگام مرگ، چنان‌که خداوند متعال در آیۀ (۴/۱۷) می‌فرماید: (و توبۀ کسانی که مرتکب کارهای ناشایست می‌شوند و سرانجام چون مرگ هریک از آنان فرا رسد، می‌گویند: اینک توبه کردم؛ پذیرفته نیست). بعضی برآنند که این آیۀ کریمه ناظر بر یهودیان است زیرا آنان بودند که به عیسی علیه السلام کفر ورزیدند، سپس چون حضرت محمّد ﷺ به رسالت مبعوث

گردیدند، به ایشان نیز کافر شدند ﴿**و آنان خود گمراهان اند**﴾.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَمَاتُواْ وَهُمْ كُفَّارٞ فَلَن يُقۡبَلَ مِنۡ أَحَدِهِم مِّلۡءُ ٱلۡأَرۡضِ ذَهَبٗا وَلَوِ ٱفۡتَدَىٰ بِهِۦٓۗ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٞ وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ 

﴿**در حقیقت کسانی که کافر شده و درحال کفر مرده‌اند**﴾ چه کفّار اصلی باشند، چه مرتدّان و از دین حق برگشتگان ﴿**هرچند فراخنای زمین را پر از طلا کنند و آن را فدیه دهند**﴾ یعنی: هرچند در روز قیامت برای نجات خویش از عذاب دوزخ، به‌اندازهٔ گنجایش روی زمین از طلا فدیه آورند ﴿**هرگز از هیچ‌یک از آنان پذیرفته نمی‌شود، آنان را عذابی دردناک است و هیچ یاری‌دهنده‌ای نخواهند داشت**﴾ یعنی: هیچ کسی نیست که در روز قیامت از عذاب خداوند ﷻ نجاتشان دهد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «در روز قیامت مردی از اهل دوزخ آورده می‌شود، آن‌گاه حق تعالی به او می‌گوید: آیا از عذابم به اندازهٔ گنجایش زمین از طلا فدیه می‌دهی؟، آن مرد می‌گوید: آری! پروردگار می‌فرماید: دروغ گفتی، کمتر از این را از تو خواستم؛ از تو در صُلب پدرت آدم عهد گرفتم که به من چیزی را شریک نیاوری، ولی تو ابا ورزیدی». امّا علّت این که افعال نیک دنیوی کافر، در آخرت سودی به حالش ندارد، در این **حدیث‌شریف** بیان شده است: رسول خدا ﷺ از عبدالله بن جُدعان مورد پرسش قرار گرفتند ــ و او شخص مهمان نوازی بود، اسیران را بازخرید می‌کرد و آزاد می‌ساخت و مردم را إطعام می‌نمود ــ که آیا اعمال خیر دنیوی وی برایش در آخرت سودی دربر دارد؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: «لا، إِنَّهُ لَمْ يَقُلْ يَوْمًا مِنَ الدَّهْرِ: رَبِّ اغْفِرْ لِيْ خَطِيئَتِيْ يَوْمَ الدِّيْنِ ✿ نه! چیزی از آنها به حالش سودی ندارد

زیرا او در طول زندگی خود حتّی روزی از روزها هم نگفت: پروردگارا! خطاهای مرا در روز قیامت بیامرز».

بانگاهی به آیات (۸۹ ــ ۹۰)، ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال، کافران را در مجموع به سه گروه تقسیم کرده است:

۱ ــ آنان که صادقانه توبه کردند و آیهٔ (۸۹) ناظر بر ایشان است.

۲ ــ آنان که توبه‌شان صحیح نبوده و آیهٔ کریمه (۹۰) ناظر بر آنان است.

۳ ــ آنان که اصلاً توبه نکرده و بر کفر مرده‌اند، که آیهٔ کریمهٔ (۹۱) ناظر بر آنان است.

لَن تَنَالُواْ ٱلْبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَۚ وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيْءٍ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٌ ﴿۹۲﴾

﴿هرگز به نیکوکاری نمی‌رسید﴾ یعنی: هرگز به درجهٔ «ابرار» که عبارت از ایمان راستین، شایستگی در عمل و قبول آن است نمی‌رسید و هرگز ثواب «برّ» را که بهشت است در نمی‌یابید ﴿تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید﴾ یعنی: مگر آن که نفقهٔ شما در راه خدا ﷻ ــ اعم از جهاد و غیرآن از طاعات ــ از آن اموالی باشد که آن را دوست دارید. در احادیث شریف آمده است که شماری از اصحاب ﷺ بعد از نزول این آیهٔ کریمه نزد رسول خدا ﷺ آمده و نفیس‌ترین اموالشان را پیشکش راه خدا ﷻ کردند. ﴿و از هرچه انفاق کنید، قطعاً خدا بدان داناست﴾ و بر آن پاداشتان می‌دهد.

۞ كُلُّ ٱلطَّعَامِ كَانَ حِلًّا لِّبَنِيٓ إِسْرَٰٓءِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَٰٓءِيلُ

عَلَىٰ نَفْسِهِۦ مِن قَبْلِ أَن تُنَزَّلَ ٱلتَّوْرَىٰةُ ۗ قُلْ فَأْتُوا۟ بِٱلتَّوْرَىٰةِ فَٱتْلُوهَآ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿۹۳﴾

﴿**همهٔ خوراکیها برای بنی‌اسرائیل حلال بود، جز آنچه پیش از نزول تورات، اسرائیل بر خود حرام کرده بود**﴾ به قول جمهور مفسّران، مراد از «اسرائیل» در اینجا یعقوب علیه السلام است، نه ملّت اسرائیل زیرا «اسرائیل»، لقب یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم علیهما السلام است. نقل است که یعقوب علیه السلام گوشت و شیر شتر را بر خود حرام کرده بود، به قولی دیگر: او هر گوشت دارای رگ‌وپی‌ای را بر خود حرام کرده‌بود. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما ــ به استناد فرمودهٔ رسول خدا صلی الله علیه وسلم در پاسخ به سؤال یهودیان از آن حضرت صلی الله علیه وسلم در بارهٔ علّت این تحریم ــ می‌گوید: «یعقوب علیه السلام بیماری عرق‌النّساء (سیاتیک) داشت، پس برای خدا جل جلاله نذر کرد که اگر از این بیماری شفایش بخشد، رگ‌وپی (عِرق) و گوشت هر حیوانی را که دارای رگ‌وپی باشد، نمی‌خورد و حق تعالَی شفایش بخشید، بعداً فرزندانش نیز از سنّت وی پیروی کردند. لذا این تحریم مربوط به قبل از نزول تورات است، و تمام خوراکی‌ها در تورات حلال بود. ﴿**بگو: اگر راست می‌گویید**﴾ و سخن مرا باور ندارید ﴿**تورات را بیاورید و آن را بخوانید**﴾ تا راستی و درستی آنچه را که قرآن از این داستان برای شما بیان کرده است، دریابید زیرا تورات بر آنچه گفتم، ناطق است.

نقل است که پیامبرما صلی الله علیه وسلم نیز، عسل یا خادمشان ماریه را بر خود حرام کردند، امّا خداوند جل جلاله ایشان را در این امر تأیید نکرد و آیهٔ (۱) از سورهٔ «تحریم» را در این ارتباط نازل فرمود ــ که تفسیر آن خواهد آمد.

فقها در این مسئله که اگر کسی چیز مباحی را بر خود حرام ساخت، بر وی کفّاره لازم می‌شود یا خیر؟ بر دو رأی اند؛ در مذهب احناف بروی کفّاره لازم می‌شود و در مذهب شافعی بروی کفّاره لازم نمی‌شود.

فَمَنِ ٱفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ مِنۢ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٩٤﴾

﴿**پس کسانی که بعد از این**﴾ یعنی: بعد از آوردن تورات و تلاوت آن، یا بعد از این تحدّی و هماوردطلبی با آنان در خصوص آنچه که در کتاب خودشان آمده است؛ ﴿**بر خدا دروغ بندند، آنان خود ستمکارانند**﴾ زیرا کسی که به داوری کتاب خودش و آنچه که اعتقاد شرعی درست خویش می‌شناسد، فرا خوانده شود و باز هم بعد از آن جدل‌کنان بر خدای سبحان دروغ بربندد، هیچ‌کس از وی ستمکارتر نیست.

قُلْ صَدَقَ ٱللَّهُ ۗ فَٱتَّبِعُواْ مِلَّةَ إِبْرَٰهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ ﴿٩٥﴾

﴿**بگو**﴾ ای پیامبر به یهودیان ﴿**خداوند راست گفت. پس از کیش ابراهیم که حنیف بود و از مشرکان نبود، پیروی کنید**﴾ یعنی: مادام که صدق رسالت من با تمام وضوح و درخشش بر شما روشن شده، از آیین اسلام که من بر آن هستم پیروی کنید.
حنیف: گراینده از ادیان باطل به سوی دین حق.

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِى بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَٰلَمِينَ ﴿٩٦﴾

مجاهد در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت کرده است: مسلمانان و یهودیان بر سر کعبه و بیت‌المقدِس به همدیگر فخر می‌ورزیدند؛ یهودیان می‌گفتند که بیت‌المقدِس از کعبه برتر است، بدان جهت که محلّ هجرت انبیا علیهم السلام می‌باشد و در سرزمین مقدّس قرار دارد. و مسلمانان می‌گفتند: بلکه کعبه برتر است، همان بود که نازل شد: ﴿**درحقیقت اوّلین خانه‌ای که برای مردم نهاده شده**﴾ به منظور عبادت حق تعالی در زمین ﴿**همان است که در بکّه است**﴾ یعنی: خانهٔ کعبه است، که بنیان‌گذار آن ابراهیم علیه السلام بود ﴿**و مبارک**﴾ است. برکت کعبه؛ بسیاری خیر آن برای کسی است که در آن مقیم می‌شود، یا قصد زیارت آن را می‌کند، به جهت بسیاری نعمتها و خیراتی که از همه‌جا به‌سوی مکّه سرازیر می‌شود و به‌سبب ثواب مضاعفی که در آن نصیب مؤمنان می‌گردد ﴿**و هدایتی است برای جهانیان**﴾ چه بسا به این سبب که توحید باری تعالی در آن برپا می‌گردد، در مشاعر مقدّسه ذکر وی بسیار می‌شود و سنّت خلیلین (ابراهیم و اسماعیل علیهما السّلام) در آن احیا می‌گردد.

خداوند متعال با توصیف کعبه به عنوان اوّلین پرستشگاه؛ بر افضلیّت آن نسبت به اماکن عبادی دیگر تأکید می‌گذارد. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوذر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمده است: «اوّلین مسجدی که در روی زمین بنا شد، مسجدالحرام و دومین آن مسجدالاقصی بود، که به فاصلهٔ چهل سال از بنای کعبه بنا گردید».

«بَکّه» همان مکّه است. به قولی: وجه تسمیهٔ آن به بکّه این است که ستمگران را برآن دسترسی نیست و اگر به آن قصد تجاوز داشته باشند، مکّه گردنهایشان را می‌شکنند. یا سبب این نامگذاری، ازدحام مردم در آن است، به طوری که زنان در نماز، به سبب کثرت ازدحام، پیش روی مردان قرار می‌گیرند. ابن‌کثیر می‌گوید: «برای مکّه نامهای بسیاری را یاد کرده‌اند، چون مکّه، بکّه، بیت‌العتیق،

بیت‌الحرام، بلدالامین، امّ‌القریٰ، قادس[1]، مقدّسه، حاطمه، رأس، بنیه، بلده و کعبه».

فِيهِ ءَايَٰتُۢ بَيِّنَٰتٌ مَّقَامُ إِبۡرَٰهِيمَۖ وَمَن دَخَلَهُۥ كَانَ ءَامِنٗاۗ وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلۡبَيۡتِ مَنِ ٱسۡتَطَاعَ إِلَيۡهِ سَبِيلٗاۚ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٩٧﴾

﴿**در آن نشانه‌هایی روشن است**﴾ که از جملهٔ این نشانه‌ها؛ ﴿**مقام ابراهیم است**﴾ و آن صخره‌ای است که ابراهیم‌علیه السلام در هنگام بنای کعبه بر آن می‌ایستاد و نقش پاهای وی در آن صخره به‌طور برجسته نمایان است. و حق تعالی به ما دستور داده که آن را نمازگاه خویش قرار دهیم[2]. آری! این سنگ از نشانه‌های روشن الهی است، چراکه نیکی‌ها در آن مقام دو برابر می‌شود و پرنده از فراز آن نمی‌تواند پرواز کند ﴿**و**﴾ از جملهٔ نشانه‌های روشن الهی در کعبه این‌است که ﴿**هر که در آن درآید، در امان است**﴾ یعنی: هرکه از دشمنی یا چیزی بیمناک باشد و به بیت‌الحرام درآید، از همهٔ ترسها ایمن می‌گردد و بر مردم واجب است که متعرّض او نشوند؛ هر چند خونی را ریخته باشد، یا مالی راگرفته باشد، تا آن که از حرم خارج شود، ولی هر کس در داخل حرم مرتکب جرمی شد، دستگیر می‌شود و جزا بر او إقامه می‌گردد زیرا خود او بوده که هتک حرمت حرم را آغاز کرده است و بنابراین، مشمول این حکم خداوند متعال قرارگرفته که می‌فرماید: (وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ ۞ و هتک حرمتها قصاص دارد) [۹۴/۲]. از جملهٔ نشانه‌های روشن در مکّه، وجود

۱ـ قادس: پاک‌کننده از گناهان.

۲ـ نگاه، سورهٔ [بقره/۱۲۵].

صفا و مروه و منی و عرفه و دیگر مشاعر مقدّس است و از آن جمله، نابودشدن کسانی از جبّاران است که قصد تجاوز به حریم آن را بکنند.

﴿**و برای الله است بر عهدهٔ مردمان حجّ خانهٔ کعبه**﴾ این تأکیدی بر حقّ باری تعالی و بزرگداشتی از حرمت خانهٔ کعبه است ﴿**برای کسی که توانایی رفتن به آن را دارد**﴾ تقدیر آن چنین می‌شود: کسی راهی حجّ خانهٔ کعبه بشود که استطاعت رفتن به آن را دارد، این استطاعت عبارت از: زاد و راحله، یعنی توشه و اسباب سفر است ﴿**و هر که کفر ورزد**﴾ یعنی: نشانه‌های روشن و فضایل کعبه را انکار نماید ﴿**یقیناً خداوند از جهانیان بی‌نیاز است**﴾ و طاعات و عبادات بندگان اصلاً به او نفعی نمی‌رساند، بلکه این خودِ بندگان هستند که با ادای این طاعات به کمال انسانی خویش نایل می‌گردند.

عکرمه در بیان **سبب‌نزول**: (وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِيْن) می‌گوید: چون آیهٔ (وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ دِيْنًا... ۞ هر که جز اسلام دینی دیگر بجوید، هرگز از وی پذیرفته نمی‌شود) نازل شد، یهودیان گفتند: اکنون که چنین است، ما هم مسلمان هستیم! رسول خدا ﷺ به آنان فرمودند: «خدای عزّوجلّ حجّ خانهٔ کعبه را بر مسلمانان فرض گردانیده»، امّا آنان در پاسخ گفتند: «ولی آن را بر ما فرض نگردانیده!»، لذا از انجام مناسک حجّ سر باز زدند. همان بود که این آیهٔ کریمه نازل شد.

بیان احکام:

۱ ــ امام ابوحنیفه بر آن است که اگر کشتن کسی در زمین حِلّ به علّت قصاص، ارتداد یا زنا واجب باشد و او به سرزمین حرم پناه برد، بر وی تعرّض نمی‌شود، ولی نباید به او، جا، غذا و آب بدهند و با او خرید و فروش و معامله کنند تا به بیرون آمدن از سرزمین حرم ناگزیر گردد. امّا امام مالک و امام شافعی می‌گویند: قصاص گرفتن در حرم از قاتل قتل عمد، جایز است.

۲ ــ حجّ در عمر یک بار فرض و تکرار آن در هر پنج سال یک‌بار سنّت است.

۳ ـ امام ابوحنیفه، امام مالک و امام احمدبن حنبل برآنند که ادای حجّ در همان سال اوّلی که شخص مکلّف واجد استطاعت و بقیّه شرطهای ادای آن می‌شود، فرض است. ولی امام شافعی و محمّدبن حسن شیبانی بر آنند که در ادای حجّ مبنی بر مهلت (تراخی) است نه بر فوریّت.

۴ ـ بنا به مذهب امام مالک، نیابت در حجّ جایز نیست، امّا جمهور فقها آن را به جای کسی که فوت کرده و حجّ نکرده است و به جای بیماری که قادر به ادای حجّ نیست، جایز می‌دانند. لیکن مالکی‌ها حجّ را از ذمّهٔ بیمار زمین‌گیری که قدرت نگه‌داشتن خود را بر بالای مرکب ندارد، ساقط دانسته‌اند. در نزد آنان نیز، اجیر کردن شخص برای انجام‌دادن حجّ به جای کسی که مرده است و قبل از مرگش به این امر وصیّت کرده، جایز است.

۵ ـ استطاعت حجّ منوط به داشتن توشهٔ راه و وسیلهٔ نقلیه، به‌اضافهٔ عدم وجود مانع بدنی؛ چون بیماری، ترس از دشمن و عدم امنیّت راه است.

قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ ﴿٩٨﴾

﴿بگو: ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می‌ورزید، درحالی‌که خداوند شاهد و ناظر کردار شماست﴾ و برآنچه می‌کنید آگاه است؟ پس آن‌گاه که کلمهٔ کفر را بر زبان می‌آورید، یا افعالی را انجام می‌دهید که کفر به دلایل حق و معجزات نبوّت، یا کفر به آیات تورات است، او شما را می‌بیند.

قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ مَنْ ءَامَنَ

تَبۡغُونَهَا عِوَجٗا وَأَنتُمۡ شُهَدَآءُۗ وَمَا ٱللَّهُ بِغَٰفِلٍ عَمَّا تَعۡمَلُونَ ﴿۹۹﴾

﴿**بگو: ای اهل کتاب! چرا کسی را که ایمان آورده است، از راه خدا بازمی‌دارید**﴾ پس توطئه‌ها می‌چینید، نیرنگها می‌اندیشید و برنامه‌ها می‌ریزید تا در میان مؤمنان، فتنهٔ کفر و شرک را برپا سازید و با همهٔ توان تلاش می‌کنید تا میان مردم و ایمان به حق تعالی حایل گردید ﴿**و برای آن راه کجی‌ای می‌طلبید**﴾ یعنی: می‌خواهید تا با القای این شبهات و موهومات که راه خدا ﷻ ناهموار و ناهنجار است؛ این راه را برای مردم کج و بی‌بهره از اعتدال و استقامت معرّفی کنید تا ادّعاهای باطلتان را تثبیت نمایید ﴿**با آن‌که خود**﴾ به‌راستی آن ﴿**گواهید**﴾ و می‌دانید که اسلام تنها دین مقبول و پذیرفتهٔ الهی است، چنان‌که این حقیقت را از کتابهای نازل‌شده بر پیامبران خود دانسته‌اید، پس چرا علیه اسلام این‌همه کید و توطئه می‌چینید؟ ﴿**و خدا از آنچه می‌کنید، غافل نیست**﴾ ولی شما را تا رسیدن موعد عذابتان مهلت می‌دهد و آن‌گاه مجازاتتان می‌کند.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تُطِيعُواْ فَرِيقٗا مِّنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ يَرُدُّوكُم بَعۡدَ إِيمَٰنِكُمۡ كَٰفِرِينَ ﴿۱۰۰﴾

ابن‌جریر طبری و ابن‌اسحاق در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: مردانی از مسلمانان بر اساس پیوند همجواری و پیمانهایی که در جاهلیّت بود، با برخی از یهودیان روابط صمیمانه‌ای داشتند، پس خدای عزّوجلّ نازل فرمود: ﴿**ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از فرقه‌ای از اهل کتاب فرمان برید**﴾ یعنی: اگر به دسایس و نیرنگ‌های آنان گوش فراداده و به سخنان آنان اعتماد کنید، شما را به‌سوی همان هدفی که خود دارند، سوق می‌دهند و آن این

است که: ﴿**شما را پس از ایمانتان به کفر برمی‌گردانند**﴾.

وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُۥ ۗ وَمَن يَعْتَصِم بِٱللَّهِ فَقَدْ هُدِىَ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿١٠١﴾

﴿**و چگونه کفر می‌ورزید**﴾ مراد این نیست که آن گروه از مسلمانان کافر شده‌اند، چرا که به صفت ایمان: (یاأَیُّهَاالَّذِیْنَ آمَنُوْا) مخاطب گردیده‌اند، بلکه مراد این است که راه دوستی با یهودیان، به کفر منتهی می‌شود. آری! چگونه به راهی می‌روید که سرانجام آن کفر است ﴿**با آن‌که آیات الهی بر شما خوانده می‌شود**﴾ پس بر شماست که این آیات را بخوانید و به آنها چنگ زنید تا از اهداف توطئه آمیزی که یهودیان در قبال شما دارند، آگاه شوید ﴿**و رسول خدا در میان شماست**﴾ پس به او رجوع نمایید و قضایا را به او ارجاع دهید، که در این صورت قطعاً نیرنگ یهودیان بی‌اثر می‌شود. البتّه رجوع به شخص پیامبر ﷺ در حال حیات ایشان بود، امّا بعد از درگذشت ایشان؛ آثار و نشانه‌ها و سیرت ایشان و قرآنی را که از جانب حق تعالی آورده‌اند و سنّت ایشان، همگی در میان ما باقی است و علمای امّت هم این منابع و معارف را می‌شناسند، پس چنان است که رسول خدا ﷺ برای همیشه در میان ما هستند، به شرط آن‌که به آستان سنّت و سیرتشان رجوع کرده و بدانها تمسّک جوییم تا از دسایس و فتنه‌های کفّار اهل کتاب و غیر آنان در امان مانیم ﴿**و هر کس به خداوند پناه برد، به راه راست هدایت شده‌است**﴾ بنابراین، خداوند متعال مؤمنان را به پناه‌بردن به خود و ترک اعتماد و گرایش به دشمنانش ارشاد می‌کند تا راه هدایت به رویشان هموار شود و از گمراهی‌ای که از سوی دشمنان برایشان برنامه ریزی شده است، رهایی یابند.

ابن‌جریر طبری در بیان **سبب‌نزول** این آیات از زیدبن اسلم روایت کرده است که

فرمود: شاس‌بن قیس یهودی پیرمردی بسیار عقده‌ای و کینه‌توز علیه مسلمانان بود، روزی نامبرده از برابر مجلس اوس و خزرج که با هم گرم گفت‌وگو بودند گذشت، پس محبّت و الفت و صفایی را که از آنان دید، او را سخت برآشفته ساخت و روزگار جاهلیّت را به یاد آورد که اوس و خزرج با هم درگیر جنگی طولانی و دشمنی‌های دراز دامنی بودند. در این اثنا جوانی از یهودیان را که با وی بود، دستور داد که برود و با آنان بنشیند و روز «بُعاث» را که در آن میان اوس و خزرج جنگی سخت شعله‌ور شده بود به خاطرشان بیاورد. جوان یهودی چنین کرد. پس احساسات دوران جاهلیّت در میان آنان بر انگیخته شد و مشاجره آغاز گشت و کارچنان بالا گرفت که به میدان جنگ و سلاح کشید. رسول خدا ﷺ که از ماجرا آگاه شدند، به سویشان شتافته و خطاب به آنان فرمودند: آیا درحالی‌که من در میان شما هستم، داعیهٔ جاهلیت را سر داده‌اید؟ آن‌گاه در این باره، خطابه‌ای موجز و بلیغ ایراد کردند که بر اثر آن مسلمانان به خود آمدند و دانستند که این انگیزه، بر اثر وسوسهٔ شیطان و مکر دشمنانشان بوده است. آن‌گاه همدیگر را به گرمی در آغوش گرفته و به آیین مهر و صفا بازگشتند. و خداوند متعال این آیات را نازل نمود.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ﴿١٠٢﴾

﴿ای مؤمنان! از خداوند ـ چنان‌که سزاوار پروای اوست ـ پروا کنید﴾ یعنی: از حق تعالی چنان پروا کنید که سزاوار الوهیّت اوست. تقوایی این‌گونه، عبارت است از این که: بنده اموری را که انجام دادن آنها بر وی لازم است، انجام داده و اموری را که ترک‌کردن آنها بر وی لازم است، ترک کند و در این جهت، نهایت

سعی و کوشش خویش را به‌خرج دهد ﴿**و جز در حال مسلمانی نمیرید**﴾ یعنی: بر حالی جز حال اسلام قرار نداشته باشید تا چون مرگ شما در رسد ــ و چه‌بسا که ناگهانی آید ــ درحالی بر شما آید که مسلمان باشید. ابن‌مسعود رضی الله عنه در تفسیر: (حَقَّ تُقَاتِهِ) می‌گوید: «حقّ تقوی این است که خدای سبحان مورد اطاعت قرار گرفته و از او نافرمانی نشود، یاد کرده شود و فراموش نگردد و مورد شکر و سپاس قرار گیرد نه کفران و ناسپاسی». ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «معنای (حَقَّ تُقَاتِهِ) این است که: حق تعالی حتی به مدّت یک چشم برهم زدن هم، مورد نافرمانی قرار نگیرد».

مفسّران می‌گویند: چون این آیهٔ کریمه نازل شد، به‌کار بستن این تکلیف بر اصحاب رضی الله عنهم دشوار آمد، پس گفتند: یا رسول الله! چه کسی توان این‌چنین تقوایی را دارد ؟! همان بود که آیهٔ: (فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ ۞ تا آنجا که می‌توانید تقوای الهی را پیشه کنید) [۶۴/۱۶] نازل شد و آیهٔ مورد بحث ما را منسوخ گردانید. بعضی گفته‌اند: معنی این است که از خدا آنچنان تقوی کنید که سزاوار تقوای اوست تا آنجا که می‌توانید. پس بنابراین معنی، آیهٔ کریمه منسوخ نیست.

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۰۳﴾

﴿**و همگی به حبل الله چنگ زنید و پراکنده نشوید**﴾ حبل الله: عهد خدا، یا دین

وی، یا قرآن، یا اسلام است و همهٔ اینها در معنی با هم مترادفند. پس خدای سبحان مؤمنان را به چنگ‌زدن جمعی به ریسمان اسلام، یا قرآن دستور داده و ایشان را از پراکندگی‌ای که ناشی از اختلاف در دین است، نهی می‌نماید. البتّه اختلافی که از آن نهی شده است، اختلاف در اصول دین و حاکم ساختن هواها و امیال نفسانی و منافع شخصی است، امّا اختلاف اجتهادی در فروعات دین، نکوهش نگردیده بلکه پسندیده و ستوده است و از نشانه‌های آسان‌گیری شریعت خدای منّان می‌باشد ـ چنان‌که این حقیقت از نصوص قرآنی و احادیث نبوی بر می‌آید. ﴿**و نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آن‌گاه که دشمنان همدیگر بودید**﴾ و همدیگر را می‌کشتید و غارت و چپاول می‌کردید، پس به‌سبب این نعمت؛ همگی باهم برادر شدید. چنان‌که قبل از اسلام، قبایل اوس و خزرج در یثرب، درگیر جنگ خانگی خونینی بودند، ولی به نعمت اسلام، باهم یار و برادر شدند: ﴿**پس میان دلهای شما الفت انداخت تا به نعمت او برادران هم شدید. و بر لبهٔ پرتگاه آتش بودید**﴾ به‌سبب کفری که در آن قرار داشتید ﴿**و او شما را از آن**﴾ با اسلام ﴿**رهانید**﴾ یعنی: شما بر لبهٔ گودال دوزخ بودید زیرا هر کس از شما که می‌مُرد به دوزخ می‌افتاد، پس حق تعالی حضرت محمّد ﷺ را فرستاد و به وسیلهٔ ایشان، شما را از این پرتگاه رهانید. در **حدیث‌شریف** آمده است: «کتاب خدا ﷻ ریسمان الهی‌ای است که از آسمان به‌سوی زمین کشیده شده‌است». ﴿**این‌گونه خداوند آیات خود را برای شما به‌روشنی بیان می‌دارد تا هدایت شوید**﴾.

وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۚ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ﴿١٠٤﴾

﴿**و باید از شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند**﴾ یعنی: باید گروهی از شما به

فریضهٔ امر و نهی و دعوت اسلامی قیام کنند و با تعلیم و موعظه و ارشاد و با سلطه و قدرت و حکومت، مردم را به سوی آنچه که سود دنیا و آخرتشان در آن است، فراخوانند و دستور دهند. به قولی مراد این است: همگی شما باید امّتی باشید که دعوت الی‌الله و امربه معروف و نهی از منکر می‌کنید. ولی قول اوّل صحیح‌تر است زیرا «مِنْ» در آیهٔ کریمه مفید بعضیّت است، لذا امر به معروف و نهی از منکر فرض کفایه می‌باشد که انجام آن بر فرد فرد امّت، فرض عین نیست و اجرای آن سزاوار شأن هر کسی هم نیست. ابن‌کثیر از ابوجعفرباقرؑ نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ این آیهٔ کریمه را خواندند و سپس در این **حدیث‌شریف** فرمودند: «اَلْخَیْرُ اِتِّباعُ الْقُرْآنِ وَسُنَّتِیْ ٭ خیر؛ در پیروی قرآن و سنّت من است» ﴿و﴾ باید از شما گروهی باشند که ﴿**به کار پسندیده امر و از کار ناپسند منع کنند**﴾ به دست، یا به زبان. باید دانست که امر به معروف و نهی از منکر در نزد جمهور فقها، از فرایض کفایی اسلام است که اگر اهل علم ـ یعنی آنان که می‌دانند معروف چیست تا به آن امر کنند و منکر چیست تا از آن نهی کنند ـ به آن قیام کنند، فرضیّت آن از دیگران ساقط می‌گردد و در غیر آن، فرضیّت آن بر ذمّهٔ هر فرد مسلمانی باقی می‌ماند، همان گونه که عمومیّت این فریضه، از آیهٔ (۱۱۰) نیز برمی‌آید.

آری! امر به معروف و نهی از منکر از بزرگترین واجبات شریعت مطهّر اسلام و اصلی مهمّ از اصول آن می‌باشد زیرا با این واجب بزرگ است که نظام اسلامی کامل می‌شود، بدان جهت که گاهی بعضی از پیروان دین حق، به‌سبب جهل و ناآگاهی، یا به انگیزهٔ پیروی از هواها و خواهشهای نفس، از دین خویش منحرف می‌شوند، یا از ادای تکالیف و مسئولیّتهای خویش شانه خالی می‌کنند، یا به یک‌دیگر ظلم می‌کنند، پس اگر کسی نباشد که راه را روشن، جادّه را نشانه گذاری، گمراه را راهنمونی، مقصّر را موعظه و ظالم را بر سر جای خود بنشاند، بدون شکّ انحرافات بزرگ و بسیاری در جامعه پدید می آید، هم بدین جهت است که حق تعالی ما را از دچار شدن به سرنوشت و عاقبتی همانند

سرنوشت و عاقبت بنی‌اسرائیل برحذر می‌دارد، آنجا که آنان را به علّت فروگذاشتن فریضهٔ امر به معروف و نهی از منکر، لعنت می‌نماید: (بنی‌اسرائیل مورد لعنت قرار گرفتند؛ چرا که سرکشی کردند و از حدّ درگذشتند، آنان یک‌دیگر را از منکری که مرتکب می‌شدند نهی نمی‌کردند، چه بد است کار و کردارشان) [مائده/۷۹]. ﴿**و آن گروه**﴾ یعنی: گروهی که به فریضهٔ امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند ﴿**ایشانند رستگاران**﴾ یعنی: ایشانند اختصاص یافتگان به فلاح و رستگاری. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ رَأى مِنْكُمْ مُنْكَراً فَلْيُغَيِّرْهُ بِيَدِهِ، فَإنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِهِ، فَإنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِهِ، وَذٰلِكَ اَضْعَفُ الْاِيْمَان ۞ هرکس از شما منکری را دید، باید آن را به‌دست خود تغییر دهد، اگر نتوانست به زبان خود و اگر نتوانست به قلب خود و این ضعیف‌ترین پایهٔ ایمان است».

وَلَا تَكُونُوا۟ كَٱلَّذِينَ تَفَرَّقُوا۟ وَٱخْتَلَفُوا۟ مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلْبَيِّنَٰتُ ۚ وَأُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٥﴾

﴿**و همانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و باهم اختلاف کردند**﴾ آنان یهود و نصاری هستند که خدای متعال از پراکندگی و اختلاف در آنچه که به آنان نازل شده بود، نهیشان کرد ولی آنها سرپیچیدند و اختلاف پیشه کردند؛ ﴿**پس از آن‌که بیّنات برایشان آمد**﴾ بیّنات: آیات روشنی است که تبیین‌کنندهٔ حق و موجب عدم اختلاف است. بعضی گفته‌اند: آنان که پراکنده شدند، بدعت‌گذاران از امّت اسلام و فرقه‌هایی‌اند که خود را از جماعت عظیم امّت جدا نموده و با آنچه که از ضروریّات و بنیادهای دین است، مخالفت می‌ورزند ﴿**و برایشان عذابی بزرگ است**﴾. در **حدیث‌شریف** آمده است: «یهود به هفتاد و یک یا هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند و نصاری همچنان، امّا امّت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند».

در روایتی دیگر اضافه شده است: «همهٔ آنها در آتش‌اند مگر یک گروه، اصحاب پرسیدند؛ آن گروه کیست یا رسول الله؟ فرمودند: آنان که رهرو راه من و اصحاب من‌اند».

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿١٠٦﴾

آری! برایشان در روز قیامت عذابی سهمگین است؛ ﴿**روزی که چهره‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه شود**﴾ یعنی: هنگامی که از قبرهایشان برانگیخته می‌شوند، چهره‌های مؤمنان سپید و چهره‌های کفّار سیاه است ﴿**امّا سیاهرویان**﴾ به آنان گفته می‌شود: ﴿**آیا بعد از ایمانتان کافر شدید؟ پس به سزای آن‌که کفر می‌ورزیدید، عذاب را بچشید**﴾ سیاهرویان بنابرقولی: اهل کتاب، به قولی: مرتدّان، به قولی: منافقان و به قولی دیگر: مبتدعان اند.

وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٠٧﴾

﴿**و امّا سپیدرویان همواره در رحمت خدا**﴾ یعنی: در بهشت و سرای کرامت وی ﴿**جاویدانند**﴾.

تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِٱلْحَقِّ ۗ وَمَا ٱللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعَٰلَمِينَ ﴿١٠٨﴾

﴿**اینها آیات خداست که آن را به‌حق بر تو مـی‌خوانـیم**﴾ یـعنی: ای مـحمّد ﷺ! درحالی این آیات و حجّتهای روشن خویش را بر تو می‌خوانیم که این آیات، با حق ـ که همان عدل و راستی است ـ درهم تنیده است ﴿**و خداوند هیچ ستمی بر جهانیان نمی‌خواهد**﴾ با عذاب کردن آنان، مگر آن‌که خود مستحقّ عذاب باشند. لذا حق تعالی حاکم و داور عادلی است که ستم نمی‌کند زیرا او به همه چیز دانا و تواناست و با داشتن این اوصاف، هیچ نیازی به آن ندارد که به‌کسی از خـلقش ستم کند.

وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ ۚ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ ﴿١٠٩﴾

﴿**و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آنِ خداست**﴾ پس در آن هرگونه که خواهد و به هر نحوی که اراده کند، تصرّف می‌کند ﴿**و کارها هـمه بـه‌سوی خـدا بازگردانده می‌شود**﴾ هم از این رو است که خدای عزّوجلّ از ظـلم بـی‌نیاز است، چراکه تمام آنچه در آسمانها و زمین است، در قبضهٔ اوست و او مرجع همهٔ امور است.

كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ

عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ ۗ وَلَوْ ءَامَنَ أَهْلُ ٱلْكِتَٰبِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُم ۚ مِّنْهُمُ ٱلْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ ٱلْفَٰسِقُونَ ﴿١١٠﴾

﴿**شما**﴾ امّت اسلام ﴿**بهترین امتی هستید**﴾ یعنی: در علم خدا ﷻ ﴿**که برای مردم بیرون آورده شده است**﴾ یعنی: پدید آورده شده است. به قولی معنی این است: شما بهترین امّت هستید؛ از آنجا که ایمان آورده‌اید. این آیه دلیل بر آن است که امّت اسلام علی‌الاطلاق بهترین امّتهاست و این بهترین بودن، در بین اوّل این امّت و آخر آن مشترک می‌باشد، هر چند که اصحاب ﷺ، در مجموعهٔ امّت بهترین آنان‌اند. به قولی دیگر معنی این است: شما سودمندترین مردم برای مردم هستید. آری! این بهتر و سودمندتر بودن شما به‌خاطر آن است که: ﴿**به معروف امر می‌کنید و از منکر نهی می‌نمایید و به خدا ایمان دارید**﴾ یعنی: بهترین امّت هستید تا آن‌گاه که بر این اوصاف متّصف و به این شیوه از عقیده و عمل رهرو باشید، پس چون ایمان به خدا ﷻ، امر به معروف و نهی از منکر را کنار گذاشتید، این بهترین بودن از شما سلب شده و همراه با آن، عزّت و اعتبار و غلبهٔ شما هم از بین می‌رود.

دلیل این که امر به معروف و نهی از منکر بر ایمان مقدّم ذکر شد، این است که ذکر این خصلت، به برتری مسلمانان بر غیر آنان دلالت‌کننده‌تر است، بدان جهت که غیر مسلمانان نیز ادّعای ایمان را دارند، هر چند که از حقیقت ایمان دور گشته‌اند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوبکر صدّیق ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «از امّت من هفتادهزار تن به من داده شدند که بدون حساب به بهشت داخل می‌شوند، چهره‌هایشان همچون ماه شب چهارده است، دلهایشان همه بر دل یک تن از ایشان، پس از خدای عزّوجلّ افزون برآن طلب کردم و در نتیجه او مرا با هریک از آنان، هفتادهزار تن افزون داد». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده

است: «اَهْلُ الْجَنَّةِ عِشْرُوْنَ وَمِأَةُ صَفٍّ، هٰذِهِ الْاُمَّةُ مِنْ ذٰلِكَ ثَمَانُوْنَ صَفًّا ✿ اهل بهشت صد و بیست صفّ اند و این امّت هشتاد صفّ از ایشان را تشکیل می‌دهند».

﴿**و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند**﴾ یعنی: اگر یهود به خدا ﷻ و پیامبران و کتابهایشان ایمانی همچون ایمان مسلمین آورده بودند ﴿**قطعاً برایشان بهتر بود**﴾ ولی آنها چنین نکردند، پس چه کردند؟ ﴿**برخی از آنان مؤمن‌اند**﴾ یعنی: همان کسانی که به رسول خدا ﷺ ایمان آوردند ﴿**ولی بیشترشان فاسق‌اند**﴾ یعنی: از راه حق خارج، در باطل خویش سرگردان و تکذیب کنندهٔ رسول خدا ﷺ هستند.

عکرمه و مقاتل در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: این آیهٔ کریمه دربارهٔ ابن‌مسعود، ابیّ‌بن کعب، معاذبن جبل و سالم بردهٔ آزاد شدهٔ ابوحذیفه نازل‌شد، بدان جهت که مالک بن صیف و وهب بن یهوذای یهودی به این گروه از اصحاب ﷺ گفتند: دین ما بهتر از دینی است که شما ما را به آن دعوت می‌کنید و ما از شما برتر و نیکوتریم! پس خداوند ﷻ این آیهٔ کریمه را نازل کرد.

لَن يَضُرُّوكُمْ إِلَّآ أَذًى ۖ وَإِن يُقَـٰتِلُوكُمْ يُوَلُّوكُمُ ٱلْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنصَرُونَ ﴿١١١﴾

مقاتل در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت کرده است: رؤسای یهود در صدد آزار و اذیّت کسانی از میانشان که ایمان آورده بودند ــ چون عبدالله‌بن سلام و همراهان وی ــ برآمدند، پس خداوند ﷻ نازل فرمود: ﴿**هرگز زیان نرسانند به شما جز اندک آزاری**﴾ یعنی: هرگز نمی‌توانند هیچ نوعی از انواع زیان را به شما برسانند، مگر نوعی از اذیّت و آزار را که عبارت از دروغ‌بستن و تحریف و بهتان است، امّا بر وارد ساختن زیانی که در حقیقت زیان باشد ــ چون جنگ و غارت و امثال آن ــ قادر نیستند ﴿**و اگر با شما بجنگند، به شما پشت می‌کنند**﴾ یعنی: شکست

می‌خورند و قادر به مقاومت در برابر شما نیستند، چه رسد به این که بتوانند به شما زیانی برسانند ﴿سپس نصرت داده نمی‌شوند﴾ بلکه کارشان همچنان پیوسته زار است. پس شما مسلمانان باید این اوصاف سه گانهٔ: «امر به معروف، نهی از منکر و ایمان به خدا ﷻ» را پیوسته حفظ کنید تا این امتیاز و برتری برای شما باقی بماند و در غیر آن، ورق به زیان شما برخواهد گشت.

یادآور می‌شویم که مژدهٔ شکست یهود در برابر سلف صالح ما ـ به عنوان إخبار از غیب ـ تحقّق یافت زیرا یهودیان مدینه با همهٔ طوایف خود شکست خوردند و از جزیرة العرب محو شدند.

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ ٱلذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوٓاْ إِلَّا بِحَبْلٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَحَبْلٍ مِّنَ ٱلنَّاسِ وَبَآءُو بِغَضَبٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ ٱلْمَسْكَنَةُ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُواْ يَكْفُرُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَيَقْتُلُونَ ٱلْأَنۢبِيَآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ ۚ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَواْ وَّكَانُواْ يَعْتَدُونَ ﴿١١٢﴾

﴿هر کجا یافته شوند﴾ یعنی: در هر جایی که یهودیان باشند و آنان را بیابید ﴿بر آنان خواری زده شد﴾ یعنی: یهود را هرکجا ذلّت و خواری در احاطه گرفته ﴿مگر به عهدی از سوی خدا﴾ یعنی: فقط عقد ذمّه و قبول جزیه و گردن نهادن آنها به کتاب خدا ﷻ است که به آنان پناه می‌دهد ﴿و مگر به عهدی از مردمان﴾ یعنی: زنهار و امان مسلمین، یا یاری و پشتیبانی کسان دیگری غیر از مسلمین است که برای آنان مجالی فراهم می‌کند ﴿و به خشمی از خدا گرفتار آمدند﴾ یعنی: خشمی از سوی خدا ﷻ که سزاوار آن هستند، دامنگیرشان شد ﴿و مهر بینوایی بر آنان زده

شد ﴾ یعنی: فقر و مسکنت و خشم و ذلّت از تمام جوانب بر آنان احاطه کرد و گرفتار فقر و ذلّتی بی‌پایان، یا احساس آن در ضمیر و شعور و روان خود هستند ﴿این﴾ زدن مُهر ذلّت و بینوایی و فقر بر آنان و گرفتارشدنشان به خشم الهی ﴿**بدان سبب است که به آیات خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند و این به‌سزای آن است که نافرمانی کردند و از حدّ درگذشتند**﴾.

باید دانست که فقر و مسکنت ابدی یهودیان، ربطی به مال و دارایی آنها ندارد، چه این فقر و ذلّت در اعماق روان آنها ریشه دار است، لذا آنها همیشه احساس فقر می‌کنند، حتّی اگر مالک تمام گنجینه‌های دنیا هم باشند[1].

بعد از نزول این آیهٔ کریمه، همهٔ موارد یاد شده بر یهودیان و اهل کتاب واقع شد و هیچ معرکه‌ای میان مسلمین و اهل کتاب روی نداد، مگر این که خداوند ﷻ در آن پیروزی را به‌نام مسلمین رقم زد تا آن‌گاه که به دین و شریعت خویش پایبند بودند، ولی چون از دین خویش فاصله گرفتند، ورق به زیان آنها برگشت.

۞ لَيۡسُواْ سَوَآءٗۗ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ أُمَّةٞ قَآئِمَةٞ يَتۡلُونَ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ ءَانَآءَ ٱلَّيۡلِ وَهُمۡ يَسۡجُدُونَ ﴿١١٣﴾

﴿**آنان یکسان نیستند**﴾ یعنی: اهل کتاب برحال ذلّت باری که بیان شد، یکسان و همانند نیستند، بلکه ﴿**از میان اهل کتاب گروهی درست‌کردار**﴾ و به ضوابط امر و شرع الهی، برابر و مستقیم ﴿**اند که آیات الهی را در اوقات شب می‌خوانند**﴾ یعنی: آیات قرآن را در نماز شب (تهجّد) و در ساعات مختلف شب می‌خوانند ﴿**و سر به سجده می‌نهند**﴾ درحالی‌که نماز می‌خوانند. تعبیر از نماز به سجده، برای آن

۱ــرجوع کنید به تفسیر المنیر، ۱/۱۷۴.

است که سجده نمونهٔ خضوع و تذلّل بنده در بارگاه الهی است.

ابن‌کثیر در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: «مشهور در نزد بسیاری از مفسّران این است که این آیات دربارهٔ آن عدّه از دانشمندان اهل کتاب نازل شد که ایمان آوردند؛ چون عبدالله‌بن سلام، اسدبن عبید، ثعلبه‌بن سعیه و غیر ایشان».

يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْـَٔاخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَيُسَٰرِعُونَ فِى ٱلْخَيْرَٰتِ وَأُوْلَٰٓئِكَ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿١١٤﴾

این گروه از اهل کتاب: ﴿**به خدا و روز قیامت ایمان دارند و به معروف امر و از منکر نهی می‌کنند**﴾ به مفهوم عام این واجب دینی. ولی بعضی برآنند که مراد از امر به معروف در این‌جا؛ امرشان به پیروی از پیامبر ﷺ و نهی‌شان از مخالفت با آن حضرت ﷺ است ﴿**و در کارهای خیر شتاب می‌کنند**﴾ و تنبلی و کاهلی نمی‌ورزند زیرا ارزش ثواب کارهای خیر را می‌شناسند ﴿**و آنان از شایستگان‌اند**﴾ یعنی: با شایستگانند که همانا صحابه ﷺ می‌باشند. پس بنابر تعریفی که از این گروه ارائه شد، این مجموعه از اهل کتاب نیز در زمرهٔ بهترین امّتی هستند که برای مردم پدید آورده شده است، یعنی همان امّت اسلام که ذکرش گذشت.

وَمَا يَفْعَلُواْ مِنْ خَيْرٍ فَلَن يُكْفَرُوهُ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِٱلْمُتَّقِينَ ﴿١١٥﴾

﴿**و هر کار خیری که انجام دهند**﴾ هر چه باشد. و به قرائت: (تَفْعَلُوْا) معنی این

است: هر کار خیری که شما امّت اسلام انجام دهید ﴿هرگز دربارهٔ آن ناسپاسی نبینند﴾ یعنی: بدون ثواب و پاداش نخواهند ماند، بلکه ثواب آن به ایشان داده می‌شود ﴿و خداوند به تقواپیشگان داناست﴾ پس هرگز پاداش آنان نزد وی ضایع نمی‌شود.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَن تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَٰلُهُمْ وَلَآ أَوْلَٰدُهُم مِّنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا ۖ وَأُو۟لَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ ۚ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿١١٦﴾

چون خداوند ﷻ از مؤمنان اهل کتاب یاد کرد، در این آیهٔ کریمه از کفّارشان نیز سخن می‌گوید: ﴿کسانی که کفر ورزیدند﴾ به قولی: مراد از آنان بنی‌قریظه و بنی‌نضیر از یهودند ﴿هرگز اموالشان و اولادشان چیزی را﴾ از هزیمت و عذاب و بدفرجامی‌ای که خداوند ﷻ می‌خواهد تا آنان را در آن درافکند؛ ﴿از آنان دفع نمی‌کند﴾. اولاد را مخصوصاً یاد کرد زیرااولاد محبوب‌ترین نزدیکان به انسان و امیدانگیزترین پایگاه اتّکای وی برای دفع بلاها و سختی‌ها هستند ﴿و آنان اهل آتش اند و در آن جاودانه خواهند بود﴾.

مَثَلُ مَا يُنفِقُونَ فِي هَٰذِهِ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ ۚ وَمَا ظَلَمَهُمُ ٱللَّهُ وَلَٰكِنْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١١٧﴾

آن‌گاه خداوند متعال در بیان عدم کارایی اموالشان که آن را در دشمنی با

خدا ﷻ و رسولش و نبرد علیه اسلام مصرف می‌کنند، می‌فرماید: ﴿**مَثَل آنچه آنان در زندگانی این دنیا خرج می‌کنند**﴾ یعنی: صفت این اموالشان در عدم سود و ثمر دهی و ناکارایی خود ﴿**همانند بادی است که در آن سرمای سوزانی است**﴾ صِرّ: سرمای سخت و سوزان است ﴿**که به کشتزار قومی که بر خود ستم کرده‌اند، بوزد و آن را نابود سازد**﴾ پس صاحبان آن کشتزار بعد از همهٔ امیدهایی که به سود و ثمر آن بسته بودند، هیچ بهره‌ای از آن نمی‌گیرند و به علاوه، اموالی را هم که صرف این زراعت کرده بودند، نیز از دستشان می‌رود، همچنین‌اند کفّار که از این کشت بی‌ثمر خود طرفی نمی‌بندند. بعضی گفته‌اند: این مَثَلی است برای آن کارهای خیری که کفّار با اموال خود در حال کفر انجام می‌دهند و در روز قیامت متوجّه می‌شوند که ثمرهٔ آن به کلّی نابود شده است ﴿**و خدا به آنان ستم نکرده، بلکه آنان خود بر خویشتن ستم کرده‌اند**﴾ هنگامی‌که اموال خویش را در ستیزه جویی با خداوندی که هرگز مغلوب نمی‌شود، نابود کردند. آری! همانند این باد سوزان که کشت آن قوم ستمگر را پاک از بین برد، اینان نیز اموالشان را صرف کردند، امّا باد سوزان شرک، تلاشها و تکاپوها و سرمایه گذاریهای باطلشان را نابود کرد.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ بِطَانَةً مِّن دُونِكُمۡ لَا يَأۡلُونَكُمۡ خَبَالٗا وَدُّواْ مَا عَنِتُّمۡ قَدۡ بَدَتِ ٱلۡبَغۡضَآءُ مِنۡ أَفۡوَٰهِهِمۡ وَمَا تُخۡفِي صُدُورُهُمۡ أَكۡبَرُۚ قَدۡ بَيَّنَّا لَكُمُ ٱلۡأٓيَٰتِۖ إِن كُنتُمۡ تَعۡقِلُونَ ﴿١١٨﴾

ابن جریر طبری و ابن‌اسحاق در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: مردانی از مسلمانان به اساس پیوند همجواری و پیمانهایی که در جاهلیّت بود، با برخی از یهودیان روابط صمیمانه‌ای داشتند، پس

خدای عزّوجلّ نازل فرمود: ﴿**ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از غیر خودتان**﴾ یعنی: از غیرمسلمین که کفّار و منافقانند، ﴿**بِطانه نگیرید**﴾ بطانهٔ شخص: یاران خصوصی و همدل و همراز وی اند که در بطن امور وی قرار دارند و او آنها را از رازها و امور خصوصی خود آگاه می‌سازد. آری! از آنان دوست و همراز نگیرید زیرا آنان ﴿**از هیچ نابکاری در حقّ شما کوتاهی نمی‌ورزند**﴾ و به هر آنچه که کار را بر شما خراب سازد، متوسّل می‌گردند. خَبال: فساد در فعل و جسم و عقل است ﴿**و به رنج و محنت افتادن شما را دوست دارند**﴾ یعنی: آرزو دارند تا در آنچه که مایهٔ درد و رنج و سختی و زیان است، درافتید ﴿**بَغضاء از لحن و سخنشان آشکار شده است**﴾ بَغضاء: شدّت بغض است، که این در سخنانشان هویداست، پس از شدّت حسد بر خود می‌پیچند و زبانهایشان از سرّ ضمیرشان خبر داده است، لذا تقیّه را کنار گذاشته و صراحتاً به تذکیب روی آورده‌اند و سرانجام، خُبث و پلیدی نهاد و اندرونشان از آنچه از زبانهایشان می‌لغزد، کاملاً برملا شده است ﴿**و آنچه سینه‌هایشان نهان می‌دارد، بزرگتر است**﴾ به‌طوری که این لغزشهای زبانی، در مقایسه با آنچه که در سینه‌های پراز کینه‌شان علیه دین و دعوت و امّت نهان می‌دارند، بسیار اندك است؛ پس ای مؤمنان! ﴿**درحقیقت ما نشانه‌ها را برای شما بیان کرده‌ایم، اگر تعقّل کنید**﴾ لذا باید دشمنانتان را بشناسید و دوست و دشمن را از یک‌دیگر تمییز و تشخیص دهید.

هَٰٓأَنتُمۡ أُوْلَآءِ تُحِبُّونَهُمۡ وَلَا يُحِبُّونَكُمۡ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱلۡكِتَٰبِ كُلِّهِۦ
وَإِذَا لَقُوكُمۡ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوۡاْ عَضُّواْ عَلَيۡكُمُ ٱلۡأَنَامِلَ مِنَ
ٱلۡغَيۡظِۚ قُلۡ مُوتُواْ بِغَيۡظِكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿۱۱۹﴾

﴿**هان**﴾ ای حامیان کسانی که از آنان برای خود دوست و همراز نهانی گرفته‌اید ؛ بدانید که فقط ﴿**شمایید که آنان را دوست دارید، ولی آنان شما را دوست ندارند**﴾ از آنجا که غیظ و حسد در سینه‌هایشان علیه شما آکنده شده و استحکام یافته است ﴿**و شما به همهٔ کتابها ایمان دارید**﴾ و ازجمله کتاب آنان ، پس شما را چه شده است که درحالی آنان را به دوستی می‌گیرید که به کتاب شما ایمان نمی‌آورند ؟ ﴿**و چون با شما رودررو شوند، می‌گویند**﴾ از روی نفاق و تقیّه ﴿**ایمان آوردیم. و چون خلوت کنند، از شدّت خشم بر شما، سر انگشتان خود را می‌گزند**﴾ از روی حسرت و تأسّف که چرا از انتقام‌گرفتن از شما عاجزند ﴿**بگو: به غیظ خویش بمیرید**﴾ یعنی : قطعاً خداوند ﷻ تمام‌کنندهٔ نعمت خویش بر مؤمنان و پیروز کننده و به روی صحنه‌آورندهٔ دین خویش است ، پس اینک بر غیظ خود بیفزایید تا براثر آن دق‌مرگ شوید ﴿**که خداوند به راز درون سینه‌ها**﴾ یعنی به همهٔ خلجانهایی که بر سینه‌ها می‌گذرد و به همه اندیشه‌هایی که در نهانها شکل می‌گیرد ﴿**داناست**﴾ و از جمله بر آنچه که این گروه در دلهایشان پنهان می‌دارند. مراد این آیهٔ کریمه ، منافقان اهل کتاب اند.

إِن تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِن تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا ۖ وَإِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا ۗ إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿١٢٠﴾

﴿**اگر به شما خیری برسد**﴾ از پیروزی ، نعمت و فراوانی ، یا نیرومندی و غیره ، هرچند هم که اندک باشد ﴿**آنان را ناخشنود و ناراحت می‌کند؛ و اگر به شما بدی و ناخوشی‌ای برسد، از آن شاد می‌شوند**﴾ پس هرکس در چنین موضعی قرارداشته

باشد، هرگز شایستهٔ آن نیست که به دوستی و همدلی گرفته شود. باید دانست که در دو جملهٔ: (إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ)، و: (إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ)، تعبیر شگرف بلاغی قرآن به خوبی نمایان است زیرا تعبیر «مساس حسنه»، مفید آن است که این دشمنان نفاق پیشه، از رسیدن کمترین خیری به مسلمانان ناراحت می‌گردند و تعبیر «اصابهٔ سیئة»، مفید آن است که تا زمانی مصیبت بر مسلمانان کاملاً فراگیر و همه جانبه نباشد و به اصطلاح، کارد به استخوانشان نرسد، خوشحال نمی‌شوند ﴿**و اگر صبر کنید**﴾ بر دشمنی آنان، یا بر دشواری‌های جنگ با آنان ﴿**و پرهیزگاری نمایید**﴾ از دوستی و مهرورزی به آنان ﴿**نیرنگ آنان هیچ زیانی به شما نمی‌رساند**﴾ و اندیشه‌ها و حرکتهای سوء آنان علیه شما و دینتان، کاملاً بی‌اثر است ﴿**یقیناً خداوند به آنچه می‌کنند، احاطه دارد**﴾ پس، بر اعمال و افکارشان آگاه و بر بی‌اثرساختن توطئه‌هایشان تواناست.

علما در بیان احکام گفته‌اند: برای مسلمانان جایز نیست تا کفّار ــ اعم از یهود، نصاری و مشرکان ــ را دوست همراز، مشاور و امین خویش قرار دهند، ولی جایز است که از آنها به عنوان کارگزار و کارمند در کارهای حکومتی‌ای که به مسائل حسّاس و محرمانهٔ امّت و رازهای سیاسی آنها مربوط نباشد، استفاده شود، چنانچه این روش در سیرهٔ خلفا دیده شده است. همچنین بنابراین آیات، گواهی دشمن علیه دشمنش صحّت ندارد ــ که علمای مدینه و حجاز بر این نظراند، امّا از امام ابوحنیفه جایز بودن آن روایت شده است.

وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ ٱلْمُؤْمِنِينَ مَقَٰعِدَ لِلْقِتَالِ ۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٢١﴾

آن‌گاه خداوند متعال به بیان داستان اُحد می‌پردازد، آزمونی که مؤمنان و

منافقان را از یک‌دیگر متمایز گردانید و صابران پایدار در عرصه‌های سختی را نمایان ساخت. آری! سیاق قرآنی به ذکر جنگ با قریش در بدر و اُحد منتقل می‌شود تا یهودیان درس عبرت بگیرند و بدانند که اگر درگیر جنگ با مسلمانان شوند، چه فرجام بدی در انتظارشان خواهد بود. پس، در مجموع شصت آیهٔ کریمه ـ از آیهٔ ۱۲۰ تا ۱۸۰ ـ پیرامون غزوهٔ اُحد می‌باشد.

﴿**و یاد کن زمانی را که بامدادان از پیش خانواده‌ات بیرون آمدی**﴾ یعنی: ای پیامبر! زمان بیرون آمدن از خانه‌ات را در صبحگاه روز شنبه، هفتم شوّال سال سوّم هجری به یادآور، آن‌گاه که بیرون آمدی، ﴿**و مؤمنان را در مواضعی برای جنگیدن فرود می‌آوردی**﴾ یعنی: آنها را در سنگرها مستقرّ و آمادهٔ رویارویی با دشمن می‌کردی ﴿**و خداوند شنواست**﴾ سخنان مؤمنان را در مشاوره با تو ﴿**داناست**﴾ به همه نیّتها و کردارهای بندگانش.

إِذْ هَمَّت طَّآئِفَتَانِ مِنكُمْ أَن تَفْشَلَا وَٱللَّهُ وَلِيُّهُمَا ۗ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُؤْمِنُونَ ﴿١٢٢﴾

﴿**آن‌گاه که دو طایفه از شما بر آن شدند که بزدلی کنند**﴾ این دو طایفه عبارت از: بنی‌سلمه از قبیلهٔ خزرج و بنی‌حارثه از قبیلهٔ اوس بودند که روز اُحد در دو جناح لشکر قرار داشتند، پس خواستند تا از همراهی با رسول اکرم ﷺ در این غزوه منصرف گردند، امّا خدای عزّوجلّ دلهای مؤمنان را از تسلیم‌شدن به سستی و جُبن حفظ کرد و بنابراین، بازنگشتند ﴿**و حال آن‌که خداوند یاورشان بود**﴾ هم بدین سبب، آنان را از سستی و ترسویی در پناه خود قرار داد و از میدان کارزار بازنگشتند، چنان‌که منافقان به رهبری عبدالله‌بن‌ابیّ بازگشتند ﴿**و مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند**﴾ نه بر غیر وی.

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ ٱللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنتُمْ أَذِلَّةٌ فَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢٣﴾

﴿**و یقیناً خداوند شما را در بدر یاری کرد درحالی‌که**﴾ به‌سبب کمی تعداد خویش ﴿**ناتوان بودید**﴾ تا بدانید که پیروزی از جانب حق تعالی است و به کثرت عدّه و عُدّه وابسته نیست. این جملهٔ مستأنفه‌ای است که برای پایدارساختن مؤمنان در میدان معرکه ایراد شد تا این حقیقت را به یادشان آورد که پیروزی، نتیجهٔ صبر و پایداری است ﴿**پس، از خدا پروا کنید، باشد که سپاسگزاری نمایید**﴾ زیرا تقوی برانگیزانندهٔ شکر و سپاس است.

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَن يَكْفِيَكُمْ أَن يُمِدَّكُمْ رَبُّكُم بِثَلَٰثَةِ ءَالَٰفٍ مِّنَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ مُنزَلِينَ ﴿١٢٤﴾

﴿**آن‌گاه که به مؤمنان می‌گفتی**﴾ یعنی: ای پیامبر! به‌یاد آور هنگامی را که در روز بدر به مؤمنان می‌گفتی: ﴿**آیا شما را کفایت نمی‌کند که پروردگارتان شما را با سه‌هزار فرشتهٔ فرودآمده یاری کند؟**﴾ یعنی: براساس برداشت تو، مؤمنان این اندازه مدد از فرشتگان را ناکافی می‌پنداشتند.

بَلَىٰٓ إِن تَصْبِرُواْ وَتَتَّقُواْ وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَٰذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُم بِخَمْسَةِ ءَالَٰفٍ مِّنَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ مُسَوِّمِينَ ﴿١٢٥﴾

﴿**بلی، اگر صبر کنید**﴾ بر شدّت و سختی جنگ و پایداری ورزید در معرکه ﴿**و کافران بر شما با همین جوش‌وخروش خود بتازند**﴾ در موعدی که مقرّر کرده‌اند ﴿**همان‌گاه پروردگارتان شما را با پنج‌هزار فرشتهٔ نشاندار مدد می‌رساند**﴾ یعنی: همان‌گاه که آنان بر سر شما فرود آیند، فرشتگان هم بی هیچ‌گونه تأخیری به میدان جنگ حاضر می‌شوند، درحالی‌که خود را با نشانه‌هایی نشاندار کرده‌اند. البتّه رسم کار در معرکه‌ها چنین بود و چنین هست که افراد شجاع و نترس، خود را با پیشانی‌بندی سرخ‌رنگ یا نشانه‌ای دیگری نشانه‌گذاری می‌کنند تا جایگاه و پایگاهشان در صفّ کارزار شناخته شود. روایت شده است که فرشتگان در روز بدر دستارهایی سفید، یا سرخ، یا سبز، یا زردرنگی بر سرهای خویش بسته بودند. به قولی: آنها بر اسبانی ابلق سوار بودند.

امام فخرالدّین رازی در «تفسیر کبیر» می‌گوید: «اهل تفسیر و سیَر اجماعاً بر آن‌اند که فرشتگان در روز بدر با کافران به صورت عینی (فیزیکی) جنگیدند»، پس چنان نبود که امداد؛ امدادی معنوی باشد، آن‌گونه که صاحب تفسیر «المنار» می‌گوید. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «فرشتگان در جنگ بدر عملاً شرکت کردند، امّا در دیگر غزوات حضوری به شمار و مدد داشتند، ولی عملاً نمی‌جنگیدند».

وَمَا جَعَلَهُ ٱللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِۦ ۗ وَمَا ٱلنَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ ٱللَّهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَكِيمِ ﴿١٢٦﴾

﴿**و خدا آن را**﴾ یعنی: امداد با فرشتگان را ﴿**جز مژده‌ای برای شما قرار نداد**﴾ تا به‌وسیلهٔ آن به پیروزی خویش شادمان گردید ﴿**و تا دلهایتان به آن**﴾ یعنی: به رسیدن امداد فرشتگان ﴿**آرام گیرد، و**﴾ لیکن باید بدانید که ﴿**پیروزی جز از جانب**

خداوند توانای حکیم نیست ﴾ پس، بسیاری رزمندگان و امکانات جنگی ـ جز با یاری پروردگار و تأیید و توفیق وی ـ هیچ تأثیری در سرنوشت جنگ ندارد و اگر خدای عزّوجلّ می‌خواست، بدون جنگی از سوی شما، به کار آنان پایان می‌داد و دین خود را نصرت می‌بخشید، ولی این جنگ را ترتیب داد و آن را برای شما به‌عنوان تکلیف شرعی مقرّر گردانید تا ایمان و پایداری شما را بیازماید، چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَلَوْ يَشَاءُ اللهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَٰكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ ﴾ و اگر خدا می‌خواست از آنان انتقام می‌کشید، ولی تا برخی از شما را به وسیلهٔ برخی‌دیگر بیازماید» [محمد/۴]. پس، داستان مشارکت فرشتگان در این آیات (۱۲۴ ـ ۱۲۷)، به قول قوی و راجح، مربوط به غزوهٔ بدر است نه غزوهٔ اُحد، هرچند به قولی: مراد آیات، امداد مؤمنان در روز اُحد می‌باشد زیرا حق تعالی به ایشان وعده داد که اگر در اُحد پایداری ورزند، ایشان را به فرشتگان مدد می‌رساند، امّا پایداری نکردند، لذا یک فرشته را هم به یاریشان نفرستاد، چه اگر به فرشتگان مدد می‌شدند، شکست نمی‌خوردند.

لِيَقْطَعَ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْبِتَهُمْ فَيَنقَلِبُوا خَائِبِينَ ﴿١٢٧﴾

﴿**چنین کرد تا هلاک کند بخشی از کافران را**﴾ یعنی: شما را در بدر پیروز ساخت تا طایفه‌ای از کفّار را نابود سازد و آنان کسانی بودند که در روز بدر کشته شدند ﴿**یا آنان را خوار سازد**﴾ أَوْيَكْبِتَهُمْ: یا اندوهگین‌شان ساخته، دایره را بر آنان تنگ گرداند و جلو تکبّر و سرمستی آنها را گرفته خوار و تارومارشان کند ﴿**تا نومیدانه بازگردند**﴾ بی‌آن‌که به هدف و مرام خود دست یافته باشند. یادآور می‌شویم که غزوهٔ بدر در روز جمعه، هفدهم رمضان‌المبارک سال دوم هجری اتّفاق افتاد.

لَيْسَ لَكَ مِنَ ٱلْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَٰلِمُونَ ﴿۱۲۸﴾

ابن‌عمر رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه می‌گوید: رسول خدا ﷺ مشرکان را نفرین کرده و در نفرین خود مردانی از آنان را به‌اسم یاد می‌کردند، همان بود که حق تعالی نازل فرمود: ﴿**اختیار این کار با تو نیست**﴾ یعنی: خداوند جل جلاله اختیار کارشان را دارد و هرچه بخواهد با آنان می‌کند؛ از نابودساختن، شکست دادن و عذاب نمودنشان، یا بازگردانیدنشان به‌سوی رحمت و هدایت خود با تشرّف ایشان به اسلام، چنان‌که می‌فرماید: ﴿**یا از آنان درگذرد، یا عذابشان کند**﴾ در دنیا و آخرت ﴿**چراکه ستمکارند**﴾ و مستحقّ این عذاب می‌باشند.

این آیهٔ کریمه دربردارندهٔ این اشاره است که: فرجام کار قبیلهٔ قریش ایمان خواهد بود. از روایات دیگر نیز بر می‌آید که رسول خدا ﷺ بعد از غزوهٔ اُحد که در آن به مسلمانان آسیب سختی وارد شد و حضرت حمزه رضی الله عنه به شهادت رسید، مشرکان را در قنوت نماز صبح نفرین می‌کردند، امّا بعد از نزول این آیهٔ کریمه، دیگر آنان را در نماز نفرین نکردند.

وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ ۚ يَغْفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ ۚ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۲۹﴾

﴿**و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آنِ خداست**﴾ پس بدانید که گسترهٔ مُلک خداوند متعال، فراخ است ﴿**هرکه را بخواهد**﴾ بیامرزد، ﴿**می‌آمرزد و هرکه را بخواهد**﴾ عذاب کند، ﴿**عذاب می‌کند**﴾ پس ملک، ملک اوست و هرچه بخواهد

در آن می‌کند و هرچه اراده کند، به ثبوت می‌رساند ﴿**و خداوند آمرزندهٔ مهربان است**﴾ این اشاره‌ای به این حقیقت است که رحمت حق تعالی بر خشم وی پیشی گرفته و لذا این دعوتی است از قریش که در موضع خود در قبال اسلام، تجدیدنظر کنند.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَأْكُلُواْ ٱلرِّبَوٰٓاْ أَضْعَـٰفًا مُّضَـٰعَفَةً وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٣٠﴾

آن‌گاه خداوند متعال در بین داستان اُحد، آیهٔ معترضه‌ای را در مورد نهی از رباخواری می‌آورد تا مؤمنان از خوردن ربا دست برداشته و اموالشان را در راه خدا ﷻ انفاق نمایند و برای نشر اسلام آماده باشند: ﴿**ای کسانی که ایمان اورده‌اید! ربا را چند و چندین برابر نخورید**﴾ حرام بودن ربا در همهٔ حالات و به همهٔ صور و اشکال آن، واضح و آشکار است، لیکن آیهٔ کریمه در اینجا ناظر بر شکلی خاصّ از رباست که در میان اعراب مرسوم بود، آن شکل و شیوه چنین بود که آنان مال را تا زمانی معیّن به وام ربوی می‌دادند و چون وقت بازپرداخت وام سر می‌رسید، هم بر مال می‌افزودند و هم در زمان بازپرداخت وام و این کار را برای بارهای پیاپی تکرار می‌کردند تا بدانجا که فرد رباخوار چندین‌برابر وامی را که در آغاز داده بود، باز پس می‌گرفت. یادآور می‌شویم که امروزه این نوع ربا را «سود مرکّب» می‌نامند. قید (اَضْعافاً مُضاعَفَةً ❁ چند و چندین برابر) برای بیان واقعیّت ستم زشتی است که مردم در جاهلیّت به آن مبتلا بودند و قطعاً به این معنی نیست که اگر ربا کم بود، خوردن آن جایز باشد بنابراین، کم و بسیار ربا همه حرام قطعی است و از اشدّ گناهان کبیره محسوب می‌شود ﴿**و از خداوند پروا کنید**﴾ با فروگذاشتن ربا ﴿**باشد که رستگار شوید**﴾.

وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿۱۳۱﴾

﴿**و از آتشی که برای کافران آماده شده است، پرواکنید**﴾ این ارشادی است به مؤمنان که باید از آنچه کفّار در معاملاتشان انجام می‌دادند، بپرهیزند. یعنی: خوردن ربا، از عملکرد و شیوهٔ کفّار است، پس شما مؤمنان باید از ربایی که ایمان را از شما سلب می‌کند و با آن همچون کفّار مستوجب آتش می‌شوید؛ بپرهیزید.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۱۳۲﴾

﴿**و از خدا و رسول او فرمان برید**﴾ در هر امر و نهیی ﴿**باشد که**﴾ با فرمان‌بردن از خدا جل جلاله و رسولش ﷺ ﴿**مشمول رحمت قرار گیرید**﴾.

۞ وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۱۳۳﴾

﴿**و بشتابید به‌سوی آمرزشی از جانب پروردگار خویش و بهشتی که پهنای آن مانند عرض آسمانها و زمین است**﴾ و چون آسمان و زمین در حدّ علم بندگان، عریض‌ترین و فراخ‌ترین مخلوقات خدای سبحان اند، بدین جهت در تشبیه از آنها یاد شد ﴿**برای پرهیزگاران آماده شده است**﴾ پس چگونه مرتکب کارهایی می‌شوید که شما را از بهشتی به این وسعت و عظمت محروم گردانند، درحالی‌که برای پرهیزگاران آماده شده‌است؟ و چرا ربا می‌خورید که شما را در دوزخی فرو افگند که برای کافران آماده شده‌است؟.

این آیهٔ کریمه دلیل بر آن است که بهشت و دوزخ هم‌اکنون آفریده شده‌اند و موجودند. قول جمهور علما نیز همین است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مردی به محضر رسول خدا ﷺ آمد و گفت: حق تعالی فرموده است: (بهشتی که پهنای آن مانند آسمان و زمین است)، پس به من خبر دهید که در این صورت، دوزخ در کجاست؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: آیا می‌بینی که چون شب می‌آید همه چیز را می‌پوشاند، در آن وقت روز در کجاست؟ آن مرد گفت: در آن جایی که خدا جل‌جلاله بخواهد. رسول خدا ﷺ فرمودند: پس همچنین است دوزخ، در آن جایی‌است که خدا بخواهد».

﴿ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي ٱلسَّرَّآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَٱلْكَـٰظِمِينَ ٱلْغَيْظَ وَٱلْعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِ ۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلْمُحْسِنِينَ ۝١٣٤﴾

پرهیزگاران ﴿همانان﴾ اند ﴿که در سرّاء﴾ یعنی: حالت آسانی و گشایش و راحت ﴿و ضرّاء﴾ یعنی: در تنگی و سختی و رنج ﴿**انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌خورند**﴾ آن را در دلهای خویش حبس کرده و به‌سبب خشم و غیظ خود به کسی ظلم نمی‌کنند. گفته می‌شود: «کَظَمَ غَيْظَهُ ۞ خشم خود را فروخورد و آن را بروز نداد». در **حدیث‌شریف** آمده است: «هرکس خشم خود را فرو خورَد درحالی‌که بر اظهار و اجرای آن قادر است، خدای عزّوجلّ درونش را پراز امن و ایمان می‌کند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ از اصحاب ﷺ پرسیدند: «شما در میان خود به چه کسی پهلوان می‌گویید؟» گفتند: به کسی که پهلوانان نتوانند او را در کُشتی به زانو در آورند. فرمودند: «نه! چنین نیست، بلکه قهرمان کسی است که در هنگام خشم بر خود مسلّط است». دربارهٔ شیوهٔ فرونشاندن خشم نیز در **حدیث‌شریف** آمده است: «همانا خشم و غضب از

شیطان است و شیطان از آتش آفریده شده، پس چون یکی از شما خشمگین شد، باید وضو بگیرد». ﴿و﴾ پرهیزگاران همانان اند که ﴿از مردم درمی‌گذرند﴾ یعنی: از مجازات کسی که به آنان بد کرده و مستحقّ مؤاخذه است، درمی‌گذرند. البتّه این فضیلت و کرامت درصورتی است که بر انتقام‌کشی قادر باشند. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول‌اکرم ﷺ فرمودند: «سه چیز است که بر آن سوگند می‌خورم:

۱ ـ هیچ مالی از صدقه‌دادن کم نمی‌شود.

۲ ـ خداوند ﷻ دربرابر عفو و گذشت، جز عزّت نمی‌افزاید.

۳ ـ هرکه برای خدا ﷻ تواضع کند، خداوند ﷻ او را رفعت می‌دهد».

نظر به این‌همه فضیلت است که خداوند ﷻ این مقام را از مقامات احسان برشمرده و می‌فرماید: ﴿**و خداوند محسنان را دوست می‌دارد**﴾ یعنی: آنانی را که با انفاق و بردباری و گذشت در امورشان، روش احسان و نیکوکاری را درپیش می‌گیرند.

وَٱلَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَٰحِشَةً أَوْ ظَلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمْ ذَكَرُواْ ٱللَّهَ فَٱسْتَغْفَرُواْ لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرُ ٱلذُّنُوبَ إِلَّا ٱللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّواْ عَلَىٰ مَا فَعَلُواْ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿۱۳۵﴾

﴿و﴾ پرهیزگاران ﴿آنان﴾ اند ﴿**که چون فاحشه‌ای مرتکب شوند**﴾ فَاحِشَه: هر کار زشت و هر معصیتی است، امّا اختصاص آن به زنا، در استعمال غلبه یافته زیرا زنا از زشت‌ترین معاصی است ﴿**یا چون بر خود ستم روا دارند**﴾ با ارتکاب گناهان. بعضی گفته‌اند: فاحشه گناه کبیره و ستم بر خود، گناه صغیره است. آری! در آن هنگام: ﴿**یاد کنند الله را**﴾ با زبانها و دلهای خویش ﴿**پس آمرزش خواهند برای**

گناهان خویش ﴾از بارگاه خدای آمرزگار. انس﷛ می‌گوید: به من رسیده است که چون این آیهٔ کریمه نازل شد، ابلیس گریست (که بیچاره شدم). ﴿**و چه‌کسی جز خدا، گناهان را می‌آمرزد**﴾ با آمرزش کاملی که به‌دنبال خود سرزنش و عقوبتی نداشته‌باشد؟ لذا هیچ گناهی ـ هرچند هم که بزرگ باشد ـ دربرابر مغفرت الهی چنان بزرگ نیست که سبب عدم آمرزش وی شود. در **حدیث‌شریف** آمده است: «ابلیس گفت: پروردگارا! سوگند به عزّتت که پیوسته فرزندان آدم را گمراه می‌کنم تا آن‌گاه که ارواحشان در اجسادشان باشد. حق تعالی فرمود: سوگند به عزّت و جلالم که پیوسته بر آنان می‌آمرزم تا آن‌گاه که از من آمرزش بخواهند».
﴿**و**﴾ پرهیزگاران ﴿**بر آنچه مرتکب شده‌اند**﴾ از گناهان ﴿**با آن‌که می‌دانند**﴾ و آگاهند که آن کار گناه است ﴿**اصرار نمی‌کنند**﴾ مراد از إِصْرَارْ: عزم بر بازگشت به گناه و عدم دست‌کشیدن نهایی از آن با توبه است.

عطاء در بیان **سبب‌نزول** از ابن‌عبّاس﷛ روایت کرده است: آیهٔ کریمه دربارهٔ خرما فروشی به‌نام «بنهان التّمّار» نازل شد ـ که کُنیتش «ابومقبل» بود، روزی زنی خوبرو از او خرما خرید، پس او آن زن را به‌سوی خود کشید و او را بوسید، امّا بعداً از این عمل خویش پشیمان گشته به خدمت رسول خدا ﷺ آمد و داستان خویش را به ایشان باز گفت. آن‌گاه این آیهٔ کریمه نازل گردید.

أُوْلَٰٓئِكَ جَزَآؤُهُم مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّٰتٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۚ وَنِعْمَ أَجْرُ ٱلْعَٰمِلِينَ ﴿١٣٦﴾

﴿**آنان پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و باغهایی است که از فرودست آن جویباران جاری است، جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست**﴾ یعنی: پاداش پرهیزگارانی که اعمال نیک یادشده را انجام می‌دهند، این است که بر

گناهانشان قلم عفو کشیده می‌شود و به بهشت درمی‌آیند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوبکر صدّیق ﷺ از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «هیچ‌کسی نیست که مرتکب گناهی شود، سپس به هنگام یادآوری از گناهش برخیزد و وضو بگیرد، آن‌گاه دو رکعت نماز خوانده و از خدای عزّوجلّ از آن گناه خویش آمرزش بخواهد، جز این‌که خداوند ﷻ بر او می‌آمرزد ـ آن‌گاه این آیهٔ کریمه را تلاوت کردند».

قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ﴿۱۳۷﴾

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: چون مؤمنان در واقعهٔ اُحد شکست خوردند و هفتاد تن از آنان به شهادت رسید، خداوند متعال نازل نمود: ﴿**قطعاً پیش از شما سنتهایی سپری شده‌است**﴾ یعنی: وقایعی که حق تعالی آنها را در امّتهای تکذیب‌کنندهٔ حق به اجرا درآورده و از سنّتهای وی به‌شمار می‌روند، که از جملهٔ این سنّتها، یکی هم رابطهٔ اسباب و مسبّبات با همدیگر است ﴿**پس**﴾ اگر در وقوع این سنّتها شکّ دارید ﴿**در زمین بگردید**﴾ به‌قصد عبرت‌گرفتن ﴿**و بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است؟**﴾ زیرا شکّی نیست که مشاهدهٔ آثار امّتهای بربادرفته، تأثیری در نفوس انسانها به‌جامی‌گذارد که تنها شنیدن و یادآوری اخبار آنها، دارای چنان تأثیری نیست، به‌همین دلیل است که خدای عزّوجلّ ما را به گردشگری و نگرش در احوال امّتها دستور داده‌است.

هَٰذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۱۳۸﴾

﴿این﴾ امر به سیر و سفر در زمین و نگریستن در عاقبت حال ستمگرانی که هلاک شده و دیارشان را خالی و متروک و درهم‌فروریخته باقی گذاشته‌اند و آیات این قرآن؛ ﴿بیانی برای مردم است﴾ اعم از تکذیب‌کنندگان دعوت حق و غیرآنان ﴿و رهنمود و اندرزی برای پرهیزگاران است﴾ پس قرآن بیانگر عبرت‌ها برای تمام مردم ــ اعم از مؤمن و کافرشان ــ است، ولی فقط برای پرهیزگاران رهنمود و اندرزی است؛ نه برای غیر ایشان.

وَلَا تَهِنُوا۟ وَلَا تَحْزَنُوا۟ وَأَنتُمُ ٱلْأَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾

ابن‌عبّاس رضي الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: اصحاب پیامبر ﷺ در روز اُحد شکست خوردند، دراین اثنا خالدبن ولید با دسته‌ای از سواران مشرک از فراز کوه حمله‌کنان روی آورد، پس رسول خدا ﷺ چنین دعا کردند: «بارالها! آنان را بر ما پیروز و مسلّط نگردان، خدایا! ما جز تو نیرویی نداریم، بارالها! در این سرزمین کسی جز همین نفرات وجود ندارد که تو را عبادت کند». آن‌گاه حق تعالی این آیات را نازل فرمود. همان بود که عدّه‌ای از تیراندازان مسلمان بر آنان حمله‌ور شده و سواران مشرک را زدند و از کوه عقب راندند. و این است معنای فرمودهٔ خداوند ﷻ: (وَ اَنْتُمُ الْاَعْلَوْنَ...).

﴿و سستی نورزید و اندوهگین نشوید﴾ وَهْن: سستی، ناتوانی، ترک آمادگی، دل زدگی و عدم توسّل به اسباب قوّت و نیرومندی است. آری! سست و اندوهگین نشوید، بلکه بدانید ﴿که شما برترید﴾ بعد از این واقعه بر دشمنانتان و بر آنان پیروزید ﴿اگر مؤمن باشید﴾ یعنی: اگر مؤمنید، سست و اندوهگین و افسرده نشوید. یا اگر مؤمن باشید، برترید.

خداوند متعال در این آیهٔ کریمه مؤمنان را به شکیبایی و پایداری فراخوانده مصایب روز اُحد را به آنان تسلیت و تعزیت می‌گوید و آنان را بر جنگ با

دشمنانشان برانگیخته از سستی و ترس و بزدلی باز می‌دارد.

إِن يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ ٱلْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُۥ ۚ وَتِلْكَ ٱلْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ ٱلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَيَتَّخِذَ مِنكُمْ شُهَدَآءَ ۗ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿١٤٠﴾

راشدبن‌سعد در بیان **سبب‌نزول** آغاز این آیهٔ کریمه می‌گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ اندوهگین و ناراحت از اُحد بر می‌گشتند، زنی همراه با جنازه‌های شوهر و پسرش که هر دو شهید شده بودند، می‌آمد و به خاطر آن دو فغان و شیون می‌کرد و بر سر و صورتش می‌زد، در این اثنا پیامبراکرم ﷺ مناجات‌کنان با پروردگارشان گفتند: «آیا با پیامبرت همچنین می‌کنند؟!» پس حق تعالی نازل فرمود: ﴿**اگر به شما قرحی رسیده**﴾ قَرْح: زخم و آسیب است ﴿**آن قوم را نیز آسیبی همانند آن رسیده است**﴾ یعنی: اگر آنها در روز اُحد بر شما دست یافتند و آسیب وارد کردند، شما نیز در روز بدر آنان را ـ با کشتن هفتاد تن از نخبگان و سردمدارانشان ـ خوار و ذلیل ساختید؛ ﴿**و ما این روزها**﴾ی پیروزی و نصرت ﴿**را در میان مردم به نوبت می‌گردانیم**﴾ در وقایعی که میان امّتها و ملّتها در جنگ‌ها روی می‌دهد. آری! سنّت ما بر این رفته است که پیروزی را میان امّتها دستگردان نماییم، گاهی این گروه غلبه نماید و گاهی آن گروه دیگر، چنان‌که ای مسلمین! برای خود شما در روز بدر و اُحد این رخداد اتّفاق افتاد، امّا بدانید که سرانجام، پیروزی با مؤمنان است ﴿**و تا خداوند مؤمنان را معلوم بدارد**﴾ یعنی: با پایداریشان در میدانهای نبرد، کاملاً متمایزشان گرداند تا پاداش به آنان تعلّق گرفته بتواند و الاّ خدای سبحان به علم ازلی خود همه چیز را می‌داند.

ابن‌ابی حاتم از عکرمه در بیان **سبب‌نزول** آخر این آیهٔ کریمه روایت کرده است: چون خبر نتیجهٔ جنگ اُحد در مدینه دیر رسید، زنان از شهر بیرون رفتند تا از اخبار اُحد آگاهی یابند، در این هنگام دو تن را دیدند که سوار بر شتر از رزمگاه می‌آمدند، پس زنی از آنان پرسید: از رسول خدا ﷺ چه خبر دارید؟ یکی از آن دو پاسخ داد: ایشان زنده‌اند. زن گفت: اکنون دیگر باکی ندارم که خدای عزّوجلّ از بندگانش هر چه بخواهد شهید برگیرد. پس قرآن کریم مطابق آنچه که او گفت نازل شد: ﴿**و**﴾ **تا خداوند** ﷻ ﴿**از میان شما شهدایی بگیرد**﴾ یعنی: ایشان را به فیض و کرامت شهادت نایل گرداند. باید دانست که کشتگان راه خدا ﷻ را ازآن رو «شهید» نامیدند که ایشان در راه دعوت به‌سوی الله ﷻ کشته شده‌اند و نزد وی علیه کسانی که به قتلشان رسانده‌اند بر این حقیقت گواهی می‌دهند که: کشتنشان به ستم و تجاوز بوده‌است. بعضی گفته‌اند: بلکه سبب نامگذاری آنها به «شهید» این است که: نیل به بهشت برایشان شهادت داده شده‌است ﴿**و خداوند ستمکاران را دوست ندارد**﴾ پس سلطهٔ ستمگران بقا و دوامی نداشته و سرانجام حق تعالی آنان را عذاب می‌کند.

وَلِيُمَحِّصَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَيَمۡحَقَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿١٤١﴾

﴿**و**﴾ نیز این آسیبی که به شما رسید، برای آن بود ﴿**تا خدا، مؤمنان را پاک گرداند**﴾ ایشان را از گناهانشان بپالاید و خالص گرداند و پس از آن، صحیفه‌های اعمالشان پاک و پاکیزه شده و جز حسنات هیچ شایبهٔ دیگری در آنها باقی نماند. تَمْحِیص: پاکسازی است. ﴿**و کافران را نیست و نابود سازد**﴾ یعنی: ریشه‌شان را به سبب سرکشی و طغیانشان از بیخ برکَند و آنها را مستأصل گرداند زیرا آنان چون پیروز گردند، سرکش و مغرور و متجاوز می‌شوند و این خود سبب تباهی و نابودی آنان می‌گردد. پس این آیات، بیانگر حکمت غلبهٔ نهایی کفّار بر مؤمنان در روز

اُحد است، که در اینجا به سه حکمت پرداخته شده است:
۱ ــ متمایزساختن و معلوم‌گردانیدن اهل ایمان و پایداری در صحنهٔ عمل.
۲ ــ رسیدن بعضی از مؤمنان به فیض شهادت.
۳ ــ افگندن کفّار در چالهٔ طغیان و استکبار تا این امر به استدراج و نابودی کاملشان بینجامد.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا۟ ٱلْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ جَـٰهَدُوا۟ مِنكُمْ وَيَعْلَمَ ٱلصَّـٰبِرِينَ ﴿١٤٢﴾

﴿**آیا پنداشتید که وارد بهشت می‌شوید، حال آن‌که خداوند هنوز مجاهدان شما را متمایز نساخته و پیش از آن‌که صابران را معلوم بدارد؟**﴾ یعنی: آیا پنداشتید که به بهشت وارد می‌شوید قبل از آن که اهل جهاد و اهل پایداری و صبر از میان شما، به علم ظهور، از دیگران متمایز گردند؟ پس اینک در غزوهٔ اُحد از همدیگر متمایز گشتند. مراد از: (وَ لَمّا یَعْلَمِ الله... ✿ هنوز خدا جهادگرانتان را معلوم نداشته)؛ نفی علم از حق تعالی نیست، بلکه مراد از آن، عدم ظهور عینی این امر در عرصهٔ واقعیّت است، چرا که در حقیقت، خدای عزّوجلّ همه چیز را از ازل می‌داند، پس هدف؛ برپا داشتن حجّت بر مردم است تا از آنان کاری به عرصهٔ ظهور آید که موجب ورودشان به بهشت و احراز شایستگی آمرزش حق تعالی گردد.

وَلَقَدْ كُنتُمْ تَمَنَّوْنَ ٱلْمَوْتَ مِن قَبْلِ أَن تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ ﴿١٤٣﴾

﴿**و شما مرگ را سخت آرزو می‌کردید**﴾ مؤمنان در آرزوی روزی بودند که در آن جنگی میان آنها و کفّار به وقوع آید تا به فیض شهادت نایل گردند و کسانی که در بدر حضور نداشتند، می‌گفتند: ای کاش ما را هم روزی چون روز بدر بود که در آن با مشرکان می‌جنگیدیم و به خیری در آن آزموده می‌شدیم، آن گونه که در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه نیز آمده است. امّا چون واقعهٔ اُحد پیش آمد، به هزیمت روی آوردند، با آن‌که خود ایشان بودند که سخت پافشاری کردند تا پیامبر ﷺ برای صف آرایی علیه کفّار، از مدینه خارج شود، ولی در میدان عمل جز تعدادی از آنان پایداری نکردند، که انس‌بن نضر رضی الله عنه عموی انس‌بن مالک رضی الله عنه یکی از ایشان بود. آری! در آرزوی مرگ بودید: ﴿**پیش از آن‌که با آن روبرو شوید**﴾ سبب این که مؤمنان آرزوی جنگ و آرزوی مرگ را می‌کردند، آرزوی شهادت از سوی ایشان بود ﴿**پس آن را دیدید**﴾ یعنی: مرگ را ﴿**درحالی‌که نگاه می‌کردید**﴾ هنگامی که تعدادی از شما به شهادت رسیدند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «لاتَتَمَنَّوْا لِقاءَ الْعَدُوِّ، وَسَلُوااللهَ الْعافِیَةَ، فَإِذا لَقِیْتُمُوْهُمْ فَاصْبِرُوْا، وَاعْلَمُوا اَنَّ الْجَنَّةَ تَحْتَ ظِلالِ السُّیُوْفِ ۞ آرزوی رویارویی با دشمن را نکنید و از خدا عافیت بخواهید، امّا چون با آنان روبرو شدید، پایداری ورزید و بدانید که بهشت در زیر سایه‌های شمشیرهاست».

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ ٱلرُّسُلُ ۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ ٱنقَلَبْتُمْ عَلَىٰٓ أَعْقَابِكُمْ ۚ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيْـًٔا ۗ وَسَيَجْزِى ٱللَّهُ ٱلشَّـٰكِرِينَ ﴿١٤٤﴾

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: هنگامی‌که رسول خدا ﷺ در اُحد

مجروح شدند، شیطان فریاد زنان گفت: اینک محمّد کشته شد! پس برخی از مسلمانان سست و منفعل شدند تا بدانجا که گوینده‌ای گفت: محمّد ﷺ که کشته شد دیگر مقاومت چه فایده‌ای دارد، لذا تسلیم شوید زیرا آنان (مشرکان)، نیز برادران شما هستند. دیگری گفت: اگر او پیامبر بود کشته نمی‌شد! پس نازل شد: **﴿و محمّد جز فرستاده‌ای نیست، پیش از او هم پیامبرانی گذشته‌اند﴾** لذا او هم می‌میرد چنان‌که پیامبران دیگر مردند، همچنین ممکن است کشته شود، چنان‌که بعضی از آنها کشته شدند. البتّه این، قبل از نزول آیهٔ (۶۷) از سورهٔ «مائده» بود که خداوند ﷻ در آن حفظ جان پیامبرش ﷺ را از گزند دشمنان دعوت تضمین کرد. **﴿آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما بر پاشنه‌های خود برمی‌گردید﴾** یعنی: اگر او درگذشت یا کشته شد، چگونه مرتدّ می‌شوید و دین و عقیدهٔ خویش را رها می‌کنید، با آن که می‌دانید که پیامبران ﷺ برای همیشه زنده نمی‌مانند، بلکه می‌میرند و این پیروانشان هستند که به دین ایشان تمسّک می‌جویند، هرچند پیامبران خود ــ به سبب مرگ یا شهادت ــ در میانشان نباشند؟ **﴿و هرکس بر پاشنه‌های خود برگردد﴾** با پشت‌کردن از جنگ، یا با ارتداد از اسلام **﴿پس هرگز هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند﴾** بلکه به خودش زیان می‌رساند **﴿و خداوند به‌زودی شکرگزاران را پاداش می‌دهد﴾** یعنی: کسانی را که پایداری کرده، جنگیدند و به شهادت رسیدند زیرا ایشان بدین وسیله، نعمت خدای عزّوجلّ بر خود را که اسلام است، شکرگزاری کرده‌اند.

در هنگام درگذشت پیامبراکرم ﷺ که اصحاب بسیار سراسیمه و حیران شده بودند تا بدانجا که عمر ﷺ تهدید کنان می‌گفت: اگر کسی بگوید که محمّد ﷺ رحلت کرده‌است، گردنش را می‌زنم! آری! در این هنگام، ابوبکرصدّیق ﷺ فرمود: «هرکس محمّد ﷺ را می‌پرستید، پس بداند که یقیناً محمّد ﷺ درگذشت و هرکس خدا ﷻ را می‌پرستد، بدون شکّ خداوند ﷻ زنده است و نمی‌میرد. آن‌گاه این آیهٔ کریمه را تلاوت نمود». لذا این آیهٔ کریمه خود، تمهید و

زمینه‌سازی برای امر درگذشت پیامبراکرم ﷺ است.

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَن تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ كِتَٰبًا مُّؤَجَّلًا ۗ وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ ٱلدُّنْيَا نُؤْتِهِۦ مِنْهَا وَمَن يُرِدْ ثَوَابَ ٱلْـَٔاخِرَةِ نُؤْتِهِۦ مِنْهَا ۚ وَسَنَجْزِى ٱلشَّٰكِرِينَ ﴿١٤٥﴾

﴿**و هیچ نَفسی را نرسد که جز به ارادهٔ الله**﴾ یعنی: به قضا و قَدر وی ﴿**بمیرد، نوشته شده است به قید وقت**﴾ یعنی: خداوند ﷻ مرگ را برای هر شخصی در موعدی معیّن که هیچ پس‌وپیش نمی‌شود، مقرّر کرده است؛ بسیار دیده شده که مردان قهرمان و شجاع در میدانهای نبرد زنده مانده‌اند و انسانهای ترسو و بزدل در مأوا و مأمن‌شان مرده‌اند، پس انسانهای ترسو باید به خود آیند و در محاسباتشان تجدیدنظر کنند. سپس حق تعالی هدف و مقصد خلقت بشر را بیان می‌کند؛ این هدف از دیدگاه بشر یا خواستن دنیاست، یا خواستن آخرت: ﴿**و هرکه**﴾ با عملش ﴿**پاداش این دنیا را بخواهد**﴾ چون غنیمت و مانند آن ﴿**به او از آن**﴾ یعنی: از پاداش آن ﴿**می‌دهیم و هرکه**﴾ با عمل خویش ﴿**پاداش آخرت را**﴾ که همانا بهشت است ﴿**بخواهد، به او از آن می‌دهیم**﴾ و حسنات وی را چند و چندین برابر به‌فراوانی پاداش می‌بخشیم. فرمودهٔ خدای عزّوجلّ: (یُرِدْ ✿ بخواهد)؛ به این حقیقت اشاره دارد که: این ارادهٔ شخصی است که طبیعت عمل ـ از خیر یا شرّ ـ را تعیین می‌کند ﴿**و به‌زودی شکرگزاران را پاداش خواهیم داد**﴾ یعنی: کسانی را که اوامر و فرمانهای ما را در عرصهٔ جنگ و پایداری و غیره اطاعت می‌کنند. از علی رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «پایداران بر دین خویش، ابوبکر و اصحاب وی هستند»، و علی رضی الله عنه همیشه می‌فرمود: «ابوبکر امیر شکرگزاران بود».

وَكَأَيِّن مِّن نَّبِيٍّ قَٰتَلَ مَعَهُۥ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُواْ لِمَآ أَصَابَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَمَا ضَعُفُواْ وَمَا ٱسۡتَكَانُواْۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴿١٤٦﴾

﴿**و چه بسیار پیامبری که همراه او خداپرستان بسیاری نبرد کردند**﴾ یعنی: بسیاری از پیامبران علیهم‌السلام با دشمنان خدای عزّوجلّ جنگیدند و علما و عابدان ربّانی همراه با ایشان نبرد کردند. رِبِّيُّون: ربّانیان هستند که به خداپرستی و شناخت مقام ربوبیّت حق تعالی نسبت داده شده‌اند. یا (رِبِّيُّون) به معنای جماعتهای بسیار است، که مفرد آن «رِبِّيّ»، به معنای جماعت و گروه می‌باشد. ﴿**پس به‌سبب مصیبتی که در راه خدا به آنها رسید، سستی نکردند**﴾ یعنی: دوستان خدا جلّ جلاله با کشته‌شدن پیامبرانشان و یا کشته‌شدن همراهان و همسنگرانشان سست نشدند ﴿**و ناتوانی نکردند**﴾ از استمرار نبرد با دشمن ﴿**و زبونی نکردند**﴾ به‌سبب رنجها و مصیبتهایی که در جهاد به آنان رسید. اِسْتَكَانَتْ: ذلّت و خضوع و تسلیم‌شدن است ﴿**و خداوند صابران را دوست می‌دارد**﴾ لذا به آنان پاداش می‌دهد.

این آیهٔ کریمه نوعی تعریض و کنایه‌گویی به آن عدّه از مسلمانانی است که در اُحد از شایعهٔ کشته‌شدن رسول خدا صلی الله علیه وسلم لرزه بر اندامشان افتاد و درحالی‌که ارادهٔ تسلیم‌شدن به مشرکان را داشتند، می‌گفتند: ای کاش قاصدی از سوی ما نزد عبدالله‌بن‌ابیّ برود تا او برای ما از ابوسفیان رهبر مشرکان (در آن زمان) امان بگیرد.

وَمَا كَانَ قَوۡلَهُمۡ إِلَّآ أَن قَالُواْ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسۡرَافَنَا فِيٓ أَمۡرِنَا وَثَبِّتۡ أَقۡدَامَنَا وَٱنصُرۡنَا عَلَى ٱلۡقَوۡمِ ٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿١٤٧﴾

﴿و سخن ایشان﴾ یعنی: سخن آن گروهی که در هنگام رویارویی با دشمن، همراه انبیای الهی بودند ﴿جز این نبود که گفتند: پروردگارا! بیامرز بر ما گناهان ما را﴾ به قولی: مراد از آن، گناهان صغیره است ﴿و ازحدگذشتن ما را در کارمان﴾ به قولی: مراد از آن، گناهان کبیره است. إسراف: زیاده‌روی و گذشتن از حدّ است. آری! ایشان از روی شکسته‌نفسی و فروتنی، ملتمسانه آمرزش خواستند، با آن که ربّانیان عابدپیشه‌ای برای الله ﷻ بودند ﴿وگامهای ما را استوار دار﴾ در میدان‌های نبرد و جبهه‌های پیکار ﴿و ما را بر گروه کافران نصرت ده﴾.

فَـَٔاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ ثَوَابَ ٱلدُّنۡيَا وَحُسۡنَ ثَوَابِ ٱلۡأٓخِرَةِۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿١٤٨﴾

﴿پس خداوند به آنان﴾ به‌سبب این پایداری و إنابت ﴿پاداش این دنیا﴾ را ـ از پیروزی، غنیمت، عزّت و مانند آنها ﴿و پاداش نیک آخرت را﴾ که نعمت عظمای بهشت است ﴿عطا کرد و خداوند نیکوکاران﴾ در امور جنگ را ﴿دوست می‌دارد﴾ پس در دنیا و آخرت به آنان پاداشی درخور و شایسته عنایت می‌کند.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن تُطِيعُواْ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَرُدُّوكُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَـٰبِكُمۡ فَتَنقَلِبُواْ خَـٰسِرِينَ ﴿١٤٩﴾

علیّ‌بن‌ابی‌طالب ﷺ در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌فرماید: این آیهٔ کریمه در ارتباط با سخن منافقان نازل شد که در هنگام شکست اُحد به مؤمنان می‌گفتند: نزد برادران خود (مشرکان) برگردید و به دینشان در آیید! لذا این آیهٔ کریمه، داعیهٔ

کسانی را که بعد از برگشتن ورق به‌نفع مشرکان در غزوهٔ اُحد، دعوت به تسلیم‌شدن کردند و امیدوار بودند که مشرکان با آنان برخورد نیک بنمایند، ردّ می‌کند.

﴿**ای مؤمنان! اگر از کسانی که کفر ورزیده‌اند، اطاعت کنید، شما را بر پاشنه‌های شما برمی‌گردانند**﴾ یعنی: شما را از دین اسلام به‌سوی کفر برمی‌گردانند ﴿**و آن‌گاه زیانکار می‌شوید**﴾ یعنی: در این بازگشت به کفر، سراسر زیان می‌کنید؛ در دنیا با انقیاد از دشمن و چشیدن طعم ذلّت و حقارت و تبدیل‌نمودن اسلام به کفر و در آخرت؛ با حرمان از بهشت و معذّب‌شدن در دوزخ.

بَلِ ٱللَّهُ مَوۡلَىٰكُمۡۖ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلنَّـٰصِرِينَ ﴿١٥٠﴾

﴿**بلکه خداوند مولای شماست و او بهترین یاری‌دهندگان است**﴾ یعنی: پس به‌سوی مشرکان بازنگردید و از آنها پشتیبانی نکنید و از حزب خدا ﷻ باشید و همدست و هم‌پیمان علیه دشمنان وی زیرا فقط خداوند ﷻ مولای شماست نه آنها و فقط خداوند ﷻ یاریگر شماست نه غیر وی.

سَنُلۡقِي فِي قُلُوبِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱلرُّعۡبَ بِمَآ أَشۡرَكُواْ بِٱللَّهِ مَا لَمۡ يُنَزِّلۡ بِهِۦ سُلۡطَـٰنٗاۖ وَمَأۡوَىٰهُمُ ٱلنَّارُۚ وَبِئۡسَ مَثۡوَى ٱلظَّـٰلِمِينَ ﴿١٥١﴾

از سُدی در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است: آن‌گاه که ابوسفیان و مشرکان از اُحد بازگشته و به‌سوی مکّه روی آوردند؛ بعد از این که قسمتی از راه را پیمودند پشیمان شده و با خود گفتند: وه! چه بدکاری کردیم؛ آنان را کشته و زخمی‌کردیم تا آن که چون مشتی بیش از آنان باقی نماند، همین‌گونه رهایشان

کردیم! اینک بیاییم که برگردیم و آنها را ریشه‌کن ساخته کار را یک‌سره کنیم. پس چون عزم خود را بر این کار جزم کردند، حق تعالی در دلهایشان رعب و وحشت افگند و از این تصمیم خویش منصرف گردیدند، آن‌گاه نازل شد: **﴿به‌زودی در دلهای کافران رعب و هراس خواهیم افگند﴾** زودا که دلهایشان را پر از ترس و بیم و بیقراری کنیم **﴿به‌سبب شرک‌ورزیدنشان به خدا که بر آن هیچ‌گونه حجّت و برهانی نفرستاده﴾** یعنی: خداوند ﷻ هیچ‌گونه دلیل و بیان و برهانی بر شرک قرار نداده **﴿و جایگاه‌شان آتش است و جایگاه ستمکاران چه بد است﴾** پس ای سست ایمانان! چگونه از آنان پشتیبانی می‌کنید؟ قطعاً اگر شما از آنان پشتیبانی کنید، شما هم با آنانید. در **حدیث‌شریف** به روایت جابربن عبدالله ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «به من پنج خصلت داده‌شده است که به هیچ پیامبری قبل از من داده نشده:

۱ ــ با افگنده‌شدن بیم و رعب بر قلب دشمن، به‌اندازهٔ مسافت یک ماه راه، نصرت داده شده‌ام.

۲ ــ زمین همه برایم سجده‌گاه و پاکیزه قرار داده شد.

۳ ــ غنایم برایم حلال گردانیده شد.

۴ ــ اجازهٔ شفاعت به من داده شد و درحالی‌که انبیای قبل از من این امتیاز خود را در دنیا خواستند، من آن را برای بندگانی که شرک به خدا ﷻ نیاورده‌اند، به آخرت نگه داشته‌ام.

۵ ــ پیامبران قبل از من مخصوصاً به‌سوی قوم خویش برانگیخته می‌شدند، ولی من به‌سوی همهٔ مردم مبعوث گردیده‌ام».

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ ٱللَّهُ وَعْدَهُۥٓ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِۦ ۖ حَتَّىٰٓ إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَٰزَعْتُمْ فِى ٱلْأَمْرِ وَعَصَيْتُم مِّنۢ بَعْدِ مَآ أَرَىٰكُم مَّا تُحِبُّونَ ۚ

مِنكُم مَّن يُرِيدُ ٱلدُّنْيَا وَمِنكُم مَّن يُرِيدُ ٱلْأَخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنكُمْ وَٱللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۵۲﴾

در بيان **سبب‌نزول** آمده است: اين آيهٔ كريمه هنگامى نازل شد كه بعضى از مسلمين گفتند؛ از كجا دچار اين شكست و مصيبت شديم، درحالى‌كه خداوند ﷻ به ما وعدهٔ پيروزى داده بود؟ پس حق تعالى در پاسخشان فرمود: ﴿**و قطعاً خداوند وعدهٔ خود را در حقّ شما راست گردانيد**﴾ با نصرت‌دادنتان ﴿**آن‌گاه كه به فرمان او آنان را مى‌كشتيد**﴾ و تارومار مى‌ساختيد زيرا در آغاز نبرد اُحد، فتح و ظفر با مسلمين بود تا بدانجا كه آنان نه تن از پرچمداران دشمن را كه يكى پس از كشته‌شدن ديگرى پرچمشان را به دوش مى‌گرفت، كشتند و نزديك بود كه كار مشركان يك‌سره شود، كه در اين هنگام مسلمين به جمع‌آورى غنايم مشغول شده و تيراندازان محافظ گذرگاه كوه اُحد، سنگر مهم و كليدى خود را به طلب غنيمت ترك كردند و همين امر بود كه سبب هزيمت شد ﴿**تا آن‌گاه كه سست شديد**﴾ يعنى: جبون و ضعيف شديد ﴿**و در امر**﴾ و دستور پيامبراكرم ﷺ كه به تيراندازان فرمان داده بود: در مواضع خود محكم و استوار و پايدار بمانند، ﴿**با يك‌ديگر به نزاع پرداختيد**﴾ زيرا برخى از تيراندازان گفتند: سپاه ما پيروز شد، پس جاى درنگ نيست، برويم و به غنايم برسيم! امّا برخى‌ديگر كه فرمانده‌شان عبدالله‌بن جبير رضی الله عنه نيز در ميانشان بود، گفتند: طبق فرمان رسول خدا ﷺ در جاى خود مى‌مانيم و نبايد تكان بخوريم! ﴿**و پس از آن‌كه آنچه را دوست داشتيد**﴾ از پيروزى و نصرت ﴿**به شما نشان داد**﴾ در آغاز جنگ اُحد، آن‌گاه ﴿**نافرمانى كرديد**﴾ از دستور پيامبر ما ﷺ و گلوگاه مهم كوهى را براى طلب غنايم ترك كرديد. جملهٔ قبل از «إِذَا» ى شرطيّه، بر جواب آن دلالت مى‌كند، پس معنى چنين مى‌شود: حق تعالى نيز در برابر اين عملتان، نصرت خود را از شما بازداشت

﴿برخی از شما دنیا را می‌خواست﴾ با دست یافتن به غنیمت **﴿و برخی از شما آخرت را می‌خواست﴾** یعنی: پاداش آخرت را؛ با باقی‌ماندن در سنگرهای خود به پیروی از فرمان رسول خدا ﷺ ـ همچون عبدالله‌بن جبیر رضی الله عنه و همراهانش ـ **﴿سپس برای آن‌که شما را بیازماید، از آنان بازتان گردانید﴾** یعنی: بعد از آن‌که بر مشرکان استیلا یافته بودید، شما را از آنان ـ با فرار و هزیمت‌تان ـ بازگردانید تا امتحانتان کند و در نتیجه انسانهای مخلص از ناخالصان متمایز گردند. مراد این است که حق تعالی با شما چون کسانی معامله کرد که مورد امتحان قرار می‌گیرند، در غیر آن خدای متعال به حقایق امور داناست و به امتحان کردن کسی نیاز ندارد **﴿و هرآینه از شما درگذشت﴾** به سبب آن‌که دانست؛ از کردهٔ خویش پشیمان شده‌اید، لذا بعد از نافرمانی‌تان شما را از ریشه برنکند. نافرمانی‌شان چنان‌که گفتیم؛ در مور دستور رسول خدا ﷺ به تیراندازان بود. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ به تیر اندازان فرمودند: «اگر دیدید که کشته می‌شویم، به یاریمان نیایید و اگر دیدید که فتح کردیم و غنیمت گرفتیم، نیز با ما در جمع آوری غنایم مشارکت نکنید». یعنی: به هیچ صورتی نباید مواضع خود را ترک کنید. امّا آنها چون شکست مشرکان را دیدند، مواضع و سنگرهای خود را ترک کردند **﴿و خدا نسبت به مؤمنان صاحب تفضّل و بخشش است﴾** با عفونمودن و درگذشتن از آنان.

۞ إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُۥنَ عَلَىٰٓ أَحَدٍ وَٱلرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِىٓ أُخْرَىٰكُمْ فَأَثَٰبَكُمْ غَمًّۢا بِغَمٍّ لِّكَيْلَا تَحْزَنُوا۟ عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَآ أَصَٰبَكُمْ ۗ وَٱللَّهُ خَبِيرٌۢ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۵۳﴾

﴿آن‌گاه که درحال گریز بالا می‌رفتید﴾ یعنی: به یاد آورید زمانی را که راه خویش

را در پیش گرفته، سراسیمه و هراسناک در حال گریز از وادی اُحد دور می‌شدید ﴿**و به هیچ‌کس التفات نمی‌کردید**﴾ یعنی: آنچنان به گریز از میدان معرکه مستغرق بودید که کسی به دیگری توجّه و التفاتی نداشت، یا به فریادهای رسول خدا ﷺ توجّهی نداشتید ﴿**و پیامبر شما را از پشت سرتان می‌خواند**﴾ فریاد پیامبر ﷺ با گروه اندک همراه وی به‌دنبالتان این بود: «هان ای بندگان خدا ﷻ! باز گردید، ای بندگان خدا ﷻ! به‌نزد من بشتابید». امّا شما به این فریادها بی‌اعتنا بودید. یادآور می‌شویم که در آن هنگام با رسول خدا ﷺ جز دوازده تن، هیچ‌کس دیگری باقی نمانده بود ﴿**پس جزا داد شما را به اندوهی بر اندوهی**﴾ یعنی: به اندوه شکست و فرار تان از دشمن، به‌سبب اندوهی که با نافرمانی خود، بر رسول خدا ﷺ وارد ساختید. پس غم اوّل؛ شکست خوردن، محرومیّت از غنیمت و شهادت برخی از یاران بود و غم دوم که سبب غم اوّل گردید؛ درد و ناراحتی‌ای بود که رسول خدا ﷺ را به سبب نافرمانی‌تان در آن افگندید. و چنان که ابن‌جریر طبری گفته است، این همان قول راجح در معنای آیهٔ کریمه می‌باشد ﴿**تا سرانجام بر آنچه از کف داده‌اید**﴾ از غنیمت ﴿**و برای آنچه به شما رسیده است**﴾ از هزیمت ﴿**اندوهگین نشوید و خداوند به آنچه می‌کنید، آگاه است**﴾.

ثُمَّ أَنزَلَ عَلَيْكُم مِّنۢ بَعْدِ ٱلْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَغْشَىٰ طَآئِفَةً مِّنكُمْ ۖ وَطَآئِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِٱللَّهِ غَيْرَ ٱلْحَقِّ ظَنَّ ٱلْجَٰهِلِيَّةِ ۖ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ ٱلْأَمْرِ مِن شَىْءٍ ۗ قُلْ إِنَّ ٱلْأَمْرَ كُلَّهُۥ لِلَّهِ ۗ يُخْفُونَ فِىٓ أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ ۖ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا

مِنَ ٱلْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَٰهُنَا ۗ قُل لَّوْ كُنتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ ٱلَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ ٱلْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ ۖ وَلِيَبْتَلِيَ ٱللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌۢ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴿۱۵۴﴾

از زبیربن عوام رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است که فرمود: در روز اُحد سرم را بلند کردم و همین‌طور به اطرافم می‌نگریستم، پس کسی از اصحاب نبود مگر این‌که سرش بر اثر خواب سبک به گریبانش فرو می‌افتاد، سوگند به خدا جل جلاله که در حال خواب سخن معتّب‌بن قشیر را بسان رؤیایی می‌شنیدم که می‌گفت: اگر رأی و نظر ما در کار بود و چیزی از اختیار به ما واگذاشته می‌شد؛ در اینجا کشته نمی‌شدیم! پس این جملهٔ وی را به خاطر سپردم، آن‌گاه خدای عزّوجلّ این آیهٔ کریمه را نازل فرمود: ﴿**سپس بعد از آن اندوه و محنت، آرامشی بر شما نازل کرد**﴾ با وجود آن‌که اسباب ترس و هراس فراهم بود و این آرامش به صورت ﴿**خوابی سبک**﴾ بود ﴿**که گروهی از شما را فرا گرفت**﴾ و آنان مؤمنانی بودند که در طلب پاداش الهی به جنگ رفته بودند، پس این خواب سبک سبب آرامش و سکون دل و زوال غم و پایداریشان در نبرد گردید. امّا طایفهٔ دیگر عبارت بودند از: معتّب‌بن قشیر و یارانش از منافقان که به طمع غنیمت بیرون آمده بودند و بعد از دگرگون‌شدن اوضاع، از تأسّف بر خود می‌پیچیدند و حتّی از حضور در معرکه آنچنان پریشان و نگران بودند که سخنانی درهم و برهم می‌گفتند. آری! ﴿**و گروهی فقط در غم جان خویش بودند**﴾ و تمام همّ‌وغمّ آنها فقط غم جانشان بود و طبعاً در چنین حالتی از اضطراب و التهاب نمی‌توانست خواب بر آنها غلبه کند و از جانبی، مستحقّ این آرامش هم نبودند ﴿**و دربارهٔ خدا، گمانهای ناروا همچون گمانهای جاهلیت می‌بردند**﴾ پندارشان این بود که رسالت

پیامبر ﷺ برحق نیست و ایشان پیروز نمی‌شوند و دعوتشان به‌سوی دین حق، پـا نمی‌گیرد ﴿**می‌گفتند**﴾ به رسول خدا ﷺ ﴿**آیا ما را در این کار بـهره‌ای هست؟**﴾ از نصرت و غلبه بر دشمن تا از غنیمت برخوردار شویم؟ هدفشان از این سخن ایـن بود که: البتّه ما را بهره‌ای نیست؛ زیرا آن منافقان عقیده نداشتند که دین اسلام، دین بر حقّی است ﴿**بگو: سررشتهٔ کارها یک‌سر به‌دست خداست**﴾ پس نه شما و نه دشمن شما را در آن نقشی نیست، نصرت و فتح از جانب او و شکست و هزیمت هم به‌دست اوست، بدانید که عنایت خدا ﷻ در حقّ پیامبرانش، مانع از آن نیستّ که پیروزی و شکست در جنگ نوبتی نباشد، امّا چیزی که مهمّ است، این است که: سرانجام کار چیست و از آن کیست؟ ﴿**آنان چیزی را در دلهـایشان پـوشیده می‌داشتند**﴾ که نفاق بود و آن را برای تو اظهار نمی‌کردند، بلکه از تو همانند کسی که مطلبی را نمی‌داند و خواهان فـهم آن است، سؤال مـی‌کردند ﴿**مـی‌گفتند**﴾ گویی کسی می‌پرسد که آنچه را در دلهـایشان پـنهان مـی‌داشـتند چـیست؟ پس حق تعالی می‌گوید: آنها در میان خود، یا در دلهای خود می‌گفتند: ﴿**اگر ما در این کار اختیاری داشتیم، در اینجا کشته نمی‌شدیم**﴾ یعنی: کسانی از ما که در این معرکه از بین رفتند، کشته نمی‌شدند ﴿**بگو: اگر شما در خانه‌های خود هم بودید، کسانی که کشته‌شدن بر آنان نوشته شده، قطعاً**﴾ با پای خـود ﴿**بـه‌سوی قـلتگاههای خـویش می‌رفتند**﴾ و گزیری نداشتند از این که به‌سوی قتلگاههای خود بیرون نـیایند زیـرا قضای الهی برگشت‌ناپذیر است ﴿**تا بدین‌سان خداوند آنچه را در دلهای شماست**﴾ از اخلاص و یقین و ثبات و توکّل؛ در عـینیّت امـر ﴿**بـیازماید و آنـچه را در دلهـای شماست**﴾ از وسوسه‌های شیطان ﴿**پاک گرداند**﴾ و تزکیه‌تان کند ﴿**و خداوند به راز سینه‌ها آگاه است**﴾ و چیزی از آن بر او پنهان نیست، پس سبب آن‌که بندگان را امتحان می‌کند، این است تا به مردم حقایق را بنمایاند.

إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَلَّوْاْ مِنكُمْ يَوْمَ ٱلْتَقَى ٱلْجَمْعَانِ إِنَّمَا ٱسْتَزَلَّهُمُ

ٱلشَّيۡطَٰنُ بِبَعۡضِ مَا كَسَبُواْۖ وَلَقَدۡ عَفَا ٱللَّهُ عَنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ
حَلِيمٞ ﴿١٥٥﴾

﴿**کسانی از شما که روز برخورد دو گروه**﴾ در غزوهٔ اُحد ﴿**پشت کردند**﴾ و منهزم شدند، جز این نیست که ﴿**شیطان آنان را به لغزش کشاند**﴾ یعنی: آنان را با وسوسهٔ ارتکاب گناه، دچار شکست و هزیمت نمود و این شکست نبود ﴿**مگر به‌سبب بعضی از کار و کردار**﴾ گناه آلود خود ﴿**شان**﴾ که عبارت از مخالفت با فرمان پیامبر ﷺ بود، پس در ازای این مخالفت، از نصرت الهی‌ای که به آنان وعده داده شده بود، باز داشته شدند. این خود دلیل بر آن است که گناه انسان را به گناه می‌کشاند، چنان‌که طاعت به اطاعت وا می‌دارد ﴿**و قطعاً خداوند از آنان درگذشت**﴾ به‌سبب توبه و عذرخواهی‌شان ﴿**زیرا خداوند آمرزگار بردبار است**﴾ در مجازات شتاب نکرده و به بنده فرصت می‌دهد تا خطایش را جبران و تقصیرش را درمان کند.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَقَالُواْ
لِإِخۡوَٰنِهِمۡ إِذَا ضَرَبُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَوۡ كَانُواْ غُزّٗى لَّوۡ كَانُواْ عِندَنَا
مَا مَاتُواْ وَمَا قُتِلُواْ لِيَجۡعَلَ ٱللَّهُ ذَٰلِكَ حَسۡرَةٗ فِي قُلُوبِهِمۡۗ وَٱللَّهُ
يُحۡيِۦ وَيُمِيتُۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ﴿١٥٦﴾

﴿**ای مؤمنان! مانند کسانی نباشید که کفر ورزیدند**﴾ مراد: منافقان ـ به رهبری

عبدالله‌بن‌ابیّ ــ اند ﴿و به برادرانشان﴾ یعنی: در حقّ برادرانشان در کفر، یا در نسب، یا در دوستی و رفاقت ﴿هنگامی که﴾ به منظور تجارت و مانند آن ﴿به سفر رفتند﴾ و در سفر مردند ﴿یا جهادگر شدند﴾ یعنی: به جهاد بیرون رفته و در جنگ کشته شدند ﴿گفتند: اگر نزد ما می‌ماندند، نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند﴾ این سخن را گفتند، چراکه به قضا و قدر الهی ایمان نداشتند ﴿تا خداوند این﴾ پندار را که اگر به جهاد بیرون نمی‌رفتند، کشته نمی‌شدند ﴿در دلهایشان مایهٔ حسرتی قرار دهد﴾ آری! حق تعالی این پندار را برای افزودن این حسرت در دلهایشان ایجاد کرد ﴿و خداست که زنده می‌کند و می‌میراند﴾ هر زمانی که بخواهد و در هرجایی که بخواهد؛ در جهاد، سفر، یا غیر آن و نشستن در خانه بازدارندهٔ مرگ نیست، پس ای مؤمنان! موضع شما در هنگام مرگ برادر یا عزیزی در سفر، یا تجارت، یا جنگ، همانند موضع کفّار نباشد، چنان نباشد که شما بر شهادت شهیدان خویش حسرت و افسوس بخورید و باید از صابرانی باشید که به مقدّرات الهی ایمان راسخ دارند ﴿و خدا به آنچه می‌کنید، بیناست﴾ و هیچ چیز از امور پیدا و پنهان بر او پوشیده نیست.

وَلَئِن قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿١٥٧﴾

﴿و اگر در راه خدا کشته شوید﴾ در جهاد ﴿یا بمیرید﴾ در سفر، یا در غیرآن ﴿قطعاً آمرزشی از خدا و رحمتی از او، بهتر است از آنچه آنان جمع می‌کنند﴾ یعنی: مزیّت کشته‌شدن، یا مردن در راه خدا ﷻ و تأثیر شگرف آن در جلب مغفرت و رحمت الهی، بهتر از آن چیزهایی است که مردم از دنیا و منافع آن، جمع‌آوری می‌کنند، پس برای مؤمن شایسته نیست که آمرزش خدای عزّوجلّ و رحمت وی

را بر بهره‌های فانی دنیا ترجیح دهد زیرا آنچه باقی و ماندگار است، بهتر از چیزهای گذرا و فانی است.

وَلَئِن مُّتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى ٱللَّهِ تُحْشَرُونَ ﴿١٥٨﴾

﴿**و اگر مردید، یاکشته شدید**﴾ به هر وجه و صورتی ﴿**قطعاً به‌سوی خدا گرد آورده می‌شوید**﴾ یعنی: مرگ برادران شما، فراقی ابدی نیست که دیگر ملاقاتی در پی نداشته‌باشد، بلکه همه به‌سوی خدای عزّوجلّ گرد آورده می‌شوید و او همه را باهم در پیشگاه خود حشر می‌کند.

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ ٱللَّهِ لِنتَ لَهُمْ ۖ وَلَوْ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلْقَلْبِ لَٱنفَضُّوا۟ مِنْ حَوْلِكَ ۖ فَٱعْفُ عَنْهُمْ وَٱسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِى ٱلْأَمْرِ ۖ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَوَكِّلِينَ ﴿١٥٩﴾

﴿**پس به‌سبب رحمتی از جانب الله**﴾ بر تو و بر آنان بود که ﴿**با آنان نرمخو شدی**﴾ یعنی: نرمش و مهربانی پیامبر ﷺ بر مردم، نیست جز به‌سبب رحمت بزرگی که به‌عنوان مددی از سوی حق تعالی بر آن حضرت ﷺ ارزانی داشته شد تا دلهای یارانشان به ایشان گرایش پیدا کند و کار دین اوج گیرد و استوار گردد ﴿**و اگر درشتخوی**﴾ فَظّ: تندخوی درشتگوی، بی‌عاطفه و بدخلق ﴿**و سخت‌دل بودی**﴾ غلظت قلب: سنگدلی و عدم حسّاسیّت و انفعال و تأثیرپذیری آن برای خیر است ﴿**قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند**﴾ و سر خود گرفته هریک به راهی می‌رفتند و متفرّق می‌شدند ﴿**پس از آنان درگذر**﴾ در آنَچه که به تو تعلّق می‌گیرد از حقوق ﴿و

برآنان آمرزش بخواه ﴾از خداوند ﷻ در آنچه که به حقّ خدای سبحان تعلّق می‌گیرد ﴿**و با آنان در کارها مشورت کن** ﴾ یعنی: در اموری که در مانند آن مشورت صورت می‌گیرد، یا با آنان در امر جنگ مشورت کن. این دستور به علاوهٔ این که خاطر اصحاب ﷺ را خوش‌ساخته و مودّت ایشان را جلب می‌کند، معرّف مشروعیّت اصل مشورت در میان امّت بعد از رحلت پیامبر ﷺ نیز هست. مراد: مشاوره در اموری است که شرع دربارهٔ آنها موضع روشن و واضحی اتّخاذ ننموده و میدان را برای تضارب آرا در آن بازگذاشته است، نه در امور مسلّم شرعی و رسول خدا ﷺ عملاً با یارانشان در چنان اموری مشورت می‌کردند. ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «هیچ‌کس بیشتر از رسول خدا ﷺ مشورت نمی‌کرد». چنان‌که آن حضرت ﷺ در غزوهٔ بدر، غزوهٔ خندق، غزوهٔ حدیبیّه و حتّی در داستان افک با اصحابشان مشورت کردند[1].

بنابراین، بر زمامداران امور جامعهٔ اسلامی واجب است که با علما در آنچه که نمی‌دانند، یا در آنچه از امور دین که برایشان مشتبَه و مشکل می‌شود، با کارآگاهان و فرماندهان ارتش در آنچه که متعلّق به امور جنگ است، با خبرگان و اندیشه‌وران مردم در آنچه که متعلّق به مصالح مردم است و با سران رجال دیوانی، مأمورین دولت و وزرا در آنچه که به سازندگی کشور و مصالح آن مربوط می‌شود؛ مشاوره و رایزنی کنند. قُرطبی می‌گوید: «در وجوب معزول‌ساختن زمامداری که با اهل علم و دین مشورت نمی‌کند، هیچ خلافی نیست». ﴿**و چون عزمت را جزم نمودی** ﴾ یعنی: چون بعد از مشاوره، بر اجرای امری مصمّم گشتی و دلت بر آن تصمیم مطمئن شد ﴿**بر خدا توکّل کن** ﴾ در انجام آن امر ﴿**زیرا خداوند توکّل‌کنندگان را دوست می‌دارد** ﴾.

باید دانست که توکّل به معنای ترک اسباب نیست، بلکه به معنای سپردن نتایج

---

۱ ـ نگاه کنید به مختصر تفسیر ابن‌کثیر ۳۳۱/۱ و ترجمهٔ فارسی تفسیر المنیر ۳/ ۱۶۸.

کارها به حق تعالی بعد از توسّل به اسباب است. امام رازی می‌گوید: «آیهٔ کریمه دلالت براین دارد که: توکّل این نیست که انسان خودش را به خودش واگذارد و هیچ کاری انجام ندهد ــ چنان‌که بعضی از جهّال می‌پندارند ــ و اگر چنین باشد، امر به مشورت، با امر به توکّل در منافات قرار می‌گیرد، بلکه توکّل بر حق تعالی این است که انسان اسباب ظاهری را به‌کار بندد، لیکن در قلبش بر آنها اطمینان نداشته باشد، بلکه اطمینانش بر پناه و عصمت حق تعالی باشد». و **حدیث‌شریف** وارده دربارهٔ داستان آن اعرابی، حدیث مشهوری است: اعرابی‌ای نزد رسول خدا ﷺ آمد و خواست تا شتر خویش را همین‌گونه به حال خودش رها کند و گفت: یا رسول الله! آیا شتر خویش را رها کنم و بر خدا توکّل کنم، یا آن را ببندم و بر خدا توکّل نمایم؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «آن را ببند و بر خدا توکّل کن». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت علی‌ رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ از «عزم» موردسؤال قرار گرفتند، پس در تعریف آن فرمودند: «عزم، مشاوره با اهل رأی و سپس پیروی از ایشان است».

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: (وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ) دربارهٔ ابوبکر و عمر رضی‌الله‌عنهما نازل شد که حواریّان رسول خدا ﷺ و وزیران ایشان و پدر همهٔ مسلمین بودند. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ به ابوبکر و عمر رضی‌الله عنهما فرمودند: «اگر شما دو تن در مشورتی با یک‌دیگر هم‌رأی و متّفق شوید، من هرگز از رأی شما برنمی‌گردم».

إِن يَنصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ ۖ وَإِن يَخْذُلْكُمْ فَمَن ذَا الَّذِي يَنصُرُكُم مِّن بَعْدِهِ ۗ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۶۰﴾

﴿اگر خداوند شما را نصرت دهد، هیچ‌کس بر شما غالب نیست﴾ یعنی: پس فقط

پیرو فرمانهای حق تعالی بوده و فقط او را پشتیبان خویش بدانید و فقط به او اتّکا کنید ﴿و اگر شما را فروگذارد﴾ و در نبردتان علیه دشمنانتان دست از یاری شما بردارد، ﴿چه کسی بعد از او شما را نصرت خواهد داد؟﴾ پس سرچشمهٔ حقیقی قدرت و پیروزی، حق تعالی است ﴿و مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند﴾ نه بر اسباب و ادوات و نیروی ظاهری خود.

وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَغُلَّ ۚ وَمَن يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۚ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٦١﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آیهٔ کریمه در مورد قطیفهٔ سرخ‌رنگی نازل گردید که در روز بدر از اموال غنیمت گم شد و یکی از مردم گفت: شاید رسول خدا ﷺ آن را برداشته باشند! ﴿**و هیچ پیامبری را نسزد که خیانت ورزد**﴾ یعنی: هرگز خیانت از پیامبری بر نمی‌آید تا به چیزی از غنایم دست برده و آن را بدون اطّلاع یارانش به خود اختصاص دهد زیرا خدای عزّوجلّ پیامبرانش را از کارهای زشت و فرومایه معصوم داشته است، لذا کار نامناسب از ایشان صادر نمی‌شود.

این آیهٔ کریمه انبیای الهی را از «غلول» تنزیه می‌کند. غُلُولْ: آن است که انسان از مال مسلمین چیزی را که حقّی در آن ندارد، به خودش برگیرد، خواه آن چیز از اموال غنیمت باشد، یا از اموال زکات، یا از اموال هدیه، و ـ بر اساس این آیهٔ کریمه ـ غلول حرام است و از گناهان کبیره می‌باشد. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ رشتهٔ کُرکی را از پشت شتری از شتران غنیمت برگرفته و خطاب به یارانشان فرمودند: «حقّ من در این موی کُرک، همانند حقّ هریکی از شماست. پس هان! از غلول بر حذر باشید زیرا غلول در روز قیامت خواری و رسوایی‌ای بر صاحب خویش است. حتّی باید نخ و سوزن و مافوق این از غنایم را

تسلیم کنید». ﴿**و هرکس خیانت ورزد، روز قیامت با آنچه در آن خیانت کرده، بیاید**﴾ این جمله، متضمّن تحریم غلول و خیانت و برحذرساختن شدید از آن است زیرا غلول در غنیمت، تنها گناهی است که فاعل آن در روز قیامت در حضور مردم و زیر نگاه آنان مجازات می‌شود و همهٔ اهل محشر از کار وی آگاه می‌گردند، این مجازات؛ آمدن او در روز قیامت همراه با مال خیانت درحالی است که حامل آن مال است و آن مال وبال گردن اوست، قبل از آن‌که مورد محاسبه قرارگیرد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «رسول خدا ﷺ مردی به‌نام ابن‌لتیبه از قبیلهٔ «ازد» را به جمع‌آوری اموال زکات برگمارده بودند، پس با اموال جمع‌آوری شده آمد و گفت: این بخش مال شماست، امّا این بخش دیگر، مال من است که به من هدیه داده شده! رسول خدا ﷺ بر منبر رفتند و فرمودند: چه شده‌است عامل را که او را بر عملی می‌فرستیم، پس می‌گوید: این از آن شماست و این‌دیگر به من هدیه داده شده! چرا در خانهٔ پدر و مادر خود ننشست تا بنگرد که آیا به وی هدیه داده می‌شود یا خیر؟! سوگند به ذاتی که جان محمّد ﷺ در دست بلاکیف اوست، یکی از شما به آن خیانت نمی‌کند، مگر این‌که در روز قیامت می‌آید و آن مال بر گردن او آویخته است، اگر شتر باشد؛ آن را بانگ شتر، اگر گاو باشد آن را آواز گاو و اگر گوسفند باشد، آن را آواز گوسفند است ...». ﴿**آن‌گاه به هرکس جزای کار وکردارش به تمامی داده می‌شود**﴾ چه اعمال خیر انجام داده‌باشد، چه اعمال شرّ ﴿**و بر آنان ستم نرود**﴾ با افزودن بر حجم اعمال بدشان.

أَفَمَنِ ٱتَّبَعَ رِضۡوَٰنَ ٱللَّهِ كَمَنۢ بَآءَ بِسَخَطٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَمَأۡوَىٰهُ جَهَنَّمُۚ وَبِئۡسَ ٱلۡمَصِيرُ ﴿١٦٢﴾

﴿**آیا کسی که خشنودی خدا را پیروی کرده**﴾ و در اوامر و نواهی الهی جویای

رضای وی است ــ چون انبیای وارسته و منزّه الهی از آلودگی به محرّمات ﴿**همانند کسی است که**﴾ به‌سبب مخالفت اوامر و نواهی الهی و خیانت ــ از جمله، غلول در غنایم ﴿**به خشمی**﴾ عظیم ﴿**از خدا دچار شده و جایگاهش جهنّم است؟**﴾ نه، قطعاً این دو، باهم سرنوشتی یکسان و عاقبتی همانند ندارند، چراکه عاقبت آنان بهشت برین و عاقبت اینان وادی جهنّم است ﴿**و چه بد بازگشتگاهی است**﴾ جهنّم برای مغضوبان عصیان پیشه.

هُمْ دَرَجَٰتٌ عِندَ ٱللَّهِ ۗ وَٱللَّهُ بَصِيرٌۢ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١٦٣﴾

﴿**آنان نزد خداوند درجاتی دارند**﴾ متفاوت از همدیگر زیرا درجات کسانی که پیرو رضای الهی هستند، همچون مراتب کسانی که دچار خشم و عذاب وی شده‌اند، نیست، درجات آنان در جنّات نعیم است و درکات اینان طبقات جحیم؛ و پایین‌ترین طبقهٔ دوزخ، طبقهٔ مربوط به منافقان است ﴿**و خداوند به آنچه می‌کنند، بیناست**﴾ پس چیزی از اعمال آنها ــ از تزکیهٔ نفوس گرفته تا بلندترین درجات و از فروگذاشتن تزکیه تا پایین‌ترین درکات ــ بر او پوشیده نیست و به‌زودی جزای اعمالشان را به طور کامل می‌دهد.

لَقَدْ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا۟ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا۟ مِن قَبْلُ لَفِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿١٦٤﴾

﴿**به‌یقین خداوند بر مؤمنان منّت نهاد، آن‌گاه که پیامبری از خودشان در میانشان**

برانگیخت ﴾ چه اگر پیامبر از غیر جنس بنی‌آدم می‌بود، با بعثت او کمال نوع انسان ـ به سبب اختلاف در جنسیّت ـ محقّق نمی‌شد. آری! این پیامبر برانگیخته از میان خودشان، کسی است: ﴿**که آیات او را بر آنان می‌خواند**﴾ یعنی: قرآن را بر آنان می‌خواند، بعد از آن‌که اهل جاهلیّت بودند و چیزی از قوانین و برنامه‌های حق را نمی‌شناختند ﴿**و پاکیزه‌شان می‌دارد**﴾ از نجاست کفر ﴿**و به آنان کتاب**﴾ قرآن ﴿**و حکمت**﴾ سنّت ﴿**می‌آموزد، درحالی‌که قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند**﴾ که هیچ شکّی در آن نیست. پس این‌ها به طورکلّی چهار نعمت بزرگ است که خدای عزّوجلّ با بعثت آن رسول معظّم، بر امّت اسلام ارزانی داشت.

علما در بیان احکام گفته اند:

۱ ـ هرگاه کسی در چیزی از اموال غنیمت خیانت کرد و آن مال نزد وی دیده شد؛ از وی بازگرفته شده و تأدیب و تعزیر می‌گردد. تعزیر و تأدیب وی در مذهب احمدبن‌حنبل چنین است که کالا و اثاثیهٔ وی ـ بجز سلاح و جامهٔ تنش و زین و یراق اسب و مرکبش و اموال غنیمت که از وی باز پس گرفته می‌شود ـ دیگر اموالش سوزانده می‌شود. امّا مذهب مالک، شافعی و ابوحنیفه این است که کالا و اثاثیهٔ خیانت‌کار در غنیمت، سوزانده نمی‌شود، ولی جایز است که او را مجازات مالی کنند.

۲ ـ علما اتّفاق نظر دارند بر این‌که اگر کسی در اموال غنیمت خیانت کرد؛ باید قبل از آن‌که مردم متفرّق شوند، آن را به تقسیم کنندهٔ غنایم برگرداند و اگر او را ندید، ($\frac{۱}{۵}$) سهم آن را به امام (زمامدار) مسلمانان برگرداند و بقیّه را صدقه کند.

۳ ـ هدایایی که از اموال غنیمت به متولّیان امور فرستاده می‌شود، یا تعلّق می‌گیرد، از جملهٔ غلول (خیانت) در غنیمت است و حکم آن در رسوایی آخرت، حکم خیانت‌کار در غنیمت می‌باشد.

أَ وَلَمَّآ أَصَـٰبَتۡكُم مُّصِيبَةٌ قَدۡ أَصَبۡتُم مِّثۡلَيۡهَا قُلۡتُمۡ أَنَّىٰ هَـٰذَاۖ قُلۡ

هُوَ مِنۡ عِندِ أَنفُسِكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ﴿١٦٥﴾

﴿**آیا هنگامی که به شما مصیبتی رسید**﴾ مراد شکست و کشته‌شدن در روز اُحد است ﴿**که دوچندان آن را**﴾ بر دشمنان خود ﴿**وارد آورده بودید**﴾ در روز بدر ـ زیرا در روز اُحد هفتاد تن از مسلمین به شهادت رسیدند، درحالی‌که در روز بدر؛ هفتاد تن از مشرکان کشته و هفتاد تن دیگر اسیر گشتند. آری! با آن‌که ضربهٔ دوچندان به مشرکان وارد آورده بودید ﴿**گفتید**﴾ از روی تعجّب ﴿**این از کجاست؟**﴾ یعنی: این شکست و کشته‌شدن ما از چه روی است؟ حال آن‌که ما در راه خدا ﷻ می‌جنگیم و رسول خدا ﷺ نیز با ماست و خداوند ﷻ هم به ما وعدهٔ پیروزی بر مشرکان را داده است؟ ﴿**بگو: آن**﴾ شکست ﴿**از نزد خودتان است**﴾ به‌سبب مخالفت تیراندازان از این فرمان پیامبر ﷺ که: به هیچ حالی از احوال نباید سنگرهای خود را ترک کنند ﴿**بی‌گمان خدا به هرچیزی تواناست**﴾.

عمر رضی الله عنه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: مسلمانان به علّت آنچه در بدر ـ از گرفتن فدیه از اسیران ـ انجام داده بودند، در روز اُحد مجازات شدند. از علی رضی الله عنه نیز نظیر این تفسیر روایت شده است.

وَمَآ أَصَٰبَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِ فَبِإِذۡنِ ٱللَّهِ وَلِيَعۡلَمَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿١٦٦﴾

﴿**و آنچه در روز برخورد دو گروه به شما رسید**﴾ مراد کشتار و جراحت و شکست در روز اُحد است ﴿**به اذن خدا بود**﴾ یعنی: به قضا و قدر وی بود. بعضی در معنای آن گفته‌اند: آنچه در روز برخورد دو گروه به شما رسید، کار خدا ﷻ بود که میان شما و آنان را خالی گذاشت و آنان را بر شما پیروز گردانید ﴿**و تا مؤمنان را معلوم**

بدارد﴾ در عرصهٔ ظهور و امتحان. پس شکست شما از روی حکمتی بود که تربیت مؤمنان، بر حذر داشتنشان از نافرمانی و متمایزساختن مؤمنان از منافقان، جلوه‌هایی از آن است.

وَلِيَعْلَمَ ٱلَّذِينَ نَافَقُواْ ۚ وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ قَٰتِلُواْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ أَوِ ٱدْفَعُواْ ۖ قَالُواْ لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَّٱتَّبَعْنَٰكُمْ ۗ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَٰنِ ۚ يَقُولُونَ بِأَفْوَٰهِهِم مَّا لَيْسَ فِى قُلُوبِهِمْ ۗ وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ﴿١٦٧﴾

﴿**همچنین تا منافقان را معلوم بدارد**﴾ مراد از معلوم داشتن آنان، آشکارساختن وضعشان و سرانجام متمایزگردانیدن صفشان از مؤمنان است. مراد از منافقان، عبدالله‌بن‌ابیّ و یاران وی هستند. از ابن شهاب و غیر وی در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است: رسول خدا ﷺ با هزار تن از یارانشان به‌سوی اُحد بیرون رفتند، پس چون منزلی از راه بین اُحد و مدینه را پیمودند، عبدالله‌بن‌ابیّ خود با ثلث ($\frac{1}{3}$) مردم، از صفّ ایشان کنار کشید، درحالی‌که می‌گفت: محمّد ﷺ از آنان اطاعت کرد (و از مدینه بیرون رفت) و حرف مرا در باقی‌ماندن در مدینه و دفاع از درون شهر، نپذیرفت، به‌خدا سوگند که ما نمی‌دانیم چرا و به چه‌خاطر، خود را در اینجا به کشتن بدهیم؟ همان بود که با پیروان خود از اهل شکّ و نفاق بازگشت. ﴿**و چون به آنان گفته شد، بیایید در راه خدا بجنگید**﴾ اگر از مؤمنان به خدا ﷻ و روز آخرت هستید ﴿**یا دفاع کنید**﴾ از خود و فرزندان و دیارتان، اگر به خدا ﷻ و روز آخرت ایمان ندارید. به قولی: مراد این است که شما از پشت سر

ما دفاع کنید، ولی در خطّ مقدّم نجنگید. به قولی دیگر: مراد این است که شما جمعیّت و سیاهی‌لشکر ما را بیشتر سازید. امّا منافقان از پذیرش همهٔ این درخواستها ابا ورزیده و ﴿**گفتند: اگر می‌دانستیم جنگی خواهد بود**﴾ و برخوردی رخ خواهد داد ﴿**مسلّماً از شما پیروی می‌کردیم**﴾ و همراه با شما می‌جنگیدیم، ولی در آنجا جنگی درکار نیست! بعضی گفته‌اند؛ معنی این است: اگر ما به‌جنگیدن آشنا و بر آن توانا بودیم، یا آن را به مصلحت مقرون می‌دانستیم، از شما پیروی می‌کردیم. ﴿**آن روز، آنان به کفر نزدیکتر بودند**﴾ یعنی: روزی که با خفّت و خواری از شما کنار کشیدند و این سخن را گفتند، به کفر نزدیکتر بودند ﴿**تا به ایمان**﴾ در نزد کسانی که می‌پنداشتند؛ آنان مسلمانند. ﴿**به‌زبان خود چیزی می‌گویند که در دلهایشان نیست**﴾ یعنی: منافقان ایمان را اظهار و کفر را پنهان می‌دارند. ابن‌کثیر در معنی آن می‌گوید: «سخنی که می‌گویند، به صحّت آن ایمان ندارند، از آن جمله این سخنشان: (اگر می‌دانستیم جنگی خواهد بود، از شما پیروی می‌کردیم)؛ زیرا آنها قطعاً و یقیناً می‌دانستند که لشکری از مشرکان برای انتقام‌کشی از مسلمانان به مرز مدینه آمده است، پس طرح این موضوع به گونهٔ یک معمّا از سوی منافقان، جای بسی تأمّل دارد». ﴿**و خدا به آنچه نهان می‌دارند، داناتر است**﴾ و می‌داند که چه نیرنگ‌هایی را علیه مسلمانان پنهان داشته‌اند. شکّی نیست که این تهدیدی آشکار و رسوایی‌ای بزرگ برای منافقان است.

ٱلَّذِينَ قَالُواْ لِإِخۡوَٰنِهِمۡ وَقَعَدُواْ لَوۡ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُواْۗ قُلۡ فَٱدۡرَءُواْ عَنۡ أَنفُسِكُمُ ٱلۡمَوۡتَ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ ﴿١٦٨﴾

﴿**آنان**﴾ یعنی: آن منافقان، همان کسانی هستند که خود در خانه ﴿**نشستند**﴾ و از جهاد خودداری کردند ﴿**و در بارهٔ برادران**﴾ و نزدیکان ﴿**خویش**﴾ از مؤمنان که

در واقعهٔ اُحد به شهادت رسیدند ﴿**گفتند: اگر از ما پیروی می‌کردند**﴾ در بیرون نرفتن از مدینه ﴿**کشته نمی‌شدند**﴾ در این جنگ ﴿**بگو: اگر راست می‌گویید، مرگ را از خودتان دور کنید**﴾ یعنی: کسی نمی‌تواند از قَدَر الهی حذر کند و بی‌گمان هر که کشته شد؛ به اجل خود کشته شده است و هیچ‌کس را از مرگ گریزی نیست، پس اگر شما راست می‌گویید که نشستن در خانه، انسان را از مرگ و کشته‌شدن به‌سلامت نگه می‌دارد؛ باید نمیرید، حال آن‌که مرگ بر شما آمدنی است، هرچند که در قصرها و برج‌هایی نیرومند نیز قرار داشته باشید.

وَلَا تَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمْوَٰتَاۢ بَلْ أَحْيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿١٦٩﴾

﴿**و هرگز کسانی را که کشته شدند**﴾ از مؤمنان در روز اُحد و همین‌طور تمام مؤمنانی را که در سایر اماکن کشته شدند، یا کشته می‌شوند ﴿**در راه خدا**﴾ یعنی: برای اعلای کلمة‌الله و یاری دادن دین وی ﴿**مرده مپندار**﴾ یعنی: گمان نکن که مرده‌اند ﴿**بلکه**﴾ آنان ﴿**زنده‌اند**﴾ به زندگانی حقیقی، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «ارواح شهدا در جوف پرندگانی سبز در بهشت قرار دارند و در بهشت می‌خورند و می‌خرامند و روزی داده می‌شوند». البتّه این امر منافاتی با این معنی ندارد که آنان نسبت به ما مرده نباشند زیرا حیات شهدا، حیاتی برزخی است که جزء غیب است و خدای عزّوجلّ خود به کیفیّت آن داناتر می‌باشد. ﴿**که**﴾ آن شهدا ﴿**نزد پروردگارشان**﴾ یعنی: در پناه کرامت وی، نه این‌که به وی از نظر مکان و قرب مسافت نزدیک باشند ﴿**روزی داده می‌شوند**﴾ یعنی: حق تعالی در پناه کرامت خود، به آنان از خوراکی‌ها و میوه‌های بهشتی، غذا و نوشیدنی می‌دهد و روزیشان نزد وی مستمرّ است، هرچند که رزقشان از دنیا با شهادتشان قطع شده

است.

در مورد غسل، کفن و نماز جنازهٔ شهدا، فقها دو نظر دارند: احناف برآنند که شهید را با جامه‌اش کفن نموده و بر وی نماز بخوانند و اگر مکلّف و پاک بود، غسل داده نمی‌شود. امّا جمهور فقها بر آنند که: شهید نه غسل داده می‌شود، نه کفن می‌شود و نه بر او نماز خوانده می‌شود و اگر نجاست موجود بر بدن وی غیر از خون بود، آن نجاست از بدن وی پاک گردانیده می‌شود.

فَرِحِينَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦ وَيَسۡتَبۡشِرُونَ بِٱلَّذِينَ لَمۡ يَلۡحَقُواْ بِهِم مِّنۡ خَلۡفِهِمۡ أَلَّا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ﴿١٧٠﴾

﴿به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است، شادمانند﴾ یعنی: شهدا به آنچه که حق تعالی از کرامت شهادت به آنان ارزانی نموده است و به حیات حقیقی‌ای که در آن قرار دارند و به آنچه که از رزق و روزی خدای سبحان به ایشان می‌رسد، خوشحال و مسرورند ﴿و برای کسانی که از پی ایشانند﴾ از برادران مؤمنشان ﴿و هنوز به آنان نپیوسته‌اند﴾ و به‌شهادت نرسیده‌اند ﴿شادی می‌کنند؛ که نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند﴾ یعنی: خوشحالند از این که بر برادران مؤمنشان که در آینده به‌شهادت می‌رسند، یا بر ایمان می‌میرند؛ هیچ بیم و اندوهی در فردای آخرت نیست.

۞ يَسۡتَبۡشِرُونَ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ﴿١٧١﴾

﴿شادی می‌کنند﴾ برای برادرانشان از اهل ایمان و جهاد ﴿بر نعمت و فضل خدا﴾ چون بهشت برین و خشنودی حق تعالی، که نزد وی دیده‌اند ﴿و این‌که خداوند پاداش مؤمنان را تباه نمی‌گرداند﴾ یعنی: دریافتند که خداوند ﷻ پاداش هیچ مؤمنی راکه عمل نیک انجام داده‌باشد، ضایع نمی‌کند، پس برای این امر نیز شادمانند.

در **حدیث‌شریف** آمده است: شهدا چون به بهشت رفتند و آن همه قدر و منزلت و نعمتی راکه برایشان در بهشت هست، دیدند، گفتند: ای کاش برادرانمان در دنیا از این‌همه کرامتی که نصیب ما شده‌است، آگاه می‌شدند تا به میدانهای کارزار شتافته و به‌شهادت می‌رسیدند و به این خیری که ما دست یافته‌ایم نایل می‌گشتند. پس پروردگارشان به ایشان خبر داد که: من خبر و چگونگی حالتان را بر پیامبرتان نازل کردم! آن‌گاه شهدا از این امر خوشحال و شادمان شدند. و این است معنای: (وَ یَسْتَبْشِرُوْنَ بِالَّذِیْنَ لَمْ یَلْحَقُوْا...).

ٱلَّذِينَ ٱسْتَجَابُواْ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِ مِنۢ بَعْدِ مَآ أَصَابَهُمُ ٱلْقَرْحُ ۚ لِلَّذِينَ أَحْسَنُواْ مِنْهُمْ وَٱتَّقَوْاْ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿۱۷۲﴾

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: غزوهٔ اُحد در ماه شوّال رخ داد و تجّار در ماه ذی‌قعده به حوالی مدینه آمده و در محلّ بدرالصّغری اردو می‌زدند و بازاری را بر پا می‌کردند. آنان در این سال نیز، بعد از واقعهٔ اُحد به آنجا آمده بودند و درحالی‌که مؤمنان از اُحد زخم‌ها بر تن و جان خویش داشتند، رسول خدا ﷺ از ایشان جهت تعقیب دشمن داوطلب خواستند... و فرمودند: «من خود رونده‌ام، هرچند هیچ‌کس با من همراه نشود». پس ابوبکر، عمر، عثمان، علی، زبیر، سعد، طلحه، عبدالرّحمن‌بن عوف، عبدالله‌بن مسعود، حذیفه و ابوعبیده با هفتاد تن از صحابه رضی الله عنهم آمادگی‌شان را اعلام کرده داوطلبانه بیرون

آمدند و در تعقیب ابوسفیان حرکت کردند تا به منطقهٔ «صفراء» رسیدند، در این هنگام حق تعالی نازل فرمود: ﴿**آنان‌که دعوت خدا و پیامبر را اجابت کردند**﴾ آن‌گاه که ایشان را بعد از بازگشت از اُحد، به تعقیب کردن ابوسفیان و لشکر قریش فراخواند تا با نشان‌دادن قوّت و نیرومندی مسلمین، مشرکان را مرعوب گرداند ﴿**بعد از آن‌که زخم برداشته بودند**﴾ و با پیکرهای فروکوفته و زخم‌خورده از آسیب جنگ، به مدینه بازگشته بودند، بی‌درنگ فرمان پیامبر ﷺ را لبّیک گفته با همان پیکرهای رنجور و زخمی، افتان و خیزان به تعقیب دشمن پرداختند؛ ﴿**برای کسانی از آنان که نیکی و پرهیزگاری کردند، پاداشی بزرگ است**﴾.

از عایشه رضی‌الله‌عنها روایت شده است که به عروةبن زبیر رضی الله عنه فرمود: «ای خواهرزاده‌ام! پدرانت زبیر و ابوبکر رضی‌الله عنهما، از زمرهٔ این نیکان و پرهیزگاران بودند». یادآور می‌شویم که این غزوه، به‌نام غزوهٔ «حمراءالاسد» نامیده شده‌است که تابع غزوهٔ اُحد می‌باشد.

ٱلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ ٱلنَّاسُ إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدْ جَمَعُوا۟ لَكُمْ فَٱخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَـٰنًا وَقَالُوا۟ حَسْبُنَا ٱللَّهُ وَنِعْمَ ٱلْوَكِيلُ ﴿۱۷۳﴾

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه می‌گوید: ابوسفیان وقتی خواست تا از اُحد برگردد، خطاب به رسول خدا ﷺ گفت: وعدهٔ ما و شما سال آینده در بدر است، همان جایی که یارانمان را به قتل رساندید. رسول خدا ﷺ نیز فرمودند: اگر خدا خواست، وعدهٔ ما با شما در همانجاست. پس چون سال بعد فرا رسید، ابوسفیان با مکّیان بیرون آمده در محلّی به نام «مجنّه» از ناحیهٔ «مرّالظهران» فرود آمد، امّا حق تعالی در دل وی رعب و وحشت افکند و بازگشت به مکّه را قرین مصلحت یافت. در این اثنا با نعیم‌بن مسعود اشجعی که از

عمره بازگشته بود، برخورد، پس به او گفت: من با محمّد و یارانش در موضع بدر وعده گذاشته بودم، ولی از آنجا که امسال؛ سال قحطی و خشکسالی است، صلاح نیست که ما با آنان درگیر شویم، این کار باید سالی باشد که در آن از گیاهان بچرانیم و شیر بنوشیم. امّا من دوست ندارم که محمّد به وعده‌گاه آید، ولی ما نیامده باشیم. لذا به مردم مدینه بپیوند و آنان را از خارج شدن به میدان سست و منفعل گردان و در برابر این خدمت، ده شتر پاداش داری. نعیم به مدینه آمد و مأموریّت بی‌سرانجام خود را انجام داد، پس نازل شد: ﴿**همان کسانی که مردم به آنان گفتند**﴾ مراد از مردم، همان شخص اعرابی، یعنی نعیم‌بن مسعود اشجعی است که ابوسفیان او را فرستاده بود و او به مسلمانان گفت: ﴿**مردمان**﴾ یعنی: ابوسفیان و سپاهش ﴿**برای شما گرد آمده‌اند، پس از آنان بترسید**﴾ آری! ابوسفیان از باب جنگ روانی علیه مسلمانان، این پیام را به‌طور غیر مستقیم ــ از طریق نعیم‌بن‌مسعود اشجعی ــ به پیامبر ﷺ و مؤمنان فرستاد، امّا به‌جای ترس و جبن، این کار ﴿**بر ایمانشان افزود**﴾ و هیچ تزلزلی در عزم و ارادهٔ مؤمنان ایجاد نکرد ﴿**وگفتند: خداوند ما را بس است و چه نیکوکارسازی است**﴾ یعنی: خداوند ﷻ شرّ آنان را از ما دفع می‌کند و او ما را بسنده است و هم‌اوست که بر وی توکّل می‌کنیم و تمام امورمان را به او می‌سپاریم. پس طبق وعده به بدرالصّغری رفتند و همراهشان اسباب و وسایل تجارتی‌ای بود، لذا خرید و فروش و معامله کرده و نان روغنی و کشمش خریدند و سودی بسیار برده سالم و سرفراز به مدینه بازگشتند.

در **حدیث‌شریف** آمده است: چون در مشکلی عظیم در افتادید، «حَسبُنَاالله وَ نِعمَ‌الوَکِیْل» بگویید. همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت عایشه رضی‌الله‌عنها آمده است که فرمود: چون غم بر پیامبر ﷺ شدّت می‌گرفت، آن حضرت دست خویش را بر سر و محاسن خویش کشیده و بعداً نفسی بلند می‌کشیدند و می‌فرمودند: «حَسْبِیَ اللهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیْل».

فَٱنقَلَبُواْ بِنِعۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَفَضۡلٖ لَّمۡ يَمۡسَسۡهُمۡ سُوٓءٞ وَٱتَّبَعُواْ رِضۡوَٰنَ ٱللَّهِۗ وَٱللَّهُ ذُو فَضۡلٍ عَظِيمٍ ﴿١٧٤﴾

﴿**پس بازگشتند**﴾ یعنی: بعد از آن که مسلمانان برای رویارویی با لشکر قریش از مدینه بیرون رفتند؛ بازگشتند ﴿**با نعمتی از جانب خدا**﴾ که سلامت و عافیت از گزند دشمنشان بود ﴿**و فضلی**﴾ یعنی: با پاداشی که خداوند ﷻ بر آنان عنایت کرد. بعضی در معنی آن گفته‌اند: با سودی در تجارت ﴿**درحالی‌که هیچ آسیبی به آنان نرسیده بود**﴾ از کشته‌شدن، یا جراحت ﴿**و همچنان جویای خشنودی الهی بودند**﴾ در آنچه که انجام می‌دادند و آنچه که فرو می‌گذاشتند، که از جملهٔ آن، خارج شدنشان به میدان در این غزوه بود ﴿**و خداوند دارای فضل عظیم است**﴾.

إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ يُخَوِّفُ أَوۡلِيَآءَهُۥ فَلَا تَخَافُوهُمۡ وَخَافُونِ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ﴿١٧٥﴾

﴿**جز این نیست که این خبردهنده**﴾ که می‌خواهد تا شما مؤمنان را از نبرد با دشمن سست و کُند سازد ﴿**شیطان است که از دوستان خود می‌ترساند**﴾ یعنی: ابلیس لعین است که با وسوسه انگیزی خود، مؤمنان را از دوستان خویش که کافران‌اند می‌ترساند و در ایشان این واهمه را القا می‌کند که گویا کفّار دارای قدرت و شوکتی هستند. بعضی گفته‌اند: مراد از شیطان، آن شخص اعرابی یادشده است که هشدار ابوسفیان را به مؤمنان انتقال داد ﴿**پس، از آنان نترسید**﴾ یعنی: از کفّار نترسید، چه آنان دوستان شیطان‌اند و محکوم به شکست و رسوایی، لذا برمبنای این ترس موهوم، از رویارویی با دشمن و دنبال نمودن وی

جبون نشوید و سستی نکنید ﴿و از من بترسید، اگر مؤمنید﴾ پس آنچه را به شما فرمان می‌دهم، انجام دهید و منهیّاتم را فرو گذارید زیرا من سزاوار آن هستم که از من پروا کرده و از اوامر و نواهی‌ام حساب ببرید، چراکه خیر و شرّ همه به‌دست بلاکیف من است.

وَلَا يَحْزُنكَ ٱلَّذِينَ يُسَٰرِعُونَ فِى ٱلْكُفْرِ ۚ إِنَّهُمْ لَن يَضُرُّوا۟ ٱللَّهَ شَيْـًٔا ۗ يُرِيدُ ٱللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حَظًّا فِى ٱلْءَاخِرَةِ ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٧٦﴾

﴿و﴾ ای محمّد ﷺ ﴿آنان که در نصرت کفر می‌شتابند، تو را اندوهگین نسازند﴾ به قولی: آنان قومی بودند که مرتدّ شدند و پیامبراکرم ﷺ از این کارشان سخت مغموم و اندوهگین گشتند زیرا آن حضرت ﷺ بر ایمان مردم سخت مشتاق بودند، لذا خدای سبحان ایشان را تسلیت گفته و از اندوه‌خوردن نهی کرد. به قولی دیگر: رسول خدا ﷺ در اندوه‌خوردن بر کفر قوم خویش، بسیار افراط می‌کردند، پس حق تعالی ایشان را از افراط در این کار نهی نمود، چنان‌که در آیهٔ (۸) از سورهٔ «فاطر» نیز می‌فرماید: (...فَلا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَراتٍ ✿ پس مبادا جانت را از حسرت‌خوردن بر آنان بفرسایی). ﴿اینان هرگز به خدا هیچ زیانی نمی‌رسانند﴾ یعنی: کفر آنان از ملک خدای سبحان چیزی کم نمی‌کند. یا مراد این است: آنان هرگز به دینی که پروردگار برای بندگانش مشروع ساخته است، نمی‌توانند زیانی برسانند ﴿خداوند می‌خواهد که در آخرت برایشان بهره‌ای﴾ در بهشت، یا بهره‌ای از ثواب ﴿قرار ندهد و برای آنان عذابی بزرگ است﴾ به‌سبب کوشش و شتابشان در گرایش به‌سوی کفر، پس زیان کفرشان به خودشان برگشته و محرومیّت از بهرهٔ آخرت را به‌سویشان جلب می‌کند.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱشْتَرَوُاْ ٱلْكُفْرَ بِٱلْإِيمَٰنِ لَن يَضُرُّواْ ٱللَّهَ شَيْـًٔا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٧﴾

﴿**در حقیقت، کسانی که کفر را به بهای ایمان خریدند**﴾ یعنی: کفر را به ازای ایمان گرفتند، چنان‌که خریدار، کالا را در قبال بهای آن می‌گیرد ﴿**هرگز به خداوند هیچ زیانی نمی‌رسانند و برایشان عذابی دردناک است**﴾.

وَلَا يَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ ۚ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوٓاْ إِثْمًا ۚ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿١٧٨﴾

﴿**و کافران هرگز نپندارند که مهلت دادن ما به آنان**﴾ با طول عمر و فراوانی در ارزاق، یا پیروزی مقطعی و ناپایدار در روز اُحد ﴿**به‌سودشان است**﴾ قطعاً موضوع چنین نیست، بلکه ﴿**ما فقط**﴾ از آن روی ﴿**به آنان مهلت می‌دهیم تا بر گناه خویش بیفزایند و عذاب خفت‌باری**﴾ در کمین خویش ﴿**دارند**﴾. پس خدای سبحان به‌شیوۀ استدراج، به کفّار طول عمر و زندگی مادّی گوارا می‌دهد تا بر گناهان خویش بیفزایند و مهلت‌دادن به گناهکاران جزء سنن الهی است زیرا اگر خداوند ﷻ هرگناه و بدی‌ای را بلافاصله در دنیا جزا می‌داد، چهرۀ جهان تغییر می‌یافت و «تکلیف» و «اختیار» انسان به حال خود باقی نمی‌ماند.

مَّا كَانَ ٱللَّهُ لِيَذَرَ ٱلْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَآ أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ ٱلْخَبِيثَ مِنَ ٱلطَّيِّبِ ۗ وَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى ٱلْغَيْبِ وَ

لَـٰكِنَّ ٱللَّهَ يَجۡتَبِي مِن رُّسُلِهِۦ مَن يَشَآءُۖ فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦۚ وَإِن تُؤۡمِنُواْ وَتَتَّقُواْ فَلَكُمۡ أَجۡرٌ عَظِيمٌ ﴿١٧٩﴾

ابوالعالیه در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: مسلمانان از رسول خدا ﷺ درخواست کردند تا به ایشان نشانه‌ای داده شود که به وسیلهٔ آن، میان منافق و مؤمن تمییز دهند، پس حق تعالی نازل فرمود: ﴿**خداوند برآن نیست که مؤمنان را بر این حالی که شما بر آن هستید**﴾ از آمیختگی با منافقان ﴿**واگذارد**﴾ بلکه اسبابی را پدید می‌آورد و آزمونهایی ـ همچون صدور فرمان جهاد و هجرت ـ را به وقوع می‌پیونداند ﴿**تا آن‌که پلید**﴾ یعنی: منافق و نافرمان ﴿**را از پاک**﴾ که همانا مؤمن پاکیزه و وارسته است ﴿**جدا کند**﴾ پس محنتها و سختی‌های جهاد و هجرت، میدان واقعی این جداسازی است، چنان‌که در اُحد رسوایی منافقان آشکار گشت ﴿**و خدا بر آن نیست که شما را از غیب آگاه گرداند**﴾ تا بتوانید پاک و ناپاک را از یک‌دیگر تمییز دهید زیرا خداوند ﷻ علم غیب را مخصوص خودش گردانیده و هیچ‌کس را بر آن آگاه نمی‌گرداند، پس تصوّر نکنید که جدا ساختن مؤمن از منافق بر اساس وحی الهی؛ به معنای آگاه‌ساختنتان از امور غیب است ﴿**ولیکن خدا از فرستادگانش هرکه را بخواهد برمی‌گزیند**﴾ و او را بر چیزی از غیب خویش آگاه می‌گرداند تا مؤمن و منافقتان را از یک‌دیگر بازشناساند. چنان‌که از رسول اکرم ﷺ چنین اخبار غیبی‌ای ـ و از جمله معرّفی بسیاری از منافقان ـ صادر شد، جز پیامبر اکرم ﷺ، دیگر مؤمنان روشن‌بین نیز ممکن است گاهی منافقان را با بسیاری گناهان و بدی احوالشان و قرائنی که از آنان نمودار می‌شود، تشخیص دهند ﴿**پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و پرهیزگاری کنید، برای شما پاداشی بزرگ خواهد بود**﴾.

وَلَا يَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ هُوَ خَيْرًا لَّهُم ۖ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ ۖ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا۟ بِهِۦ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ۗ وَلِلَّهِ مِيرَٰثُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۱۸۰﴾

جمهور مفسّران در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه برآن‌اند که این آیه دربارهٔ بازدارندگان زکات نازل شد. ﴿**و کسانی که به آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده، بخل می‌ورزند**﴾ و آن را در راه خدا ﷻ انفاق نمی‌کنند ﴿**هرگز تصوّر نکنند که آن بخل برایشان خوب است**﴾ و به‌سودشان می‌باشد ﴿**بلکه آن به زیانشان است، به‌زودی آنچه که به آن بخل ورزیده‌اند، روز قیامت طوق گردنشان می‌شود**﴾ یعنی: به زودی اموالی که به آن بخل ورزیده‌اند، بر گردنهایشان طوقی از آتش می‌شود.
بُخل: آن است که انسان حقّی واجب را از صاحب حق بازداشته و از انفاق مال در جایی که لازم است، خودداری کند ﴿**و میراث آسمانها و زمین از آنِ خداست**﴾ یعنی: هرآنچه که اهالی عالمهای آسمانها و زمین میراث‌بر آن می‌شوند، برای خدا ﷻ است، پس چرا انسانها به اموال بخل ورزیده و آن را در جایی که به آنان دستور داده‌ایم، انفاق نمی‌کنند، درحالی‌که این اموال، نزدشان عاریتی است برگشت پذیر؟ ﴿**و خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است**﴾ و شما را مطابق آن جزا می‌دهد.

در **حدیث‌شریف** به روایت ابی‌هریره رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «مَنْ آتاهُ اللهُ مَالاً فَلَمْ يُؤَدِّ زَكاتَهُ، مُثِّلَ لَهُ شُجَاعاً أَقْرَعَ لَهُ زَبِيبَتانِ يُطَوَّقُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ، يَأْخُذُ بِلَهْزَمَتَيْهِ ثُمَّ يَقُولُ: أَنا مالُكَ، أَنا كَنْزُكَ» کسی که خداوند ﷻ به او مالی داد، امّا او زکات مالش را نپرداخت، آن مال در روز قیامت به‌شکل افعی سرتاسی

برای او در می‌آید [که از بس زهر دارد، موهایش ریخته است]) و آن افعی [مهیب] طوق گردن او شده سپس دو طرف دهان آن شخص را گرفته او را می‌گزد تلاوت کردند.

از آنجا که پس از نابودی خلق، دارایی‌ها و اموال بدون وجود هیچ‌گونه مدّعی‌ای باقی می‌مانند، لذا ـ بنابر عادت ـ از این چیزها به عنوان میراث حق تعالی تعبیر شد، با آن که اینها در حقیقت نسبت به حق تعالی میراث نیستند زیرا وارث کسی است که چیزی را به ارث برد که قبلاً مالک آن نبوده است، درحالی‌که خدای متعال مالک آسمانها و زمین و همهٔ موجودات می‌باشد.

لَّقَدْ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوْلَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَآءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُواْ وَقَتْلَهُمُ ٱلْأَنۢبِيَآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلْحَرِيقِ ﴿۱۸۱﴾

سبب‌نزول آیهٔ کریمه: یهودی‌ای به‌نام فنحاص به ابوبکر صدّیق رضی الله عنه گفت: ما به خدا هیچ نیازی نداریم و اوست که به ما نیازمند است، ما چنان‌که او نزد ما تضرّع می‌کند، نزد وی تضرّع نمی‌کنیم و اگر او از ما بی‌نیاز بود ـ چنان‌که رفیق شما می‌پندارد ـ از ما وام نمی‌خواست. ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: «هنگامی که حق تعالی آیهٔ: (مَنْ ذَالَّذِيْ يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً) را نازل نمود، یهودیان نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمده و گفتند: ای محمّد صلی الله علیه وسلم! آیا پروردگارت فقیر است که از بندگانش طالب قرض می‌شود؟ همان بود که نازل گردید: ﴿**مسلّماً خداوند سخن کسانی را که**﴾ از روی غرور ثروت و جهل به حقیقت حال خداوند متعال ﴿**گفتند: خدا نیازمند است و ماتوانگریم، شنید**﴾ به قولی: مراد آنها این بود که

اگر به راستی خداوند ﷻ بر زبان محمّد ﷺ از ما طالب قرض شده‌باشد، پس او فقیر است. لذا خواستند تا با این القاءات خود در دین اسلام شکّ‌افگنی کنند ﴿به‌زودی آنچه را گفتند، خواهیم نوشت﴾ در صحیفه‌های فرشتگان نویسندهٔ اعمال و آن را نگه‌داشته و در برابر آن مجازاتشان خواهیم کرد ﴿و به‌ناحق‌کشتن پیامبران را به دست آنان می‌نویسیم﴾ این سخن یهود را که گفتند: خداوند ــ پناه بر او ــ نیازمند است، با گناه کشتن پیامبران توسّط آنان پیوسته‌ساخت تا تنبیهی بر وقاحت و بزرگی گناه این سخنشان باشد. نسبت دادن قتل پیامبران ﷺ به یهودیان عصر رسالت ــ هرچند آنان مجری آن قتلها نبودند ــ برای این است که آنها از عملکرد اجداد خویش راضی بوده و آن را مورد تأیید قرار می‌دادند ﴿و می‌گوییم: عذاب سوزان را بچشید﴾ یعنی: با این سخنی که به آنان در دوزخ می‌گوییم، از آنان انتقام می‌گیریم. حَرِیْق: آتش شعله‌ور و سوزان است.

ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿۱۸۲﴾

﴿این﴾ عذاب سوزان ﴿به‌خاطر کار و کردار پیشین شماست﴾ و زندگی غرق در گناه و معصیت شما در دنیا، وگرنه ﴿خداوند هرگز نسبت به بندگان بیدادگر نیست﴾ پس عذابی که به شما می‌چشاند، ستم نیست بلکه عین عدالت است.

ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَآ أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِيَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ ٱلنَّارُ ۗ قُلْ قَدْ جَآءَكُمْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِى بِٱلْبَيِّنَٰتِ وَبِٱلَّذِى قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿۱۸۳﴾

﴿**اینان کسانی هستند که گفتند: خداوند با ما پیمان بسته است که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم، مگر آن‌که برای ما قربانی‌ای بیاورد که آتش، آن را بسوزاند**﴾ سنّت در بنی‌اسرائیل براین بود که آنها قربانی‌ای را عرضه می‌کردند، سپس پیامبرشان برمی‌خاست و دعا می‌کرد، آن‌گاه آتشی از آسمان فرود می‌آمد و آن قربانی را می‌سوخت. البتّه حق تعالی این شیوه را جزء آیین‌های دینی همهٔ پیامبران خویش قرار نداده و آن را به عنوان دلیل صدق نبوّت ایشان نگردانیده. امّا بنی‌اسرائیل ادّعا کردند که از بارگاه الهی در این باره عهد و پیمانی دارند و با این شیوه میان کسانی که به‌دروغ ادّعای نبوّت می‌کنند و کسانی که به‌حق پیامبرند، فرق می‌گذارند. پس حق تعالی این ادّعایشان را رد نموده و فرمود: ﴿**بگو: قطعاً پیش از من پیامبرانی بودند که دلایل آشکار را با آنچه گفتید**﴾ از تقدیم قربانی به شکل فوق ﴿**برای شما آوردند، پس اگر راست می‌گویید، چرا آنان را کشتید؟**﴾ همچون یحیی فرزند زکریّا، اشعیاء علیهما السلام و سایر پیامبرانی را که به‌دست شما یهودیان به قتل رسیدند؟. پس قضیه؛ قضیهٔ مخالفت و عناد است، نه قضیهٔ قناعت و حجّت و برهان. قُربان: هر چیزی است که به‌وسیلهٔ آن به‌سوی خدای سبحان تقرّب جسته شود؛ اعم از حیوانات یا چیزهای دیگر.

فَإِن كَذَّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ جَآءُو بِٱلْبَيِّنَٰتِ وَٱلزُّبُرِ وَٱلْكِتَٰبِ ٱلْمُنِيرِ ﴿١٨٤﴾

آن‌گاه حق تعالی برای دلجویی پیامبر گرامی خویش می‌فرماید: ﴿**پس اگر تو را تکذیب کردند، بدان که پیامبرانی هم که پیش از تو**﴾ همانندت ﴿**معجزات و صحیفه‌ها و کتاب روشنگر آورده بودند، با انکار و تکذیب مواجه شدند**﴾ لذا بر سخنان یاوهٔ آنان شکیبا باش و با آنان مبارزه کن. زُبُر: جمع زبور، به‌معنای کتاب است

كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ ٱلْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ فَمَن زُحْزِحَ عَنِ ٱلنَّارِ وَأُدْخِلَ ٱلْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَآ إِلَّا مَتَـٰعُ ٱلْغُرُورِ ﴿۱۸۵﴾

﴿**هر نَفسی چشندهٔ مرگ است**﴾ حق تعالی مرگ را سرنوشت هر موجود زنده‌ای گردانیده‌است، خواه این موجود بشر باشد، یا فرشته، یا جنّ، یا حیوان، پس هیچ کس را از سرکشیدن جام مرگ گریزی نیست ﴿**و همانا روز رستاخیز پاداشهایتان به‌طور کامل به شما داده می‌شود**﴾ و فقط در این روز است که پاداش به طور کامل پرداخته می‌شود، پس آنچه که در دنیا، یا در عالم برزخ به انسان داده می‌شود، فقط بخشی از پاداشهاست. این خود به این حقیقت اشاره دارد که بخشی از پاداشها ــ خیر باشند یا شرّ ــ گاهی در دنیا، یا قبر به انسان می‌رسند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «اِنَّ الْقَبْرَ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ اَوْحُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النَّارْ ✿ همانا قبر، باغی از باغهای بهشت، یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ است». ﴿**پس هر که از آتش دوزخ دور داشته شده و به بهشت درآورده شد، قطعاً کامیاب شده است**﴾ یعنی: به آنچه می‌خواسته دست یافته و از آنچه هراس داشته، نجات یافته‌است زیرا هرگونه کامیابی و رستگاری‌ای ــ هرچند که برآورندهٔ تمام خواسته‌های انسان باشد ــ بدون بهشت هیچ است و نجات از هرگونه زیانی هم ــ چنانچه صاحب آن از آتش دوزخ نجات یابنده نباشد ــ نجات نیست ﴿**و زندگانی دنیا جز متاع غرور نیست**﴾ متاع: هرآن‌چیزی است که انسان از آن نفع و بهره می‌گیرد. غُرور: فریفته‌شدن به آرزوها و خواهشهای دنیاست.

این آیهٔ کریمه، متضمّن مژده و بیم (وعد و وعید) به تصدیق‌کنندگان و تکذیب‌کنندگان پیامبر ﷺ است. از سعیدبن جبیر رحمه‌الله روایت شده است که فرمود:

وعید و تهدید در این آیهٔ کریمه، فقط متوجّه کسی است که دنیا را برآخرت ترجیح می‌دهد، امّا کسی که آخرت را به وسیلهٔ دنیا می‌طلبد، دنیا برایش بهترین متاع و بهره‌ای است و این هشدار شامل وی نمی‌شود. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «حقیقتاً جای یک تازیانه در بهشت، بهتر از دنیا و مافیهاست، اگر می‌خواهید آیهٔ: (فَمَنْ زُحْزِحَ...) را بخوانید تا این حقیقت بر شما روشن شود».

علما در بیان احکام گفته اند: سنّت است که در هنگام احتضار و جان‌کندن، به انسان کلمهٔ شهادت تلقین شود، بدون خواستن از وی که آن را تکرار کند زیرا چه بسا که تکرار، سبب ملال و دلتنگی وی گردد. همچنین مستحبّ است که در آن هنگام سورهٔ «یٓس» نیز بر وی خوانده شود زیرا در **حدیث‌شریف** آمده است که خواندن «یٓس»، مردن را بر شخص مُحتضَر آسان می‌سازد. همچنان سنّت است که در بردن مرده به‌سوی گورستان تعجیل شود.

۞ لَتُبْلَوُنَّ فِيٓ أَمْوَٰلِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلِكُمْ وَمِنَ ٱلَّذِينَ أَشْرَكُوٓاْ أَذًى كَثِيرًاۚ وَإِن تَصْبِرُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ ٱلْأُمُورِ ﴿١٨٦﴾

﴿**و شما قطعاً در مالها و جانهایتان آزموده خواهید شد**﴾ یعنی: به طور قطع در اموال خود مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرید؛ با ازدست‌دادن آنها براثر حوادث و مصایب، بذل و انفاقهای واجب و سایر تکالیف شرعی‌ای که متعلّق به اموال است. همچنان در جانهای خود مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرید؛ با مرگ، مبتلا شدن به بیماری‌ها، ازدست‌دادن عزیزان و کشته‌شدن در راه خدا ﷻ.

با توجّه به این که آیهٔ کریمه بعد از هجرت مؤمنان به مدینه و قبل از غزوهٔ بدر نازل شد؛ این خطابی است به رسول خدا ﷺ و امّت ایشان جهت تسلیت و دلجوییشان برکید و آزارهای کافران و فاسقان که در آینده با آن روبرو خواهند شد تا مؤمنان خود را به پایداری و شکیبایی بر تحمّل رنجها و ناخوشی‌ها آماده ساخته، از هم‌اکنون راه دشواری راکه پیش‌رو دارند، درنظر بگیرند ﴿**و از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده**﴾ یعنی: از یهود و نصاری ﴿**و همچنان از کسانی که به شرک گراییده‌اند**﴾ که سایر طوایف کفر از غیر اهل کتاب‌اند؛ ﴿**سخنان دل‌آزار بسیاری خواهید شنید**﴾ از طعن و تمسخر در دین و مقدّسات و آبروی خویش.

بنا به روایتی در **سبب‌نزول**، این بخش از آیهٔ کریمه دربارهٔ کعب‌بن اشرف یهودی نازل شد که رسول خدا ﷺ را با اشعار خویش هجو می‌کرد و در این اشعار؛ کفّار قریش را علیه آن حضرت ﷺ بر می‌انگیخت.

﴿**ولی اگر صبر کنید و تقوی پیشه نمایید**﴾ صبر: مقیّد ساختن و پایبندکردن نفس بر چیزی است که آن را ناخوش دارد، همچون فروخوردن خشم و مقاومت در برابر سختی‌ها با روحیّهٔ پایداری و احساس رضایت. تقوی: دوری گزیدن از گناهان و پایبندی به دستورات الهی است. آری! اگر چنین کنید، بی‌تردید ﴿**این**﴾ صبر و پرهیزگاری ﴿**از عزم امور است**﴾ یعنی: از آن کارهایی است که بر شما واجب است تا تصمیم خود را بر آن استوار کنید. گفته می‌شود: «عَزَمَ‌الأَمْر»، آن‌گاه که شخص کار را محکم کرده و آن را به سامان رساند و استوار گرداند.

قول راجح این است که: حکم این آیهٔ کریمه منسوخ نیست زیرا جدال به شیوهٔ نیکوتر، همیشه مطلوب است، چنان‌که رسول اکرم ﷺ با وجود آن‌که به جهاد دستور داده شده بودند، با یهودیان مدارا می‌کردند و از منافقان در می‌گذشتند.

وَإِذْ أَخَذَ ٱللَّهُ مِيثَـٰقَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَـٰبَ لَتُبَيِّنُنَّهُۥ لِلنَّاسِ وَ

لَا تَكْتُمُونَهُۥ فَنَبَذُوهُ وَرَآءَ ظُهُورِهِمْ وَٱشْتَرَوْا۟ بِهِۦ ثَمَنًا قَلِيلًا ۖ فَبِئْسَ مَا يَشْتَرُونَ ﴿١٨٧﴾

﴿**و یاد کن هنگامی را که خداوند از کسانی که به آنان کتاب داده شده**﴾ یعنی: از یهود و نصاری ﴿**پیمان گرفت، که حتماً باید آن را برای مردم بیان نمایید و کتمانش نکنید**﴾ یعنی: نبوّت آن حضرت ﷺ را برای مردم بیان نموده و آن را پنهان ندارید ﴿**پس آن عهد را پشت سر خود انداختند**﴾ یعنی: عهد و پیمان الهی را بی‌محابا پشت سر افکندند ﴿**و آن را به بهای ناچیزی**﴾ از بهره‌های پست و پلید و بی‌ارزش دنیا ﴿**فروختند، چه بد است آنچه خریدند!**﴾.

این آیهٔ کریمه متضمّن هشداری سخت برای علماء است تا چیزی از علم سودمند را پنهان نکنند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ سُئِلَ عَنْ عِلْمٍ فَكَتَمَهُ أُلْجِمَ يَوْمَ الْقِيامَةِ بِلُجامٍ مِنْ نَارْ ✿ هرکس از علمی مورد پرسش قرار گیرد و آن علم را بپوشاند، در روز قیامت به دهنه‌ای از آتش لجام زده می‌شود». که این خود بر وجوب نشر علم برای مردم دلالت می‌کند. علی رضی الله عنه می‌فرماید: «خداوند جل جلاله از مردم جاهل و نادان عهد نگرفته که بیاموزند، امّا از علما عهد گرفته که بیاموزانند».

لَا تَحْسَبَنَّ ٱلَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَآ أَتَوا۟ وَّيُحِبُّونَ أَن يُحْمَدُوا۟ بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا۟ فَلَا تَحْسَبَنَّهُم بِمَفَازَةٍ مِّنَ ٱلْعَذَابِ ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٨٨﴾

﴿**هرگز کسانی را که به آنچه کرده‌اند شادمانی می‌کنند و دوست دارند که بر آنچه نکرده‌اند، موردستایش قرار گیرند، رسته از عذاب مپندار و آنان عذاب دردناکی در پیش**

دارند ﴾ یعنی: هرکس به کارهای نیکی که انجام داده، شادمانی کند و دوست داشته باشد که مردم به آنچه هم که نکرده است، او را ستایش کنند، پس او را نجات یافته از عذاب مپندارید.

بخاری و مسلم و غیر آنان در بیان **سبب‌نزول** این آیهٔ کریمه روایت کرده‌اند: روزی مروان برای دربان خود گفت: ای رافع! نزد ابن‌عبّاس رضی الله عنه برو و به او بگو: اگر چنان باشد که هر شخصی از ما که به آنچه کرده شادمان است و دوست دارد که به آنچه نکرده ستوده شود؛ موردعذاب قرار گیرد، بی‌گمان همهٔ ما مورد عذاب قرار می‌گیریم؟ ابن‌عبّاس رضی الله عنه در پاسخ فرستادهٔ وی فرمود: «این آیهٔ کریمه به شما چه ارتباطی دارد؟ حقیقت امر این است که این آیه دربارهٔ اهل کتاب نازل شد»، سپس آیهٔ ماقبل را تلاوت نمود: (وَ إِذْ أَخَذَاللّٰهُ مِيْثَاقَ الَّذِيْنَ أُوْتُو الْكِتَابَ...). همچنین ابن‌عبّاس رضی الله عنه در همین رابطه می‌گوید: «رسول خدا ﷺ از اهل کتاب دربارهٔ چیزی سؤال کردند ولی آنها در پاسخ، حقیقت را کتمان نموده و سخنی دروغین آوردند و درحالی از نزد رسول خدا ﷺ بیرون رفتند که به ایشان چنین وانمود می‌کردند که به سؤالشان پاسخ درستی داده‌اند و با این پاسخ در پیشگاه آن حضرت ﷺ قابل ستایش خواهند بود! از سوی دیگر شادمان بودند از این که پاسخ واقعی را از ایشان پنهان داشته‌اند. همان بود که آیهٔ کریمه این صحنه‌سازی آنان را برملا و مآل کارشان را هویدا ساخت.

به روایتی دیگر، آیهٔ کریمه دربارهٔ کسانی از منافقان نازل شد که از جهاد تخلّف می‌کردند، امّا هنگامی‌که رسول خدا ﷺ از جهاد بر می‌گشتند، به حضور ایشان آمده عذرخواهی می‌نمودند و دوست داشتند که به آن چیزی مورد ستایش قرارگیرند که انجام نداده بودند. حافظ ابن‌حجر عسقلانی می‌گوید: «جمع‌کردن میان این دو روایت ممکن است زیرا محتمل است که آیهٔ کریمه در مورد هر دو گروه نازل شده‌باشد».

وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٨٩﴾

﴿**و فرمانروایی آسمانها و زمین از آنِ خداست و خداوند بر هرچیزی تواناست**﴾ این آیهٔ کریمه در ردّ و تکذیب سخن جاهلانهٔ یهودیانی نازل شد که گفتند: (اِنَّ اللهَ فَقِيْرٌ وَنَحْنُ اَغْنِياءُ ۞ خدا فقیر و ما توانگر هستیم) [آیهٔ ۱۸۱].

إِنَّ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَـٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ لَأَيَـٰتٍ لِّأُو۟لِى ٱلْأَلْبَـٰبِ ﴿١٩٠﴾

﴿**مسلّماً در آفرینش آسمانها و زمین و درپی‌یک‌دیگرآمدن شب و روز**﴾ و تفاوت آنها در درازی و کوتاهی و گرمی و سردی و غیره ﴿**آیاتی است**﴾ یعنی: نشانه‌ها و راهنماهای روشن و برهانهای واضحی است که بر وجود آفرینندهٔ سبحان دلالت می‌کند، امّا ﴿**برای صاحبان خرد**﴾ های ناب از شائبه‌های نقص و عقلهای وارسته از کجی‌ها و انحراف زیرا مجرّد تفکّر در نشانه‌هایی که خدای سبحان در این آیهٔ کریمه از آنها یاد کرده است، برای عاقل بسنده و کافی است تا او را به ایمانی پیوند دهد که هیچ شکّ و شبهه‌ای نمی‌تواند آن را متزلزل کرده و به درون آن رخنه نماید بنابراین، واجب است که ایمان انسان بر پشتوانهٔ دلایل یقینی متّکی و مُستظهر باشد، نه بر تقلید و وراثت. در **حدیث‌شریف** آمده است: «وای بر کسی که این آیهٔ کریمه را بخواند و در آن تفکّر نکند». همچنان روایت شده است که در شب نزول این آیهٔ کریمه، رسول خدا ﷺ تا بامداد پیوسته می‌گریستند.

باید دانست که میدان تفکّر، آفریده‌های حق تعالی است نه ذات وی زیرا درک حقیقت ذات الهی محال و ناممکن است.

ٱلَّذِينَ يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمۡ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلۡقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ رَبَّنَا مَا خَلَقۡتَ هَٰذَا بَٰطِلٗا سُبۡحَٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ﴿١٩١﴾

آن‌گاه حق تعالی صاحبان خرد را چنین تعریف و توصیف می‌کند: ﴿**هم‌آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند**﴾ یعنی: صاحبان خرد کسانی هستند که میان فکر و ذکر جمع نموده و خداوند متعال را در همهٔ احوال یاد می‌کنند، چنان‌که پیامبراکرم ﷺ خدای عزّوجلّ را در همهٔ اوقات یاد می‌کردند. به قولی: مراد از «ذکر» در اینجا نماز است. یعنی: کسانی که نماز را در هیچ حالی از احوال ترک نمی‌کنند و آن را درحال نبود عذر ایستاده و درحال وجود عذر، نشسته و به پهلو خوابیده ادا می‌کنند ﴿**و در آفرینش آسمانها و زمین تفکّر می‌کنند**﴾ یعنی: در صنع بدیع و مُتقَن آسمانها و زمین و استحکام و ثبات آنها و عظمت و بزرگی اجرام آنها می‌اندیشند. یادآور می‌شویم که دعوت به تأمّل در شگفتیهای آفرینش از مضامین اصلی قرآن است.

این آیهٔ کریمه و آیات مشابه آن، ناظر بر «برهان اتقان صُنع» در حکمت اسلامی است.

این متفکّران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: ﴿**پروردگارا! اینها را بیهوده**﴾ و به بازی و عبث ﴿**نیافریده‌ای**﴾ بلکه اینها را دلیلی بر حکمت و قدرت خویش آفریده‌ای تا زمین را میدان آزمایش بندگانت قرار داده و فرمانبردارانت را از سرکشانت متمایز گردانی ﴿**منزّهی تو**﴾ از آنچه که لایق شأن خداوندی‌ات نیست ﴿**پس ما را از عذاب آتش دوزخ درامان بدار**﴾.

رَبَّنَآ إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ ٱلنَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُۥ ۖ وَمَا لِلظَّـٰلِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ ﴿۱۹۲﴾

همچنان متفكّران و انديشمندان ذاكر مى‌گويند: ﴿ **پروردگارا! هركه را تو در آتش افگنى، يقيناً رسوايش كرده‌اى** ﴾ و خوار و بى‌مقدارش ساخته‌اى ﴿ **و براى ستمكاران** ﴾ يعنى: براى كافران ﴿ **هيچ ياورانى نيست** ﴾.

رَّبَّنَآ إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِى لِلْإِيمَـٰنِ أَنْ ءَامِنُوا۟ بِرَبِّكُمْ فَـَٔامَنَّا ۚ رَبَّنَا فَٱغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّـَٔاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ ٱلْأَبْرَارِ ﴿۱۹۳﴾

همچنان متفكّران و انديشمندان ذاكر مى‌گويند: ﴿ **پروردگارا! همانا ما شنيديم كه دعوتگرى به ايمان فرا مى‌خواند** ﴾ كه اين دعوتگر همانا رسول خدا ﷺ است و به قولى: دعوتگر، قرآن است ﴿ **كه به پروردگار خود ايمان آوريد، پس ايمان آورديم** ﴾ يعنى: به نداى اين دعوتگر لبّيك گفته و ايمان آورديم ﴿ **پروردگارا** ﴾ تكرار ندا براى اظهار فروتنى و تضرّع است ﴿ **گناهان ما را بيامرز و سيئات ما را بزداى** ﴾ يعنى: گناهان كبيره و صغيره‌مان را به مغفرت خويش درپوشان، يا آن كوتاهى‌هايى راكه در حقوق بندگانت از ما سر زده است، برملا و آشكار نكن، با عذاب‌كردن ما در برابر آنها ﴿ **و ما را در زمرهٔ ابرار بميران** ﴾ ابرار: جمع «بارّ» است و ايشان كسانى اند كه در طاعت پروردگار سعى بليغ و كوشش وسيع مى‌نمايند و گسترهٔ طاعاتشان بسيار وسيع است. به‌قولى: ايشان پيامبران الهى عليهم‌السلام و صالحان‌اند.

رَبَّنَا وَءَاتِنَا مَا وَعَدتَّنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿١٩٤﴾

همچنان متفکّران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: **﴿پروردگارا! و آنچه را که به وسیلهٔ فرستادگانت به ما وعده داده‌ای، به ما عطا کن﴾** وعده‌ای که بر زبان پیامبران علیهم‌السلام داده‌شده، همانا پاداش خداوند جلّ جلاله بر اهل طاعت وی است **﴿و ما را روز رستاخیز رسوا نگردان﴾** که این رسوایی، ذلّت و حقارتی ننگین است **﴿زیرا تو وعده‌ات را خلاف نمی‌کنی﴾** آری! خداوند متعال به دلیل قدرت و کمال و انعام بزرگ خویش، وعده‌هایی را که بر زبان پیامبرانش علیهم‌السلام به بندگان مؤمن و نیکوکار خویش سپرده و کتابهایش نیز متضمّن آن هستند ـ چون آمرزش گناهان، نجات از عذاب و رهیافتنشان به بهشت ـ هرگز خلاف نمی‌کند، درصورتی‌که مستحقّ آن باشند. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم هنگامی که به نماز تهجّد برمی‌خاستند، آیات ده گانهٔ آخر سورهٔ آل عمران را می‌خواندند و سپس با خدای خویش چنین مناجات می‌کردند: «اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ فِيْ قَلْبِيْ نُوْراً، وَفِيْ سَمْعِيْ نُوْراً، وَفِيْ بَصَرِيْ نُوْراً، وَعَنْ يَمِيْنِيْ نُوْراً، وَعَنْ شِمالِيْ نُوْراً، وَمِنْ بَيْنِ يَدَيَّ نُوْراً، وَمِنْ خَلْفِيْ نُوْراً، وَمِنْ فَوْقِيْ نُوْراً، وَاَعْظِمْ لِيْ نُوْراً يَوْمَ‌الْقِيامَةْ * بارخدایا! در قلبم نوری را پدید آور و در شنوایی‌ام نوری را و در بینایی‌ام نوری را و از جانب راست من نوری را و از جانب چپم نوری را و از پیشاپیش من نوری را و از پشت سرم نوری را و از فراز سرم نوری را و برای من در روز قیامت نوری بزرگ قرارده».

علما بر آنند که: خواندن این آیات دهگانه بعد از بیدار شدن از خواب در شب ـ با اقتدا به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم ـ مستحبّ است.

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنكُم مِّن ذَكَرٍ

أَوْ أُنثَىٰ بَعْضُكُم مِّنۢ بَعْضٍ فَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ وَأُخْرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمْ وَأُوذُواْ فِي سَبِيلِي وَقَٰتَلُواْ وَقُتِلُواْ لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّـَٔاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ ثَوَابًا مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ عِندَهُۥ حُسْنُ ٱلثَّوَابِ ﴿۱۹۵﴾

﴿**پس پروردگارشان دعایشان را اجابت کرد**﴾ با دادن این وعده: ﴿**که من عمل هیچ صاحب عملی از شما را ضایع نمی‌کنم**﴾ با ندادن ثواب آن ﴿**از مرد یا زن**﴾ تصریح بر زنان، به‌خاطر دلخوش‌کردن آنهاست، وگرنه آنان نیز در عموم معنای (اَلَّذِیْنَ آمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّالِحاتْ) داخلند. آیهٔ کریمه ضمناً زنان را به مشارکت در دعوت اسلامی و آنچه که از هجرت و جهاد به‌دنبال خود دارد، تشویق و ترغیب می‌نماید ﴿**همه از همدیگرید**﴾ یعنی: مردان شما در طاعت حق تعالی مانند زنان شما هستند و زنان شما مانند مردان شما، مردان از زنان به وجود آمده‌اند و زنان از مردان و هر دو از یک اصل منشعب گردیده‌اند زیرا هر دو جنس، از نسل آدم و حوّا بوده و هر دو جنس مکلّف می‌باشند.

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آیهٔ کریمه هنگامی نازل شد که امّ سلمه رضی‌الله‌عنها به رسول خدا ﷺ گفت: یا رسول الله! من نمی‌شنوم که حق تعالی از هجرت زنان نیز سخنی به میان آورده‌باشد. ﴿**پس کسانی که هجرت کرده‌اند**﴾ به‌سوی رسول خدا ﷺ از مردان و زنان؛ با ترک دار و دیار خود ﴿**و**﴾ کسانی‌که ﴿**از خانه‌های خود رانده شده**﴾ اند در طاعت خدای عزّوجلّ ﴿**و**﴾ کسانی‌که ﴿**در راه من آزار دیده‌اند**﴾ مراد آزارهایی است که به‌سبب ایمان خویش به حق تعالی از مشرکان می‌دیدند تا از دین خویش برگردند، امّا این آزارها، جز تمسّک بیشترشان

به دین حق، هیچ اثر دیگری بر آنان نداشت و همهٔ کسانی‌که به‌سبب تمسّکشان به دین الهی، مورد آزار و اذیّت و شکنجه قرار می‌گیرند، در خطاب آیهٔ کریمه داخل‌اند ﴿و﴾ کسانی‌که ﴿جنگیده‌اند﴾ با دشمنان خدا ﷻ ﴿و﴾ کسانی‌که ﴿**کشته شده‌اند**﴾ در راه خدا ﷻ ـ که این برترین مقامات است. مراد، به‌شهادت‌رسیدن برخی از آنهاست، آری! اینانند که: ﴿**سیئاتشان را می‌زدایم**﴾ زیرا هجرت در راه خدا ﷻ گناهان ماقبل خود را محو می‌کند و جهاد و شهادت در راه خدا ﷻ، تمام گناهان ـ بجز وام را ـ پاک می‌گرداند، چنان‌که در احادیث آمده است ﴿**و آنان را در باغهایی که از فرو دست آنها جویباران روان است، درمی‌آورم. این پاداش الهی است و پاداش نیکو نزد خداوند است**﴾ که به عمل‌کنندگان تعلّق می‌گیرد.

لَا يَغُرَّنَّكَ تَقَلُّبُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فِي ٱلۡبِلَٰدِ ﴿١٩٦﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این آیهٔ کریمه دربارهٔ مشرکان مکّه نازل شد زیرا آنان در آسایش و رفاه و نعمت به‌سر می‌بردند و تجارت می‌کردند، پس برخی از مسلمانان گفتند: دشمنان خدا ﷻ را در امر معیشت و گذران زندگانی‌شان به خیر و نیکی می‌یابیم، حال آن‌که ما از فقر و فاقه و سختی به‌جان آمده‌ایم! همان بود که نازل شد: ﴿**گشت‌وگذار کافران در شهرها**﴾ و ترتیب دادن سفرهای تجارتی از سویشان با هدف رونق بخشیدن به زندگی مادّی ﴿**تو را نفریبد**﴾ زیرا این متاعی است اندک که در این دنیا از آن بهره‌مند می‌شوند و سپس بازگشتشان به‌سوی دوزخ است. عکرمه می‌گوید: «مراد، آمدورفت شب و روز آنان و نعمتهایی است که از آن بهره می‌برند».

مَتَٰعٞ قَلِيلٞ ثُمَّ مَأۡوَىٰهُمۡ جَهَنَّمُۚ وَبِئۡسَ ٱلۡمِهَادُ ﴿١٩٧﴾

﴿این﴾ متاع دنیا ﴿بهره‌مندی ناچیزی است﴾ که نسبت به پاداش خدای سبحان هیچ‌گونه اعتبار و ارزشی ندارد ﴿سپس جایگاهشان دوزخ است و چه بد آرامگاهی است﴾ آن جایگاهی که با کفر خود، در دوزخ برای خود آماده کرده‌اند. بایستهٔ یادآوری است که دوزخ از روی ریشخند و سرزنش، آرامگاه نامیده شد.

لَـٰكِنِ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْاْ رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّـٰتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ خَـٰلِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِّنْ عِندِ ٱللَّهِ ۗ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ خَيْرٌ لِّلْأَبْرَارِ ﴿١٩٨﴾

﴿لیکن﴾ درمقابل جهنّم برای کفّار؛ ﴿کسانی که تقوای پروردگارشان را پیشه ساخته‌اند﴾ به علاوهٔ همهٔ منافع بسیار دیگری که از این کار می‌برند ﴿برای ایشان باغهایی است که جویباران از فرودست آن جاری است و جاودانه در آنند، نُزُلی از جانب خدا است﴾ نُزُلْ: آنچه که برای میهمان آماده می‌شود؛ از پذیرایی و هدیه، یا منزلی که در آن جای می‌گیرد ﴿و آنچه نزد خداوند است﴾ از نعمتهایی‌که برای پیروان و مطیعان خویش آماده نموده ﴿برای نیکوکاران بهتر است﴾ از منافعی که کفّار در سفرهای تجارتی و در مشاغل دیگر به‌دست می‌آورند.

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ ٱلْكِتَـٰبِ لَمَن يُؤْمِنُ بِٱللَّهِ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَـٰشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِـَٔايَـٰتِ ٱللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ۗ أُوْلَـٰٓئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ ﴿١٩٩﴾

﴿و البتّه از میان اهل کتاب، کسانی هستند که به الله ایمان می‌آورند و به آنچه فرود

آورده شد به‌سوی شما و به آنچه فرود آورده‌شده به‌سوی خودشان ﴾ نیز ایمان می‌آورند **﴿درحالی‌که دربرابر خدا خاشع‌اند ﴾** یعنی: برخی از اهل کتاب بهره‌ای از دین برده‌اند و همانند دیگران، شریک رسوایی‌هایی که خداوند ﷻ از آن در آیات این سوره و آیات مشابه آن سخن گفته، نیستند زیرا این «بعض»، میان ایمان به الله ﷻ و آنچه بر پیامبرش حضرت محمّد ﷺ فرودآورده و آنچه که بر انبیای خودشان نازل کرده، جمع می‌کنند و **﴿عوض آیات خدا بهایی اندک نمی‌ستانند ﴾** یعنی: پیروی حضرت محمّد ﷺ را به‌خاطر کسب مقام یا جاه دنیوی‌ای، فرو نمی‌گذارند **﴿اینانند که نزد پروردگارشان پاداش خود را دارند ﴾** پاداشی مکرّر، نه یک‌بار، بلکه دوبار، چنان‌که در [سورهٔ قصص/۵۴] آمده‌است.
﴿آری! خداوند سریع‌الحساب است ﴾.

ابن‌کثیر در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: «آیهٔ کریمه دربارهٔ نجّاشی پادشاه حبشه نازل شد، که رسول خدا ﷺ بر وی نماز جنازهٔ غایب گزاردند». ولی حسن بصری ﵀ می‌گوید: «آیهٔ کریمه دربارهٔ آن عدّه از اهل کتاب نازل شد که قبل از حضرت محمّد ﷺ می‌زیستند و بعد از بعثت آن حضرت، از ایشان پیروی کرده و به اسلام گرویدند».

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱصۡبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ﴿٢٠٠﴾

﴿ای مؤمنان! صبر پیشه کنید و پایداری ورزید ﴾ حق تعالی مؤمنان را به صبر بر طاعات و شکیبایی از شهوات برمی‌انگیزد. باید دانست که: یکی «صبر» است و دیگری «مصابره»، یعنی: پایداری دربرابر دشمنان و شکیبایی بر سختی‌های جنگ، که مصابره از صبر سخت‌تر و دشوارتر است **﴿و برای جهاد آماده باشید ﴾**

یعنی: در مرزهای سرزمین اسلامی در حال آماده‌باش قرارداشته باشید، درحالی‌که اسبان و دیگر وسایل جهاد را مهیّای کار نگاه می‌دارید و این آمادگی را اصطلاحاً «مُرابِطه» می‌نامند. انتظارکشیدن نمازها در مساجد نیز از «رباط» است. بنابراین، «رباط»، محکم کردن مرزها و پایبندی به مساجد است ﴿**و از خدا پروا کنید، باشد که رستگار شوید**﴾ پس تقوای الهی سبب رستگاری است، تقوایی که این سوره با سفارش به‌آن ختم و سورهٔ بعدی با سفارش به آن آغاز می‌شود.

از ابوهریره ﷺ در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است که فرمود: درحقیقت در زمان رسول اکرم ﷺ چنان غزوه‌ای نبود که مؤمنان در آن مُرابِطْ (به‌حال آماده‌باش) باشند، لیکن این آیهٔ کریمه دربارهٔ کسانی نازل شد کهَ با خواندن نمازها در اوقات آن و سپس باقی ماندن در مساجد و ذکر خدای عزّوجلّ در آنها، مساجد را آباد نگاه می‌دارند. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آیا شما را از آنچه که خداوند ﷻ با آن گناهان را محو و درجات را بلند می‌سازد آگاه نکنم؟ (اینک آگاهتان می‌کنم): کامل‌ساختن وضو با وجود سختی‌ها، گام‌نهادن بسیار به‌سوی مساجد و انتظارکشیدن نمازی بعد از نمازی؛ این است رباط، این است رباط، این است رباط».

در فضیلت آمادگی (رباط) در راه خدا ﷻ و پشتیبانی از مسلمانانی که در سرزمین دشمن در مقابل آن قرار دارند، نیز احادیث بسیاری آمده است، از آن‌جمله این **حدیث‌شریف** است: «آمادگی یک روز در راه خدا ﷻ بهتر از دنیا و مافیهاست». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «هرکسی‌که می‌میرد، بر عمل وی مهر ختام زده می‌شود، جز مرابط در راه خدا ﷻ که عملش بر وی ـ تا برانگیختنش در روز قیامت ـ جریان داده می‌شود، چنان‌که از عذاب قبر و سؤال نکیر و منکر نیز ایمن می‌گردد».

بسم الله الرّحمن الرّحیم

سورهٔ نساء

مدنی است و دارای صدوهفتادوشش آیه است.

وجه تسمیه: چون احکام متعلّق به زنان در این سوره بسیار است، از این جهت، آن را سورهٔ «نساء الکبرٰی»، و در مقابل آن، سورهٔ «طلاق» را سورهٔ «نساء القصرٰی» نامیده‌اند. از عبدالله‌بن مسعودﷺ روایت شده است که فرمود: در سورهٔ «نساء» پنج آیه است که اگر تمام دنیا و مافیها را در عوض آنها به من بدهند، مرا بدین اندازه شادمان نمی‌کند، این پنج آیه عبارتند از: (اِنَّ اللّٰهَ لا یَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ...)[آیهٔ ۴۰] و: (اِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ...) [آیهٔ ۳۱] و: (اِنَّ اللّٰهَ لا یَغْفِرُ اَنْ یُشْرَکَ بِهِ...)[آیهٔ ۴۸] و آیهٔ: (وَلَوْ أَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ...) [آیات ۶۵ـ ۶۴].

سورهٔ مبارکهٔ «نساء» متضمّن احکام خانوادهٔ کوچک؛ یعنی هستهٔ اوّلیّهٔ اجتماع و خانوادهٔ بزرگ؛ یعنی جامعهٔ اسلامی و رابطهٔ آن با کلّ جامعهٔ انسانی می‌باشد، به همین دلیل است که این سوره در نخستین آیه، وحدت اصل و منشأ آفرینش انسان را با بیانی روشن و شگرف تبیین کرده و تقوای الهی را به عنوان مراقب و نگهبان این رابطهٔ عام اجتماعی معرّفی می‌نماید.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ وَخَلَقَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَبَثَّ مِنۡهُمَا رِجَالٗا كَثِيرٗا وَنِسَآءٗۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا ﴿١﴾

﴿**ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید، هموکه شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را نیز از او پدید آورد**﴾ یعنی: شما را از آن یک‌تنی آفرید که در آغاز او را خلق کرد ــ و او آدم علیه السلام است ــ سپس از پهلوی چپ آدم علیه السلام جفتش را که حوّاء است درحالی آفرید که آدم علیه السلام در خواب بود، پس چون بیدار شد و حوّاء را دید، از وی خوشش آمد و به وی متمایل گردید و حوّاء نیز با او انس گرفت. در **حدیث‌شریف** آمده است: «همانا زن از پهلو آفریده شده و کج‌ترین بخش پهلو قسمت بالای آن است، پس اگر بخواهی که آن را راست‌سازی؛ آن را شکسته‌ای و اگر از آن بهره‌برداری کنی؛ درحالی بهره‌برداری کرده‌ای که کجی در آن هست». ﴿**و از آن دو**﴾ یعنی: از آدم و حوّاء ﴿**مردان بسیار و زنان**﴾ بسیاری را در روی زمین ﴿**پراکند**﴾ با زاد و ولدشان ﴿**و از خدایی پروا نمایید که به‌نام او و از همدیگر درخواست می‌کنید**﴾ چنان‌که می‌گوییم: «به خاطر خدا جل جلاله و به‌نام او از تو می‌خواهم که چنین و چنان کنی». در **حدیث‌شریف** آمده است: «مَنْ سَأَلَكُمْ بِاللهِ فَأَعْطُوْهُ ✿ هر که از شما به نام خدا جل جلاله کمک خواست، پس به او بدهید». ﴿**همچنین از گسستن پیوند ارحام پروا کنید**﴾ یعنی: همان طوری که بر شما لازم است تا از خدا جل جلاله پروا کنید، همین‌گونه باید صلهٔ رَحم را رعایت نموده و از نزدیکان خویش نگسلید زیرا صلهٔ رَحم از جملهٔ اموری است که خداوند جل جلاله به رعایت آن دستور داده است. اَرْحام: نام تمام نزدیکان و خویشاوندان ــ اعم از مردان و زنان ــ بدون فرقی بین محرمان و غیر آنهاست، امّا مراد از آن در اینجا:

نزدیکانی هستند که از جهت پدر و مادر با انسان قرابت داشته باشند. علما اتّفاق نظر دارند بر این که صلهٔ رحم واجب است. ﴿**همانا خداوند همواره بر شما نگهبان است**﴾ پس او اعمال خیر و شرّ شما را زیر نظر داشته و شما را در برابر آن جزا می‌دهد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «خداوند ﷻ را چنان عبادت کن که گویی او را می‌بینی زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، قطعاً او تو را می‌بیند».

در روایت ابراهیم‌نخعی، قتاده، اعمش و حمزه: (اَلْاَرْحامِ) به جرّ خوانده شده، که بنابراین قرائت؛ از آیهٔ کریمه جایز بودن درخواست به نام رَحِم و به حق پیوند آن نیز بر می‌آید و البتّه این، به معنای سوگندخوردن به غیر باری تعالی نیست.

وَءَاتُواْ ٱلْيَتَٰمَىٰٓ أَمْوَٰلَهُمْ ۖ وَلَا تَتَبَدَّلُواْ ٱلْخَبِيثَ بِٱلطَّيِّبِ ۖ وَلَا تَأْكُلُوٓاْ أَمْوَٰلَهُمْ إِلَىٰٓ أَمْوَٰلِكُمْ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا ﴿٢﴾

﴿**و اموال یتیمان را به آنان بازدهید**﴾ این خطاب متوجّه اولیا و اوصیای یتیمان است. یتیم: کسی است که پدر نداشته و هنوز به دوران بلوغ نرسیده است زیرا در **حدیث‌شریف** آمده است: «پس از بلوغ، یتیمی‌ای نیست». و ــ چنان‌که از آیهٔ (٦) همین سوره بر می‌آید ــ اموال ایتام فقط زمانی به ایشان برگردانده می‌شود که به سنّ بلوغ برسند، که در آن زمان در حقیقت یتیم نیستند، پس اطلاق یتیم به آنها در این آیه، مجاز است، به اعتبار حالت یتیمی‌ای که قبل از رسیدن به سنّ بلوغ داشته‌اند ﴿**و پلید را با پاک بدل نکنید**﴾ یعنی: ای مؤمنان! با اموال ایتام همان کاری را نکنید که در جاهلیّت مبنای رفتار مردم با آنان بود زیرا در جاهلیّت مردم اموال سره و مرغوب ایتام را گرفته و اموال ناسره و نامرغوب خود را به‌جای آن می‌گذاشتند. بعضی گفته‌اند؛ معنی (وَلاَ تَتَبَدَّلُوا الْخَبِيْثَ بِالطَّيِّب) این است: اموال ایتام را که برای شما حرام و پلید است نخورید، بلکه اموال پاک و حلال خودتان

را بخورید ﴿**و اموال آنان را همراه**﴾ و با ضمیمه کردن ﴿**با اموال خود نخورید، که این گناهی بزرگ است**﴾.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: این آیه دربارهٔ مردی از قبیلهٔ غطفان نازل‌شد که از پسر برادر یتیمش اموال بسیاری نزد وی بود، پس چون آن یتیم به سنّ بلوغ رسید، اموال خویش را از عمویش طلب کرد، امّا او از دادن اموال وی سرباز زد. و بعد از آن که این آیه نازل شد، اموالش را به وی باز داد.

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا۟ فِى ٱلْيَتَٰمَىٰ فَٱنكِحُوا۟ مَا طَابَ لَكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ مَثْنَىٰ وَثُلَٰثَ وَرُبَٰعَ ۖ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا۟ فَوَٰحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُكُمْ ۚ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰٓ أَلَّا تَعُولُوا۟ ﴿۳﴾

﴿**و اگر ترسیدید که در حقّ دختران یتیم به عدل و اِنصاف رفتار نکنید، در این صورت از زنانی که می‌پسندید به نکاح خود درآورید**﴾ از غیر دختران یتیم که بر شما حلالند، نه از زنانی‌که خداوند ﷻ بر شما حرام گردانیده ﴿**دو زن، یا سه زن یا چهار زن**﴾ یعنی: یک، دو، سه، یا چهار تن را به همسری خویش درآورید. و جمع‌کردن بیشتر از چهار زن برای یک مرد جایز نیست.

بیان معنای مراد آیه: در جاهلیّت، اولیای دختران یتیم ــ چون پسر عموهایشان ــ آنان را به نکاح خویش درمی‌آوردند، امّا حقوق مقرّر در نکاح ــ چون مهر ــ را به آنان نپرداخته و در این باره با آنان مانند غیرشان از همسران رفتار نمی‌کردند، پس خدای عزّوجلّ از نکاح آنان توسّط اولیایشان نهی کرد، مگر این که با ایشان به عدل و داد رفتار شود و بالاترین مهری را که مستحقّ آن هستند و سایر حقوق زناشویی به آنان داده شود، در غیر این صورت باید ــ بجز

دختران یتیم ــ از زنان دیگر موردپسند خویش به همسری بگیرند. لذا هرکس به گمان غالب خود می‌پندارد که در حقّ دختر یتیم چنان‌که باید عدالت نمی‌کند، باید از ازدواج با او صرف نظر کرده و یک زن دیگر، یا در صورت ضرورت حتّی تا چهار زن را به نکاح خود درآورد و در حقّ دختر یتیم ستم نکند ﴿**و اگر می‌ترسیدید که به عدالت رفتار نکنید**﴾ میان همسرانتان در نوبت هم‌خوابی، نفقه، معاشرت و مانند آنها، پس فقط ﴿**به یک زن اکتفا کنید**﴾ نه بیشتر از آن. به قولی معنی این است: اگر می‌ترسیدید که میان آنها در محبّت عدالت نمی‌کنید ــ پس فقط یک زن بگیرید نه بیشتر. امّا قول راجح این است که: عدالت معنوی، یا محبّت قلبی در آیهٔ کریمه مورد نظر نیست زیرا این امر از وسع و توان انسان خارج است، همان گونه که رسول خدا ﷺ خود به عائشه رضی‌الله‌عنها ــ در مقایسه با سایر ازواج مطهّرات ــ محبّت قلبی بیشتری داشتند. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «اَللّٰهُمَّ هٰذَا قَسْمِیْ فِیْمَا اَمْلِكُ فَلا تُؤاخِذْنِیْ فِیْمَا تَمْلِكُ وَلا اَمْلِكُ ✿ بار خدایا! این تقسیم من است در چیزی که من مالک آن هستم، پس مرا در آنچه که تو مالک آن هستی [یعنی محبّت قلبی] و من مالک آن نیستم، مورد مؤاخذه قرار نده». ﴿**یا**﴾ اکتفا کنید ﴿**به آنچه که مالک شده‌اید**﴾ از کنیزان، هرچند تعدادشان بسیار باشد. مراد: معاشرت جنسی با کنیزان از طریق ملکیّت است، نه از طریق ازدواج. خاطرنشان می‌شود که کنیزان مِلْکی، حقّی در نوبت هم‌خوابی ندارند.

در یکی از روایات در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: مردم از خوردن اموال یتیمان احساس گناه کرده و خود را از آن باز می‌داشتند، امّا در امر زنان، با دست باز عمل کرده و هر چه می‌خواستند از آنان به ازدواج خویش در می‌آوردند و گاهی میانشان عدالت کرده و چه بسا که عدالت را در میانشان رعایت نمی‌کردند، پس چون از احکام یتیمان سؤال کردند، پیوست با جواب آن این آیه هم نازل شد تا ایشان را به این امر متوجّه سازد که همان گونه که از بی‌عدالتی در مورد یتیمان بیم دارند، در مورد زنان نیز از بی‌عدالتی بیمناک بوده و بیشتر از آن

تعدادی را که رسیدگی به حقوق آنها برایشان ممکن نیست، نکاح نکنند زیرا زنان نیز در ضعف و ناتوانی‌شان همانند یتیمان هستند. لذا از این روایت معنای دیگری نیز برمی‌آید. امّا آنچه قبلاً در تفسیر آیه گفتیم، بر مبنای روایت عائشه رضی‌الله عنها بود، امّا این معنی که از سبب نزول بر می‌آید؛ قول ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنهما است.

﴿**این نزدیکتر به آن است که ستم نکنید**﴾ یعنی: اکتفانمودن به یک زن، نسبت به جمع‌کردن میان دو زن یا بیشتر از آن، به سالم ماندنتان از آلودگی به جور و ستم، نزدیکتر است. امام شافعی رحمه‌الله در معنی (اَلاَّ تَعُوْلُوْا) گفته است: «به نکاح‌گرفتن یک زن نزدیکتر به آن است که عیالوار نشوید». سفیان گفته است: «اَلاَّ تَعُوْلُوْا ــ به این معنی است: اکتفانمودن به یک زن، نزدیکتر به آن است که فقیر نشوید».

بیان احکام:

۱ ــ امام ابوحنیفه به جایز بودن نکاح دختر یتیم در حال صغارت وی نظر دارد. امّا امام مالک، امام شافعی و جمهور علما برآنند که نکاح دختر یتیم تا آن‌گاه که بالغ نگردد، جایز نیست.

۲ ــ ولیّ دختر یتیم ــ مثلاً پسر عموی وی ــ در صورت عدالت در پرداخت مهر، می‌تواند بعد از بلوغش با وی ازدواج کند و این رأی ابوحنیفه است، امّا زفر و شافعی بر آنند که ولی نمی‌تواند ــ به عنوان عقدکننده ــ او را به ازدواج خودش درآورد، مگر به اجازهٔ حاکم و زمامدار زیرا ولایت در نکاح، شرطی از شروط عقد است.

در تفسیر «معارف القرآن» آمده است: «بعضی از عدم توجّه به آیات در یک سوء تفاهم عجیبی قرار گرفته‌اند و آن این است که: در این آیه دستور رسیده که اگر احساس خطر کنید که نمی‌توانید عدل و مساوات را بر قرار نمایید، به ازدواج با یک زن اکتفا کنید و در آیهٔ دیگری واضح ساخته که قطعاً نمی‌توان عدل و مساوات را رعایت نمود. پس نتیجه این شد که نکاح بیش از یک زن مطلقاً نا جایز است.

امّا باید اندیشید که اگر هدف خداوند ﷻ در این آیات، جلو گیری از نکاح بیش از یک زن می‌بود، او چه نیازی داشت که به این تفصیل بپردازد که: (فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِّنَ النِّسَآءِ مَثْنٰى وَ ثُلٰثَ وَ رُبٰعَ) یعنی نکاح کنید از زنان مورد پسندتان دو دو، سه سه و چهار چهار» زیرا در آن صورت بی عدالتی یقینی است؛ پس «احساس خطر» در این مورد معنایی نخواهد داشت. به علاوه، بیان قولی و عملی رسول خدا ﷺ و صحابهٔ کرام ﷺ و تعامل متداوم آنها بر این گواه است که اسلام هیچ‌گاه ازدواج با بیش از یک زن را جلو گیری ننموده و حقیقت همان است که رعایت عدالت و مساوات در امور اختیاری و عدم توان مساوات در امور غیر اختیاری یعنی در محبّت و تمایل قلبی است؛ لذا بین این دو آیه هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد و نه در این آیات دلیلی بر ممنوعیّت تعدّد زوجات آمده است».

وَءَاتُواْ ٱلنِّسَآءَ صَدُقَٰتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عَن شَيْءٍ مِّنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيٓـًٔا مَّرِيٓـًٔا 

﴿و مهر زنان را از روی طِیب خاطر﴾ به‌عنوان هدیه‌ای ﴿به ایشان بدهید و اگر به میل خودشان چیزی از آن را به شما واگذاشتند، پس آن را حلال و گوارا بخورید﴾ لذا آنچه در حلال بودن این واگذاری معتبر است، خوشی‌خاطر زنان است، نه مجرّد موافقت آنها با الفاظی که از آن رضایت و طیب‌خاطر بر نمی‌آید. ابن‌عبّاس ﷺ در تفسیر (هَنِيْئاً مَرِيْئاً) می‌گوید: «هرگاه زن بدون زیان‌رساندن و فریب مرد، مهر خود را به وی بخشید، پس آن هنیء و مریء؛ یعنی نوشین و گواراست». هنیء: در لغت؛ غذایی است که خورنده از آن لذّت می‌برد و مَریء: غذایی است که خوب هضم شده و از آن تغذّی به عمل آید.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است: رسم بر آن بود که چون مردی

دخترش را به نکاح می‌داد، مهرش را برای خود گرفته و آن را به دختر نمی‌داد[۱]، پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود. امّا به قولی دیگر: مخاطب آیه شوهران، اولیا و سرپرستان زناناند که از خوردن مهر آنان منع شده‌اند.

وَلَا تُؤۡتُوا۟ ٱلسُّفَهَآءَ أَمۡوَٰلَكُمُ ٱلَّتِی جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمۡ قِیَٰمًا وَ
ٱرۡزُقُوهُمۡ فِیهَا وَٱكۡسُوهُمۡ وَقُولُوا۟ لَهُمۡ قَوۡلًا مَّعۡرُوفًا ﴿٥﴾

﴿**و به سفیهان اموالتان را ندهید**﴾ مراد: اموال خود ایتام است و دلیل این که حق تعالی اموال را به اوصیای ایتام نسبت داد این است تا بدین‌وسیله ایشان را به نگهداری از اموال ایتام همچون اموال خودشان برانگیزد. اصل «سَفَه» آشفتگی و ناهنجاری در خرد و رفتار است. مراد از سفیهان در اینجا؛ اطفال نابالغ، یا انسانهای کم‌خرد و سست‌اندیشه‌ای ـ اعم از مرد و زن، بزرگسال یا خردسال ـ هستند که به طرق بازدهی اموال که سبب رشد و بهره‌وری بیشتر آن می‌شود، آشنا نبوده و از راه‌های زیان که سبب نابودی و تباهی اموال می‌شود، نمی‌توانند پرهیز کنند بنابراین، چنین کسانی از تصرّف در اموالشان ممنوع (محجور) قرار داده می‌شوند زیرا ﴿**که خداوند آن را**﴾ یعنی: اموال را ﴿**سبب قوام معیشت شما قرار داده است**﴾ به‌طوری که امور زندگی‌تان به‌وسیلۀ همین اموال سر و سامان می‌گیرد، پس اگر سفیهان کم‌خرد این اموال را تباه سازند، بار دوش شما می‌شوند ﴿**و از آن، خوراک و پوشاکشان دهید**﴾ یعنی: برایشان از اموال خودشان مقرّری‌ای بپردازید که به‌وسیلۀ آن مخارج خوراک و پوشاک خویش را تأمین کنند ﴿**و با آنان سخنی پسندیده بگویید**﴾ یعنی: به آنان وعدۀ نیکو بدهید. مثلاً بگویید: هرگاه به

۱ـ چنان‌که هم اکنون رسم و رواج حاکم در بسیاری از مناطق افغانستان چنین است.

سنّ رشد رسیدید، یا خردتان به رشد رسید؛ اموالتان را به خودتان بر می‌گردانیم.

وَٱبْتَلُواْ ٱلْيَتَـٰمَىٰ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغُواْ ٱلنِّكَاحَ فَإِنْ ءَانَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَٱدْفَعُوٓاْ إِلَيْهِمْ أَمْوَٰلَهُمْ ۖ وَلَا تَأْكُلُوهَآ إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَن يَكْبَرُواْ ۚ وَمَن كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ ۖ وَمَن كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِٱلْمَعْرُوفِ ۚ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَٰلَهُمْ فَأَشْهِدُواْ عَلَيْهِمْ ۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ حَسِيبًا ﴿٦﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: آیهٔ کریمه دربارهٔ ثابت فرزند رفاعه و عمویش نازل شد زیرا رفاعه در حالی در گذشت که فرزندش ثابت خردسال بود، سپس عمویش به محضر رسول اکرم ﷺ آمد و عرض کرد: پسر برادرم یتیم است و در خانه‌ام تحت تکفّلم به‌سر می‌برد، بفرمایید که چه چیز از مالش برایم حلال است و چه وقت مالش را به وی باز دهم؟ در این هنگام بود که خداوند متعال نازل فرمود: ﴿**و یتیمان را بیازمایید**﴾ این آزمایش چنین است که: سرپرست یتیم در دیانت و اخلاق وی تأمّل کند تا به نجابت و حسن تصرّفش پی ببرد، همچنان چیزی از مالش را به وی داده و او را بیازماید تا از نحوهٔ تصرّف وی در مالش، حقیقت حالش را بداند. ترتیب دادن این آزمایش ــ در نزد ابوحنیفه و شافعی ــ قبل از بلوغ و در نزد مالک بعد از بلوغ است ﴿**تا هنگامی که به حدّ نکاح**﴾ یعنی: به سنّ بلوغ ﴿**برسند**﴾ سنّ بلوغ نزد شافعی و احمدبن حنبل: پانزده سالگی و نزد مالک و ابوحنیفه: هفده سالگی است. از علامات بلوغ در مرد: فرودآمدن آب منی و روییدن موی ظهار و در زن: باردارشدن وی و دیدن عادت ماهانه (حیض) است ﴿**پس اگر در ایشان رشد**﴾ یعنی: حسن تدبیر و کاردانی ﴿**سراغ یافتید**﴾ و از این امر

مطمئن شدید **﴿اموالشان را به آنان بـرگردانـید﴾** لذا امـوال یـتیمان بـه آنـان داده نمی‌شود ، مگر بعد از بلوغ و بعد از دریافت رشد و کاردانی آنان با حسن تصرّف در اموالشان ، به گونه‌ای که اموال خود را در جای معقول و مورد ضرورت مصرف نموده و در آن اسراف و تبذیر نکنند . رشد : در نزد شافعی عبارت است از : صلاح در دین و حسن تصرّف در مال . امّا در نزد جمهور فقها : رشد ، فقط اهلیّت تصرّف در مال است .

امام ابوحنیفه بر آن است که هرگاه یتیم به سنّ بیست و پنج سالگی رسید ، مالش به هرحال به وی باز گردانده می‌شود ، هرچند در او رشد و فهمی هم سراغ نشد . امّا مذهب جمهور این است که : تا وقتی رشد و اهلیّت یتیم ثابت نشود ، مال وی به وی داده نمی‌شود؛ در هر سنّی که باشد . **﴿و آن اموال را﴾** در کودکی و کوچکی آنان **﴿به اسراف و شتاب نخورید، از ترس آن‌که بزرگ شوند﴾** و اموال خویش را در اختیار بگیرند . یعنی : این‌گونه نباشد که شما از هم‌اکنون که آنها صغیرند ، با خود بگویید : باید قبل از این که یتیم به سنّ بلوغ برسد و اموال خویش را از چنگم بیرون برد ، اموالش را در راهی که دلخواه من است ، مسرفانه و به‌شتاب مصرف کنم ! **﴿و هرکس توانگر بود، باید که پرهیزگاری کند﴾** و از اموال یتیم دوری گزینند **﴿و هرکس تنگدست بود، باید در حدّ عرف از آن بـخورد﴾** و چـنان نـباشد کـه بـا امـوال ایـتام خوشگذرانی و عشرت نـموده و در خـوردن ، نـوشیدن و پـوشیدن ، مسرفانه و مرفّهانه عمل نماید . بعضی گفته‌اند؛ معنی این است : وصیّ یا ولیّ نباید جز به‌اندازهٔ مزد کارشان در مـال یـتیم ، از آن بـخورند . **﴿پس چـون امـوالشـان را بـه آنـان برگرداندید﴾** بعد از بلوغ و رشدشان **﴿بر آنان گواه بگیرید﴾** که اموال خویش را از شما دریافت کرده‌اند و بدین‌گونه است که تهمت‌ها از شما دفع شده و از عاقبت دعواها و جنجال‌های بـعدی ایـمن مـی‌شوید . گـواه گـرفتن در نـزد مـالکی‌ها و شافعی‌ها ، واجب و در نزد احناف ، مستحبّ است . **﴿و خداوند بـرای حسـابرسی کافی است﴾** و در هرآنچه انجام می‌دهید ، حسابگر اعمال و گواه احوال شماست .

لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ ٱلْوَٰلِدَانِ وَٱلْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَآءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ ٱلْوَٰلِدَانِ وَٱلْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ﴿٧﴾

سبب‌نزول: در دوران جاهلیّت رسم آن بود که به زنان و پسربچّه‌هایی که قدرت جنگیدن نداشتند، میراث نمی‌دادند؛ پس نازل شد: ﴿**مردان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان برجای گذارند، سهمی دارند و زنان نیز از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان برجای گذارند، سهمی، آن مال کم یا زیاد باشد**﴾ یعنی: از تمام آنچه که متوفّی برجای می‌گذارد، برای مردان و زنان نزدیک به وی که ارث‌بر هستند، سهم و بهره‌ای است، هرچند مال متروکه جز برای استفادهٔ مردان صلاحیّت نداشته باشد؛ مثلاً سلاح جنگی باشد، یا این که فقط برای استفادهٔ زنان صلاحیّت داشته باشد، چون زیورآلات ﴿**که به عنوان سهمی معیّن و مقرّر گردیده است**﴾ یعنی: این حقّی است ثابت که خداوند متعال آن را فرض ساخته و دست‌بردن در آن باهدف ازبین‌بردن، یا کاستن از آن جایز نیست.

وَإِذَا حَضَرَ ٱلْقِسْمَةَ أُوْلُواْ ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْيَتَٰمَىٰ وَٱلْمَسَٰكِينُ فَٱرْزُقُوهُم مِّنْهُ وَقُولُواْ لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴿٨﴾

﴿**و چون خویشاوندان**﴾ غیر ارث‌بر ﴿**و یتیمان و مستمندان بر سر تقسیم ترکه حضور یابند، پس به آنها چیزی از ان بدهید**﴾ هر مقداری که ورثه به طیب‌خاطر می‌دهند ﴿**و با آنان سخنی پسندیده بگویید**﴾ سخن پسندیده، سخنی است که از منّت و آزار بدور باشد، چون عذرخواهی از آنان بدین مضمون: ببخشید، ما مالک این اموال نیستیم، بلکه این اموال از آن یتیمان است.

ابن‌عبّاس می‌گوید: «آیهٔ میراث (آیهٔ ۱۱) حکم این آیه را منسوخ گردانید». این قول ابن‌عبّاس، مذهب جمهور فقها و ائمهٔ اربعه نیز هست. امّا از ابن‌عبّاس در روایتی دیگر نقل شده است که فرمود: آیهٔ کریمه محکم است و منسوخ نیست، لذا امر به دادن چیزی از ارثیه به نزدیکانی که ارث‌بر نیستند، مفید وجوب است، هر چند که مردم عمل به آن را ترک کرده‌اند. ولی به‌نظر فقهای مذاهب، دادن چیزی از ترکهٔ متوفّی به نزدیکان غیر ارث بر، مستحبّ است نه واجب.

وَلْيَخْشَ ٱلَّذِينَ لَوْ تَرَكُواْ مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَٰفًا خَافُواْ عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلْيَقُولُواْ قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٩﴾

﴿وکسانی‌که اگر فرزندان ناتوانی از خود برجای گذارند، بر﴾ آیندهٔ ﴿آنان بیم دارند، باید﴾ از ستم بر یتیمان مردم نیز ﴿بترسند، پس باید از خدا پروا دارند و باید﴾ اوصیا به یتیمان، یا حاضران به فرد محتضَر ﴿سخنی استوار و درست بگویند﴾ که با حقّ و عدالت موافق باشد. این خطاب متوجّه اوصیای ایتام و دربرگیرندهٔ این اندرز و موعظه برای ایشان است: باید با یتیمانی که تحت تکفّل خویش دارند، همان کنند که دوست دارند بعد از درگذشت ایشان با فرزندان خودشان انجام شود. ابن‌عبّاس می‌گوید: «این آیه ناظر بر مردی است که درحال احتضار قرار دارد و کسی که در نزد وی حاضر است می‌شنود که او وصیّتی می‌کند که به حال ورثه‌اش مضرّ است، پس خداوند این شخص شنوندهٔ وصیّت را امر می‌کند تا فرد محتضَر را در مورد وصیّتش به راه حقّ و عدالت برگرداند».

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَٰلَ ٱلْيَتَٰمَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي

بُطُونِهِمْ نَارًا ۖ وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ﴿۱۰﴾

﴿ **هرآینه آنان که اموال یتیمان را به ظلم می‌خورند، جز این نیست که در شکم خویش آتش را می‌خورند** ﴾ و روز قیامت با این نوع از عذاب معذّب می‌شوند ﴿ **و به‌زودی در آتشی فروزان درآیند** ﴾ فروزش آتش؛ شعله‌ها و زبانه‌های آن است. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا فرمودند: «در روز قیامت گروهی از مردم درحالی از قبرهای خود برانگیخته می‌شوند که شعله‌های آتش از دهانهایشان زبانه می‌کشد. سؤال شد: یا رسول‌الله! آنان کیستند؟ فرمودند: آیا نمی‌بینید که خداوند متعال فرموده است: اِنَّ الَّذِیْنَ یَأْکُلُوْنَ اَمْوَالَ الْیَتَامٰی ظُلْماً...».

يُوصِيكُمُ ٱللَّهُ فِىٓ أَوْلَٰدِكُمْ ۖ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ ٱلْأُنثَيَيْنِ ۚ فَإِن كُنَّ
نِسَآءً فَوْقَ ٱثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ ۖ وَإِن كَانَتْ وَٰحِدَةً فَلَهَا
ٱلنِّصْفُ ۚ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَٰحِدٍ مِّنْهُمَا ٱلسُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ
لَهُۥ وَلَدٌ ۚ فَإِن لَّمْ يَكُن لَّهُۥ وَلَدٌ وَوَرِثَهُۥٓ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ ٱلثُّلُثُ ۚ فَإِن
كَانَ لَهُۥٓ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ ٱلسُّدُسُ ۚ مِنۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِى بِهَآ أَوْ
دَيْنٍ ۗ ءَابَآؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا ۚ فَرِيضَةً
مِّنَ ٱللَّهِ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۱۱﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: این آیهٔ کریمه در پاسخ به سؤال جابربن عبدالله انصاری ﷺ و شکایت زن سعدبن ربیع از عموی فرزندانش در مورد عدم پرداخت مال ارثیه پدرشان به آنان نازل شد. خاطرنشان می‌شود که این آیهٔ کریمه، آیهٔ بعد از آن و آیهٔ پایان‌بخش این سوره، آیات علم میراث (فرایض) اند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «فرایض را فراگیرید و آن را به مردم نیز تعلیم دهید زیرا فرایض نصف علم است و این علم فراموش می‌گردد و اوّلین چیزی است که از میان امّت من برداشته می‌شود»[1]. ﴿**خداوند به شما در حقّ اولادتان حکم می‌کند**﴾ یعنی: در بارهٔ میراث فرزندان کسانی از شما که می‌میرند، چنین حکم می‌کند که: ﴿**پسر را**﴾ از آنها ﴿**برابر بهرهٔ دو دختر است**﴾ مراد حالتی است که فرزندان بجا مانده از متوفّی، ذکور و اناث باهم باشند، پس در این حالت، میراث پسر دو برابر میراث دختر است زیرا مرد برای تأمین هزینه‌ها و مخارج زندگی خانواده، سامان‌دادن به شغل و حرفه و تجارت و تحمّل تکالیف زندگی، به این سهم مضاعف نیاز دارد. باید دانست که اگر در میان میراث‌بران، فرزندان ذکوری بودند، آنچه که از میراث‌بران سهم‌بر (ذوی الفروض) باقی می‌ماند، برای آنان است، به دلیل این **حدیث‌شریف**: «فرایض [سهام معیّن در میراث] را به اهل آنها بسپارید و آنچه که از ذوی‌الفروض [صاحبان سهام معیّن] باقی ماند، برای نزدیکترین مرد از ذکور است». امّا اگر متوفّی دارای فرزندی نبود، فرزندان پسران [نوه‌ها] این سهم را صاحب می‌شوند ﴿**و اگر**﴾ همهٔ ورثهٔ متوفّی ﴿**دختر**﴾ باشند و همراه آنها پسری نباشد و این دختران ﴿**از دو تن بیشتر باشند، پس سهم آنان دوسوم ماترک**﴾ متوفّی ﴿**است**﴾ و اگر دختران فقط دو تن بودند، باز هم سهم آنان دوسوم میراث بجامانده از متوفّی است؛ در قیاس به دو خواهری که آخرین آیه از این سوره حکم میراث آنها را صراحتاً بیان کرده و گفته است: (اگر متوفّی فرزندی نداشت و

۱ـ احکام تفصیلی میراث را در کتب فقه جویا شوید.

دو خواهر از خود بجا گذاشت، آن دو خواهر مستحقّ دوسوم میراث وی‌اند). بنابراین، هرگاه دو خواهر، مستحق دوسوم ترکه باشند، دو دختر به‌طریق اولی مستحقّ این سهم هستند.

﴿و اگر﴾ دختر **﴿یکی باشد، پس برای اوست نصف ترکهٔ﴾** متوفی **﴿و برای هریک از پدر و مادر وی﴾** اگر بعد از مرگش زنده بودند **﴿یک‌ششم از ارثیهٔ﴾** متوفّی مقرّر شده است **﴿اگر متوفی دارای فرزندی باشد﴾** از ذکور یا اناث، یک تن یا بیشتر، یا نوهٔ پسری داشته باشد **﴿ولی اگر متوفّی فرزندی نداشته‌باشد﴾** یعنی: نه فرزندی و نه فرزند پسری (نوه‌ای) **﴿و وراثان او پدر و مادر وی باشند﴾** به‌تنهایی و انفراد، یعنی با آنها هیچ وارث دیگری همراه نباشد، چون فرزند و نوه و شوهر، یا همسر و فقط آن دو وارث فرزندشان باشند: **﴿پس برای مادرش یک‌سوم است﴾** و بقیّهٔ ارثیّه، یعنی دوسوم دیگر را پدر می‌برد. امّا اگر همراه با آنها شوهر یا همسر متوفّی نیز وجود داشتند، در این صورت مادر فقط مستحقّ یک‌سوم ارثیّهٔ متوفّی ــ بعد از پرداخت سهم شوهر یا همسر ــ می‌باشد و سهم شوهر نصف ارثیّه و سهم همسر یک‌چهارم آن است **﴿و اگر متوفّی برادرانی﴾** یا خواهرانی **﴿داشته باشد، مادرش یک‌ششم سهم دارد﴾** از مال ارثیّه، چه آنان برادران متوفّی باشند چه خواهرانش و چه یک برادر با یک خواهر باشند، چه دوتن یا بیشتر. امّا یک برادر، یا یک خواهر، مادر را از یک‌سوّم به یک‌ششم سهم ماترک محجوب نمی‌گرداند. البتّه این تقسیم میراث **﴿پس‌از ادای وصیّتی است که متوفّی بدان سفارش کرده، یا بعد از ادای دَین﴾** یعنی: دوسوم، یا یک‌سوم، یا یک‌ششم، یا غیر اینها از ارثیّه برای آنانی که ذکر شد تعلّق نمی‌گیرد، مگر بعد از پرداختن به وصیّت متوفّی و بعد از پرداخت وامهایی که بر ذمّهٔ اوست.

علما ــ از سلَف و خلَف ــ اجماعاً برآنند که پرداخت وام بر وصیّت مقدّم است و بعد از پرداخت وام و اجرای وصیّت است که باقی‌ماندهٔ ترکه بر ورثه تقسیم می‌شود. لذا وصایایی که به بیشتر از یک‌سوم مال ارثیّه تعلّق گیرد، قابل اجرا

نیست . ﴿**پدرانتان و فرزندانتان، شما نمی‌دانید که کدام‌یک برای شما سودمندترند**﴾ یعنی : ازاین رو است که خداوند ﷻ میراث را بدین‌گونه در میان اصول و فروع شما تقسیم کرد و تقسیم میراث را به خود شما محوّل ننمود و برخلاف رسوم جاهلیّت ، در اصل استحقاق میراث، پدران و فرزندان را باهم برابر گردانید .

این احکام مندرج در این آیه ﴿**فریضه‌ای است**﴾ مقرّر و معیّن بر عهدهٔ شما ﴿**از جانب الله، هر آیینه الله دانا**﴾ است به مصالح شما ﴿**حکیم است**﴾ به آنچه در حقّ شما برنامه ریزی کرده است .

۞ وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَٰجُكُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّهُنَّ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمُ ٱلرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْنَ مِنۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بِهَآ أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ ٱلرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّكُمْ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ ٱلثُّمُنُ مِمَّا تَرَكْتُم مِّنۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَآ أَوْ دَيْنٍ وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَٰلَةً أَوِ ٱمْرَأَةٌ وَلَهُۥٓ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَٰحِدٍ مِّنْهُمَا ٱلسُّدُسُ فَإِن كَانُوٓا۟ أَكْثَرَ مِن ذَٰلِكَ فَهُمْ شُرَكَآءُ فِى ٱلثُّلُثِ مِنۢ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَآ أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَآرٍّ وَصِيَّةً مِّنَ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ

عَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿١٢﴾

﴿و نیمی از میراث زنان شما از آن شماست، اگر فرزندی نداشته باشند﴾ خطاب در اینجا متوجّه شوهران است. مراد از فرزند: پسر، یا دختر، یا فرزندان پسر می‌باشند، چه از شوهر آن میراث‌بر باشند چه نباشند **﴿پس اگر ایشان را فرزندی باشد، شما را از آنچه بگذاشته‌اند یک چهارم سهم است﴾** یعنی: در صورتی که زن فرزندی نداشته باشد، نصف ارثیّهٔ زن از آن شوهر است، امّا با وجود فرزند ـ هرچند در رده‌های پایین هم باشد (یعنی نوه و نتیجهٔ زن باشد) ـ سهم شوهر یک چهارم ارثیّهٔ زنش هست، البتّه این سهام **﴿پس از انجام وصیّتی﴾** است **﴿که به آن سفارش کرده باشند، یا﴾** پرداخت **﴿وامی که دارند﴾**.

امّا حکم میراث بردن زنان از شوهرانشان چنین بیان شده است: **﴿و برای زنان است یک چهارم سهم از آنچه شما بگذاشته‌اید، اگر فرزندی نداشته باشید﴾** چه این فرزند از زنتان ارث‌بر باشد، چه نباشد **﴿پس اگر شما را فرزندی باشد، در این صورت برای زنان یک هشتم سهم است از آنچه بگذاشته‌اید، بعد از ادای وصیّتی که به آن سفارش کرده باشید، یا پرداخت بدهی‌ای﴾** و باید دانست: زن در سهمی که ـ با وجود فرزند و بدون وجود آن ـ دارد، با زنان دیگر شوهرش مشارکت دارد. یعنی: اگر زن موجود در عقد نکاح شوهر یکی باشد، این سهم از آن وی است، امّا اگر شوهر بجز وی، زن یا زنان دیگری هم داشته باشد، همه زنانَ وی در این سهم ـ بی هیچ خلافی ـ باهم شریکند و آن را به‌طور مشترک مستحقّ می‌شوند. سخن در مورد بدهی و وصیّت متوفّی هم بر آن وجهی است که گذشت. **﴿و اگر مرد، یا زنی که از او ارث می‌برند کلاله باشد﴾** کَلالَه: متوفّایی است که نه فرزندی دارد، نه پدر و نه جدّی. یادآور می‌شویم که اعراب هر متوفّایی را که پدر، یا فرزند، یا جدّی از راه نسبی (تعصیب) از وی میراث نبرد، (کلاله) می‌نامند، پس کلاله، مردان یا زنان متوفّایی هستند که برادران، یا عموها، یا پسر عموهایشان از

ایشان میراث می‌برند. اصل (کلاله) از «اکلیل» است و مناسبت میان آنها این است که همچنان که اکلیل بر سر احاطه دارد، این میراث بران نیز از حواشی متوفّی بر وی احاطه داشته و از اصول و فروع وی نمی‌باشند. آری! اگر مرد یا زنی کلاله باشد **﴿و برادر، یا خواهری داشته باشد﴾** علما اجماع دارند بر این که: مراد از برادر و خواهر در اینجا، برادران و خواهران مادری (اخیافی) هستند. البتّه حکم میراث برادران و خواهران پدری و مادری (اعیانی) و برادران و خواهران پدری (علاّتی)، در آخر سوره می‌آید. **﴿پس برای هر یک از آن دو یک ششم سهم ترکه است﴾** چه برادر مادری او باشد و چه خواهر مادری او و ذکور و اناث در این حکم برابرند، امّا به شرط این که تنها باشند؛ **﴿امّا اگر آنان زیاده از این بودند﴾** یعنی: اگر برادران اخیافی، یا خواهران اخیافی منفرداً، یا به‌طور مختلط، بیشتر از یک‌تن بودند **﴿پس آنان در یک سوم ماترک باهم شریکند﴾** یعنی: فقط ثلث (یک‌سوم) ارثیّه را مالک می‌شوند، با تساوی تمام در میان مذکّر و مؤنّث خویش.

ابن کثیر می‌گوید: «برادران و خواهران اخیافی با بقیّهٔ ورثه از چند وجه اختلاف دارند؛ اوّل این که: آنها با کسی که بدو منسوبند ـ یعنی با مادرشان ـ میراث می‌برند. دوم این که: ذکور و اناث آنها در میراث با هم برابرند. سوم این که: میراث نمی‌برند، مگر آن‌گاه که مردهٔ ایشان کلاله باشد، یعنی: نه فرزندی داشته باشد، نه پدر و نه جدّی. بنابراین، آنان همراه با پدر و جدّ و فرزند و فرزند فرزند متوفّی، میراث نمی برند. چهارم این که: سهم ایشان به هیچ وجه از ثلث مال بیشتر نمی‌شود، هرچند ذکور و اناث آنها بسیار هم باشند». البتّه **﴿پس از انجام وصیتی که بدان سفارش شده یا بعد از پرداخت بدهی‌ای که دارند و باید که او در وصیّت و بدهی به‌حال ورثه زیان‌رسان نباشد﴾** و به هیچ وجهی از وجوه زیان و إضرار، قصد زیان رساندن به آنان را نداشته باشد. مثلاً به این صورت که برای کسی به چیزی اقرار کند که بر ذمّهٔ وی نبوده است، یا برای کسی چیزی را وصیّت کند و هدفش از این اقرار و وصیّت، جز زیان رساندن به ورثه چیز دیگری نباشد.

یا مطلقاً برای وارث یا برای غیر آنان بیشتر از ثلث ارثیّه را وصیّت کند، در حالی‌که ورثه آن را اجازه نداده و به چنین امری راضی نیستند. بنابراین، هر اقراری به بدهکاری، یا هر وصیّتی که هدف از آن زیان رساندن به ورثه باشد؛ باطل و مردود است و هیچ چیز از آن اجرا نمی‌شود ـ نه ثلث و نه کمتر از آن.

از ابن عبّاس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «زیان رساندن در وصیّت از گناهان کبیره است». ﴿**این است وصیّت خدا**﴾ پس هر وصیّتی از سوی بندگانش که مخالف آن باشد، مسبوق به وصیّت الهی است، لذا وصیّت خداوند جل جلاله به پیروی سزاوارتر می‌باشد بنابراین، وصایایی که مخالف آن باشد کنار گذاشته می‌شود، همچون وصایایی که متضمّن برتری دادن برخی از ورثه بر برخی دیگر، یا مشتمل بر وجهی از وجوه زیان‌رسانی به آنان است ﴿**و خداوند دانا**﴾ است به میراث بران ﴿**بردبار است**﴾ بر اهل جهالت و نادانی از شما. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا فرمودند: «مرد، یازنی، شصت سال تمام به طاعت حق عمل می‌کنند، سپس چون مرگ ایشان در می‌رسد، در وصیّت زیان می‌رسانند و در اثر آن آتش دوزخ برایشان واجب می‌گردد».

تِلْكَ حُدُودُ ٱللَّهِ ۚ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ يُدْخِلْهُ جَنَّـٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ خَـٰلِدِينَ فِيهَا ۚ وَذَٰلِكَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿١٣﴾

﴿**اینها**﴾ که گذشت از احکام ﴿**حدود مقرّرهٔ الله است**﴾ یعنی: مرزهای تعیین شدهٔ اوست که تجاوز از آن ها روا نیست. حدُود: جمع حدّ، عبارت است از: قوانین و احکامی که خداوند جل جلاله آنهارا برای بندگانش وضع کرده است تا به آن عمل کنند و از آن تجاوز ننمایند. گاه حدود بر محرّماتی اطلاق می‌شود که خداوند جل جلاله آنها را منع کرده است، به همین جهت، مجازاتهای معیّن در شریعت،

« حدود » نامیده شده‌اند. ﴿و هرکه از خدا و پیامبرش اطاعت کند﴾ در تقسیم میراث و غیر آن از احکام ﴿او را به بهشت‌هایی در آورد که جویباران از فرودست آنها جاری است، جاودانه در آن هستند و این همان کامیابی بزرگ است﴾ که هیچ رستگاری و کامیابی‌ای در دنیا با آن نمی‌تواند برابری کند.

وَمَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُۥ يُدْخِلْهُ نَارًا خَٰلِدًا فِيهَا وَلَهُۥ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿١٤﴾

﴿و هرکه الله و رسول او را نافرمانی کند و از حدود مقرّر او تجاوز کند﴾ با تغییر دادن این احکام، یا فرو گذاشتن عمل به آنها ﴿خداوند او را در آتشی درآورد که جاودانه در آن است و او راست عذاب خفت بار و رسوا کننده﴾ در حدیث شریف به‌روایت ابن مسعود رضي الله عنه آمده است که رسول خدا فرمودند: « فرائض [علم میراث] را فراگیرید و آن را به مردم نیز تعلیم دهید زیرا من شخصی درگذشتنی هستم و همانا علم نیز بر چیده خواهد شد و فتنه‌ها پدیدار خواهد گشت تا بدانجا که دوتن دربارهٔ فریضهٔ میراث با هم اختلاف پیدا می‌کنند، امّا کسی را نمی یابند که در مورد آن حکم کند ».

وَٱلَّٰتِي يَأْتِينَ ٱلْفَٰحِشَةَ مِن نِّسَآئِكُمْ فَٱسْتَشْهِدُوا۟ عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنكُمْ ۖ فَإِن شَهِدُوا۟ فَأَمْسِكُوهُنَّ فِى ٱلْبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّىٰهُنَّ ٱلْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ ٱللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ﴿١٥﴾

﴿**و کسانی از زنان شما که مرتکب فاحشه می‌شوند**﴾ فاحِشه: **فعل ناشایست است** و مراد از آن در اینجا، فعل «زنا» است ﴿**بر آنان چهار مرد را از جنس خویش**﴾ از مسلمانان عادل ﴿**گواه طلبید، پس اگر**﴾ چهار مرد بر جرم آنان ﴿**شهادت دادند، آنان را در خانه‌ها محبوس کنید تا آن‌که مرگ عمرشان را پایان دهد**﴾ و از آمیزش با مردم منعشان کنید. یادآور می‌شویم که این حکم در اوّل اسلام بود، سپس منسوخ شد. آری! حکم همین است که آنان باید در خانه‌ها زندانی شوند ﴿**یا خداوند برایشان راهی مقرّر کند**﴾ به این که در موردشان حکمی دیگر نازل کند. و با نزول آیهٔ «حَدّ» برای مرد و زن زناکار، چنین هم کرد. ابن‌عبّاس می‌گوید: «در آغاز اسلام، زن چون زنا می‌کرد، در خانه [به‌طور مادام‌العمر] زندانی می‌شد... تا این که آیهٔ مبارکهٔ سورهٔ نور نازل شد: (اَلزّانِيَةُ وَ الزّانِيْ فَاجْلِدُوْا...) [نور/۲]، و به این ترتیب خداوند ﷻ برای آنان راهی از این حالت گشود، ازآن پس، هرکس مرتکب زنا می‌شد، دُرّه (تازیانه) می‌خورد و رها می‌شد». ازاین رو در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ بعد از نزول آیهٔ حَدّ فرمودند: «بگیرید از من [این حکم را]: به تحقیق که خداوند برای آنان راهی مقرّر کرد، [آن راه این است که:] مجازات زنای بکر با بکر [زنی که شوهر نکرده و مردی که زن نگرفته] صد تازیانه و تبعید یک‌سال است و مجازات زنای ثیّب با ثیّب [مردی که زن گرفته و زنی که شوهر کرده] صد تازیانه و سنگ‌باران است».

امّا حنفی‌ها بر آنند که بعد از تازیانه زدن، دیگر تبعیدی نیست، که رأی جمهور فقها برخلاف آن است. البتّه مرد و زن متأهّل زناکار ـ در نزد جمهور ـ فقط رجم می‌شوند، بدون تازیانه. امّا احمد حنبل می‌گوید: رجم و تازیانه هر دو بر آنان جاری می‌گردد. و حکم گواهی چهار شاهد مسلمان عادل بر عمل زنا، باقی است و منسوخ نشده است.

وَٱلَّذَانِ يَأۡتِيَـٰنِهَا مِنكُمۡ فَـَٔاذُوهُمَاۖ فَإِن تَابَا وَأَصۡلَحَا فَأَعۡرِضُواْ

عَنۡهُمَآۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ تَوَّابٗا رَّحِيمًا ﴿١٦﴾

﴿**و آن دوکس از شما که زنا می‌کنند**﴾ یعنی: آن مرد و زنی که از میان مردان و زنان شما مرتکب عمل زشت زنا می‌گردند ﴿**پس آنان را آزار دهید**﴾ و برنجانیدشان؛ با زدن و توبیخ و تشر و سرزنش. خطاب در اینجا متوجّه حکّام و «اولی‌الامر» جامعهٔ اسلامی است. آری! در آغاز، حکم زن زناکار، زندانی‌ساختنش در خانه و آزار رساندن به وی ـ هر دو ـ بود و حکم مرد زناکار آزار رساندن او بود بدون زندان. ﴿**پس اگر توبه کردند**﴾ از فعل زنا ﴿**و به صلاح آمدند**﴾ و نیکوکاری پیش گرفتند ﴿**از**﴾ تعذیب و آزار ﴿**آنان دست بردارید، زیرا خداوند توبه‌پذیر مهربان است**﴾ این حکم چنان‌که گفتیم، قبل از نزول آیهٔ حَدّ بود و با نزول آن منسوخ گردید.

إِنَّمَا ٱلتَّوۡبَةُ عَلَى ٱللَّهِ لِلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلسُّوٓءَ بِجَهَٰلَةٖ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٖ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَتُوبُ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمٗا ﴿١٧﴾

﴿**جز این نیست که وعدهٔ قبول توبه بر الله لازم است**﴾ یعنی: حق تعالی خود بر خویشتن واجب گردانیده که توبهٔ توبه‌کاران را ـ چنانچه به‌سویش توبه‌کار شوند ـ بپذیرد و از آنها درگذرد، امّا اعتقاد ما بر این است که پذیرفتن توبه، عقلاً بر خدای متعال واجب نیست. البتّه پذیرش توبه ﴿**تنها برای کسانی است که از روی جهالت مرتکب ناشایستی**﴾ یعنی: گناهان ﴿**می‌شوند**﴾ مراد از جهالت در اینجا: عدم شناختن گناه نیست، بلکه سبکسری و بی‌شرمی در ارتکاب عمل گناه آلودی است که ارتکاب آن سزاوار شأن شخص خردمند نمی‌باشد. البتّه این حالت سبکسری، در هنگام فوران شهوت، یا فوران خشم بر انسان پدید می‌آید. ولی

ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «هرکس که مرتکب عمل ناشایستی می‌شود، او قطعاً نادان و جاهل است زیرا ارتکاب کار ناشایست، خود اثر جهالت اوست». آری! آن جاهلان سبکسری که مرتکب گناه می‌شوند ﴿**سپس به‌زودی توبه می‌کنند**﴾ از گناهانشان ﴿**آنانند که خداوند توبه‌شان را می‌پذیرد**﴾ در **حدیث‌شریف** آمده است: «تحقیقاً خداوند توبهٔ بنده را ــ مادامی که در حال غرغرهٔ مرگ و جان‌کندن نباشد ــ می‌پذیرد». بنابراین، مراد از توبه کردن در زمانی نزدیک؛ توبه کردن در فاصلهٔ زمانی میان ارتکاب گناه تا هنگام مشاهدهٔ فرشتهٔ مرگ، یعنی: (مَلَكُ‌الْمَوت) از سوی شخص توبه‌کار است. ﴿**و خداوند دانای حکیم است**﴾ پس در همهٔ امور از روی دانایی و فرزانگی حکم می‌کند.

وَلَيْسَتِ ٱلتَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلسَّيِّـَٔاتِ حَتَّىٰٓ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ ٱلْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ ٱلْـَٰٔنَ وَلَا ٱلَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ ۚ أُوْلَـٰٓئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٨﴾

﴿**و وعدهٔ قبول توبه برای کسانی نیست که گناه می‌کنند تا وقتی که مرگ یکی از آنان در رسد**﴾ به‌گونه‌ای که می‌داند که حالا دیگر حتماً می‌میرد و هیچ امیدی به زنده‌ماندنش باقی نمانده است و در آخرین هنگام ﴿**می‌گوید: اکنون توبه کردم**﴾ که این توبه هیچ سودی به حال وی ندارد ﴿**و نیز توبهٔ کسانی که درحال کفر می‌میرند**﴾ زیرا کسانی که بر کفر می‌میرند، اساساً توبه‌ای ندارند و وجود آن در حقّ ایشان همانند عدم آن است ﴿**برای اینان**﴾ یعنی: برای هر دو گروه ﴿**عذابی دردناک آماده ساخته‌ایم**﴾ به جزای گناهان آنان.

علما در بیان احکام گفته اند:

۱ ــ توبه از گناه به اتّفاق امّت بر مؤمنان فرض است.
۲ ــ توبه از گناهی، همراه با ادامه‌دادن در گناه دیگری، جایز است.
۳ ــ توبهٔ کسانی‌که این دو آیه ناظر بر احوال ایشان است، پذیرفته می‌شود، نه توبهٔ شخص محتضَر در حال احتضار و نه توبهٔ کافر در قیامت.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَن تَرِثُواْ ٱلنِّسَآءَ كَرْهًا ۖ وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُواْ بِبَعْضِ مَآ ءَاتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّآ أَن يَأْتِينَ بِفَـٰحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ ۚ وَعَاشِرُوهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ ۚ فَإِن كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰٓ أَن تَكْرَهُواْ شَيْـًٔا وَيَجْعَلَ ٱللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ﴿۱۹﴾

﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای شما روا نیست که زنان را برخلاف میلشان به‌ارث برید﴾ یعنی: برای شما حلال نیست که آنان را از طریق ارث برای خویش گرفته و محبوس و مقیّدشان گردانید، با این پندار که شما از خودشان به نفس هایشان ذی‌حق‌تر هستید، چنان‌که اهل جاهلیّت چنین می‌کردند و می‌کنند، لذا شما باید بدانید که زن کالایی نیست که به ارث برده شود **﴿و نیز﴾** ای شوهران! یا ای اولیای شوهر متوفّی! برای شما حلال نیست که **﴿ایشان رامنع کنید﴾** از این که با دیگری غیراز شما ازدواج کنند تا با این منع بتوانید میراث ایشان را ــ هنگامی‌که می‌میرند ــ از آن خود سازید، یا بتوانید از این وسیلهٔ فشار برای بازپس گرفتن مهر ایشان استفاده کرده و آن‌گاه به ایشان اجازهٔ ازدواج بدهید.

زهری و ابومجلز می‌گویند: «رسم و عادت اهل جاهلیّت بر این بود که چون مرد می‌مُرد و از خود همسری بجا می‌گذاشت، پسر آن مرد از غیرآن زن، یا یکی

دیگر از نزدیکان نسبی وی، جامهٔ خویش را بر او می‌افگند و با این کار به آن زن از خود زن و از اولیایش ذی‌حق‌تر می‌شد». بخاری نیز در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: «رسم اهل جاهلیّت بر این بود که چون مرد می‌مُرد، اولیای متوفّی به (تصاحب) زن وی سزاوارتر تلقی می‌شدند، پس اگر یکی از آنان می‌خواست، او را به نکاح می‌گرفت و اگر می‌خواستند، او را به دیگری به زنی می‌دادند و اگر هم نمی‌خواستند، او را اصلاً به نکاح نمی‌دادند، پس به‌هرحال؛ آنها به تصمیم‌گیری دربارهٔ وی ذی‌حق‌تر و سزاوارتر بودند». در روایتی‌دیگر از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما آمده‌است: «اگر آن زن زیبا می‌بود، یکی از بستگان نزدیک شوهر متوفّایش او را به نکاح خویش می‌گرفت و اگر زشت و نازیبا می‌بود، او را در بند خویش می‌داشت تا بمیرد و میراثش را بگیرد، یا اورا وامی داشت که خود را بازخرید کند و در قبال آزادی وی از او فدیه‌ای می‌گرفت و رهایش می‌کرد». در روایت بخاری اضافه شده‌است: «همان بود که این آیهٔ کریمه نازل شد». حاصل مطلب این که: آنها مهر را همچون ثمن و بهایی برای زن به‌حساب می‌آوردند.

آری! این کار را نکنید ﴿**تا بخشی از آنچه را به آنان داده‌اید، به‌دست آرید**﴾ و مهر را از آنان بازپس گرفته و از چنگشان به‌در برید ﴿**مگر آن‌که مرتکب زشتکاری آشکاری شوند**﴾ این استثنا مخصوص شوهر است نه نزدیکان وی. یعنی: فقط شوهر این امکان را دارد که بازن فسادپیشهٔ خود روشی سختگیرانه داشته باشد. ابوقلابه می‌گوید: «هرگاه زن شخص مرتکب زنا شد، پس باکی نیست که به او زیان رسانده و در معاشرت بر وی سخت بگیر- و او را زیر فشار و آزار بگذارد تا آن‌که از مهر خویش برای وی درگذرد. یعنی این‌که از وی فدیه بازستاند». جمعی گفته‌اند: مراد از (فاحشه ✿ زشتکاری) در آیهٔ کریمه، بدزبانی زن و ناسازگاری وی با شوهر است. امّا ابن‌جریر ترجیحاً برآن است که کلمهٔ (فاحشه) عام است و شامل زنا، ناسازگاری، بدزبانی و اعمالی از این دست همه می‌شود

﴿**و با زنان به وجه پسندیده زندگانی کنید**﴾ یعنی: به آن شیوه‌ای که در شریعت و در میان خانوادهٔ زن، پسندیده شناخته شده؛ چون خوشرفتاری، انفاق بر آنان به طور درست و دادن حقّ آنان در شب گذرانی. البتّه این معنی در کمربند همان اموری است که خدای عزّوجلّ حلال گردانیده‌است بنابراین، خوشرفتاری با زنان به معنی آزادگذاشتن آنان در ارتکاب محرّمات نیست.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول‌اکرم ﷺ فرمودند: «خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لِاَهْلِهِ وَاَنَا خَيْرُكُمْ لِاَهْلِيْ ✿بهترین شما، بهترین شماست برای خانواده‌اش و من بهترین شما هستم برای خانواده‌ام». ﴿**و اگر آنان را**﴾ یعنی: زنانتان را ﴿**دوست ندارید**﴾ به سببی از اسباب، بی‌آن‌که مرتکب بدکاری، یا ناسازگاری شده باشند، پس باید صبر کنید و شکیبایی ورزید و در امر جداشدن از آنان شتاب نکنید ﴿**زیرا چه‌بسا چیزی را ناخوش بدارید و خداوند در آن خیر بسیاری نهاده باشد**﴾ از قبیل استمرار و مداومت صحبت و به دنیا آمدن فرزندان صالح و شایسته از آن زنی که دوستش ندارید. چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «مرد مؤمن از زن مؤمنه نفرت نورزد زیرا اگر از نظر شکل و شمایل و رفتار، او را نمی‌پسندد، چه بسا از بُعدی دیگر از وی راضی گردد».

وَإِنْ أَرَدتُّمُ ٱسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَءَاتَيْتُمْ إِحْدَىٰهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا۟ مِنْهُ شَيْـًٔا ۚ أَتَأْخُذُونَهُۥ بُهْتَـٰنًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿٢٠﴾

﴿**و اگر خواستید همسری**﴾ جدید ﴿**را جانشین همسری**﴾ دیگر، یعنی زن پیشین خود ﴿**کنید و به یکی از آنها قنطاری داده باشید**﴾ به‌عنوان مهر، یا هدیه. قِنْطَار: صد رطل طلا است و هر رطل دو کیلو و نیم است ﴿**پس چیزی از او پس نگیرید**﴾ یعنی: اگر مرد، ر... ریس را از روی بی‌میلی به او طلاق داد، بی‌آن‌که طلاق به

انگیزهٔ بدکاری و ناسازگاری وی باشد، پس در این صورت برای مرد حلال نیست که چیزی از آنچه را که به او به‌عنوان مهر یا هدیه داده‌است، از او بازپس بگیرد **﴿آیا آن را به ستم و تعدّی آشکار﴾** یعنی: به ناحق و حرامی واضح **﴿می‌گیرید﴾** ای مردان؟ بُهتان: ستم و دروغی است که طرف مورد تعدّی را مبهوت و حیرت‌زده گرداند، که این بدون شک، حرام و گناهی بزرگ است.

وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُۥ وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنكُم مِّيثَٰقًا غَلِيظًا ﴿٢١﴾

﴿و چگونه آن را می‌ستانید﴾ این تعبیر، مفید انکار بعد از انکار است **﴿با آن‌که از یک‌دیگر کام گرفته‌اید؟﴾** ابن‌عبّاس رضی الله عنه می‌گوید: «إفْضاء: مقاربت جنسی است، ولی حق تعالی از آن به کنایه یاد کرد، برای آن‌که به مسلمانان ادبی برتر را بیاموزد». **﴿و﴾** چگونه از زنان مهر یا هدیه را باز پس می‌ستانید، درحالی که **﴿زنان از شما عهدی محکم گرفته‌اند؟﴾** که این عهد، همانا عقد نکاح است، عقدی که مرد و زن را با نیرومندترین رابطه به‌هم پیوند داده و قوی‌ترین تعهّدات را میان آنها ایجاد می‌کند. پس اگر مرد بعد از عقد نکاح، با زنش مقاربت یا خلوت شرعی کرد، زن مستحقّ کلّ مهر خویش است و بر شوهر، گرفتن چیزی از وی در صورت طلاق دادنش حرام است، مگر در حالتی که زن مرتکب زنا، یا ناسازگاری شده باشد ـ چنان‌که بیان آن گذشت. در نزد احناف و حنبلی‌ها، مهر با «خلوت صحیحه» ثابت می‌گردد، امّا شافعی‌ها و مالکی‌ها بر آنند که مهر با مقاربت مقرّر و ثابت می‌شود نه به صرف خلوت.

خلاصه این‌که آیات فوق بر چهار حق از حقوق مسلّم زنان تصریح و تأکید دارد:

۱ ــ تحریم به ارث‌بردن زنان.
۲ ــ نهی از ممانعت زن از ازدواج مجدّد در صورت وقوع طلاق.
۳ ــ حقّ زن در برخورداری از معاشرت به شیوهٔ نیکو و پسندیده.
۴ ــ حقّ زن در دریافتِ مهریّهٔ خویش به طور کامل.

وَلَا تَنكِحُواْ مَا نَكَحَ ءَابَآؤُكُم مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِلَّا مَا قَدۡ سَلَفَۚ إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةً وَمَقۡتًا وَسَآءَ سَبِيلًا ﴿٢٢﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: در جاهلیّت رایج بود که چون پدران می‌مردند، فرزندانی که از غیر زنانشان بودند، زنان پدرانشان را به نکاح خویش درمی‌آوردند، پس نازل شد: ﴿**و با زنانی که پدرانتان آنان را به ازدواج خود درآورده‌اند، ازدواج نکنید**﴾ به جهت رعایت کرامت و احترام و بزرگداشت پدرانتان. این جمله مفید نهی از آن عادت زشت جاهلیّت است ﴿**مگر آنچه که در گذشته**﴾ قبل از نزول این آیه ﴿**رخ داده‌است**﴾ که خداوند ﷻ شمارا بر آن مؤاخذه نمی‌کند ﴿**همانا این کار ناشایست و منفور می‌باشد و بدراهی است**﴾.

در جاهلیّت، نکاح پسر با زن پدر را ــ چنانچه پدر می‌مُرد یا زن خود را طلاق می‌داد ــ نکاح «مَقت» یعنی نکاح مبغوض و منفور می‌نامیدند زیرا این کار از نظر صاحبان خرد، سخت منفور و ناپسند و بدترین رسم و روش است. تعبیر (آباء ✿ پدران)، به اجماع علما؛ اجداد (پدر بزرگ‌ها) را نیز در بر می‌گیرد.

حُرِّمَتۡ عَلَيۡكُمۡ أُمَّهَٰتُكُمۡ وَبَنَاتُكُمۡ وَأَخَوَٰتُكُمۡ وَعَمَّٰتُكُمۡ وَخَٰلَٰتُكُمۡ وَبَنَاتُ ٱلۡأَخِ وَبَنَاتُ ٱلۡأُخۡتِ وَأُمَّهَٰتُكُمُ ٱلَّٰتِيٓ أَرۡضَعۡنَكُمۡ

وَأَخَوَٰتُكُم مِّنَ ٱلرَّضَٰعَةِ وَأُمَّهَٰتُ نِسَآئِكُمْ وَرَبَٰٓئِبُكُمُ ٱلَّٰتِي فِي حُجُورِكُم مِّن نِّسَآئِكُمُ ٱلَّٰتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَكُونُواْ دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَٰٓئِلُ أَبْنَآئِكُمُ ٱلَّذِينَ مِنْ أَصْلَٰبِكُمْ وَأَن تَجْمَعُواْ بَيْنَ ٱلْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٢٣﴾

این آیه؛ آیهٔ تحریم محارم نَسَبی، محارم رضاعی و محارم به‌وسیلهٔ پیوندهای خویشاوندی (سببی) است، چنان‌که ابن‌عبّاس ﷺ فرمود: «بر شما هفت گروه در نسب و خویشاوندی حرام شده است. سپس این آیه را تلاوت کرد».

﴿**بر شما مادرانتان حرام شده است**﴾ یعنی: به‌نکاح‌گرفتن آنان. لفظ (مادران)، شامل مادر بزرگان پدری و مادری ـ هرچند در مرتبه‌های بالاتر قرار داشته باشند ـ نیز می‌شود زیرا همهٔ آنها مادران شخص می‌باشند. ﴿**و**﴾ بر شما حرام شده است ﴿**دخترانتان**﴾ دختران: شامل دختران فرزندان هم می‌شود، هرچند در مرتبه‌های پایین‌تری قرار داشته باشند (چون نوه‌ها و نتیجه‌ها)، چه آن دختران از پسران شخص باشند و چه از دختران وی. جمهور فقها (ابوحنیفه، مالک و احمدبن حنبل) نکاح دختر زنا را بر پدر زانی‌اش که از آب نطفه (منی) وی متولّد شده‌است، بر وی حرام می‌دانند زیرا او نیز درواقع دختر وی است، هرچند که حرامزاده می‌باشد. ﴿**و**﴾ بر شما حرام شده است ﴿**خواهرانتان**﴾ خواهران: شامل خواهران اعیانی (پدری و مادری)، خواهران اخیافی (مادری) و خواهران علاّتی (پدری)، همه می‌شود.

﴿و﴾ برشما حرام شده است ﴿**عمّه‌هایتان**﴾ عمّه: اسم هر زنی است که خواهر پدرتان، یا خواهر یکی از اجدادتان باشد. گاهی عمّه از جهت مادر است و آن خواهر پدر مادر می‌باشد. ﴿و﴾ بر شما حرام شده است ﴿**خاله‌هایتان**﴾ خاله: اسم هر زنی است که خواهر مادرتان، یا خواهر یکی از مادربزرگ‌هایتان باشد. گاهی خاله از جهت پدر است و آن خواهر مادر پدر می‌باشد. ﴿و﴾ برشما حرام شده است ﴿**دختران برادر**﴾ دختر برادر: اسم هر مؤنّثی است که برادر شما با او نسبت ولادت مباشر و مستقیم، یا نسبت ولادت باالواسطه‌ای داشته باشد، هرچند هم در مراتب خود دور باشد. ﴿و﴾ برشما حرام شده است ﴿**دختران خواهر**﴾ دختر خواهر: اسم هر مؤنّثی است که خواهر شما با او نسبت ولادت مستقیم یا بالواسطه‌ای داشته باشد، هرچند در مرتبهٔ خود دور هم باشد.

﴿و﴾ برشما حرام شده است ﴿**آن مادران شما که شما را شیر داده‌اند**﴾ در طول دورهٔ دوسالهٔ شیرخوارگی. امّا بعد از آن مدّت، شیرخوردن از زنی سبب تحریم نمی‌شود. در احادیث صحیح تعداد شیرخوردن به پنج‌مرتبه مقیّد شده است، امّا مسئله در بین مذاهب مورداختلاف است: شافعی‌ها بر آنند که تحریم به کمتر از پنج‌بار شیردادن ثابت نمی‌شود، امّا احناف و مالکی‌ها برآنند که شیرخوردن اندك در اثبات تحریم، همچون شیرخوردن بسیار است، هرچند یك قطره بیشتر نباشد. و حنبلی‌ها بر آنند که کمتر از سه بار شیردادن حرام نمی‌گرداند. ﴿و﴾ برشما حرام شده است ﴿**خواهران رضاعی شما**﴾ خواهر رضاعی: دختری است که طفلی با او از پستان یك زن شیر خورده‌باشد. بنابراین، خدای عزّوجلّ شیرخوارگی را به منزلهٔ نسب قرار داد و زن شیردهنده را مادر «شیرخوار» نامید، از این رو، شوهر شیردهنده؛ پدر رضاعی وی است و پدر و مادر او؛ پدربزرگ و مادربزرگ وی و خواهر او؛ عمّهٔ وی و هر فرزندی که برای شوهر زن شیردهنده متولّد گردد، هرچند از غیر آن زن شیرده باشد ـ چه قبل از شیرخوردن او متولّد شده باشد و چه بعد از آن ـ همه برادران و خواهران وی هستند و مادر زن

شیرده ، مادربزرگ وی است و خواهرش خالهٔ وی و هر آن کسی که برای آن زن از همین شوهر به دنیا آید ، برادران و خواهران پدری و مادری وی هستند و هر آن کسی که برای زن شیرده از غیر آن شوهر متولّد شود؛ حکم برادران و خواهران مادری وی را دارند.

﴿و﴾ بر شما حرام شده است ﴿مادران زنانتان﴾ که عبارتند از: مادرزن و مادربزرگ‌های او ، که به‌مجرّد عقد نکاح دختر ، بر شوهر حرام می‌شوند ﴿و﴾ بر شما حرام شده است ﴿دختران زنانتان﴾ یعنی: دختراندرهایتان ﴿**که در کنار شما پرورش یافته‌اند ــ از بطن آن زنانتان که با آنان همبستر شده‌اید**﴾ رَبِیبَه: دختری است که تحت رعایت و سرپرستی ناپدری (شوهر مادر) تربیت می‌شود. البتّه تربیت و پرورش دختراندر ـ بنا بر قول جمهور ـ در تحریم وی معتبر نیست زیرا دختر زن هنگامی که شوهر با مادرش آمیزش جنسی (مقاربت) کند ، بر وی حرام می‌شود ، ولواین که آن دختر در خانهٔ ناپدری خویش تربیت هم نشده باشد ، لذا قید تربیت و پرورش در اینجا ، بنا بر غالب عرف بیان شده و لذا آن را در اصل تحریم ، هیچ دخلی نیست ﴿**پس اگر با آنها همبستر نشده‌اید، بر شما گناهی نیست**﴾ یعنی: در نکاح دختر اندرانتان بر شما گناهی نیست ، اگر قبل از همبسترشدن با مادرانشان از آنها جدا شده باشید.

علما از همین آیه این قاعدهٔ شرعی را استنباط کرده‌اند که: «مادران را نکاح دختران، و دختران را مقاربت با مادران حرام می‌گرداند». امّا در سایر محرّمات سببی که عبارتند از: زن پدر ، زن پسر و مادرزن ، باید گفت که به‌مجرّد عقد نکاح مرد با زن ، این گروه بر وی حرام می‌شوند ، حتّی اگر هم با زن خویش آمیزش جنسی نکرده‌باشد.

﴿و﴾ برشما حرام شده است ﴿زنان پسرانتان﴾ یعنی: زنان پسرانتان به‌مجرّد عقد نکاح پسرانتان با آنان ، بر شما حرام می‌شوند ، هرچند که فرزندانتان با آنان مقاربت هم نکرده باشند ، امّا مشروط بر این که این فرزندان ، فرزندانی باشند: ﴿که

از پشت شما باشند ﴾ یعنی: پسرخوانده‌های شما نباشند، پس زنان پسرخوانده‌های شما که از پشت غیرشما هستند، بر شما حرام نیستند، برخلاف آنچه که در جاهلیّت مرسوم بود.

﴿و﴾ بر شما حرام شده است **﴿این‌که جمع کنید میان دو خواهر﴾** یعنی: ازدواج با خواهرزنتان پیش از آن‌که از وی با طلاق‌دادن یا مرگش جدا شوید، برشما حرام شده است. همچنین جمع‌نمودن میان زن و عمّهٔ وی، یا میان زن و خالهٔ وی، یا میان زن و دختر برادر یا دختر خواهر وی حرام است. البتّه قاعدهٔ کلّی در این مورد این است: هر آن دو زن دارای قرابتی که اگر یکی از آنهارا مذکّر فرض کنیم؛ نکاح آن دیگری برایش حرام باشد، جمع‌کردن میان آنها در نکاح حرام است و این حرمت تا آن‌گاه باقی می‌ماند که یکی از آن دو در عقد مرد باشد. **﴿مگر آنچه گذشته است﴾** یعنی: خداوند ﷻ بر آنچه که از این نکاح‌های حرام قبل از نزول تحریم گذشته باشد، شما را مؤاخذه نمی‌کند. همچنین مسلمین اجماع دارند بر این که معنای فرمودهٔ حق تعالی: (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ...) تا آخر آیه، این است که عمل جنسی با این گروه، چه از طریق نکاح و چه از طریق ملک یمین (تملّک از طریق بردگی) حرام است و هردو حرمت باهم برابر است و این حرمت در هردو گروه ساری و جاری است.

پس آیهٔ کریمه بر تحریم هفت کس از نسب دلالت می‌کند که عبارتند از:

۱ ــ مادر و مادر بزرگ‌ها، هرچند که در مرتبه‌های بالاتر قرار داشته باشند.

۲ ــ دختر و دختران فرزندان، هرچند که در مرتبه‌های پایین‌تر قرار داشته باشند.

۳ ــ خواهر.

۴ ــ عمّه.

۵ ــ خاله.

۶ ــ دختر برادر.

۷ ــ دختر خواهر.

چنان‌که آیهٔ کریمه بر تحریم شش کس از غیر نسب نیز دلالت دارد، که عبارتند از:

۱ ـ مادر رضاعی.

۲ ـ خواهر رضاعی. و مانند آن است تمام اصول و فروع زن شیرده.

۳ ـ دختران زنانی که با مادرانشان مقاربت انجام گرفته است.

۴ ـ زنان پسران.

۵ ـ جمع‌کردن میان دو خواهر، یا میان زن و عمّهٔ وی، یا میان زن و خالهٔ وی، یا میان زن و دختر برادر و دختر خواهر وی[1].

﴿**بی‌گمان خداوند آمرزنده است**﴾ و آنچه را قبل از ابلاغ این تحریم‌ها گذشته است، بر شما می‌آمرزد ﴿**مهربان است**﴾ بر شما زیرا فقط کسانی را بر شما حرام ساخته که تحریم آنها رحمتی برای شماست و در تحریم آنها حکمت‌های بالغه‌ای وجود دارد که در دنیا و آخرت خویش از آنها مستفید و بهره‌مند می‌شوید.

۞ وَٱلْمُحْصَنَٰتُ مِنَ ٱلنِّسَآءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُكُمْ ۖ كِتَٰبَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ ۚ وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَآءَ ذَٰلِكُمْ أَن تَبْتَغُوا۟ بِأَمْوَٰلِكُم مُّحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَٰفِحِينَ ۚ فَمَا ٱسْتَمْتَعْتُم بِهِۦ مِنْهُنَّ فَـَٔاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً ۚ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَٰضَيْتُم بِهِۦ مِنۢ بَعْدِ ٱلْفَرِيضَةِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٢٤﴾

۱ـ تفصیل احکام محرّمات را در کتابهای فقه بجویید.

﴿و زنان شوهردار بر شما حرام شده است﴾ پس زن شوهردار برای غیرشوهر خویش حلال نیست، مگر این که از شوهر خویش جدا گردد و عدّهٔ او سپری شود **﴿به استثنای زنانی که مالک آنان شده‌اید﴾** یعنی: کنیزانی را که به ملک یمین از دارحرب اسیر کرده‌اید ـ هرچند که در دارحرب شوهر هم داشته باشند و شوهرانشان در دار حرب باشند ـ بر شما حلالند، امّا اگر مردی کنیز شوهرداری را خریداری کرد، کام‌جویی جنسی از آن کنیز برایش حلال نیست، مگر این که شوهرش از وی جدا گردد.

بعد از آن که حق تعالی محرّمات نسبی و سببی را معرّفی کرد، می‌فرماید: **﴿این فریضهٔ الهی است که بر شما مقرّر شده‌است﴾** یعنی: این حکمی است لازمی که تغییردادن آن بر کسی روا نیست، پس، از حدود مقرّر وی بیرون نروید و به شریعت وی پایبند باشید **﴿و بر شما سوای این محرّمات﴾** که در این آیات ذکر شد **﴿حلال است، که طلب نکاح کنید به اموال خویش﴾** یعنی: بر شما حلال است که با دادن مهریه از اموال حلال خویش، ازدواج با زنان یا کنیزانی را طلب کنید که خداوند ﷻ آنها را بر شما حلال گردانیده است و مبادا با اموال خویش حرام را طلب کنید.

ذکر «اموال» در این مقام، دلیل بر آن است که نکاح جز به مهر صحّت پیدا نمی‌کند و هرچند در هنگام عقد از مهر نام برده نشود، مهر واجب می‌گردد. آری! طلب نکاح کنید به اموال خویش **﴿عفّت طلب‌کنان﴾** از آلوده‌شدن به زنا **﴿نه شهوت‌رانان﴾** یعنی: نه زناکنندگان. إحْصان: عفّت‌طلبی و نگهداشت نفس از فرو افتادن در حرام است. مَسَافِحْ: از سفح است، سفح عبارت است از: ریختن آب منی در غیر جایگاه صحیح آن، که همانا فرج حلال زن باشد. یعنی: طلب نکاح شما با اموالتان باید در حلال باشد، نه در زناکاری و حرام **﴿پس کسی از زنان که از او بهره گرفتید﴾** یعنی: با جماع و آمیزش جنسی به‌وسیلهٔ نکاح شرعی، از او برخوردار شدید **﴿پس مهرشان را﴾** که بر آن باهم به توافق رسیده بودید **﴿به**

عنوان فریضه‌ای به آنان بدهید ﴾ یعنی: مهر برای زنان از جانب خدای متعال مقرّر شده است. بعضی گفته‌اند: مراد آیهٔ کریمه، زنانی هستند که از آنان با نکاح متعه بهره گرفته می‌شود. یادآور می‌شویم که نکاح متعه در صدر اسلام مشروع بود و سپس منسوخ شد. چنان‌که در **حدیث‌شریف** به روایت بخاری و مسلم از علی﵇ آمده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ در روز خیبر از نکاح متعه و از خوردن گوشت خران اهلی، نهی کردند». **﴿و بر شما در آنچه که با یک‌دیگر بعد از مهر مقرّر به توافق رسیدید گناهی نیست ﴾** یعنی: اگر شما زنان و شوهران بعد از مقرّرکردن مهر، با رضایت یک‌دیگر مهر را زیاد یا کم کنید، باکی بر شما نیست، چه زن حاضر شود که از مقدار مهر خویش کم نماید، یاکلّ آن را به شوهر خویش ببخشد و چه شوهر تصمیم بگیرد که بر مقدار مهر زن بیفزاید و یا هرگونه تصمیمی که دربارهٔ ادامه، یا از هم‌گسستن زندگی زناشویی خویش بگیرید **﴿هر آینه الله دانای حکیم است ﴾** دانا و صاحب حکمت است در آنچه که آفریده و در احکامی که برای خلق خویش مشروع گردانیده است و از جمله در احکام مربوط به عقد نکاح که سبب حفظ نسب‌ها، بقای نسل و خوشبختی زن و مرد می‌شود.

قابل ذکر است که (مُحصَنَات) در قرآن کریم به سه معنی به‌کار رفته است:

۱ ــ زنان شوهردار ـ نظیر همین آیه.

۲ ــ زنان پاکدامن [نور/۴].

۳ ــ زنان آزاد (آیهٔ بعدی).

وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنكُمْ طَوْلًا أَن يَنكِحَ ٱلْمُحْصَنَٰتِ ٱلْمُؤْمِنَٰتِ فَمِن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُكُم مِّن فَتَيَٰتِكُمُ ٱلْمُؤْمِنَٰتِ ۚ وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَٰنِكُم ۚ بَعْضُكُم مِّنۢ بَعْضٍ ۚ فَٱنكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ

وَءَاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِٱلْمَعْرُوفِ مُحْصَنَٰتٍ غَيْرَ مُسَٰفِحَٰتٍ وَ
لَا مُتَّخِذَٰتِ أَخْدَانٍۚ فَإِذَآ أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَٰحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ
نِصْفُ مَا عَلَى ٱلْمُحْصَنَٰتِ مِنَ ٱلْعَذَابِۚ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ ٱلْعَنَتَ
مِنكُمْۚ وَأَن تَصْبِرُوا۟ خَيْرٌ لَّكُمْۗ وَٱللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۲۵﴾

﴿**و هرکس از شما که طَوْل**﴾ یعنی: توانایی و امکانات مالی ﴿**نداشته باشد که**﴾ به‌وسیلهٔ آن ﴿**با زنان آزاد**﴾ و پاکدامن ﴿**مؤمن ازدواج کند، پس باید که از آنچه دست شما از کنیزان باایمان مالک شده‌است، نکاح کند**﴾ یعنی: برای چنین کسی رواست که کنیز مسلمانی را که در ملک دیگری غیراز خود وی است به نکاح گیرد. امّا اگر توانایی مالی ازدواج با زن آزادی را داشت، ازدواج با کنیز بر وی حرام است. نکاح کنیز کتابی نیز جایز نیست و این رأی جمهور فقهاست. امّا رأی احناف ــ که در ادامهٔ همین آیه ذکر می‌شود ــ بر جایز بودن آن است. ﴿**و خدا به ایمان شما داناتر است**﴾ پس در صورت ضرورت، از ازدواج با کنیزان امتناع نورزید زیرا چه‌بسا که ایمان برخی از آنان، از ایمان برخی از زنان آزاد بهتر باشد. البتّه این قید، به این امر توجّه می‌دهد که باید ظاهر ایمان آنان را پذیرفت ﴿**همه از یک‌دیگرید**﴾ زیرا همهٔ شما ــ چه کنیز و چه آزاد ــ فرزندان آدمؑ هستید. این تعبیر هشداری است بر این که: نباید به نسبها و حسبها فخر ورزید ﴿**پس کنیزان را با اجازهٔ اهل آنان نکاح کنید**﴾ یعنی: با اجازهٔ مالکان آنها.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه دلیل بر آن است که مالک کنیز، ولیّ او می‌باشد و ازدواج کنیز بدون اجازهٔ وی صحیح نیست». ﴿**و مهرهایشان را به وجه معروف به آنان بدهید**﴾ یعنی: بر آن وجهی که در شرع و عرف نیکو، معروف و پسندیده

است و چنان نباشد که به‌خاطر کنیز بودنشان، چیزی از مهرهایشان را از روی اهانت فروگذار نموده، یا در این امر به آنان زیان برسانید. و مالکان آنان مالک مهرهایشان نیز هستند **﴿در حالی که عفیفه باشند﴾** و پاکدامن **﴿نه زناکار﴾** یعنی: کنیزانی را به نکاح نگیرید که به‌طور علنی مرتکب زنا می‌گردند **﴿و نه دوست‌پنهانی گیرنده﴾** او زنی است که به‌طور پنهانی با فردی زنا می‌کند. یادآور می‌شویم که اعراب در جاهلیّت زنای علنی را عیب می‌پنداشتند، امّا گرفتن دوست پنهانی را عیب نمی‌شمردند. پس، خدای سبحان بدین‌گونه از به نکاح گرفتن و به نکاح‌دادن کنیزی که به طور آشکار، یا پنهانی به عمل زنا آلوده باشد، نهی کرد **﴿آن‌گاه چون ازدواج کردند، اگر مرتکب فاحشه شدند﴾** فَاحِشَه: در اینجا عبارت از عمل زنا است **﴿پس بر آنان نیمی از عقوبت زنان آزاد است﴾** یعنی: چنان عقوبتی که تجزیهٔ آن ممکن باشد و آن عبارت از: جَلد (زدن تازیانه) است، نه رَجْم زیرا رَجْم (سنگسار) نصف نمی‌شود. بنابراین، مجازات کنیزان زناکار پنجاه تازیانه است زیرا حدّ زنای زن آزاد غیر محصنه (شوهرنکرده) صد تازیانه می‌باشد.

امام شافعی می‌گوید: «مسلمانان اتّفاق نظر دارند بر این که اگر برده مرتکب زنا شد، بر وی رجمی نیست، به‌دلیل همین آیه که مجازاتشان را نصف مجازات زنان آزاد گردانیده است». از قید (اِذٰا أُحْصِنَّ ◆ درصورتی‌که ازدواج کرده باشند) دانسته می‌شود که: اگر کنیزی زنا کرد که ازدواج نکرده بود، حدّی بر وی نیست بنابراین، ابن‌عبّاس رضی‌الله‌عنه بر آن است که بر چنین کنیزی حدّ جاری نمی‌شود، بلکه فقط به منظور تأدیب مورد لت وکوب قرارمی‌گیرد. امّا جمهور علما بر آنند که حدّ بر کنیز ازدواج نکرده‌ای نیز که مرتکب زنا گردد، جاری می‌شود. **﴿این﴾** ازدواج با کنیزکان مملوک **﴿برای کسی از شما﴾** رخصت است **﴿که از آلایش گناه بیم دارد﴾** به‌دلیل این که تمکّنی ندارد تا با ازدواج با زن آزاد، عطش شهوت خویش را فرو نشاند. عَنَتْ: مشقّت و زیان و ترس از درافتادن در گناه است. امّا امام ابوحنیفه و یارانشان ـ برخلاف رأی جمهور ـ در جایز بودن نکاح کنیزان،

ترس از آلوده‌شدن به گناه و عدم توان مالی بر ازدواج با زنان آزاد را شرط نکرده‌اند، بلکه گفته‌اند: هرگاه مرد با زن آزادی در حال ازدواج نبود، نکاح کنیز مؤمن و کتابی برایش جواز دارد، چه قدرت مالی ازدواج با زن آزادی را داشته باشد، چه نداشته‌باشد و چه از آلایش به گناه بیم داشته باشد، چه نداشته‌باشد زیرا مراد از آیهٔ: (وَالْمُحْصَنٰتُ مِنَ الَّذِيْنَ أُوْتُوالكِتٰابَ مِنْ قَبْلِكُمْ...) [مائده/۵] زنان پاکدامن‌اند و این معنی عام است در زنان آزاد و غیرآزاد. ﴿**و صبر کردن**﴾ از نکاح کنیزان ﴿**برای شما بهتر است**﴾ از نکاح با آنان زیرا نکاح با آنان به برده‌ساختن فرزند، خوارساختن نفس و کاستی مقام و منزلت شخص می‌انجامد ﴿**و خداوند آمرزندهٔ مهربان است**﴾ لغزش‌های شما را می‌آمرزد و آنچه را که سبب مشقّت است، به رحمت خویش از شما دور می‌گرداند.

يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ ۗ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٢٦﴾

﴿**خداوند می‌خواهد**﴾ احکام خویش را ﴿**برای شما بیان کند**﴾ و آنچه را که از اعمال نیک و مصالح شما بر شما پنهان است، برایتان روشن سازد ﴿**و شما را به سیره و سنّت پیشینیان**﴾ یعنی: انبیای گذشته و پیروان صالح ایشان ﴿**راهبر شود**﴾ تا به سنّتهای حسنهٔ آنان اقتدا کنید ﴿**و**﴾ نیز می‌خواهد تا ﴿**از شما درگذرد**﴾ یعنی: بر شما به رحمت بازگردد و به شما توفیق عطا فرماید تا از آن مخالفت‌هایی که داشتید، توبه کنید و از همین روست که به شما در ازدواج با کنیزان رخصت داد ﴿**و الله دانای حکیم است**﴾ داناست به مصالح بندگان خویش، صاحب حکمت است در آنچه که برایشان مشروع گردانیده است.

وَٱللَّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيۡكُمۡ وَيُرِيدُ ٱلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ ٱلشَّهَوَٰتِ أَن تَمِيلُواْ مَيۡلًا عَظِيمٗا ﴿٢٧﴾

﴿و خدا می‌خواهد که بر شما به رحمت بازگردد﴾ و از شما درگذرد. این تأکیدی است بر (وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ) در آیهٔ قبل و تکرار آن به سبب ذکر کسانی است که در مقابل این توبه قرار دارند: ﴿و آنان که پیروی شهوات را می‌کنند﴾ که عبارتند از: زناکاران از کفّار و فجّار ﴿می‌خواهند که میل کنید﴾ به‌سوی راه و روش فسادآلود آنان و میل کنید از راه میانه به سوی راه ستم، از حق به سوی باطل و کجروی پیشه کنید به ﴿کجروی بزرگ﴾ یعنی: می‌خواهند که بدون در نظرداشت هیچ قید و بند شرعی، بدکاریهای آنان را انجام دهید زیرا زناکاران فقط به فکر شهوت‌رانی خود هستند، بی آن که در عواقب امور، یا در حلال و حرام خداوند ﷻ بنگرند. مراد از شهوات در اینجا: فقط آن خواهشهایی است که شرع شریف آنهارا حرام نموده، نه آنچه که در شریعت حلال است.

يُرِيدُ ٱللَّهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمۡۚ وَخُلِقَ ٱلۡإِنسَٰنُ ضَعِيفٗا ﴿٢٨﴾

﴿خداوند می‌خواهد که سبک کند از شما﴾ بار شما را در امر قوانین و اوامر و نواهی خود، به همین جهت برای شما نکاح کنیزان و غیرآن از آسان گیری‌های دیگر را رخصت داده است ﴿و انسان ضعیف آفریده شده‌است﴾ در برابر شهوات، پس ناتوان است از این که بر نفس خویش چیره شده و بر شهوت سرکش خویش مهار بزند و در برابر آن مقاومت کند، از همین روست که خداوند ﷻ خواسته است تا بر این موجود ضعیف آسان گرفته و بسیاری از امور را بر او مباح گرداند، چنان‌که در این آیات روشن ساخته است.

سیاق آیهٔ کریمه می‌رساند که این ضعف، ناظر بر ضعف انسان در برابر زنـان است، به همین جهت، حق تعالی دایره را برای وی در امر زنان فراخ گـردانـید. وکیع می‌گوید: «در امر زنان، عقل مرد از سروی می‌پرد».

یَٰٓأَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُواْ لَا تَأۡكُلُوٓاْ أَمۡوَٰلَكُم بَیۡنَكُم بِٱلۡبَٰطِلِ إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَٰرَةً عَن تَرَاضٖ مِّنكُمۡۚ وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُمۡ رَحِیمٗا ﴿۲۹﴾

﴿ای مؤمنان! اموال خود را در میان خود به‌ناحق نخورید﴾ یعنی: به شیوه‌ای کـه شریعت آن را مباح نگـردانـیده؛ هـمچون دزدی، خـیانت، زورگـیری، قـمار، معاملات ربوی و امثال آن. تفسیر نظیر این آیه، در سورهٔ بقره [آیهٔ/ ۱۸۸] گذشت ﴿مگر آن‌که تجارتی بـاشد﴾ تجـارت: دادوسـتد بـا مـعاملهٔ خـریدوفروش است. حق تعالی مخصوصاً از تجارت یاد کرد، نه از سایر انواع دادوستدها زیرا دادوستد از طریق خریدوفروش، اکثر و اغلب دادوستدها را تشکیل می‌دهد. آری! تجارتی باشد ﴿به تراضی خودتان﴾ تراضِی: عـبارت از آگـاهی هـریک از خـریدار و فروشنده است از آنچه که می‌گیرد ــ بدون غش‌زدن یا پنهان کردن عیب جنس یا پول ــ و سپس جداشدن آنهاست بعد از معامله به توافق و رضایت. و قبل از جدا شدن آن دو خیار (اختیار) فسخ معامله پابرجاست کـه اصـطلاحاً آن را «خـیار مجلس» می‌نامند. امّا احناف برآنند که: چون طرفین معامله، عقد را با توافـق و رضایت بستند، آن معامله جایز است، هرچند که از محلّ عقد متفرّق هـم نشده باشند. همچنان از نظر احناف؛ آیهٔ کریمه بر جواز دادوستد دست به دست (بیع به تعاطی) دلالت می‌کند، امّا شافعی‌ها آن را جایز نمی‌دانـند ﴿و خـود را نکشـید﴾

یعنی : ای مسلمین ! بعضی از شما بعضی‌دیگر را نکُشید ، مگر به‌سببی که شرع شریف آن را به رسمیّت شناخته باشد و خودکشی نیز نکنید .

نسفی در تفسیر این نهی ، پنج مورد را ذکر کرده که همهٔ آنها حرامند :

۱ ــ نکشید کسی را که از جنس شماست از مؤمنان؛ زیرا مؤمنان همه چون یک تن‌اند .

۲ ــ هیچ کس نباید خودکشی‌کند ، یعنی نباید به وسیله‌ای از وسایل خودکشی انتحار نماید .

۳ ــ نباید با ستم نمودن به یک‌دیگر در اموال ، همدیگر را بکشید زیرا کسی که بر دیگری ستم می‌کند ، چنان است که خودش را نابود می‌سازد .

۴ ــ از هواهای نفستان پیروی نکنید ، که در آن صورت خود را به هلاکت افگنده‌اید .

۵ ــ مرتکب عملی نشوید که موجب قتل گردد .

در **حدیث‌شریف** آمده است : « هرکس خودش را با کارد و آهنی بکشد ، روز قیامت کاردش در دست اوست و شکم خویش را در آتش جهنّم با آن می‌درد ــ در آن جاودان و ابدی است و هرکس به‌وسیلهٔ سمّی خودکشی کند ، سمّ وی در دست وی است و آن را در آتش جهنّم جرعه‌جرعه می‌نوشد ــ در آن جاودان و ابدی است و هرکس خود را از کوهی فرو افگند و بکشد ، او در آتش جهنّم فرو افگنده شده است ــ در آن جاودان و ابدی است » . همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است : « هرکس خود را به چیزی بکشد ، به وسیلهٔ همان چیز در روز قیامت عذاب می‌شود » . **﴿بی‌گمان خداوند نسبت به شما مهربان است﴾** و از رحمت وی به شماست که شما را به اموری متوجّه و متنبّه ساخته که سبب صیانت اموال و بقای ابدان شماست ، در حالی‌که امّت‌هایی چون بنی اسرائیل را در امر توبه ، به خودکشی مکلّف ساخت .

وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ عُدْوَٰنًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصْلِيهِ نَارًا ۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾

﴿**و هرکس چنین کند**﴾ یعنی: مال مردم را به ناروا بخورد، یا مرتکب قتل خود یا دیگران شود، ﴿**از روی تجاوز و ستم**﴾ یعنی: در حالی که قصد و مرام وی در این اعمال، تجاوز و ارتکاب ناروا ــ چون گرفتن مال دیگران به جور و چپاول، یا غصب و زورگیری، کشتن دیگران به غیر خطا و در غیرقصاص یا ارتداد، یا اجرا نمودن حَدّ ــ باشد، ﴿**پس به‌زودی وی را در آتشی**﴾ عظیم و مخصوص ﴿**در می‌آوریم و این کار**﴾ یعنی: درآوردن او به آتش ﴿**بر خدا آسان است**﴾ زیرا هیچ چیز نمی‌تواند حق تعالی را ناتوان سازد.

إِن تَجْتَنِبُوا۟ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّـَٔاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾

﴿**اگر از کبائر منهیات پرهیز کنید**﴾ یعنی: اگر از گناهان کبیره‌ای که حق تعالی شما را از آنها نهی کرده است، دوری کنید ﴿**از شما سیئات شما را**﴾ یعنی: گناهان صغیرهٔ شما را ﴿**نابود می‌سازیم و شما را به جایگاهی ارجمند درمی‌آوریم**﴾ یعنی: به جایگاهی شایسته، نیکو و دلخواه، که بهشت برین است. خاطرنشان می‌شود که احادیث در باب گناهان کبیره بسیار است، که بعضی از این احادیث آنها را به هفت گناه و بعضی به کمتر از آن محدود ساخته اند. در **حدیث شریف** به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول‌خدا ﷺ فرمودند: «از هفت چیز هلاک کننده بپرهیزید»، در این اثنا از ایشان سؤال شد که این هفت چیز هلاک کننده چیست؟

فرمودند: «اَلشِّرْكُ بِاللهِ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ اِلاَّ بِالْحَقِّ، وَالسِّحْر، وَاَكْلُ الرِّبا، وَاَكْلُ مالِ الْيَتِيم، وَالتَّوَلِّيْ يَوْمَ الزَّحْفِ، وَقَذْفُ الْمُحْصَناتِ الْغافِلاتِ الْمُؤْمِناتِ» این هفت چیز عبارتند از: شرک به خدا ﷻ، کشتن نفسی که خداوند متعال کشتن آن را حرام گردانیده است ـ جز به حق ـ خوردن ربا، خوردن مال یتیم، پشت کردن در روز جنگ و تهمت زدن به زنان پاکدامن مؤمنی که از آن اتّهام به دور و بی‌خبرند». لیکن ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «گناهان کبیره از هفت به هفتاد نزدیکتر است». هم او می‌گوید: «گناه کبیره هر گناهی است که خداوند ﷻ آن را به آتش، یا غضب، یا لعنت، یا عذاب خویش ختم کرده باشد». امام شمس‌الدّین ذهبی نیز در باب کبائر کتابی نوشته و در آن هفتاد گناه کبیره را بر شمرده است.

وَلَا تَتَمَنَّوْاْ مَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بِهِۦ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍۚ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا ٱكْتَسَبُواْۖ وَلِلنِّسَآءِ نَصِيبٌ مِّمَّا ٱكْتَسَبْنَۚ وَسْـَٔلُواْ ٱللَّهَ مِن فَضْلِهِۦٓۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمًا ﴿٣٢﴾

از مجاهد در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است: امّ‌سلمه گفت؛ یا رسول‌الله! مردان به جهاد می‌روند و ما نمی‌رویم و نیز برای ما نصف میراث است؟ همان بود که خدای عزّوجلّ نازل کرد: ﴿**و چیزی را که خداوند بدان بعضی از شما را بر بعضی برتری بخشیده‌است، آرزو نکنید**﴾ امّا جایز است که شخص آرزو کند تا حال وی مانند حال رفیقش باشد، بی‌آن‌که در آرزوی زوال این حال از رفیقش باشد ﴿**مردان از آنچه حاصل کرده‌اند بهره‌ای دارند و زنان نیز از آنچه حاصل کرده‌اند بهره‌ای**﴾ پس خداوند ﷻ به حسب اقتضای اراده و حکمت خویش، برای هریک از دو گروه بهره‌ای از کار و کردارشان قرار داده‌است که آنان را در برابر

آن جزای مناسب می‌دهد ﴿و فضل خدا را از وی درخواست کنید﴾ یعنی: بجای این که به تمنّا و آرزوی نعمت و مقام این و آن مشغول شوید، خود کار و تلاش کنید و از خداوند ﷻ خواهان خیر و فضل وی گردید زیرا فضل او گسترده و فراگیر است و از آن به شما ارزانی می‌دارد. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «سَلُوا اللهَ مِنْ فَضْلِهِ، فَإِنَّ اللهَ يُحِبُّ أَنْ يُسْأَلَ، وَإِنَّ أَفْضَلَ الْعِبَادَةِ إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ ۞ از فضل خداوند درخواست کنید زیرا حق تعالی دوست دارد که مورد درخواست قرار بگیرد و بهترین عبادت انتظار گشایش است». ﴿بی‌گمان خدا به هرچیزی داناست﴾ پس فضل و بخشش وی از روی علم است و چون مورد درخواست قرارگیرد، آن را می‌داند، لذا بر خدای سبحان در کار، یا حکمی از افعال و احکام وی اعتراض نکنید.

وَلِكُلٍّ جَعَلْنَا مَوَٰلِيَ مِمَّا تَرَكَ ٱلْوَٰلِدَانِ وَٱلْأَقْرَبُونَ ۚ وَٱلَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَـٰنُكُمْ فَـَٔاتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ﴿٣٣﴾

﴿و برای هر یک﴾ از شما، یا برای هر مالی ﴿از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک بجا گذاشته‌اند، میراث‌برانی قرار داده‌ایم﴾ که آن مال را احراز می‌کنند. مَوالِي: نزدیکان ارث‌بر انسان هستند که به میراث وی نزدیک شده آن را مالك می‌شوند ﴿و کسانی که با آنان پیمان بسته‌اید، نصیبشان را به ایشان بدهید﴾ مراد نزدیکان و دوستان هم‌پیمانی هستند که اصطلاحاً آنان را «موالی موالاة» می‌نامند.

در جاهلیّت رسم برآن بود که هم‌پیمانان از یک‌دیگر ارث می‌بردند، بدین‌سان که مردی با مرد دیگری پیمان دوستی می‌بست و به‌او می‌گفت: تو از من میراث

می‌بری و من از تو! این رسم کهن، در دوران جاهلیّت و در آغاز اسلام نیز پابرجا بود، سپس با آیهٔ: (وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ... ❁ خویشاوندان نسبت به یکدیگر از دیگران در کتاب خدا سزاوارترند) [انفال/۷۵] منسوخ گردید و برای هم‌پیمان فقط وصیّت و نیکوکاری باقی ماند، به‌دلیل این فرمودهٔ حق تعالی: (إِلاَّ أَنْ تَفْعَلُوا إِلَى أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفاً ❁ مگر آن که بخواهید به دوستان خود (وصیّت یا) احسانی بکنید) [احزاب/۶].

ولی در نزد احناف، حکم این آیه منسوخ نیست و اگر کسی با دیگری عقد «موالاة» بست، از وی میراث می‌برد، امّا بعد از صاحبان فروض (سهم بران) و بعد از عَصَبَه[1] و ذوی‌الارحام. پس تفسیر آیهٔ کریمه نیز از نظر احناف چنین است: چون مرد یا زنی مسلمان شد و وارثی نداشت، از قوم عرب نبود و بردهٔ آزاد شده هم نبود، می‌تواند به شخص مسلمان عربی بگوید که: با تو براین شرط پیمان دوستی می‌بندم که اگر جنایت کردم، بجای من دیّه بدهی و اگر مُردم از من میراث بری! و آن دیگری هم بگوید: پذیرفتم! پس در این صورت عقد «موالاة» منعقد گردیده و آن شخص عرب از هم‌پیمان خود میراث می‌برد؛ در صورتی که کسی از اصحاب فروض، عَصَبَه، یا خویشاوندان شخص هم‌پیمانش که از او در ارث ذی‌حق‌ترند، وجود نداشت **﴿همانا خداوند همواره بر هر چیزی گواه است﴾** و او دانای آشکار و نهان می‌باشد بنابراین، بر عقدها و معاملات شما نیز گواه است، پس به تعهّدات خود در قبال هُمدیگر وفا کنید. این فرمودهٔ حق تعالی بلیغ‌ترین مژده و هشداری است زیرا وقتی خداوند ﷻ بر پیمانهای ما گواه باشد، ما را در برابر وفا به آنها پاداش داده و در برابر پیمان‌شکنی مجازات می‌کند.

---

۱ ــ عَصَبَه: نزدیکان انسان اند از جهت پدر وی. آنان را عَصَبَه نامیدند زیرا به شخص احاطه می‌کنند و او به سبب ایشان نیرو می‌گیرد و از حمایت و پشتیبانی ایشان برخوردار می‌گردد. لسان‌العرب.

ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ وَبِمَآ أَنفَقُواْ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡۚ فَٱلصَّٰلِحَٰتُ قَٰنِتَٰتٌ حَٰفِظَٰتٞ لِّلۡغَيۡبِ بِمَا حَفِظَ ٱللَّهُۚ وَٱلَّٰتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَٱهۡجُرُوهُنَّ فِي ٱلۡمَضَاجِعِ وَٱضۡرِبُوهُنَّۖ فَإِنۡ أَطَعۡنَكُمۡ فَلَا تَبۡغُواْ عَلَيۡهِنَّ سَبِيلًاۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيّٗا كَبِيرٗا ﴿٣٤﴾

﴿**مردان بر زنان قیم‌اند**﴾ ابن‌کثیر در تفسیر (قوّامون...) می‌گوید: «یعنی: مرد رئیس زن، بزرگ و حاکم او و مؤدّب اوست ـ اگر کژروی پیشه کرد ـ بنابراین، بر زنان است تا از مردان در امور پسندیده و معروفی که به ایشان دستور می‌دهند، اطاعت کنند». این ریاست مرد بر زن ﴿**به‌سبب آن است که الله برخی آدمیان را بر برخی برتری داده است**﴾ یعنی: مردان به خاطر آن مستحقّ این مزیّت شدند که خدای عزّوجلّ ایشان را به اوصافی در عقل و جسمشان بر زنان برتری بخشیده است تا بدانجا که از میان آنان خلفا و حکّام و امرا و جهادگران برمی‌خیزند. همچنان فضیلت مردان برزنان در امور دیگری است که زنان در آن امور، شایستگی و توانایی کاملی ندارند، چون کامل بودن روزه و نماز مردان و چون نبوّت، خلافت، امامت، اذان، خطبه، جماعت، جمعه، گواهی در حدود و قصاص، مالک بودن نکاح و طلاق و ثابت شدن نسب از آنان. این سبب اوّل «قوّامیّت» مردان بر زنان بود، سبب دوم این است: ﴿**و نیز به‌سبب آن‌که مردان از اموال خویش**﴾ بر زنان ﴿**خرج کردند**﴾ و می‌کنند. یعنی: مهر و نفقه بر دوش مردان است. این آیه، دلیل وجوب پرداخت نفقهٔ زنان از سوی مردان می‌باشد.

امّا در عصر حاضر، برخی از مردم کوتاه‌نظر و سطحی بین، قضیّهٔ «قوامت» مرد بر زن را به معارضه کشانده و به این استدلال واهی تکیه می‌کنند که در برخی از دولتها، زنان به ریاست و حاکمیّت رسیده و اعتبار و جایگاه بلندی را احراز نموده‌اند. پاسخ این است که: قاعدتاً در چنان احوال و اوضاعی، نتایج برآمده از حاکمیّت زنان را باید ـ نه فقط در کوتاه‌مدّت، بلکه در کوتاه مدّت و بلندمدّت هردو ـ مورد ارزیابی قرار داد و آن‌گاه قضاوت کرد. ﴿**پس زنان شایسته**﴾ و نیکوکار، ﴿**فرمانبردارند**﴾ برای خدا ﷻ و برای شوهرانشان و برپادارندهٔ حقوقی هستند که رعایت آن برای آنها واجب است؛ اعم از حقوق خدا ﷻ و حقوق شوهرانشان ﴿**و نگاه‌دارنده‌اند واجب غیابت را**﴾ یعنی: هرآنچه را که حفظ آن در هنگام غیاب شوهرانشان بر آنان واجب است، حفظ می‌کنند، از جمله: حفظ و نگه‌داشت نفس خویش، حفظ پاکدامنی خویش و حفظ فرزندان شوهر و خانه و اموال و اسرار وی. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول‌اکرم ﷺ فرمودند: «بهترین زنان، زنی است که چون به‌سوی وی بنگری، تو را شاد سازد و چون به وی دستور دهی، از تو فرمان بَرَد و چون از وی غایب شوی، تو را حفظ کند در نفس خویش و مال تو». بلی! زنان شایسته نگهدارندهٔ این امورند ﴿**به نگاه‌داشت الله**﴾ یعنی: حفظ و نگهداری امور فوق در غیاب شوهر از سوی زنان، به سبب حفظ الٰهی و یاری و توفیق وی است ﴿**و زنانی راکه از نشوزتشان بیم دارید**﴾ نُشُوْز: سرکشی و نافرمانی و برتری‌جویی بر شوهر است. اعراب می‌گویند: «نَشَزَتِ الْمَرْأَةُ ‌ زن بر شوهرش گردنکشی کرد»، یعنی از امرش اطاعت نکرد، از تمکین (مباشرت جنسی) دربرابر وی بدون عذری سر باز زد، بدون اجازهٔ شوهرش از خانه بیرون رفت و مانند این از امور ﴿**پس**﴾ در برخورد با چنین زنان ناشزه‌ای، نخست ﴿**پندشان دهید**﴾ یعنی: آنچه راکه خدای عزّوجلّ برعهدهٔ آنان نهاده‌است؛ از اطاعت شوهر، حسن معاشرت و دیگر واجبات ذمّهٔ آنان را به‌یادشان آورید و نصیحتشان کرده به پذیرش این امور ترغیب و از عواقب

سرکشی و نشوزت بیمشان دهید. و این اوّلین راه حلّ است.

در **حدیث‌شریف** آمده است: «اگر من کسی را دستوردهنده می‌بودم که برای کسی سجده کند، بی‌گمان زن را دستور می‌دادم که برای شوهرش سجده کند ـ به‌سبب حقّ بزرگی که شوهر بر ذمّهٔ وی دارد». ﴿**و سپس**﴾ دومین راه حلّ این است که: ﴿**آنان را در خوابگاهها ترک کنید**﴾ یعنی: از خوابگاههایشان دوری کنید و آنان را در زیر رواانداز (لحاف) خویش جای ندهید. این تعبیر، کنایه از عدم آمیزش جنسی با آنان است. بعضی گفته‌اند: دوری‌گزیدن در خوابگاه آن است که شوهر در بستر خواب به وی پشت کند ﴿**و**﴾ اگر این هم تأثیر نکرد، پس سومین راه حلّ این است که: ﴿**آنان را بزنید**﴾ چنان زدنی که به‌قصد تأدیب و اصلاحشان باشد، نه زدنی سخت و گزنده و آزاردهنده. خاطرنشان می‌شود که سنّت رسول‌اکرم ﷺ این زدن را مقیّد به آن نموده است که با نرمی و ملایمت باشد، به طوری که به نقص عضوی در وی نینجامد و اثری از خود بر جای نگذارد ﴿**پس اگر از شما اطاعت کردند**﴾ چنان‌که باید و شاید و سرکشی و نشوزت را فروگذاشتند ﴿**دیگر بر آنها هیچ راهی را نجویید**﴾ به چیزی از گفتار، یا کرداری که آنان را ناخوش آید، پس آنان را به عشق‌ورزی و محبّت نسبت به خود مجبور و مکلّف نگردانید، که این در اختیارشان نیست، لذا بهانه‌جویی و زیاده‌روی نکنید ﴿**بی‌گمان خدا بلند مرتبهٔ بزرگ است**﴾ پس بدانید که قدرت خداوند ﷻ بر شما بزرگتر از قدرت شما بر زنانتان می‌باشد بنابراین، بر آنان ستم نکنید و قدرت خدای متعال را بر خود به‌یاد آورید زیرا قدرت او فوق همهٔ قدرتهاست.

وَإِنۡ خِفۡتُمۡ شِقَاقَ بَيۡنِهِمَا فَٱبۡعَثُواْ حَكَمٗا مِّنۡ أَهۡلِهِۦ وَحَكَمٗا مِّنۡ أَهۡلِهَآ إِن يُرِيدَآ إِصۡلَٰحٗا يُوَفِّقِ ٱللَّهُ بَيۡنَهُمَآۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيمًا

خَبِيرًا ﴿٣٥﴾

این حالت اوّل بود که نشوز و نفور و ناسازگاری در آن از سوی زن است. اینک حالت دوم را در این آیه بیان می‌کند: ﴿و﴾ ای اولیای امور و ای قضّاة و حکّام شرع! ﴿**اگر از بالاگرفتن اختلاف میان آنان**﴾ یعنی: میان زن و شوهر ﴿**بیمناک بودید، پس بفرستید**﴾ به‌سوی زن و شوهر ﴿**داوری از خانوادهٔ مرد و داوری از خانوادهٔ زن را**﴾ چنان داورانی را که از نظر عقل و دین و انصاف، به حکمیّت و داوری میان آن دو شایستگی داشته باشند. در اینجا خداوند متعال مشخّص می‌سازد که داوران باید از خانواده و خویشان مرد و زن باشند، چراکه خانوادهٔ مرد و زن، به احوال آنان آشناتر، رازهای خصوصی و محرم آنان را نگه‌دارنده‌تر و بر ایجاد فضای صلح و سازگاری میان آن‌دو و سامان‌یافتن مجدّد کار و بار زندگی مشترکشان مشتاق‌ترند. البتّه تعیین داوران فقط در زمانی است که روابط میان زن و شوهر، به‌گونه‌ای پیچیده و نابسامان باشد که طرف ناحق در میان آنها مشخّص نگردد، امّا اگر طرف ناحق شناخته شده بود، در این حالت، حقّ طرف دیگر قطعاً از وی گرفته می‌شود.

آری! بر داوران است که کوشش مقدورشان را در اصلاح میان زن و شوهر به‌خرج دهند، پس اگر بر این اصلاح قادر بودند، به مقتضای آن حکم می‌کنند، به این ترتیب که در صورت مقصّر بودن مرد؛ وی را از آزار زنش بازداشته و در عین حال وی را به پرداخت نفقه ملزم می‌کنند. و اگر زن مقصّر بود؛ مانع إنفاق بر وی می‌شوند. یا مانند این از فیصله‌هایی که بعد از بررسی مشکلات میان آن‌دو، در کار داوری خویش اعمال می‌نمایند. ولی اگر اصلاح میان زن و شوهر از توان داوران خارج بود و آنها در نتیجه‌گیری‌شان به این حقیقت رسیدند که دیگر ادامهٔ این زندگی مشترک به‌طور سالم و طبیعی آن ممکن نیست و باید آن‌دو از هم جدا شوند، در این صورت، می‌توانند میان آنها دوری و جدایی افگنند.

علما اجماع دارند بر این که فیصلهٔ داوران در امر جمع‌نمودن میان زن و شوهر نافذ است. ولی فیصلهٔ آنها در تفریق و جدایی‌افگندن، به نزد جمهور علما نافذ، امّا از نظر احناف نافذ نیست زیرا احناف برآنند که داوران صلاحیّت جمع‌کردن را دارند، نه صلاحیّت جدایی‌افگندن را و در صورتی که قادر به جمع‌کردن و ایجاد سازش و تفاهم میان آن دو نبودند، قضیه را به قاضی ارجاع دهند، لذا تفریق میان آن‌دو، جز به حکم قاضی انجام نمی‌گیرد. ﴿**اگر داوران اصلاح**﴾ میان زن و شوهر ﴿**را بخواهند**﴾ و نیّت آنها در این مورد، نیّتی صادقانه و دلسوزانه باشد ﴿**خداوند میان آن‌دو**﴾ یعنی: میان زن و شوهر ﴿**سازگاری می‌دهد**﴾ تا به الفت و حسن معاشرت بازگشته و به زندگی مشترکشان سروسامانی دوباره بدهند. امّا اگر داوران در کار داوری‌شان با یک‌دیگر اختلاف کردند، حکم آنها ـ به اجماع علما ـ نافذ نیست ﴿**هرآینه خداوند دانا و آگاه است**﴾ داناست به ارادهٔ داوران و آگاه است به کسی ـ از زن یا شوهر ـ که ستمگر می‌باشد.

۞ وَٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشْرِكُواْ بِهِۦ شَيْـًٔا ۖ وَبِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَـٰنًا وَ
بِذِى ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْيَتَـٰمَىٰ وَٱلْمَسَـٰكِينِ وَٱلْجَارِ ذِى ٱلْقُرْبَىٰ
وَٱلْجَارِ ٱلْجُنُبِ وَٱلصَّاحِبِ بِٱلْجَنۢبِ وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ وَمَا
مَلَكَتْ أَيْمَـٰنُكُمْ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا ﴿٣٦﴾

﴿**و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک نگردانید**﴾ در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ به معاذبن جبل رضی الله عنه فرمودند: «آیا می‌دانی که حقّ خداوند ﷻ بر بندگان چیست؟ معاذ گفت: خدا و رسولش داناترند. فرمودند: این که او را

بپرستند و چیزی را با او شریک نیاورند. سپس فرمودند: آیا می‌دانی که اگر این کار را کردند، حقّ بندگان بر خدا ﷻ چیست؟ حقّ آنان این است که ایشان را عذاب نکند». پس اوّلین امر و اوّلین فریضه؛ همانا معرفت خداوند متعال، خواندن وی به‌یگانگی، طاعت وی، و عدم شرک‌آوردن به وی در شأن الوهیّت و ربوبیّت وی است **﴿و به پدر و مادر احسان‌کنید﴾** در سخن و عمل و إنفاق بر آنان در هنگام نیازشان **﴿و به خویشان و یتیمان و مسکینان﴾** نیز احسان کنید. تفسیر آن در سورهٔ بقره [آیهٔ/۱۷۷] گذشت **﴿و به همسایهٔ خویشاوند﴾** نیز احسان کنید. او کسی است که به همراه همسایگی در مسکن، به انسان نزدیکی نسبی نیز داشته باشد. یا مراد از: (وَالْجَارِ ذِي‌الْقُرْبَى) همسایهٔ نزدیک و دیوار به دیوار است. **﴿و به همسایهٔ بیگانه﴾** یعنی: بیگانه واجنبی، یا همسایهٔ دور نیز احسان کنید. بعضی گفته‌اند: مراد از آن، همسایهٔ یهودی و نصرانی است. خاطرنشان می‌شود که حقّ همسایه به حسب نزدیکی و دوری منزل وی تفاوت پیدا می‌کند، پس به‌هراندازه که منزلش دورتر باشد؛ حقّ وی هم ضعیف‌تر می‌شود و به هراندازه که منزلش نزدیکتر باشد، حقّ وی هم قوی‌تر می‌شود. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول‌اکرم ﷺ دربارهٔ حقّ همسایه فرمودند: «جبرئیل پیوسته به من دربارهٔ همسایه سفارش می‌کرد تا بدانجا که گمان بردم؛ همسایه از همسایه ارث می‌برد».

﴿و﴾ احسان کنید **﴿به هم‌نشینِ در پهلو نشسته﴾** یعنی: به همسر، به‌رفیق سفر و به رفیق اقامت در تحصیل علم، یا آموزش صنعت، یا انجام تجارت، یا مانند اینها **﴿و﴾** احسان کنید به **﴿ابن‌السّبیل﴾** یعنی: به مسافری که به‌طور گذرا از نزد شما می‌گذرد، پس بر مقیم است تا به مسافر احسان کند. سبیل: یعنی: راه. بعضی گفته‌اند: مراد از آن، مسافر درراه‌مانده‌ای است که توشهٔ راهش تمام شده باشد. به قولی دیگر: مراد از آن میهمان است **﴿و﴾** احسان کنید **﴿به آن کسی که دست شما مالک وی شده﴾** و ایشان غلامان و کنیزان اند، چنان‌که رسول خدا ﷺ دستور دادند که غلامان و کنیزان باید از همان غذایی إطعام شوند که مالک آنان می‌خورد

و از همان لباسی پوشانده شوند که مالک آنان می‌پوشد. همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «برده مستحقّ غذا و پوشاک خویش است و از کار جز به حدّ توان خود مکلّف ساخته نشود». **﴿هرآینه الله دوست ندارد کسی را که مختال﴾** یعنی متکبّر و بی‌پروا و بی‌ملاحظه باشد بر مردم و بر همسایگان خویش **﴿و فخرفروش باشد﴾** فخر: خود ستایی، برشمردن مناقب و افتخارات خویش و گردن‌فرازی و خود بزرگ‌نمایی است. امّا اگر کسی نعمت‌های حق تعالی را بر خود به منظور اعتراف به فضل وی، برشمرد، او شکرگزار است و به واجب شکر حق تعالی قیام ورزیده، لذا سزاوار نکوهش نیست ـ چنان‌که در آیهٔ بعد آمده است.

ٱلَّذِينَ يَبۡخَلُونَ وَيَأۡمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلۡبُخۡلِ وَيَكۡتُمُونَ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦۗ وَأَعۡتَدۡنَا لِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٗا مُّهِينٗا ﴿٣٧﴾

همچنان خداوند متعال دوست ندارد: **﴿همان کسانی را که بخل می‌ورزند﴾** در آنچه که در دست دارند و بنابراین، از ادای حقوق خود سرباز می‌زنند **﴿و مردمان را به بخل می‌فرمایند﴾** گویی آنان از جُود و سخاوت دیگران در مال و دارایی‌شان نیز احساس انزجار و دلتنگی می‌کنند! و این نهایت خسّت و پستی و حماقت و نادانی و بی‌حیایی و اوج زشتی و فرومایه‌گی طبع است **﴿و﴾** همان کسانی که **﴿آنچه را خداوند از فضل خویش بدانها ارزانی داشته، پوشیده می‌دارند﴾** یعنی: به فقر و مسکنت تظاهر می‌کنند تا نیازمندان به برخورداری‌هایشان پَی نبرند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «خداوند ﷻ چون بر بنده‌ای نعمتی می‌دهد، دوست دارد که اثر آن نعمت بر وی هویدا گردد». **﴿و برای کافران عذابی خوارکننده آماده کرده‌ایم﴾** که به‌وسیلهٔ آن در آخرت خوار و بی‌مقدارشان می‌گردانیم.

وَ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَٰلَهُمْ رِئَآءَ ٱلنَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَا بِٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ وَمَن يَكُنِ ٱلشَّيْطَٰنُ لَهُۥ قَرِينًا فَسَآءَ قَرِينًا ﴿٣٨﴾

﴿و﴾ حق تعالی دوست ندارد ﴿**کسانی را که اموالشان را برای نمایش، پیش چشم مردمان می‌بخشند**﴾ و می‌خواهند به مردم چنین وانمود کنند که سخی و بخشنده‌اند تا به کَرَم و دهش مشهور شده و میان مردم به آن فخر و مباهات ورزند. و آنان منافقان یا کافران‌اند، به دلیل این جمله: ﴿**و به الله و روز قیامت، معتقد نیستند. و هرکه شیطان قرین او باشد**﴾ قرین: یار و همنشین است ﴿**پس وی چه بدهمدمی است**﴾ زیرا شیطان همدمش را به ورطه‌های هلاک درافگنده، او را به بخل، فخرفروشی، خودستایی و بخشش مال باهدف نمایش و ریا و شهرت دستور می‌دهد و با این کار از پاداش إنفاق مال در راه حق محرومش گردانیده و درعین‌حال با إنفاق مال وی در راه باطل، مالش را نیز بر وی تلف می‌گرداند، پس رفیق و همدمی این‌چنین، بسیار بدهمدمی است! در **حدیث‌شریف** آمده است: «صاحب مالی که مالش را به‌خاطر آن إنفاق و صدقه می‌کند تا به او گفته شود که: فلان فردی بخشنده است، در زمرهٔ اوّلین سه تنی است که آتش در روز قیامت برآنان شعله‌ور می‌شود».

وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ ءَامَنُوا۟ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ وَأَنفَقُوا۟ مِمَّا رَزَقَهُمُ ٱللَّهُ وَكَانَ ٱللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا ﴿٣٩﴾

﴿**و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان می‌آوردند و از آنچه خدا به آنان روزی داده، إنفاق می‌کردند، چه زیانی برایشان داشت؟ و خدا به**﴾ کار و کردار ﴿**آنان داناست**﴾ و آنان

را به حالشان رها نمی‌کند.

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِن تَكُ حَسَنَةً يُضَٰعِفْهَا وَيُؤْتِ مِن لَّدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٤٠﴾

﴿و هرآینه خداوند به وزن ذرّه‌ای ستم نمی‌کند﴾ ذرّه: واحد «ذرّ» است و ذرّ عبارت است از: مورچهٔ بسیار ریز و کوچک. بعضی گفته‌اند: هر جزء از اجزای غبار و گرد، یک ذرّه است. امروزه به یک واحد اتم که با چشم عادّی دیده نمی‌شود، نیز «ذرّه» می‌گویند. یعنی: خداوند ﷻ از ثواب اعمالشان چیزی کم نمی‌کند و در عذاب گناهانشان هموزن ذرّه‌ای نمی‌افزاید، چه رسد به مافوق آن. در **حدیث‌شریف** طولانی شفاعت آمده است: «... آن‌گاه خدای عزّوجلّ خطاب به فرشتگان می‌فرماید: برگردید و کسی را که در قلب وی به اندازهٔ همسنگ دانهٔ سپندی از ایمان یافتید، از دوزخ بیرون آورید». در روایت دیگری آمده است: «به مقدار پایین‌ترین پایین‌ترین پایین‌ترین هموزن ذرّه‌ای از ایمان ... پس فرشتگان خلقی بسیار را از دوزخ بیرون می‌آورند». آن‌گاه راوی حدیث فرمود: اگر می‌خواهید آیهٔ: (إِنَّ اللهَ لایَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ) را بخوانید.

﴿و اگر آن﴾ ذرّه ﴿عمل نیکی باشد، دوچندانش می‌کند﴾ به‌مراتب بسیار و آن را چند وچندین برابر مضاعف می‌سازد، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «همانا خداوند پاداش یک حسنه را به دوهزار برابر مضاعف می‌گرداند». امّا حق تعالی کیفر گناه و بدی را دوچندان نمی‌سازد ﴿و از نزد خویش پاداشی بزرگ می‌بخشد﴾ به صاحبان اعمال نیک.

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِن كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ

شَهِيدًا ﴿٤١﴾

﴿پس حالشان چگونه باشد آن‌گاه که از هر امتی گواهی آوریم؟ ﴾ یعنی: حال و روز این کافران چگونه خواهد بود آن‌گاه که از هر امّتی علیه آنان گواهی به میدان آوریم؟ البتّه این گواهان از کسانی هستند که آنها را به‌سوی خدای عزّوجلّ فراخوانده و عهد الهی را به آنان یادآوری کرده‌اند، امّا آنان در پاسخ، راه انکار و إعراض را در پیش گرفته‌اند. پس گواهان، انبیای عظام عليهم السلام اند که در روز قیامت بر امّتهایشان گواهی می‌دهند **﴿و تو را بر آنان گواه آوریم ﴾** یعنی: ای محمّد ﷺ! تو را بر کسانی که پیام الهی را به آنان ابلاغ کرده‌ای، گواه می‌آوریم تا بر مؤمنان به ایمانشان، بر کافران به کفرشان و بر منافقان به نفاقشان گواهی دهی. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود رضی الله عنه آمده است که گفت: رسول خدا ﷺ به من فرمودند: «بر من قرآن بخوان! گفتم: یا رسول الله، من بر شما قرآن بخوانم درحالی‌که قرآن بر شما نازل شده است؟ فرمودند: آری! من دوست دارم که قرآن را از دیگران بشنوم. پس سورهٔ «نساء» را خواندم تا چون به این آیه رسیدم: (فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيْدٍ وَجِئْنا بِكَ عَلَى هؤُلاءِشَهِيْدا) فرمودند: دیگر کافی است. در این اثنا متوجّه شدم که چشمان آن حضرت ﷺ از اشک لبریز شده است».

يَوْمَئِذٍ يَوَدُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَعَصَوُاْ ٱلرَّسُولَ لَوْ تُسَوَّىٰ بِهِمُ ٱلْأَرْضُ وَلَا يَكْتُمُونَ ٱللَّهَ حَدِيثًا ﴿٤٢﴾

﴿آن روز، آنان که کفر ورزیده‌اند و از پیامبر نافرمانی کرده‌اند، آرزو می‌کنند که ای کاش زمین بر آنان هموار گردد ﴾ یعنی: آرزو می‌کنند که ای کاش زمین بشکافد و آنان در آن فرو روند، سپس خاک بر آنان به همان شکل اوّل خود هموار گردد و

هیچ نام و نشانی از آنان باقی نماند تا به مکافات عمل خویش دچار نشوند ﴿و **نمی‌توانند هیچ سخنی را از خداوند پنهان کنند**﴾ بلکه رازهایشان همه بر وی آشکار و ارائه شده است و سخنانی که در میان خویش ردّوبدل کرده‌اند، به نزد وی معلوم است و بر نهان کردن آن از آن رو توانا نیستند که اندامهایشان بر ضدّشان گواهی می‌دهد.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَقْرَبُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَنتُمْ سُكَـٰرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُواْ مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِى سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُواْ ۚ وَإِن كُنتُم مَّرْضَىٰٓ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَآءَ أَحَدٌ مِّنكُم مِّنَ ٱلْغَآئِطِ أَوْ لَـٰمَسْتُمُ ٱلنِّسَآءَ فَلَمْ تَجِدُواْ مَآءً فَتَيَمَّمُواْ صَعِيدًا طَيِّبًا فَٱمْسَحُواْ بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا ﴿۴۳﴾

از علی ﷺ در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است که فرمود: عبدالرّحمن‌بن‌عوف میهمانی‌ای ترتیب داد و برای ما غذایی آماده کرد و شرابمان نوشانید، پس شراب در ما اثر کرد و چون موقع نماز فرا رسید، فلان ... را در نماز امام ساختند و او سورهٔ (قُلْ يا اَيُّهَا الْكافِرُوْن) را این‌چنین خواند: (قل یا ایها الکافرون، ما اعبد ما تعبدون و نحن نعبد ما تعبدون)! پس خداوند ﷻ نازل فرمود: ﴿**ای مؤمنان! درحال مستی به نماز نزدیک نشوید**﴾ یعنی: درحال مستی نماز نخوانید، یا در این حال به مساجد داخل نشوید ﴿**تا زمانی که بدانید چه می‌گویید**﴾ یعنی: تا آن‌گاه که اثر سکر و مستی از شما برطرف شود و بدانید که چه می‌گویید

زیرا شخص مست نمی‌داند که چه می‌گوید. این خود می‌رساند که هدف عبادت، فقط با آن عبادتی برآورده می‌شود که عبادتی خاشعانه باشد. خاطرنشان می‌شود که این آیه ناظر بر مرحلهٔ سوم از مراحل تحریم شراب است، سپس در چهارمین مرحله ـ در سورهٔ مائده ـ هرگونه شراب مستی‌آوری به کلّی حرام گردید ﴿**و هنگامی که جُنُب هستید به نماز نزدیک نشوید**﴾ جُنُب: کسی است که به وی جنابت رسیده‌است و جنابت، اثر هر مقاربت جنسی، یا إنزالی است، چه همراه با احتلام باشد، یا بدون آن ﴿**مگر آن‌که راهگذر باشید تا زمانی که غسل کنید**﴾ زیرا در حال سفر برای شما جایز است که در صورت نیافتن آب، با تیمّم نماز بخوانید. البتّه این تفسیر، ناظر بر نحوهٔ فهم احناف از آیهٔ کریمه است. امّا بعضی گفته‌اند: معنی این است که در حال جنابت به مواضع نماز، یعنی به مساجد نزدیک نشوید، مگر این که از یک سوی مسجد به‌سوی دیگر آن درحال گذر باشید زیرا در نزد جمهور فقها (ابوحنیفه، مالک و شافعی) جُنُب می‌تواند از مسجد گذر کند، امّا نمی‌تواند در آن بنشیند زیرا درنگ‌کردن وی در مسجد حرام است تا آن‌که غسل نموده یا در صورت عدم وجود آب، تیمّم کند. امّا امام احمدبن‌حنبل درنگ‌نمودن جُنُب در مسجد را در صورتی‌که با وضو باشد، جایز می‌داند.

آن‌گاه حق تعالی حکم تیمّم را بیان نموده می‌فرماید: ﴿**و اگر بیمار بودید**﴾ و در صورت استعمال آب، یکی از شما در حال یا آینده، از تلف‌شدن یا آسیب دیگری بر خود بیم داشت، یا چنان سست‌بنیّه بود که توان رسیدن به جای آب را در خود نمی‌دید ﴿**یا در سفر بودید**﴾ این قید مفید معنی جواز تیمّم برای هرکسی است که اطلاق اسم مسافر بر وی صادق است و این شرط نیست که سفر، سفر قصر (کوتاه کنندهٔ نماز) باشد. بعضی گفته‌اند: در صورت عدم وجود آب، فرد مقیم نیز می‌تواند تیمّم کند. ﴿**یا یکی از شما از قضای حاجت آمد**﴾ کنایه از ادرار و مدفوعی است که از انسان خارج می‌شود ﴿**یا با زنان آمیزش کرده‌اید**﴾ با بوسیدن و دست‌مالی، یا تماس‌دادن غیرآن از بدن آنان باهدف برآوردن شهوت و

بهره گیری و لذّت‌جویی جنسی. مذهب ابوحنیفه‌؛ این است که مراد از آن فقط جماع (مقاربت) است. ابن‌جریرطبری می‌گوید: «این رأی به صواب اولی است، به دلیل صحّت این خبر وارده از رسول‌اکرم ﷺ که ایشان بعضی از زنان خویش را می‌بوسیدند و سپس نماز می‌خواندند، بی‌آن‌که وضو بگیرند». ابن‌کثیر نیز این رأی را ترجیح داده است **﴿و آب نیافتید﴾** در نزدیکی خود بعد از جست‌وجوی آن، یا این‌که استعمال آب برای شما زیان داشت، یا مانعی دیگر چون دشمن، یا درنده، یا بیماری، یا عدم وجود ابزار آب‌کشی، شما را از دسترسی به آب باز می‌داشت **﴿پس﴾** در همه مواردی که ذکر شد **﴿تیمّم کنید﴾** یعنی قصد کنید **﴿بر صعید پاک﴾** صَعِیْد: روی زمین است، چه بر آن خاکی باشد، یا نباشد. به سطح زمین صعید گفتند زیرا سطح زمین آخرین قسمتی از آن است که بر آن صعود می‌کند. و این مذهب مالک است. ولی شافعی و احمدبن حنبل بر آنند که: صعید فقط خاک است، پس تیمّم جز بر خاک بر چیز دیگری روا نیست، لذا تیمّم بر صخره سنگ و سنگریزه جایز نیست. امّا ابوحنیفه می‌گوید: تیمّم بر هر چیزی صحیح است که از جنس خاک باشد، مانند سنگریزه، آهک و زرنیخ **﴿پس چهره‌ها و دستهایتان را به آن﴾** یعنی: به آن زمین پاک و طاهر **﴿مسح کنید﴾** به نیّت تیمّم. کیفیّت تیمّم این است که: شخص هر دو کف دست خویش را به زمین زده، آن‌گاه آنهارا طوری بر روی خود بکشد که تمام روی وی را در برگیرد و بار دوم هر دو کف دست خویش را به زمین زده و با دست راست، دست چپ خویش را از سر انگشتان تا انتهای آرنج مسح کند و باز با دست چپ، دست راست خود را همین‌گونه مسح نماید، طوری که هیچ بخشی از دستان وی تا آرنج بدون مسح باقی نماند **﴿هرآینه الله عفوکنندهٔ آمرزنده است﴾** چنان‌که بر شما عفو کرد و کوتاهی و تقصیر شما را در این موارد آمرزید و با رخصت‌دادن در تیمّم و فراخ‌ساختن عرصهٔ تکلیف، بر شما رحم نمود بنابراین، شما می‌توانید در هنگام وجود عذر، بدون وضو یا غسل نماز بخوانید.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول‌اکرم ﷺ فرمودند: «بر امّتهای دیگر به سه چیز برتری داده‌شده‌ایم: اوّل این که صفوف ما در نماز مانند صفوف فرشتگان گردانیده شد. دوم این که همهٔ عرصهٔ زمین برای ما مسجد گردانیده شد. و سوم این که خاک زمین برای ما پاک‌کننده گردانیده شد ـ هرگاه که آب نیافتیم».

سبب‌نزول مشروعیت تیمّم: بخاری از عائشه رضی‌الله‌عنها روایت کرده است که فرمود: «با رسول خدا ﷺ در سفری بیرون رفتیم و چون به بیابان، یا به «ذات‌الجیش» رسیدیم، گردن‌بند من پاره شد، پس رسول خدا ﷺ درنگ کردند تا گردن‌بند من پیدا شود، مردم نیز همراهشان درنگ کردند و در آن بیابان نه آبی بود و نه هم با ما آبی وجود داشت، در این هنگام مردم نزد ابوبکر پدرم رفتند و گفتند: آیا نمی‌بینی که عائشه چه کرد؟ رسول خدا ﷺ و مردم را معطّل ساخت، در حالی‌که در اینجا نه آبی‌است و نه مردم آبی به همراه دارند؟! پس درحالی‌که رسول خدا ﷺ سرشان را بر زانویم نهاده و به خواب رفته بودند، ابوبکر ﷺ آمد و سرزنش‌کنان به من گفت: رسول خدا ﷺ و مردم را معطّل ساخته‌ای درحالی‌که نه دراینجا آبی است و نه آنها آبی به همراه دارند؟! و همین‌گونه به سرزنشم ادامه می‌داد و می‌گفت آنچه خدا خواسته بود که بگوید، آن‌گاه شروع به زدن در پشت من کرد و چیزی جز خواب رسول خدا ﷺ بر روی زانویم مرا از تحرّک باز نمی‌داشت. در این اثنا رسول خدا ﷺ از خواب برخاستند و حق تعالی آیهٔ تیمّم را نازل کرد و مسلمانان همه تیمّم کردند. هم در این وقت اسیدبن حضیر گفت: ای خانوادهٔ ابوبکر! این اوّلین برکت شما نیست. آن‌گاه شتری را که من سوار آن بودم از جا به حرکت درآوردم و گردن‌بند خود را در زیر آن یافتم».

أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ نَصِيبًا مِّنَ ٱلْكِتَـٰبِ يَشْتَرُونَ ٱلضَّلَـٰلَةَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّوا۟ ٱلسَّبِيلَ ﴿٤٤﴾

﴿**آیا به کسانی که بهره‌ای از کتاب داده شده‌اند**﴾ مراد یهودیان اند ﴿**ننگریستی**﴾ به قلب خویش؟ مراد از کتاب، تورات است ﴿**آنان گمراهی را می‌خرند**﴾ و به هدایت بدل می‌کنند، چراکه بعد از روشن‌شدن حجّت بر صحّت نبوّت پیامبر ما حضرت محمّد ﷺ و وجود بشارت به بعثت ایشان در تورات و انجیل، هنوز هم بر یهودیّت باقی مانده‌اند ﴿**و می‌خواهند که شما نیز راه را گم کنید**﴾ یعنی: آنان به گمراهی خودشان اکتفا نکرده بلکه می‌خواهند که با کتمان و انکار حق و با نیرنگ‌های دیگر، شما مؤمنان را نیز از راه حق بدربرند تا به محمّد ﷺ کفر ورزید.

وَٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِأَعۡدَآئِكُمۡۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَلِيّٗا وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ نَصِيرٗا ﴿٤٥﴾

﴿**و**﴾ ای مؤمنان! ﴿**خدا به دشمنان شما داناتر است**﴾ و به آنچه که برای شما از گمراهی می‌طلبند، پس از آنان برحذرتان می‌دارد ﴿**و کافی است که خدا سرپرست شما باشد و کافی است که خدا یاور شما باشد**﴾ یعنی: کافی است که خدا ﷻ کارساز و یاور شما بوده و در جبهه‌ها و سنگرهای نبرد، نصرت‌تان دهد، پس به ولایت و نصرت وی اکتفا کنید و دیگران را به ولایت و نصرت نطلبید.

مِّنَ ٱلَّذِينَ هَادُواْ يُحَرِّفُونَ ٱلۡكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِۦ وَيَقُولُونَ سَمِعۡنَا وَ
عَصَيۡنَا وَٱسۡمَعۡ غَيۡرَ مُسۡمَعٖ وَرَٰعِنَا لَيَّۢا بِأَلۡسِنَتِهِمۡ وَطَعۡنٗا فِي ٱلدِّينِۚ
وَلَوۡ أَنَّهُمۡ قَالُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَا وَٱسۡمَعۡ وَٱنظُرۡنَا لَكَانَ خَيۡرٗا لَّهُمۡ
وَأَقۡوَمَ وَلَٰكِن لَّعَنَهُمُ ٱللَّهُ بِكُفۡرِهِمۡ فَلَا يُؤۡمِنُونَ إِلَّا قَلِيلٗا ﴿٤٦﴾

﴿**برخی از آنان که یهودی اند**﴾ یعنی: ای مؤمنان! خدا ﷻ شما را بر یهودیان معاند نصرت می‌دهد. همچنین محتمل است که این عبارت ابتدای سخن باشد، یعنی: از یهودیان گروهی هستند که ﴿**کلمات را از جاهای خود برمی‌گردانند**﴾ و از جمله اوصاف رسول اکرم ﷺ را از مواضع آن برداشته و در عوض کلماتی دیگر را بجای آن قرار می‌دهند. یا مراد این است که: کلمات را بر غیرتأویل حقیقی آن تأویل می‌کنند ﴿**و می‌گویند: شنیدیم**﴾ سخن تو را ﴿**و نپذیرفتیم**﴾ امر تو را. محتمل است که این سخن را آهسته گفته باشند ﴿**و بشنو**﴾ که ﴿**ناشنواگردی**﴾ این نفرینی از سوی آنان علیه پیامبراکرم ﷺ است ـ مرگشان باد که این‌گونه از حق برمی‌گردند! یا معنای: (وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ) این است: سخن ما را بشنو و نشنیده بگیر. که این سخن، ظاهراً احتمال مدح و ذمّ هر دو را دارد، مدح به این معنی که: گوش تو سخن ناخوش را نشنود و ذمّ به این معنی که: ای کاش ناشنواگردی! (وَ راعِنا): یعنی: به ما التفات کن[1]. و این سخن را ﴿**با پیچانیدن زبان خود**﴾ می‌گویند. یعنی دشنام خویش را طوری در لفّافهٔ سخن درهم می‌آمیزند که کسی به حقیقت مرادشان پی نبرد. آری! با زبان‌بازی از گفتن حق طفره‌رفته و از خبث و پلیدی‌ای که دارند زبان‌هایشان را با تعریض و کنایه به‌سوی چیزهایی برمی‌گردانند و کج می‌سازند که در دلهایشان پنهان داشته‌اند ﴿**و به‌قصد طعنه‌زدن در دین**﴾ این سخن را می‌گویند زیرا چنین استدلال می‌کنند که: اگر او پیامبر بود، قطعاً می‌دانست که ما با گفتن (راعِنا) او را دشنام می‌دهیم! که خدای سبحان با آگاه ساختن پیامبر خویش ﷺ از این امر، این استدلالشان را بی‌اثر گردانید ﴿**و اگر آنان می‌گفتند: شنیدیم**﴾ سخنت را ﴿**و فرمان بردیم**﴾ از دستورت ﴿**وبشنو**﴾ آنچه را که ما می‌گوییم ﴿**وبه ما بنگر**﴾ یعنی: اگر آنان به‌جای (اِسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ ✿ بشنو و نشنیده بگیر)، می‌گفتند: (اِسْمَعْ ✿ بشنو)، و اگر به‌جای (راعِنا) که در زبان عبری

۱ـ سخن در باب (راعِنا) در سورهٔ بقره [آیهٔ/ ۱۴۰] گذشت. (راعنا) در زبان عبری از ریشهٔ «رع» به معنای شرّ و برابر با واژهٔ «بد» در زبان انگلیسی است.

دشنام است، می‌گفتند: (اُنْظُرْنا ✿ در کار ما بنگر)؛ ﴿قطعاً برای آنان بهتر﴾ بود از آنچه گفتند ﴿و درست‌تر بود﴾ یعنی: این در نزد خداوند ﷻ درست‌تر و استوارتر و بهتر از سخن اوّلشان، یعنی جملهٔ: (سَمِعْنا وَ عَصَيْنا وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَ راعِنا) بود، ﴿ولی﴾ آنان راه و روش درستی را در پیش نگرفتند و از همین رو ﴿خدا آنان را به سبب کفرشان لعنت کرده است﴾ یعنی: از رحمت خویش طردشان نموده است ﴿و درنتیجه ایمان نمی‌آورند مگر اندکی﴾ و آن عبارت است از: ایمانشان به بعضی از کتابهای آسمانی و به بعضی از پیامبران الهی، نه به کتب و پیامبران دیگر. یا معنی این است: فقط اندکی از آنان ایمانی راستین می‌آورند.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ ءَامِنُواْ بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُم مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰٓ أَدْبَارِهَآ أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّآ أَصْحَٰبَ ٱلسَّبْتِ ۚ وَكَانَ أَمْرُ ٱللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٤٧﴾

﴿ای اهل کتاب! به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق‌کنندهٔ همان چیزی است که با شماست، ایمان آورید﴾ یعنی: به قرآنی که تصدیق‌کنندهٔ تورات است، ایمان آورید. سپس حق تعالی آنان را به خشمی از سوی خویش بیم می‌دهد، بدان جهت که آنان حق را شناخته و با وجود آن، پیروی از آن را فروگذاشتند و به ضدّ آن عمل کردند. آری! ایمان آورید ﴿پیش از آن‌که چهره‌هایی را مسخ و محو کنیم﴾ یعنی: صورتهای شما را با محو نشانه‌ها و مشخّصات آن محو کنیم، بدین‌گونه که چهره‌هایتان را همچون پشت گردنهایتان گردانیده و بینی‌ها و دهانها و ابروها و چشم‌هایتان را از میان برداریم ﴿پس آنها را بازپس گردانیم﴾ یعنی: بعد از محو کردن علائم صورت، آنها را به موضع قفا باز پس گردانیم، بدین‌گونه که

صورتهایتان را از طرف پشتهایتان بگردانیم که به قهقرا راه روید و چشمانتان را از پشت گردنتان بیرون آوریم. یا چهره‌هایتان را به پایین بدنتان و پایین بدنتان را به بالای بدنتان آوریم، طوری که سر و صورتتان بر زمین و پاهایتان رو به هوا باشد. که این خود، بر عذاب سخت و سهمگین بودن مجازاتشان دلالت می‌کند **﴿یا آنان را لعنت کنیم، چنان‌که اصحاب سبت را لعنت کردیم﴾** لعنت اصحاب سبت (حرمت‌شکنان روز شنبه) عبارت بود از: مسخ‌نمودن آنان به بوزینه و خوک. بعضی گفته‌اند: مراد، خود لعنت اصحاب سبت است که به هر زبانی ملعون‌اند **﴿و امر الهی انجام پذیر است﴾** یعنی: فرمان وی خواه‌ناخواه تحقّق یافتنی است، در هر زمانی که او تحقّق آن را اراده نماید. روایت شده است که این آیه، سبب مسلمان‌شدن کعب احبار گردید.

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِۦ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ ۚ وَمَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱفْتَرَىٰٓ إِثْمًا عَظِيمًا ﴿٤٨﴾

﴿مسلّماً خداوند این را که به او شرک ورزیده‌شود، نمی‌بخشاید﴾ یعنی: برای کسی که بر شرک مرده و قبل از مرگ از آن توبه نکرده‌است، احتمال آمرزش شرک وی وجود ندارد **﴿و غیرآن را بر هرکه خواهد می‌آمرزد﴾** یعنی: غیراهل شرک از گنهکاران مسلمین در مشیّت آمرزش حق تعالی داخلند و این امر موکول به ارادهٔ وی است، پس حق تعالی برای هرکس از موحّدان که بخواهد می‌آمرزد، ولو این‌که هر گناهی را ــ اعم از کبیره یا صغیره ــ مرتکب گردیده و از گناه خویش توبه هم نکرده باشند ــ که این مذهب اهل سنّت و جماعت است ــ و هرکه را هم که بخواهد عذاب می‌کند **﴿و هرکس که به خدا شرک ورزد، درحقیقت گناه عظیمی را بربافته است﴾** زیرا شرک بزرگترین گناهان کبیره است. در **حدیث‌شریف** به روایت

عائشه رضی‌الله‌عنها آمده است: «دیوانهای اعمال در نزد خدای عزّوجلّ سه دیوان است: دیوانی است که حق تعالی به آن اهمّیّتی نمی‌دهد و دیوانی است که حق تعالی چیزی از آن‌را فروگذار نمی‌کند و دیوانی است که حق تعالی آن را نمی‌آمرزد. امّا دیوانی که حق تعالی آن را نمی‌آمرزد، دیوان شرک ورزیدن به اوست، خدای عزّوجلّ فرموده است: (اِنَّ‌اللهَ لایَغْفِرُ اَنْ یُشْرَكَ بِهِ...)، و فرموده است: (اِنَّهُ مَن یُشْرِكْ بِاللهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللهُ عَلَیْهِ الْجَنَّةَ ✿ در حقیقت هرکس به خداوند شرک ورزد، خداوند بر او بهشت را حرام گردانیده است) [مائده/۷۲]. امّا دیوانی که به آن اهمیّت نمی‌دهد؛ دیوان ستم بنده بر خود در میان خود و خدای خویش است ـ از روزه یانمازی که آن را ترک کرده ـ زیرا خدای متعال این را نمی‌آمرزد، ولی اگر بخواهد از آن در می‌گذرد. و امّا دیوانی که خداوند ﷻ چیزی از آن را فرو نمی‌گذارد؛ دیوان ظلم و ستم بندگان بر یک‌دیگر است، که خواه‌نخواه قصاص دارد».

أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُمْ ۚ بَلِ ٱللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَآءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٤٩﴾

﴿آیا به‌سوی کسانی که خود را پاک می‌شمارند﴾ با ادّعای فضایل و برتری‌هایی که مربوط به آنان نیست ﴿ننگریسته‌ای؟﴾ چنان‌که یهود و نصاری گفتند: مافرزندان و دوستان خداییم! یا مانند این سخن برخی از مردم که می‌گویند: ما هیچ گناهی نداریم و همچون کودکان از گناه پاکیم! بعضی گفته‌اند: مراد آیهٔ کریمه، ستایش بعضی مردم از بعضی‌دیگر است. البتّه این هشداری است عام برای هر کسی که خود را تزکیه می‌کند، می‌ستاید و پاکیزه و بی عیب می‌شناسد. حق تعالی می‌فرماید: چنین نیست ﴿بلکه خداست که هرکه را بخواهد پاک می‌گرداند﴾ زیرا فقط

او به کسانی از بندگانش که سزاوار این تزکیه هستند وکسانی از آنان که سزاوار آن نیستند، داناست، پس بندگان باید تزکیهٔ خود را ـ با هدف برتری‌طلبی و تفاخر بر همدیگر ـ فروگذاشته و یک‌دیگر را مورد مدح و ستایش قرار ندهند. در **حدیث‌شریف** به روایت مقدادبن‌اسود رضی الله عنه آمده است: «رسول خدا ﷺ به ما دستور دادند که بر روی مدّاحان خاک بپاشیم». در روایت ابی‌بکره رضی الله عنه آمده‌است: «... اگر یکی از شما خواسته یا نخواسته، رفیقش را مدح کرد، باید بگوید: أَحْسِبُهُ كَذَلِكَ وَلا أُزَكِّيْ عَلَى اللهِ أَحَدا ✿او را چنین ... می‌پندارم و کسی را بر خدا تزکیه نمی‌کنم». ﴿**و به‌قدر فتیلی بر آنان ستم نمی‌رود**﴾ فَتِيْل: نخ رشته‌مانند روی هستهٔ خرماست. معنی این است: این گروهی که خود را تزکیه می‌کنند، به‌اندازهٔ گناه تزکیهٔ خویش عذاب می‌شوند و افزون برآن ـ ولو به‌اندازهٔ رِشتهٔ روی هستهٔ خرمایی ـ موردستم قرار نمی‌گیرند و از ثوابی نیز که مستحقّ آن باشند، به‌مقدار رشتهٔ روی هستهٔ خرمایی کم نمی‌شود.

انظُرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ ۖ وَكَفَىٰ بِهِۦٓ إِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٠﴾

﴿**ببین چگونه بر الله دروغ می‌بندند**﴾ در تزکیهٔ خود و این ادّعا که فرزندان و دوستان خدایند ﴿**و بس است که این یک گناه آشکار باشد**﴾ یعنی: همین دروغ به‌مثابهٔ آشکارترین دلیل بر بدکاری دروغگو و ارتکاب عمدی معصیت از سوی وی کافی است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ ٱلْكِتَٰبِ يُؤْمِنُونَ بِٱلْجِبْتِ

وَٱلطَّـٰغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَـٰٓؤُلَآءِ أَهۡدَىٰ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ سَبِيلًا ﴿٥١﴾

ابن‌ابی حاتم در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از عکرمه روایت کرده است که گفت: حییّ‌بن اخطب و کعب‌بن اشرف یهودی به مکّه رفتند، مردم مکّه به آنان گفتند: شما اهل کتاب و اهل علم هستید، لذا نظرتان را در بارهٔ قضیهٔ ما و محمّد به ما بگویید؟ پس آنها از مکّیان پرسیدند: شما بر چه راه و روشی قراردارید و محمّد بر چه راه و روشی؟ مشرکان پاسخ دادند: ما کسانی هستیم که صلهٔ ارحاممان را به‌جا می‌آوریم، گلهٔ شتر را قربانی می‌کنیم، مردم را شیر و آب می‌نوشانیم، اسیران را آزاد می‌کنیم و حجّاج را سیراب می‌گردانیم، امّا محمّد مرد بی همه کس و بی‌همه چیزی است که صلهٔ ارحام ما را بریده و رهزنان حجّاج از قبیلهٔ «غفار» از او پیروی می‌کنند، پس آیا ما بهتریم یا او؟ یهودیان گفتند: شما از وی بهتر و راه‌یافته‌ترید! پس، خدای عزّوجلّ نازل فرمود: ﴿**آیا ندیدی به‌سوی کسانی که بهره‌ای از کتاب داده‌شدند**﴾ و آنان یهودیان اند ﴿**که به جِبت و طاغوت ایمان می‌آورند**﴾ جِبْت: سحر است. و طاغوت: کاهن و هرآنچه که بجز الله ﷻ مورد پرستش قرار گیرد و هر معبودی بجز خدا ﷻ که به پرستش خویش راضی باشد، یا در نافرمانی خدا ﷻ مورد اطاعت قرار گیرد. ﴿**و در بارهٔ کافران می‌گویند**﴾ یعنی: یهودیان در بارهٔ کافران می‌گویند: ﴿**اینان از کسانی که ایمان آورده‌اند، راه‌یافته‌ترند**﴾ از همین رو بود که یهودیان در جنگ احزاب با مشرکان همدست شدند.

أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ ۖ وَمَن يَلۡعَنِ ٱللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ نَصِيرًا ﴿٥٢﴾

﴿اینان گروهی هستند که خداوند لعنتشان کرده‌است﴾ یعنی: آن یهودیان را از رحمت خویش دور ساخته است، از آن رو که قریش را ـ با وجود کفرشان به خدای عزّوجلّ و پرستش بتها ـ بر رسول خدا ﷺ و مؤمنان برتری دادند و به‌خاطر پیروی از هوای نفس، به‌طور آگاهانه با حقّ به ستیزه برخاستند و چنین نکردند مگر به‌خاطر این‌که یاری و پشتیبانی قریش را جلب کنند ﴿و هرکه را خدا لعنت کند، هرگز برای او یاوری نخواهی یافت﴾ که عذاب و خشم فرودآمدهٔ الهی را از وی دفع کرده و وی را یاری و یاوری نماید.

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ ٱلْمُلْكِ فَإِذًا لَّا يُؤْتُونَ ٱلنَّاسَ نَقِيرًا ﴿٥٣﴾

﴿آیا آنان﴾ یعنی: یهودیان ﴿نصیبی از حکومت دارند؟﴾ استفهام مفید انکار است. یعنی: آنان در دنیا بهره‌ای از حکومت و فرمانروایی، یا بهره‌ای از ملک الهی ندارند و اگر هم داشتند ﴿در آن هنگام به مردم به‌قدر نقیری هم نمی‌دادند﴾ به‌سبب شدّت بخل و حسدی که دارند. نَقِیْر: نقطهٔ پشت هستهٔ خرماست.

أَمْ يَحْسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦ ۖ فَقَدْ ءَاتَيْنَآ ءَالَ إِبْرَٰهِيمَ ٱلْكِتَٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَءَاتَيْنَٰهُم مُّلْكًا عَظِيمًا ﴿٥٤﴾

﴿بلکه به مردم حسد می‌ورزند﴾ یعنی: یهودیان با رسول خدا ﷺ و اصحابشان رشک و حسد می‌ورزند ﴿بر آنچه که خدا از فضل خویش به ایشان عطا کرده است﴾ چون قرآن و نبوّت و نصرت و سرکوب دشمنان و عزّت روزافزون ﴿در حقیقت ما به خاندان ابراهیم﴾ نیز ﴿کتاب و حکمت دادیم و به آنان مُلکی بزرگ بخشیدیم﴾ یعنی: آنچه ما به محمّد ﷺ و اصحابش از فضل خویش داده‌ایم، چیز تازه و نوی نیست

زیرا یهودیان خوب می‌دانند که ما به خاندان ابراهیم علیه‌السلام که بنی‌اسرائیل هم از تبارشان هستند، نیز کتاب و حکمت و فرمانروایی عظیمی دادیم. به قولی: یهودیان با رسول خدا ﷺ به این حسد ورزیدند که خدای سبحان برای ایشان ازدواج با نُه زن را مباح گردانید و گفتند: او جز ازدواج با زنان همّ‌وغمّ دیگری ندارد. پس خدای عزّوجلّ آنچه را در این باره به ابراهیم علیه‌السلام و خاندانش ـ که سلیمان و داوود علیهماالسّلام نیز از ایشانند ـ بخشیده‌بود، به‌یادشان آورد زیرا خداوند جل‌جلاله به ایشان نیز هم کتاب و حکمت و حکومت بخشیده بود و هم زنانشان بسیار بیشتر از زنان حضرت محمّد ﷺ بودند.

فَمِنْهُم مَّنْ ءَامَنَ بِهِۦ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ ۚ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ﴿٥٥﴾

﴿پس برخی از آنان﴾ یعنی: از یهودیان ﴿به وی﴾ یعنی: به پیامبر ما ﷺ ﴿ایمان آوردند و برخی از آنان از او روی برتافتند﴾ به قولی، مُراد این است که: برخی از یهودیان از داستان خاندان ابراهیم علیه‌السلام و فضایل داده‌شده به ایشان إعراض کردند ـ که این تفسیر باسیاق آیات بیشتر انسجام و هماهنگی دارد ﴿و برای آنان دوزخ پرشراره بس است﴾ به‌عنوان مجازاتی بر کفر و عناد و مخالفتشان.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِـَٔايَـٰتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَـٰهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا۟ ٱلْعَذَابَ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٥٦﴾

﴿در حقیقت کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده‌اند، به‌زودی در آتشی﴾ عظیم **﴿درآوریم که هرگاه پوستهایشان پخته﴾** و سوخته گردد **﴿پوستهای دیگری﴾** که ناسوخته باشد **﴿بر جایش نهیم﴾** زیرا این کار در رساندن عذاب به بدنهایشان، تأثیری فزونتر دارد. بعضی گفته‌اند؛ معنی این است که حق تعالی همان پوست اوّلی را دوباره به تنشان باز می‌گرداند **﴿تا عذاب را بچشند﴾** یعنی: از آنجا که پوست سوخته احساس درد و الم را ازدست می‌دهد، پوستشان را از نو باز می‌گردانیم تا هرگز احساس درد و الم از آنان قطع نشده و همیشه برآنان دوام و استمرار داشته‌باشد. در روایتی از عمرﷺ آمده است: «در هر ساعت صدبار پوست بدنشان عوض می‌شود» **﴿هرآینه الله غالب حکیم است﴾** یعنی: غالب است در انتقام گرفتن، با حکمت است در آنچه که با مجرمان انجام می‌دهد.

این آیه از آیات معجز علمی قرآن کریم است زیرا این حقیقت علمی که احساس درد مستقیماً با پوست بدن رابطه داشته و اعصاب حسّی در پوست بدن قرار دارد، حقیقتی است که علم طب اخیراً به کشف آن قادر شده‌است.

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَنُدۡخِلُهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدٗاۖ لَّهُمۡ فِيهَآ أَزۡوَٰجٞ مُّطَهَّرَةٞۖ وَنُدۡخِلُهُمۡ ظِلّٗا ظَلِيلًا ﴿٥٧﴾

﴿و به‌زودی کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، در باغهایی که از زیر آن جویباران جاری است، درآوریم. برای همیشه در آن جاودانند و در آنجا برای آنان زنان پاکیزه وجود دارد﴾ که از همهٔ پلیدیهایی که بر زنان دنیا عارض می‌شود، پاکند **﴿و آنان را به سایه‌ساری سایه‌گستر درآوریم﴾** ظِلّ ظَلِیل: سایه‌ساری انبوه و خوب

و پایداری است که هرگز گرما و سموم را به اندرون آن راهی نیست. بدین‌سان است که جاودانگی در بهشت برای آنان، با لذّت نگاه و لذّت برخورداری و لذّت فضا و محیط، یک‌جا می‌گردد ـ که خدای منّان روزیمان گرداند ـ در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «همانا در بهشت درختی است که سوار در سایه‌سار آن صد سال راه می‌پیماید، امّا آن را به‌پایان نمی‌رساند ـ این درخت، شجرةالخلد (درخت جاویدان) است».

۞ إِنَّ ٱللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّوا۟ ٱلْأَمَـٰنَـٰتِ إِلَىٰٓ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحْكُمُوا۟ بِٱلْعَدْلِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِۦٓ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ سَمِيعًۢا بَصِيرًا ﴿۵۸﴾

﴿خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به اهل آنها بسپارید﴾ خطاب الهی در این آیه شامل تمام مردم در تمام امانتها می‌شود، پس این خطاب، هم ادای فرایض و تکالیف را که امانت حق تعالی بر دوش انسان است و هم امانت‌های عادّی در میان مردم را دربر می‌گیرد. امّا زمامداران از نخستین مخاطبان آیهٔ کریمه و در پیشاپیش آنان قراردارند، پس اداکردن امانت، ردّ مظالم و جستن عدل در احکام و فرامین صادره از سوی آنان، جزء اوّلین واجبات و تکالیفشان در مسند زمامداری است. و چنان که گفتیم؛ غیرآنان از مردم نیز در این خطاب داخلند بنابراین، بر همهٔ مردم واجب است تا امانت‌ها را بازگردانده، در گواهی‌ها و اخبار تحقیق و بررسی نموده و در همه امور، داوری صحیح نمایند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «به کسی‌که تو را امین گردانیده، امانت را بسپار و بر آن کس که به تو خیانت کرده، خیانت نکن». **﴿و به شما فرمان می‌دهد که چون میان مردم حاکم**

شوید، به عدالت حکم کنید ﴾ مراد از عدالت در اینجا این است که: حاکم یا قاضی، به‌سوی یکی از طرفین دعوی گرایش نیابد و بنابراین، هیچ کس را به‌خاطر قرابت وی، یا جاه و مقام، یا مصلحت و منفعتی که از او تمنّا دارد، یا هر غرض هوس‌آلود دیگری بر خصمش برتری ندهد، بلکه باید مطابق آنچه که قرآن عظیم و سنّت نبوی کریم برای وی روشن ساخته است، فقط به نفع همان کسی حکم کند که حق از آن وی است. آری! حاکم باید در میان مردم براساس مساوات حکم کند، بی آن‌که یکی را بر دیگری برتری دهد، مگر این که کسی واقعاً صاحب این فضل و برتری باشد، مثلاً در عمل صالح سخت‌کوش بوده، یا از اهل خبره، یا علم، یا نیرومندی در جهاد، یا نظایر اینها باشد ﴿ **در حقیقت نیکو چیزی است آنچه خدا شما را به آن پند می‌دهد، در حقیقت خدا شنوا** ﴾ است به آنچه حکم می‌کنید ﴿ **بیناست** ﴾ به حاکم، هنگامی‌که حکمش را صادر می‌کند، پس او می‌داند که آیا حاکم در حکم خویش جویای عدالت است، یا این که مطابق هوای نفس خویش حکم کرده است. در **حدیث‌شریف** آمده است: «خدای عزّوجلّ همراه حاکم است تا آن‌گاه که ستم نکند، پس چون ستم کرد، او را به خودش وامی‌گذارد».

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: رسول خدا ﷺ در روز فتح مکّه، کلید خانهٔ کعبه را از عثمان‌بن طلحه گرفتند و وارد خانه شدند و هنگامی که از خانه خارج شدند این آیه را تلاوت می‌کردند، آن‌گاه عثمان‌بن طلحه را فراخوانده و کلید را به او باز پس دادند.

به هر حال، بیشتر مفسّران برآنند که: حکم این آیه عامّ است و شامل همهٔ مردم می‌باشد. بعضی هم گفته‌اند: این آیه فقط در مورد حکّام و زمامداران جامعهٔ اسلامی نازل شده است.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلْأَمْرِ

مِنكُمْ ۖ فَإِن تَنَٰزَعْتُمْ فِى شَىْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ ۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿۵۹﴾

آن‌گاه که خدای سبحان قضّات و ولاّت امر جامعهٔ اسلامی را فرمان داد که چون میان مردم حکومت و داوری می‌کنند، باید به حقّ و عدل حکم نمایند؛ در اینجا مردم را به اطاعت از آنان فرمان می‌دهد: ﴿**ای مؤمنان! خدا را اطاعت کنید**﴾ با اطاعت از کتاب وی ﴿**و پیامبر را اطاعت کنید**﴾ با اطاعت از شخص وی در حیاتش و اطاعت از سنّت وی بعد از وفاتش ﴿**و**﴾ اطاعت کنید ﴿**اولی‌الامر را از جنس خویش**﴾ یعنی: اولی‌الامر مسلمان را، امّا حاکم غیر مسلمان نه بر مسلمان ولایتی دارد و نه طاعتی. فرمان اطاعت از خدا و رسول بر فرمان اطاعت از حکّام از آن رو مقدّم است که اگر حاکم یا قاضی یا غیرآنان، حکمی مخالف با حکم خدا و رسول وی صادر نمایند، حکمشان مردود است. و (اولی‌الامر) عبارت اند از: سلاطین و قضات و کلّیهٔ کسانی که دارای ولایت شرعی می‌باشند نه ولایت طاغوتی. البتّه مراد آیه؛ اطاعت آنان در اوامر و نواهی ایشان تا آن‌گاه است که این اوامر و نواهی متضمّن معصیت الهی نباشد زیرا برای هیچ مخلوقی در معصیت الله ﷻ اطاعتی نیست، چنان‌که این حکم در احادیث بسیاری از رسول خدا ﷺ نیز ثابت شده است. بعضی گفته‌اند: اولی‌الامر؛ اهل قرآن و فقاهت اند، یعنی: آنان‌که به حق امر می‌کنند و به حق فتوی می‌دهند درحالی‌که به آن علم دارند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «روشن است که معنای اولی‌الامر در آیهٔ کریمه عامّ است و علما و امرا هر دو را شامل می‌شود ــ والله اعلم». باید دانست؛ از مفادّ **حدیث‌شریف** دیگری به روایت ابوهریره رضی الله عنه برمی‌آید که: در هنگام کثرت خلفا و امرا، باید به بیعت اوّلین آنها وفا کرد. ﴿**پس هرگاه اختلاف کردید**﴾ میان یک‌دیگر، یا اختلاف کردید با حَکّام خود ﴿**در چیزی**﴾ از امور؛ ﴿**آن را به‌سوی خدا و پیامبر عرضه**

بدارید ﴾ عرضه داشتن به‌سوی خدا؛ همانا ارجاع دادن امر مورد اختلاف به کتاب حکیم وی است و عرضه داشتن به‌سوی پیامبر؛ ارجاع دادن آن امر به‌سوی ایشان است در حیاتشان با سؤال نمودن از ایشان و عرضه داشتن آن است بر سنّت مطهّرهٔ ایشان بعد از وفاتشان. آری! باید این‌چنین کنید ﴿**اگر به خداوند و روز بازپسین ایمان دارید**﴾ پس این عرضه‌داشتن و بازگشت‌دادن امور مورد اختلاف به کتاب و سنّت، بر اختلاف‌کنندگان امری حتمی و الزامی بوده و از شأن کسانی است که به خدا ﷻ و روز آخرت ایمان دارند زیرا بازگشت به کتاب و سنّت در حالت نزاع و کشمکش، مقتضای طاعت است ﴿**این**﴾ بازگشت‌دادن امر اختلافی به مراجع یادشده ﴿**بهتر**﴾ است برای شما در کوتاه مدّت ﴿**و نیکوتر است به اعتبار تأویل**﴾ یعنی: این امر به اعتبار عاقبت و انجام کار نیز برای شما بهتر از تأویلی است که خود در هنگام اختلاف و نزاع به آن دست می‌یابید ـ چنانچه امر مورد اختلاف را به غیر خدا و رسول وی برگردانید.

در اینجا علما سؤالی را مطرح کرده‌اند و آن این است: اگر انسان در شرایطی قرار گرفت که نظام حاکم بر جامعه، کافر یا غیرمشروع بود، او از چه کسی باید اطاعت کند؟ شیخ سعیدحوّی در تفسیر خویش «الاساس فی التّفسیر» به این سؤال این‌گونه پاسخ داده است: «در اینجا دو نوع طاعت است؛ یکی طاعت اجباری از نظام و قانون که انسان در قبال آن اختیاری نداشته باشد و خواه‌نخواه باید به آن گردن نهد و دیگری طاعت اختیاری است. باید گفت که: طاعت اختیاری در همچو حالتی، نه از آن حکّام، بلکه از آن علمای ربّانی است زیرا ایشان میراث‌بران نبوّت هستند». در فتاوای ابن‌عابدینَ آمده است: «فقهای احناف در این‌باره که اگر زمامدار حکمی صادر کرد که اکثریّت تنفیذ حکم وی را زیانبار می‌دانستند، گفته‌اند: در همچو حالی باید از رأی اکثریّت پیروی کرد».

سبب نزول آیهٔ کریمه: مناقشهٔ خالدبن ولید و عمّاربن یاسر در یکی از سریّه‌ها (گروه‌های اعزامی برای جنگ) بود زیرا عمّار به فردی از مشرکان امان داد، ولی

خالد که امیر گروه بود، امان دادن وی را نمی‌پذیرفت و وقتی آنها نزد رسول خدا ﷺ آمدند؛ رسول خدا ﷺ در عین حالی‌که امان دادن عمّار را نافذ ساختند، ولی او را از این‌که در آینده به رغم خواستهٔ امیر به کسی امان بدهد، نهی کردند، آن‌گاه آیهٔ کریمه نازل شد. بنابراین، از سبب نزول نیز بر می‌آید که اطاعت امرا واجب است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا۟ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَن يَتَحَاكَمُوٓا۟ إِلَى ٱلطَّـٰغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوٓا۟ أَن يَكْفُرُوا۟ بِهِۦ وَيُرِيدُ ٱلشَّيْطَـٰنُ أَن يُضِلَّهُمْ ضَلَـٰلًۢا بَعِيدًا ﴿۶۰﴾

﴿**آیا ننگریستی به‌سوی کسانی که می‌پندارند**﴾ یعنی: ادّعا می‌کنند که ﴿**به آنچه بر تو نازل شده**﴾ از وحی و قرآن ﴿**و به آنچه پیش از تو نازل شده**﴾ بر پیامبران الهی ﴿**ایمان آورده‌اند**﴾ ولی با این‌همه ﴿**می‌خواهند که داوری میان خود را به‌سوی طاغوت ببرند؟**﴾ این آیه بیانگر انکار و استبعاد از سوی خدای عزّوجلّ است بر هر کسی که ادّعای ایمان را دارد ولی با وجود آن می‌خواهد تا در قضایا و دعاوی خویش، به‌سوی غیرکتاب خدا ﷻ و سنّت رسولش ﷺ به داوری و دادخواهی برود. پس چگونه می‌توان گفت؛ کسانی که نزد کاهنان و بتان و طاغوتان به داوری می‌روند، به کتابهای آسمانی ایمان دارند؟! طاغوت: کاهن و هرکس و هر مرجعی است که به غیر کتاب و سنّت حکم کند. به قولی: مراد از طاغوت در اینجا، شیطان است با لشکریان و پیروان خویش. به قولی دیگر: طاغوت هر کسی است که در طغیان و تجاوز و مبارزه علیه اسلام از حدّ می‌گذرد. و همهٔ این اقوال صحیح است ﴿**با آن‌که قطعاً فرمان یافته‌اند که بدان کفر ورزند**﴾ یعنی: چگونه می‌خواهند داوری میان

خود را به‌سوی طاغوت ببرند، درحالی‌که کتابهای آسمانی به آنان چنین فرمان می‌دهد که به هرکسی که به دین و پیام خداوند ﷻ حکم نمی‌کند، کفر ورزند ﴿**و شیطان می‌خواهد که آنان را به گمراهی دور و درازی**﴾ از حق ﴿**بکشاند**﴾ یعنی: به گمراهی‌ای که تا هنگام مرگشان استمرار داشته باشد.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ رَأَيْتَ ٱلْمُنَٰفِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودًا ﴿٦١﴾

﴿**و چون به آنان گفته شود**﴾ یعنی: به منافقان ﴿**به‌سوی آنچه خدا نازل کرده و به‌سوی پیامبر بیایید**﴾ یعنی: به داوری خواهی به سوی کتاب خدا ﷻ و شخص پیامبر ﷺ در حیاتش و به‌سوی سنّت وی پس از وفاتش بیایید ﴿**منافقان را می‌بینی که به کلّی از تو اعراض می‌کنند**﴾ یعنی: با تنفّر و انزجار تمام، از داوری قرآن و پیامبر ﷺ روی بر می‌تابند.

فَكَيْفَ إِذَآ أَصَٰبَتْهُم مُّصِيبَةُۢ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَآءُوكَ يَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنْ أَرَدْنَآ إِلَّآ إِحْسَٰنًا وَتَوْفِيقًا ﴿٦٢﴾

﴿**پس چگونه است آن‌گاه که به آنان به‌سبب کار و کردار پیشینشان مصیبتی برسد**﴾ یعنی: حالشان چگونه خواهد بود و چه خواهند کرد آن‌گاه که به‌سبب گناهانی که مرتکب شده‌اند و از جمله؛ بردن قضایای خویش به‌سوی طاغوت، گرفتار مصیبت سنگینی گردند؟ آری! یقین است که آنان در چنین حالتی، از دفع آن مصیبت ناتوان اند ﴿**سپس نزد تو می‌آیند**﴾ و از کارکرد خویش عذرخواهی می‌کنند ﴿**و به**

خدا سوگند می‌خورند که ما جز نیکویی و موافقت قصدی نداشتیم ﴾ یعنی: ما از بردن قضایای خویش به داوری نزد غیر تو، جز احسان و نیکوکاری و ایجاد سازش و توافق میان دو خصم، هیچ قصد دیگری نداشته‌ایم، پس قطعاً هدف ما ستیز و مخالفت با تو نبوده است و به صحّت آن داوری هرگز اعتقاد نداشته‌ایم!

امّا خدای عزّوجلّ آنان را این‌گونه تکذیب می‌کند:

أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُ ٱللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَعۡرِضۡ عَنۡهُمۡ وَعِظۡهُمۡ وَ قُل لَّهُمۡ فِيٓ أَنفُسِهِمۡ قَوۡلَۢا بَلِيغٗا ﴿٦٣﴾

﴿اینان گروهی‌اند که خدا می‌داند آنچه در دلهایشان است ﴾ از نفاق و دشمنی با حق. یعنی: قطعاً می‌داند که آنان منافق‌اند **﴿پس از آنان اعراض کن ﴾** و از پذیرش عذرشان روی برتاب **﴿و پندشان ده ﴾** یعنی: از فرجام شوم نفاق بیم و هشدارشان ده **﴿و به آنان بگو در دل‌های آنان ﴾** یعنی: در حقّ نفسهای آنان. یا به آنها در خلوت که جز خودشان کس دیگری در آن محضر نباشد، بگو: **﴿سخنی مؤثر را ﴾** یعنی سخنی رسا و بلیغ را که در امر پنددهی آنان، راه به مقصود بُرَد و در آنان مؤثّر افتد، مثلاً آنان را به ریختن خونها و سلب اموالشان بیم ده، یا سخنی به آنان بگو که در دلهایشان مؤثّر افتد و آنان را به بدی و انحراف راه و روش‌شان باورمند گرداند.

در بیان **سبب‌نزول** روایت شده است: این آیات دربارهٔ مردی از انصار و مردی از یهود نازل شد که با هم در قضیه‌ای دعوا و مرافعه داشتند، یهودی می‌گفت: میان من و تو محمّد ﷺ داور باشد! امّا انصاری می‌گفت: میان من و تو کعب‌بن‌اشرف داور باشد! ابن‌کثیر بعد از آن‌که روایات دیگر در بیان سبب نزول این آیات را نیز نقل می‌کند، چنین می‌گوید: «آیات عام‌تر از همهٔ اینهاست زیرا

در مورد نکوهش هرکسی است که از کتاب و سنّت عدول کرده و به داوری باطل تن در دهد. مراد از طاغوت در این آیات نیز هر باطلی است».

وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ وَلَوۡ أَنَّهُمۡ إِذ ظَّلَمُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ جَآءُوكَ فَٱسۡتَغۡفَرُواْ ٱللَّهَ وَٱسۡتَغۡفَرَ لَهُمُ ٱلرَّسُولُ لَوَجَدُواْ ٱللَّهَ تَوَّابٗا رَّحِيمٗا ﴿٦٤﴾

﴿و هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای آن‌که اطاعت شود﴾ در آنچه که امر و نهی می‌کند ﴿به اذن الله﴾ یعنی: به علم وی، یا به توفیق وی. بنابراین، او پیام‌رسان خدای عزّوجلّ است، پس اطاعت از وی، در واقع اطاعت از خداوند متعال می‌باشد، لذا اطاعت از وی را برامّتش فرض گردانیدیم ﴿و اگر این جماعت﴾ که ذکرشان در بالا گذشت ﴿هنگامي که به خود ستم کردند﴾ با ترک اطاعتت و داوری‌خواستن از طاغوت ﴿پیش تو می‌آمدند﴾ درحالی‌که از نفاق و شقاق و جنایات و مخالفتهایشان دست‌بردار و توبه کار بودند ﴿و از الله آمرزش می‌خواستند﴾ برای گناهان خویش ﴿و پیامبر نیز برای آنان طلب آمرزش می‌کرد﴾ یعنی: نزد تو نیز تضرّع و زاری می‌کردند تا به شفاعت آنان برمی‌خاستی و برای آنان طلب آمرزش می‌کردی ﴿هرآینه خدا را﴾ بسیار ﴿توبه‌پذیر﴾ و بسیار ﴿مهربان می‌یافتند﴾ برای خود.

ابن‌کثیر در ذیل تفسیر آیهٔ کریمه به نقل واقعه‌ای پرداخته که سخت مؤثّر و تکان دهنده است: «گروهی از علما و از آن جمله شیخ‌ابومنصور صبّاغ در کتاب «شامل» حکایتی مشهور از «عتبی» را نقل کرده‌اند که گفت: نزدیک قبر رسول خدا ﷺ نشسته بودم که اعرابی‌ای آمد و گفت: سلام بر تو یا رسول الله! من

از خدای عزّوجلّ شنیدم که می‌فرماید: (و اگر این جماعت هنگامی که به خود ستم کردند، پیش تو می‌آمدند و از الله آمرزش می‌خواستند، هرآینه خدا را توبه‌پذیر مهربان می‌یافتند)؛ و اینک من هم در حالی نزد تو آمده‌ام که برای گناهانم آمرزش خواسته و تو را نزد پروردگارم شفیع می‌گردانم. سپس این شعر را انشاء کرد:

یا خیر من دفنت فی القاع اعظمه — فطاب من طیبهن القاع و الاکم
نفسی‌الفداء لقبر انت ساکنه — فیه العفاف و فیه الجود و الکرم

ای بهترین و بزرگترین کسانی که در زمین دفن شده‌ای
و ای کسی که از خوشبویی و پاکیزگی تو تمام زمین‌های هموار و تل‌ها و پشته‌ها عطرآگین شده است؛
جانم فدای قبری که تو ساکن آن هستی؛
این قبری که مهد پاکدامنی و جود و کرم است

عتبی می‌گوید: آن‌گاه اعرابی بازگشت و رفت. در این اثنا خواب بر من غلبه کرد و رسول خدا ﷺ را در خواب دیدم که خطاب به من می‌فرمایند: ای عتبی! به آن اعرابی بپیوند و به او مژده بده که خداوند ﷻ او را آمرزیده است». از این که ابن‌کثیر حکایت بالا را بدون هیچ‌گونه تبصره و تعلیقی ذکر می‌کند، می‌توان چنین نتیجه گرفت که او حکم این آیه را در مورد جایز بودن مخاطب قراردادن رسول خدا ﷺ در امر آمرزش‌خواهی ایشان برای انسان، بعد از مرگشان نیز پیوسته ساری و باقی می‌داند.

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٦٥﴾

﴿**چنین نیست**﴾ که پندار منافقان در مورد ایمان به پیام‌های نازل شده بر تو و پیشینیانت راست باشد، بلکه ﴿**به پروردگارت سوگند که ایمان نمی‌آورند تا آن‌که تو را در آنچه میانشان مایهٔ اختلاف است**﴾ و در آن باهم کشمکش و مشاجره دارند ﴿**داور گردانند**﴾ یعنی: تو را در تمام امورشان میان خود حاکم و داور گردانیده و احدی جز تو را به داوری برنگزینند و ﴿**آن‌گاه در آنچه داوری کردی، هیچ دلتنگی در خود نیابند**﴾ پس صرف پذیرش و تن‌دادن به داوری رسول خدا ﷺ کافی نیست تا آن‌گاه که این اذعان و پذیرش، از صمیم قلب نبوده و از رضایت و اطمینان و طیب‌خاطر برنخاسته باشد ﴿**و تسلیم شوند**﴾ یعنی: در ظاهر و باطن اذعان و انقیاد کنند ﴿**به تسلیم‌شدنی**﴾ کامل که هیچ تردیدی در آن آمیخته نباشد و شائبهٔ هیچ مخالفتی آن را نیالاید. بدین‌سان ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی ایمان را که سرمایهٔ حقیقی بندگان صالح خدا ﷻ است، از منافقان نفی کرد تا آن‌گاه که مقصد و مرامشان داور قراردادن رسول خدا ﷺ نباشد. چنان که در **حدیث‌شریف** نیز آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در ید (قدرت) اوست، یکی از شما ایمان نمی‌آورد تا آن که هوس و خواسته‌اش پیرو آن چیزی باشد که من آورده‌ام».

در یکی از روایات وارده در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه آمده است: دو مرد نزد رسول خدا ﷺ به مرافعه (داوری) رفتند و رسول خدا ﷺ به نفع شخص ذی‌حق علیه‌طرف ناحق حکم کردند، امّا آن شخص محکوم گفت: من به این داوری راضی نیستم! طرف از وی پرسید: پس من چه باید بکنم؟ گفت: این که نزد ابوبکر رضی الله عنه به مرافعه برویم! و نزد ابوبکر رضی الله عنه رفتند، او گفت: حکم همان است که رسول خدا ﷺ فرموده اند. امّا رفیق وی به فیصلهٔ ابوبکر رضی الله عنه هم راضی نشد و گفت: نزد عمر رضی الله عنه می‌رویم! نزد عمر رضی الله عنه رفتند و صاحب حق ماجرا را به عمر رضی الله عنه باز گفت، عمر رضی الله عنه از شخص محکوم پرسید: آیا موضوع چنین است که این مرد می‌گوید؟ محکوم پاسخ داد: آری! آن‌گاه عمر رضی الله عنه به خانه‌اش رفت و با شمشیری برهنه بیرون آمده سر آن محکوم را از تنش جدا کرد. همان بود که این آیهٔ کریمه

نازل شد.

وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِن دِيَارِكُم مَّا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِّنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا ﴿٦٦﴾

وَإِذًا لَّآتَيْنَاهُم مِّن لَّدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٦٧﴾

وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا ﴿٦٨﴾

﴿**و اگر ما بر آنان می‌نوشتیم**﴾ یعنی: مقرّر می‌داشتیم و فرض می‌گردانیدیم ﴿**که خود را بکشید**﴾ همچنان که بر بنی‌اسرائیل چنین مقرّر داشتیم ﴿**یا از خانه‌های خویش بیرون روید**﴾ یعنی: از دار و دیار خویش هجرت کنید ﴿**این کار را جز اندکی از آنان**﴾ که خود را برای خداوند متعال خالص ساخته‌اند ﴿**نمی‌کردند**﴾ بدان جهت که کار دین بر ناخالصان دشوار است و مخلصان هم که نادراند.

این آیهٔ کریمه بیانگر مقدار حقّی است که حق تعالی بر بندگانش دارد و آن این است که باید او را در شرع و امرش اطاعت کنند، پس اگر حق تعالی بندگانش را به قتل همدیگر دستور می‌داد، یا به این که خودکشی کنند، یا به ترک منازل و موطنشان تن در دهند، بی‌گمان اطاعت حضرت وی بر بندگانش واجب بود، امّا اگر او این کار را می‌کرد، جز اندکی از بندگانش فرمانش را اجرا نمی‌کردند.

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده است: جماعتی از صحابه که عمر رضی الله عنه از زمرهٔ آنان بود، در هنگام نزول این آیه گفتند: اگر پروردگار ما بر ما چنین مقرّر

می‌داشت، ما فرمان او را به‌کار می‌بستیم، ولی ستایش او را که ما را از چنین تکالیف سختی عافیت بخشید. پس رسول خدا ﷺ فرمودند: «همانا از امّت من مردانی هستند که ایمان در دلهایشان پایدارتر از کوههای محکم و استوار است».
﴿**و اگر آنان آنچه را که بدان پند داده می‌شوند**﴾ از پیروی شرع و انقیاد رسول خدا ﷺ ﴿**به‌کار می‌بستند؛ قطعاً**﴾ این کار ﴿**برایشان بهتر بود**﴾ در دنیا و آخرت ﴿**و محکم‌تر**﴾ بود ﴿**در استواری**﴾ گامهایشان بر حق و پایداری و ثبات ایمانهایشان و قطعاً آنها در این هنگام در امر دین خویش لحظه‌ای تردید و اضطراب به خود راه نمی‌دادند ﴿**و در آن صورت**﴾ یعنی: درصورتی که در قبال اوامر ما چنین گوش به فرمان می‌بودند، ما هم ﴿**یقیناً پاداشی بزرگ**﴾ و مستمرّ ﴿**از نزد خویش به آنان می‌دادیم**﴾ که هرگز قطع نمی‌شد ﴿**و قطعاً آنان را به راهی راست هدایت می‌کردیم**﴾ و دلهایشان را به‌سوی آن راهیاب می‌ساختیم.

وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَ ۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقًا ﴿٦٩﴾

﴿**و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمرهٔ کسانی هستند که خداوند بر آنان انعام نموده است**﴾ به وارد نمودنشان در بهشت و رساندنشان به آنچه که برایشان ﴿**از**﴾ همراهی ﴿**پیامبران و صدّیقان**﴾ آماده نموده است. صدّیقان پیروان فاضل انبیای عظام علیهم‌السلام هستند. صِدِّیق: کسی است که تصدیق به دین خداوند جلّ‌جلاله و کتابها و پیامبرانش را به نهایی‌ترین مراتب خود رسانده و در این میدان به جایگاه‌های بلندی رسیده‌است، به‌طوری که ظاهرش آراسته به صداقت و باطنش در حال مراقبه و

حضور است. ﴿و﴾ نیز کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمرهٔ کسانی هستند که حق تعالی برایشان همراهی ﴿**شهیدان**﴾ راه خود ﴿و﴾ همراهی ﴿**صالحان**﴾ یعنی: صاحبان اعمال شایسته را که احوالشان به صلاح و سامان آمده و اعمالشان نیکو گشته، آماده نموده است ﴿**و اینان نیک رفیقانی**﴾ یعنی: همرهان و همدمانی ﴿**هستند**﴾. ابن‌کثیر می‌گوید: «معنای این **حدیث‌شریف** که آن حضرت ﷺ به هنگام رحلتشان فرمودند، نیز همین است: اَللّٰهُمَّ الرَّفِيْقَ الاَعْلٰى ✿ بار خدایا! رفیق والاتر و برتر را انتخاب می‌کنم». همان‌گونه که از احادیث دیگر نیز بر می‌آید؛ هیچ پیامبری نیست، جز این که در بیماری وفات خویش، میان دنیا و آخرت مخیّر ساخته شده است.

از عائشه رضی‌الله‌عنها در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده‌است که فرمود: مردی نزد رسول اکرم ﷺ آمد و گفت: یا رسول‌الله! یقیناً شما نزد من از خودم محبوبترید و یقیناً شما نزد من از فرزندم محبوبترید و من چون در خانهٔ خویش هستم و به‌یاد شما می‌افتم، نمی‌توانم بر فراق شما شکیبایی کنم، پس از جا برمی‌خیزم و نزد شما می‌آیم و چون به‌سوی شما می‌نگرم (دلم آرام می‌گیرد)، امّا هنگامی که مرگ خود و شما را در پیش نظر می‌آورم، می‌دانم که شما چون به بهشت درآیید، به مقام و جایگاه والای خویش همراه انبیا علیهم‌السلام بالا برده می‌شوید، ولی اگر من به بهشت درآیم، از آن بیم دارم که شما را نبینم! رسول خدا ﷺ در پاسخ وی چیزی نگفتند تا این که جبرئیل علیه‌السلام فرود آمد و این آیه را آورد: (وَ مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَ الرَّسُولَ فَاُولٰٓئِكَ مَعَ الَّذِيْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ...). لذا این آیه برای تسلّی او و امثالش از مؤمنان نازل شد.

ذَٰلِكَ ٱلْفَضْلُ مِنَ ٱللَّهِ ۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ عَلِيمًا ﴿٧٠﴾

﴿**این بخشش الهی است**﴾ یعنی: آنچه این مطیعان از پاداش عظیم و رفاقت و

همراهی پیامبران و صدّیقان به دست می‌آورند، همانا فضل و بخشش الهی است ﴿و خدا دانای بسنده است﴾ می‌داند که چه کسی مستحقّ این بخشش و فضل است، پس او را از گروهی که ذکر شد قرار می‌دهد و از آنان که مستحقّ این گرامیداشت نیستند، ممتاز می‌گرداند.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ خُذُواْ حِذۡرَكُمۡ فَٱنفِرُواْ ثُبَاتٍ أَوِ ٱنفِرُواْ جَمِيعٗا ﴿٧١﴾

﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید﴾ دربرابر دشمن سلاح برگیرید و همیشه ﴿برحذر باشید﴾ از این که دشمنان دین، شما را غافلگیر نموده و ریشه‌کن سازند، لذا همیشه بیدار، هشیار، مجهّز و آماده باشید ﴿پس﴾ بپاخیزید و برای نبرد با دشمن ﴿رهسپار شوید، گروه‌گروه﴾ یعنی: به دسته‌ها و گروههای جداگانهٔ متشکّل، گروهی بعد از گروهی و دسته‌ای پس از دسته‌ای. این فرمان؛ شامل دستور جنگ به شیوهٔ چریکی نیز می‌شود ﴿یا بیرون روید به‌طور دسته‌جمعی﴾ یعنی: در ترکیب یک سپاه واحد تا این خروج دسته‌جمعی و انبوه شما، از جهتی بر دشمنتان سخت‌تر و سنگین‌تر باشد و از سوی دیگر، از این خطر که دشمن در صورت خروج انفرادی شما را؛ برباید و از پای در آورد، ایمن گردید، پس در حالتی که به‌خروج دسته‌جمعی برای جهاد احساس نیاز می‌شود، باید به طور دسته‌جمعی به جنگ دشمن رهسپار شوید، امّا اگر به بیرون آمدن به‌طور دسته‌جمعی (نفیر عام) نیازی نیست و به میدان رفتن برخی از شما می‌تواند پاسخگوی دشمن باشد، این نیز کافی است. ولی به هر حال؛ حقیقتی که نباید هیچ‌گاه از آن غفلت کنید این است که: خطر کفر جز با جهاد دفع نمی‌شود. چنان‌که از وقتی مسلمانان فریضهٔ جهاد را فراموش کردند، دشمن بر سرزمین‌هایشان مسلّط شد و هر طمّاعی به داشته‌هایشان

چشم طمع دوخت بنابراین، میزان بازگشت به اسلام؛ جهاد در راه خدا ﷻ است.

وَإِنَّ مِنكُمْ لَمَن لَّيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُم مُّصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُن مَّعَهُمْ شَهِيدًا ﴿۷۲﴾

﴿**و قطعاً از میان شما کسی است که درنگ و سستی می‌کند**﴾ تَبْطِئَه: کندی، درنگ و تأخیر است. مراد منافقان‌اند که هم خود از جهاد بازمی‌نشستند و هم دیگران را از این امر بازمی‌نشاندند. یعنی: از جنس شما و از آنان‌که درحقیقت از شما نیستند، ولی خود را در جمع شما درآورده و به شما منسوب ساخته‌اند و از روی نفاق در برابر شما اظهار ایمان می‌کنند، کسانی هستند که مؤمنان را از جهاد سست و کند می‌سازند ﴿**پس اگر مصیبتی به شما برسد**﴾ چون قتل، یا هزیمت، یا نابودی مال و ثروت ﴿**می‌گوید**﴾ این منافق ﴿**خدا بر من نعمت بخشید که با آنان حاضر نبودم**﴾ در غیر آن به من نیز همان می‌رسید که بدانها رسید! و بدین‌گونه واپسگرایی از جهاد را نعمت خداوند ﷻ برخود می‌پندارد، درحالی‌که از این حقیقت غافل است که پاداش عظیم جهاد و شهادت را از دست داده است. این است منطق و دیدگاه منافقان که به امور از عینک منافع شخصی خود نگاه می‌کنند، نه از زاویهٔ تکلیف و واجب الهی و همهٔ امور را به مقیاس و معیار سود و زیان دنیوی‌شان می‌سنجند، نه به مقیاس طاعت خدا ﷻ و در عین‌حال شناختشان از حق تعالی بسیار ناقص و قاصر است زیرا تصوّر می‌کنند که تخلّف و سرپیچی از دستور الهی به همراه نجات از مصایب، دلیل رضای الهی است، درحالی که چنین نیست.

وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِّنَ ٱللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَن لَّمْ تَكُنۢ بَيْنَكُمْ وَ

بَيۡنَهُۥ مَوَدَّةٞ يَٰلَيۡتَنِي كُنتُ مَعَهُمۡ فَأَفُوزَ فَوۡزًا عَظِيمٗا ﴿٧٣﴾

﴿و چون به شما فضلی﴾ یعنی: غنیمتی، یا فتحی ﴿از جانب خداوند برسد، البتّه می‌گوید﴾ این منافق، همچون سخن یک حاسد نادم ﴿چنان‌که گویی هرگز میان شما و میان وی دوستی نبوده﴾ یعنی: گویی او اصلاً با شما سابقهٔ دوستی نداشته و اصلاً از اهل دین شما نبوده است؛ ﴿ای کاش همراه ایشان بودم تا به فوزی عظیم می‌رسیدم!﴾ یعنی: آرزو می‌کند که کاش با مؤمنان به میدان نبرد می‌رفت تا بهرهٔ خویش از غنیمت را به‌دست می‌آورد. پس این منافق، دستیابی به غنیمت را فوزی عظیم برای خویش دانسته و جز این، هیچ هدف و مرام دیگری ـ چون اعلای کلمةالله و پیروزی اسلام ـ ندارد. یا معنی این است: آن منافق می‌گوید؛ چرا مرا در غنیمت و فتح خویش شرکت نمی‌دهید؟ گویی من اصلاً شما را دوست نداشته و یاریتان نکرده‌ام؟

۞ فَلۡيُقَٰتِلۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱلَّذِينَ يَشۡرُونَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا بِٱلۡأٓخِرَةِۚ وَمَن يُقَٰتِلۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيُقۡتَلۡ أَوۡ يَغۡلِبۡ فَسَوۡفَ نُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمٗا ﴿٧٤﴾

﴿پس باید آنان‌که زندگی دنیا را به آخرت می‌فروشند﴾ که مؤمنان‌اند ﴿در راه خدا بجنگند﴾ یعنی: اگر این گروه منافق سست‌گام غنیمت‌پرست، با دشمنان دین نجنگیدند، پس باید مؤمنان با اخلاصی که جانهایشان را نثار راه الله ﷻ نموده و زندگانی دنیا را به آخرت می‌فروشند، با آنان بجنگند.

این انگیزش و تشویقی از سوی حق تعالی برای مؤمنان است که: هلا! به‌سوی

میادین جنگ بشتابند. و در عین حال، هشداری است به ناخالصان، که باید نیّت‌هایشان را برای او خالص گردانند. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرکس به‌خاطر این بجنگد که فقط کلمهٔ الله ﷻ برتر باشد، پس فقط همان جهاد، در راه خدا ﷻ است». همچنین در **حدیث‌شریف** دیگری فرمودند: «هرکس در دفاع از مال خویش کشته شود، شهید است و هرکس در دفاع از جان خویش کشته شود، شهید است».

سپس حق تعالی جنگجویان در راه خویش را ـ در هردو صورت فوز به شهادت یا پیروزی ـ به پاداش و اجر عظیم جهاد فی‌سبیل‌الله به‌همراه برتری و غنیمت در دنیا وعده داده، می‌فرماید: ﴿**و هرکس در راه خدا بجنگد وکشته یا پیروز شود، به‌زودی پاداشی بزرگ به او خواهیم داد**﴾ چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «خداوند ﷻ برای مجاهد در راه خویش تضمین نموده است که اگر او را [باشهادت] به‌سوی خویش بازگیرد، به بهشتش در آورد، یا [اگر شهید نشد] او را به سلامت همراه با پاداش، یا غنیمت [به‌خانه‌اش] برگرداند».

وَمَا لَكُمْ لَا تُقَـٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ ٱلرِّجَالِ
وَٱلنِّسَآءِ وَٱلْوِلْدَٰنِ ٱلَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَآ أَخْرِجْنَا مِنْ هَـٰذِهِ ٱلْقَرْيَةِ
ٱلظَّالِمِ أَهْلُهَا وَٱجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا وَٱجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنكَ
نَصِيرًا ﴿٧٥﴾

﴿**و چرا شما در راه خدا و در راه نجات مستضعفین نمی‌جنگید**﴾ که عبارتند از: ﴿**مردان و زنان و کودکان**﴾ گرفتار در دست کفّار ﴿**هم‌آنان که می‌گویند: پروردگارا! ما**

را از این شهری که مردمش ستم‌پیشه‌اند، بیرون آر ﴾ مراد از شهری که مردمش ستم پیشه‌اند، شهر مکّه است که در وقت نزول آیهٔ کریمه این‌چنین بود، ولی خداوند متعال ستم را صراحتاً به مکّه نسبت نداد؛ به‌خاطر تشریف و تکریم آن. امّا این وصف، بر هر شهر و مکانی که مردمانی ستم پیشه داشته باشد، نیز مصداق دارد **﴿و﴾** آن مستضعفان تحت ستم می‌گویند: پروردگارا! **﴿برای ما از جانب خویش کارسازی مقرّر کن و برای ما از جانب خویش یاوری تعیین فرما ﴾** مراد از مستضعفان در اینجا: مؤمنانی هستند که در مکّه زیر فشار و شکنجهٔ کفّار به‌سر برده و از هجرت به‌سوی سرزمینی که در آن زندگی باعزّتی داشته‌باشند، عاجز و ناتوان بودند و هم‌آنانند که رسول خدا ﷺ برای ایشان چنین دعا می‌کردند: «خدایا! ولیدبن ولید، سلمةبن هشام، عیّاش‌بن ربیعه و همهٔ مستضعفان از مؤمنان را نجات ده». عبدالله‌ابن عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «من و مادرم نیز از مستضعفان بودیم».

از آیهٔ کریمه چنین بر می‌آید که: نجات‌دادن مستضعفان از زیر یوغ ستم و اسارت مستکبران، از بزرگترین و بارزترین وجوه جهاد در راه خدا ﷻ است زیرا «راه خدا» مفهوم عام و کلّی‌ای است که شامل هر امر خیری می‌شود. و باید دانست که هر عصری مستضعفان خویش را دارد، چنان‌که مستضعفان عصر ما بسیارند، در حالی‌که همّت و عزم ما در جهاد برای رهانیدنشان از زیر یوغ ستم، بسی اندک و ناچیز است.

ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ يُقَـٰتِلُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ ۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ يُقَـٰتِلُونَ فِى سَبِيلِ ٱلطَّـٰغُوتِ فَقَـٰتِلُوٓا۟ أَوْلِيَآءَ ٱلشَّيْطَـٰنِ ۖ إِنَّ كَيْدَ ٱلشَّيْطَـٰنِ كَانَ ضَعِيفًا ﴿٧٦﴾

﴿**مؤمنان در راه خدا کارزار می‌کنند**﴾ یعنی: جنگ آنها برای این هدف و مقصد است، نه غیر آن از مقاصد ﴿**و کافران در راه طاغوت**﴾ یعنی: در راه شیطان و آنچه که او در دلهای مردم می‌افگند ﴿**می‌جنگند**﴾ و بر سر این راه باهم کارزار می‌کنند. چون جنگیدن برای نمایش غیرت و فخرفروشی، طلب پیروزی به ناروا، برتری‌جویی بر دیگران، چپاول اموال مردم، انتقام‌گیری به‌ناحق، افتخار به عصبیّتها و قومیّتها و دیگر کژراهه‌های شیطان ﴿**پس با یاران شیطان بجنگید که کید شیطان**﴾ یعنی: مکر و نیرنگ او و پیروانش از کفّار، درنهایت امر ﴿**ضعیف است**﴾ زیرا این نیرنگ، برپایهٔ غروری میان تهی مبتنی است که هیچ حاصلی ندارد و نیز نیرنگ شیطان ازآن‌جهت ضعیف و بی‌بنیاد است که در مقابل نصرت خدا ﷻ برای مؤمنان قرار دارد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوٓاْ أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ ٱلْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَخْشَوْنَ ٱلنَّاسَ كَخَشْيَةِ ٱللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً ۚ وَقَالُواْ رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا ٱلْقِتَالَ لَوْلَآ أَخَّرْتَنَآ إِلَىٰٓ أَجَلٍ قَرِيبٍ ۗ قُلْ مَتَٰعُ ٱلدُّنْيَا قَلِيلٌ وَٱلْأَخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ ٱتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧٧﴾

در عصر ما کسانی پیدا می‌شوند که تصوّر می‌کنند؛ اسلام فقط نماز و روزه و زکات ... است، امّا این که جهاد و مبارزه نیز از اسلام باشد، خیر! در پندار آنها چنین چیزی نیست، درحالی که این تصوّر، تصوّر نادرستی است که حق تعالی

بندگان مؤمن و با تقوایش را از آن برحذر داشته و می‌فرماید: **﴿آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد﴾** فعلاً **﴿دست از جنگ نگهدارید و نماز را برپا دارید و زکات بدهید﴾** ایشان اصحاب پیامبر ﷺ بودند که به ترک جنگ در مکّه مأمور شدند، امّا در برابر اذیّت و آزاری که از مشرکان می‌دیدند، بی‌تاب گشته و از پیامبر ﷺ اجازه می‌خواستند تا دست به شمشیر برده و شرّ مشرکان را از خود بازدارند و نزد آن حضرت ﷺ رفته می‌گفتند: هنگامی‌که ما مشرک بودیم، عزّت و شوکتی داشتیم، امّا چون ایمان آوردیم، خوار و درمانده شدیم! پیامبر اکرم ﷺ ایشان را به صبر و تحمّل فراخوانده و می‌فرمودند: «به من دستور داده‌شده تا باگذشت و مدارا عمل کنم، پس [فعلاً] با اینان درگیر جنگ نشوید». و یاران پیامبر ﷺ به پیروی از دستور ایشان، دندان بر روی جگر گذاشته خویشتن‌داری می‌کردند تا آن‌که به مدینه هجرت کردند **﴿ولی همین که﴾** در مدینه **﴿کارزار بر آنان مقرّر شد، بناگاه گروهی از آنان، از مردم مانند ترس از خدا، یا ترسی سخت‌تر می‌ترسند﴾** یعنی: برخی از آنان از مردم به مقدار ترسی که از خدا ﷻ دارند می‌ترسند و برخی حتّی از آن هم بیشتر و سخت‌تر بنابراین، در مدینه ــ نه از روی شکّ در دین، بلکه از ترس مرگ و بیم و هول شدید از کشته‌شدن ــ از جنگ سستی و کندی ورزیدند.

شیخ ابومنصور ماتریدی می‌گوید: «این ترس، ترسی طبعی است زیرا سرشت انسان بر آن است که از آنچه بیم هلاکت وی در آن می‌باشد، غالباً کراهت دارد، پس منشأ ترس مؤمنان از جنگ، نفرت از فرمان الهی نیست». بعضی برآنند که آیهٔ کریمه درشأن منافقان است که قبل از فرضیّت جهاد، اسلام آوردند، امّا چون جهاد فرض شد، از آن نفرت و کراهت ورزیده و سستی کردند **﴿وگفتند: پروردگارا، چرا بر ما جهاد را مقرّر داشتی؟ چرا ما را تا مدّتی کوتاه مهلت ندادی؟﴾** یعنی: چرا ما را تا مدّتی‌دیگر ــ ولو کوتاه ــ مهلت ندادی تا در این مدّت از زندگی دنیا بهره‌مند و برخوردار می‌شدیم؟ این آیه شبیه به آیهٔ دیگری در سورهٔ «محمّد» است: (وَيَقُولُ الَّذِيْنَ آمَنُوْا لَوْلاَ... ۞ و کسانی که ایمان آورده‌اند

می‌گویند: چرا سوره‌ای ـ دربارهٔ جهاد ـ نازل نمی‌شود؟ امّا چون سوره‌ای صریح نازل شد و در آن نام جهاد آمد، آنان‌که در دلهایشان مرضی است، مانند کسی که به حال بیهوشی مرگ افتاده به تو می‌نگرند، ولی فرمان‌پذیری و سخنی شایسته برای آنان بهتر است و چون کار به تصمیم کشد، قطعاً خیر آنان در این است که با خداوند صادق باشند) [محمّد/۲۰]. ﴿**بگو: بهره‌مندی دنیا اندک است**﴾ و زودگذر، که بر صاحبش هرگز نمی‌پاید، ولی پاداش ﴿**آخرت برای کسی که تقوی پیشه کند، بهتر است. و بر شما به‌اندازهٔ فتیلی هم ستم نخواهد رفت**﴾ فَتِيل: رشتهٔ باریکی در پشت هستهٔ خرما است. یعنی: بر شما در آخرت به‌اندازهٔ ذرّهٔ ناچیزی هم ستم نمی‌رود، پس از جهاد رو برنتابید.

أَيۡنَمَا تَكُونُواْ يُدۡرِككُّمُ ٱلۡمَوۡتُ وَلَوۡ كُنتُمۡ فِي بُرُوجٖ مُّشَيَّدَةٖۗ وَإِن تُصِبۡهُمۡ حَسَنَةٞ يَقُولُواْ هَٰذِهِۦ مِنۡ عِندِ ٱللَّهِۖ وَإِن تُصِبۡهُمۡ سَيِّئَةٞ يَقُولُواْ هَٰذِهِۦ مِنۡ عِندِكَۚ قُلۡ كُلّٞ مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِۖ فَمَالِ هَٰٓؤُلَآءِ ٱلۡقَوۡمِ لَا يَكَادُونَ يَفۡقَهُونَ حَدِيثٗا ﴿٧٨﴾

آن‌گاه خداوند متعال در جهت تشویق و برانگیختن آن عدّه از مسلمانانی که از بیم مرگ دست از جهاد کشیده‌اند و در بیان فساد جبن و ترسی که درون آنها را پر کرده و در روان آنها درآمیخته است، می‌فرماید: ﴿**هرکجا باشید، مرگ شما را درمی‌یابد**﴾ و «حذر»، نمی‌تواند شما را از «قَدَر» نجات دهد، پس مرگ خواه‌ناخواه آمدنی است و هرکه با شمشیر نمیرد، به‌غیرآن از اسباب دیگر می‌میرد و این امری قطعی است ﴿**هرچند در بروج مشیّده باشید**﴾ بُروج مشیّده: برجهای

بسیار محکم، بلند و سربه‌فلک‌کشیده است. یعنی: چون اجل انسان در رسد، برجهای بسیار محکم و سربه‌فلک‌کشیده هم نمی‌توانند مرگ را از وی دفع کنند. پس حق تعالی نفرت از جنگ را با دو نسخه درمان می‌کند: یکی شناساندن حقیقت دنیا نسبت به آخرت. و دیگری فهماندن این حقیقت که مرگ پس و پیش نمی‌شود و برای آن میعادی است معیّن.

بعد از آن، حق تعالی به بیان بیماری دیگری می‌پردازد که خواستاران تأخیر فریضهٔ جهاد به آن دچار شده‌اند، این بیماری نیز همچون بیماری اوّل، بیماری‌ای است که ممکن است مسلمانان در هر زمان و مکانی به آن مبتلا شوند: ﴿**و چون به آنان خیری برسد**﴾ یعنی: نعمتی چون فراوانی و آسوده‌حالی ﴿**می‌گویند: این از سوی خداوند است**﴾ تا اینجای کار سخنشان درست است و هیچ اعتراضی هم بر آن نیست، امّا آنچه مورد اعتراض است این سخن است: ﴿**و اگر شرّی به آنان برسد، می‌گویند: این از سوی توست**﴾ یعنی: اگر به منافقان نعمتی برسد، آن را به خداوند متعال نسبت می‌دهند، ولی اگر به آنان نقمت و بلایی چون قحطی و سختی رسید، آن را ــ در عصر نزول آیه ــ به رسول خدا ﷺ نسبت می‌دادند و ممکن است امثال آنان در هر عصری، این نسبت را به میراث‌بران پیامبر ﷺ بدهند. ﴿**بگو**﴾ موضوع چنان نیست که شما می‌پندارید، بلکه ﴿**همه از سوی خداوند است**﴾ چه خیر و چه شرّ ﴿**پس چه حال است این قوم را، نزدیک نیستند که سخنی را بفهمند**﴾ تا بدانند که گیرنده و دهنده همانا خداوند متعال است و همهٔ اینها از حکم او صادر می‌شود ؟!.

مَآ أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ ٱللَّهِ ۖ وَمَآ أَصَابَكَ مِن سَيِّئَةٍ فَمِن نَّفْسِكَ ۚ وَأَرْسَلْنَـٰكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا ۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًا ﴿٧٩﴾

﴿**هرچه به تو برسد**﴾ ای انسان! ﴿**از خوبیها**﴾ و نعمت‌های زندگی، چون آسایشها و آرامشها و فراوانی‌ها[1] و سلامتی ... ﴿**از جانب خداست**﴾ و به فضل و رحمت وی زیرا کسی را بر خدا ﷻ هیچ حقّی نیست ﴿**و هر شرّی که به تو برسد، از خودِ توست**﴾ یعنی: هر سختی و بدبختی و بلا و مشقّتی که به تو برسد، آن نیز از سوی خدا ﷻ است و لی به سبب و علّتی از جانب خودت؛ چون گناهی که مرتکب آن شده‌ای و به کیفر آن، مبتلای بلا و بدبختی و عذابی گردیده‌ای. پس اشتباه منافقان دراین است که به جای آن که به‌سوی خدا ﷻ باز گردند و به طور کلّی به او التجا کنند تا خشم و عذاب خویش را از آنان بر دارد، رسول خدا ﷺ را سبب این مصیبت‌ها معرّفی می‌کنند، درحالی‌که رسول خدا ﷺ رحمتی برای جهانیان است ﴿**و تو را برای مردم به پیامبری فرستادیم**﴾ یعنی: ای محمّد ﷺ! تو رحمت و نعمتی برای مردم هستی، تو از گناه معصوم هستی و تو جز مبلّغی برای مردم نیستی بنابراین، مقدّرات خلایق به‌دست تو نیست تا سود و زیان و خیر و شرّ از سوی تو باشد و چیزی از امر الهی در تصرّف تو نیست تا مصائبی که به آنان می‌رسد، از جانب تو باشد ﴿**وگواه بودن خدا**﴾ بر این حقیقت که او تو را به رسالت فرستاده است ﴿**بس است**﴾ و او میان تو و میان آنان بر این حقیقت گواه می‌باشد.

مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَۖ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظٗا ﴿٨٠﴾

﴿**هرکس از پیامبر اطاعت کند، درحقیقت از خداوند اطاعت کرده‌است**﴾ لذا فرمانبرداری از پیامبر ﷺ، درواقع فرمانبرداری از خدا ﷻ است زیرا پیامبر جز به آنچه که خدا ﷻ به وی فرمان داده دستور نمی‌دهد و جز از آنچه که خدا ﷻ از آن نهی نموده، نهی نمی‌کند، پس اطاعت از مبلّغ و پیام‌رسان، درواقع اطاعت از آن

کسی است که او را به این مأموریّت برانگیخته است و هرکس این حقیقت را درک کند، قطعاً در نهایت انضباط و اخلاص، از رسول خدا ﷺ اطاعت می‌کند.

خاطرنشان می‌شود که رسول‌خدا ﷺ فرمان‌بردن از امرای مسلمان را نیز شامل اطاعت از خود گردانیده‌اند، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: «هرکس از من اطاعت کند، در حقیقت از خدا ﷻ اطاعت کرده است و هرکس از من نافرمانی کند، در حقیقت خدا ﷻ را نافرمانی کرده است و هرکس از امیر اطاعت کند، در حقیقت از من اطاعت کرده است و هرکس امیر را نافرمانی کند، در حقیقت مرا نافرمانی کرده‌است». ﴿**و هرکس رویگردان شود**﴾ یعنی: از اطاعت تو اعراض کند و سر برتابد، پس او درحقیقت خدای عزّوجلّ را نافرمانی کرده است زیرا ما ﴿**تو را نگهبان ایشان**﴾ یعنی: نگهبان اعمال ایشان ﴿**نفرستاده‌ایم**﴾ بلکه بر عهدهٔ تو فقط و فقط تبلیغ است، نه این‌که دلهایشان را به حق گرویده و باورمند گردانی زیرا این‌کار در توان تو نیست.

وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِندِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٨١﴾

آن‌گاه خداوند متعال از حال منافقانی خبر می‌دهد که در ظاهر امر از خود موافقت و طاعت بروز می‌دهند، امّا در باطن، خلاف آن را پنهان می‌دارند: ﴿**و می‌گویند؛ فرمانبرداریم**﴾ یعنی: وقتی نزد تو باشند، می‌گویند: «سمعاً و طاعتاً»، کار ما فرمانبرداری است ﴿**ولی چون از نزد تو بیرون می‌روند، گروهی از آنان شبانه جز آنچه تو می‌گویی تدبیر می‌کنند**﴾ یعنی: سخنت را تغییر داده و سخنی‌دیگر

می‌اندیشند و بر زبان می‌آورند. یا معنی این است: سخنت را در مورد مأموریّتی که به آنان سپرده‌ای و ایشان را بر آن گمارده‌ای، تحریف و تغییر می‌دهند ﴿**و الله می‌نویسد**﴾ در نامه‌های اعمالشان ﴿**آنچه را که شبانه می‌گویند**﴾ تا در برابر آن مجازاتشان کند ﴿**پس از آنان روی برتاب**﴾ یعنی: آنان را به حال و کار و کردارشان واگذار ﴿**و بر خدا توکّل کن**﴾ در کار آنان تا فرصت و مجال انتقام از آنان را فراهم گرداند ﴿**و خداوند کارسازی را کافی است**﴾ برای کسانی که بر وی توکّل کنند. بدین‌سان حق تعالی به پیامبرش فرمان می‌دهد که در مقابله با این عمل منافقان، توکّل را با روی برتافتن از آنان یکجا سازد.

آن‌گاه حق تعالی عامل این بیماری‌شان را که همانا عدم تدبّر در کتاب خدا ﷻ است، بیان داشته می‌فرماید:

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ ۚ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ ٱللَّهِ لَوَجَدُوا۟ فِيهِ ٱخْتِلَـٰفًا كَثِيرًا ﴿٨٢﴾

﴿**آیا در**﴾ آیات ﴿**قرآن نمی‌اندیشند؟**﴾ یعنی: آیا از قرآن روی برتافته و در معانی و مبانی آن تأمّل و اندیشه نمی‌کنند تا به هدف و مرام قرآن پی ببرند؟ بی‌شکّ اگر آنان ـ چنان‌که باید ـ در آن اندیشه و تعمّق نمایند، به این حقیقت می‌رسند که در قرآن هیچ اختلاف، ناهماهنگی و تعارضی نیست و قطعاً در آن صورت، معنای این فرمودهٔ حق تعالی را که: (همه از جانب خداست) [آیهٔ/۷۸]، و این فرمودهٔ وی: (و آنچه از بدی به تو می‌رسد، از خود توست) [آیهٔ/۷۹]، را می‌فهمند ﴿**و اگر**﴾ قرآن ﴿**از جانب غیرخدا می‌بود**﴾ چنان‌که کفّار می‌پندارند ﴿**قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند**﴾ و در آن تفاوت و تناقض فاحش و عدم انطباق با واقع را ملاحظه می‌کردند زیرا این عوارض از خصوصیّات کلام بشر است، بویژه

هنگامی که سخن بشر طولانی شود و گوینده‌اش از امور غیبی خبر دهد؛ قطعاً اندک بررسی‌ای در سخنان وی نشان خواهد داد که درستی و مطابقت با واقع، به ندرت در آن مشاهده می‌شود، درحالی‌که معانی قرآن کریم در همه امور ـ چون توحید، حلال و حرام، خبر دادن از غیب ... ـ بعضاً مکمّل و مؤیّد بعضی دیگرند. یا معنی این است: اگر قرآن از نزد غیر خدا ﷻ می‌بود، قطعاً آنها از نظر بلاغت و بیان معانی، در آن تفاوت‌های آشکاری می‌دیدند.

علما با این آیه در ردّ سخن برخی از فرقه‌ها استدلال کرده‌اند که می‌گویند: «فهم معنای قرآن جز به تفسیر پیامبر ﷺ و امام ممکن نیست».

آن‌گاه حق تعالی قضیّهٔ مهمّ دیگری را در موضوع جهاد مطرح می‌کند که به جنگ شایعه‌ها و جنگ‌روانی ارتباط دارد و راه درمان آن را نیز بیان می‌نماید:

وَإِذَا جَآءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ ٱلْأَمْنِ أَوِ ٱلْخَوْفِ أَذَاعُواْ بِهِۦ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى ٱلرَّسُولِ وَإِلَىٰٓ أُوْلِى ٱلْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ ٱلَّذِينَ يَسْتَنۢبِطُونَهُۥ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُۥ لَٱتَّبَعْتُمُ ٱلشَّيْطَٰنَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿۸۳﴾

﴿و چون خبری﴾ حاکی از **﴿ایمنی، یا وحشت به آنان برسد، انتشارش می‌دهند﴾** گروهی از سست ایمانان بودند که وقتی خبری را که مایهٔ آرامش بود ـ چون خبر پیروزی مسلمین و نابودی دشمنانشان ـ یا خبری را که مایهٔ نگرانی و وحشت بود ـ چون خبر شکست مسلمین ـ می‌شنیدند، آن خبر را فاش می‌کردند. به قولی: آنان خبرهای فتنه‌انگیز و روحیه‌برانداز منافقان را به گوش مسلمانان

می‌رساندند و شایعه‌های دروغین را پخش می‌کردند، که از این امر فسادی آشکار و خللی دامنه‌دار پدید می‌آمد ﴿**حال آن‌که اگر آن را به‌سوی پیامبر و به‌سوی اولی‌الامر خویش ارجاع می‌کردند**﴾ اولی‌الامر: اهل علم و اندیشه، یا فرمانروایان اند که مردم در امور خویش به آنها رجوع می‌کنند ﴿**آن‌گاه اهل استنباط ایشان به آن پی می‌بردند**﴾ یعنی: اگر چنان می‌کردند، اهل درک و استنباط، با تدبیر و اندیشهٔ سالم خویش، درستی یا نادرستی آن خبر را استخراج و از همدیگر تفکیک می‌کردند، لذا شیوهٔ درست و صحیح برخورد با اخبار و رویدادها این بود که آنها از پخش اخبار پرهیز کنند تا رسول خدا ﷺ خود آن را پخش نمایند، یا اولی‌الامرشان عهده‌دار این مهم گردند؛ زیرا ایشان به‌خوبی می‌دانند که چه چیزی باید افشا گردد و چه چیزی در پردهٔ کتمان باقی بماند ﴿**و اگر فضل خدا بر شما نبود**﴾ با پاکسازی شما از این شائبه‌ها ﴿**و رحمت وی**﴾ بر شما نبود، با فرستادن پیامبر و فرودآوردن کتاب خویش برشما و نگهداشت‌تان از فروافتادن در راه باطل ﴿**یقیناً از شیطان پیروی می‌کردید**﴾ در وسوسه‌افگنی‌های وی ﴿**جز اندکی**﴾ از شما و ایشان کسانی‌اند که از فطرتی صاف و پاک برخوردارند.

اگر این حقیقت را مورد لحاظ قرار دهیم که (اولی‌الامر) بنابر یکی از وجوه تفسیری، علما می‌باشند؛ وجاهت رأی کسانی را در می‌یابیم که قضیهٔ اجتهاد را ــ که عبارت از استنباط احکام است ــ و قضیهٔ مجتهدّینی را که علم و تقوی و ملکات باطنی‌شان آنان را شایستهٔ استنباط احکام گردانیده؛ شامل مضمون این آیه گردانیده‌اند.

در روایت مورد اتّفاق بخاری و مسلم راجع به **سبب‌نزول** آمده است: چون این خبر به عمر رضی الله عنه رسید که رسول خدا ﷺ زنان خویش را طلاق داده‌اند، به مسجدالنّبی رفت و از مردم شنید که این سخن را در میانشان ردّوبدل می‌کنند، پس نتوانست شکیبایی کند و یک‌راست به خانهٔ پیامبر ﷺ رفت و اجازهٔ ورود خواست، آن‌گاه از رسول خدا ﷺ پرسید که آیا زنان خویش را طلاق داده‌اند؟

رسول خدا ﷺ فرمودند: خیر! گفت: الله اکبر! آن‌گاه بر سر در مسجد ایستاد و با صدای بلند گفت: آگاه باشید، رسول خدا ﷺ زنان خویش را طلاق نداده‌اند. سپس این آیه نازل شد.

﴿فَقَٰتِلۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفۡسَكَۚ وَحَرِّضِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَكُفَّ بَأۡسَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ وَٱللَّهُ أَشَدُّ بَأۡسٗا وَأَشَدُّ تَنكِيلٗا ٨٤﴾

پس از آن‌که خدای عزّوجلّ تمام مؤمنان را در یک فرمان عام به جهاد فراخواند و سست‌دلان را سرزنش کرده و آفت‌های چندی را درمان نمود، اینک هر فرد را به طور جداگانه نیز ـ از خلال فرمان دادن به رسول خویش ـ به جهاد دستور می‌دهد: ﴿**پس**﴾ ای محمّد! ﴿**در راه خدا پیکار کن**﴾ به نفس نفیس خویش ﴿**جز عهده‌دار شخص خود نیستی**﴾ یعنی: تو مسؤول عمل اصحاب خویش نیستی که جهاد می‌کنند یا نه، بلکه به اجرای فرمان خدای عزّوجلّ بر نفس خود ملزم هستی، پس اگر تو را تنها هم گذاشتند، به تنهایی بجنگ ﴿**و مؤمنان را برانگیز**﴾ بر مبارزه و جهاد ﴿**نزدیک است که خداوند بلای کافران را بگرداند**﴾ و با پیروزساختنت آسیب آنان را بازدارد. کلمهٔ (عَسٰی) که در مورد خداوند ﷻ مفید قطعیّت است، مؤمنان را به بازداشتن بلا و آسیب کافران از ایشان، متوقّع و امیدوار می‌سازد، لذا این وعده‌ای از سوی خدای سبحان است و وعدهٔ او خواه‌نخواه انجام شدنی است ﴿**و خداست که قدرتش بیشتر**﴾ و صولتش بزرگتر است ﴿**و**﴾ عذاب و ﴿**کیفرش سخت‌تر است**﴾ از این تعبیر چنین بر می‌آید که مقاومت کفّار در برابر مؤمنان نیز شدید است، ولی عذاب خداوند ﷻ و إعمال قدرت وی بر آنان شدیدتر می‌باشد.

چنان‌که از آیهٔ کریمه این حقیقت نیز بر می‌آید که: سرسختی کافران علیه اهل ایمان، جز با نیروی بازدارندهٔ جهاد مهار نمی‌شود بنابراین، باید مؤمنان را از راه سخنرانی، انتشار کتب و اعلامیه‌ها به جهاد برانگیخت. و از مثالهای برانگیختن مؤمنان به جهاد از سوی آن حضرت ﷺ؛ این فرمودهٔ ایشان در روز بدر خطاب به یارانشان است: «قُومُوْا اِلٰی جَنَّةٍ عَرْضُهَاالسَّمٰوَاتُ وَالْاَرْض ۞ یاران! بپاخیزید به‌سوی بهشتی که پهنای آن همانند آسمانها و زمین است».

مَّن يَشْفَعْ شَفَـٰعَةً حَسَنَةً يَكُن لَّهُۥ نَصِيبٌ مِّنْهَا ۖ وَمَن يَشْفَعْ شَفَـٰعَةً سَيِّئَةً يَكُن لَّهُۥ كِفْلٌ مِّنْهَا ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ مُّقِيتًا ﴿٨٥﴾

﴿**هرکس شفاعت پسندیده‌ای بکند، از**﴾ خیر ﴿**آن نصیبی می‌بَرَد و هرکس شفاعت ناپسندیده‌ای کند، از**﴾ شرّ ﴿**آن نصیبی می‌بَرَد**﴾شفیع: کسی است که دیگری را به انجام کاری سفارش و تشویق می‌کند. و شفاعت پسندیده، سفارش دیگران به انجام امور نیک و طاعت حق تعالی است، پس هرکس در کار خیری شفاعت و سفارش کند تا نفعی به دیگران برساند، یا شرّی را از کسی دفع نماید، از پاداش آن شفاعت بهره و نصیبی می‌برد و هرکس به شرّ و بدی‌ای سفارش کند، از گناه آن نصیب می‌بَرد؛ چون کسی که به سخن‌چینی و غیبت می‌پردازد، یا دیگری را به دزدی و فحشا سفارش می‌کند، یا به‌طور کلّی در جلب ضرر یا دفع منفعت یا در امر غیر جایزی سفارش می‌کند ﴿**و خداوند همواره بر هرچیزی مقتدر است**﴾ و هم‌او نگهبان مقادیر اعمال شماست، پس شما را بر اعمالتان جزا می‌دهد. در **حدیث شریف** آمده است: «اِشْفَعُوْا تُؤْجَرُوْا، وَيَقْضِيَ اللّٰهُ عَلٰی لِسٰانِ نَبِيِّهِ مٰا شٰاءَ ۞ شفاعت کنید تا اجر و پاداش داده شوید، امّا خداوند ﷻ هر چه را خواسته است، بر زبان پیامبر خویش حکم می‌کند».

مجاهدبن‌جبیر در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: این آیه دربارهٔ سفارش‌ها و واسطه‌شدن‌های مردم برای یک‌دیگر نازل شد. برخی از مفسّران با توجّه به سیاق آیات، «شفاعت حسنه» را به جهاد در راه خدا ﷻ و «شفاعت سیّئه» را به جهاد در راه شیطان تفسیر کرده‌اند زیرا جهاد در راه خدا ﷻ تنها وسیلهٔ نجات مستضعفان از چنگال مستکبران می‌باشد.

وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا 

﴿**و چون شما را به تحیتی بنوازند**﴾ تحیّت: سلام گفتن است. بعضی گفته‌اند: تحیّت در اینجا، دادن پاسخ عطسه زننده با گفتن: «يَرْحَمُكَ اللهُ» است. یاران امام ابوحنیفه برآنند که مراد از تحیّت در اینجا هدیه دادن است، به‌دلیل این فرمودهٔ حق تعالی: (پس با تحیّتی بهتر از آن پاسخ دهید). یعنی: هدیهٔ بهتر از آنچه به شما داده‌اند، بدهید. و اگر مراد از «تحیّت» سلام باشد، پس تحیّت بهتر این است که در جواب سلام کسی که به گفتن سلام ابتدا می‌کند، چیزی را بیفزاید، مثلاً چون سلام‌دهنده گفت: «السّلام علیکم»، جواب‌دهنده بگوید: «و علیکم‌السّلام و رحمةالله». که این جواب بر لطف و طراوت و صفای تحیّت می‌افزاید. و افزودن در جواب سلام مستحبّ و پیش‌دستی در سلام گفتن سنّت است که در بارهٔ آن ترغیب فراوان آمده، امّا دادن جواب سلام فرض است، به‌دلیل فرمودهٔ حق تعالی: ﴿**پس با تحیّتی بهتر از آن، یا همانند آن پاسخ دهید**﴾ یعنی: اگر جواب سلام را به شیوهٔ بهتر ندادید؛ حدّاقل به مانند آن پاسخ دهید، امّا ندادن جواب سلام به‌طورکلّی، جایز نیست زیرا جواب سلام فرض است. و کم‌کردن جواب سلام از مقداری که سلام‌کننده با آن به سلام ابتدا نموده است، نیز جایز نیست.

در **حدیث‌شریف** به روایت سلمان فارسیﷺ آمده است: مردی نزد رسول خدا آمد و گفت: «اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَا رَسُوْلُ اللهِ». رسول خدا ﷺ در جواب وی فرمودند: «وَ عَلَيكَ السَّلامُ وَ رَحْمَةُ اللهِ». سپس دیگری آمد و گفت: «اَلسَّلامُ عَلَيكَ يَا رَسُولُ اللهِ وَ رَحمَتُهُ». رسول خدا ﷺ در جواب وی فرمودند: «وَعَلَيكَ السَّلامُ وَرَحمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ». سپس دیگری آمد و گفت: «اَلسَّلامُ عَلَيكَ يَا رَسُولُ اللهِ وَ رَحمَةُ اللهَ وَ بَرَكَاتُهُ». رسول خدا ﷺ در جواب وی فرمودند: «وَعَلَيْكَ». آن شخص گفت: یا رسول‌الله! پدر و مادرم فدای شما باد، فلان و فلان که نزد شما آمدند و بر شما سلام گفتند، سلام آنها را به بیشتر از جواب سلام من برگردانیدید؟! رسول خدا ﷺ فرمودند: «آخر تو برای ما چیز بیشتری باقی نگذاشتی، حق تعالی فرموده است: و چون شما را به تحیّتی بنوازند، با تحیّتی بهتر از آن پاسخ دهید یا همانند آن را برگردانید. و ما همانند آن را به تو برگردانیدیم». ابن‌کثیر می‌گوید: «در این حدیث دلالتی است بر این که افزودن بر کلمات سلام به بیشتر از: اَلسَّلامُ عَلَيكُم وَ رَحمَةُاللهِ وَ بَرَكَاتُهُ، مشروع نیست».

فقها گفته‌اند: غیر مسلمانان در جواب‌دادن سلام به همانند آن، یا به نیکوتر از آن، از عمومیّت آیه مستثنی می‌باشند زیرا در **حدیث‌شریف** به روایت صحیح مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در سلام گفتن بر یهود و نصاری آغازگر نباشید و اگر با آنان در راهی روبرو شدید، آنان را به در پیش گرفتن تنگ‌ترین قسمت راه ناگزیر گردانید». و چنان‌که از احادیث دیگر نیز برمی‌آید، اگر غیر مسلمانی به مسلمانی سلام گفت؛ باید فقط در جواب آن بگوید: «و علیکم ✿ برشما باد». امّا احناف از حکم عدم جایز بودن ابتدا نمودن به سلام برای غیرمسلمانان، حالتی را که مسلمان در آن نیازی به شخص ذمّی‌ای دارد، استثنا کرده و ابتداکردن به سلام را در چنین‌حالتی برای وی جایز دانسته‌اند.

صاحب «هديّة علائيّه» از حنفيّه می‌گوید: «سلام‌گفتن بر فاسقی که فسقش علنی باشد مکروه است، چنان‌که سلام‌گفتن بر کسی که حقیقتاً از دادن جواب

سلام عاجز می‌باشد نیز مکروه است، چون سلام‌دادن بر شخصی که مشغول خوردن غذاست، یا بر کسی که شرعاً از جواب دادن عاجز است، همچون خوانندهٔ نماز، خوانندهٔ قرآن، ذکرکننده، سخنران، کسی که به ایشان گوش فرا داده است، تکرارکنندهٔ فقه در تدریس، کسی که مشغول حلّ‌وفصل دعاوی میان مردم است، کسی که در حالت مذاکرهٔ علم شرعی است، مؤذّن، اقامت گوینده، مدرّس، کسی که به نماز و تسبیح نشسته است، کسی که تلبیه می‌گوید، سلام گفتن بر دختران جوان بیگانه، بر کسی که بازی غیر مباحی را انجام می‌دهد، کسی که غیبت مردم را می‌کند، یا کبوتر پرواز می‌دهد، بر پیرمرد بذله‌گو، بر دروغگو، بر بیهوده‌کار، بر کسی که مردم را دشنام می‌دهد، یا به چهرهٔ دختران و زنان نامحرم می‌نگرد ـ تا آن‌گاه که به توبهٔ اینان علم نداشته باشیم ـ همچنان سلام گفتن بر کسی که با همسرش مشغول عمل جنسی و معاشقه است، بر کسی که عورت وی برهنه است، بر کسی که در حال قضای حاجت قرار دارد، بر کسی که به خواب سبک یا خواب سنگینی فرورفته است و بر کسی که در حمّام است، مکروه می‌باشد.

باید دانست که در هر جایی که سلام‌گفتن در آن مشروع نیست، دادن جواب سلام نیز مشروعیّتی ندارد، همچنان دادن جواب سلام طفل و شخص مست و دیوانه واجب نیست و دادن جواب «سَلاَمْ عَلَیکُم» به سکون میم در «سلامْ» نیز واجب نیست. همچنان حنفیّه می‌گویند: «انسانْ باید با سلام گفتن؛ تجدید عهد با اسلام و این امر را نیّت کند که به مؤمنی در مال، یا آبرویش زیانی نرساند».

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌گوید: «در همه کشورهای جهان رایج است که وقتی مردم با یک‌دیگر ملاقات کنند، کلمه‌ای را برای موافقت و اظهار محبّت فیما بین، اظهار می‌دارند؛ امّا اگر مقایسه شود، معلوم می‌گردد که هیچ احوال‌پرسی‌ای به اندازهٔ سلام اسلامی جامع نیست؛ زیرا در الفاظ سلام اسلامی تنها محبّت نیست، بلکه ادای حق محبّت نیز هست. در واقع سلام گوینده از

خداوند چنین می‌خواهد که شما را از تمام آفات و آلام سالم نگهدارد ... سلام، دعای حیات طیّبه در حقّ برادر مسلمان است، اظهار این حقیقت هم هست که همهٔ ما محتاج حق تعالیٰ هستیم و نمی‌توانیم بدون اذن او به یکدیگر نفع برسانیم و به اعتبار این معنی این کلمه یک عبادت هم هست و وسیله‌ای برای تذکّر برادر مسلمان به این‌که یاد خدا را فراموش نکند نیز هست. همچنین کسی که از خدا می‌خواهد که دیگری از تمام آفات و تکالیف حفظ شود، گویی او در ضمن این، وعده می‌کند که شما از دست و زبان من مأمون هستید و من محافظ جان و مال و آبروی شما نیز هستم».

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌افزاید: «ابن عربی در «احکام القرآن» قول امام ابن عُیینه را نقل فرموده که می‌گوید: «اَتَدرِی مَا السَّلامُ؟ یَقُوْلُ اَنتَ آمِنٌ مِنِّیْ» یعنی شما می‌دانید که سلام چیست؟ سلام کننده در واقع می‌گوید: شما از جانب من در امان هستید. خلاصه اینکه تحیّهٔ اسلامی جامعیّت جهانی دارد، در آن ذکر خدا ﷻ است، تذکیر نیز هست، نوعی اظهار محبّت با برادر مسلمان هم هست، برای او بهترین دعا نیز هست، با او این معاهده نیز هست که تو از دست و زبان من ایمنی. کاش مسلمانان این کلمه را به مثل رسم عموم و بر مبنای عادت ادا نمی‌کردند، بلکه حقیقت آن را درک کرده و به مضامین بلند آن متوجّه می‌شدند»[1]. ﴿**همانا خداوند حسابگر همه چیز است**﴾ و شما را بر هر ریز و درشتی محاسبه می‌کند، از جمله در سلام گفتن و تحیّت. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست (بلاکیف) اوست، به بهشت وارد نمی‌شوید تا ایمان نیاورید و ایمان نمی‌آورید تا با همدیگر محبّت نورزید، آیا شما را بر امری راهنمایی نکنم که اگر آن را انجام دهید، با همدیگر مهر و محبّت می‌ورزید؟ سلام گفتن را در میان خود منتشر کنید».

۱ـ بقیّهٔ مسائل و آداب سلام را در کتب آداب بجویید.

ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ ٱللَّهِ حَدِيثًا ﴿۸۷﴾

﴿الله کسی است که هیچ معبودی جز او نیست﴾ پس الوهیّت فقط مخصوص اوست ﴿به‌یقین در روز قیامت﴾ یعنی روز قیام‌کردن مردم از قبرها ﴿که هیچ شکّی در آن نیست﴾ نزد آنان‌که حجّت‌ها و برهان‌های خدای عزّوجلّ را درمی‌یابند ﴿شما را گرد می‌آورد﴾ به‌سوی حساب ﴿و راستگوتر از خدا در سخن کیست؟﴾ آری! هیچ‌کس از خدای عزّوجلّ در اخبار و سخنانی که می‌گوید، راستگوتر نیست، به‌دلیل بی‌نیازی، قدرت و کمال حق تعالی و به‌دلیل این‌که دروغ گفتن بر آن ذات متعال محال است.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در این آیه، برحشرنمودن مردم در صحرای محشر سوگند خورده است.

۞ فَمَا لَكُمْ فِي ٱلْمُنَٰفِقِينَ فِئَتَيْنِ وَٱللَّهُ أَرْكَسَهُم بِمَا كَسَبُوٓاْ أَتُرِيدُونَ أَن تَهْدُواْ مَنْ أَضَلَّ ٱللَّهُ وَمَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ سَبِيلًا ﴿۸۸﴾

مجاهد در بیان سبب‌نزول آیهٔ کریمه می‌گوید: مردمانی از اهالی مکّه نزد پیامبراکرم ﷺ آمده و از روی ریا اسلام می‌آوردند، سپس به‌سوی قوم خویش بازگشته و در بت‌پرستی نگونسار می‌گشتند و هدفشان از این کار این بود که هم در اینجا و هم در آنجا ایمن باشند، پس خدای عزّوجلّ دستور داد که اگر از کفّار

کناره نگیرند و به راه صلاح بازنیایند، با آنان پیکار شود. به روایتی دیگر: این آیه دربارهٔ منافقانی نازل شد که از میانهٔ راه اُحد به مدینه برگشتند، پس اصحاب رسول خدا ﷺ در تصمیم گیری پیرامون آنان به دو گروه تقسیم شدند؛ گروهی می‌گفتند: با آنان می‌جنگیم و گروهی دیگر می‌گفتند: نه! با آنان نمی‌جنگیم.

﴿**شما را چه شده‌است که دربارهٔ منافقان دو دسته شده‌اید**﴾ یعنی: چرا دربارهٔ آنان اختلاف پیدا کرده‌اید تا بدانجا که دراین‌باره به دو رأی متفرّق گشته‌اید، آخر چرا قاطعانه به کفر آنان حکم نمی‌کنید؟ ﴿**و حال آن‌که خداوند آنان را به سزای آنچه انجام داده‌اند، سرنگون ساخته‌است**﴾ یعنی: آنان را به‌سوی کفر باز گردانده و بر کفر هلاکشان ساخته است. رَکْس: سرنگون‌ساختن یک چیز، یا بازگردانیدن اوّل آن به‌سوی آخر آن است. یعنی: به‌سبب کار و کردارشان که همانا پیوستن به دارَ کفر است، در وَادی کفر سرنگونشان ساخته است. بدین جهت، از مفاد آیه جواز کشتن آنان برمی‌آید ﴿**آیا می‌خواهید کسی را که خدا در گمراهی‌اش وا نهاده، به‌راه آورید؟**﴾ یعنی: آیا می‌خواهید کسی را در جملهٔ راهیافتگان قراردهید که خداوند ﷻ او را در کفر و گمراهی نگونسار ساخته و قتلش را جایز شمرده است؟ یا معنی این است: آیا می‌خواهید آنان را راهیافته بنامید، درحالی‌که خداوند ﷻ گمراهی‌شان را آشکار گردانیده است؟ این تعبیر، مفید سرزنش آن گروه از مؤمنانی است که با منافقان به نرمش برخورد می‌کردند ﴿**و حال آن‌که هرگز برای کسی که خداوند در گمراهی‌اش وانهاده**﴾ به سبب عملکرد ناروایش ﴿**راهی به‌سوی هدایت نخواهی‌یافت**﴾ یعنی: جستن راه هدایت برای چنین‌کسی، سودی دربر ندارد. ممکن است که از نصّ آیه فهم دیگری نیز بیرون آید و آن این است: خداوند ﷻ بر هرکس گمراهی را خواسته باشد، تو هرگز برای وی هیچ راهی نمی‌یابی، بلکه او در هر راهی سرگردان است و نمی‌تواند هیچ راه روشنی را در پیش بگیرد. و این خود نشانهٔ منافق است که همیشه در حال تحیّر، جابجا کردن موضع‌گیری‌ها، تناقض در رفتار و تنش درونی بسر می‌برد.

وَدُّواْ لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُواْ فَتَكُونُونَ سَوَآءً فَلَا تَتَّخِذُواْ مِنْهُمْ أَوْلِيَآءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَخُذُوهُمْ وَٱقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُواْ مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٨٩﴾

﴿آنان دوست دارند که شما نیز کافر شوید، همان‌گونه که خودشان کافر شده اند﴾ یعنی: این گروه منافق، از روی عناد و کفر و درازدستی در گمراهی، در آرزوی کافرشدن مؤمنان به‌سر می‌برند **﴿تا در نتیجه﴾** شما و آنها **﴿باهم برابر باشید﴾** در کفر **﴿پس زنهار، از میان آنان برای خود دوستانی اختیار نکنید تا آن‌که در راه خدا هجرت کنند﴾** یعنی: برای هیچ‌کس از آنان یار و پشتیبان نباشید تا آن‌که با هجرت، ایمانشان را اثبات کنند زیرا در آغاز اسلام، هجرت اعلان عملی مسلمان شدن بود، از آن رو که هجرت، موالات عملی با اسلام و مسلمین است. آری! خدای عزّوجلّ ما را از ولایت و دوستی با چنین مردمی نهی نموده است؛ مگر بعد از این‌که در سخن و عمل، ولاء و وابستگی کامل خود را به اسلام و اهل اسلام و دار اسلام اثبات کنند **﴿پس اگر روی برتافتند﴾** از ایمان و هجرت **﴿هرکجا آنان را یافتید﴾** یعنی: بر آنان دست یافتید **﴿آنان را به اسارت بگیرید و بکُشید و از آنان یار و یاوری برای خود نگیرید﴾** یعنی: نه آنان را یاری کنید و نه از آنان یاری را بپذیرید. البتّه این حکم دربارهٔ مردمی است که ادّعای مسلمانی نموده، سپس معاندانه به دار حرب پیوستند، نه دربارهٔ منافقانی که با مؤمنان در مدینه یک‌جا ساکن بودند زیرا منافق در داراسلام وضع خاصّ خود را دارد و کشته نمی‌شود، مگر این‌که نفاق خویش را آشکار کند، یا زمامدار مسلمان (امام) با داشتن گواه و مدرک، به کشتن وی حکم نماید. بنابراین، حکم اصلی دربارهٔ منافقان خارج از داراسلام، یا حیطهٔ دولت آن، کشتن و عدم یارگیری از آنها و یاری‌دادن آنهاست.

امّا این حالت استثناهایی هم دارد:

إِلَّا ٱلَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمِۭ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَـٰقٌ أَوْ جَآءُوكُمْ
حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَن يُقَـٰتِلُوكُمْ أَوْ يُقَـٰتِلُوا۟ قَوْمَهُمْ ۚ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ
لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَـٰتَلُوكُمْ ۚ فَإِنِ ٱعْتَزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَـٰتِلُوكُمْ وَأَلْقَوْا۟
إِلَيْكُمُ ٱلسَّلَمَ فَمَا جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ﴿٩٠﴾

﴿**مگر کسانی که با قومی که بین شما و آنها پیمانی است، پیوند دارند**﴾ یعنی منافقانی را که از راه «جوار» و «حلف» به قومی می‌پیوندند که میان شما و آنان میثاق و پیمانی است، نکشید زیرا عهد و پیمان شامل آنان نیز می‌شود. بعضی گفته‌اند: مراد از «پیوند» در اینجا، پیوند نَسَبی است. این اوّلین صورت استثنا شده از حکم قتل منافقان خارج از حیطهٔ دار اسلام است.

امّا صورت دوم: ﴿**یا نزد شما بیایند درحالی‌که سینهٔ آنان از جنگیدن با شما یا جنگیدن با قوم خود، به‌تنگ آمده‌است**﴾ یعنی: از یک‌سو دلهایشان از جنگیدن با شما به‌تنگ آمده و از جانبی جنگیدن با قومشان به‌نفع شما نیز بر آنان آسان نیست، پس دوست ندارند که در جنگ طرف هیچ جناحی را بگیرند، لذا آنان نیز از دستور قتال مستثنی هستند. ابن‌کثیر برای این گروه مثالی زده و گفته است: «نمونهٔ این گروه، جمعی از بنی‌هاشم بودند که در بدر با بی‌میلی با مشرکان همراه شدند ــ همچون حضرت عبّاس و دیگران ــ هم از این‌رو بود که در آن روز رسول خدا ﷺ از کشتن عبّاس رضی الله عنه منع کرده و دستور دادند تا به اسارت گرفته شود». ﴿**و اگر خدا می‌خواست، قطعاً آنان را بر شما مسلّط می‌ساخت**﴾ برای ابتلا و

آزمایش شما، یا برای پاکسازی صفّ شما، یا به‌مثابهٔ مجازاتی بر گناهان شما و درآن صورت ﴿حتماً باشما می‌جنگیدند﴾ و موقف بی‌طرفی اختیار نکرده، به صفّ کارزار با شما می‌پیوستند ﴿پس اگر از شما کناره‌گیری کردند و با شما نجنگیدند و با شما طرح صلح افگندند﴾ یعنی: اگر به‌وسیلهٔ عهد و پیمانی که با شما منعقد می‌کنند، به سازش و کنارگذاشتن جنگ با شما متمایل شدند ﴿پس﴾ دیگر ﴿خدا برای شما راهی بر آنان قرار نداده‌است﴾ بنابراین، نه کشتن آنان بر شما رواست و نه به‌اسارت درآوردن و چپاول اموالشان زیرا واردشدن آنها از در تسلیم، مانع هرنوع تجاوزی بر آنان گشته و این کار را علیه آنان حرام ساخته است.

بنابراین، خدای عزّوجلّ مسلمانان را از متعرّض‌شدن به جنگ دو گروه زیر نهی کرد:

۱ ــ گروهی که با مسلمانان عهد و پیمان بسته و به عهد و پیمان خویش پایبندند.

۲ ــ گروهی که از جنگ با مسلمانان کناره گرفته و به بستن عقد صلح و سازش با ایشان مایلند.

سَتَجِدُونَ ءَاخَرِينَ يُرِيدُونَ أَن يَأْمَنُوكُمْ وَيَأْمَنُوا۟ قَوْمَهُمْ كُلَّ مَا رُدُّوٓا۟ إِلَى ٱلْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا۟ فِيهَا ۚ فَإِن لَّمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوٓا۟ إِلَيْكُمُ ٱلسَّلَمَ وَيَكُفُّوٓا۟ أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَٱقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ ۚ وَأُو۟لَٰٓئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَٰنًا مُّبِينًا ﴿٩١﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است: گروهی از اهالی تهامه از رسول خدا ﷺ امان خواستند و هدف آنها این بود که در نزد مسلمانان و قوم خویش هردو ایمن باشند،

پس نازل شد: **﴿به‌زودی، گروهی دیگر را خواهید یافت که می‌خواهند هم از شما در امان باشند و هم از قوم خودشان﴾** این گروه در سیمای ظاهری خویش مانند گروه قبلی، امّا در نیّت باطنی خود غیر از آن گروهند زیرا اینان قومی منافق هستند که نزد شما اسلام را آشکار می‌سازند و نزد قوم خویش کفر را تا با این ترفند از آسیب هر دو گروه ایمن باشند، پس فرق اینان با گروه قبلی در این است که اینان در باطن با کفّارند، درحالی‌که گروه اوّل در موضع‌گیری بی‌طرفانهٔ خویش صادق بودند **﴿هرگاه که به فتنه بازگردانیده می‌شوند﴾** یعنی: هرگاه قومشان آنان را به‌سوی فتنهٔ شرک و جنگ فرامی‌خوانند و از آنان می‌طلبند که با مسلمانان بجنگند **﴿در آن نگونسار انداخته می‌شوند﴾** یعنی: در دام کفر گرفتار آمده، در آن فرو می‌روند و نگونسار می‌شوند، هم از این رو به‌سوی قوم خویش بازگشته با شما می‌جنگند و از هیچ‌گونه آزار و زیانی علیه شما دست برنمی‌دارند، لیکن در عین حال، کار بر آنها آشفته و تحیّر و سردرگمی بر آنها چیره است **﴿پس اگر از شما کناره‌گیری نکردند و به شما پیشنهاد صلح نکردند﴾** و چنان عهد و پیمانی به شما ندادند که به سبب آن از عدم مشارکتشان در جنگ با خود مطمئن شوید **﴿و از﴾** جنگیدن با شما **﴿دست برنداشتند، هرکجا آنان را یافتید به اسارت بگیرید و بکُشیدشان﴾** یعنی: هرکجا که آنان را یافته و بر آنها دست پیدا کردید، آنها را به اسارت بگیرید و به قتل برسانید.

لذا در مجموع از آنان سه چیز خواسته شده است:

۱ ــ کناره گرفتن از جنگ با مسلمانان.

۲ ــ مسلمان‌شدن کامل و پشت‌نمودن قطعی به کفر و در غیر آن حکمشان حکم مرتدّان است.

۳ ــ دست نگه‌داشتن از آزار مسلمین.

پس اگر این سه چیز را عملاً اثبات نکردند، در معرض هجوم فیصله کن شما قرار می‌گیرند و در این صورت: **﴿آنانند که ما برای شما علیه آنان حجّتی آشکار قرار

داده‌ایم ﴾ که با این حجّت آشکار، بر آنها مسلّط می‌شوید و سرکوب و محکومشان می‌کنید. آری! این حجّت روشن، سرنگون‌شدنشان در فتنه بدون کمترین مقاومتی دربرابر آن و آشکار شدن حالشان در کفر و خیانت و زیان‌رسانی به مسلمین است.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَـًٔا ۚ وَمَن قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَـًٔا
فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦٓ إِلَّآ أَن يَصَّدَّقُوا۟ ۚ
فَإِن كَانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ ۖ وَ
إِن كَانَ مِن قَوْمٍۭ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَـٰقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ
وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ ۖ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ
تَوْبَةً مِّنَ ٱللَّهِ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٩٢﴾

مجاهد و دیگران در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه گفته‌اند: این آیه دربارهٔ عیّاش‌بن‌ابی‌ربیعه برادر مادری ابوجهل نازل شد که در روز فتح مکّه مردی را که به خاطر اسلام در مکّه شکنجه‌اش می‌کرد، کشت، درحالی‌که بی‌خبر از آن بود که این مرد مسلمان شده و حتّی هجرت نیز کرده است.

﴿ و هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمنی را ـ جز به خطا ـ بکشد ﴾ یعنی: مؤمن همچون کافر ـ که حکم انفاذ قتل آن گذشت ـ نیست بنابراین، برای مؤمن به هیچ حالی روا نیست که مؤمنی دیگر را ـ جز به خطا و اشتباه ـ به قتل رساند. خاطرنشان

می‌شود که وجوه خطا و اشتباه بسیار است، و ضابطه در همهٔ آنها، عدم وجود قصد و تعمّد می‌باشد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «ریختن خون شخص مسلمانی که به یگانگی خدا ﷻ و رسالت من گواهی می‌دهد، حلال نیست مگر به یکی از سه چیز: کشتن نفس دربرابر نفس، کشتن شخص دارای همسری که مرتکب زنا می‌شود و کشتن کسی که ترک‌کنندهٔ دین خویش و جداشونده از جماعت مسلمین است». و اگر یکی از این امور سه‌گانه روی داد، باز هم، کسی از رعیّت حقّ اجرای قتل را ندارد، بلکه این کار برعهدهٔ زمامدار مسلمانان، یا جانشین وی می‌باشد ﴿**و هرکس که مؤمنی را به‌خطا بکشد، بر اوست که بردهٔ مؤمنی را آزاد کند**﴾ یعنی: باید غلام یا کنیز مؤمنی را به کفّارهٔ این قتل خطا آزاد نماید. حکمت در آزادکردن بردهٔ مؤمن در این مورد این است که: چون او شخص مؤمنی را از قطار زندگان خارج‌ساخته، لذا بر او لازم است تا جان مؤمن دیگری مانند وی را در قطار اشخاص آزاد در آورد زیرا آزادسازی‌اش از قید بردگی، همچون زنده کردن وی است. این واجب اوّل بر عهدهٔ وی میباشد؛ ﴿و﴾ واجب دوم این است که: ﴿**به اهل او دیه پرداخت کند**﴾ دیّه: مالی است که به‌عنوان خون‌بهای مقتول به ورثهٔ وی داده می‌شود تا آن را همچون مِیراث میان خود تقسیم نمایند. مراد از (اهل)، ورثهٔ مقتول است.

تفاصیل احکام دیّه در سنّت پاک رسول خدا ﷺ تبیین شده و فقها احکام آن را تدوین کرده‌اند.

در نزد احناف، جنس دیّه به‌حسب پول رایج هر سرزمین چنین سنجیده می‌شود: برای دارندگان طلا هزار دینار، برای دارندگان نقره ده‌هزار درهم و برای دارندگان شتر، صد شتر. قابل ذکر است که دیّه در قتل خطا بر «**عاقلهٔ قاتل**» لازم می‌گردد نه بر خود وی. و «**عاقله**» در نزد علمای حجاز، نزدیکان قاتل از جهت پدری وی ـ یعنی عَصَبهٔ وی هستند ـ ولی در نزد احناف، «**عاقله**» کسان و نزدیکان ثبت شده در دیوان (ثبت احوال) قاتل‌اند، آن‌گونه که عمر رضی الله عنه این دیوان

را تنظیم نموده است. و اگر عاقله از پرداخت دیّه ناتوان شد، دیّهٔ مقتول از بیت‌المال عمومی (خزانهٔ دولت) پرداخت می‌شود.

﴿**مگر این‌که آنان صدقه کنند**﴾ یعنی: پرداخت دیّه به هر حال برای ورثهٔ مقتول واجب است، مگر این‌که آنان این دیّه را بر خانوادهٔ قاتل ببخشند. ملاحظه می‌کنیم که آیهٔ کریمه این بخشش را ــ به‌جهت ترغیب و برانگیختن مؤمنان بر پرداخت آن ــ صدقه نامید ﴿**پس اگر مقتول از گروهی است که دشمنان شمایند**﴾ یعنی اگر مقتول منسوب به کفّار حربی است ﴿**در حالی‌که خود وی مؤمن است**﴾ یعنی: خود مقتول مؤمن است ﴿**قاتل باید بندهٔ مؤمنی را آزاد کند**﴾ بنابراین، اگر مسلمانی، مسلمان دیگری را می‌کشد که در بلاد کفّار است و از آنان بوده، امّا مسلمان شده ولی هجرت نکرده، هیچ دیّه‌ای بر قاتل وی نیست، بلکه قاتل فقط باید بردهٔ مؤمنی را آزاد کند و دیّه از ذمّهٔ عاقلهٔ وی ساقط است زیرا کسی که ایمان آورده امّا هجرت نکرده، حرمت و کرامت وی نسبت به مؤمنی که ایمان آورده و هجرت کرده، کمتر است ﴿**و اگر**﴾ مؤمن مقتول ﴿**از قومی باشد که**﴾ کافرند و امّا ﴿**میان شما و میان آنان پیمانی است**﴾ موقّتی یا دائمی ﴿**پس باید به خانوادهٔ وی دیّه پرداخت نماید**﴾ یعنی: عاقلهٔ قاتل این فرد مؤمن، باید به ورثهٔ آن مقتول که از اهل ذمّه، یا از هم‌پیمانان مسلمین هستند، دیّه بپردازند ﴿**و**﴾ قاتل وی باید ﴿**بردهٔ مؤمنی را**﴾ نیز ﴿**آزاد نماید**﴾ چنان‌که گذشت ﴿**و هرکس بنده‌ای نیافت**﴾ یا مال وی برای خریدن برده گنجایش نداشت ﴿**بر اوست که دو ماه پیاپی روزه بگیرد**﴾ به‌طوری که هیچ روزی از ایّام این دو ماه را نخورد و اگر روزی از روزهای این دو ماه را خورد، باید همهٔ این دو ماه را باز از سر، روزه بگیرد. امّا خوردن روزه به‌سبب وجود عذری چون حیض (عادت ماهانهٔ زنان) و مانند آن، موجب ازسرگرفتن روزه نیست. ولی در خوردن به‌سبب عارض‌شدن بیماری، میان فقها اختلاف است، که رأی امام ابوحنیفه، از سرگرفتن روزه می‌باشد.

این کفّاره ﴿**به عنوان توبه**﴾ قاتل مشروع شده ﴿**است از جانب الله**﴾ به عنوان

رحمتی از سوی وی ﴿و خداوند دانای حکیم است﴾ داناست؛ چون در هرموردی به حکم مقرّر آن فرمان می‌دهد، حکیم است؛ چون از روی حکمت اوامرش را مشروع می‌گرداند. تعبیر قرآنی: (فَمَنْ لَمْ يَجِدْ ◎ هرکس برده‌ای نیافت)، مظهری از مظاهر اعجاز قرآنی است زیرا این حقیقت را می‌رساند که بیان قرآن از نظر دقّت چنان بالاست که همهٔ زمان و مکان را می‌گنجاید زیرا مفهوم آن، هم شامل عدم توانایی مالی شخص در خریدن برده می‌شود و هم شامل نبودن برده ـ همچون عصر و زمان ما.

وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدًا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمًا ﴿٩٣﴾

﴿و هرکس عمداً مؤمنی را بکشد﴾ درحالی‌که می‌داند که او مؤمن است ﴿**پس جزای او جهنّم است که جاودانه در آن می‌ماند و خداوند بر او خشم می‌گیرد و لعنتش می‌کند**﴾ یعنی: از او انتقام می‌گیرد و او را از رحمت خویش طرد می‌کند ﴿**و برای او عذابی عظیم آماده ساخته است**﴾ و او به‌سبب گناه بزرگی که مرتکب شده، مستحقّ این همه مجازات است. نشانهٔ قتل عمد: کشتن انسان با وسیله‌ای از وسایل کشنده‌ای است که عمل قتل عادتاً به‌مانند آن وسیله انجام می‌گیرد؛ چون شمشیر، تفنگ، سَمّ و امثال آن. ولی کسی که از قتل عمد توبه‌کار شد، سزاوار این کیفر نیست. امّا باید دانست که در توبهٔ قتل عمد، قاتل ناگزیر باید به قتل اعتراف و خود را برای قصاص تسلیم کند؛ چنانچه قصاص واجب بود، یا دیّه بپردازد ـ چنانچه قصاص واجب نبود ـ درصورتی‌که قاتل توانگر بوده و بر پرداخت کلّ دیّه یا بعضی از آن قادر باشد، چه در قتل عمد، عاقلهٔ قاتل متحمّل دیّهٔ قتل نبوده بلکه دیّه به مال خود وی تعلّق می‌گیرد.

امّا اگر قاتل قتل عمد، از این گناه عظیم توبه کرد و عزم خود را بر این امر که دیگر به قتل هیچ‌کسی دست نیالاید جزم نمود، بی‌آن‌که به قتل اعتراف نموده و خود را به عدالت تسلیم نماید، در این صورت به قبول توبهٔ وی یقین قاطع نداریم، ولی خدای عزّوجلّ ارحم‌الرّاحمین است و اوست که میان بندگان خویش در آنچه که میان خویش اختلاف داشته‌اند، داوری می‌کند. هرچند که در این آیهٔ کریمه برای قاتل قتل عمد، توبه و کفّاره‌ای ذکرنشده، چنان‌که برای قاتل خطا ذکرشده، که این خود دلیل عدم پذیرش این دو از قاتل در قتل عمد است. چنان‌که ابن‌عبّاس رضی الله عنهما نیز بر آن است که قتل عمد توبه‌ای ندارد، به‌دلیل احادیث بسیاری که بر بزرگی این جنایت دلالت می‌کنند و از جمله این **حدیث‌شریف** رسول خدا ﷺ: «اوّلین قضیه‌ای که میان مردم در روز قیامت فیصله می‌شود، قضیهٔ خونهاست». در **حدیث‌شریف** دیگری آمده است: «قطعاً نابودی دنیا در نزد خدا، آسانتر از کشتن شخص مسلمانی است». همچنین در **حدیث‌شریف** دیگری آمده است: «اگر اهالی آسمانها و زمین بر کشتن مرد مسلمانی گردآیند، بی‌گمان خداوند همه را بر روهایشان در آتش می‌افگند». همچنین در **حدیث‌شریف** دیگری آمده است: «هرکس بر کشتن مسلمانی یاری نماید ـ هرچند با بخشی از یک کلمه ـ روز قیامت درحالی می‌آید که میان هر دو چشمش چنین نوشته شده: این شخص از رحمت خدا نومید است».

امّا جمهور فقها بر آنند که توبهٔ قاتل عمد پذیرفته می‌شود. مراد از جاودانه‌ماندن وی در دوزخ نیز در رأی جمهور، درنگ‌کردن وی به‌مدّت دورودرازی است، نه ماندگار بودن همیشگی وی زیرا از رسول خدا ﷺ به تواتر احادیثی نقل شده‌است که مفادّ همهٔ آنها این است: «هرکس در قلبش کمترین ذرّه‌ای از ایمان باشد، سرانجام از دوزخ بیرون آورده می‌شود». بنابر همین رأی جمهور است که علما گفته‌اند: «در قتل عمد سه حقّ است: حقّ خدا ﷻ، حقّ مقتول و حقّ اولیای دم. امّا حقّ اولیای دم، تسلیم کردن قاتل به آنان است که یا

قصاصش کنند یا از وی دیّه بگیرند، همچنان می‌توانند او را عفو کنند. و حقّ خداوند ﷻ به توبه ساقط می‌شود ـ چنانچه خدای عزّوجلّ آن توبه را بپذیرد. امّا حقّ مقتول به روز قیامت باقی می‌ماند، که یا خدای عزّوجلّ او را از قاتلش راضی گرداند، یا اگر بخواهد وی را عذاب کند».

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَتَبَيَّنُواْ وَلَا تَقُولُواْ لِمَنْ أَلْقَىٰٓ إِلَيْكُمُ ٱلسَّلَٰمَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا فَعِندَ ٱللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ ۚ كَذَٰلِكَ كُنتُم مِّن قَبْلُ فَمَنَّ ٱللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوٓاْ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿٩٤﴾

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه می‌گوید: مردی از قبیلهٔ بنی‌سلیم با رمهٔ گوسفندی از نزد گروهی از یاران رسول خدا ﷺ گذشت و بر ایشان سلام گفت. در این اثنا ایشان در میان خود گفتند: این شخص بر ما سلام نگفت مگر به‌خاطر این که از ما ایمن باشد! این سخن را گفتند و بروی حمله برده به قتلش رساندند و گوسفندانش را به عنوان غنیمت نزد رسول خدا ﷺ آوردند. همان بود که نازل شد: ﴿**ای مؤمنان! چون در راه خدا سفر کنید**﴾ یعنی: چون به جهاد بیرون روید، یا دشمن دین را با سلاح بکوبید ﴿**پس نیک تفحص کنید**﴾ یعنی: نیک پرس‌وجو و تأمّل کنید تا یقین حاصل نمایید که آن‌کس که بر وی ضربه می‌زنید، از مؤمنان نیست ﴿**و به کسی که نزد شما اسلام را**﴾ یعنی کلمهٔ شهادت را ﴿**اعلام و اظهار نموده است، نگویید: تو مؤمن نیستی**﴾ به قولی دیگر معنی این است: برای کسی که به شما «السّلام علیکم» گفته، نگویید که تو مسلمان نیستی. ﴿**تا بدین**

وسیله متاع زندگانی دنیا را بجویید ﴾ یعنی این اشتهای غنیمت است که شما را از تحقیق و بررسی در مورد مسلمانی آن شخص باز می‌دارد، درحالی‌که این غنیمت چیزی جز بهرهٔ فانی دنیای دون نیست ﴿ **و نزد الله غنیمتهای بسیاری است** ﴾ از آنچه که بی ارتکاب هیچ محظوری برای شما حلال می‌باشد و با برخورداری از این حلالهای پاکیزه، از کشتن و به‌غنیمت‌گرفتن مال کسانی که از در تسلیم و انقیاد درآمده‌اند، بی‌نیاز می‌گردید ﴿ **قبلاً خودتان نیز همین‌گونه بودید** ﴾ یعنی: خودتان نیز قبلاً از کفّار بودید ﴿ **ولی خداوند بر شما منّت نهاد** ﴾ و از ریختن خونهای شما جلوگیری کرد ـ آن‌گاه که کلمهٔ شهادت را بر زبان جاری ساختید. یا معنی این است: شما نیز همان‌گاه که به اسلام درآمدید، کلمهٔ شهادت را بر زبان آوردید و خونها و اموالتان به سبب آن از تعرّض مصون ماند، بی‌آن‌که کسی درپی کسب اطمینان از این امر باشد که آیا در اظهار اسلام، دلهایتان با زبانهایتان هماهنگ و همراه بوده است یا خیر! یا معنی این است: ای مسلمانان! شما نیز در آغاز کار، اسلام خویش را در میان قوم خویش پنهان می‌داشتید، چنان‌که این شخصی که در اثنای جنگ به شما اظهار اسلام کرد، مسلمانی خود را در میان قوم خویش پنهان می‌داشت، ولی چون شما به صحنه آمدید، او فرصت و زمینهٔ آن را یافت که مسلمانی خویش را علنی کند، لذا حال و وضع نخستین خویش را فراموش نکرده و به امثال خودتان رحم کنید ﴿ **پس به‌درستی تفحّص کنید** ﴾ و پرس‌وجو نمایید تا مرتکب قتل ناحق نشوید. تکرار برای تأکید است ﴿ **همانا خداوند به آنچه می‌کنید، آگاه است** ﴾ پس شما را در برابر اعمالتان مؤاخذه خواهد کرد. سعیدبن جبیر رحمه‌الله می‌گوید: «این جمله، تهدید و هشداری است».

از این آیهٔ کریمه می‌فهمیم که: فرق اساسی در میان جنگ مسلمانان و جنگ دیگران این است که: غیر مسلمانان برای دنیا می‌جنگند، امّا مسلمانان برای برتری کلمة‌الله.

لَّا يَسْتَوِي ٱلْقَٰعِدُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ وَٱلْمُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْۚ فَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلْمُجَٰهِدِينَ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَى ٱلْقَٰعِدِينَ دَرَجَةًۚ وَكُلًّا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْحُسْنَىٰۚ وَفَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلْمُجَٰهِدِينَ عَلَى ٱلْقَٰعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٩٥﴾

﴿مؤمنانِ خانه‌نشین غیراهل ضرر، با آن مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می‌کنند، یکسان نیستند﴾ اهل ضرر: اهل معاذیرانـد کـه عـذرهایی چـون بیماری، معلولیّت، نابینایی، لنگی و غیره به آنان ضرر وارد نموده، تا بدانجاکه از جهاد بازشان داشته است، پس اگر نیّت و عزم مؤمنان معذور فقط این باشد که در صورت نبود عذر، قطعاً به جهاد می‌رفتند، در این صورت، آن معذوران نیز در درجهٔ مجاهدان قرار داشته و همانند پاداش ایشان را دارند، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده است: رسول خدا ﷺ دریکی از غزوات خطاب به مجاهدان فرمودند: «قطعاً در مدینه مردمی هستند که شما هیچ مسیری را نپیموده و هیچ وادی‌ای را پشت‌سر نگذاشته‌اید، مگر این که با شما در آن همراهند. اصحاب گفتند: یا رسول الله! درحالی‌که در مدینه هستند با ما همراهند؟ فرمودند: آری! وجود عذر ایشان را بازداشته است».

آن‌گاه خدای عزّوجلّ در بیان برتری مجاهدان بر خانه‌نشینان می‌فرماید: **﴿خداوند کسانی راکه با مال و جان خود جهاد می‌کنند، به درجه‌ای بر خانه‌نشینان مزیّت بخشیده﴾** یعنی: یاد و نام آنان را بلند گردانیده و با مدح و ثنای خود، به ایشان برتری بخشیده است. مراد از درجهٔ برتری دراینجا، برتری آنها بر غیر معذوران است، چه دارندگان عذر در صورتی که نیّتشان صحیح باشد، درجه‌ای همانند با

مجاهدان را دارند ـ چنان‌که گفتیم ﴿و خداوند همه را﴾ اعم از مجاهدان و خانه‌نشینان را ﴿وعدهٔ نیکو داده﴾ یعنی: وعدهٔ پاداش نیکو داده که همانا بهشت است ﴿**و خداوند جهادگران را بر جهادگریزان به پاداشی عظیم برتری داده‌است**﴾ که این پاداش عظیم عبارت است از:

دَرَجَـٰتٍ مِّنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٩٦﴾

﴿**درجات**﴾ و مرتبه‌هایی ﴿**بس بزرگ از جانب او**﴾ به قولی: مراد از درجات در اینجا، همان درجهٔ سابق است. به قولی دیگر معنی این است: حق تعالی مجاهدان را بر خانه‌نشینان معذور، به یک درجه برتری داده، امّا مجاهدان را بر خانه‌نشینان جهادگریز غیرمعذور، به درجات و مرتبه‌های بیشتری برتری بخشیده است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: «در بهشت صد درجه است که خداوند جل جلاله آنها را برای مجاهدان فی‌سبیل‌الله آماده نموده و فاصلهٔ میان هر دو درجه، همانند فاصلهٔ میان آسمان و زمین است». ﴿**و**﴾ نیز ارزانی داشته است به آنان ﴿**آمرزش و بخشایش را و خدا آمرزندهٔ مهربان است**﴾ چراکه عذر را می‌پذیرد و پاداش را ارزانی می‌دارد.

باید دانست که این آیه بر جهاد فرض کفایی دلالت دارد. جهاد فرض کفایی جهادی است که اگر تعدادی کافی از مسلمانان به آن بپردازند، مجاهدان به سبب آن از پاداش برخوردار می‌گردند و خانه‌نشینان هم در نرفتن به آن گنهکار نمی‌شوند، درحالی‌که اگر جهاد، فرض عین باشد، یا فرض کفایه باشد ولی شمار کافی از مسلمانان بدان نپرداخته باشند، در این صورت، خانه‌نشینان مرتکب گناه عظیمی شده‌اند که به سبب آن سزاوار ورود به دوزخ هستند.

امّا این که چه وقت جهاد فرض عین و چه وقت فرض کفایه است؟ پاسخ به این سؤال، تفصیلات بسیاری دارد، که اینک برخی از اشکال آن را به اختصار بیان

می‌داریم :
۱ ــ جهاد فرض عین است ، اگر امام (زمامدار مسلمانان) ، اعلام بسیج عمومی (نفیر عام) نماید .
۲ ــ جهاد فرض عین است ، اگر سرزمینی اسلامی مورد تهاجم قرار بگیرد ، در این صورت اگر اهالی آن توان دفاع از خود را نداشتند ، فرضیّت عینی به همجواران آنان انتقال می‌یابد و همین طور دایرهٔ فرضیّت قدم‌به‌قدم گسترده‌تر می‌شود تا آن که کلّ امّت را در بر می‌گیرد .
۳ ــ جهاد فرض عین است اگر مرتدّان یا کافران بر منطقه‌ای از مناطق مسمانان مسلّط شده باشند .
و اگر همهٔ مسلمانان در امنیّت قرار داشته باشند ، جهاد فرض کفایه است . یعنی در این صورت ، باید در راه انتشار دعوت اسلامی با جبهه‌ای از جبهات دارحرب بجنگند .
در بیان **سبب‌نزول** آمده است که این آیهٔ کریمه دربارهٔ غزوهٔ بدر نازل شد .

إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَفَّىٰهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ ظَالِمِىٓ أَنفُسِهِمْ قَالُوا۟ فِيمَ كُنتُمْ ۖ قَالُوا۟ كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِى ٱلْأَرْضِ ۚ قَالُوٓا۟ أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ ٱللَّهِ وَٰسِعَةً فَتُهَاجِرُوا۟ فِيهَا ۚ فَأُو۟لَٰٓئِكَ مَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ ۖ وَسَآءَتْ مَصِيرًا ﴿٩٧﴾

در بیان **سبب‌نزول** آمده است : در مکّه مسلمانانی بودند که به مدینه هجرت نکرده بلکه در میان کفّار باقی مانده بودند ، درحالی‌که کفّار مکّه آنان را از اظهار اسلام و انجام عبادات و شعائر دینی‌شان بازداشته و چه‌بسا که اجباراً آنان را با خود به جنگ علیه مسلمانان می‌کشاندند و مجاهدان مسلمان بی‌خبر از این که آنها

مسلمان‌اند، به قتلشان می‌رساندند، پس نازل شد: ﴿**هرآینه آنان که فرشتگان**﴾ یعنی: ملک‌الموت و همکارانش ﴿**جانشان را می‌گیرند**﴾ با قبض ارواحشان ﴿**در حالی که بر خویشتن ستمکار بوده‌اند**﴾ با هجرت نکردن از دیار کفر. پس ظلم و ستمشان بر خویشتن، همزیستی با کفّار و ترک فریضهٔ هجرت است ﴿**فرشتگان به ایشان**﴾ یعنی: به این مسلمانان ستمکار باقی‌مانده در دار حرب ﴿**می‌گویند: شما در چه حال بودید؟**﴾ این سؤال، سؤالی توبیخی‌است، یعنی: موقف شما دربرابر دینتان چگونه بود؟ آیا شما با وجود همزیستی با کفّار و ترک هجرت، اهل دیانت هم بودید؟! یا معنی این است: آیا شما در زمرهٔ اصحاب پیامبر ﷺ بودید، یا در زمرهٔ مشرکان؟ آنان پوزش‌خواهانه ﴿**پاسخ می‌دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم**﴾ که به اظهار دین و هجرت از سرزمین خویش توانا نبودیم. فرشتگان در ردّ این سخنشان سرزنش کنان ﴿**می‌گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید**﴾ و خود را از زیر بار ستم کفّار نجات داده همراه با مسلمین به عبادت خدای عزّوجلّ بپردازید؟ چرا! شما این امکان را داشتید زیرا انسان اگر به کاری تصمیم بگیرد، حتماً راهکار آن را هم پیدا خواهد کرد. مراد از (ارض) در اینجا، هر مکان و منطقه‌ای از مناطق کرهٔ زمین است که برای هجرت آماده و مناسب باشد، امّا مراد از (ارض) اوّل، هر سرزمینی است که هجرت از آن واجب است ﴿**پس آن گروه جایشان دوزخ است و چه بدجایی‌است**﴾ یعنی: آن گروه مسکن و مأوایی جز دوزخ ندارند و چه بد جا و چه بد سرانجامی است.

پس این آیه، دلیل فرضیّت هجرت از دار کفر به‌سوی دار اسلام است برای هرکسی که به برپاداشتن دین خویش در دار کفر قادر نباشد. ابن‌کثیر می‌گوید: «براین امر اجماع وجود دارد». امّا اگر به برپاداشت دین خویش در دار کفر قادر بود، آیا باز هم هجرت از دارحرب به‌سوی دار اسلام و از دار ظلم به‌سوی دار عدل و از دار بدعت به‌سوی دار سنّت بر وی واجب است؟ علما در این باره بر دو قول‌اند. احناف می‌گویند: هجرت بر او واجب است. و شافعی‌ها می‌گویند:

باقی‌ماندن در دار کفر برای وی مستحبّ می‌باشد.

إِلَّا ٱلۡمُسۡتَضۡعَفِينَ مِنَ ٱلرِّجَالِ وَٱلنِّسَآءِ وَٱلۡوِلۡدَٰنِ لَا يَسۡتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهۡتَدُونَ سَبِيلًا ﴿۹۸﴾

﴿مگر آنان که حقیقتاً مستضعف‌اند از مردان و زنان و کودکان﴾ همانند بیماران مزمن و فرودستان دیگری ﴿که چاره‌جویی نمی‌توانند﴾ در جهت گریز از دیار کفر با توسّل به اسباب نجات، چراکه به این اسباب دسترسی ندارند ﴿و هیچ راهی نمی‌یابند﴾ برای گریز از این بن‌بست. ابن‌عبّاس ﷺ می‌گفت: «من و مادرم از مستضعفان حقیقی بودیم».

فَأُوْلَٰٓئِكَ عَسَى ٱللَّهُ أَن يَعۡفُوَ عَنۡهُمۡۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا ﴿۹۹﴾

﴿پس آن جماعت﴾ مستضعفان بیچاره و بی‌وسیله که در واقع عذری داشته‌اند ﴿باشد که خدا از ایشان درگذرد﴾ این وعده‌ای قطعی از سوی حق تعالی به درگذشت از آنان است زیرا کلمهٔ (عَسیٰ) هرچند در اصل برای طمع و توقّع می‌باشد، امّا هرگاه خدای عزّوجلّ در چیزی به طمع افگند، آن چیز وجوباً واقع می‌شود، چراکه وقتی آن ذات کریم بندهٔ خود را به طمع افگند، به وعدهٔ خویش وفا می‌کند ﴿همانا خداوند همواره عفوکننده و آمرزنده است﴾ این تعبیر، تأکیدی بر فریضهٔ هجرت از دیار کفر است تا بدانجاکه تارک هجرت به سبب عذر که هجرت بر وی واجب نیست نیز چنین بپندارد که ترک هجرت برای وی، گناهی‌است که می‌باید از آن طلب عفو و بخشایش کرد.

۞ وَمَن يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاغَمًا كَثِيرًا وَسَعَةً ۚ وَمَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿١٠٠﴾

﴿**و هرکه در راه خدا هجرت کند**﴾ یعنی: هجرت وی با قصدی درست و نیّتی خالصانه همراه بوده و به چیزی از انگیزه‌ها و شائبه‌های دنیوی آلوده نباشد ﴿**در زمین اقامتگاههای فراوان خواهد یافت**﴾ که به‌رغم میل قومی که از نزدشان هجرت کرده‌است و به کوری چشم و خاری آنان، در آن اقامتگاهها ساکن می‌شود. مُراغَم: سرزمین هجرت است که انسان به‌کوری چشم دشمنش، راه آن را در پیش می‌گیرد ﴿**و**﴾ در هجرت خویش ﴿**گشایشها**﴾ خواهد یافت، هم در سرزمینی که به‌سوی آن هجرت می‌کند و هم در رزق و روزی خویش ﴿**و هرکه از خانهٔ خود هجرت‌کنان به‌سوی الله و پیامبرش به‌در آید**﴾ و به آنجایی برود که خدا ﷻ و رسولش ﷺ دستور داده‌اند ﴿**سپس مرگش در رسد**﴾ قبل از آن‌که به مکانی که قصد هجرت به‌سوی آن را کرده است، برسد ﴿**حقّا که پاداش**﴾ هجرت ﴿**او**﴾ به‌طور کامل ﴿**بر الله ثابت شده است**﴾ یعنی: پاداش وی در نزد حق تعالی چنان ثابت شده‌است که هرگز برگشت‌پذیر نیست، هرچند که به دار هجرت هم نرسد ﴿**و خدا آمرزندهٔ مهربان است**﴾ به عمل مؤمن می‌آمرزد و به نیّت وی رحم می‌کند.

علما گفته‌اند: «هر هجرتی برای طلب علم، یا حجّ، یا جهاد، یا رفتن شخص به سرزمینی باهدف افزودن بر طاعت، یا باهدف قناعت، یا زهد و طلب روزی پاکیزه؛ هجرت به‌سوی خدا و رسول وی است». امّا در اعمال، نیّت معتبر است، چنان‌که در **حدیث‌شریف** آمده‌است: «... هرکس هجرت وی به‌سوی الله و رسولش باشد، قطعاً هجرت وی به‌سوی الله و رسول وی است و هرکس هجرت وی

به‌سوی دنیایی باشد که به آن دست یابد، یا به‌سوی زنی باشد که آن را تزویج کند، پس هجرت وی به‌سوی همان چیزی است که به‌قصد دستیابی به آن هجرت کرده‌است».

از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه روایت شده‌است که فرمود: ضمرةبن جندب رضی الله عنه از خانه‌اش هجرت‌کنان به‌در آمد و به قومش گفت: مرا بر دوش برداشته از سرزمین شرک به‌سوی رسول خدا ﷺ بیرون برید. امّا پیش از آن‌که نزد رسول خدا ﷺ برسد، در راه هجرت درگذشت. پس این آیهٔ کریمه در شأن وی نازل شد.

وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي ٱلْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَن تَقْصُرُوا۟ مِنَ ٱلصَّلَوٰةِ إِنْ خِفْتُمْ أَن يَفْتِنَكُمُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ ۚ إِنَّ ٱلْكَٰفِرِينَ كَانُوا۟ لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا ﴿١٠١﴾

﴿و چون در زمین رهسپار سفر شدید، بر شما گناهی نیست که نماز را کوتاه سازید﴾ یعنی: نمازهای چهار رکعتی را دو رکعت بخوانید. این آیه دلیل بر آن است که کوتاه‌کردن (قصر) نماز بر مسافر واجب نیست، بلکه مسافر مخیّر است که اگر بخواهد نماز را قصر کند و اگر بخواهد آن را کامل بخواند، چنان‌که این مذهب شافعی رحمه الله است. امّا در نزد امام ابوحنیفه رحمه الله، قصر در سفر عزیمت است نه رخصت، پس قصر در سفر الزامی بوده و کامل‌خواندن نماز در آن جایز نیست زیرا رسول خدا ﷺ در تمام سفرهایشان به کوتاه‌خواندن نماز پایبند بوده‌اند و به‌دلیل این فرمودهٔ عمر رضی الله عنه: «فرض نماز در سفر بر زبان پیامبرتان، دو رکعت کامل بدون قصر است»، همچنان این فرمودهٔ عائشه رضی‌الله‌عنها: «اوّلین‌بار که

نماز فرض‌شد ، دو رکعت بود ، پس این دو رکعت در سفر تثبیت و در اقامت و حضر برآن افزوده شد » . باید دانست که سفر مباح‌کنندۀ قصر در نزد احناف مسیر سه روز راه است که به مقیاس امروزی (۹۶) کیلومتر می‌شود . بلی ! نماز را باید قصر کنید ﴿**اگر می‌ترسید که کافران شما را در بلا می‌افگنند، چراکه کافران برای شما پیوسته دشمنی آشکارند**﴾ ظاهر این آیه، مفید آن است که قصر در سفر جایز نیست ، مگر این‌که با خوف فتنه و بلا از سوی کافران همراه باشد و لذا با وجود ایمنی از جانب آنان ، قصر نماز جواز ندارد . لیکن در سنّت نبوی ﷺ به‌اثبات رسیده‌است که رسول خدا ﷺ با وجود ایمن بودن از آزار کفّار ، نماز را در سفر قصر نمودند بنابراین ، در نزد اهل سنّت ، خوف و هراس از دشمن ، شرط جایز بودن قصر نماز در سفر نیست .

وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ ٱلصَّلَوٰةَ فَلْتَقُمْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُم مَّعَكَ وَلْيَأْخُذُوٓاْ أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُواْ فَلْيَكُونُواْ مِن وَرَآئِكُمْ وَلْتَأْتِ طَآئِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّواْ فَلْيُصَلُّواْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُواْ حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُم مَّيْلَةً وَٰحِدَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن كَانَ بِكُمْ أَذًى مِّن مَّطَرٍ أَوْ كُنتُم مَّرْضَىٰٓ أَن تَضَعُوٓاْ أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُواْ حِذْرَكُمْ إِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَٰفِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿١٠٢﴾

این آیه خطابی است به رسول خدا ﷺ و به هر امیر و فرماندهی بعد از ایشان، که باید در هنگام خوف با همراهانشان نماز خوف را برپا دارند. یادآور می‌شویم که رسول خدا ﷺ دوبار نماز خوف خوانده‌اند، یک‌بار در «عسفان»، بار دیگر در سرزمین «بنی‌سلیم» و اصحاب ایشان نیز بعد از رحلتشان، بارها نماز خوف خوانده‌اند ـ چنان‌که معروف است. ﴿و چون در میان مؤمنان بودی﴾ در هنگام خوف ﴿و برایشان نماز برپا داشتی، پس باید گروهی از ایشان با تو بایستند﴾ یعنی: بعد از این‌که آنان را به دو گروه تقسیم کردی، یک گروه دربرابر دشمن قرارگیرند و گروهی دیگر همراه تو در نماز بایستند ﴿و باید که سلاح‌های خود را نیز برگیرند﴾ یعنی: هم گروهی که با تو نماز می‌خوانند و هم گروهی که دربرابر دشمن می‌ایستند، هردو باید سلاح‌های خود را برگیرند. امّا نمازگزاران باید آن مقدار سلاح برگیرند که مانع نمازشان نگردد. مراد این است که باید حامل اسلحهٔ خود باشند، به گونه‌ای که در هنگام نیاز بتوانند بی‌درنگ به آن دسترسی داشته باشند تا این مجهّزبودن به سلاح، امید دشمن‌شان را از هر نوع بهره‌برداری از فرصت، قطع نماید ﴿پس چون﴾ نمازگزاران همراه با تو ﴿به سجده روند﴾ یعنی: یک رکعت یا تمام نماز را باتو ادا نمایند ﴿آن گروه دیگر باید که پشت سر قرار گیرند﴾ یعنی: گروه اوّل بعد از فراغت از آن رکعت یا فراغت از تمام نماز، باید برای حراست در مقابل دشمن قرارگیرند، آن‌گاه گروه دوم به نماز بایستند.

احناف و بسیاری دیگر از فقها در تفسیر آن می‌گویند: چون گروه اوّل یک رکعت خویش را با دو سجده برگزار کرد، باید برگردد و در برابر دشمن بایستد و گروه دوم به نماز بپیوندد و چون گروه دوم نماز خویش را به‌پایان رساند، گروه اوّل در همان جایی که هست، نماز خویش را تکمیل نماید، یا مجدّداً به جایی که در اوّل نماز گزارده برگردد و نماز خویش را تکمیل نماید. امّا مالک رحمه‌الله می‌گوید: نماز گروه اوّل با همان یک رکعت به پایان می‌رسد زیرا در نزد وی، نماز خوف فقط یک رکعت است ﴿و باید که آن گروه دیگر که هنوز نماز نخوانده، بیاید﴾ و آن

همان گروهی است که در برابر دشمن ایستاده و هنوز نماز نگزارده **﴿پس با تو نماز خوانند﴾** در رکعت دوم بر همان وصفی که گروه اوّل نماز گزارده است، بعد از آن رسول خدا ﷺ سلام دهند و گروه دوم یک رکعت دیگر خویش را به اتمام برساند. در نزد مالک‌؛ با این یک رکعت نماز هر دو گروه به اتمام می‌رسد، امّا در نزد غیروی از فقها، هر یک از دو گروه، باید آنچه را که از وی فوت شده است، کامل گرداند. نخست گروه دوم و بعد از آن گروه اوّل **﴿و باید که بگیرند﴾** یعنی: این گروه دیگر **﴿احتیاط خود را﴾** یعنی: باید به‌هوش باشند و اگر ابزاری چون زره و مانند آن دارند، به کار بگیرند **﴿و سلاحهای خود را برگیرند﴾** گرفتن سلاح در نزد شافعی شرط و در نزد احناف مستحبّ است. آیهٔ کریمه روشن نمی‌سازد که هریک از دو گروه چه‌مقدار نماز باید بخوانند، پس ذکر دو رکعت در اثنای شرح و تفسیر، به این اعتبار است که غالباً نماز خوف در سفر برگزار می‌شود و نمازها در سفر، اغلب دو رکعتی است.

باید دانست که نماز خوف دارای اشکال و اوصاف متعدّدی است که بیان آنها در سنّت وارد شده و همهٔ آنها درست است و هرکس به یکی از آن صورتها نماز بگزارد، بی‌گمان دستور شریعت را انجام داده‌است و آنچه در این آیه ذکرشده، جامع همهٔ آن صُور می‌باشد. لیکن احناف به‌استناد احادیث وارده در این باب، کیفیّت نماز خوف را چنین بیان نموده‌اند: «امام مردم را به دو گروه تقسیم نماید، گروهی با وی بایستند و گروهی دربرابر دشمن قرارگیرند، آن‌گاه امام با گروه اوّل یک رکعت و دو سجده بگزارد، بعد از آن این گروه دربرابر دشمن بروند و گروه دوم از برابر دشمن بیاید و امام با ایشان یک رکعت دیگر با دو سجده گزارده و سلام دهد، امّا مقتدیانش که مسبوق هستند سلام ندهند، بلکه باید پیاده برای حراست به‌مقابل دشمن بشتابند، سپس گروه اوّل به جای اوّلی بازآیند، یا برای کم‌ساختن از تحرّک، نماز خود را در همان جایگاه و سنگرشان منفرداً و بدون قرائت به‌اتمام رسانند زیرا آنان حکم لاحق را دارند. سپس تشهّد خوانده، سلام

دهند و برای حراست در مقابل دشمن بازگردند، آن‌گاه گروه دوم بیایند و نمازشان را با قرائت سوره‌ای همراه باسورهٔ فاتحه به‌اتمام برسانند، چراکه ایشان در ابتدا همراه امام در نماز داخل نشده‌اند، پس در حکم مسبوق به‌شمار می‌روند». خاطرنشان می‌شود که این کیفیّت نماز خوف، از زهری، نافع، ابن‌عمر و ابن‌عبّاس روایت شده‌است. احناف در بارهٔ نماز خوف در وقت مغرب می‌گویند: «امام با گروه اوّل دو رکعت و با گروه دوم یک رکعت نماز بگزارد».

آن‌گاه حق تعالی در بیان حکمت مشروعیّت نماز خوف می‌فرماید: ﴿**کافران آرزو دارند که شما از سلاحها و سازوبرگ خویش غافل شوید، پس یکباره بر شما حمله کنند**﴾ و با تمام نیرو و توان خویش چنان بر شما بتازند و کار را بر شما چنان دشوار سازند که دیگر به حملهٔ دومی نیاز نداشته باشند ﴿**و اگر از باران در زحمتید، یا بیمارید، گناهی برشما نیست که جنگ‌افزارهای خود را بر زمین بگذارید، ولی مواظب خود باشید**﴾ تا دشمن غافلگیرانه بر شما حمله‌ور نشود. به این ترتیب، حق تعالی برای مجاهدان، نهادن سلاح به هنگام زحمت باران و درحال بیماری را رخصت داد و سپس ایشان را به گرفتن احتیاط و مواظبت از خویشتن فرمان داد تا دشمن از فرصت بهره‌برداری سوء نکند ﴿**بی‌گمان خداوند برای کافران عذاب خفّت‌باری آماده کرده است**﴾ پس بدانید که دستور رعایت احتیاط از آن‌رو نیست که انتظار آن متصوّر باشد که کفّار بر شما غلبه کنند، بلکه این دستور، امری تعبّدی از سوی حق تعالی است.

فَإِذَا قَضَيۡتُمُ ٱلصَّلَوٰةَ فَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ قِيَٰمٗا وَقُعُودٗا وَعَلَىٰ
جُنُوبِكُمۡۚ فَإِذَا ٱطۡمَأۡنَنتُمۡ فَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَۚ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ كَانَتۡ عَلَى
ٱلۡمُؤۡمِنِينَ كِتَٰبٗا مَّوۡقُوتٗا ﴿١٠٣﴾

﴿و چون نماز را تمام كرديد﴾ يعنى: چون از اداى نماز خوف فارغ شديد ﴿پس خدا را ايستاده و نشسته و بر پهلوهاى خويش﴾ يعنى: در تمام احوال و حتّى در حال جنگ ﴿يادكنيد و چون آسوده‌خاطر شديد﴾ از وجود دشمن و حالت خوف از ميان رفت ﴿نماز را برپا داريد﴾ يعنى: نمازى را كه وقت آن داخل مى‌شود، بر صفت مشروعهٔ آن به‌طور كامل و با رعايت اذكار و اركان و طمأنينهٔ آن، برپا داريد ﴿زيرا نماز بر مؤمنان فرض وقت معيّن شده‌اى است﴾ يعنى: نماز فريضه‌اى است كه خداى عزّوجلّ آن را بر بندگان خويش در اوقات معلوم و معيّنى فرض گردانيده و هر وقتى از اوقات آن داراى آغاز و انجامى است، لذا برپاداشتن نمازها در غير اوقات آنها جايز نيست، مگر به خاطر وجود عذرى شرعى، چون به خواب‌ماندن، يا سهوكردن، يا مانند آن، به همين دليل است كه خداى عزّوجلّ شما را به برپاداشتن نماز در حال خوف ـ به كيفيّتى كه بيان شد ـ دستور داده و حتّى در اين حالت نيز، به تأخير انداختن آن را از وقت معيّن آن اجازه نداده است.

در بيان **سبب‌نزول** روايت شده است: رسول خدا ﷺ با يارانشان در «عسفان» بودند كه مشركان به فرماندهى خالدبن وليد در رسيده و در ميان مسلمانان و قبله مستقرّ شدند، آنها با خود گفتند: هم اكنون وقت نمازى برآنان فرامى‌رسد كه از خود و فرزندانشان برايشان محبوب‌تر است، پس مترصّد آن فرصت باشيد! همان بود كه جبرئيل عليه السلام اين آيات را در ميان ظهر و عصر فرود آورد.

وَلَا تَهِنُوا۟ فِى ٱبْتِغَآءِ ٱلْقَوْمِ ۖ إِن تَكُونُوا۟ تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ ۖ وَتَرْجُونَ مِنَ ٱللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٠٤﴾

﴿و در تعقیب قوم سستی نکنید﴾ یعنی: در جست‌وجو و دنبال کردن گروه کفّار، از خود ضعف و سستی نشان ندهید، بلکه نیرومندی و چابکی را به‌نمایش گذارید زیرا **﴿اگر شما دردمند می‌شوید، آنان نیز همان‌گونه که شما درد می‌کشید، درد می‌کشند﴾** لذا کفّار از شما به پایداری در میدان کارزار و تحمّل مرارت جنگ، سزاوارتر نیستند، پس شما را چه می‌شود که همانند آنان پایداری نمی‌ورزید **﴿حال آن‌که﴾** شما از آنها به پایداری سزاوارترید زیرا **﴿شما از الله﴾** پاداشی بزرگ و اجری عظیم را در آخرت و پیروزی دین خویش را بر سایر ادیان در دنیا **﴿امیدوارید﴾** یعنی: **﴿آنچه که آنها امید ندارند﴾** به‌سبب کفر و انکارشان، پس به هرحال، شما به پایداری در میدان معرکه سزاوارترید، چراکه شما و آنان در آسیب و درد جنگ، با هم برابرید، امّا این فقط شما هستید که در امیدواری ثواب و یاری و تأیید پروردگار، برگ برنده را در اختیار دارید و آنها از این امیدواری محروم‌اند **﴿و الله همواره دانای حکیم است﴾** داناست به دردهایی که می‌کشید، حکیم است در آنچه که به شما دستور می‌دهد.

إِنَّآ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ بِٱلۡحَقِّ لِتَحۡكُمَ بَيۡنَ ٱلنَّاسِ بِمَآ أَرَىٰكَ ٱللَّهُۚ وَلَا تَكُن لِّلۡخَآئِنِينَ خَصِيمٗا ﴿١٠٥﴾

سبب‌نزول این آیات این بود که: مردی از منافقان به‌نام طعمه‌بن‌ابیرق که از طایفهٔ «بنی‌ابیرق» بود، مقداری موادّ خوراکی و سلاح را از رفاعه‌بن‌زید دزدید، امّا شخص پاک و شایسته‌ای به‌نام لبیدبن‌سهل را به آن متّهم ساخت. به روایتی دیگر: او زرهی از آن اموال دزدی را در خانهٔ مرد یهودی‌ای به‌نام زیدبن سمین افگند. و چون برخی از مردم سارق حقیقی را ــ که آن شخص منافق بود ــ شناختند، قومش نزد رسول خدا ﷺ از وی به دفاع پرداختند تا بدانجا که نزدیک

بود رسول خدا ﷺ ــ به این استناد که متّهم‌کنندهٔ آن منافق گواه و مدرکی ندارد ــ در داوری خویش به‌سوی آنان گرایش یابند. این بود که نازل شد: ﴿**ما این کتاب را به‌حق و راستی بر تو نازل کردیم**﴾ ای محمّد ﷺ! ﴿**تا به‌موجب آنچه خدا به تو آموخته**﴾ به وسیلهٔ وحی، یا به موجب آموخته‌های دیگری که تو را بدان راه نموده‌است؛ چون اجتهاد ﴿**میان مردم حکم کنی**﴾ برخی از علمای اصول ــ از جمله ابومنصور ماتریدی ــ با استناد به این آیه گفته‌اند: رسول خدا ﷺ حق داشته‌اند که به اجتهاد خویش حکم کنند، چنان‌که در **حدیث‌شریف** نیز آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «جز این نیست که من هم بشری هستم، لذا برمبنای آنچه که می‌شنوم، حکم صادر می‌کنم و چه‌بسا یکی از شما در بیان حجّت خویش لحن رساتری نسبت به بعضی دیگر داشته باشد و بنابراین، به نفع وی حکم صادر کنم، پس بدانید؛ آن کسی که من حقّ مسلمانی را برای وی حکم کرده‌ام، **قطعاً** آن چیز پاره‌ای از آتش است، پس با علم به این حقیقت، باید آن را بر دارد، یا بگذارد».

﴿**و زنهار جانبدارِ خیانتکاران مباش**﴾ که به‌خاطر آنان با ذی‌حقّان جدال کنی.

این آیه دلیل بر آن است که دفاع و جانبداری از کسی جایز نیست، مگر بعد از آن که به برحق‌بودن وی یقین داشته باشیم. و وکیلان مدافع شامل حکم عام این آیات هستند زیرا آنان در بسیاری از حالات، جز دفاع از گنهکاران و خائنان، همّ و غمّ دیگری ندارند. پس باید دانست که دفاع از گنهکاران و خائنان به خدا ﷻ، پیامبرش ﷺ و مسلمانان، به هیچ‌وجه جایز نیست.

وَٱسْتَغْفِرِ ٱللَّهَ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿١٠٦﴾

﴿**و از خدا آمرزش بخواه**﴾ در این امر که از بنی‌ابیرق جانبداری کردی ﴿**که خدا آمرزندهٔ مهربان است**﴾ نقل است که رسول خدا ﷺ در دفاع از بنی ابیرق به قتاده پسر برادر رفاعه‌بن زید که مال‌باخته بود، گفته‌بودند: «قصد اهل‌بیتی را کردی که

از آنان به اسلام و صلاح یاد شده‌است، آنان را به سرقت متّهم می‌کنی، بی آن‌که دلیل و بیّنه‌ای داشته باشی». پس چون آیهٔ کریمه نازل شد و راز حقیقی سرقت را برملا ساخت، بنی‌ابیرق سلاح را به مال‌باخته برگرداندند.

وَلَا تُجَٰدِلۡ عَنِ ٱلَّذِينَ يَخۡتَانُونَ أَنفُسَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمٗا ﴿١٠٧﴾

﴿**و از کسانی که به خویشتن خیانت می‌کنند**﴾ چراکه مرتکب معصیت می‌شوند و زیان معصیتشان به خودشان بازمی‌گردد ﴿**دفاع نکن**﴾ یعنی: از جایشان حجّت و دلیل ارائه نکن ﴿**زیرا خداوند هرکس را که خیانتگر و گناه پیشه باشد، دوست ندارد**﴾ پس وقتی خداوند ﷻ خیانتکاران را دوست ندارد، دیگر هیچ مسلمانی نباید از آنان دفاع کند. خَوّان: بسیار خیانت پیشه. اَثِیم: بسیار گناه‌پیشه.

يَسۡتَخۡفُونَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَلَا يَسۡتَخۡفُونَ مِنَ ٱللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمۡ إِذۡ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرۡضَىٰ مِنَ ٱلۡقَوۡلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا يَعۡمَلُونَ مُحِيطًا ﴿١٠٨﴾

﴿**اینان پنهان می‌دارند از مردم**﴾ اعمال ناشایست خود را، چراکه از آنان حیا می‌کنند و از آسیب و زیانشان بیم دارند ﴿**و از خداوند پنهان نمی‌کنند**﴾ اعمال زشت خود را و ملاحظهٔ این امر را نمی‌کنند که خداوند ﷻ بر آشکار و نهانشان آگاه است. پس باید بدانند که نمی‌توانند چیزی را از او پنهان بدارند، چراکه هیچ‌چیز از او پنهان نمی‌ماند، پس باید از حق تعالی حیا کنند ﴿و﴾ چگونه می‌توانند اعمال خود را از او پنهان کنند، درحالی‌که ﴿**او با آنهاست آن‌گاه که در**

شب چاره‌اندیشی می‌کنند ﴾ و در میان خود در مورد ﴿**آنچه که خدا از سخنان نمی‌پسندد ﴾** به رایزنی و برنامه‌ریزی می‌پردازند. نیرنگ پردازی و چاره‌اندیشی را «تَبْیِیْت» نامید؛ زیرا عادتاً این کارها در شب طرّاحی می‌شود و در روز به اجرا در می‌آید ﴿**و خدا به آنچه انجام می‌دهند، همواره احاطه دارد ﴾** و علم و ارادهٔ وی بر آنها محیط است، پس چگونه است که از او حیا نکرده و به نافرمانی او می‌پردازند.

هَٰٓأَنتُمْ هَٰٓؤُلَآءِ جَٰدَلْتُمْ عَنْهُمْ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا فَمَن يُجَٰدِلُ ٱللَّهَ عَنْهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ أَم مَّن يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا ﴿١٠٩﴾

﴿**هان، شما همانان هستید که از خیانت‌کنندگان در زندگی دنیا جانبداری کردید ﴾** مراد کسانی از طایفهٔ بنی ابیرق‌اند که از قوم دزد خویش دفاع کردند ﴿**پس چه‌کسی در روز رستاخیز از آنان در برابر خدا جانبداری خواهدکرد ﴾** هنگامی که خدای آگاه بر همهٔ طرحها و تدبیرهایشان، آنان را دربرابر گناهانشان عذاب نماید؟ ﴿**یا کیست که برایشان وکیل باشد ﴾** یعنی: کیست که بتواند به وکالت از آنان در موضع دفاع و جانبداری آنان قرار گرفته و عذاب الهی را از آنان باز دارد؟ خدایا! هیچ‌کس نیست که در برابر تو یارای دفاع از کسی را داشته باشد.

وَمَن يَعْمَلْ سُوٓءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُۥ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ ٱللَّهَ يَجِدِ ٱللَّهَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿١١٠﴾

﴿**و هرکس کار سوئی کند ﴾** سُوء: زشتی و بدی‌ای است که اثر آن به دیگران متعدّی شود و در اینجا مراد از آن گناه است نه شرک ﴿**یا بر خود ستم ورزد ﴾** با

انجام معصیتی از معاصی‌ای که اثر آن به دیگران متعدّی نمی‌شود ﴿**سپس از خدا آمرزش بخواهد**﴾ یعنی: از حق تعالی بخواهد تا گناهانی را که مرتکب شده‌است بر وی بپوشاند و اثر آنها را از وی محو کند، با این سخن خویش: «اَسْتَغْفِرُاللّٰه ✿ از خدا آمرزش می‌خواهم»، یا: «اَللّٰهُمَّ اغْفِرْلِیْ ✿ خدایا! بر من بیامرز»؛ در این صورت ﴿**خدا را آمرزنده می‌یابد**﴾ برای گناهانش و ﴿**مهربان**﴾ می‌یابد به خودش.

ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «خدای مهربان در این آیه بندگانش را از بردباری، عفو، کَرَم، رحمت و مغفرت گستردهٔ خویش آگاه می‌سازد و اگر گناهان بنده از آسمانها و زمین و کوهها هم بزرگتر باشد، بی‌گمان خدای عزّوجلّ آن را برکسانی که توبه و استغفار کنند، می‌آمرزد». همچنین در این آیه، آن شخص دزد از قوم بنی‌ابیرق، مورد ترغیب قرار می‌گیرد که به‌سوی توبه شتافته و از خدا جل جلاله آمرزش بخواهد و بداند که او را آمرزنده و مهربان خواهد یافت. امّا حکم آیهٔ کریمه عامّ است دربارهٔ همهٔ بندگانی که مرتکب گناه شده و سپس از خدای سبحان آمرزش می‌طلبند. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوبکر صدّیق رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «هیچ مسلمانی نیست که مرتکب گناهی از گناهان بشود، سپس وضو ساخته و دو رکعت نماز بگزارد و آن‌گاه از خداوند جل جلاله برای آن گناهش آمرزش طلبد، مگر این که بر وی آمرزیده می‌شود».

وَمَن يَكۡسِبۡ إِثۡمٗا فَإِنَّمَا يَكۡسِبُهُۥ عَلَىٰ نَفۡسِهِۦۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمٗا ﴿١١١﴾

﴿**و هرکس گناهی مرتکب شود، فقط آن را به زیان خود مرتکب شده**﴾ چراکه فرجام و پیامد آن به خودش برمی‌گردد. یعنی: قوم آن شخص دزد، نباید از دزدی وی در تنگنا و فشار قرار گیرند، به گونه‌ای که آنان را وادارد تا از وی به‌ناحق دفاع

کنند زیرا گناه سرقت وی فقط متوجّه خود وی است و این گناه اصلاً به آنان مربوط نیست ﴿و الله دانای حکیم است﴾ داناست به گنهکاران و صاحب حکمت است؛ از آن رو که به این قاعدهٔ بزرگ حکم کرد تا بدان عمل کنید و بدانید که گناه فقط گریبان صاحب خویش را می‌گیرد و بس.

وَمَن يَكْسِبْ خَطِيٓـَٔةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِۦ بَرِيٓـًٔا فَقَدِ ٱحْتَمَلَ بُهْتَـٰنًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿١١٢﴾

﴿و هرکس خطا یا اثمی مرتکب شود﴾ خطا: لغزشی‌است که به‌عمد یا غیر عمد از انسان سرزند، امّا «إثم» فقط عامدانه انجام می‌شود. و بعضی گفته‌اند: «خطا»، گناه صغیره است و «إثم» گناه کبیره ﴿سپس آن را به گردن بی‌گناهی بیندازد﴾ بی‌گناه در این داستان، همانا لبیدبن سهل است که بنی‌ابیرق او را به‌ناحق به دزدی متّهم ساختند ﴿قطعاً بهتان و گناهی آشکار را بر دوش گرفته است﴾ بُهتان: دروغ بستن بر شخص بی‌گناه است. آن را بهتان نامیدند زیرا بی‌گناه از آن در بُهت و حیرت قرار می‌گیرد، به دلیل این که از آن برکنار و بی‌خبر است، لذا چون می‌شنود که آن دروغ را به وی نسبت داده‌اند، مبهوت و متحیّر می‌شود.

وَلَوْلَا فَضْلُ ٱللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُۥ لَهَمَّت طَّآئِفَةٌ مِّنْهُمْ أَن يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمْ ۖ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِن شَىْءٍ ۚ وَأَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَيْكَ ٱلْكِتَـٰبَ وَٱلْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ ۚ

وَكَانَ فَضْلُ ٱللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ﴿١١٣﴾

﴿و اگر فضل خدا و رحمت او بر تو نبود﴾ خطاب متوجّه رسول خدا ﷺ است. مراد از این فضل و رحمت بر ایشان این است که: پروردگار متعال ایشان را به لطف و عنایت و نگه‌داشت خویش، در قضیهٔ «بنی‌ابیرق» از حقّ و حقیقت آگاه ساخت. آری! اگر این امر نبود ﴿طایفه‌ای از آنان﴾ یعنی: از گروه مدافع بنی‌ابیرق، که اسیدبن عروه و یارانش بودند ﴿قصد آن کرده‌بودند که تو را گمراه سازند﴾ از حکم‌کردن به حق ﴿و گمراه نمی‌کنند مگر خود را﴾ زیرا فرجام این کارشان به خودشان برمی‌گردد ﴿و هیچ‌گونه زیانی به تو نمی‌رسانند﴾ زیرا خدای سبحان نگهبان توست از کید و نیرنگ و زیان و گمراهسازی مردمان و او در همه حال مؤیّد توست. و نیز بدان جهت که تو در این قضیهٔ دزدی، به‌ظاهر امر و به اجتهاد خویش عمل کرده‌ای، پس قبل از نزول وحی دربارهٔ آن، هیچ زیانی متوجّه تو نیست و اینک وحی آمد و حقیقت را برتو روشن ساخت ﴿و خداوند بر تو کتاب نازل کرد﴾ یعنی: او قواعد و احکام و اموری را ــ در این آیات و غیرآن ــ در حوزهٔ شریعت تو قرار داد که دربردارندهٔ خیر بسیاری است ﴿و﴾ نیز بر تو ﴿حکمت﴾ نازل کرد. حکمت: سنّت است که خدای عزّوجلّ آن را بر رسول خویش فرو فرستاد ﴿و به تو آموخت آنچه را﴾ که قبلاً ﴿نمی‌دانستی﴾ از احکام و امور ﴿و فضل الهی بر تو بزرگ﴾ و بسیار ﴿است﴾ زیرا لطف و فضلی بزرگتر از نبوّت و نزول وحی نیست. خطاب به رسول‌خدا ﷺ، در واقع خطاب به امّتشان نیز هست، پس امّت رسول خدا ﷺ این فضل را از طریق کتاب و سنّت، از آن حضرت ﷺ به ارث برده‌اند.

۞ لَّا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَىٰهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ

مَعۡرُوفٍ أَوۡ إِصۡلَٰحِۭ بَيۡنَ ٱلنَّاسِۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ ٱبۡتِغَآءَ مَرۡضَاتِ ٱللَّهِ فَسَوۡفَ نُؤۡتِيهِ أَجۡرًا عَظِيمٗا ﴿١١٤﴾

﴿**در بسیاری از نجواهایشان خیری نیست**﴾ نجوا: رازگویی و مشورت پنهانی در امری از امور به‌طریق درگوشی و پوشیده بین دو یا چند تن، غالباً در حضور دیگران است، به‌طوری‌که سوءظنّ حاضران غیرشنونده را برمی‌انگیزد. پس مراد آیهٔ کریمه این است که در اغلب رازگویی‌های این‌چنینی مردم، خیری نیست ﴿**مگر**﴾ رازگویی در امور سه‌گانهٔ زیر:

﴿**کسی که**﴾ به‌وسیلهٔ نجوا ﴿**به صدقه یا معروفی فرمان دهد**﴾ معروف: لفظ عامّی است که شامل تمام انواع نیکوکاری‌ها و امور پسندیده می‌شود ﴿**یا**﴾ فرمان دهد به ﴿**اصلاح بین مردم**﴾ اصلاح بین مردم؛ عامّ است در همه مشاجراتی که میان آنان در خونها، آبروها، اموال و دیگر دعواها و مرافعات روی می‌دهد. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آیا شما را از کاری که درجهٔ آن بهتر از درجهٔ روزه و نماز و زکات است آگاه نگردانم؟ یاران گفتند: چرا یا رسول‌الله! فرمودند: این کار اصلاح ذات البین است زیرا فساد ذات‌البین تراشنده است، نمی‌گویم تراشندهٔ موی است؛ بلکه تراشندهٔ دین است». ﴿**و هرکس برای طلب خشنودی الله چنین کند**﴾ یعنی: به این امور سه‌گانه فرمان دهد ﴿**به‌زودی او را پاداش بزرگی خواهیم داد**﴾ ولی هرکسی که به‌انگیزهٔ دیگری جز خشنودی الله ﷻ ــ همچون انگیزهٔ ریا و ریاست‌طلبی ــ به امور یادشده فرمان دهد، نه‌تنها مستحقّ این ستایش و پاداش نیست، بلکه حتّی ممکن است از گناه آن هم نجات نیابد زیرا اعمال، وابسته به نیّت است. در **حدیث‌شریف** به روایت امّ‌حبیبه رضی‌الله‌عنها از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «کَلامُ ابْنَ آدَمَ کُلُّهُ عَلَیْهِ لا لَهُ، اِلاّ ذِکْرُاللهِ عَزَّوَجَلَّ، اَوْ اَمْرٌ بِمَعْرُوفٍ، اَوْنَهْیٌ عَنْ مُنْکَرٍ ✿ سخن فرزند آدم تماماً به زیان اوست نه

به‌سود او، بجز ذکر خدای عزّوجلّ، یا امر به‌معروفی، یا نهی از منکری».

وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ﴿١١٥﴾

﴿**و هرکس پس از آن‌که راه هدایت برای او آشکار شد، با پیامبر مشاقّه کند**﴾ مشاقَّه: در اصل به‌معنای دشمنی و مخالفت است. یعنی: هرکه با نجواگری در گناه و تجاوز و نافرمانی پیامبر ﷺ، راه شقاق و مخالفت با ایشان را در پیش بگیرد، پس از آن‌که راه هدایت بر او روشن و مشخّص شده و صدق و صحّت رسالت را با براهین قاطعهٔ آن دانسته است ﴿**و**﴾ هرکس ﴿**راهی جز راه مسلمانان را**﴾ که همانا پایداری در دین اسلام و تمسّک به احکام آن است ﴿**پیروی کند**﴾ و با اهل کفر و گمراهی پیوند دوستی برقرار نماید ﴿**او را بدانچه روی خود را بدان سو کرده، وا می‌گذاریم**﴾ یعنی: او را به کفّار و گمراهان ملحق می‌کنیم و به آنچه که در دنیا انتخاب نموده وا می‌گذاریم ﴿**و به دوزخش می‌کشانیم**﴾ یعنی: در آخرت به او عذاب آتش را می‌چشانیم ﴿**و**﴾ دوزخ ﴿**چه بازگشتگاه بدی است!**﴾.

در تفسیر «کشف‌الاسرار» خواجه عبدالله انصاری رحمه‌الله آمده‌است: «مراد از (سبیل مؤمنین) که در این آیه بر لزوم پیروی از آن تأکید شده‌است، اجماع اهل حق در هر عصری است». شافعی رحمه‌الله نیز این آیه را بر صحّت اجماع دلیل گرفته است زیرا عصمت مؤمنان از این‌که بر خطا اجماع و اتّفاق کنند، تضمین شده‌است. چنان‌که رسول خدا ﷺ در این **حدیث‌شریف** فرمودند: «لَایَجْتَمِعُ أُمَّتِيْ عَلَى الضَّلَالَةْ ❁ امّت من بر گمراهی جمع نمی‌شود».

إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ وَ

مَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَٰلًۢا بَعِيدًا ﴿١١٦﴾

﴿**خداوند این را که به او شرک آورده‌شود، نمی‌آمرزد و فروتر از آن را بر هرکه بخواهد می‌آمرزد و هرکس به خداوند شرک ورزد، قطعاً دچار گمراهی دورودرازی شده‌است**﴾ چرا که او قوانین عقل را معطّل ساخته، نگرش‌های وی فاسد شده، روش وی از جادهٔ اعتدال و استقامت منحرف و سعادت دنیا و آخرت از دستش رفته است. تفسیر نظیر این آیه در آیهٔ (۴۸) نیز گذشت.

إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ إِنَٰثًا وَإِن يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَٰنًا مَّرِيدًا ﴿١١٧﴾

لَّعَنَهُ ٱللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا ﴿١١٨﴾

﴿**مشرکان بجای خدا جز بتهای مادینه را نمی‌پرستند**﴾ یعنی: بتهایی را می‌خوانند که به‌نام دختران نامگذاری کرده‌اند، چون لات، عزّی و مناة. بعضی گفته‌اند: مراد از (إِنَٰثًا) فرشتگان‌اند زیرا مشرکان می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند. ضحّاک می‌گوید: «مشرکان می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند و ما از آن‌رو آنان را می‌پرستیم تا ما را به خدا نزدیک سازند، بنابرهمین دیدگاه بود که آنها را به خدایی گرفته و تصاویر و تمثالهایی از دختران برای آنان تراشیدند و زروزیور و گردن‌بند و جواهر بر آنان آویختند و گفتند: اینها شبیه آن دختران خدا هستند که ما ایشان را می‌پرستیم! یعنی شبیه فرشتگان‌اند». بعضی دیگر از مفسّران (إِنَٰثًا) را به اشیای غیرذی روح، چون سنگ و چوب خشک و غیره تفسیر کرده‌اند، که بنابراین تفسیر، معنی چنین می‌شود: «مشرکان جز مردگانی بی‌جان را

نمی‌پرستند». ﴿و نمی‌پرستند جز شیطان مَرِید را﴾ که ابلیس لعین است زیرا پیروی آنان از فرمان‌های ابلیس و آرایش‌های او و به این معنی است که درواقع او را پرستیده‌اند. مَرِیْد: یعنی: متمرّد، سرکش و متجاوز از حَدّ. ﴿که خدا او را لعنت کرد﴾ یعنی: خداوند ﷻ شیطان را از رحمت خویش طرد کرد و او را از مقامات عالیه بیرون راند ﴿و او گفت: همانا از بندگان تو سهم معیّنی برمی‌گیرم﴾ یعنی: یقیناً بخش معیّنی از بندگانت را که در علم ازلی‌ات رفته است، در زیر پوشش گمراهیم قرار می‌دهم تا آنها را از عبادتت به‌سوی کفر و انکارت منحرف سازم. قتاده می‌گوید: «از هر هزار تن؛ نهصدونودونه تن رهسپار دوزخ‌اند».

وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ ءَاذَانَ ٱلْأَنْعَٰمِ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ ٱللَّهِ ۚ وَمَن يَتَّخِذِ ٱلشَّيْطَٰنَ وَلِيًّا مِّن دُونِ ٱللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا ﴿١١٩﴾

﴿و البتّه آنان را گمراه می‌کنم و البتّه آنـان را در آرزوی بـاطل﴾ دورودراز ﴿در می‌افگنم﴾ آرزوهایی که ناشی از وسوسه‌افگنی‌ها و آرایش‌های من است، چرا که فروگذاشتن راه تو را به آنان می‌آرایم و با درافگندنشان در آرزوهای باطل، آنان را به تأخیر توبه و امروز و فرداکردن در آن فرمان می‌دهم و این پندار خام را در آنان می‌افگنم که عمرشان طولانی خواهد بود و خیلی آرزوها دارند که باید به آن دست یابند و از این قبیل ... ﴿و البتّه وادارشـان مـی‌کنم تـا گـوشهای چـهارپایان را بشکافند﴾ و ببُرند. چنان‌که کفّار به امتثال امر شیطان و پیروی از رسم و راه وی،

گوشهای حیوانات «بحیره، سائبه و وصیله»[1] را به‌نشانهٔ اختصاص‌دادن آنها به بتان می‌شکافتند ﴿**و البتّه وادارشان می‌کنم تا آفرینش الله را تغییر دهند**﴾ به قولی؛ مراد از آن: خایه‌کشی، برکندن چشمها و بریدن گوشهای حیوانات اختصاص یافته به بتان است. به قولی دیگر: مراد از آن، تغییردادن فطرت و خلقتی‌است که خدای عزّوجلّ مردم را بر آن سرشته است. خاطرنشان می‌شود که گروهی از علما خایه‌کشی چهارپایان را اگر به‌قصد ازدیاد منافع آنها چون چاقی بیشتر و ... باشد رخصت داده‌اند، امّا خایه‌کشی انسان‌ها روا نیست زیرا این کار، مُثله و تغییردادن آفرینش خدا ﷻ است. بعضی دیگر ـ چون شاه ولی‌الله دهلوی ـ خال‌کوبی بدن و شبیه‌سازی مردان به زنان و زنان به مردان را نیز جزو آن می‌دانند. و دربارهٔ همهٔ اینها احادیث آمده است ﴿**و هرکس که شیطان را به‌جای خداوند دوست گیرد**﴾ با پیروی از وی و امتثال اوامرش و فروگذاشتن پیروی الله ﷻ و امتثال اوامر وی ﴿**قطعاً دستخوش زیان آشکاری شده‌است**﴾ آری! کدامین زیان بزرگتر از باختن هدایت در دنیا و باختن آخرت ـ با رهسپارشدن به دوزخ است ؟!.

يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ ۖ وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ إِلَّا غُرُورًا ﴿١٢٠﴾

﴿**به آنان وعده می‌دهد**﴾ شیطان، وعده‌های باطل و بی‌اساس را، از قبیل این که: نه بهشتی در کار است، نه دوزخی، نه رستاخیز و نه حسابی ﴿**و آنان را در آرزو می‌افگند**﴾ به آرزوهای نابکار و بیهوده ﴿**و شیطان به آنان وعده نمی‌دهد**﴾ با افگندن این وسوسه‌های میان‌تهی در اندرونشان ﴿**بجز غرور**﴾ یعنی: آنان را با این وعده‌های خام می‌فریبد و در این وعده‌ها منافعی را به آنان می‌آراید، درحالی‌که در آنها جز زیان محض چیز دیگری نیست. ابن‌عرفه می‌گوید: «غرور

۱ـ تعریف آنها در آیهٔ (۱۰۳) سورهٔ «مائده» می‌آید.

چیزی است که ظاهری دوست‌داشتنی، امّا باطنی نفرت آلود دارد».

أُوْلَـٰٓئِكَ مَأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا ﴿١٢١﴾

﴿آن گروه﴾ یعنی: دوستان شیطان که به وسوسه‌های وی لبّیک گفته و در دام فریب وی در افتاده‌اند ﴿**جایگاهشان جهنّم است و از آن گریزگاهی ندارند**﴾ یعنی: جایی را ندارند که از عذاب جهنّم به‌سوی آن بگریزند.

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّـٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَـٰرُ خَـٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ۖ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقًّا ۚ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ ٱللَّهِ قِيلًا ﴿١٢٢﴾

سپس خدای عزّوجلّ حال نیک‌بختان پرهیزگار را با کرامتهایی که دارند ذکر نموده می‌فرماید: ﴿**وکسانی که ایمان آورده وکارهای شایسته کرده‌اند، به‌زودی آنان را در باغهایی که از زیر درختان آنها نهرها جاری است درآوریم، همیشه در آن جاودانند**﴾ بدون زوال و بدون انتقال ﴿**وعدهٔ خدا حق است**﴾ یعنی: خداوند ﷻ این را به آنها وعده داده‌است به وعدهٔ راستین و وعدهٔ او خواه‌نخواه انجام‌شدنی‌است ﴿**و چه‌کسی در سخن از خدا راستگوتر است؟**﴾ یعنی: هیچ‌کس در سخن از خدا ﷻ راستگوتر نیست. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در خطبهٔ خویش چنین می‌گفتند: «اِنَّ اَصْدَقَ الْحَدِيْثِ كَلَامُ اللهُ، وَخَيْرَالْهَدْيِ هَدْىَ مُحَمَّدْ، وَشَرُّ الْاُمُوْرِ مُحْدَثَاتُهَا، وَكُلَّ مُحْدَثَةٍ بِدْعَةٌ، وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ، وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ ✿ همانا راست‌ترین سخن، سخن خدا ﷻ است و بهترین روش، روش محمّد ﷺ است و بدترین

امور، امور نوپدید است و هر نوپیدایی بدعت و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی‌ای در دوزخ است»[۱].

لَّيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلَآ أَمَانِيِّ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ ۗ مَن يَعْمَلْ سُوٓءًا يُجْزَ بِهِۦ وَلَا يَجِدْ لَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿۱۲۳﴾

قتاده در بیان **سبب‌نزول** آیۀ کریمه می‌گوید: نقل است که مسلمانان و اهل کتاب بر همدیگر فخرفروشی کردند، اهل کتاب گفتند: پیامبران ما قبل از پیامبر شما بوده‌اند و کتاب ما قبل از کتاب شماست، پس ما از شما بهتریم! و مسلمانان گفتند: پیامبر ما خاتم پیامبران است و کتاب ما ناسخ کتابهای شماست، پس ما نزد الله ﷻ از شما بهتریم! این بود که نازل شد: ﴿**کار بر وفق آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست**﴾ یعنی ورود به بهشت، یا فضل و قرب نزد خداوند ﷻ و رهایی از عذاب وی، به‌صرف آرزو در دسترس نیست، چه این آرزوها به اهل کتاب مربوط باشد؛ چنان‌که گفتند: ما فرزندان و دوستان خداییم و آتش جز چند روزی معدود به ما نمی‌رسد! و چه این آرزوها به مسلمانان مربوط باشد؛ چنان‌که برخی از آنها گفتند: در روز قیامت منادی‌ای ندا می‌کند و می‌گوید: هرکس اسم او محمّد است به بهشت درآید! یا هرکس در روز جمعه، یا در فلان شهر درگذشته است، به بهشت در آید ...! آری! همۀ اینها آرزوهای بی‌اساسی‌است، بلکه ﴿**هرکس بدی کند، دربرابر آن کیفر داده می‌شود و برای خود بجز الله هیچ دوست و هیچ یاری‌دهنده‌ای نمی‌یابد**﴾ لذا هرکس مرتکب کار بدی ــ اعم از شرک یا غیرآن ــ بشود، در دنیا یا آخرت دربرابر کارکردش کیفر می‌بیند و دراین امر میان مسلمان و

۱ــ مراد از امور نوپیدا ــ چنان‌که از تعریف امام شاطبی از بدعت برمی‌آید ــ پدید آوردن امور نو در حوزۀ دینی بدون هیچ استنادی به شرع خدای عزّوجلّ است، نه نو آوریها در امور دنیا.

کافر هیچ فرقی نیست.

در **حدیث‌شریف** آمده است که چون این آیه فرود آمد، مفادّ آن بر بسیاری از اصحاب سخت تمام شد تا بدانجا که برخی از آنها ـ از جمله ابوبکر صدّیق رضی الله عنه گفتند: یا رسول‌الله! چگونه ما بعد از نزول این آیه رستگار می‌شویم، آخر دربرابر هر عمل بدی کیفر می‌یابیم؟! رسول خدا ﷺ فرمودند: «خدا بر تو بیامرزد ای ابوبکر! آیا تو بیمار نمی‌شوی؟ آیا در رنج و تعب نمی‌افتی؟ آیا به تو اندوه و دردی نمی‌رسد؟» ابوبکر صدّیق رضی الله عنه گفت: چرا یا رسول‌الله! فرمودند: پس اینها ازجملهٔ آن چیزهایی است که با آن کیفر داده می‌شوید».

بنابراین روایت و روایات متعدّد دیگر، هر درد و مصیبتی که به انسان مسلمان می‌رسد و حتّی خاری که بر بدنش می‌خلد، کفّارهٔ گناهانش می‌باشد. چنان‌که در **حدیث‌شریف** دیگری به روایت ابوهریره رضی الله عنه و ابی‌سعید از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «هیچ درد و رنج و بیماری و آفت و حزن و حتّی نگرانی‌ای به مسلمان نمی‌رسد، مگر این که خدای عزّوجلّ با آن، گناهانش را کفّاره می‌کند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «چون گناهان بنده بسیار شود و او دارای چنان اعمال نیکی نباشد که کفّارهٔ گناهانش گردد، خدای عزّوجلّ او را به غم و اندوهی مبتلا می‌گرداند تا این امر گناهان وی را کفّاره نماید». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنه آمده است که فرمود: «از رسول خدا ﷺ پرسیدند: یا رسول‌الله! هرکسی که مرتکب بدی‌ای شود، در برابر آن جزا داده می‌شود؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: آری! امّا هرکس که کار نیکی انجام دهد در برابر آن ده پاداش داده می‌شود، پس نابود شد کسی که یگان‌های وی ده گان‌هایش را مغلوب گرداند».

وَمَن يَعْمَلْ مِنَ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ

فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ﴿١٢٤﴾

﴿ **و كسانی كه كارهای شايسته كنند، چه مرد باشند چه زن، درحالی‌كه مؤمن باشند، ايشان وارد بهشت شده و به‌قدر نقيری موردستم قرار نمی‌گيرند** ﴾ يعنی: به‌اندازهٔ ذرّهٔ ناچيزی هم از پاداش آنان كاسته نمی‌شود. نَقِيْر: گودی كوچك پشت هستهٔ خرماست. و مقيّد ساختن عمل به ايمان، دليل اين عقيدهٔ اهل سنّت و جماعت است كه: عمل از ايمان نيست، بلكه عمل نشانه‌ای بر ايمان و كمالی در آن است.

وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُۥ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَٱتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَٰهِيمَ حَنِيفًا ۗ وَٱتَّخَذَ ٱللَّهُ إِبْرَٰهِيمَ خَلِيلًا ﴿١٢٥﴾

﴿ **و كيست نيكوتر به اعتبار دين از آن‌كس كه روی دل به درگاه خدا آورده و نيكوكار باشد** ﴾ يعنی: خود را برای خدا ﷻ خالص گرداند درحالی‌كه به نيكويی‌ها عامل باشد. پس ظاهر عمل، به متابعت شرع نيكو می‌شود و باطن آن، به اخلاص و چون يكی از اين دو شرط موجود نبود، عمل فاسد و تباه است ﴿و﴾ كيست نيكوتر به اعتبار دين از آن‌كس كه روی دل به درگاه خدا آورده و نيكوكار باشد و در عين حال ﴿ **از آيين حنيف ابراهيم پيروی كند؟** ﴾ پاسخ اين است كه هيچ‌كس به اعتبار دين از چنين كسی نيكوتر نيست، ﴿و﴾ چگونه نيكوتر از او باشد درحالی‌كه: ﴿ **خدا ابراهيم را خليل گرفت** ﴾ يعنی: او را برگزيدهٔ خويش ساخت و به كرامت‌های خاصّ خود مخصوصش گردانيد. حنيف: يعنی: گراينده از اديان باطل به‌سوی دين حق، كه اسلام است. خليل: نزديكترين دوستت به توست كه تو او را با محبّت و الفت خويش مخصوص می‌گردانی و او تو را. البتّه درجهٔ «خُلّت» برترين مقامات «محبّت» است كه خدای عزّوجلّ ابراهيم‌ؑ را در نزد خويش به اين

مقام برگزید. ذکر مقام و جایگاه ابراهیمﷺ در اینجا، از باب ترغیب در پیروی از آیین وی است زیرا کسی که خدای عزّوجلّ او را به دوستی گرفت، سزاوار آن است که از راه و روش وی پیروی شود.

وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِكُلِّ شَيۡءٖ مُّحِيطٗا ﴿١٢٦﴾

﴿و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خداست﴾ آیهٔ کریمه به این حقیقت اشاره دارد که خداوند ﷻ ابراهیم را برای این خلیل خویش نگرفت که به او فخر نماید و از او نیرو برگیرد، بلکه او را به‌خاطر طاعت وی و به عنوان پاداشی برای وی در برابر عبودیّت خالصانه‌اش، خلیل خویش گرفت بنابراین، حق تعالی به ابراهیمﷺ و احدی از خلقش نیازمند نیست، چراکه هر چه در آسمانها و زمین است از آن اوست ﴿و خداوند بر همه‌چیز احاطه دارد﴾ با علم خویش و هیچ‌چیز کوچک و بزرگی نیست مگر این که در حیطه و دایرهٔ علم وی است و او بر همه‌چیز چیره و مسلّط است ـ پاکی و ستایش ویژهٔ اوست.

وَيَسۡتَفۡتُونَكَ فِي ٱلنِّسَآءِۖ قُلِ ٱللَّهُ يُفۡتِيكُمۡ فِيهِنَّ وَمَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ فِي يَتَٰمَى ٱلنِّسَآءِ ٱلَّٰتِي لَا تُؤۡتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرۡغَبُونَ أَن تَنكِحُوهُنَّ وَٱلۡمُسۡتَضۡعَفِينَ مِنَ ٱلۡوِلۡدَٰنِ وَأَن تَقُومُواْ لِلۡيَتَٰمَىٰ بِٱلۡقِسۡطِۚ وَمَا تَفۡعَلُواْ مِنۡ خَيۡرٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِهِۦ عَلِيمٗا ﴿١٢٧﴾

﴿**و از تو در باب زنان طلب فتوی می‌کنند**﴾ که با آنان چه نوع رفتار باید کرد؟ اِفتاء: روشن ساختن امری مبهم و استفتاء: سؤال‌کردن از حکم خدای عزّوجلّ در مورد امور مبهم است. ﴿**بگو: الله به شما در باب زنان فتوی می‌دهد**﴾ یعنی: در مورد آنچه از آن سؤال کردید، حکم را برای شما بیان می‌کند ﴿**و آنچه خوانده می‌شود بر شما در کتاب**﴾ یعنی: آنچه از قرآن که در آغاز سورهٔ «نساء» نازل شده است. مراد از آن آیهٔ: (وَاِنْ خِفْتُمْ اَلاَّ تُقْسِطُوْا فِي الْيَتَامٰى فَانْكِحُوْا مَا طَابَ لَكُمْ...) است؛ ﴿**در حقّ آن زنان یتیمی نازل شده که حقّ مقرّرشان را به ایشان نمی‌دهید**﴾ یعنی: مفادّ آیهٔ سوم این سوره که تفسیر آن گذشت، این است که: برخی از شما حقّ دختران یتیم را در مهریّه و میراث به آنان نمی‌پردازید؛ ﴿**و**﴾ در عین حال ﴿**رغبت می‌کنید که با آنان نکاح کنید**﴾ به‌سبب زیبایی و جوانی‌شان، پس چنین نکنید مگر آن‌که مهر آنان را همچون امثالشان کاملاً به آنان بپردازید. یا معنی این است: شما از نکاح کردن آنان به سبب زشتی و بدشکلی‌شان روی بر می‌گردانید، امّا در عین حال، نکاح‌دادن آنان به دیگران را نیز ناخوش می‌دارید زیرا در آن صورت، آن دختر یتیم شوهرش را شریک مالش می‌گرداند ﴿**و**﴾ آنچه که بر شما دربارهٔ زنان یتیم و دربارهٔ کودکان مستضعف در آیهٔ (۱۱) سورهٔ «نساء» خوانده شد و آن آیهٔ: (يُوصِيْكُمُ اللّٰهُ فِيْ اَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنْثَيَيْنِ...) است ﴿**دربارهٔ کودکان مستضعف نازل شده است**﴾ یادآور می‌شویم که اهل جاهلیّت، میراث زنان و کودکان مستضعف را نمی‌دادند، بلکه فقط به مردانی میراث می‌دادند که آمادهٔ جنگ و دیگرامور مهم می‌بودند، پس حکم پروردگار دربارهٔ آنان که در آغاز سوره نیز گذشت: ﴿**این است که در حقّ یتیمان به عدل و انصاف رفتار کنید**﴾ و حکّام جامعهٔ اسلامی و اولیای ایتام، مکلّف به رعایت این حکم هستند. بلی! دربارهٔ این استفتایی که مطرح کردید، آیات اوّل سوره پاسخگوی شماست.

علاّمه شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «پاسخ این استفتا تفصیلی داشت، پس حق تعالی بعضی مسائل را به آیات سابقه حواله فرمود و آن مسئلهٔ تحریم ظلم بر

دختران یتیم است و بعضی را در اینجا جواب داد و آن مسئلهٔ نشوز و تحریم میل کلّی به یک زن و إعراض از زن دیگر و اباحت طلاق در صورت ضرورت است ـ که در آیات بعدی (۱۳۰ ـ ۱۲۸) می‌آید ». ﴿و هر خیری که انجام دهید﴾ در رعایت حقوق کسانی که ذکرشان رفت ﴿قطعاً خدا به آن داناست﴾ و شما را برحسب کارکرد شما پاداش می‌دهد.

وَإِنِ ٱمْرَأَةٌ خَافَتْ مِنۢ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَآ أَن يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا ۚ وَٱلصُّلْحُ خَيْرٌ ۗ وَأُحْضِرَتِ ٱلْأَنفُسُ ٱلشُّحَّ ۚ وَإِن تُحْسِنُوا۟ وَتَتَّقُوا۟ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿۱۲۸﴾

﴿و اگر زنی از نشوز یا إعراض شوهرش بیمناک باشد﴾ نُشوز مرد از زنش: دوری‌گزیدن و بدبردنش از وی، میلش به جدایی از وی، بازداشتن نفقه از وی و زدن یا دشنام‌دادن وی است. و «إعراض» وی از زُنش این است که به سبب کبر سن، یا زشتی و ناهنجاری‌ای در خلقت یا خُلق وی، یا به سبب دلتنگی از وی و چشم‌دوختن به ازدواج با زنی دیگر، یا غیر این از علل، با وی انس و الفت نگیرد و با وی کمتر سخن بگوید ﴿پس﴾ اگر چنین بود ﴿بر آن‌دو گناهی نیست در آن که صلح آورند در میان خود به‌نوعی از﴾ انواع ﴿صلح﴾ مثلاً با ساقط کردن تمام نوبت زن، یا بخشی از نوبت وی، یا ساقط کردن بخشی از نفقه یا بخشی از مهرش. و در مقابل؛ امتیازی که مرد به زن می‌دهد این است که او را همچنان در حبالهٔ نکاح خویش نگه دارد ﴿و صلح بهتر است﴾ یعنی: صلح و سازشی که دلها بر آن آرام گرفته و اختلافات با آن برطرف شود، بهتر از جدایی، یا ادامهٔ کشمکش و خصومت میان زن و شوهر است.

ابن‌جریرطبری از عائشه رضی‌الله‌عنها روایت کرده است که گفت: «این آیه ناظر بر مردی است که دو زن دارد و یکی از آنها بدشکل یا بزرگسال است، و او به وی چندان مایل نیست، پس این زن به شوهرش می‌گوید: طلاقم نده و در مقابل آن تو دربارهٔ من مخیّر هستی (که حقّم را در نوبت شب رعایت نکنی). چنان‌که سوده بنت زمعه همسر رسول خدا ﷺ نیز که پا به سن گذاشته بود، از بیم آن‌که مبادا رسول خدا ﷺ طلاقش دهند، به آن حضرت ﷺ گفت: یا رسول‌الله! نوبت من از آن عائشه باشد». آری! او ترجیح داد که افتخار همسری رسول خدا ﷺ را از دست ندهد و رسول خدا ﷺ هم درخواست وی را پذیرفتند تا امّتشان در مشروعیّت و جواز این امر به ایشان تأسّی و اقتدا کنند ﴿**و بخل در نفوس حضور دارد**﴾ حق تعالی خبر می‌دهد که بخل در نفس هریک از زن و شوهر، بلکه در تمام نفس‌ها لانه دارد، به‌طوری که گویی همیشه در نفس‌ها حضور و غلبه داشته و به حکم سرشت و طبیعت، در هیچ حالی از آنها غایب نمی‌شود، لذا این بخل است که مرد را وامی دارد تا از حسن معاشرت، تأمین نفقهٔ زن به‌طور پسندیده و مانند آن از حقوقی که برعهدهٔ وی است امتناع کند، همچنین این بخل است که زن را وامی دارد تا وجایبی را که در قبال شوهرش دارد، به ایفا نگرفته و حاضر نباشد تا از چیزی از حقوقش دربرابر وی درگذرد ﴿**و اگر نیکوکاری و پرهیزگاری کنید**﴾ یعنی: اگر شما مردان با زنان خویش معاشرت نیکو داشته و از آنچه که جایز نیست؛ چون ناسازگاری و رویگردانی، بپرهیزید ﴿**قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهید آگاه است**﴾ و شما را در قبال آن به زودی پاداش می‌دهد.

وَلَن تَسۡتَطِيعُوٓاْ أَن تَعۡدِلُواْ بَيۡنَ ٱلنِّسَآءِ وَلَوۡ حَرَصۡتُمۡۖ فَلَا تَمِيلُواْ كُلَّ ٱلۡمَيۡلِ فَتَذَرُوهَا كَٱلۡمُعَلَّقَةِۚ وَإِن تُصۡلِحُواْ وَتَتَّقُواْ

فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿۱۲۹﴾

﴿**و شما هرگز نمی‌توانید میان زنان عدالت کنید**﴾ در محبّت و مقاربت جنسی و نفقه و گفت‌وگو و انس و الفت و غیره، به‌گونه‌ای که به‌یکی از آنها به هیچ‌وجهی از وجوه نسبت به دیگری تمایل بیشتری نداشته باشید ﴿**هرچند بر عدالت حریص باشید**﴾ از آن رو که طبایع بشری بر تمایل بیشتر به یکی از آنها سرشته شده است، به‌طوری که مردان دراین‌باره مالک دلهایشان نبوده و هرگز نمی‌توانند نفسهایشان را به رعایت برابری تامّ و تمام میان زنانشان وادارند، از این جهت در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ می‌گفتند: «خدایا! این نوبت‌بخشی و تقسیم من است در آنچه که من مالک آن هستم، پس مرا در آنچه که مالک آن نیستم سرزنش نکن» ﴿**پس**﴾ اکنون که هرگز نمی‌توانید میان زنان تماماً عدالت کنید ﴿**به یک‌طرف یکسره تمایل نورزید**﴾ که طرف دیگر را تماماً ترک نمایید ﴿**تا آن‌که او را مانند معلّقه رها کنید**﴾ معلّقه: زنی است که نه به معنای واقعی وجود شوهر را احساس می‌کند و نه مطلّقه است که تکلیف خود را بفهمد، لذا در سرگشتگی و بلاتکلیفی دست‌وپا می‌زند. شکّی نیست که این حال و وضع، زیان بزرگی را متوجّه او می‌سازد بنابراین، لازم است تا مرد برای او از نفس خویش سهمی بدهد، هرچند که این سهم اندک باشد ﴿**و اگر به اصلاح بپردازید**﴾ یعنی: اگر آنچه را که تباه ساخته‌اید از امر معاشرت نیکو با زنانتان و رعایت عدالت در میان آنان، به صلاح و اصلاح آورید ﴿**و پرهیزگاری نمایید**﴾ از خدا ﷻ با ترک آنچه که رضای وی در آن نیست و از تمایل یکسره به یک طرف بپرهیزید، بدانید که ﴿**یقیناً خداوند آمرزندهٔ مهربان است**﴾ و به کوتاهی‌هایی که قبلاً از شما سر زده، شما را مؤاخذه نمی‌کند.

وَإِن يَتَفَرَّقَا يُغْنِ ٱللَّهُ كُلًّا مِّن سَعَتِهِۦ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ وَٰسِعًا

حَكِيمًا ﴿١٣٠﴾

﴿**و اگر آن دو از یک‌دیگر جدا شوند**﴾ یعنی: اگر به صلح و سازشی نرسند و به وسیلهٔ خلع یا طلاق، از هم جدا شوند ﴿**خداوند هریک را بی‌نیاز می‌گرداند**﴾ از دیگری، بدین‌سان که برای مرد زنی را مهیّا می‌گرداند که با وی سازش داشته باشد و چشم و دلش به او آرام گیرد و برای زن نیز مردی را نصیب می‌کند که از مصاحبت با وی لذّت برده و کاملاً احساس خوشبختی نماید و بنابراین، حق تعالی هردو را ﴿**از توانگری خویش**﴾ روزی می‌دهد، به چنان روزی‌ای که آنان را بی‌نیاز گرداند. از علی‌ﷺ دربارهٔ این آیه سؤال نمودند، فرمود: «این آیه ناظر بر مردی است که دو زن دارد و یکی از آن‌دو ناتوان شده، یا بدشکل و بدهیکل است و لذا مرد می‌خواهد تا از وی جدا گردد، امّا زن بر این اساس با وی صلح می‌کند که او یک شب نزد وی باشد و چند شب دیگر نزد زن دیگرش، لیکن وی را طلاق ندهد، پس آنچه که زن به خاطرخوشی به آن راضی شود، باکی در آن نیست، امّا اگر زن از قرارداد صلح برگشت، مرد باید میان آنها به برابری رفتار نماید». ﴿**و خداوند گشایشگر حکیم است**﴾ گشایشگر است در دهش و بخشش خویش، صاحب حکمت است؛ از آن‌رو که اجازه داده تا رشتهٔ چنین ازدواج تلخی با طلاق از هم گسسته شود.

وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ ۗ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَٰبَ مِن قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ ٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ ۚ وَإِن تَكْفُرُوا۟ فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا ﴿١٣١﴾

﴿و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آنِ خداوند است. و ما به کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده‌شده، سفارش کردیم﴾ یعنی: در کتابهایی که بر آنان فرود آوردیم به آنان امر کردیم **﴿و نیز به شما﴾** یعنی: هم به آنان و هم به‌شما امر کردیم که **﴿از خدا پروا کنید﴾** و تقوی پیشه کنید. لذا امر به تقوی مخصوص امّت ما نیست و این سفارش دیرینه‌ای است که خدای عزّوجلّ پیوسته بدان توصیه کرده است، چه فقط به وسیلهٔ تقوی است که بنده نزد خدا ﷻ خوشبخت می‌شود. و چنان‌که حق تعالی ما و پیشینیان‌مان را به تقوی دستور داد، هم به آنان فرمود و هم به ما می‌فرماید: **﴿و اگر کفر بورزید﴾** چه باک، که **﴿آنچه در آسمانها و زمین است، از آنِ خداست و خدا بی‌نیاز ستوده صفات است﴾** یعنی: بی‌نیاز است از خلق خویش و از پرستش آنان و سزاوار آن است که ستوده شود. فایدهٔ این تکرار، تأکید است تا بندگان به گسترایی ملک پروردگار پی ببرند و در آن بیندیشند و تأمّل کنند و بدانند که خداوند ﷻ از خلقش بی‌نیاز و بر آنان تواناست و بنابراین، از حقّ وی است که مورداطاعت قرار گیرد، نه مورد نافرمانی.

وَلِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ ۚ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلًا ﴿۱۳۲﴾

﴿و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آنِ خداست و خدا کارسازی را کافی‌است﴾ این آیه بیانگر موجبات تقوی و توکّل است زیرا وقتی خلق همگی از آن خدای متعال‌اند و او آفریننده و مالک آنهاست؛ پس این حقّ اوست که در میان خلقش مطاع بوده و مورد نافرمانی قرار نگیرد و در همهٔ امور فقط به اوتوکّل شود نه بر غیر وی. پس سیاق این آیات دلیل بر آن است که رأس همهٔ امور توحید و توکّل است.

آن‌گاه حق تعالی بندگانش را چنین بیم می‌دهد:

إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَيُّهَا ٱلنَّاسُ وَيَأْتِ بِـَٔاخَرِينَ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ قَدِيرًا ﴿١٣٣﴾

﴿ای مردم! اگر خدا بخواهد شما را از میان می‌برد﴾ یعنی: شما را فنا می‌سازد و می‌میراند ﴿و دیگرانی را پدید می‌آورد﴾ یعنی: مردمی‌دیگر غیراز شما، یا خلقی دیگر غیر از انسانها را پدید می‌آورد، آن‌گاه ایشان نه همانند شما، بلکه مطیع و گوش به فرمان خواهند بود ﴿و خداوند بر این کار تواناست﴾.

مَّن كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ ٱلدُّنْيَا فَعِندَ ٱللَّهِ ثَوَابُ ٱلدُّنْيَا وَٱلْـَٔاخِرَةِ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ سَمِيعًۢا بَصِيرًا ﴿١٣٤﴾

﴿هرکه طالب جزای دنیا باشد﴾ یعنی: هرکس در عقیده و عمل و رفتار و جهاد خویش چیزی از پاداش دنیا را بخواهد ـ مثلاً مجاهدی که طالب غنیمت جنگ باشد نه مزد اخروی جهاد ﴿پس پاداش دنیا و آخرت نزد خداست﴾ بنابراین، چنین کسی به کمترین و حقیرترین دو پاداش اکتفا کرده است، آخر چرا او آن قدر بلند همّت نیست که با عمل خویش پاداش دنیا و آخرت هردو را از خدا طلب کند و احراز نماید ﴿و خدا شنوای بیناست﴾ شنواست سخنان بندگان را، بیناست به کار و کردارشان. این هم وعده و هم وعید است.

چون معانی مالکیّت، قدرت و پاداش دهی پروردگار متعال در دنیا و آخرت، در نفسها استقرار پیدا کرد؛ حق تعالی به رعایت عدالت دستور صادر نموده و می‌فرماید:

۞ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ بِٱلْقِسْطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ وَلَوْ
عَلَىٰٓ أَنفُسِكُمْ أَوِ ٱلْوَٰلِدَيْنِ وَٱلْأَقْرَبِينَ ۚ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا
فَٱللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا ۖ فَلَا تَتَّبِعُواْ ٱلْهَوَىٰٓ أَن تَعْدِلُواْ ۚ وَإِن تَلْوُۥٓاْ أَوْ
تُعْرِضُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿۱۳۵﴾

﴿**ای مؤمنان! پیوسته**﴾ با سعی و سخت‌کوشی تمام ﴿**به عدالت قیام کنید**﴾ در میان مردم، در آنچه که از امورشان برعهده می‌گیرید و نیز به عدالت قیام کنید در حقّ کسانی‌که زیر دست شمایند از زنان و فرزندان. خطاب آیهٔ کریمه، قضّات و امرا را نیز دربر می‌گیرد ﴿**و برای خدا گواهی دهید**﴾ یعنی: در ادای گواهی، خدا ﷻ را درنظر داشته‌باشید و رضای او را طلب کنید؛ با برپاداشتن گواهی در میان مردم بر وجه راستین آن که همانا اظهار حقّ است ﴿**ولو آن‌که**﴾ این‌گواهی حق ﴿**به‌زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندانتان باشد**﴾ رعایت عدالت در گواهی دادن علیه خود؛ **اقرار** به حقوقی است که بر ذمّهٔ خود انسان قرار دارد و رعایت عدالت در گواهی دادن علیه پدر و مادر و خویشاوندان؛ گواهی‌دادن او به حقّی است که دیگری بر ذمّهٔ آنان دارد. پدر و مادر از آن‌رو ذکر شده‌اند که نیکی‌کردن به آنها واجب است و در عین حال آنها دوست‌داشته‌ترین خلق برای فرزند هستند. همین طور نزدیکان انسان نیز در مظانّ دوستی و تعصّب وی قرار دارند، پس هرگاه انسان در میزان عدل و حق، علیه این محبوبترین کسان خویش گواهی داد، بدون شک گواهی حقّ وی علیه مردم بیگانه، حتمی است ﴿**اگر**﴾ کسی که علیه وی گواهی داده می‌شود ﴿**توانگر باشد**﴾ پس نباید به‌خاطر توانگر بودنش و جلب منافع یا دفع زیانش، از گواهی‌دادن علیه وی صرف نظر شود ﴿**یا**﴾ اگر ﴿**فقیر باشد**﴾ نباید به

انگیزهٔ دلسوزی و ترحّم بر وی و رعایت حالش، ادای گواهی علیه وی فروگذاشته شود ﴿**به‌هرحال خدا به آن‌دو**﴾ از شما ﴿**سزاوارتر است**﴾ و مهربانتر ﴿**پس از خواهش نفس پیروی نکنید**﴾ در جلب منفعت برای خود، یا والدین و نزدیکان خویش و دفع زیان از آنان ﴿**با ترک عدالت**﴾ پس فریفته‌شدن به خواهشها و منافع، شما را به ترک عدالت وا ندارد ﴿**و اگر سخن را بپیچانید**﴾ یعنی: اگر حقّی را که ادای درست آن بر شما واجب است، فروگذارید؛ با تحریف نمودن شهادت برخلاف حقیقت آن ـ به‌روشی که خواهش نفس شما را برآورد و ازجمله با زبان‌بازی ﴿**یا إعراض نمایید**﴾ از ادای شهادت به‌طورکلّی، با کتمان نمودن آن ﴿**قطعاً خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است**﴾ و شما را در برابر آن جزا می‌دهد.

این آیه عام است در بارهٔ قضّات و شهود. إعراض شهود از ادای شهادت، روشن است و صریح آیه به آن ناطق می‌باشد، امّا إعراض و زبان‌بازی قاضی نیز این است که: او در جریان دادرسی از یکی از دو طرف دعوی روی‌گرداند، یا از سخن‌گفتن با وی سربپیچد. بعضی گفته‌اند: آیهٔ کریمه مخصوص به شهود است زیرا در جاهلیّت چنان بود که شخص اگر شهادت حقّی دربارهٔ پسرعمو یا خویشاوند خویش می‌داشت و او را فقیر و تنگدست می‌یافت، زبانش را از ادای آن شهادت علیه وی درمی‌پیچید، یا آن شهادت را به‌طور کلّی پنهان می‌کرد تا آن‌گاه که آن خویشاوند و نزدیک وی، توانگر شود و دَیْنش را بپردازد. این بود که آیهٔ کریمه نازل شد. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بهترین گواهان کسی است که گواهی‌اش را قبل از آن که از وی خواسته‌شود، ادا نماید».

از آنجا که ایمان رکن اساسی تقوی است و این سوره در حقیقت شارح اصل «تقوی» که در آغاز سورهٔ «بقره» مطرح شد، می‌باشد بنابراین، خداوند متعال می‌فرماید:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ ءَامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلْكِتَٰبِ ٱلَّذِى نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَٱلْكِتَٰبِ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ مِن قَبْلُ ۚ وَمَن يَكْفُرْ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَٰلًۢا بَعِيدًا 

﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فروفرستاده ایمان بیاورید﴾ یعنی: بر ایمانتان ثابت‌قدم بوده و برآن مداومت ورزید و آن را پیوسته تجدید نمایید. پس این دستور، از باب تحصیل حاصل نیست، بلکه از باب افزودن بر کمال کامل است، چنان‌که مؤمن در هر نمازی می‌گوید: (اِهْدِنَاالصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۞ مارا به راه راست هدایت کن). یعنی: بر هدایتمان بیفزای و ما را بر آن بر راه راست ثابت‌قدم نگهدار ﴿و﴾ ایمان آورید **﴿به کتابهایی که قبلاً نازل کرده‌است﴾** این دستور، شامل ایمان به همهٔ کتابهایٔ آسمانی می‌شود. ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در اینجا پنج‌رکن از ارکان ایمان را ذکر کرد زیرا رکن ششم که ایمان به قَدَر حق تعالی است، بخشی از مضمون ایمان به خداوند ﷻ می‌باشد **﴿و هرکه به الله و به فرشتگان او و کتابهایش و پیامبرانش و روز آخرت کفر ورزد، در حقیقت گمراه شده‌است﴾** از راه راست **﴿به گمراهی دور و درازی﴾** زیرا کفر به هر رکنی از ارکان ایمان، کفر به کلّ آن می‌باشد، پس چنین کسی هرچه زودتر باید به راه هدایت برگردد.

إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ ءَامَنُواْ ثُمَّ كَفَرُواْ ثُمَّ ٱزْدَادُواْ

كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا ﴿۱۳۷﴾

﴿کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز ایمان آوردند، سپس کافر شدند، آن‌گاه بر کفر خود افزودند، هرگز الله آنان را نمی‌آمرزد و هرگز به آنان راهی نمی‌نماید﴾ زیرا پس از این‌همه فروروی در لجن کفر و نفاق، دیگر از آنها کاملاً بعید است که خود را برای خدا ﷻ خالص گردانیده و به او ایمانی راستین بیاورند، چه اضطراب و کفر مستمرّ و انکار دائم آنها، دلیل بر آن است که آنها با دین حق بازی می‌کنند و در گرویدن به حق، نیّت درست و تصمیم خالصانه‌ای ندارند. این گروه عبارتند از: منافقان و زندیقان، که چون نزد مسلمانان و تحت إشراف و نظر آنان باشند، ادّعای اسلام می‌کنند، ولی آن‌گاه که از نزد مسلمانان بروند، اظهار کفر می‌نمایند.

افزودن کفر از سوی آنان؛ پایداری آنها بر کفر تا هنگام مرگ است. به همین جهت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما می‌گوید: «درصورتی بر آنان آمرزیده نمی‌شود که بر کفر خویش تا دم مرگ استمرار ورزند». در غیر آن، اگر کافر ایمان آورَد و ایمانش را خالص گرداند و از کفر تماماً دست بکشد، در این صورت خدای عزّوجلّ او را به راه راست هدایت نموده است و اسلام ماقبلش را محو می‌نماید و ویران می‌سازد. علی رضی الله عنه با این آیه که در آن کفر بعد از ایمان سه بار ذکر شده است، چنین استدلال می‌کند که: مرتّد باید سه بار به توبه فراخوانده شود.

ذکر منافقان بعد از این آیات، مشعر بر آن است که حال فوق از احوال منافقان است:

بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿۱۳۸﴾

﴿منافقان را بشارت ده که عذابی دردناک در پیش دارند﴾ بشارت دادن عذاب به منافقان، استهزا به آنان است زیرا این درواقع بیم‌دادن است نه بشارت.

ٱلَّذِينَ يَتَّخِذُونَ ٱلْكَـٰفِرِينَ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ۚ أَيَبْتَغُونَ عِندَهُمُ ٱلْعِزَّةَ فَإِنَّ ٱلْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ﴿١٣٩﴾

﴿**همان کسانی که کافران را دوست خود می‌گیرند**﴾ یعنی: کافران را بر کفرشان پشتیبانی و بر گمراهی‌شان یاری می‌کنند و دلها و عواطفشان با کافران است ﴿**بجز مؤمنان**﴾ یعنی: مؤمنان را دوست خویش نمی‌گیرند ﴿**آیا عزت را نزد آنان می‌جویند**﴾ که این خیالی خام است ﴿**چراکه عزت، همه از آنِ خداست**﴾ پس به هر که بخواهد از آن می‌بخشد و آن را از هرکه بخواهد باز می‌دارد. باید دانست که عزّت و ارجمندی موجود در نزد غیر حق تعالی، همه از فیض و فضل اوست، پس مؤمن، عزّت را جز از خداوند ﷻ نمی‌طلبد. عزّت: غلبه و قوّت و نیرومندی است. تفسیر عملی این آیه در عصر ما، وابستگی برخی از فرزندان مسلمین به احزاب کفر و جریانهای انحرافی دین ستیز یا دین گریز است، که این ساده‌لوحان، عزّت خویش را در پیوستن به آنان می‌جویند.

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِى ٱلْكِتَـٰبِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ ءَايَـٰتِ ٱللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا۟ مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا۟ فِى حَدِيثٍ غَيْرِهِۦٓ ۚ إِنَّكُمْ إِذًا مِّثْلُهُمْ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ جَامِعُ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ وَٱلْكَـٰفِرِينَ فِى جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴿١٤٠﴾

﴿**و البته خدا در کتاب**﴾ خویش قرآن و دقیقاً در آیهٔ (۶۸) از سورهٔ «انعام»؛

﴿**بر شما نازل کرده که: هرگاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می‌گیرد، با آنان ننشینید تا به سخنی غیراز آن درآیند**﴾ یعنی: در هنگام شنیدن کفر و استهزا به آیات خدا ﷻ، با کفّار همنشین مشوید تا به سخنی دیگر غیراز آن بپردازند ﴿**چراکه در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود**﴾ یعنی: اگر در مجالس تمسخر و استهزای آنان بنشینید و از این کار دست برندارید، در آن صورت، شما هم در کفر مانند آنان هستید، پس اجتناب از مجالس کسانی‌که به آیات الهی کفر ورزیده و آن را مورداستهزا قرار می‌دهند، از تقوی است و بدانید که: ﴿**خداوند گردآورندهٔ منافقان و کافران است همه یکجا در دوزخ**﴾ به جهت یکجابودن آنها در کفر و استهزا در دنیا، پس چنان‌که منافقان با کافران در کفرشان مشارکت کردند؛ همچنین خداوند متعال میان آنان در جاودانه‌بودن در دوزخ مشارکت می‌آورد. آیهٔ (٦٨) سورهٔ «انعام» این است: (وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِيْنَ يَخُوْضُوْنَ... ✿ و چون دیدی کسانی به‌قصد تخطئه در آیات ما فرو می‌روند، از آنان روی برتاب تا در سخنی غیراز آن درآیند). این حکم آن‌گاه نازل‌شد که گروهی از مسلمانان با مشرکان و یهودیان همنشینی می‌کردند، درحالی‌که آنها در مجالس خویش قرآن را به ریشخند و استهزا می‌گرفتند، پس مؤمنان از این همنشینی‌ها منع شدند.

برخی از علما با استدلال به همین آیه، همنشینی با فاسقان و اهل بدعت را از هر جنسی که باشند، حرام دانسته‌اند.

آن‌گاه حق تعالی با بیان اوصاف بیشتری از منافقان بر شناختمان از آنان می‌افزاید:

ٱلَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِن كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ ٱللَّهِ قَالُوٓاْ أَلَمْ نَكُن مَّعَكُمْ وَإِن كَانَ لِلْكَٰفِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوٓاْ أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ

وَنَمْنَعْكُم مِّنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ۚ فَٱللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ ۗ وَلَن يَجْعَلَ ٱللَّهُ لِلْكَـٰفِرِينَ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ﴿١٤١﴾

﴿**همانها که مترصّد شمایند**﴾ یعنی: انتظار می‌کشند که چه بر سر شما می‌آید و کدامین خیر یا شرّی به شما می‌رسد ﴿**پس اگر از جانب خداوند به شما فتحی برسد**﴾ با پیروزساختنتان بر مخالفان کافرتان ﴿**می‌گویند: مگر ما با شما نبودیم**﴾ در آراستگی به اسلام و پایبندی به احکام آن؟ لذا سهم ما را از غنیمت بدهید ﴿**و اگر کافران نصیبی برند**﴾ از پیروزی و غلبه بر شما، به سبب حکمتی که خداوند ﷻ تحقّق آن را اراده کرده است ﴿**می‌گویند**﴾ این منافقان به کافران: ﴿**مگر ما بر شما تسلّط نداشتیم**﴾ یعنی: مگر ما به شما روشن نساختیم که بر کیش شماهستیم، ولی با مسلمانان درمی‌آمیزیم تا آنها را از جنگیدن با شما سست کنیم؟ یا معنی این است: آیا ما بر شما تسلّط نداشتیم و این امکان برای ما موجود نبود که شما را بکشیم و مسلمانان را علیه شما برانگیزیم؟ ﴿**و آیا شما را از ضرر مسلمانان باز نداشتیم؟**﴾ یعنی: آیا ما با سست‌ساختن و ترسانیدن مسلمانان از شما، آنها را از شما دور نکردیم تا بدانجا که دلهایشان از دفاع سست شد و از انتقام‌گرفتن از شما ناتوان شدند؟

مراد آیه این است که: منافقان به آن گروهی گرایش پیدا می‌کنند که غلبه و پیروزی با وی باشد و به گروه غالب چنین وانمود می‌کنند که با آنان علیه گروه مغلوب همدست بودند. این است شیوهٔ منافقان ـ خداوند ﷻ لعنتشان کند.

کسانی از اهل اسلام که به پیروی از روش منافقان در کسب مال و جاه و قدرت، به صاحبان بهره‌های دنیا تمایل ورزند و با آنان از در تملّق و دوستی و خضوع و فروتنی درآیند و در جانب مقابل با کسانی که بهره‌ای از دنیا ندارند، به‌درشتی و سختی و بداخلاقی رفتار کنند و آنها را تحقیر و تمسخر نموده و با آنها

به گونهٔ ناپسند رفتار کنند، نیز شبیه این منافقان هستند ــ که خدای عزّوجلّ اخلاق اهل نفاق را محو و آنان را سیه‌روی و بی‌پناه گرداند. ﴿**پس خداوند روز قیامت میان شما داوری می‌کند**﴾ یعنی: ای مؤمنان و منافقان! بدانید که خداوند ﷻ به زودی در روز قیامت میان شما داوری می‌کند و در این روز است که حقایق آفتابی شده و پنهان‌کاریها برملا می‌گردد ﴿**و خداوند هرگز برای کافران، بر**﴾ زیان ﴿**مؤمنان راه تسلّطی قرار نداده است**﴾ اگر مراد از (راه تسلّط)، پیروزی و نصرت مؤمنان بر آنان باشد، این در روز قیامت است و اگر مراد از آن، حجّت و برهان باشد، این در دنیاست. یعنی: خداوند ﷻ کافران را بر مؤمنان در حجّت غلبه نمی‌دهد، بلکه حجّت همواره از آن مؤمنان است. برخی آیه را چنین معنی می‌کنند: خدای سبحان برای کافران بَر زیان مؤمنان راه تسلّطی قرار نمی‌دهد، مادامی که آنان پایبند عمل به حق بوده و به باطل راضی نباشند، پس تا زمانی که مؤمنان به شریعت خداوند ﷻ عامل بوده و به‌طور بایدوشاید رهرو راه شریعت باشند، حتماً حق تعالی کفّار و منافقان را سرکوب نموده و با برترساختن درجات مؤمنان بر درجات کفّار و منافقان، کرامت اهل ایمان را نمایان می‌گرداند.

صاحب تفسیرالمنیر و حضرت شاه‌ولی‌الله دهلوی می‌گویند: «مراد آیهٔ کریمه این است که خداوند ﷻ کافران را بر مؤمنان چنان مسلّط نمی‌سازد که اهل اسلام را به کلّی مستأصل و ریشه‌کن ساخته و شوکت و دولت آنها را تماماً از بین ببرند بنابراین، آیهٔ کریمه پاسخی است به منافقانی که به انتظار زوال و نابودی کامل دولت مؤمنان بودند و با کفّار از آن‌رو سازش و همکاری می‌کردند که ــ به پندار خام خود ــ در هنگام ریشه کن‌شدن مؤمنان، از پایمال‌شدن بیمناک بودند».

إِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَهُوَ خَٰدِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوٓاْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ قَامُواْ كُسَالَىٰ يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٤٢﴾

﴿منافقان با خدا نیرنگ می‌کنند﴾ با آشکارساختن ایمان و پنهان داشتن کفر. یا معنی این است: منافقان به دوستان خدا ﷻ نیرنگ می‌زنند. پس به این معنی، حق تعالی فریب‌بازی با دوستانش را ــ به عنوان گرامیداشتی برای مؤمنان ــ فریب‌بازی با خود معرّفی کرد، چنان‌که در **حدیث‌شریف** قدسی آمده است: «هرکس دوست مرا آزار داد، بی‌گمان مرا آزار داده است». **﴿و حال آن‌که خداوند به آنان نیرنگ می‌زند﴾** یعنی: خداوند متعال با آنان چون نیرنگ‌زننده‌ای رفتار می‌کند، بدین‌گونه که آنان را در دنیا بر همان حال تظاهر به اسلام وا می‌گذارد تا بدین‌وسیله خونها و اموالشان از تعرّض مصون بماند و عذابشان را به سرای آخرت محوّل کرده و دربرابر نیرنگشان، درَک اسفل از دوزخ را جایگاهشان می‌گرداند **﴿و چون منافقان به‌سوی نماز برخیزند، با کسالت بر می‌خیزند﴾** پس درحالی نماز می‌خوانند که کاهل، کسل، دلمرده و گرانبارند، نه به ثوابی امیدوارند و نه از عذابی بیمناک و **﴿با مردم ریا می‌کنند﴾** ریا: نمایاندن کار و رفتاری پسندیده و زیبا به منظور نمایش دادن به مردم است، نه به منظور پیروی از امر خدا ﷻ. در **حدیث‌شریف** آمده است: «هرکس نماز را در جایی که مردم او را می‌بینند، نیکو بخواند، امّا در خلوت که کسی او را نمی‌بیند، آن را سرسری از سر بگذراند، این توهینی است که به آن بر پروردگار عزّوجلّ اهانت روا داشته است». **﴿و یاد نمی‌کنند﴾** منافقان **﴿الله را جز اندکی﴾** یعنی: نماز نمی‌خوانند مگر اندکی زیرا منافقان اصلاً دور از دیدگان مردم نماز نمی‌خوانند. یا معنی این است: منافقان خدا ﷻ را به تسبیح و تهلیل ــ جز به طور اندک و نادر ــ ذکر نمی‌گویند و اگر این ذکر اندک هم خالصانه برای خدا ﷻ بود؛ قطعاً بسیار بود، ولی این هم خالصانه نیست.

در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ در وصف نماز منافق فرمودند: «این نماز منافق است، این نماز منافق است، این نماز منافق است: منتظر آفتاب می‌ماند تا چون آفتاب در میان دو شاخ شیطان قرار گرفت [یعنی در شرف غروب

بود]، برمی‌خیزد، پس چهار منقار می‌زند و در آن خدا ﷻ را جز اندکی یاد نمی‌کند». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «سنگین‌ترین نمازها برمنافقان نماز عشاء و نماز بامداد است و اگر آنها می‌دانستند که در این دو نماز چه پاداشی است، حتماً به این دو نماز می‌آمدند، هرچند به حالت سینه‌خیز ـ یعنی بر روی زانو و شکم خویش ...».

مُّذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَٰلِكَ لَآ إِلَىٰ هَـٰٓؤُلَآءِ وَلَآ إِلَىٰ هَـٰٓؤُلَآءِ ۚ وَمَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ سَبِيلًا ﴿١٤٣﴾

﴿**در میان این و آن متردّدند**﴾ یعنی: منافقان در کار خویش میان مؤمنان و مشرکان و میان کفر و ایمان، متردّد و دودل‌اند، نه ایمانی خالصانه می‌آورند و نه صراحتاً به کفر می‌پیوندند ﴿**و هرکه را خدا گمراه کند**﴾ یعنی: هرکه را خداوند ﷻ خوار سازد و توفیق را از وی سلب نماید ﴿**پس هرگز راهی برای او نخواهی یافت**﴾ یعنی: راهی که او را به حق برساند، یا اصلاً برای او هیچ راهی نخواهی یافت؛ بلکه او هر روز در راهی است و هیچ ثبات و استقراری ندارد.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تَتَّخِذُوا۟ ٱلْكَـٰفِرِينَ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلْمُؤْمِنِينَ ۚ أَتُرِيدُونَ أَن تَجْعَلُوا۟ لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَـٰنًا مُّبِينًا ﴿١٤٤﴾

﴿**ای مؤمنان! کافران را دوست نگیرید**﴾ یعنی: کافران را از خواص و نزدیکان خویش نگردانید و با آنان رابطهٔ دوستی برقرار نسازید ﴿**بجای**﴾ برادرانتان از ﴿**مؤمنان**﴾ چنان‌که منافقان چنین کردند ﴿**آیا می‌خواهید در پیشگاه خداوند برای خود**

حجّتی روشن ﴾ و الزام‌آور ﴿قرار دهید ﴾که شما را به‌سبب این حجّت، یعنی موالات و دوستی با کافران، عذاب کند؟ ابن‌عبّاس ﷺ می‌گوید: «سلطان» در قرآن همه‌جا به معنای حجّت است.

إِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ فِى ٱلدَّرْكِ ٱلْأَسْفَلِ مِنَ ٱلنَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ﴿١٤٥﴾

﴿هرآینه منافقان در دَرْك اسفل جهنّم‌اند ﴾ دَرْك: فروترین پلّه و طبقه است و به آنچه در بالا قرار دارد، «درَج» گفته می‌شود. یعنی: درجه در بلندی به کار می‌رود و «دَرْك» در پایینی. روایت شده است که دوزخ دارای هفت طبقه است و منافق در فروترین طبقهٔ آن که «هاویه» نامیده می‌شود، قرار دارد ﴿و هرگز برای آنان هیچ یاوری نخواهی یافت ﴾که از این دَرْك اسفل نجاتشان دهد. عبدالله‌بن‌مسعود ﷺ می‌گوید: «منافقان در دَرْك اسفل در صندوقهای سربسته‌ای از آتش قرا دارند». دلیل سخت‌تر بودن عذاب منافق اژ کافر این است که:

۱ ـ منافق در دنیا از شمشیر مسلمانان درامان مانده است، پس عدالت ایجاب می‌کند که در آخرت تاوان آن را بازپس دهد.

۲ ـ علاوه براین که منافق در کفر خود همانند کافر است، اسلام و مسلمین را هم به ریشخند گرفته است.

۳ ـ کفر منافق شدید و غائله‌ها و فتنه‌گری‌های او بسیار است.

إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُوا۟ وَأَصْلَحُوا۟ وَٱعْتَصَمُوا۟ بِٱللَّهِ وَأَخْلَصُوا۟ دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُو۟لَٰٓئِكَ مَعَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ۖ وَسَوْفَ يُؤْتِ ٱللَّهُ ٱلْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا

عَظِيمًا ﴿١٤٦﴾

﴿**مگر کسانی که توبه کردند**﴾ از نفاق خویش ﴿**و اصلاح نمودند**﴾ آنچه را با نفاق از احوال خویش فاسد ساخته بودند ﴿**و به خدا چنگ زدند**﴾ چنگ‌زدن به حق تعالی؛ تمسّک به او و اعتماد به وعده‌های وی است ﴿**و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند**﴾ به‌طوری‌که به اطاعت غیر وی آلوده نگردد ﴿**پس آن گروه، همراه مؤمنانند**﴾ در احکام دنیا و آخرت. سپس خداوند متعال آنچه را که به این مؤمنان وعده داده است، بیان نموده می‌فرماید: ﴿**و خداوند به‌زودی به مؤمنان پاداش بزرگی می‌بخشد**﴾ پس باید منافقان به‌سوی توبه و اصلاح بشتابند زیرا برای کسانی‌که به راه خلوص و صلاح برمی‌گردند، نیز مانند این پاداش است.

مَّا يَفْعَلُ ٱللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِن شَكَرْتُمْ وَءَامَنتُمْ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا ﴿١٤٧﴾

﴿**اگر شکر کنید و ایمان آورید، خدا می‌خواهد با عذاب شما چه کند؟**﴾ بدون تردید عذاب نمودن شما چیزی بر ملک و اقتدار حق تعالی نمی‌افزاید، چنان‌که عذاب نکردن شما چیزی از قدرت و ملک وی نمی‌کاهد، پس اگر شکرگزار و مؤمن باشید، خدا ﷻ از عذاب نمودن شما چه منفعتی می‌برد؟

ملاحظه می‌کنیم که در این عبارت، دعوتی لطف‌آمیز به منافقان پیشکش شده‌است تا خود را اصلاح نمایند. حق تعالی شکر را برایمان مقدّم گردانید زیرا شخص عاقل در آغاز به نعمت‌های بزرگی که در وجود وی و دنیای هستی قرار دارد، می‌نگرد آن‌گاه شکر و سپاس مبهمی را تقدیم منعم خود می‌نماید و چون نگرش‌هایش به شناخت منعم انجامید، در اینجاست که به منعم ایمان می‌آورد،

آن‌گاه دیگر پیوسته شکرگزار وی است ﴿**و خدا همواره شکرپذیر داناست**﴾ یعنی: قدردان بندگانش در برابر طاعت آنهاست و در قبال شکرگزاریشان به ایشان اجر عظیمی می‌دهد و آن را از ایشان می‌پذیرد.

﴿لَّا يُحِبُّ ٱللَّهُ ٱلْجَهْرَ بِٱلسُّوٓءِ مِنَ ٱلْقَوْلِ إِلَّا مَن ظُلِمَ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ﴿١٤٨﴾

﴿**خداوند بانگ برداشتن به بدزبانی را دوست ندارد**﴾ مانند دادکشیدن و صدابلندکردن در فحش و دشنام، حتّی اگر آنچه که به شخص دشنام‌داده‌شده نسبت می‌دهند، صحیح نیز باشد؛ ﴿**مگر از کسی که بر او ستم رفته باشد**﴾ یعنی: کسی که موردستم قرار گرفته، این حق را دارد که بانگ بردارد، داد بکشد و بگوید: فلانی بر من ستم کرد. به قولی دیگر: مراد این است که مظلوم می‌تواند ستمگر خود را نفرین کند. در **حدیث‌شریف** آمده است: «از دعای مظلوم بپرهیزید زیرا درمیان او و خداوند ﷻ هیچ حجابی نیست». همچنین مظلوم می‌تواند از ظالم شکایت کند و بگوید: «فلان بر من ستم کرد، یا فلان شخص ستمگری است». لذا برای کسی که موردستم قرار می‌گیرد، جایز است تا علیه ستمگرش سخنی را بر زبان آورد که برای او بد و آزاردهنده باشد. در **حدیث‌شریف** آمده است: «تعلّل و بهانه‌جویی بدهکاری که به پرداخت بدهی خویش قادر است، ظلم است و موجب رواشدن مجازات و پایمال‌کردن حرمت و آبروی وی می‌گردد». امّا برای مظلوم جایز نیست که در فریادزدن به بدی علیه ظالم، از حقّ خود تجاوز کند که اگر چنین کرد، تجاوزگر به‌شمار می‌رود ﴿**و خداوند شنوای داناست**﴾ داد و فریاد مظلوم را می‌شنود و ظلم ظالم را می‌داند.

آن‌گاه حق تعالی بندگانش را به گذشت و عفو برانگیخته و می‌فرماید:

إِن تُبْدُواْ خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُواْ عَن سُوٓءٍ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا ﴿۱۴۹﴾

﴿**اگر خیری را آشکار کنید، یا پنهانش دارید**﴾ یعنی: اگر خیری را آشکارا یا پنهانی انجام دهید؛ ﴿**یا از بدی‌ای**﴾ که در حقّ شما می‌شود ﴿**عفو کنید**﴾ و اصلاً آن را به دل نگیرید ﴿**هرآینه خدا عفوکننده است**﴾ از بندگانش و ﴿**توانا**﴾ است بر انتقام‌گرفتن از آنان به سزای آنچه کرده‌اند. یعنی: به خدای سبحان اقتدا کنید زیرا او درعین توانایی‌ای که دارد، درمی‌گذرد و عفو می‌کند پس شیوهٔ عفو و گذشت حتّی در مواردی که شخص حق‌به‌جانب نیز باشد، بهتر است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوهریره رضی‌الله‌عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بار مسؤولیّت دو شخص دشنام‌دهنده بر کسی است که شروع به دشنام دادن می‌کند تا آن‌گاه که مظلوم از حدّ درنگذرد». همچنین در **حدیث‌شریف** آمده است: «هیچ مالی از صدقه‌دادن کم نشد و خداوند جل‌جلاله در برابر عفو جز عزّت نیفزود و هر کس برای رضای خدا جل‌جلاله تواضع کند، حق تعالی وی را رفعت می‌دهد». پس عفو و گذشت از سوی کسی که به گرفتن حقّ خویش قادر است ولی در عین حال آن را به خدا جل‌جلاله وا می‌گذارد، بهتر است امّا کسی که از گرفتن حقّ خویش ناتوان است، عفو و گذشت وی هم ارزشی ندارد.

این دو آیه بر این امر دلالت دارند که عفو و گذشت و نگه‌داشت زبان، از قضایای اساسی در موضوع ایمان است زیرا سیاق آیات کلاً دربارهٔ ایمان می‌باشد.

إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُواْ بَيْنَ ٱللَّهِ

وَرُسُلِهِۦ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُواْ بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾

﴿**کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند**﴾ کفر به برخی از پیامبران، در واقع کفر به خدا ﷻ و به تمام پیامبرانش می‌باشد ﴿**و می‌خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند**﴾ یعنی: آنها به‌سبب کفر به برخی از پیامبران، به همهٔ ایشان کفر ورزیده‌اند ولی در عین حال مدّعی هستند که به خداوند ﷻ ایمان دارند پس این درواقع جدایی‌افکندن است میان خدا و میان پیامبرانش ﴿**و می‌گویند: به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می‌کنیم**﴾ مراد از آنان یهودیان‌اند که به حضرت موسی ایمان آورده و به حضرات عیسی و محمّد ﷺ کفر ورزیدند. همچنین مراد نصاری هستند که به حضرت عیسی ایمان آورده امّا به حضرت محمّد ﷺ کفر ورزیدند ﴿**و می‌خواهند میان این‌دو، راهی برای خود اختیار کنند**﴾ یعنی. می‌خواهند تا در میان ایمان و کفر، دینی بینابین را در پیش بگیرند تا خود را از حجّتی که گریبانگیرشان می‌شود، برهانند.

این آیه محکوم کنندهٔ اندیشه و رفتار کسانی است که تحمّل نام کافر بر آنان دشوار می‌آید ولی در عین حال به تمام إلزامات ایمان گردن نمی‌نهند و حقّ و حرمت آن را چنان‌که باید رعایت نمی‌کنند.

أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَٰفِرُونَ حَقًّاۚ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَٰفِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿١٥١﴾

﴿**آنان به حق کافرند**﴾ یعنی: آنان در کفر خویش کامل و تمام عیارند؛ کفری

حقیقی و واقعی ﴿و ما برای کافران عذابی خفت‌بار آماده کرده‌ایم﴾.

وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَلَمۡ يُفَرِّقُواْ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّنۡهُمۡ أُوْلَٰٓئِكَ سَوۡفَ يُؤۡتِيهِمۡ أُجُورَهُمۡۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ﴿١٥٢﴾

﴿و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده و میان هیچ‌کدام از آنان﴾ با دیگری ﴿فرق نمی‌گذارند﴾ بلکه به همگی آنها ایمان دارند ـ و این صفت بعد از بعثت حضرت محمّد ﷺ در کسی جز پیروان ایشان فراهم نیست زیرا این امّت محمّد ﷺ است که به تمام پیامبران و تمام کتاب‌های آسمانی ایمان دارد ـ آری! هم آنان‌اند که ﴿خداوند به‌زودی پاداششان را خواهد داد و خدا آمرزندهٔ مهربان است﴾ آمرزندهٔ گناهانشان است، اگر گناهی داشته باشند؛ مهربان است به ایشان در دنیا و آخرت.

این یکی از قواعد فهم موضوع کفر و ایمان بود و آن‌گاه که این قاعده تثبیت شد، سیاق آیات به بیان ستمگری یهودیانی می‌پردازد که به رسول خدا ﷺ ایمان نیاوردند:

يَسۡـَٔلُكَ أَهۡلُ ٱلۡكِتَٰبِ أَن تُنَزِّلَ عَلَيۡهِمۡ كِتَٰبٗا مِّنَ ٱلسَّمَآءِۚ فَقَدۡ سَأَلُواْ مُوسَىٰٓ أَكۡبَرَ مِن ذَٰلِكَ فَقَالُوٓاْ أَرِنَا ٱللَّهَ جَهۡرَةٗ فَأَخَذَتۡهُمُ ٱلصَّٰعِقَةُ بِظُلۡمِهِمۡۚ ثُمَّ ٱتَّخَذُواْ ٱلۡعِجۡلَ مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَتۡهُمُ ٱلۡبَيِّنَٰتُ فَعَفَوۡنَا عَن ذَٰلِكَۚ وَءَاتَيۡنَا مُوسَىٰ سُلۡطَٰنٗا مُّبِينٗا ﴿١٥٣﴾

﴿اهل کتاب از تو می‌خواهند که یکباره کتابی از آسمان برایشان نازل کنی﴾. در بیان **سبب‌نزول** آمده است: یهودیان از رسول خدا ﷺ خواستند تا در برابر دیدگانشان به آسمان بالا رفته و بر صحّت ادّعای خود کتاب نوشته‌شده‌ای را که دلیل راستگویی ایشان باشد، یکباره بر آنان فرود آورند چنان‌که موسی یکباره تورات را به میان آنان آورد. گفتنی است که این درخواستشان به انگیزهٔ عناد و سرسختی و لجاجت بود، نه از روی حقیقت‌جویی، به‌دلیل این که آن ملعونان: **﴿از موسی بزرگتر از این را خواستند و گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده پس صاعقه آنان را فروگرفت﴾** یعنی: آتشی از آسمان برآنان فرود آمد و هلاکشان‌ساخت **﴿به‌سزای ظلمشان﴾** که از روی عناد ولجبازی چنین درخواستی را مطرح کردند و گرنه موسی علیه السلام خود نیز از خداوند جل جلاله همین درخواست را کرد ولی درخواست وی از روی ایمان و شوق بود امّا آنان ایمان آوردن خود را به تحقّق این درخواست مشروط و معلّق ساختند درحالی که رؤیت عینی پروردگار در دنیا ممتنع است. البتّه این امر، مستلزم امتناع رؤیت پروردگار در آخرت نیست، به‌دلیل این که در بارهٔ وقوع حتمی این رؤیت احادیث متواتری آمده است پس هرکه با این آیه بر امتناع رؤیت پروردگار در روز قیامت استدلال کرده، مرتکب اشتباه آشکاری شده‌است. و از احادیث وارده در بارهٔ رؤیت پروردگار متعال در آخرت، این **حدیث‌شریف** رسول خدا ﷺ است: «بی‌گمان شما در آخرت پروردگارتان را خواهید دید چنان‌که این ماه را می‌بینید، در رؤیت پروردگار بر یک‌دیگر ازدحام نمی‌کنید و در جای بر یک‌دیگر تنگ نمی‌گیرید پس اگر می‌توانستید که نمازی قبل از طلوع خورشید و نمازی قبل از غروب آن از شما فوت نشود، حتماً این کار را بکنید».

﴿سپس گوساله را به پرستش گرفتند﴾ بجز خدا جل جلاله[1] **﴿بعد از آن‌که بیّنات برای آنان آمد﴾** یعنی: بعد از آن که معجزات نه‌گانهٔ موسی علیه السلام را نیز دیدند، گوساله را به

۱ــ داستان گوساله‌پرستی‌شان در سوره‌های «بقره/۵۴»، «اعراف/۱۵۳ــ۱۴۸» و «طٰهٰ/۹۸ــ۸» بیان شده است.

پرستش گرفتند. بیّنات: معجزات روشن ــ چون ید بیضا، عصا و شکافته‌شدن دریاست ﴿و از آن هم درگذشتیم﴾ یعنی: از آن لجبازی و عناد و گوساله‌پرستی‌شان هم ــ از روی فضل و بخشایش خویش ــ درگذشتیم و آنان را پاک برنینداختیم ﴿و به موسی سلطانی روشن﴾ یعنی: حجّتی آشکار ﴿عطا کردیم﴾ که عبارت از معجزات و نشانه‌های دیگر بود. امّا آنان با وجود همهٔ این معجزات، بازهم به انحراف و عناد خویش ادامه دادند.

حق تعالی «حجّت» را «سلطان» نامید زیرا هر کس دارای حجّت باشد، خصمش را مقهور و منکوب می‌گرداند.

وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ ٱلطُّورَ بِمِيثَٰقِهِمْ وَقُلْنَا لَهُمُ ٱدْخُلُوا۟ ٱلْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا۟ فِى ٱلسَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَٰقًا غَلِيظًا ﴿۱۵۴﴾

﴿وکوه طور را برای گرفتن پیمانشان بالای سرشان برافراشتیم﴾ روایت شده‌است که: چون قوم یهود از قبول شریعت موسی علیه السلام و پایبندی به احکام تورات سرباز زدند، خدای عزّوجلّ کوه طور را بر بالای سرشان برافراشت تا بدانجا که کوه همانند سایبانی بر بالای سرشان قرارگرفت ﴿و به آنان گفتیم: سجده‌کنان از در درآیید﴾ یعنی: به دروازهٔ شهر بیت‌المقدِس در حالی وارد شوید که سرهایتان را فروانداخته باشید و این در هنگامی بود که خداوند جل جلاله به آنان اذن فتح بیت‌المقدس را داد امّا آنان فرمان خدا جل جلاله را دگرگون کردند و درحال خزیدن بر نشیمنگاههایشان وارد شهر شدند و در اینجا نیز عصیان ورزیدند، چراکه طبیعتشان با عصیان و مخالفت در آمیخته است ﴿و به آنان گفتیم: در روز شنبه تجاوز نکنید﴾ و به شکار ماهی نپردازید امّا به شیوهٔ همیشگی‌شان مخالفت ورزیدند و عصیان کردند ﴿و از آنان پیمانی محکم گرفتیم﴾ این همان پیمانی است که پروردگار متعال

از آنان در تورات گرفت، بر این که: اوصاف حضرت محمّد ﷺ را که در تورات است، بیان کنند و آن را پنهان ننمایند.

فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَٰقَهُمْ وَكُفْرِهِم بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَقَتْلِهِمُ ٱلْأَنۢبِيَآءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌۢ ۚ بَلْ طَبَعَ ٱللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥٥﴾

﴿**پس به‌سزای پیمان‌شکنی‌شان**﴾ حرام ساختیم برآنان پاکیزگی‌هایی را که برآنان حلال بود. گفتنی است که تحریم پاکیزگی‌ها بر آنان، همان نتیجه گیری‌ای است که بعد از ادامهٔ بحث در آیهٔ (۱۶۰): (فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِینَ هادُوا حَرَّمْنا...) مطرح می‌شود. و ادامهٔ ماجرا این است: ﴿**و انکارشان نسبت به آیات خدا و کشتار ناحق آنان از انبیا**﴾ کشته‌شدگان حضرات یحیی و زکریّا علیهماالسّلام و غیر ایشان بودند ﴿**وگفتارشان که دلهای ما غلف است**﴾ غُلف: جمع اغلف، به‌معنای پوشیده با غلاف است، یعنی: دلهایمان در پرده است، از این رو آنچه را که تو می‌گویی، فهم نمی‌کنیم ﴿**نه بلکه خدا به‌سبب کفرشان بر دلهایشان مُهر زده**﴾ پس عدم پذیرش حق ازسوی آنان، به سبب درغلاف‌بودن دلهایشان ـ به آن معنایی که اراده دارند ـ نیست بلکه بر اساس مهر زدن حق تعالی بر دلهایشان است ﴿**و درنتیجه، جز شماری اندک ایمان نمی‌آورند**﴾ بنابراین، سبب عدم پاسخگویی‌شان به ندای حق، کمی یا نبود ایمان در آنان است.

وَبِكُفْرِهِمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بُهْتَٰنًا عَظِيمًا ﴿١٥٦﴾

﴿و به‌سبب کفرشان﴾ به مسیح ﷺ ﴿و سخنشان که به مریم بهتان بزرگی زدند﴾ آن سخن، متّهم‌ساختنش به زنا با شخصی به‌نام یوسف نجّار از صالحان، بود.

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا ٱلْمَسِيحَ عِيسَى ٱبْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ ٱللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ ۚ وَإِنَّ ٱلَّذِينَ ٱخْتَلَفُوا۟ فِيهِ لَفِى شَكٍّ مِّنْهُ ۚ مَا لَهُم بِهِۦ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا ٱتِّبَاعَ ٱلظَّنِّ ۚ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًۢا ﴿۱۵۷﴾

﴿و به‌سبب گفته‌شان که ما مسیح عیسی بن مریم، پیامبر خدارا کشتیم﴾ یهودیان به‌دروغ ادّعا کردند که عیسی ﷺ را کشته‌اند و به قتل وی افتخار کردند. شاید یادکردن عیسی به‌نام پیامبر خدا ﷺ از سوی آنان نیز، به قصد استهزا و ریشخند بود زیرا یهود منکر رسالت عیسی ﷺ هستند و به این که عیسی ﷺ پیامبر است اعتراف نمی‌کنند. بنابراین، آنها فقط به کفر اکتفا نکردند بلکه به ادّعای کشتن عیسی ﷺ نیز افتخار و شادمانی کردند ﴿و حال آن‌که نه او را کشتند و نه بر دار کردند﴾ و این ادّعایشان دروغی بیش نیست ﴿ولیکن امر بر آنان مشتبه شد﴾ یعنی: شَبَه عیسی ﷺ بر غیروی افگنده‌شد و آنها کس دیگری را به جای عیسی ﷺ کشتند درحالی که از حقیقت حال وی در شکّ بودند ﴿و بی‌گمان کسانی که در بارهٔ عیسی اختلاف کردند﴾ به این ترتیب که برخی از آنان گفتند: او را کشتیم! امّا کسانی که بالابردن وی به‌سوی آسمان را دیدند، گفتند: نه! او را نکشتیم. بعضی گفته‌اند: اختلاف در میانشان از آنجا ناشی شد که فرقهٔ نسطوری‌ها از نصاری گفتند: عیسی ـ العیاذبالله ـ از جهت انسانی (ناسوت) خود بر دار کشیده‌شد نه از جهت خدایی (لاهوت) خود. و فرقهٔ ملکانی‌ها گفتند: کشتن و بر دارکشیدن مسیح به

کمال و تمام در ناسوت و لاهوت وی انجام شده. پس آنها ﴿از حال او در شکّند﴾ و در تردّد و سردرگمی، در این شکّ و تردیدشان دست‌وپا زده و در جهل خویش سرگردان و متحیّرند ﴿و هیچ علمی بدان ندارند، فقط از حدس و گمان پیروی می‌کنند﴾ یعنی: آنان به حال مسیح علمی قاطع ندارند بلکه فقط از گمانشان پیروی می‌کنند و از این‌رو مضطرب و متردّدند ﴿و او را به‌یقین نکشته‌اند﴾ یعنی: کشتن وی در نزدشان یقینی نیست بلکه امری مشکوک و موهوم است. یا معنی این است: قطعاً و یقیناً او را نکشته‌اند.

بَل رَّفَعَهُ ٱللَّهُ إِلَيۡهِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٥٨﴾

﴿بلکه خدا او را به‌سوی خود بالا برد﴾ بیان بالابردن عیسی علیه السلام به آسمان در سورهٔ «آل عمران / ۵۵» گذشت. در روایت ابن‌عبّاس رضی الله عنهما آمده‌است: «آن‌گاه که خدای عزّوجلّ ارادهٔ بالابردن عیسی را کرد ... عیسی علیه السلام به یارانش که دوازده تن از حواریّون بودند، گفت: کدامیک از شما حاضر است تا شباهت من در وی افگنده شده و بجایم کشته شود و به‌پاداش این کار، در عین درجه و مرتبه‌ام (در بهشت) همراه من باشد؟ پس تازه‌جوانی از کم سن‌وسال‌ترین ایشان برخاست و داوطلب این کار شد ... آن‌گاه شباهت عیسی علیه السلام در وی افگندهَ شد و عیسی علیه السلام از روزنه‌ای که در آن خانه بود، به‌سوی آسمان برکشیده شد. یهودیان که خانه را در محاصرهٔ خود داشتند، به‌طلب وی به خانه درآمدند و شَبیه وی را گرفته به قتلش رساندند، سپس بر دارش آویختند ...». ﴿و خدا غالب و حکیم است﴾ غالب و تواناست؛ پس هر کس که به آستانش التجا نماید، بی‌پناه نمی‌ماند، با حکمت است؛ در تمام آنچه که می‌آفریند یا انجام می‌دهد و از جمله در امر بالابردن عیسی علیه السلام.

وَإِن مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا لَيُؤۡمِنَنَّ بِهِۦ قَبۡلَ مَوۡتِهِۦۖ وَيَوۡمَ

ٱلۡقِيَٰمَةِ يَكُونُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا ﴿١٥٩﴾

﴿**و از اهل کتاب کسی نیست، مگر آن‌که پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می‌آورد**﴾ یعنی: هیچ یهودی یا نصرانی‌ای نمی‌میرد، مگر این‌که به مسیح ایمان آورده باشد. به قولی معنی این است: عیسی ﷺ نمی‌میرد مگر این‌که تمام اهل کتاب در عصر وی ـ آخرالزّمان ـ به او ایمان می‌آورند. به قولی دیگر معنی این است: گروه‌هایی از اهل کتاب در زمان برانگیختن عیسی ﷺ در آخرالزّمان، او را درمی‌یابند و به او ایمان می‌آورند. پس مراد؛ ایمان آوردن به وی در هنگام فرود آمدنش از آسمان در آخرالزّمان است چنان‌که احادیث زیادی در این باره نقل شده و قول راجح نیز همین است. خاطر نشان می‌شود که امّت اسلام بر فرود آمدن عیسی ﷺ از آسمان در آخرالزّمان اجماع دارند و از رسول خدا ﷺ بیشتر از هفتاد حدیث و از صحابهٔ کرام ﷺ بیشتر از چهل اثر در این باره وارد شده است[1]. نصاری نیز بر همین عقیده‌اند و از کتابهای یهود نیز این استنباط برمی‌آید.

در **حدیث شریف** به روایت ابوهریره ﷺ آمده است که رسول‌اکرم ﷺ فرمودند: «فرزند مریم به عنوان حاکمی عادل در میان شما فرود می‌آید، صلیب را می‌شکند، خوک (دجّال) را می‌کشد، جزیه را وضع می‌کند، مردم را به‌سوی اسلام فرامی‌خواند و خدای عزّوجلّ در زمان وی تمام ملل ـ بجز ملّت اسلام ـ را هلاک می‌گرداند ... سپس در روی زمین امنیّت عام و تام برپا می‌شود ... و عیسی چهل سال زندگی می‌کند، آن‌گاه می‌میرد و مسلمانان بر وی نماز جنازه می‌گزارند ...». ﴿**و روز قیامت او**﴾ یعنی: عیسی ﷺ ﴿**بر آنان**﴾ یعنی: براهل کتاب ﴿**گواه است**﴾ علیه یهود شهادت می‌دهد که او را تکذیب کرده‌اند و علیه نصاری شهادت می‌دهد که در وی غلوّ و افراط کرده‌اند تا بدانجا که گفتند: او فرزند

۱ـ عبدالحیّ لکنوی در این باره، کتابی به‌نام: «التّواتر الصّریح فی نزول المسیح» تألیف نموده است، کسی که خواهان تحقیق در این موضوع است، به آن کتاب مراجعه کند.

خداست. همچنین عیسیﷺ در حقّ کسانی که حقیقتاً به او ایمان آورده‌اند، گواهی می‌دهد.

فَبِظُلْمٍ مِّنَ ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَٰتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ كَثِيرًا ﴿١٦٠﴾

﴿پس به سزای ستمی که از یهودیان سر زد﴾ که این ستم بزرگ عبارت از: جرایم متعدّد آنهاست، همان جرایم و جنایاتی که در آیات سابق برشمرده شد، ﴿و﴾ نیز ﴿به‌سبب این‌که آنان﴾ خود و دیگران ﴿بسیاری را از راه خدا بازداشتند﴾ با جلوگیری از پیروی محمّد ﷺ، تحریف کتاب خدا، کشتن انبیا ﷺ و دیگرگناهان معروفی که از آنان سرزد. آری! به همهٔ این اسباب: ﴿چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حلال بود، حرام کردیم﴾ نه به‌سبب دیگری پس این پندارشان نادرست است که این محرّمات بر پیشینیانشان نیز حرام بوده‌است.

خدای سبحان چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حرام شد، در آیهٔ: (وَ عَلَى الَّذِيْنَ هادُوْا حَرَّمْنا كُلَّ ذِيْ ظُفُرٍ...) [انعام/۱۴۶] بیان نموده است. ابن‌کثیر می‌گوید: «ممکن است این تحریم، تحریم قَدْری باشد، به این معنی که خداوند متعال آنان را بر تأویل و تحریف کتابشان برگماشت به‌طوری که چیزهای حلال را بر خود حرام کردند تا بر خود سخت بگیرند. همچنین محتمل است که این تحریم، تحریم شرعی بوده و از سوی حق تعالی انجام گرفته باشد. به هر حال؛ مهم این است که بدانیم: این فرمودهٔ حق تعالی (حَرَّمْنا عَلَيْهِمْ طَيِّباتٍ اُحِلَّتْ لَهُمْ ۞ برآنان چیزهای پاکیزه‌ای را حرام نمودیم که برایشان حلال شده بود)، متعلّق به تمام ماقبل و مابعد خود؛ یعنی به تمام آیات (١٦٦) تا (١٥٥) مربوط است و بسان نتیجه گیری‌ای برای این آیات می‌باشد».

وَأَخْذِهِمُ ٱلرِّبَوٰاْ وَقَدْ نُهُواْ عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلْبَـٰطِلِ ۚ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَـٰفِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٦١﴾

﴿**و نیز به‌سبب رباگرفتنشان ـــ با آن که از آن نهی شده بودند ـــ و به ناروا مال مردم خوردنشان**﴾ به رشوه و سایر وجوه حرامی که می‌گرفتند؛ ما آن چیزهای پاکیزه را برآنان حرام ساختیم ﴿**و ما برای کافرانشان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم**﴾ در آخرت هم، به علاوهٔ عذاب دنیا.

لَّـٰكِنِ ٱلرَّٰسِخُونَ فِى ٱلْعِلْمِ مِنْهُمْ وَٱلْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَآ أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ ۚ وَٱلْمُقِيمِينَ ٱلصَّلَوٰةَ ۚ وَٱلْمُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱلْمُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ أُوْلَـٰٓئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٦٢﴾

ابن‌کثیر در بیان **سبب‌نزول** می‌گوید: آیهٔ کریمه دربارهٔ عبدالله‌بن سلام، ثعلبه‌بن سعیه، اسد و زیدبن سعیه و اسدبن عبید نازل شد که به اسلام در آمده و رسالت حضرت محمّد ﷺ را تصدیق کردند.

﴿**لیکن راسخان آنان در علم**﴾ یعنی: پایداران و ثابت‌قدمان از اهل کتاب در علم کتاب ﴿**و مؤمنان**﴾ مراد از مؤمنان، یا مؤمنان اهل کتاب‌اند، یا مؤمنان مهاجر و انصار، یا همگی آنان. آری! اینان ﴿**به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان دارند و بخصوص نمازگزاران و زکات‌دهندگان و مؤمنان به خدا و روز بازپسین، به‌زودی به ایشان پاداشی بزرگ خواهیم داد**﴾.

آن‌گاه حق تعالی خبر می‌دهد که فرستادن وحی و فرودآوردن کتاب بر

محمّد ﷺ امری نوپدید نیست بلکه خداوند متعال چنان‌که بر سایر پیامبران علیهم السلام وحی فرستاد؛ به آن حضرت ﷺ نیز وحی و کتاب فرستاد:

۞ إِنَّآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ كَمَآ أَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰ نُوحٖ وَٱلنَّبِيِّـۧنَ مِنۢ بَعۡدِهِۦۚ وَأَوۡحَيۡنَآ إِلَىٰٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَ وَٱلۡأَسۡبَاطِ وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَٰرُونَ وَسُلَيۡمَٰنَۚ وَءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ زَبُورٗا ﴿١٦٣﴾

﴿**ما همچنان‌که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم، به تو نیز وحی فرستادیم**﴾ پس ای محمّد ﷺ! کار تو در امر رسالت، مانند کار انبیای پیشین علیهم السلام است و تو تافتهٔ جدابافته‌ای نیستی. از نوح علیه السلام مخصوصاً یادآوری شد زیرا او اوّلین پیامبری است که بر زبانش قوانین الهی مشروع گردید.

ابن‌اسحاق از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما در بیان **سبب‌نزول** روایت می‌کند: آیهٔ کریمه دربارهٔ جمعی از یهودیان ازجمله عدیّ‌بن زید نازل شد که به رسول خدا ﷺ گفتند: خداوند ﷻ پس از موسی به هیچ‌کس وحی نفرستاده است. ﴿**و نیز به‌سوی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط وحی فرستادیم**﴾ اسباط: قبایل‌اند از تبار یعقوب، یعنی: به‌سوی پیامبران آن قبایل وحی فرستادیم ـ والله اعلم. ﴿**و**﴾ نیز وحی فرستادیم به‌سوی ﴿**عیسی و ایوب و یونس و سلیمان و به داوود زبور بخشیدیم**﴾ زبور: کتاب نازل شده بر داوود علیه السلام است. قُرطبی می‌گوید: «زبور دارای یکصدوپنجاه سوره است که در آنها حکمی از احکام و حلال و حرام بیان نشده بلکه همهٔ آنها حکمت و اندرز است». مزمور: فصلی است مشتمل بر

سخنانی از داوودﷺ که در آن به بارگاه خدای عزّوجلّ از دشمنانش دادخواهی می‌کند، خداوند ﷻ را علیه آنها به یاری می‌خواند و گاهی هم در آن به موعظه‌هایی می‌پردازد.

وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَٰهُمْ عَلَيْكَ مِن قَبْلُ وَرُسُلًا لَّمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ ۚ وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا ﴿١٦٤﴾

﴿و پیامبرانی﴾ یعنی: فرستادیم پیامبرانی را ﴿**که داستان آنان را برتو خوانده‌ایم**﴾ و اخبار آنان را به‌تو گفته‌ایم ﴿**پیش از این**﴾ در همین سوره و در غیرآن از سوره‌های قرآن ـ که ایشان مجموعاً بیست‌وپنج پیامبر اند ﴿**و پیامبرانی که داستان آنان را بر تو نخوانده‌ایم**﴾ و سرگذشت آنان را به‌تو بازگو نکرده‌ایم زیرا در قرآن از آنها ذکری نرفته است ﴿**و خداوند آشکارا با موسی سخن گفت**﴾ حقیقتاً نه مجازاً، بی‌میانجی و واسطه‌ای. گفتنی است که مخصوص‌ساختن موسیﷺ به سخن‌گفتن، تشریف و گرامیداشتی برای وی است که نشانهٔ قدر و منزلتش به بارگاه خدای سبحان می‌باشد و بدین جهت، موسیﷺ «کلیم‌الله» لقب گرفت. در **حدیث‌شریف** به روایت ابوذرﷺ آمده است که: «از رسول خدا پرسیدم که شمار انبیا چند تن است؟ فرمودند: صدوبیست‌وچهارهزار تن. گفتم: رسولان ایشان چند تن‌اند؟ فرمودند: سیصدوسیزده تن ـ جمعی بسیارند». ابن‌کثیر می‌گوید: «انبیایی که نامهایشان در قرآن ذکر شده است عبارتند از: آدم، ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحق، یعقوب، یوسف، ایّوب، شعیب، موسی، هارون، یونس، داوود، سلیمان، الیاس، الیسع، زکریّا، یحیی، عیسی، ذوالکفل و سرور همهٔ آنان محمّد علیهم‌الصّلاة والسّلام».

رُّسُلاً مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةٌۢ بَعْدَ ٱلرُّسُلِ ۚ وَ كَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٦٥﴾

﴿**پیامبرانی که مژده‌دهنده و بیم‌دهنده بودند**﴾ مژده‌دهنده بودند به مطیعان و بیم‌دهنده بودند به گناهکاران ﴿**تا پس از فرستادن پیامبران، مردم را بر خداوند حجّتی نباشد**﴾ یعنی: آنهارا به‌خاطر آن فرستادیم تا بعد از فرستادنشان، هیچ بهانه و عذری برای هیچ بهانه‌جویی باقی نماند. همین مضمون در سورهٔ [طه / ۱۳۴] چنین آمده است: (و اگر پیش از آن آیات و معجزات، آنان را به عذابی نابود می‌ساختیم، بی‌شکّ می‌گفتند: پروردگارا! چرا پیامبری به‌سوی ما نفرستادی تا پیش از آن‌که خوار و زار شویم، از آیات تو پیروی کنیم؟) ﴿**و خدا عزیز و حکیم است**﴾ یعنی: بر مجازات منکران در برابر انکارشان غالب و تواناست و در برانگیختن پیامبران دارای حکمت است. در **حدیث‌شریف** به روایت ابن‌مسعود ﵁ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هیچ کس از خداوند ﷻ غیرتمندتر نیست، بدین جهت بی‌حیایی و زشتی‌ها را ـ چه علنی باشد چه پنهان ـ حرام گردانید و هیچ کس از خداوند ﷻ مدح و ستایش را بیشتر دوست ندارد بدین جهت، او خودش را ستایش گفت و هیچ کس عذر را بیشتر از خداوند ﷻ دوست ندارد، بدین جهت است که او پیامبران را مژده‌دهنده و بیم‌دهنده فرستاد» تا برای هیچ‌کس در ردّ و انکار حق، عذری باقی نماند.

شهید سیّد قطب در تفسیر «فی‌ظلال‌القرآن» می‌گوید: «چون خدای سبحان می‌دانست که عقل انسان در رساندن وی به سرمنزل هدایت، ابزار ناقصی است و عقل از ترسیم راه و روشی راستین برای انسان در زندگی دنیا قاصر است پس حکمت و رحمت وی چنین اقتضا کرد که پیامبران را به‌سوی مردم بفرستد و مردم را مورد بازپرسی قرار ندهد مگر بعد از تبلیغ و رسالت».

لَّٰكِنِ ٱللَّهُ يَشْهَدُ بِمَآ أَنزَلَ إِلَيْكَ أَنزَلَهُۥ بِعِلْمِهِۦ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًا ﴿١٦٦﴾

ابن‌اسحاق در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از ابن‌عبّاس رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: گروهی از یهودیان نزد رسول خدا ﷺ آمدند، رسول خدا ﷺ به آنان فرمودند: به‌خدا سوگند من خوب می‌دانم که شما به خوبی می‌دانید که من فرستادهٔ خدا هستم! ولی آنان در جواب آن حضرت ﷺ گفتند: خیر! ما به چنین چیزی علم و آگاهی نداریم! این بود که خدای عزّوجلّ نازل فرمود: ﴿**لیکن خدا به**﴾ حقّانیّت ﴿**آنچه بر تو نازل کرده است، گواهی می‌دهد و آن را به علم خویش نازل کرده است**﴾ یعنی: چون حق تعالی به شایسته‌بودنت برای رسالت، عالم و داناست، ازاین‌رو قرآن را بر تو فرودآورده، علمی که دیگران از آن بی‌بهره اند. یا کتاب را به سبب علمی که به مصالح بندگان داشت، فرودآورد. دلیل این که حق تعالی قرآن را به علم خویش فروفرستاد این است که: قرآن دربرگیرندهٔ اموری است که علم انسان مطلقاً از آنها قاصر است و هرگز ممکن نیست که علم وی به آنها برسد ــ مانند دانستن امور غیبی ــ یا مخصوصاً در زمان نزول قرآن ممکن نبود که علم انسان به آنها برسد ــ چون بسیاری از رازهای این کائنات ﴿**و فرشتگان نیز گواهی می‌دهند**﴾ به نبوّت و رسالت رسول خدا ﷺ ﴿**و کافی است که خدا گواه باشد**﴾ بر معجزاتت که دلیل صحّت نبوّت توست، هرچند دیگران گواهی ندهند پس بر تکذیب کفّار اندوهگین نباش زیرا گواهی خدای عزّوجلّ برایت کافی است و معجزاتی که به تو داده است دلایل روشن و قاطعی بر صحّت نبوّت توست.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ قَدْ ضَلُّواْ ضَلَٰلًا

بَعِيدًا ﴿١٦٧﴾

﴿**هرآینه کسانی که کافر شدند و از راه خدا**﴾ که دین اسلام است، مردم را ﴿**بازداشتند**﴾ با انکار نبوّت حضرت محمّد ﷺ و با این سخنشان که: اوصاف وی را در کتاب خویش نمی‌یابیم بلکه آنچه می‌دانیم این است که نبوّت در نسل هارون و داوود منحصر می‌باشد! و با این سخنشان که: شریعت موسی عليه السلام منسوخ نمی‌شود؛ آنان ﴿**بی‌تردید به گمراهی دورودرازی افتاده‌اند**﴾ زیرا به علاوهٔ کفر خود، دیگران را نیز از راه حق بازداشته‌اند.

إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَظَلَمُواْ لَمْ يَكُنِ ٱللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا ﴿١٦٨﴾
إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًاۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا ﴿١٦٩﴾

﴿**هرآینه کسانی که کفر ورزیدند**﴾ با انکار وجود خدای سبحان و انکار آیات و کتابها و پیامبرانش ﴿**و ظلم کردند**﴾ به دیگران؛ با بازداشتنشان از راه راست، یا ظلم کردند بر محمّد ﷺ؛ با کتمان نبوّت ایشان، یا ظلم کردند بر خود؛ با کفر خویش ﴿**خداوند بر آن نیست که آنان را بیامرزد**﴾ چنانچه بر کفر خویش استمرار ورزند و بر کفر بمیرند ﴿**و**﴾ خداوند بر آن نیست که آنان را ﴿**به راهی هدایت کند**﴾ در راستای خیر و رشد و رستگاری؛ ﴿**مگر راه جهنّم**﴾ زیرا آنان با انتخاب بدی که داشتند و با

زیاده‌روی در شقاوت خویش، مرتکب اعمالی شدند که موجب این فرجام نامیمون برای آنان می‌شود **﴿که جاودانه تا ابد در آن می‌مانند﴾** یعنی: به جاودانگی همیشگی‌ای که هیچ پایانی ندارد **﴿و این امر﴾** یعنی: جاودانه‌ماندن ابدی آنان در جهنّم **﴿بر خدا آسان است﴾** زیرا هیچ‌چیز بر خدای سبحان دشوار نیست.

این آیه و آیهٔ قبل، در مورد گروهی است که خدای عزّوجلّ به علم ازلی خویش دانسته است که آنان ایمان نمی‌آورند بلکه بر کفر می‌میرند.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدْ جَآءَكُمُ ٱلرَّسُولُ بِٱلْحَقِّ مِن رَّبِّكُمْ فَـَٔامِنُواْ خَيْرًا لَّكُمْ ۚ وَإِن تَكْفُرُواْ فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۱۷۰﴾

﴿ای مردم! این پیامبر، حقّ و حقیقت را از جانب پروردگارتان برای شما آورده‌است پس ایمان بیاورید که به خیر شماست﴾ یعنی: ایمان‌آوردن برای شما بهتر است و به خیر و صلاح شماست بنابراین، کسی که دین حق و راستین خدای عالمیان را می‌خواهد، باید بداند که آن دین؛ فقط دین محمّد ﷺ است **﴿و اگر کافر شوید﴾** یعنی: اگر بر کفرتان پایدار باشید، بدانید که: **﴿آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداست﴾** پس کسی که آفرینندهٔ شما و کائنات دیگر باشد، قطعاً برمجازاتتان دربرابر افعال زشتتان نیز تواناست و هم او از شما و از ایمانتان بی‌نیاز بوده و از کفر و ناسپاسی‌تان متضرر نمی‌شود **﴿و خدا دانای حکیم است﴾** داناست به آنان‌که ایمان می‌آورند یا کفر می‌ورزند و با حکمت است؛ از آن‌رو که میان مؤمن و کافر در جزا برابری قائل نمی‌شود.

يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ وَلَا تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا
ٱلۡحَقَّۚ إِنَّمَا ٱلۡمَسِيحُ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ رَسُولُ ٱللَّهِ وَكَلِمَتُهُۥٓ
أَلۡقَىٰهَآ إِلَىٰ مَرۡيَمَ وَرُوحٞ مِّنۡهُۖ فَـَٔامِنُواْ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦۖ وَلَا تَقُولُواْ
ثَلَٰثَةٌۚ ٱنتَهُواْ خَيۡرٗا لَّكُمۡۚ إِنَّمَا ٱللَّهُ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ سُبۡحَٰنَهُۥٓ أَن يَكُونَ
لَهُۥ وَلَدٞۘ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ وَكَفَىٰ بِٱللَّهِ وَكِيلٗا ﴿١٧١﴾

﴿ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید﴾ غُلُوّ: افراط و درگذشتن از حدّ است. مراد، غُلوّ نصاری دربارهٔ عیسی علیه‌السلام است ـ تا بدانجا که او را به خدایی گرفتند. در **حدیث‌شریف** آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در مدح و ستایش من مبالغه نکنید چنان‌که نصاری دربارهٔ عیسی‌بن مریم مبالغه کردند زیرا جزاین نیست که من بندهٔ خدا هستم پس بگویید: محمّد بندهٔ خدا و رسول وی». در مقابل افراط نصاری در تقدیس عیسی علیه‌السلام، تفریط یهود در دشمنی و اهانت به وی است تا بدانجا که به او ـ پناه برخدا ـ نسبت حرامزادگی دادند. گفتنی است که غلوّ دری فراخ دارد و شامل امور بسیاری می‌شود؛ از عقاید گرفته تا عبادات و غیره ﴿و﴾ ای اهل کتاب! ﴿بر الله جز حق را نگویید﴾ یعنی: حق تعالی را جز به صفات علیا و اسمای حسنای وی و جز به آنچه که سزاوار وی است از حق وصف نکنید پس برای او زن و فرزند قرار ندهید چنان‌که یهود گفتند: عزیر پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست. قطعاً چنین باورهای ناروایی در مورد پروردگار سبحان، تجاوز از حقّ و حقیقت است ﴿**جزاین نیست که مسیح ـ عیسی‌بن مریم ـ پیامبر خداست**﴾ پس او نه فرزند خدای سبحان است و نه پروردگار بلکه

پیامبری است همچون سایر پیامبران. ابن منظور در لغت‌نامهٔ «لسان‌العرب» دربارهٔ وجه‌تسمیهٔ مسیح چند وجه یاد کرده‌است، ازجمله این که: چون عیسی علیه السلام بیماران اکمه و ابرص را با مسح‌کردن بدن آنها به‌اذن الهی شفا می‌بخشید؛ او را مسیح نامیدند. یادآور می‌شویم که کلمهٔ مسیح یازده‌بار در قرآن به‌کار رفته است.

﴿و﴾ مسیح ﴿کلمهٔ اوست که آن را به‌سوی مریم افگنده﴾ یعنی: پروردگار متعال مسیح علیه السلام را با کلمهٔ (کُنْ) تکوینی خویش ایجاد کرد لذا او بی واسطهٔ پدر، بشری گردید و مانند سایر افراد بشر با مقیاس‌های عالم اسباب آفریده نشد. یا مراد این است که: عیسی علیه السلام کلمهٔ خداست زیرا او وسیلهٔ هدایت قرار می‌گیرد چنان‌که کلمات وسیلهٔ هدایت قرار می‌گیرند ﴿و روحی از جانب الله است﴾ زیرا حق تعالی جبرئیل علیه السلام را فرستاد تا بر گریبان پیراهن مریم بدمد و او بعد از آن به اذن الله جل جلاله باردار شد.

نسبت دادن روح به‌سوی الله جل جلاله در اینجا، برای تکریم و تشریف است چنان‌که اضافت ناقه و بیت به‌سوی حق تعالی در آیهٔ: (هٰذِهِ نَاقَةُ اللّٰهِ...) [اعراف / ۷۳]، و آیهٔ: (طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِيْن...) [حج / ۲۶] برای تکریم و تشریف بیت و ناقه است وگرنه تمام ارواح، تمام شترها و تمام خانه‌ها آفریدهٔ حق تعالی است. مسیح (روح) نامیده شد؛ زیرا او به اذن الله جل جلاله مردگان جسم و جان را زنده می‌کرد و مرده دلان را نیز به اذن الله جل جلاله با انوار حیاتبخش دین حق حیات می‌بخشید ﴿پس به خداوند و پیامبرانش ایمان بیاورید﴾ یعنی: ایمان آورید به این که حق تعالی خدای یگانه‌ای است که کسی را نزاده، از کسی زاده نشده و هیچ‌کس همتای وی نیست و ایمان آورید به این که پیامبرانش همگی راستگویند پس نه تکذیبشان کنید و نه در مورد آنان چنان غلو و افراط نمایید که برخی از آنها را به خدایی برگزینید ﴿و نگویید معبودان سه‌اند﴾ نصاری با مذاهب و فرقه‌های گونه‌گونی که دارند، همگی بر تثلیث (سه‌گانه‌پرستی) متّفق‌القول‌اند. البتّه مرادشان از (ثلاثة)، اقانیم سه‌گانه است، بدین‌گونه که آنان خدای سبحان را «جوهر واحد» یعنی موجود قائم به

نفسی می‌شناسند که دارای سه اقنوم (اصل و تشخّص) است، اقنوم وجود، اقنوم حیات و اقنوم علم. و بسا می‌شود که از اقانیم ثلاثه به «اب» و «ابن» و «روح‌القدس» تعبیر می‌کنند. همچنین مرادشان از معبودان سه‌گانه، خدای سبحان، مریم و مسیح است. شکّی نیست که نصاری در این پندارهایشان، در گزافه و نادانی و خبطی عمیق درافتاده‌اند. ﴿**بازایستید از این**﴾ عقیدهٔ باطل تثلیث ﴿**که به خیر شماست**﴾ این بازایستادن لذا از این عقیدهٔ کفرآمیز بدرآیید ﴿**جز این نیست که الله معبودی یگانه است**﴾ و برای او شریکی نیست ﴿**پاک و منزّه از آن است که برای او فرزندی باشد**﴾ به پاکی و تنزیهی تمام، آخر چگونه برای او فرزندی است درحالی که: ﴿**آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آنِ اوست**﴾ پس شریک یا فرزندی هم که برای او قرار دادید، نیز از جملهٔ این آفریده‌ها و در قلمرو ملک اوست ﴿**و خداوند کارسازی را کافی است**﴾ او تدبیر کار آسمانها و زمین را بسنده است پس کسی به فرزند نیاز دارد که خودش از عهدهٔ کاری برنیاید و لذا به فرزندی نیازمند گردد که او را یاری نماید درحالی‌که خدای سبحان از همه چیز بی‌نیاز است و همه به او نیازمندند پس چگونه او دارای فرزندی است؟!

لَّن يَسْتَنكِفَ ٱلْمَسِيحُ أَن يَكُونَ عَبْدًا لِّلَّهِ وَلَا ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ ٱلْمُقَرَّبُونَ ۚ وَمَن يَسْتَنكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِۦ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ﴿١٧٢﴾

﴿**مسیح هرگز ابا ندارد از این‌که بندهٔ خدا باشد**﴾ یعنی: مسیح نه از بندگی خدا ننگ و نفرت دارد، نه عبودیّت برای حق تعالی را عیب می‌پندارد و نه خود را از مقام بندگی که بلندترین مقام برای انسان است برتر می‌شناسد بلکه او به‌حق این بندگی را کرامتی بزرگ برای خود دانسته و هرگز از آن برائت نمی‌جوید، چنانچه

نصاری خود در انجیل می‌خوانند که: عیسی علیه السلام پیوسته به‌سوی خدا تضرّع و زاری می‌کرد و اورا پرستش می‌نمود و می‌گفت: پروردگار معبود ما، خدایی است یگانه. ﴿**و نه فرشتگان مقرّب ابا می‌ورزند**﴾ و تکبّر می‌کنند از این که بندگان مطیع خدای سبحان باشند. این ردّ پندار نصاری و پرستندگان فرشتگان از قوم عرب است. مراد از: فرشتگان مقرّب، «کرّوبیان»، یعنی فرشتگانی اند که پیرامون عرش به‌سر می‌برند، چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام و کسانی‌که در طبقهٔ ایشان قرار دارند.

علما در باب افضلیّت بشر بر فرشتگان گفته‌اند: خواصّ بشر ــ یعنی انبیایشان ــ بهتر از خواصّ فرشتگان، یعنی رسولان ایشان؛ چون جبرئیل و میکائیل و عزرائیل ... هستند امّا خواصّ فرشتگان از عوام مؤمنان بشر بهترند و عوام مؤمنان بشر ــ که مراد صالحان ایشانند ــ بهتر از عوام فرشتگان‌اند. ﴿**و هر کس از پرستش حق تعالی ابا داشته باشد و کبر بورزد**﴾ یعنی: هر کس به انگیزهٔ تکبّر و بزرگ‌شماری خویش، از عبادت خداوند متعال سرباز زند ﴿**پس به‌زودی خداوند همگی آنان را**﴾ اعم از اباآورندگان و غیر آنان را ﴿**نزد خویش گرد می‌آورد**﴾ و با حسابرسی عادلانهٔ خویش، هر کس را دربرابر عملش، جزای مناسب می‌دهد.

فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِۦ ۖ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ ٱسْتَنكَفُواْ وَٱسْتَكْبَرُواْ فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿۱۷۳﴾

﴿امّا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، پاداششان را به تمام‌وکمال می‌دهد و از فضل خود به ایشان افزون‌تر می‌بخشد و امّا کسانی که استنکاف و استکبار

ورزیده‌اند، به عذابی دردناک دچارشان می‌سازد و دربرابر خداوند برای خود هیچ یار و یاوری نمی‌یابند ﴾ تفسیر نظیر این آیه گذشت.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ قَدۡ جَآءَكُم بُرۡهَٰنٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكُمۡ نُورٗا مُّبِينٗا ﴿١٧٤﴾

﴿**ای مردم! درحقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده‌است** ﴾ با کتابها و پیامبرانی که به‌سوی شما فرستاده و با معجزات و برهانهایی که برای شما نمایانده است. بُرهان: دلیل از بین‌برندهٔ عذر، و حُجّت: دورکنندهٔ شبهه است. ﴿**و ما به‌سوی شما نوری تابناک نازل کردیم** ﴾ که همانا قرآن است. قرآن را نور نامید زیرا به‌وسیلهٔ آن از ظلمت گمراهی به فراخنای نور هدایت، راهیاب توان شد پس این نور تابناک راه شما را روشن می‌سازد و همهٔ قضایا را فرارویتان واضح و آشکار می‌گرداند به‌طوری که در برابر عقل‌ها و دلهایتان هیچ تاریکی‌ای باقی نمی‌گذارد.

فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَٱعۡتَصَمُواْ بِهِۦ فَسَيُدۡخِلُهُمۡ فِي رَحۡمَةٖ مِّنۡهُ وَفَضۡلٖ وَيَهۡدِيهِمۡ إِلَيۡهِ صِرَٰطٗا مُّسۡتَقِيمٗا ﴿١٧٥﴾

﴿**امّا کسانی که به الله ایمان آوردند و به او چنگ زدند** ﴾ یعنی: به آستان الله ﷻ، یا به نور یادشده که قرآن است، چنگ زدند ﴿**پس به‌زودی آنان را در جوار رحمت و فضلی از جانب خویش در** ﴾ بهشت در ﴿**آوَرَد و ایشان را به‌سوی خود، به راهی راست هدایت کند** ﴾ راهی که در آن هیچ کژی‌ای نیست، که این راه عبارت است از: تمسّک به اسلام و ترک غیرآن از ادیان. در **حدیث‌شریف** به روایت علی ﵁ از

رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «قرآن صراط مستقیم خداوند و حبل متین اوست». همچنین در **حدیث‌شریف** به روایت علی رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هان! آگاه باشید که به زودی فتنه‌هایی رخ خواهد داد. گفتم: یا رسول الله! راه خروج از آن فتنه‌ها چیست؟ فرمودند: کتاب خدا ...».

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ ٱللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي ٱلْكَلَٰلَةِ ۚ إِنِ ٱمْرُؤٌا۟ هَلَكَ لَيْسَ لَهُۥ وَلَدٌ وَلَهُۥٓ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ ۚ وَهُوَ يَرِثُهَآ إِن لَّمْ يَكُن لَّهَا وَلَدٌ ۚ فَإِن كَانَتَا ٱثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا ٱلثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ ۚ وَإِن كَانُوٓا۟ إِخْوَةً رِّجَالًا وَنِسَآءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ ٱلْأُنثَيَيْنِ ۗ يُبَيِّنُ ٱللَّهُ لَكُمْ أَن تَضِلُّوا۟ ۗ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌۢ ﴿۱۷۶﴾

در بیان **سبب‌نزول** آیهٔ کریمه از جابربن عبدالله رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: من بیماری از هوش رفته بودم که رسول خدا ﷺ به عیادتم آمدند، آن‌گاه بر من آبی پاشیدند، به هوش آمدم و به ایشان گفتم: میراث‌بران من فقط «کلاله» هستند، بفرمایید که تقسیم میراث ایشان چگونه است؟ در این هنگام حق تعالی آیهٔ فرائض (میراث) را نازل کرد.

﴿از تو فتوی می‌طلبند﴾ دربارهٔ کلاله **﴿بگو: خداوند دربارهٔ کلاله به شما چنین فتوی می‌دهد﴾** کلاله: کسی است که پدر و فرزندی ندارد. تفسیر آن در آغاز این سوره [آیهٔ /۱۲] نیز گذشت. **﴿اگر مردی هلاک شود﴾** یعنی: بمیرد **﴿و فرزندی نداشته باشد﴾** فرزند: لفظ مشترکی است که بر پسر و دختر هردو اطلاق می‌شود. به ذکر

عدم وجود فرزند در اینجا بسنده شد ــ با آن که عدم وجود پدر نیز در کلاله معتبر است ــ به‌خاطر روشن‌بودن این حکم. والله اعلم ﴿و﴾ آن مرد کلاله ﴿خواهری داشته باشد پس نصف ترکه از آن اوست﴾ مراد از خواهر: به اجماع علما خواهر اعیانی است که از پدر و مادر شخص است و اگر خواهر اعیانی نبود، خواهر پدری (علاّتی) نیز قائم‌مقام اوست، نه خواهر مادری (اخیافی) زیرا سهم خواهر مادری ــ چنان‌که در آیهٔ (۱۲) از همین سوره گذشت ــ سُدس ($\frac{1}{6}$) قسمت مال متروکه است.

جمهور علما برآنند که خواهران پدری و مادری (اعیانی)، یا خواهر پدری (علاّتی) همراه با دختران متوفّی، عَصَبَه به‌شمار می‌روند و اگر با آنان برادری نبود، مال باقی‌مانده از ذوی‌الفروض (سهم‌برانِ) را همراه با دختران متوفّی به‌ارث می‌برند بنابراین، اگر از متوفّی یک دختر و یک خواهر بجا ماند، سهم دختر نصف ترکه و سهم خواهر نیز نصف آن است و اگر از وی یک دختر و یک دختر پسر و یک خواهر بجا ماند، سهم دختر، نصف و سهم دختر پسر، سدس و سهم خواهر، باقی‌ماندهٔ مال است ــ از راه عَصَبَه بودن. ﴿و﴾ اگر زنی بمیرد و برادری داشته باشد ﴿آن برادر از او ارث می‌برد﴾ یعنی: همهٔ ترکهٔ خواهرش را به ارث می‌برد ﴿درصورتی‌که زن فرزندی نداشته باشد﴾ مراد فرزند ذکور است. همچنان برادر، ترکهٔ باقی‌مانده از ذوی‌الفروض را به ارث می‌برد. مثلاً اگر از زن، شوهر و برادری بجا ماند، شوهر نصف ترکه را می‌برد و باقی‌ماندهٔ ترکه، یعنی نصف دیگر، به‌طریق تعصیب از آن برادر می‌شود. این حکم کلّی در مورد همهٔ عصبات است که اگر با خود ذوی‌الفروضی نداشته باشند، کلّ مال متروکه را می‌برند و در غیرآن، ایشان باقی‌ماندهٔ مال متروکه را بعد از سهم ذوی‌الفروض، به ارث می‌برند ﴿پس اگر خواهران دو تن باشند﴾ یا بیشتر از دو تن ﴿برای آنان دوسوم ترکهٔ میّت است﴾ اگر میّت فرزندی نداشته باشد ــ چنان‌که گذشت ﴿و اگر آنان﴾ که از راه اخوّت میراث می‌برند ﴿گروهی برادر و خواهر باشند﴾ یعنی: برادر و خواهر باهم

مختلط باشند ﴿**پس برای هر مرد**﴾ از آنـان ﴿**سهمی مانند سـهم دو زن است**﴾ در آنچه از ترکه که از راه تعصیب می‌گیرند ﴿**خدا برای شما بیان می‌کند**﴾ حکم میراث «کلاله» و سایر احکام را ﴿**تا گمراه نشـوید**﴾ زیـرا دوست نـدارد کـه در ظـلمت نادانی، از وادی گمراهی سر بیرون آورید ﴿**و خداوند به هرچیزی دانـاست**﴾ و از جمله به تقسیم‌نمودن میراثهای شما در میان بازماندگان ارث‌برتان، به‌روش شایسته و نمونه‌ای که مقتضای حکمت بالغهٔ اوست.

در **حدیث‌شریف** به روایت عمر رضی الله عنه آمده است که فرمود: از رسول خدا ﷺ هیچ حکمی را بیشتر از حکم کلاله سؤال نکردم تا بدانجا که آن حضرت ﷺ از اصرار زیاد من بر این سؤال به‌ستوه آمده و با انگشت خویش به سینه‌ام زدند و فرمودند: «مگر آیهٔ صیف[1] که در آخر سورهٔ نساء است، بـرایت کـفایت نـمی‌کند؟». خطابی می‌گوید: «حق تعالی دربارهٔ کلاله دو آیه نازل کرد، یکی را در زمستان؛ و آن آیهٔ اوّل سورهٔ نساء است که حکم کلاله را به‌اجمال بیان می‌کند و دیگری در تابستان، که آیهٔ آخر سورهٔ نساء است پس آیهٔ اوّل را آیهٔ (شتاء ✿ زمستان) و آیهٔ دوّم را آیهٔ (صیف ✿ تابستان) نامیدند». همچنان از عمر رضی الله عنه روایت شده‌است که فرمود: «ای کاش رسول خدا ﷺ در مورد سه قضیهٔ زیر به ما فرمانی می‌دادند که دربرابر آن بازمی‌ایستادیم و حکم نهایی و فیصله کنی از آن می‌گرفتیم: ۱ ـ حکم میراث جَدّ (پدر بزرگ). ۲ ـ حکم میراث کلاله. ۳ ـ بابی از بابهای ربا».

۱ـ یعنی: آیه‌ای که در تابستان نازل شده است.

فهرست شش مجلد

جلد اول

جلد دوم

جلد سوم

جلد چهارم

جلد پنجم

جلد ششم